

حور و مستجاب القبول و الفروع العظمى
 حسن او حسن و مظهر و اشیای که در این لوح
 دل بعد از این که در او در حقیقت و در اول این لوح
 کفر و بعد از این که در او در حقیقت و در اول این لوح
 اما در و لا حصر که در او در حقیقت و در اول این لوح
 حمد و در اول این لوح و در حقیقت و در اول این لوح
 بعد از این که در او در حقیقت و در اول این لوح
 می تواند باشد و در حقیقت و در اول این لوح
 پس بعد از این که در او در حقیقت و در اول این لوح
 ان این لوح و در حقیقت و در اول این لوح
 و بعد از این که در او در حقیقت و در اول این لوح
 و اما ان این لوح و در حقیقت و در اول این لوح
 ان بعد از این که در او در حقیقت و در اول این لوح
 تصور و در حقیقت و در اول این لوح
 و بعد از این که در او در حقیقت و در اول این لوح
 مع بعد از این که در او در حقیقت و در اول این لوح
 اما ان این لوح و در حقیقت و در اول این لوح
 علی این لوح و در حقیقت و در اول این لوح
 روایح این لوح و در حقیقت و در اول این لوح
 و اما ان این لوح و در حقیقت و در اول این لوح
 پس بعد از این که در او در حقیقت و در اول این لوح
 حور و مستجاب القبول و الفروع العظمى
 و اما ان این لوح و در حقیقت و در اول این لوح
 پس بعد از این که در او در حقیقت و در اول این لوح
 حور و مستجاب القبول و الفروع العظمى
 و اما ان این لوح و در حقیقت و در اول این لوح
 پس بعد از این که در او در حقیقت و در اول این لوح

صفحة اول تنوید مبارکة امر

به خط مبارک حضرت بهاءالله اندکی پس از حادثه سو، قصد به حیات آن حضرت.
 کاتب جمال مبارک برای آشنا ساختن میرزا یحیی به مقام حضرت بهاءالله این لوح را
 به لوح رسا برای او قرائت نمود.

نفحات ظہور حضرت بہاء اللہ

جلد دوم

دوران اسلامبول۔ ادرنہ

۱۸۶۳-۹۸۶۸ میلادی
۱۲۷۹-۱۲۸۵ ہجری قمری

آثار دیگر مؤلف:

Trustees of the Merciful

امتنای حضرت رحمن

The Revelation of Baha'u'llah

نفحات ظهور جلد ۱ بغداد ۱۸۶۳ - ۱۸۵۳ میلادی

نفحات ظهور جلد ۲ - ادرنه ۱۸۶۸ - ۱۸۶۳ میلادی

نفحات ظهور جلد ۳ عکا سالهای اولیه ۱۸۷۷ - ۱۸۶۸ میلادی

نفحات ظهور جلد ۴ مزرعه و بهجی ۱۸۹۲ - ۱۸۷۷ میلادی

The Covenant of Baha'u'llah

عهد و میثاق حضرت بهاءالله

The Child of the Covenant

ولید میثاق

آثار دیگر از مترجم:

۱- نفحات ظهور حضرت بهاءالله جلد اول ترجمه The Revelation of Baha'u'llah vol. 1

۲- خلق جدید و صنع بدیع ترجمه All Things Made New

۳- دوران قیادت حارسان امرالله ترجمه The Ministry of the Custodian

۴- روح انسانی ترجمه The Human Soul

۵- تندرستی برای زندگی بهتر ترجمه Good Health for Better Living

۶- داروهای نوین ترجمه Modern Medicines

۷- تاریخ پزشکی ایران ترجمه A Medical History of Persia and The Eastern Caliphate

Caliphate

نقحات ظہور حضرت بہاء اللہ

جلد دوم

دوران اسلامبول - ادرتہ

۱۸۶۸ - ۱۸۶۳ میلادی

۱۲۸۵ - ۱۲۷۹ ہجری قمری

تألیف

ادیب طاہرزادہ

ترجمہ

باہر فرقانی



Century Press
PUBLICATIONS

حیات ظهور حضرت بهاءالله، جلد دوم، دوران اسلامبول - ادرنه ۱۸۶۸ - ۱۸۶۳ میلادی
لیف ادیب طاهرزاده
جمعه باهر فرقانی

شر مؤسسه انتشاراتی سنچری پرس - استرالیا

اب اول به زبان فارسی در ۱۰۰۰ نسخه، ۱۶۷ بدیع، ۲۰۱۰ میلادی
بر روی جلد از بهزاد جمشیدی

ماره بین المللی کتاب ۵ ۳۷ ۸۷۵۵۹۸

بر اصلی به زبان انگلیسی توسط انتشارات جرج رونالد ۱۹۷۷، ۱۹۸۶، ۱۹۸۸، ۱۹۹۲، ۲۰۰۶، ۱۹۹۷

فهرست

۷ ۹ ۱۱ ۱۶ ۲۸ ۳۹ ۴۵ ۵۳ ۵۶ ۶۵ ۷۵ ۷۶ ۸۷ ۹۶ ۱۰۰ ۱۱۷ ۱۴۷ ۱۶۳ ۱۷۶ ۱۸۳ ۱۸۳ ۱۹۳ ۲۰۰ ۲۰۷ ۲۰۷ ۲۱۴ ۲۲۱ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۴۳	<p>یادداشت مترجم مقدمه فصل اول: دوران اقامت حضرت بهاء‌الله در اسلامبول لوح هودج لوح سبحانک یا هو :</p> <p>فصل دوم: مثنوی مبارک انتطاع حجاب نفس جرأت و از خود گذشتگی</p> <p>فصل سوم: تبعید حضرت بهاء‌الله به ادرنه</p> <p>فصل چهارم: سورة اصحاب وضعیت جامعه بایبان مقام حضرت بهاء‌الله امر به اجتناب از فتنه و فساد امر به تبلیغ</p> <p>فصل پنجم: لوح احمد (عربی)</p> <p>فصل ششم: لوح احمد (فارسی)</p> <p>فصل هفتم: نیروهای شیطانی قوت می‌گیرد فصل اعظم</p> <p>فصل هشتم: موعود بیان: بعضی الواح نازله در این دوره لوح بهاء لوح روح لوح لیلة القدس</p> <p>فصل نهم: بعضی از زائرین اولیّه حاجی میرزا حیدرعلی میرزا محمدعلی تهری میرزا علی سیاح</p> <p>فصل دهم: بعضی از شهدای نامدار آقا تجفعلی زنجانی سید اشرف و ابا بصیر لوح اشرف</p>
---	---

۲۴۹	فصل یازدهم: چند لوح مهم
۲۴۹	سوره دم
۲۵۲	سوره حج
۲۵۳	داستان بلبل و زاغ
۲۵۷	لوح نصیر
۲۷۲	لوح خلیل
۲۷۵	لوح سراج
۲۸۴	لوح گل معنوی
۲۸۷	فصل دوازدهم: محک ایمان
۲۸۷	ریزش ستارگان
۲۸۹	سوره عباد
۲۹۳	محک زر
۳۰۱	فصل سیزدهم: لوح سلمان
۳۱۱	فصل چهاردهم: مباحله با میرزا یحیی
۳۲۱	فصل پانزدهم: سوره ملوک
۳۲۵	بعضی از مطالب مهتة نازله در سوره ملوک
۳۲۵	مسئولیت پادشاهان
۳۲۷	مراعظ عمومی به پادشاهان
۳۲۸	عواقب عدم قبول این وصایا
۳۳۰	پیام حضرت بهاءالله خطاب به مسیحیان
۳۳۱	خطاب به سلطان عثمانی
۳۳۳	خطاب به وزرای سلطان
۳۳۴	خطاب به ساکنین اسلامبول
۳۳۵	خطاب به علمای دین و فلاسفه
۳۳۶	خطاب به سفیر فرانسه
۳۳۶	خطاب به سفیر دولت ایران
۳۴۰	اقدامات برای تبعید فراتر
۳۴۳	محاکمات اسلامبول
۳۴۷	تضییقات در مصر و عراق
۳۵۵	فصل شانزدهم: دعوت از دو سلطان زمان
۳۵۵	لوح مبارک خطاب به سلطان ایران و مطالب نازله در آن
۳۵۸	تضییقات بر حدّ پاییان
۳۶۳	مقام حضرت بهاءالله
۳۶۶	دعوت از علمای دین
۳۶۷	سیف حکمت و بیان

۳۷۱	مصائب و مشقات حضرت بهاءالله
۳۷۳	داستان یک شهید
۳۸۶	لوح اول حضرت بهاءالله خطاب به ناپلئون سوم
۳۸۸	متن لوح اول حضرت بهاءالله خطاب به ناپلئون سوم
۳۹۱	فصل هفدهم: کتاب بدیع
۳۹۶	محکوم کردن ناقضین عهد و میثاق
۳۹۸	آثار حضرت رباعلی در باره من ینظهره الله
۴۰۱	خلیجه یگم
۴۰۷	فصل هیجدهم: سوره غصن
۴۱۷	فصل نوزدهم: عزیمت حضرت بهاءالله از ادرنه
۴۳۲	سوره رئیس
۴۴۳	ضمیمه ۱ سقوط ستارگان در سال ۱۸۶۶
۴۴۸	ضمیمه ۲ زیارت ادرنه: به قلم مارتاروت
۴۶۲	ضمیمه ۳ حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی
۴۷۴	مضامین فارسی آثار عربی منقول در کتاب
۴۹۹	کتاب شناسی
۵۰۳	مآخذ و یادداشت ها
۵۱۹	فهرست اعلام

فهرست تصاویر

صفحه اول سوره مبارکه امر
به خط مبارک حضرت بهاءالله اندکی پس از حادثه سوء قصد به حیات آن حضرت.
کاتب جمال مبارک برای آشنا ساختن میرزا یحیی به مقام حضرت بهاءالله این لوح را
به لوح رسا برای او قرائت نمود.

حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی، صفحه ۱۶۱
یکی از پیروان ممتاز امرالله و مدافع غیور عهد و میثاق حضرت بهاءالله.
از خاطرات این نفس جلیل به فرادانی در این جلد نقل شده است.

استاد محمّدعلی سلمانی، صفحه ۱۶۲
خادم صمیمی و سلمانی حضرت بهاءالله و یکی از شعرای معروف بهانی

منظره‌ای از ادرنه، سال ۱۸۵۲، صفحه ۲۰۶

بقایای بیت امرالله، صفحه ۲۰۶
یکی از محل‌های اقامت حضرت بهاءالله در ادرنه.
این عکس در سال ۱۹۳۳ گرفته شده است.

بیت رضاییگ، صفحه ۲۳۴
حضرت بهاءالله به مدت یک سال در این بیت اقامت داشتند.
این عکس پس از نوسازی بنا گرفته شده

بقایای بیت عزّت آقا، صفحه ۲۳۴
آخرین محل اقامت جمال مبارک در ادرنه.
این عکس در سال ۱۹۳۳ گرفته شده است.

میرزا محمّدعلی نهری، صفحه ۲۸۶
یکی از مؤمنین باوقای صدر امرالله
دختر این نفس جلیل، متیره خانم به ازدواج حضرت عبدالبهاء، درآمد.

میرزا علی سیّاح، صفحه ۲۸۶
خادم حضرت باب کیه از طرف آن حضرت به زیارت شیخ طبرسی رفت.
این نفس جلیل از پیروان باوقای جمال مبارک و یکی از تبعیدشدگان به تبرس برد

حاجی ایمان، صفحه ۲۹۹
یکی از پیروان صمیمی حضرت بهاءالله که به زیارت آن حضرت در ادرنه فائز شد و

به سبب ایمان به آن حضرت تحت تزیینات قرار گرفت.
این عکس در زندان گرفته شده است.

حاجی محمد ابراهیم خلیل، صفحه ۳۰۰
یکی از اجنای ممتاز قزوین و مخاطب لوح مبارک خلیل

مسجد سلطان سلیم، صفحه ۳۵۳
حضرت بهاءالله گاهی به این مسجد مشهود تشریف می بردند.

حسین آشتی، رویروی صفحه ۳۵۴
یکی از پیردان صمیمی حضرت بهاءالله و آشپز عائله مبارکه

آنا رضا قناد شیرازی، صفحه ۴۴۲
یکی از همراهان بارفای حضرت بهاءالله در طول سرگونی آن حضرت از بغداد تا عسکا

میرزا محمود کاشانی، صفحه ۴۴۲
یکی از همراهان معتمد و از خود گذشته حضرت بهاءالله در طول سرگونی آن
حضرت از بغداد تا عسکا

عبدالغفار، صفحه ۴۹۰
یکی از بندگان باوفای حضرت بهاءالله
این نفس جلیل وقتی شنید که از همراهی با آن حضرت مشروع شده خود
را به دریا انداخت.

حاجی محمد اسماعیل کاشانی ملقب به ذبیح، صفحه ۴۹۱
مبلغ ممتاز امرالله و یکی از پیردان باوفای آن حضرت که سوره مبارکه
رئیس به افتخارش نازل شده است.

یادداشت مترجم

انتشار جلد اول نجات ظهور حضرت بهاءالله ترجمه نخستین جلد از مجموعه چهار جلدی *The Revelation of Baha'u'llah* تألیف متساعد عزیز الی الله جناب ادیب طاهرزاده موجی از احساسات محبت آمیز در میان یاران فارسی زبان برانگیخت که این ناتوان را توانی تازه داد و با تأییدات الهیه به ترجمه جلد دوم از آن مجموعه نغیه توانا نمود. فی الحقیقه شایسته آن است که پاس ما متوجه آن نفس نفیس گردد که چنین مجموعه بی نظیری را برای ما به یادگار گذاشته است.

این جلد ثانی زمانی منتشر می شود که مؤلف محترم جناب ادیب طاهرزاده عالم خاک را ترک گفته و به عالم افلاک پیوسته در حالیکه روان پاک آن گوهر تابناک سزید و مشوق این فانی در ادامه این خدمت ناچیز بوده و خواهد بود.

در تألیف این کتاب از ترجمه های انگلیسی آثار مبارکه به وفور استفاده شده که متون اصلی آنها به لسان نزولی فارسی یا عربی گردآوری و در هر موردی زینت بخش متن فارسی کتاب گردیده است. تعدادی از الواح مقدمه نیز در متن انگلیسی کتاب مورد اشاره قرار گرفته اند که گرچه متون آنها به فارسی و عربی در گذشته طبع و منتشر شده ولی در حال حاضر کمتر در دسترس عمومی قرار دارند. متن کامل یکی از این الواح به فصل مربوطه افزوده شده و لوح اول نازله از قلم اعلی خطاب به ناپلئون سوم هم از روی نسخه ای که به عنایت و اجازه بیت العدل اعظم در اختیار مترجم قرار گرفته برای نخستین بار در این کتاب به طبع می رسد.

خاطرات و یادداشت های بعضی از نویسندگان و متقدمان امر هم که ترجمه انگلیسی آنها برای توضیح وقایع مورد استفاده قرار گرفته در اغلب موارد در متن فارسی به همان سبک و صورت اصلی درج شده است. در موارد نادر که احتیاج به تنقیح بوده کلمات تصحیح شده در پرانتز مشخص شده اند. بعضی از آثار مبارکه در متن اصلی کتاب مورد اشاره قرار گرفته و مضمون آنها به انگلیسی بیان شده در بسیاری موارد، قسمتهای لازم از الواح مبارک

استخراج و در ذیل مأخذ مربوطه نقل گردیده است. برای استفاده آن دسته از خوانندگان عزیز که آشنائی کمتری به لسان عربی دارند مضمون فارسی آثار عربی منقول در این ترجمه به صورت ضمیمه به آخر کتاب اضافه شده است. همکاری فکری و عملی همسر عزیزم نوریّه فرقانی در تنظیم و تکمیل این جلد هم مانند جلد اول با صبر و حوصله فراوان ادامه داشته و از هر جهت شایسته تشکر و قدردانی است. امید است در ترجمه این اثر نفیس حق مطلب تا اندازه ای ادا شده باشد.

باهر فرقانی
استرالیا ۲۰۰۹

مقدمه

این کتاب که جلد دوم از کتاب The Revelation of Baha'u'llah است از همان روش جلد اول پیروی می‌کند. گرچه مقصد اصلی آن این بوده که محتوای بعضی از الواح مقتسه نازل از قلم اعلی در اسلامبول و ادرنه را مورد تشریح و توضیح قرار دهد و لکن برای اینکه سابقه و شأن نزول این الواح مبارکه بیان شود لازم بوده است که شرح حیات مبارک حضرت بهاءالله و اصحاب ایشان در دوران پنج ساله اقامت آن حضرت در این دو شهر مورد اشاره قرار گیرد.

آن دسته از آثار مبارکه حضرت بهاءالله که ایندکی پس از اظهار امر علی و کشف نقاب از مقام حقیقی آن حضرت در ادرنه نازل شده دارای لحن مخصوصی هستند جمال اقدس ابهی در این الواح مقتسه اعمال سینه میرزایحیی ناقض عهد حضرت باب را تشریح می‌فرماید و زمانی که انوار ساطعه از آن شمس حقیقت به اشد اشراق خود می‌رسد حلول یوم الله را به قاطبه اهل عالم اعلان و خطابات مهیمنه خوش را به سلاطین و فرمانروایان جهان ابلاغ می‌فرماید.

نویسنده کتاب در حالیکه در اکثر موارد تنها به شرح نکات مهمه یک لوح معین اکتفا نموده در پاره‌ای از مواضع درباره بعضی از مواضع که حقایق اساسی و روحانی امر الهی را تشکیل می‌دهند به تفصیل سخن گفته و در مواردی هم تعتداً به طرح مطالب دیگر که به روشن شدن مطلب اصلی کمک می‌کند و ممکن است مورد علاقه خواننده باشد پرداخته است در اینجا توصیه می‌شود برای حفظ تسلسل و پی بردن به عمق مطالب، قبل از تحصیل این کتاب جلد اول آن مورد مطالعه قرار گیرد.

مطالعه الواح مقتسه حضرت بهاءالله با خواندن یک اثر ادبی هر اندازه هم که مهم و پرمعنی باشد متفاوت است چه که این آثار مبارکه حامل کلام الهی هستند و فهم و درک کامل آنها مستلزم صفای قلب و فراغت از حجاب علوم اکتسابی است. حضرت بهاءالله خطاب به اهل عالم چنین می‌فرماید: ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحرست که در قعر و عمق آن لنالی

لطیفه منیره از احصاء مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و
طلب بسته به شاطی آن بحر درآید تا قسمت مقتدره در الواح محتومه مکتونه
را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید.*
در نوشتن این کتاب نویسنده توانسته است که تنها سطح این بحر بیکران را
لمس کند.

فصل اول

دوران اقامت حضرت بهاءالله در اسلامبول

دوران پنج ساله اقامت حضرت بهاءالله در اسلامبول و ادرنه یکی از مراحل پربواقع و خطیر در دوران رسالت روحانی آن حضرت محسوب می شود. در این دوره کوتاه شمس ظهور آن جمال بی‌شال به اوج سطوع خود رسید و با اشراق شدید خویش پرتو بر تمام عالم انسانی بیانداخت این دوره در عین حال متلاطم ترین ایام در دوران حیات مبارک جمال اقدس ابهی بود چه که در آن برهه از زمان، حضرت بهاءالله آلام و مصائب وارده از اعمال خدعه آمیز برادر بی وفای خود میرزا یحیی را که به نقض عهد حضرت باب اقدام و بر علیه مظلوم عالم قیام کرده بود به کمال برده باری و تسلیم تحمّل فرمودند.

رود حضرت بهاءالله به اسلامبول یعنی عاصمه امپراطوری عثمانی در ۱۶ اوت ۱۸۶۳ آغاز مرحله مهمتی در بسط و اعلان رسالت آن حضرت بشمار می رود در ایام اقامت جمال مبارک در این شهر بود که در اثر دسایس، تحریکات و تحریفات سفیر ایران میرزا حسین خان مشیرالدوله رفتار مسالمت آمیز اولیای امور محلی به مخالفت و دشمنی گرائید و نیز در همین دوره پرحادثه بود که با نزول لوح مبارک عتاب آمیزی خطاب به سلطان عبدالعزیز و وزرای او که با اقدامات سوءشان بر علیه امر نوزاد الهی و قائد آن قیام کرده بودند مرحله ابتدائی در ابلاغ خطابات عمومی حضرت بهاءالله به سلاطین و امرای عالم آغاز شد.

شاید در آن زمان تعداد کمی از اجبای حضرت رحمان می توانستند پیش بینی کنند که این تبعید، سرگونی دیگری در پی داشت و آن هم به اراضی مقدسه که بر طبق بشارات کتب آسمانی مقدر بوده رب الجنود و پدر جاردانی، جلال و بهای خود را در آن یر عالمیان آشکار کند در حدود سه هزار سال قبل میکا، یکی از انبیای بنی اسرائیل ظهور موعود الهی را با عبارات زیر پیش بینی نموده بود:

در آن روز از آشور و از شهرهای مصر و از مصر تا نهر (فرات) و از دریا تا دریا و از کوه تا کوه نزد تو خواهند آمد. (۱۱)

چه قدر تحقق این بشارت، عجیب و دقیق بود زیرا حضرت بهاءالله از آشور آمدند، اسلامبول و عتقا هر دو شهر محصور بودند و مخصوصاً عتقا خود قلعه محکمی بشمار می رفت. آن حضرت همچنین بر روی بحر اسود و دریای مدیترانه سفر نمودند و از کوههای سلیمانیه به کوه کرمل مسافرت فرمودند. عبارت زیر از عاموس نبی، یکی دیگر از انبیای بنی اسرائیل هم اشاره به سفر حضرت بهاءالله به اسلامبول می باشد:

پس ای اسرائیل خویشتن را مهیّا ساز تا با خدای خود ملاقات نمائی زیرا اینک آن که کوهها را ساخته و باد را آفریده است و انسان را از فکرهای خودش اطلاع می دهد و فجر را به تاریکی مبتدل می سازد و بر بلندیهای زمین می خرامد بپوه خدای لشکرها اسم او می باشد. (۲۱)

حضرت بهاءالله در یکی از الواح نازل در عتقا تصریح می فرمایند که این نبوت درباره ظهور آن حضرت و سنة ثمانین است (۱۲۸۰ هجری مطابق ۱۸۶۳ میلادی) و بلندیهای زمین هم اشاره به مدینه کبیره یعنی اسلامبول و کوه کرمل می باشد. ضمناً با اشاره به میرزا یحیی که به صبح ازل معروف بود بیان می فرمایند که به قدرت حضرتشان صبح کاذب به تاریکی کامل مبتدل گردید. (۲۲)

حضرت بهاءالله در کمال عظمت و جلال به اسلامبول وارد شدند و هنگام پیاده شدن از کشتی در نهایت عزت و احترام از طرف اولیای امور مورد استقبال قرار گرفتند. جمال مبارک بعداً با تمام افراد عائله مبارکه به اقامتگاه شمسی بیگ هدایت شدند. این شخص که یکی از مأمورین رسمی دولت و در بندر در حضور مبارک حاضر بود از طرف حکومت برای پذیرائی از مهمانان دولتی تعیین گشته بود. اصحاب و همراهان هیکل مبارک نیز در محل دیگری در شهر مسکن داده شدند.

بزودی معلوم شد که خانه شمسی بیگ که یک ساختمان دو طبقه در نزدیکی مسجد خرّقه شریف بود برای سکونت جمال مبارک کافی نبود و آن حضرت به خانه رسی پاشا که بنای سه طبقه با وسعت بیشتری در قرب مسجد سلطان

محمّد بود نقل مکان فرمودند. شایسته یادآوری است که هیچیک از این در بنا در حال حاضر شکل اصلی خود را دارا نیستند.

خانه ویسی پاشا مانند اکثر خانه‌های آن زمان دارای یک بیرونی و یک اندرونی بود و هر یک از سه طبقه تشکیل می‌شد. حضرت بهاء الله در قسمت اندرون و در طبقه اول اقامت داشتند و افراد عائله مبارکه در قسمت‌های باقیمانده آن زندگی می‌نمودند در قسمت بیرونی هم طبقه اول در اختیار حضرت عبدالبهاء بود. اصحاب در طبقه دوم مکن داشتند و از طبقه سوم هم به عنوان انبار و آشپزخانه استفاده می‌شد.

شمسی بیگ هر روز صبح از طرف حکومت به این خانه سر می‌زد و به مسائلی که با رفاه و احتیاجات جمال مبارک و همراهان بستگی داشت رسیدگی می‌نمود. در حیاط خارج ساختمان هم برای دو خدمتکار مسیحی که از طرف حکومت جهت خرید مایحتاج و انجام خدمات دیگر اعزام شده بودند چادری برپا گشته بود.

چندین تن از شخصیت‌های کثوری از جمله وزرای دولت برای ابراز احترام از حضرت بهاء الله دیدن نمودند. در میان این نفوس می‌توان کمال پاشا صدراعظم پیشین مملکت را که در آن زمان یکی از وزرای سلطان بود نام برد. این شخص به چندین زبان تکلم می‌نمود و به این صوّفیت خود افتخار می‌کرد حضرت بهاء الله از یکی از مکالمات وی با عبارات زیر یاد می‌کنند:

در آستانه یومی از ایام، کمال پاشا نزد مظلوم حاضر و از امور نافع ذکری به میان آمد ذکر نمودند. که السن متعدده آموخته‌اند در جواب ذکر شد عمری را تلف نموده‌اید. باید مثل آنجناب و سائر رکلائی دولت مجلسی بیارایند و در آن مجلس یک لسان از السن مختلفه و همچنین یک خط از خطوط موجوده را اختیار نمایند و یا خط و لسانی بدیع ترتیب دهند و در مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم فرمایند در این صورت دارای دو لسان می‌شوند یکی لسان وطن و دیگری لسانی که عموم اهل عالم به آن تکلم نمایند اگر به آنچه ذکر شد تمکک جویند جمیع ارض قطعه واحده مشاهده شود و از تعلیم و تعلّم السن مختلفه فارغ و آزاد شوند. در حضور قبول فرمودند و بسیار هم اظهار فرح و مسرت کردند و بعد

به ایشان ذکر شد که این فقره را به وکلا و وزرای دولت برسانند تا حکمش در ممالک جاری گردد و بعد مکتب تشریف آوردند و از این فقره ذکری نشنودند. (۴)

بسیاری از اولیای عالی رتبه که به ملاقات حضرت بهاء الله می رفتند انتظار داشتند که آن حضرت حمایت دولت را برای پیشبرد منافع شخصی خود یا مقاصد امری که شارعش بودند خواستار شوند. ولی همه آنان بزودی دریافتند که هیکل مبارک از این گونه تشبثات مصلحت آمیز که در بین مردم متداول است کاملاً فارغ و برکنار بودند. اصول و موازین آن جمال مبین بالاتر و عالی تر از روشها و سیاست های بشری بود که مبتنی بر سازش و مصالحه و اکثراً بر اساس فریب و سوء استفاده های شخصی استوارند. اولیای امور بر قدرت الهی و سلطه روحانی حضرت بهاء الله پی بردند و به شدت تحت تاثیر متانت و وقار و صراحت و صداقت آن حضرت قرار گرفتند. بعضی از این نفوس از جمال مبارک می خواستند که عریضه ای به باب عالی ارسال و از دولت تقاضا کنند که به کار ایشان به عدالت رسیدگی کند تا شاید هر نوع بیم و شبهه ای که در مغز سلطان و وزرای او موجود بود رفع می شد. حضرت بهاء الله به اینگونه اظهارات چنین پاسخ می داده اند:

اگر سروران دل آگاه اصحاب عقول و انتباهند البته جستجو نموده به حقیقت حال مطلع شوند و الا حصول حقیقت مبتنع و محال است در این صورت تصدیق وکلا و تعجیز وزرای دربار چه لزوم از هر فکری آزاده و مقتدرات را مهیا و آماده هستیم قل "کلّ من عند الله" برهان کافی وافی است و آن بمسک الله بضرّ فلا کاشف له الا هو "علاج شافی. (۵)

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مقتسه که در اوایل ورود به اسلامبول نازل شده درباره نفوسی که به ملاقات آن حضرت نائل شده بودند اظهار یأس نموده می فرمایند که آنان را چون یخ سرد و مانند درخت خشک بی جان یافته اند و استقبال و ابراز خوش آمد آنها هم جز تعارفات رسمیه چیز دیگری نبوده است. (۶) در سوره ملوک نیز در ضمن خطابی به اهل اسلامبول رؤسای آنان را به اطفالی که با خاک و گل بازی می کنند تشبیه فرموده اند.

فلتا وردنا المدینة وجدنا رؤسناها کالاطفال الذین یجتمعون علی الطین

ليلبوا به وما وجدنا منهم من بالغ لنعلمه ما علمنى الله ونلتى عليه من
كلمات حكمة منيع و لذا بكينا عليهم بعيون السر لارتكابهم بما نهوا عنه
و اغفالهم عما خلقوا له و هذا ما شهدناه فى المدينة و اثبتناه فى الكتاب
ليكون تذكرة لهم و ذكرى للأخريين. (۱۷)

اصحاب حضرت بهاء الله يعنى عاشقان باوفای آن جمال ابهى كه به همراه آن
حضرت به اسلامبول سفر کرده بودند افتخار آنها داشتند كه هر از چندی به
حضور مبارك مشرف شوند. مطابق فهرستى كه به مهر جمال اقدس ابهى مرتين
است و بنظر مى رسد به دستور هيكل مباركى براى تسليم به مقامات دولتى
در بغداد تهيه شده باشد (۸) حاوى نام پنجاه و چهار تن شامل افراد عانله
مباركه است كه قرار بوده همراه آن حضرت به اسلامبول سفر كنند. از اين عده
يك طفل فوت نمود و حداقل دو تن هم كه يكى از آنها ميرزا يحيى بود در
طول راه به اين قافله پيوستند.

فهرست مذکور شامل اشخاص زير است:

ميرزا حسينعلى (بهاء الله) ۱، ولد ارشد ۱، برادران ۲، خانمهاى اهل بيت ۱۲ +
اطفال در سنين مختلف ۱۲ (منهاى يك طفل كه فوت كرد)، ختام ۲۰ +،
سايرين كه با قاطرهاى خود سفر مى كردند (و قرار بود مراجعت نمايند) ۷ و
۶ رأس اسب.

نكته جالب توجه اينكه حضرت بهاء الله مقدارى از راه را سوار بر يك اسب
سرخ رنگ عربى طى نمودند و بقيه يعنى قسمت اعظم راه را همراه با حرم
مبارك آسيه خانم[§] در داخل هودج سفر فرمودند[¶] حضرت عبدالبهاء در اين
سفر بر كليته امور قافله نظارت داشتند و كارهاى نفوسى را كه براى
خدمات لازمه تعيين شده بودند هدايت مى نمودند و ضمناً براى حفظ ارتباط
با افراد قافله اغلب از اسب حضرت بهاء الله براى سواري استفاده مى كردند.

• حضرت بهاء الله در موارد رسي از مهرى كه نقش "حسينعلى" داشت استفاده مى كردند.

+ در ميان آنها همسران برادران حضرت بهاء الله از جمله زوجه ميرزا يحيى قرار داشتند.

† شامل اصحاب آن حضرت.

‡ نفحات ظهور حضرت بهاء الله جلد اول ص ۲۰۲

§ نفحات ظهور حضرت بهاء الله جلد اول ص ۲۴

وقتی به شهری نزدیک می‌شدند تقریباً یک ساعت قبل از رسیدن به آن حضرت عبدالبهاء اسب را در اختیار حضرت بهاءالله قرار می‌دادند تا سوار بر آن به شهر وارد شوند و خود بجای آن حضرت در هودج سوار می‌شدند و همین ترتیب در هنگام خروج از شهر هم انجام می‌گرفت.

لوح هودج

حضرت بهاءالله در مواضع کثیره اصحاب خویش را به سرنوشتی که در انتظار آنان بوده و مصائبی که مقتدر بوده در آتیه بر ایشان نازل شود انذار فرموده بودند حال هم در لوح مبارک هودج که به لسان عربی در بندر سامسون حین سفر به اسلامبول نازل شده حدوث مصائب شدید را پیش بینی فرمودند حضرت بهاءالله به استدعای کاتب خویش میرزا آقاخان در حینی که دریای سیاه را از درون هودج نظاره می‌کردند این لوح مبارک را نازل فرمودند و تا آنجا که می‌دانیم این نخستین لوحی است که پس از خروج از بغداد از قلم اعلی شرف نزول یافته است. در این لوح مبارک حضرت بهاءالله به سفر دریا که در پیش بود اشاره و بیان می‌فرمایند که این سفر در لوح ملاح القدس پیشگویی شده بود بدین ترتیب آن هیکل مبارک این دو لوح هودج و ملاح القدس را با هم مرتبط نموده و اشاره می‌فرمایند که پیروان امر بهاء با زیارت و مطالعه آن دو لوح مبارک نوراً می‌توانند به رموز مکنونه در امرالله پی برند و در ایمان خود محکم تر شوند.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک تحقق انذارات نازله در لوح ملاح القدس را تأیید می‌کنند و ضمناً اصحاب خویش را به ظهور فتنه عظیم انذار می‌نمایند. فتنه‌ای که مقتدر بود از هر جهت بر آنان نازل شود و به مشابه محک الهی مؤمن را از غیر مؤمن و حق را از باطل تفصیل نماید.

در میان اصحاب شاید تنها تعداد خیلی می‌توانستند تصور کنند که این فتنه عظیم از وجود برادر ناتنی حضرت بهاءالله میرزایحیی سرچشمه می‌گرفت و بحران عظیم و خطیری در داخل جامعه ایجاد می‌نمود و یا احساس کنند که میرزایحیی ممکن بود مظهر عصیان انسان شود، مرکز قوای ضلالت و طغیان

گردد و به مبارزه با نور مظهر ظهور کَلَمی الهی قیام نماید. اخلاص و ایمان اصحاب حضرت بهاءالله به سبب ارتبساط نزدیکی که با آن حضرت داشتند همواره در معرض امتحان شدید قرار داشت. چه که همنشینی با نفیس مقتدی که مظهر روح یزدان و مرکز قدرت و صفات خداوند متان بود مستلزم داشتن ایمان و انقطاع فوق العاده بوده و کوچکترین احساس شخصیت و وجود کافی بود که روح هر مؤمنی را منهدم و نابود کند. از طرف دیگر هیبت و عظمت جمال مبارک نفوسی را که با آن حضرت در تماس نزدیک بودند تحت تأثیر شدید قرار می داد قدرتی که از ایشان به ظهور می رسید، نورانیستی که از سیمای آن جمال بیمثال ساطع بود و مخصوصاً نیروی مغناطیسی عجیب که در چشمان مبارک وجود داشت و محبت و شفقت عامشان که تمام عالم خلقت را دربرمی گرفت تأثیر عمیقی در اصحاب می نمود و در آن واحد آنان را به تفکر و اندیشه را می داشت، به آنها حیات تازه می بخشید تسلی و آرامش عطا می کرد و آنان را به عوالم روحانی سوق می داد.

حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی+ یکی از حواریون جان نشان حضرت بهاءالله که به دفعات متعدده در ادرنه و عتقا به شرف زیارت هیکل مبارک فائز شده تصویر روشنی از مشاهدات خود برای ما به یادگار گذاشته است. از جمله ضمن اشاره به تأثیری که تشرّف به حضور حضرت بهاءالله در مؤمنین بر جای می گذاشت چنین می نویسد:

چه دید و چه زیارت نمود آن حال هم وجدانی است و حکایت و روایت وجدانیات محال و ممتنع است مثلاً دو نفر یا زیادتر با هم مشرف شوند هر یک به قدری عطوفت و رأنت و رحمت رحمانی ربّانی را در باره خودش مشاهده و زیارت می نماید که هر بنده گوید خدای من است یا اینکه همه شخص واحد را زیارت نموده اند و بیان مبارک هم به واحد واحد نبوده مع ذلک این قسم در عروق و شریان و قلوب و عقول و وجدان جاری و نافذ است و برای هر یک حالی و وجدانی حاصل که اگر

* نفعات ظهور حضرت بهاءالله جلد اول ص ۱۴۴
+ به جلد اول نفعات ظهور حضرت بهاءالله و ضمیمه ۳ این کتاب مراجعه شود.

بخواهند برای یکدیگر بیان کنند ابداً ممکن نیست منتهی این است یکی می گوید من مست و بی خود شدم مخاطب هم گاهی مست و بی خود شده است قیاس به حال خود می کند و یا می گوید بسیار حال خود را نورانی روحانی دیدم طرف مقابل هم از این تصویری می نماید و یا می گوید مَحْظُوظ شدم کذلک مقصود این است که وجدانیات و روحانیات و نورانیات و رحمانیات و ما ینسب الی الالهیات مقدّس از جسمانیات و طبیعیات و امکنه و ازمنه و اعراض و ماهیات است مثلاً طفل غیر بالغ را به هر زبان و بیان بخواهد نفسی مراتب بلوغ و مدارک و مشاعر بالغ را برایش بیان کند با اینکه از طبیعیاتست و تعبیراتش سهل است ولی در طفل مشعر ادراکش هنوز حاصل نشده است. روحانیات که از مجرداتست به طریق اولی و این حال و وجدان اگر به عنایة الله و مطالع امره و توفیقات الله و تأییداته و امناذاته برای نفسی مستقرّ و متمکّن شود و برقی وقتی و شعبی مستودعی نباشد و آلوده به خود بینی و زنگ خود پرستی نشود راه ترقّیات و صعود به معارج روحانیات برایش از جمیع جهات مفتوح می شود و لازال العبد یتقرّب الی بالتوائف تحقّق نماید، مقصود این است که از اناضات حضور و تجلیات انوار ظهور مکلم طور و سینای نور^{۱۱} حکایت نتوان نمود.

میرزا حیدرعلی دربارهٔ قدرت و نفوذ حضرت بهائمه چنین می نویسد:

از حضرت حاجی سید جواد کربلائی مرحوم^{۱۲} که از اصحاب و تلامذه حضرت اجلّ حاجی سید کاظم رشتی اعلی الله مقامهما و از مؤمنین اولیّه و مرآت حضرت اعلی بود شخصی ازلی^{۱۳} از جمال و وجهه مبارک حضرت اعلی روح العالمین له الفداء سؤال نمود فرمودند به این جمال و محبوبیت دیده نشده است در حسن آنچه از حضرت یوسف شنیده بودیم از ایشان دیدیم چون آن شخص ازلی بود و نفوسی هم ازلی حاضر بودند فانی دید این بیان مرحوم حاجی سید جواد را شاید برهان بر ازلیت المتصاعد الی الله

^{۱۱} حضرت بهائمه

^{۱۲} به جلد اول نجات ظهور حضرت بهائمه ص ۲۴۲-۲۳۹ مراجعه شود.

^{۱۳} مقصد از ازل میرزایی است.

گمان کنند لذا از حسن و جمال من سجد لساحة قدسه ملکوت الجمال و هلالِ لِقْتَاءِ بابهِ جبروت العظمة والجلال» سؤال نمود فرمود به یقین مبین بدانید از دوست و دشمن هر کس بگوید من توانستم درست در چهره مبارک نظر کنم کاذب است به مرآت و کزات تجربه کردیم و امتحان نمودیم و جدت کردیم که رخسار و شمایل مبارک را زیارت نمائیم نتوانستیم بعضی اوقات انسان چون به حضور مشرف می شود به شانی واله و حیران و مجذوب می شود که به حقیقت منصعق و مدهوش و بکلی بیخود و عالم را فراموش می نماید و وقتی هم که بیخود نیست و می خواهد و جهة مبارک را زیارت کند و حصر نظر و بصر می نماید چه قم شمس را چون نظر می نمائید اشقة ساطعهاش مانع می شود و تیر می زند و چشم را تیره می نماید و از چشم چشمه آب جاری می شود و همین قسم چون حصر نظر و زیارت جمال مبارک نمائید از چشم آب می آید و ممکن نیست نفسی بتواند تشخیص دهد و برای فانی هم این حال مشهود شد. ایام ارض سر که قریب هفت ماه مشرف بودیم منجذب و منصعق بود و سر از پا و دوتنه بکلی فراموش بود و بعد از چهارده پانزده سال چون به بقعه مبارکه نورا، مطاف ملا اعلیٰ+ طور تجلی بر موسی ارض مقدّس عکا مشرف شد و یسه ماه مشرف بود می خواست لون تاج مبارک را بداند و زیارت کند هر وقت به مثل فائز می شد فراموش می نمود تا روزی باغ رضوان† را به مقدم مبارک مزین و معطر و منور فرموده و حقایق جنات موعوده غیب و شهود به آن رضوان ساجد بودند و در اطاقی که حال موجود است و سریر و کرسی و بعضی اشیاء مختصّه به حضور در آن اطاق محفوظ است و مشرفین زیارت نموده اند ناهار تناول می فرمودند و دو سه نفر در اطاق و جمعی بیرون ایستاده بودند

* حضرت بهاء الله

+ اجتماع ارواح مقتده در عالم بعد.

† معنی لغوی آن باغ بهشت است و آن نام مزرعه ای در خارج شهر عسکات که حضرت بهاء الله معمولاً تشریف می بردند این باغ را نباید با باغ رضوان راتع در خارج بغداد اشتباه کرد.

و واله جمال بيمثال لايزال ذو العظمة والجلال بودند. فانی از وراء احباب و اصحاب قائمین زیارت تاج وهجای پربابتهاج را نمود... بلی تاج مبارک سبز بود. (۱۰)

داستان دیگری که جلال خیره کننده جمال بی مثال حضرت بهاء الله را تصویر می کند در خاطرات حاجی محمد طاهر مالمیری* یافت می شود. حاجی محمد طاهر در حدود سال ۱۸۷۸ برای تشرّف به عگا رفت و مدت نه ماه در آن مدینه اقامت گزید و در این مدت با اجازه حضرت بهاء الله انتخار آن داشت که هر دو روز یک بار حضور مبارک مشرف شود در طی این زیارت های فراموش نشدنی محمد طاهر بسیار مشتاق بود که به صورت هیكل مبارک خیره شود و لکن هر زمان که به حضور مبارک می رسید چنان تحت تاثیر جمال و بیان هیكل مبارک قرار می گرفت که به انجام نیت خود موقت نمی شد تا اینکه روزی اتفاقاً چشمش به صورت مبارک افتاد. عبارات زیر این داستان را بیان می کند:

یومی از ایام به حضور مبارک مشرف شدم فرمودند بنشین چون نشستم به خادم الله فرمودند: عبد حاضر چای به آقا طاهر بده. خادم الله یک استکان چای آورده بدست بنده داد چون چای را گرفتم نظرم به صورت جمال مبارک افتاد دیگر هیچ نفهمیدم و نتوانستم چشم از جمال بی مثال مبارک بردارم. یک وقتی فرمودند "آوه چای ها را ریختی عبا را خراب کردی ایسن عبا را حفظ کن لباس تو است تا عجم ما هم در سفر سلیمانیه فقط یک پیراهن و زیر جامه داشتیم"† بعد از بیانات مبارک ملتفت شدم که استکان روی فرش افتاده و نعلبکی در دست بنده مانده

* پدر نویسنده کتاب، به نفعات ظهور حضرت بهاء الله جلد اول مراجعه شود

+ این عنوانی است که حضرت بهاء الله کاتب خویش میرزا آقا جان را با آن می خواندند.

† حاجی محمد طاهر به تفصیل در باره این عبا نوشته و حکایت می کند که چگونه در راه بازگشت تمام دارائیش بجز این عبا و دو پاکت بسرقت رفت و او در سرمای شدید زمستان آنها که از ابریشم نازک بافته شده بود روی پیراهن خود می پوشید و هنوز می لرزید وی بیان مبارک حضرت بهاء الله را بیاد می آورد که فرموده بودند این عبا تنها لباس او در سفر به ایران خواهد بود و نیز حسن می نمود که چگونه حضرت بهاء الله از سرمای شدید سلیمانیه در زحمت و عذاب برده اند.

و چای داغ روی عبا و لباس ریخته و بکلی نفهمیده ام. (۱۱۰)

حاجی میرزا حیدرعلی که قبلاً به ایشان اشاره شد در کتاب خود بهجت الصدور ضمن حکایت کوتاهی عکس العمل بعضی از مأمورین دولتی را که برای نخستین بار به حضور حضرت بهاء الله رسیده بودند بیان نموده است وی می نویسد:

ایام عید رضوان را در منزل حضرت کلیمشان + رضوان گرفتند و منزل فانی هم بیرونی آن مبارک بیت بود + و چون خارج منازل متمتع بود اغیار هم منزل داشتند از جمله بیگ یا پاشائی + رئیس گمرکها وارد عتقا شده بود و در آن خارج برایش منزل معین نموده بودند و عصر اول رضوان از اندرون بیرون تشریف آوردند در اینکه عادت و آدابشان تعنا کردن است تعظیم نمودند و مبهوت و متحیر و واله جمال بیمثال ذی الجلال شدند و چند قدمی مشی فرمودند و عنایت و عطوفت به حضرات فرمودند و داخل اندرون شدند رئیس واله حیران سؤال نمود این بزرگوار کیست روح القدس است یا ملک الملوک ملکوت عرض شد والد حضرت عباس افندی. (۱۱۲)

این داستانها تا حدودی هیبت و عظمت حضرت بهاء الله را نشان می دهد و بیان می کند که چرا هیچیک از اصحاب نمی توانست تصویری از آن حضرت بنگارد. تنها توصیفی که در این مورد وجود دارد شرحی است که ادوارد برارن مستشرق که بهائی نبود نوشته است وی در شرح زیر درباره حضور خود در قصر بهجی در سال ۱۸۹۰ و زیارت حضرت بهاء الله چنین می نویسد:

... راهنمای من اندکی مکث کرد تا من کفش های خود را از پای در آوردم

* عبارتی که از قول حضرت بهاء الله در این حکایت نقل شده عین بیانات مبارک نیست بلکه مضمون آنهاست.

+ میرزا موسی برادر بارفای حضرت بهاء الله
 † خانه ها در آن زمان از دو قسمت تشکیل می شد قسمت اندرون کاملاً اختصاص به زندگی خصوصی داشت و قسمت بیرونی برای پذیرائی از مسافران و مهمانان بود و جلسات هم در بیرونی تشکیل می شد.
 ‡ القاب مأمورین عالیرتبه عثمانی

بعد به سرعت پزده را به کنار زد و پس از عبور من آنرا بجای خود رها کرده در این حال خود را در اطاعتی وسیع یافتم که در صدر آن مندری نهاده و در طرف مقابل در دو یا سه صندلی قرار داشت هر چند واضحاً نمی دانستم به کجا آمده و با چه شخصی ملاقات خواهم کرد (چه که از قبل صراحتاً اشاره ای نشده بود) یکی دو ثانیه گذشت تا با اهترازی عجیب و حالت احترام بخود آمده دریانتم که اطاق خالی نیست در آن گوشه که مندر به دیوار متصل می شد شخصی جلیل و در کمال عظمت و وقار جالس و نوعی کلاه که درایش تاج می نامند بر سر (ولی از جهت بلندی و ساخت متفاوت) و بدور آن در قسمت پائین عمامه ای کوچک از پارچه سفید پیچیده شده بود. جمالی را که مشاهده نمودم هرگز فراموش ننمایم هر چند که از عهده توصیف بر نیایم آن چشمان نافذ گوئی تا اعماق روح و ضمیر را می خواند و قدرت و عظمت بر جبین مبینش نمودار. از چینهای عمیق پیشانی و سیما علانم سالخوردگی نمایان، ولی گیسوان و محاسن مشکین که باکمال زیبایی تا نزدیک کمر ایشان بود خلاف آنرا نشان می داد. میرس در حضور چه کسی ایستاده ام چه سر تعظیم به آستان کسی فرود آورده ام که محلّ پرستش و محبتی است که پادشاهان حسرت می برند و سلاطین غبطه می خورند.

صرتی ملایم و مهیمن امر به جلوس نمود و آنگاه فرمود: الحمدلله که فائز شده اید به دیدار یک مسجون منفی آمده اید ... ما جز اصلاح عالم و سعادت اسم مقصدی نداریم معذک آنها ما را اهل نزاع و فساد شمرده مستحقّ سجن و نفی به بلاد می دانند ... آیا اگر تمام اقوام و ملل در ظلّ یک دیانت درآیند و جمیع مردمان مانند برادر شوند روابط محبت و یگانگی میان اینها بشر استحکام یابد و اختلافات مذهبی از میان برود و تباین نژادی محو و زائل شود چه عیب و ضرری دارد ... بلی البته چنین خواهد شد این جنگهای بی ثمر و منازعات خانمانسوز منتهی شود و صلح اکبر تحقق یابد ... آیا شما در اروپا نیز به همین محتاج نیستید؟ و آیا همین نیست که حضرت مسیح خیر داده .. با وجود این مشاهده می کنیم که پادشاهان و زمامداران شما خزائن خود را به عوض آنکه در سبیل

سعادت و آسایش عالم انسان صرف کنند خودسرانه در تهیه وسائل دمار و انهدام نوع بشر بکار می برند ... این جنگها و کشتارها و اختلافات باید قطع شود و ابناء بشر مانند یک قوم و یک عائله گردند ... لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم ...

تا آنجا که بخاطر می آورم این بود کلماتی که با بیانات دیگر من از بهاء الله شنیدم اکنون بر عهده خوانندگان است که دقت و ملاحظه کنند آیا این گونه تعالیم شایسته قتل و سجن است و آیا جهان از نشر و اشاعه آن نفع می برد یا ضرر؟ (۱۳)

در میان همراهان حضرت بهاء الله در سفر اسلامبول تعدادی بودند که از صفای قلب بهره کافی نداشتند. حضرت بهاء الله این افراد را مخصوصاً نزد خود نگاه داشته بودند تا اعمال شریرانه شان را تحت نظر داشته باشند. تنها نفوسی در زمره اصحاب شمرده می شدند که به عنایت حق می توانستند خود را بطور کامل تحت اراده مظهر ظهور الهی گذارند، از هراهای نفسانی خود را منقطع نمایند، در امر الله مستقیم مانند وفاداری و خضوع مطلق از خود نشان دهند. در قرین و اعصار آتیه یعنی هنگامی که مقام حضرت بهاء الله به خوبی شناخته شود عالم انسان این نفوس مقدمه را که مظاهر خلوص و ایقان بوده اند با احساس ستایش و سپاس یاد خواهد نمود زیرا آنان بودند که توانستند به واسطه عشق و ایمان شدیدشان جالب و جاذب مواهب و الطاف الهی برای عموم بشر شوند. اگر وفاداری کامله و از خود گذشتگی محض آنان در برابر مصائب و امتحانات نبود عالم انسانی به خدایش خیانت نموده و استقرار ملکوت موعود الهی را بر روی ارض به تأخیر انداخته بود.

این نفوس حواری که اکثرشان جان در سیل حضرت بهاء الله نثار کردند اثمار شجر ظهور حضرت باب بودند چه که آن حضرت بودند که این نفوس مقدمه را مخصوصاً برای چنین روزی خلق کرده بودند. در حقیقت مقصد نهانی از رسالت حضرت باب آن بود که پیروانشان را برای شناسایی ظهور حضرت بهاء الله آماده و مستعد نمایند.

• حضرت بهاء الله

حضرت باب در یکی از آثار خود می‌فرمایند که خداوند هر حین که ملاحظه فرماید نفسی ظاهر شده که تراند اصغای کلمه الله نماید در همان حین نفس خود را به او بشناساند و اقلّ از تسع تسع عشر عشر دقیقه صبر ننماید (۱۲) حضرت باب در این مقام به ظهور خویش به عنوان مثال اشاره می‌نمایند و تأکید می‌فرمایند که اگر ملاّ حسین اول من آمن حتیّ یک آن قبل از آنکه اظهار ایمان کرد مستعدّ اقبال بود آن حضرت به همان اندازه یک آن هم در اعلان رسالت خویش تأخیر نمی‌کرد.

نفس مبارکی که خداوند اعظم استعداد برای عرفان ظهور حضرت بهاء الله را به وی اعطا نمود ولد ارشد آن هیکل انور حضرت عبدالبهاء بود که در سنّ نه سالگی به صرف استعداد ذاتی به شناسائی مقام والد ارجمندش فائز شد. حضرت بهاء الله اندکی پس از ورود به خطّه عراق حقیقت رسالتی را که من عند الله به آن مبعوث شده بودند بر حضرت عبدالبهاء آشکار ساختند و ایشان بلافاصله حقانیت ظهور آن حضرت را قبول کرد در مقابل آن حضرت به سجده افتاد و در کمال خضوع و اشتیاق رجای شهادت در سبیل پدر بزرگوارش را نمود.

این قبیل وقایع خطیره تصادفی نیستند. ید غیبی الهی در کار بوده تا اسباب ظهور نفس مقدّس خویش را به عالم انسانی خلق کند. نه تنها حضرت باب برای هموار کردن راه برای ظهور حضرت بهاء الله مبعوث شده بود بلکه حضرت عبدالبهاء نیز مخصوصاً برای قبول ظهور حضرت بهاء الله از جانب عالم انسانی خلق گشته بود. حال چقدر قابل توجه و جالب است که حضرت عبدالبهاء که مقلّد بود واسطه یک چنین ظهور عظیم و متعالی شود در همان شبی که حضرت باب رسالت روحانی خود را به ملاّ حسین اعلان و کار آماده ساختن پیروانش را برای ظهور من یظهره الله آغاز نمود متولّد گردیده است.

به علاوه تاریخ امر نشان می‌دهد که همان تدرت الهی که هیاکل بی نظیر حضرت باب و حضرت عبدالبهاء را مبعوث و مأمورتهای مقدّس آنان را تعیین کرده بود نفوس بیشمار دیگری را نیز خلق نمود که به مقام حضرت بهاء الله عارف شدند و در ظلّ شریعت مقدّسه اش درآمدند.

در هر یک از ظهورات الهی نفوسی که به مظهر ظهور مؤمن شدند و از او

پیروی نمودند فی الحقیقه خلق تازه گشتند و روح جدید یافتند و این در حقیقت همان تولد ثانوی است که در کتب مقدسه از آن یاد شده است. حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقبسه‌شان (۱۸۵) که به خاطر صنایع بدیعه آن معروفست منظره‌ای از اسرار الهی را تصویر و به لسان رمز و کنایه به یک رشته وقایع روحانی دلفریب که قبل از کشف حجاب از چهره ظهور حضرت بهاءالله در عوالم روحانی روی داده. اشاره می‌نمایند. فی الحقیقه توصیف این مناظر زیبا و دلفریب پس دشوار بلکه مستعصم و محال است ولی جوهر و خلاصه آن این است که چون هیچکس مستعد و آماده درک این ظهور اعظم نبود اراده الهی بر ابداع خلق جدید قرار گرفت. حضرت بهاءالله در این لوح مبارک تأیید می‌فرمایند که عظمت و جلال ظهور خویش را به عالم انسان زمانی آشکار نمودند که این خلق جدید و صنع بدیع تولد یافته بود حضرت بهاءالله سپس در این لوح مبارک نورا به عباراتی درخشنده و زیبا مقام و منزلت این خلق جدید را توصیف می‌فرمایند.

حضرت بهاءالله در لوح مبارک هودج پس از آنکه اصحاب خویش را به نزول فتنه عظیم انذار می‌کنند آنان را با بیانات مشفقانه مخاطب می‌سازند و به مواهب الهی مطمئن می‌نمایند و اظهار امیدواری می‌فرمایند که با استفاذه از این مواهب الهی ممکن است نفوس خود را از ظنون و اوهام آزاد کنند، قلوبشان را از علالت دنیوی پاک و طاهر سازند و در ساحت قربیت الهی وارد شوند. حضرت بهاءالله بر این لوح مبارک ضمناً این حقیقت را به اصحاب یادآورد می‌شوند که خاوند قادر و متعال آنان را از میان جمیع خلق برگزیده، به عرفان مظهر ظهورش موثّق ساخته، امتیاز بی‌نظیری به آنان عطا نموده که در جرگه اصحابش درآیند، مقام آنان را فوق مقام جمیع اهل ارض قرار داده و اسماءشان را در لوح محفوظ ثبت نموده است.

بقیه آیات منزله در این لوح مبارک درباره عظمت ظهور حضرت بهاءالله است. جمال مبارک عالم خلق را مخاطب ساخته به فرح و سرور دعوت می‌کنند و به طلوع یوم سعادت و برکت بشارت می‌دهند یومی که در آن

« این عبارت لوح محفوظ نماینده علم خداوند است که بر همه چیز عالم است ولی حقیقت ذات آن بر هیچکس معلوم نیست.

انسان به لقاءالله فائز گردیده است. اعتقاد به اینکه انسان روزی به لقای خداوندش خواهد رسید مبتنی بر نصوص کتب معتبره قبل است. در قرآن اشارات بسیاری در این زمینه موجود است و در حقیقت فوز به لقای حق واضحترین و مهمترین وعده ایست که پیغمبر اسلام به مؤمنین خود داده است. بنا به گفته میرزا ابوالفضل دانشمند عالیقدر بهائی هر شخص بصیری که اطلاع دقیق و واقعی از نصوص قرآن داشته باشد شهادت می دهد که لااقل یک سوّم از این کتاب مجید درباره طلوع یوم عظیم الهی است.

آیات زیر تنها چند نمونه از آیات قرآن درباره لقاءالله است:
وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أَولئِكَ يَسْؤا مِنْ رَحْمَتِي وَ اولئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (۱۶۱)

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا. (۱۷۱)
الَّذِينَ يَطْمَئِنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ وَاجِعُونَ. (۱۸۱)
يَذَرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بَلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ. (۱۹۱)

در کتب عهد جدید هم بشارات مشابهی به وفور دیده می شود که آیات زیر نمونه های چندی از آنهاست:

دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگان او را عبادت خواهند نمود و چهره او را خواهند دید (۲۰) و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می گفت اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اوّل درگذشت. (۲۱)

عهد عتیق نیز پر از بشارات زیاد در باره ظهور خداوند است. در زیر چند فقره از آنها ذکر می شود:

شکوفه بسیار نموده با شادمانی و ترقم شادی خواهد کرد شوکت لبنان و زیبایی کرمل و شارون به آن عطا خواهد شد جلال یهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهند نمود. (۲۲)

به دل‌های خائف بگوئید قوی شوید و مترسید اینک خدای شما با انتقام می‌آید از با عقوبت الهی می‌آید و شما را نجات خواهد داد. (۲۳)

و جلال خداوند مکشوف گشته تمامی بشر آنرا با هم خواهند دید زیرا که دهان خداوند این را گفته است. (۲۴)

زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تر ظاهر خواهد شد. (۲۵)

حضرت بهاء الله در مواضع کثیره از الواح مقدسه بیان می‌فرمایند که ذات الهی ما فوق ادراک انسان است از جمله چنین می‌فرمایند:

غیب هویته و ذات احدیته مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال به کیشونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. (۲۶)

اعتقاد به ظهور خدا در قالب عنصری با حقیقت ذات حق کاملاً متغایر است چه که وقوع چنین امری ذات منیع الهی را بی‌درنگ از عالم نامحدود به عالم محدود تنزل می‌دهد و لکن انسان می‌تواند با نوز به لقای مظهر ظهور الهی به لقای خداوند فائز شود حضرت باب در بیان فارسی (۶:۷) به صراحت می‌فرمایند که مفهوم تمام بشارات موجوده در کتب مقدسه درباره لقائه لقای من یظهره الله می‌باشد. *

از آغاز تاریخ مدون جهان تمام انبیا و مرسلین به طلوع عصر بلوغ و کمال نوع انسان بشارت داده‌اند مکاشفات انبیا و نوایای اهل بصیرت و ارباب شعر و ادب همه در مسئله ظهور رب متمرکز بوده است و لکن وقتی که آن ذات منیع خود را در هیكل مظهر ظهورش آشکار ساخت تمام اهل عالم از شناسائی او غفلت نمودند. تنها تعداد قلیلی از نفوس عظمت و جلال او را دریافتند و به شناسائی مقامش نائل شدند. حال چه قدر جالب است که آن روزهای تاریخی را بیاد آوریم که در آن کمتر از شصت نفر از مردان و زنان و کودکان در بغداد با خدای خود همراه شدند. در بندر سامسون خود را در یک

* به جلد اول این کتاب ص ۱۹۵ و ۲۰۲ مراجعه شود.

کشتی تزکی جای دادند و در رکاب آن حضرت رهسپار اسلامبول گشتند در حالیکه توده مردم زمان از وقوع حادثه ای چنان عظیم و شگفت انگیز غافل و بی خبر ماندند فی الحقیقه خدا بر آنان مرور نمود ولی آنان همچنان در خواب عمیق باقی ماندند.

لوح سبحانک یا هو

در شب پنجم جمادی الاوّل ۱۲۸۰ هجری مطابق ۱۹ اکتبر ۱۸۶۳ در سالگرد مبعث حضرت اعلیٰ لوح زبانی در اسلامبول از قلم حضرت بهاءالله و به دست مبارکشنان به لسان عربی نازل شده است که به سبب آیات نازله در مطلع آن به لوح ناقوس یا سبحانک یا هو معروف است.

این اثر زیبا به استعدای یکی از اصحاب به نام آقا محمّد علی تنباکو فروش اصفهانی که به واسطه حضرت عبدالبهاء از جمال مبارک شده بود از قلم اعلیٰ نازل گشته است. نزول چنین لوح مهیمنی در چنان لیلۀ فرخنده ای که اصحاب به برگزاری و تجلیل آن عید سعید مشغول بودند سرور موفوری در قلوب آنان ایجاد نمود حضرت بهاءالله در آیات اولیّه این لوح مبارک چنین می فرماید:

یا راهب الاحدیثه اضرب علی التاقوس بما ظهر یوم الله واستوی جمال العزّ

علی عرش قدس منیر. (۲۷)

این بیانات مهیمنه که به عنوان نمونه در این مقام ذکر شد شسته ای از عظمت و علوّ این لوح مبارک را به اجمال نشان می دهد. این لوح مبارک مانند الواح دیگری که در ایام حوالی اظهار امر از قلم اعلیٰ صادر گشته با چنان قدرت غیرقابل توصیفی نبّاض است که تنها از قلم مظهر ظهور کلی الهی می تواند ناشی شود و آیات بی نظیر نازله در آن در عین عمق و اصالت به حدی زیبا و موزون است که با هیچ قلمی قابل وصف نیست. این لوح زیبا به

* اظهار امر حضرت باب غروب روز ۵ جمادی الاوّل ۱۲۶۰ هجری مطابق ۲۲ مه ۱۸۴۴ واقع شد

ولی در حال حاضر در شرق سالگرد این عید بر طبق تقویم قمری انجام می گیرد.

+ این همان محمّد علی اصفهانی است که در جلد اول کتاب ص ۳۰۶ به وی اشاره شد. در این جلد

هم در ص ۳۹۱ از وی یاد شده است.

سبکی تصنیف گشته که مناسب تلاوت دسته جمعی است و هنگامی که در جمع اجتهاء تلاوت می شود یک حالت جذبیه و شوق ایجاد می کند حضرت بها الله در این لوح که اندکی بعد از ترک بغداد نازل شده با عباراتی صریح و مهیمن ارتفاع شمس ظهور مبارک را اعلام و بیان می فرمایند که نفسی که در پس پردهٔ اختفا مستور بوده + ظاهرگشته است. آن حضرت در همین لوح مبارک قدرت و عظمت امر اعظم را توصیف و حلول یوم الله را اعلان می نمایند. اهل فردوس اعلی را دعوت می کنند که خود را آماده و مستعد لقا، الله کنند + عشاق خویش را به بهجت و سرور و تجلیل ظهور محبوب می خوانند و از تمام مخلوقات می خواهند که بشارت این ظیور اعظم را به عالیمان ابلاغ نمایند و بالاخره در خاتمه لوح مبارک برای اصحاب خویش دعا می کنند تا از جمیع اشیاء سوای حضرتش منقطع شوند، قلوبشان به شعلهٔ حبش مشتعل شود و از نفس و هوی منزّه گردند و تانمین بر تبلیغ امرش بر همه اهل عالم غالب شوند.

تاریخ امر به وضوح و وفور اجابت این دعای مبارک را نشان می دهد. حواریون امر عزیز الهی با وجود استیلای تضییقات شدید و فقدان قدرت ظاهره توانسته اند در طول تاریخ امر بر قوای ظلمت و ضلالت غالب شوند و فتوحات عظیمه برای امر مولای محبوب خود کسب نمایند. دو سلطان مستبده و ظالم یعنی ناصرالدین شاه ایران و سلطان عبدالعزیز عثمان با دشمنی سخت و بی امان قصد آن داشتند که اساس امر نوزاد حضرت رحمان را از بیخ و بن براندازند. سلطان اول که در زمان حکومتش حضرت باب شهید و نفوس صقّسهٔ بیشتر از مؤمنین وفادارش قتل عام شدند نهایت همت را بکار برد که شعلهٔ امر بدیع را خاموش و حتی نام آن را از صفحهٔ تاریخ پاک کند و سلطان ثانی

• این روش را نباید با نماز جماعت که بجز در صلات میت در موارد دیگر از طرف حضرت بها، الله نهی شده است اشتباه کرد. معمولاً الراج مبارکه در زبان نزدی برسیدهٔ یک نفر تلاوت می شود ولی در بعضی موارد که دارای ترجیع بند است چنین معمول است که دیگر حاضران نیز در صورت تناسب و انتضا در تلاوت بندهای ترجیع شرکت می کنند.

+ حضرت بها، الله

† به یادداشت ص ۳۱۷ در جلد اول نفحات ظهر حضرت بها، الله مراجعه شود.

شارع مقدس امرالله را مسجون و آن وجود مبارک و اصحابشان را تحت شدیدترین تضيیقات قرار داد با وجود این امروز ملاحظه می شود که امر حضرت بهاء الله در اطراف و اکناف عالم استقرار یافته و پیروان آن از نژادها و قبایل و ملل متنوعه با سرعت و اشتیاق شگفت آوری به انتشار امر عزیز الهی در سراسر عالم مشغول و مآلوفند. بهائیان در طول تاریخ امر همواره کوشیده اند توجه بشر ستمدیده و محروم را به حقایق اساسی امرالله و تاریخ، تعالیم و مؤسسات جهانگیر و قوای خلاقه آن معطوف سازند و اکنون نیز با سرعت بیشتر از پیشتر به این خدمت خطیر قانمند.

در آردار دینی گذشته مانند این دور بدیع، خداوند، امر خود را به وسیله مردان و زنان به ظاهر ضعیف و حقیر پیش برده است. در قرآن کریم در باره این نفوس چنین نازل شده است:

و نريد ان نمنّ على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين. (۲۸۱)

در انجیل جلیل نیز این آیات مذکور است:

خوشا به حال حلیمان زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. (۲۹۱)

خداوند با ترویج امرش به دست مستضعفین غلبه و قدرت مظهر ظهور خویش را ثابت و آشکار ساخته است و هیچ کس نمی تواند آن مظاهر مقدسه را متهم کند که دیانت خویش را با نفوذ نفوس مهتبه تأسیس و مستقر نموده اند. مثلاً نفوس معدودی که در ایام اولیه ظهور حضرت مسیح مقام او را شناختند و بدنبالش روان شدند اشخاص برجسته ای نبودند. این مؤمنین اولیه به خاطر ایمان خود تحت فشار و تحقیر قرار گرفتند نفوسی هم که از آنان پیروی نمودند به همان سرنوشت دچار شدند و بسیاری از آنان در این راه به شهادت رسیدند ولی با وجود این بیچارگی و حقارت ظاهری که مسیحیان در آن ایام داشتند، آوازه پیام مسیح بلند شد و شریعت مقدسه اش در جهان استقرار یافت و این خود یکی از دلایل حقایق رسالت روحانی مسیح بود.

مؤمنین اولیه به حضرت محمد نیز به نحو مشابهی در زمره مستضعفین و مردودین بودند و به همین جهت بود که بسیاری از مردم آن حضرت را مورد تمسخر و استهزا قرار داده و می گفتند: "ما نریک الاّ بشراً مثلنا و ما نریک

اتَّبِعْكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدَى الرَّأْيِ وَ مَا نَبْرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَآذِينَ" (۳۰) حضرت محمّد خود با مخالفت و دشمنی شدید اهالی مکه روبرو بود و سرانجام ناچار شد بخاطر حفظ خود به مدینه هجرت کند. با وجود این، خود آن حضرت و اصحابشان که به ظاهر از افراد مظلوم و حقیر بودند به قدرت الهی بر دشمنان خود چیره شدند و جماعات کثیری را حیات روحانی تازه بخشیدند.

کیفیت استقرار دیانت اسلام مورد انتقاد شدید در عالم غرب قرار گرفته است ولی باید دانست که تقریباً تمام این انتقادات نتیجه گزارشهای تحریف شده مسیحیان متعصب بوده که طی قرون و اعصار تعالیم روحانی و دستورات شریف آنرا نادیده گرفته عقاید و اصول آنرا مورد سوء تعبیر قرار داده در باره سوابق نامانوس آن راه اغراق پیموده و اتهامات زیادی در باره مؤسس آن منتشر ساخته اند.

حاجی محمّد طاهر مالگیری در خاطرات خود داستان جالبی در این زمینه ذکر کرده و خلاصه مذاکرات خویش را با یک مبلغ مسیحی در یزد که زبان فارسی بلد بوده نقل نموده است. مقصد اصلی از این مصاحبه اثبات حقایق رسالت روحانی حضرت بهاء الله بوده ولی در ضمن مذاکرات ذکری از اسلام به میان آمده است. بطور زیر قسمتی از این داستان است:

بعد پرسیدند محمّد چطور؟ عرض کردم قدرت و نفوذ کلام حضرت محمّد زیاده تر از حضرت مسیح بود. گفتند چطور معلوم می شود؟ عرض کردم حضرت مسیح در ممالک شرق ظهور فرمود و لکن تا ششصد سال پس از شهادت آن حضرت امرش در شرق و حجاز و اراضی مقدسه تأثیر نبخشید و لکن الان تمام این ممالک شرقیه حضرت مسیح را روح الله و انجیل را کلمه الله می دانند و در نزد ذکر آن حضرت خاضع و خاشع اند و این معرفت و شناسائی در حق حضرت مسیح و حضرت موسی و سایر انبیای بنی اسرائیل بواسطه غلبه روحانی و خلاقیت و نفوذ کلمه حضرت محمّد حاصل گشت. آیا احدی هست که منکر این قول بشود؟ گفتند خیر ولی به ضرب شمیر شد عرض کردم از بدایت امر تا سیزده سال که آن حضرت در مکه تشریف داشتند که شمیری در کار نبود و ایضا، و اذیتی

که در این مدت از آن قوم جاهل و وحشی بر آن حضرت وارد آوردند به مراتب از آنچه بر حضرت مسیح وارد آوردند شدیدتر بود بطوری که اغلب در چاه ها و مغارة کوه ها پنهانده می شدند و عاقبت از شدت اذیت و سختی که بر آن حضرت وارد شد از مگه به مدینه فرار نمودند و جنگ هائی که بعد واقع شد جنگ های دفاعی بود که در نتیجه تأییدات الهی غالب می شدند. حال به قول شما می گوئیم آن حضرت امر خودش را در عالم به زود شمشیر ترویج کرد و امر حضرت مسیح به صرف روحانیت پیشرفت نمود خوب ببینیم کدام یک مشکل تر است شمشیر آلت قتاله است می برد و از هم پاره می کند ولی حضرت محمّد با شمشیر حیات روحانی بخشید سیصد میلیون نفوس را به هم متحد ساخت و از حقیض جهل و عمی به اوج عزّت و علم و معرفت کشانید آیا کدام مشکلتر است با شمشیر روح دادن یا با روح دادن اگر طبیبی مرضی را با سم مداوا کند قدرت و مهارتش بیشتر است یا آنکه با دواهای ملایم و موافق دفع مرض کند؟ گفتند بسیار خوب اما حضرت محمّد زن پرست بود در صورتی که حضرت مسیح ابداً زن اختیار نکرد. عرض کردم اینکه شما زن نگرستن حضرت مسیح را منتهای تقدیس او محسوب می دارید صحیح نیست چه که آن حضرت قوای جسمانیش مثل سایرین بود منتهی محلّ امن و امان و مناسبی برای ازدواج پیدا نکرد در طول نبوتش پیوسته در کوه ها و بیابان ها ستواری بود و اگر بگوئیم قوه بقاء در وجود مبارکش نبود این نقص جسمانی است و انبیاء باید قوای جسمانی شان مانند قوای روحانی کامل باشد مثلاً اگر ظرف در نهایت کمال نباشد چگونه مظهر کامل خواهد بود و به علاوه حضرت مسیح در جانی زن گرفتن را نهی نکرده و مذموم ندانسته است بر فرض قول شما که می گوئید حضرت محمّد شخص شهوت پرست و نفسانی بود ملاحظه کنید چگونه قومی جاهل و سبع را به سوی حق هدایت کرد و صفات ملکات رحمانی بیاموخت و به ترقیات مادی و معنوی فائز کرد و الان هزار و سیصد سال از زمان آن حضرت می گذرد و هنوز غلبه و قدرت روحانی او در عالم ظاهر و باهر است. شهوت و روحانیت در قوه مخالف یکدیگرند حضرت محمّد این دو قوه را چون آب و

آتش در وجود خود جمع کرده بود ولی به قول شما حضرت مسیح فاقد قوه نفسانی بود و با صرف تقدیس و قوای روح القدس روحانیت بخشید آیا این در کدام مشکلتر است انصاف بدهید. اما امور جسمانی در نزد مظاهر مقدسه حکمی و حدودی ندارد در هر یوم به اقتضای آن یوم حرکت می فرمایند. شما نظر به ثمر و نتیجه تعانید حضرت مسیح می فرماید هر شجری را به ثمرش بشناسید. (۲۱)

حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح مقدسه نازله در اسلامبول و ادرنه مانند لوح مبارک ناقوس پیروزان خویش را نصیحت می فرمایند که قلوب خود را از آرایش دنیوی پاک و طاهر کنند و به جبل متین امرالله تمسک نمایند تا شبهات مزین آنان را از صراط مستقیم حقیقت منحرف نسازد. وقتی ما وقایعی را که به طفیان میرزا یحیی در ادرنه منتهی شد بررسی نمائیم ممکن است به حکمت و اهتیت این نصایح پی بریم چنانکه در سطور بعد خواهیم دید تعدادی از مؤمنین برجسته که هنگام نزول لوح ناقوس در اسلامبول حضور داشتند در چنگال این بحران که بعداً جامعه بهائی را در برگرفت افتادند و قربانی قوه شیطانی آن شدند.

با وجود این، نصایح مشفقانه حضرت بهاءالله بلا انتطاع ادامه یافت فی الحقیقه یکی از خصایص حیات پر جلال جمال ابدی ابراز محبت و مهربانی به هر کسی بود که به نحوی یا حضرتش ارتباط می یافت. شفقت عام و آسمانی آن حضرت بر عموم ناس از مؤمن و غیرمؤمن هر دو احاطه داشت. تنها زمانی که کسی می خواست ضری به امرالله رساند او را از حضور خود طرد می فرمودند. جمال مبارک مؤمنین را به دست عنایت صیانت می فرمودند و قدم به قدم آنان را در سبیل امرالله هدایت می نمودند و این حقیقت در تمام آثار و الواح آن حضرت مشهود و آشکار است الواح مبارکه حضرت بهاءالله از نصایح و مواعظ و راهنمایی در زمینه های روحانی، اخلاقی و اجتماعی حیات انسانی انباشته است و اصحاب حتی در مسائل شخصی همواره از هدایت و دلالت جمال مبارک برخوردار بودند. از جمله سفر آن حضرت به اسلامبول را می توان بطور نمونه ذکر نمود حضرت بهاءالله قبل از ترک بغداد به نفوسی که قرار بود به همراه حضرتش سفر کنند توصیه فرمودند که گیسوان خود را به

سبک افراد فرقه بکتاش* بلند کنند نظر به اینکه در آن زمان بکتاش ها در ترکیه نفوذ بسیار داشتند این ترتیب هم از نظر وجهه اجتماعی اصحاب و هم از لحاظ حفظ و صیانت آنان تدبیر بسیار مناسبی بود ولی این توصیه نباید به این مفهوم گرفته شود که حضرت بهاء الله این سبک مو بلند کردن را در مردان صحه گذاشته اند بلکه این تدبیر از آن جهت بود که شاید اصحاب با روش متداول زمان ظاهر شوند و از رفاه و امنیت برخوردار گردند.

در ایران نیز در ارایش تا حدودی مورد احترام بودند+ بدین معنی که مردم مزاحم آنان نمی شدند و در عقاید و اعمالشان هم دخالت نمی نمودند. در آن روزها اگر شخص غریبه ای در شهری وارد می شد اهالی شهر در پی آن بودند که او را بشناسند و مقصد از آمدنش را بیابند ولی در ارایش که اغلب از شهری به شهری سفر می کردند از این قاعده مستثنی بودند. توده مردم به آمدن در ارایش از راه دور عادت داشتند و دیگر آنها را مورد بازجوئی قرار نمی دادند. این جریان در ایام اولیة امر به میبغین بهانی که موهای خود را بلند می کردند و به لباس در ارایش در می آمدند کمک بسیار می نمود چه که بدین وسیله می توانستند آزادانه در سراسر مملکت سفر کنند بدون اینکه مورد اذیت و آزار قرار گیرند.

بعضی از درویشان واقعی هم بودند که در دوران رسالت حضرت باب و حضرت بهاء الله در ظلّ امر درآمدند. از نفوس ممتازه در میان آنان جناب میرزا قربانعلی را باید نام برد که یکی از شهدای سبعة طهران بود+ طبیعتاً این نفوس پس از تصدیق امر مبارک نیز هنوز به هیئت در ارایش در میان مردم ظاهر می شدند. از جمله کشکول درویشی بر دوش داشتند و در معابر عمومی به صدای بلند به ذکر و ثنای حقّ می پرداختند خواندن این سروده های حمد و ثنا که اغلب از اشعار شعرای معروف انتخاب می شد از مهیج ترین نمایشات این درویش بشمار می رفت. گرچه حضرت بهاء الله پیروان خویش را به رعایت حکمت در تبلیغ امر مأمور و توصیه فرموده بودند که از اعلان ایمانشان به

* فرقه ای از صوفیان که در آن زمان خیلی با نفوذ بودند.

+ در ایران به همه صوفی ها از فرقه های مختلف درویش می گویند.

† به مطالع الانوار مراجعه شود.

امر مبارک در بین مردم خودداری کنند با وجود این، بعضی از درویش بهائی که جسارت بیشتر داشتند جرأت می کردند از اشعاری که در مدح و ثنای جمال اقدس ابهی بود در کوچه و بازار بخوانند اینگونه اقدامات بیخردانه به ناچار مصائب غیرقابل توصیف در پی داشت تا اینکه جمال اقدس ابهی دستور صریح و مؤکد به این درویش ابلاغ و از آنها خواستند که آن روش را موقوف و حکمت را مراعات نمایند.

از میان درویشانی که بهائی شده بودند تعدادی به سابقه عادت و روش پیشین شان که عبارت از تکدی و انکار نفس بود شروع به تأویل و تفسیر تعالیم و احکام امر به سلیقه و نفع خود نمودند. حضرت بهاء الله در یکی از الواح مقدسه افکار و اعمال این نفوس را که در پی عزت و گوشه نشینی بودند مورد مذمت قرار می دهند و می فرمایند که این قبیل نفوس در زندگی "جز خورد و خواب شغلی اختیار ننمودند" (۳۲)

برای بعضی ممکن است این توهم پیش آید که چون حضرت بهاء الله لوح مبارک هفت وادی را خطاب به یک صوفی صادر و در آن شرایط سلوک روحانی انسان را در نیل به هدف غائی حیات بیان فرموده و خود هیکل مبارک نیز در سلیمانیه به لباس درویشی ملتبس بوده اند تعالیم آن حضرت منطبق با روش طریقت صوفی گری است در حالیکه مطالعه امر بهائی نشان می دهد که چنین نیست. علت اینکه حضرت بهاء الله در سال در کودهای سلیمانیه به هیئت درویش ظاهر شدند صرفاً نظر به ملاحظه محیط و مربوط به شرایط زندگی آن حضرت در حالت انزوا بود و نباید به مفهوم تأیید و تصدیق روش زندگی صوفیان تفسیر و تعبیر شود. اساس عقاید تصوف بر این است که انسان ممکن است با کسب ارتباط با مبدأ هستی و راستی به درک مستقیم ذات حق نائل شود و در نتیجه به آزادی مطلق روحانی دست یابد و بدان وسیله بصیرت و معرفتش به حد کمال رسد، ولیکن امر حضرت بهاء الله چنین تعلیم می دهد که ارتباط مستقیم بین خالق و مخلوق و میان نامحدود و محدود ممکن نیست و آبواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود می باشد (۳۳) و تنها راهی که انسان می تواند به عرفان حق نائل شود شناسایی مظاهر ظهور اوست. یکی از اصول معتقدات بهائی این است که ترقی روحانی

انسان منوط به اطاعت او از مظهر ظهور الهی و عمل به تعالیم اوست نه پیروی از تلقینات و اشارات نفس خود.

یکی دیگر از موارد تفاوت انسانی بین تعالیم بهائی و طریق تصوف در این است که حضرت بهاءالله تکذبی و ریاضت را نهی و درک تازه و متفاوتی در باره توکل و انتطاع به پیروان خود عنایت نموده‌اند که بطور کلی با معتقدات اهل تصوف متفاوت است.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه می‌فرمایند که رساله هفت وادی به جهت سیر و سلوک نازل شده (۳۴۱) این رساله مبارکه ما را در پیچیدن این راه هدایت می‌کند و مقصد آن این است که سالک را در نیل به محبت الله تعلیم دهد و لکن به هیچ وجه رفتار و افکار بسیاری از درویش را که متعی ترک دنیا و مافیها هستند تصدیق یا تأیید نمی‌کند اینها نفوسی هستند که به ظاهر و باطن سرگشته و پریشان و مهمل و معطل و بار گران بر سائر ناس، به صنعتی مشغول نشوند و به کار و کسبی مألوف نگردند. همچنانکه در جلد اول این کتاب بیان شده رساله هفت وادی از قلم اعلی در جواب به سؤالات شیخ محیی‌الدین یکی از علمای مطلع فلسفه تصوف نازل شده است حضرت بهاءالله در یکی از الواح (۳۵) به این نکته اشاره می‌فرمایند که هفت وادی قبل از اظهار امر آن حضرت و به سبک و لسان متداول قوم نازل شده. جمال اقدس ابهی به حکمت الهی در این صحیفه نورانی به اصطلاحات معمول طریقه تصوف تکلم فرموده‌اند که شاید شخص سائل مطالب آن را بهتر درک کند. حضرت بهاءالله همچنین در این لوح مبارک تصریح می‌فرمایند که هر کس که در این یوم مبارک به آن حضرت اقبال و حقیقتاً به عرفان مقام واقعی‌شان فائز گشته باشد فی الحقیقه از تمام وادی‌های هفتگانه مذکور در این رساله مبارکه گذشته است.

حضرت بهاءالله روش رهبانیت، ریاضت و تکذبی را نهی فرموده‌اند. در یکی از الواح (۳۶) بیان می‌کنند که جمعی از نفوس هستند که در جزایر دور دست در

* نفعات ظهور حضرت بهاءالله جلد اول ص ۱۰۹

+ حضرت عبدالبهاء، به نقل از اسرار الآثار جلد ۳ ص ۲۴۴

میان حیوانات وحشی زندگی می کنند و ارتباط خود را با عالم بشر قطع کرده اند خود را از خوردن و نوشیدن منع نموده اند و به ریاضات شاقه مشغولند و خوشتن را از قاتلین اسم می شمارند در حالی که هیچیک از این اعمال در نزد خداوند متعال پذیرفته نیست. جمال مبارک در همین لوح یکی از مشاهدات خود را در بغداد نقل و بیان می فرمایند که در یکی از محلات صوفیان^{۱۵} نفسی از آن نفوس زیاده از اربع ساعات متصلاً خود را به حجر و مدر و جدار می زد که بیم هلاکت بود و بعد متصعقاً بر ارض می افتاد و مقدار دو ساعت ایداً شعور نداشت و این امور را از کرامات می شمردند^{۱۶}. حضرت بهاء الله در همین لوح مبارک تصریح می فرمایند که خداوند از این قبیل نفوس بری و بیزار است.

جناب میرزا ابوالفضائل دانشمند شهیر بهائی در شرح محققانه ای که درباره اسلام نوشته انحطاط آنرا معلول صوفیگری دانسته است. وی پس از بیان نقش عظیم اسلام در خدمت به عالم بشری و گسترش علوم انسانی در زمینه های پزشکی، علمی، ریاضیات و نجوم چنین می نویسد:

اکابر مصنفین در علوم متنوعه فلسفه و طب و فلکیات و ریاضیات و جغرافی و هم در علوم ادب و غیرها کتب نفیسه تصنیف نمودند و جمیع ممالک و بلاد اسلامیّه را من المشرق الی مغرب به انوار علوم زاهر و منور داشتند ولکن یا لاسف که هنوز اشجار باسقه جدیدة الفرس معارف به ثمر نرسیده بود که خار تزهّد در بوستان ملت بیضا بروید و مرض تصوّف که به منزله فلج و شلل عارض اعضای سلیمه هر ملت شد بکلی نشاط و تقدّم و غلبه و نفوذ را از آن زایل می نماید عارض ملت اسلام گشت و جمع کثیری به اسم ریاضت و تصفیة نفس به اذکار و عبادات فوق العاده پرداختند و قلوب ملوک و سلاطین را به زهد و تقشّف به خود مایل و مصروف ساختند و اگرچه والحقّ یقال بعضی از کبار رجال از این فرقه ظهور یافت و به سبب زهد حقیقی مرایای قلوب جمعی به انوار حقیقت متجلی گشت لکن چون غالب عابد هوی بردند نه خدا و طالب ریاست

۱۵ حضرت بهاء الله به نقل از مائتة آسانی جلد ۴ ص ۲۱

بودند نه دیانت لذا غالباً به اختراع عبادات باطله پرداختند و مصطلحاتی
خارج از اصول دیانت تأسیس نمودند و به انواع حیل قلوب ملوک و
امرا را بخود مصروف ساختند تا آنکه همت ملوک در نشر علوم فتور
یافت و نشر معارف به عبودیت مشایخ مبتل شد و اندک اندک انوار علوم
غارب و ظلال تصوّف مستولی گشت. (۳۷)

فصل دوم

مثنوی مبارک

مثنوی مبارک یکی از زیباترین آثار حضرت بهاءالله و در حقیقت یک شاهکار شعر فارسی است. این اثر شیوا که در مدینهٔ اسلامبول نازل شده بخاطر زیبایی، سبک و قدرت انشاء ممتاز و مشخص است و در میان اشعار نازله از قلم اعلیٰ از شورانگیزترین آنها محسوب می‌شود هیچ قلمی نمی‌تواند مطالب نازله در آنرا حتی در زبان اصلی آن به نحو شایسته توصیف کند چه که هر یک از ابیات سیصدگانه آن خود کتابی با عمق بی‌انتها و اهمیّت بی‌اندازه است. حضرت بهاءالله در این اثر مبارک مانند یک بحر بیکران که از تنگهٔ باریکی فوران کند با قدرتی روح افزا شسته‌ای از تدرت و جلال خداوند را ظاهر می‌کنند و ذرّای از نورانیت ظهور خویش را برای عالم بشر آشکار می‌سازند علم و عرفان به صاحبان قلوب صافیه عطا می‌کنند و اسرار و رموز الهی را به نفوس مخلصه می‌آموزند بصیرت به طالبان حقیقت می‌بخشند و حکمت به خردمندان تعلیم می‌دهند و بالاخره با پند و اندرز اجتنای خود را هدایت می‌فرمایند تمام این عنایات الهی بمانند غایت و نهایتی که انسان ممکن است به وصول به آن امیدوار باشد به نحو برجسته و ممتاز در این شعر آسمانی نمایان است.

حضرت بهاءالله در این شعر زیبا و در حدّ فهم و درک یک دنیای محسوس اسرار و رموز یک ظهور عظیم و نامحدودی را آشکار می‌سازند، پرده از بعضی از حقایق عالم انسان برمی‌دارند و راه وصول به اوج شکوه و جلال را به انسان نشان می‌دهند از این جهت بعضی از مواعظ نازله در این اثر مبارک حالت آیات مبارکهٔ مکنونه را بخاطر می‌آورد.

حضرت بهاءالله در این شعر مبارک خود را به عنوان مشرق شمس حقیقت که نورش به جمیع مخلوقات می‌تابد معرفی می‌کند همچنانکه خورشید ظاهری عدّت اولیّهٔ حیات در کرة زمین است مظهر ظهور کلی الهی هم منشأ حیات

روحانی در تمام عالم انسانی است زیرا نیروی روحانی در عالم بشری می دمَد که باعث رشد و پیشرفت انسان است.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه خویش (۱۱) بیان می کنند که مقصد اصلی از ظهور الهی فقط تغییر و تبدیل احکام و قوانین در جامعه انسانی و یا اشاعه علم و عرفان نیست بلکه غرض از آن نزول مواهب آسمانی است که شاید جمیع مخلوقات عالم هنگام ظهور مظهر الهی حامل فیوضات رحمانی شوند و استعدادات تازه کسب نمایند.

هنگامی که مثنوی مبارک نازل شد بشارت اظهار امر حضرت بهاء الله و اهمیت و عظمت آن هنوز بطور کامل در جامعه بایبان منتشر و مفهوم نشده بود بنابراین حضرت بهاء الله در این شعر مبارک از نفس مقدس خود طلب می کنند که نقاب از شمس ظهور خویش برگیرد تا با تمام درخشندگی و جلال ساطع و مرتفع شود آن جمال بی مثال در مقام دیگر از خود می خواهند که یک تجلی از نور جمال خویش را به این عالم ظلمانی بتاباند، ابواب عرفان خداوند را به عالم انسانی مفتوح سازد و نسیم مشکبار رحمتش را بر عالم انسانی بوزیدن آرد تا شاید مردگان روحانی زنده شوند و از قبر غفلت و نادانی قیام نمایند.

حضرت بهاء الله ضمن اشاره به انتشار نور ظهورشان به عالم غرب به بیانی مهم و حیرت انگیز متکلمند آن حضرت از هویت ذاتی خداوند که در وجود مقدسشان مکنون است دعوت می کنند که پرده از جلال و شکوه خویش بردارد تا شمس حقیقت از عالم غرب مرتفع شود. آن حضرت در مقام دیگر در یکی از الواح مقدسه پیش بینی می کنند که گرچه امر الهی در شرق تولد یافته نفوذ آن در عالم غرب ظاهر و آشکار خواهد گشت.

حضرت بهاء الله در مثنوی مبارک ظهور خویش را به عنوان حلول یوم الله و آغاز بهار روحانی معرفی می کنند و این حقیقتی است که آن حضرت در بسیاری از الواح دیگر نیز بدان اشاره فرموده اند همچنان که بهار ظاهری در

* تاسیس امر بهانی در عالم غرب بسیار مهم و جالب توجه بوده است برای اطلاع بیشتر به کتاب نرن بدیع و مجلدات عالم بهانی مراجعه شود.

تمام مخلوقات این عالم روح و حیات تازه می‌دمد ظهور حضرت بهاء الله نیز توان به قلوب انسانها می‌دهد که از عشق آن جمال بی‌مثال سرشار شود و اثمار فضائل و کمالات به ظهور رساند و لکن به این نکته باید توجه نمود که این صفات و خصائل آسمانی که از شخص مؤمن به ظهور می‌رسد همه از نفس او سرچشمه نمی‌گیرد چشم بدون روشنایی آفتاب، عضو بی مصرفی است و دانه هم بدون نور آفتاب بارور نمی‌شود به همین ترتیب اگر ظهور مظهر الهی هم انجام نمی‌گرفت هیچ انسانی نمی‌توانست به شرافت و تقوای انسانی دست یابد تنها در اثر نور ساطع از این شمس حقیقت بوده که عالم بشری بتدریج از ظلمت به روشنایی هدایت گردیده است.

یکی از مطالب نازله در مثنوی، مبارک این است که انسان خود نوعی مظهر کمالات الهی است و صفات و قوای خداوندی در وی به ودیعه گذاشته شده و نور خداوند در او منعکس گردیده است. با وجود این انسان از این مواهب مرچوبه در وجود خود غافل است و اوقات گرانبهای حیات را در غفلت از قوای عالیة مکنونة در وجود خود سپری می‌کند حضرت بهاء الله انذار می‌فرمایند که تا وقتی که انسان سعی در تزکیة نفس و تطهیر قلب خود نکرده این صفات و کمالات نمی‌توانند در وی آشکار شوند از جمله در کلمات مبارکه مکنونه در حالیکه به لسان حق ناطقند چنین بیان می‌فرمایند:

یا ابن الوجود مشکوتی انت ر مصباحی. فیک فاستر به ولا تفتح عن غیری لاتی خلقتک غنیاً و جعلت النعمة علیک بالغة. (۱۲)

حضرت بهاء الله در مثنوی مبارک یاد آور می‌شوند که انسان در این عصر بدیع تنها با بندست آوردن بصر جدید می‌تواند نور الهی را کسب کند چشمانی که به اشیاء این دنیای فانی ناظر است هرگز نمی‌تواند جلال و شکوه این ظهور مبارک را مشاهده نماید و گوشهائی که به استماع نقاع مشرکین مألوف است قادر به شنیدن ندای ملکوت نخواهد بود. مقصد از چشم جدید و گوش جدید در نظر هیکل مبارک چشم باطنی و گوش روحانی است آن حضرت بیان می‌فرمایند که چون بصر روح، نور خود را از خداوند کسب می‌کند شایسته نیست که انسان آنرا به سوی غیر او متوجه کند و تأکید می‌کنند که مقصد حق از خلق چشم باطنی این بوده که شاید انسان جمال و زیبایی مظهر ظهور

وی را در این عالم مشاهده نماید.

حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه چنین می فرماید:

ای پسر تراب کوز شو تا جمال بینی و کر شو تا لحن و صوت ملیح
را شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری و فقیر شو تا از بحر غنای
لایزالم قسمت بیزوال برداری. کور شو یعنی از مشاهده غیر جمال من و کر
شو یعنی از استماع کلام غیر من و جاهل شو یعنی از سوای علم من تا
با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف به ساحت قدس درآئی. (۲)

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه تصریح می فرمایند که اگر بصر به
بزرگی آسمان باشد و بخواهد اقلّ عتّا یحصی به شطر دیگر توجه نماید قابل
ورود این بساط نه (۳) برای درک واقعی و کامل این بیان مبارک خویست به
عنوان مثال شخصی را در نظر گیریم که زمانی که آفتاب به شلات تمام تابان
است بخواهد از روشنایی یک شمع کوچک کمک بگیرد.

حضرت بهاء الله در لوح دیگری (۴) بیان می کنند که امروز یوم الله است و حقّ
وحده در او ناطق و هیچ شیء دیگری در آن قابل ذکر نیست و سپس خطاب
به اجتای خود می فرماید که امروز روز ابصار و آذان و قلوبست از حقّ
بخواهید تا این سه را مالک شوید و آنان را به این حقیقت متذکر می دارند
که تنها یک مانع کوچک می تواند چشم را از مشاهده و گوش را از استماع و
قلب را از درک حقیقت بازدارد.

حجابهایی که بین بصر باطنی روح و مظهر ظهور الهی حائل می شوند کل از
عالم انسان ناشی می گردند در دنیای امروز تعداد کثیری از نفوس خنوز
از مشاهده عظمت مقام حضرت بهاء الله یعنی مظهر ظهور کلی الهی عاجزند
چه که قلوبشان را با حجبات مختلفه پوشانده اند. یکی از غلیظترین حجبات،
آداب و رسوم اجدادی است. انسانها در میان این آداب و رسوم متولد
می شوند و میل دارند سراسر عمر را اسیر آنها باشند. تاریخ نشان می دهد
که هر زمان خداوند در هیکل مظاهر مقدسه ظاهر شده و اصول و تعالیم
جدیدی برای عالم انسانی آورده مردم زمان به پیروی از آباء خود، از رؤسای
دین خود و از اطرافیان خود به انکار مظهر ظهور جدید قیام نموده اند. بهترین
مثال زمان ظهور حضرت مسیح است که تنها تعداد قلیلی از نفوس به عظمت

مقامش پی بردند در حالی که بقیة مردم که اسیر تقالید اجدادی بودند وی را انکار نمودند یکی از مهمترین تعالیم حضرت بهاء الله این است که انسان نباید در مسائل دینی از دیگران تقلید کند بلکه باید خود آزادانه به تحرری حقیقت پردازد و چشمان باطنی خود را برای مشاهده عظمت و جلال ظهور بدیع الهی در این عصر نورانی باز کند.

حجاب غلیظ دیگری که مردم را از شناسائی مظهر ظهور الهی بازداشته علم ظاهری است. نفوسی که از علم بهره دارند غالباً به غرور مبتلا می شوند و چشمان خود را در برابر حقیقت می بندند و این امر بعضی اوقات بطور ناخودآگاه انجام می گیرد. این یکی از "تجحات مجلله" است که در آثار اسلامی وارد شده و حضرت بهاء الله نیز در بسیاری از آثار مقتسه از جمله کتاب ایقان به آن اشاره فرموده اند و در اینجاست که یکی از صفات عالیة الهی به صورت حائل و مانع در می آید. گرچه تحصیل علم یکی از خصائل قابل ستایش در انسان است و حضرت بهاء الله مانند حضرت محمّد پیروان خود را به اکتساب آن تشویق نموده اند و لکن در مواردی که این علم سبب خودبینی و غرور در انسان می شود به صورت "تجحات مجلله" در می آید.

در ایام اولیة امر، شخص دانشمند و ثروتمندی از شهر کاشان به همراه خانواده اش به قصد زیارت نجف و کربلا به راه افتاد در شرایط و مقتضیات موجود این شخص ناچار شد برای سفر خود و منسوبانش یک نفر بابی را که راننده قافله و به نام هاشم خان معروف بود استخدام کند گرچه هاشم خان معتمدترین قانله ران در آن محل بود و لکن این شخص دانشمند تنها به علت بابی بودن وی در مسافرت به همراهی او تردید داشت. هاشم خان شخصی بلند قد و قوی بود و با اینکه از تعلیم بهره زیادی نداشت قلبش به نور امر نوزاد الهی روشن شده و در نتیجه با عطیة فهم و عرفان موهوب بود و می توانست به همان روش ساده خود دیانتی را که قبول کرده بود به مردم ابلاغ و آنان را به حقیقت آن متقاعد نماید. هاشم خان در میان مردم به هاشم بابی معروف بود و به همین سبب یازوگان مسافر و خانواده اش در تمام طول راه از او

• به جلد اول نفعات ظهور حضرت بهاء الله ص ۵۲ مراجعه شود.

دوری می نمودند و به هیچ وجه نمی خواستند با کسی که بنظرشان با پیوستن به آئین جدید راه کفر می پیمود ارتباط پیدا کنند معمولاً در چنان سفر طولانی قافله ناچار بود دو یا سه بار در روز برای استراحت مسافران و تغذیه چاریابان در محلی توقف کند. در یکی از این توقف گاهها که مسافران استراحت کرده بودند شخص بازرگان بر آن شد که به قصد باز گرداندن هاشم خان به دیانت قبلیش با وی گفتگو کند و با این نیت از او خواست که بیاید و به جمع آنان به پیوندد و ضمن اظهار ممنونیت از خدمات صادقانه هاشم خان آغاز صحبت با او نموده گفت "چطور است که من با تمام معلومات خود نتوانسته ام حقایق پیام باب را درک کنم و تو که شخص تقریباً بیسوادی ادعا می کنی که حقیقت رسالت وی را درک کرده ای؟" هاشم یک مشت ریگ از زمین برداشت و در حالیکه در دست داشت گفت "شخصی مثل من در اجتماع بی ارزش محسوب می شوند و مانند ریگ بیابان قدر و قیمتی ندارند با وجود این وقتی آفتاب در صبح طلوع می کند این ریگ نخستین چیزی است که در اثر اشعه آفتاب نورانی می شود شخص دانشمند هم مانند سنگ قیمتی است که در درون جعبه ای نهاده شده و در اطاق مقفلی نگهداری می شود و وقتی هم که آفتاب طالع می شود آن سنگ قیمتی باز هم در تاریکی باقی می ماند" شخص بازرگان بسیار تحت تأثیر این جواب قرار گرفت و در تمام طول سفر به استفاضه از صحبت های هاشم خان ادامه داد تا اینکه حجباتی که بصیرتش را تار نموده بود از میان رفت و گوهر قلبش با اشعه امر نوزاد الهی روشن و درخشنده شد جواب ساده ای که هاشم خان داده بود فی الحقیقه بسیار ارزنده است و در حالیکه علو مقام علم را بیان می کند نشان می دهد که آریاب علم و دانش باید بکوشند که هنگام طلوع شمس حقیقت قلوب و ارواح خویش را به اشعه تابناک آن باز کنند تا به نور الهی نورانی گردند.

حجبات دیگری که نفوس را از اقبال به شریعت جدید الهی مانع می شوند تعصبات مختلفه، ماده پرستی، ثروت، قدرت و عوامل متعدده دیگرست که امروزه جامعه بشری را فرا گرفته و آنرا به تاریکی و محرومیت کامل انداخته است.

انقطاع

حضرت بهاء الله در مثنوی مبارک ضمن توصیف قدرت و نفوذ ظهور خویش تصریح می کنند که انسان می تواند با اقبال به آن به عالی ترین مدارج در زمینه فضائل انسانی و خصائل روحانی عروج نماید و از احتیای خود می خواهند که با قلوب خالص و سرسپردگی کامل به ایشان توجه نمایند و از علائق دنیوی خود را پاک و منزّه سازند تا به این مقام بلند اعلی نائل شوند. آن جمال بی مثال در بسیاری از الواح مقلّسه شان بیان می کنند که بزرگترین موقّیت برای انسان انقطاع از کلّ ماسوی الله است روح انسان به هر اندازه که از دل بستگی های دنیای فانی آزاد شود به همان درجه می تواند به ایمان خود بیفزاید و در سیر به سوی خدا پیشرفت نماید ولی در اغلب موارد مفهوم انقطاع بخویش درک نشده و تصرّر عمر می بر این است که انقطاع عبارت از انکار دنیا و مافیهاست بسیاری از فرقه ها و گروه ها درست دارند که خود را از دنیا جدا کنند و در صوامع و خانقاه ها و مؤسّسات مشابه آنها منزوی گردند به این خیال که این انزوا سبب ترقّی و تعالی روحانی آنان می شود تعالیم حضرت بهاء الله اکیداً برخلاف این حکم می کند. آن حضرت از جمله در لوح ثانی ناپلئون سوم راهبان را به این بیانات مبارکه مخاطب می فرماید:

يا مُلّا الرّهبان لا تعتكفوا فی الكنائس والمعابد ان اخرجوا باذنی تم
اشتغلوا بما تنتفع به انفسكم و انفس العباد كذلک یا امرکم مالک یوم القین
ان اغتکفوا فی حصن حبّی هذا حقّ الاعتکاف لو انتم من العارفين من
جاور البيت آتّه کالمیت ینبغی للانسان ان ینظر منه ما ینتفع به الاکوان
والذی لیس له ثم ینبغی للآر کذلک یعظکم ربکم آتّه لهو العزیز الکریم (۶)
انسان ممکن است تمام چیزهای خوب دنیا را مالک شود، در تجمل
زندگی کند و در عین حال از علائق دنیوی نارغ و آزاد باشد خدارند این
دنیا و آنچه را که در آنست برای استفاده و التذاذ انسان خلق کرده به شرطی
که او طبق تعالیم الهی زندگی نماید.

• به جلد اول نفعات ظهور حضرت بهاء الله صفحه ۸۵ مراجعه شود.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح خویش (۷) بیان می فرمایند که این جهان از مواهب مادی بسیاری که خداوند خلق کرده پر شده و تمام چیزهای خوب و زیبا مظاهر صفات آن ذات منیع اند و داشتن آنها دلیل بر دل بستگی نیست. آن حضرت در عین حال انذار می کند که اشیاء این جهان همه موقتی و فانی هستند و انسان نباید توجه و علاقه خود را در آنها متمرکز کند و یا خویشتن را اسیر آنها نماید حضرت بهاء الله در همین لوح توضیح می دهند که معنی دل بستگی و تعلق به دنیا عبارت از دل بستگی به "منکرین جمال بيمثال" و "معرضین از طلعت بی زوال" است آن حضرت در لوح دیگری (۸) بیان می فرمایند که سه چیز حائل بین خدا و انسان می شود و بعد مؤمنین را نصیحت می کنند که به سرعت از این سه مانع بگذرند تا شاید بتوانند به فوز لقا فائز شوند مانع اول که در سطوح قبل به آن اشاره شد همان دل بستگی به این جهان فانی است مانع دوم تعلق به دنیای آخرت و تمام چیزهایی است که برای انسان در حیات بعد از وفات مقتر شده و مانع سوم تعلق به "ملکوت اسماء" است. برای درک اهمیت مانع سوم خوب است این حقیقت را بیاد داشت که مقصد از حیات، شناسائی و پرستش خداوند یکتاست به نصّ یک حدیث اسلامی خداوند ابتدا یک کنز مخفی بسوده و چون دوست داشته شناخته شود انسان را خلیق کرده و او هم به همت انسانی و فطرت روحانی در شناسائی ذات منیع الهی توفیق یافته است انسان به کمک صفات و توانی که خداوند به وی اعطا نموده و نیز با استفاده از پرتوی که مظهر ظهور الهی بر راهش افکنده به عرفان خالق خود پی برده و به عبادت وی می پردازد حضرت بهاء الله در کلمات مبارکه مکتونه می فرمایند:

یا ابن الانسان احببت خلقتک فخلقتک فاحببنی کی اذکرک و فی روح الحیوة
اشتک. (۹)

حضرت بهاء الله در دعائی که برای تلاوت بندگانش نازل نموده چنین می فرمایند:

* چون شناسائی حقیقت ذات حق قابل حصول نیست انسان از طریق عرفان مظهر ظهور الهی به معرفت خداوند فائز می شود به جلد اول نجات ظهور حضرت بهاء الله ص ۱۹۴ مراجعه شود.

اشهد يا الهی باتک خلقتنی لعرفانک و عبادتک. (۱۰۰)

بنا بر این مقصد از خلقت همین است اعمال انسان وقتی در نظر حق مقبول و شایان تحسین است که تنها و صرفاً بخاطر عشق به او و نه هیچ سبب دیگری بجا آورده شود حضرت بها الله در کتاب اقدس به این حقیقت شهادت می دهند و می فرمایند "ان اعمالوا حدودی حباً لجمالی" (۱۱)

حال اگر نیت انسان در انجام اعمال حسنه تحصیل پاداش برای خود در عالم بعد باشد این در حقیقت نوعی تعلق است و در این مقام انقطاع عبارت از این است که انسان بدون اینکه انتظار پاداش داشته باشد هر عمل خیری را فقط بخاطر خدا انجام دهد.

حال ملاحظه می شود که تا چه اندازه میان این طرز فکر و آنچه که در حال حاضر در جامعه انسانی متداول است تفاوت وجود دارد. در دنیای امروز تقریباً هر کاری بخاطر حصول پاداش شخصی طرح ریزی می شود و مغز انسان یحدهی با فکر مصلحت جوئی و منفعت طلبی شخصی پرورده شده که حتی در مسائل روحانی از قبیل ایمان به خدا هم غالباً در پی چیزهایی است که در وهله اول نیازهای شخصی او را برآورده سازد. بسیاری از مردم در این روزها به این امید به دیانت رو می آورند که شاید نوعی کمک روحی و یا سود معنوی شخصی مانند فراغت خاطر یا رستگاری برای خود بیابند ولی باید در نظر گرفت که پیروی از دین با این طرز فکر و با این هدف درست نیست چه که داستان تمام ادیان به زبان عشق و محبت نوشته شده است همچنانکه برای عاشق صادق بالاترین خواسته چیزی جز عشق پاک و پراشتیاق به معشوق نیست نخستین وظیفه انسان هم در برابر حق عرفان مظهر ظهور الهی و عشق به او و پیروی از دستورات اوست چه که در تمام عالم خلقت، تنها اوست که سزاوار تجلیل و اعزاز و شایسته ستایش و پرستش است.

انسان به علت جنبه حیوانی خود موجودی خودخواه است حسن بقای نفس، او را وامی دارد که به دنبال خوراک، پوشاک و سایر احتیاجات زندگی برود و بعد هم

• عبادت حق تنها از طریق دعا و مناجات نیست حضرت بها الله تعلیم فرموده اند که اشتغال به کار با روح خدمت به عالم انسانی به منزله عبادت محسوب می شود.

در پی امانیت، ثروت، قدرت و تعلقات مشابه آنها می‌دود در چنین حالی تمام اینها و نیز قوای عقلانی، عاطفی و روحی انسان حول شخص خود او دور می‌زند و در خدمت به آسایش، خوشبختی و خوشحالی او به کار گرفته می‌شود. این چنین شخصی پیوسته در جستجوی عواملی برای زیاد کردن متعلقات خود و بهره‌برداری از آنها به نفع خود می‌باشد.

وقتی انسان با امر الهی آشنا می‌شود و به عظمت آن پی می‌برد میل دارد آنرا هم مانند سایر چیزها به ذخائر خود اضافه کند. این شخص دین خود را هم با سایر متصرفاتش در یک تراز می‌نهد و از روی خودخواهی انتظار دارد از آنها مانند سایر متعلقات خود بهره‌گیرد و می‌خواهد دین او به او خدمت کند و خشنودی و سرور برایش بیاورد. این روش و طرز فکر در حقیقت دلبستگی به دنیا و منافی ناموس خلقت است چه که خداوند دین خود را تشریح نکرده است که خواسته‌های خود خواهانه انسان را ارضاء کند بلکه برعکس از انسان انتظار می‌رود که زندگی خویش را به نوعی ترتیب دهد که بتواند به امر الهی خدمت کند و در حول شریعت الهی دور زند. حال اگر شخص با از خود گذشتگی کامل و نیت خالص از امر الهی پیروی کند زندگی هم مبارک و سعادت‌مند خواهد شد و قوا و صفات الهی در روح وی متجلی خواهد گشت ولی اگر همین شخص بخواهد از این مواهب برای ارضای خواسته‌های نفسانی خود استفاده کند این نیت خودخواهانه سبب محرومیت وی از مواهب و عنایات الهی خواهد گشت.

در این عصر نفوسی که به معرفت مقام حضرت بهاءالله کاملاً پی برده و به عطیة بصیرت واقعی آراسته گشته‌اند اقبالشان به امر مبارک به این امید نبوده که خوشحالی برای آنان بیاورد، مشکلات شخصی آنان را حل کند، گرفتاری‌های آنها را از بین ببرد و یا حیات روحانی‌شان را تقویت کند. این نفوس به حضرت بهاءالله ایمان آورده‌اند برای اینکه حضرتش را مظهر ظهور الهی برای این عصر شناخته‌اند و مانند براده آهن که به آهن‌ریا کشیده می‌شود مجذوب آن حضرت گردیده‌اند. این نفوس چشمانشان با نور خیره‌کننده عظمت و شکوه ظهور حضرت بهاءالله روشن گشته و قلبشان به نیروی کلمات نازله از لسان اظهارش تصرف شده است آنان به این حقیقت پی برده‌اند

که امری که آن حضرت ظاهر فرموده اند مافوق عالم خلقت است و نیز دریافته اند که انسان در رتبه اولی برای خدمت به آن امر جلیل خلق گشته است. این تنها عاملی است که باید محرک هر نفسی در اقبال به امر الهی و تبعیت از آن باشد.

وقتی شخص مؤمن با عشق و شور واقعی به مظهر ظهور الهی اقبال می کند جز اینکه علائق شخصی خود را به کناری نهد و در پی کسب رضای مولایش رود کار دیگری نمی تواند بکند و لکن اتخاذ همین روش چنین مؤمنی را به کسب فضائل و قوای آسمانی که در حقیقت ثمره ثانوی عشق و تسلیم وی به مظهر الهی است موقت می کند فی الحقیقه می توان گفت تنها کسانی به مسرت واقعی می رسند و به فضائل روحانی بطور کامل دست می یابند که مظهر ظهور الهی را بدون کوچکترین شائبه خودخواهی شناخته، به اجرای اوامر و احکامش پرداخته و از فکر مکافات دنیوی و اخروی بطور کامل رسته اند.

جناب میرزا عزیزالله مصباح یکی از علمای عالیقدر بهائی بوده که کیفیت حیات و مراتب علمیش شکوه زوال ناپذیری به وقایع تاریخ امر در دوران قیادت حضرت عبدالبهاء و ولایت حضرت ولی امرالله بخشیده است در مجموعه آثار جواهر مانند ایشان این بیان کوتاه ولی پرمعنی را می خوانیم:

آنکه مزد عمل طلبید باغ بهشتش ارزانی دارند و آنکه مطلوب او خداست از باغ بهشت مستغنی است. (۱۲)

مانع سوّم که حضرت بهاءالله در آن لوح مبارک ذکر می فرمایند تعلق به "ملکوت اسماء" است در آثار مبارکه حضرت بهاءالله بیانات بسیاری درباره این ملکوت موجود است از جمله در یکی از الواح مقدمه چنین می فرمایند:

قلم اعلی در کلّ حین ندا میفرماید و لکن اهل سمع کیاب. الوان مختلفی دنیا اهل ملکوت اسماء را مشغول نموده مع آنکه هر ذی بصر و ذی سمعی شهادت بر فزای آن داده و می دهد. (۱۳)

خداوند در ذات خود متعالی از صفاتست و لکن در تمام عوالم خود و در درون هر یک از این عوالم چه روحانی و چه جسمانی آثار ملکوت صفاتش را ظاهر و آشکار ساخته است هر مخلوقی اسماء و صفات خدا را ظاهر می کند در عالم روحانی این اسماء و صفات با چنان شدتی ظاهر

می‌شوند که انسان در حیات جسمانی هرگز به درک آنها موقت نخواهد شد
ولکن در عالم بشری این صفات به صورت ملکوت اسماء ظاهر می‌شوند و
اغلب هم انسان به آنها تعلق پیدا می‌کند.

در لوح مبارک نصیر (۱۱۲) حضرت بهاءالله در حالی که به لسان حق تکلم
می‌کنند می‌فرمایند "اسمی از اسمایم که به حرفی او را خلق فرمودم و به
نفسه ای حیات بخشیدم به محاربه بر جمال برخاست" و بعد شهادت می‌دهند
که اهل بیان به سبب دل بستگی به این نام از امرالله اعراض نمودند و خود را
از عرفان عظمت و جلال آن حضرت محروم ساختند. اشاره حضرت بهاءالله در
این مقام به نام ازل+ لقب میرزایحیی است در حقیقت این نام که یکی
از اسماء و صفات خداوند است برای بسیاری از نفوس که به علت تعلق به
چنین لقب متعالی و بطور کورکورانه به ازل گرویده بودند حجاب گردید.
خود میرزایحیی هم به سبب این نام گمراه شد وی به ستایش خصائل این لقب
مشغول شد و تا آخرین لحظه حیات به آن دل بسته ماند.

حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح مقدمه پیروانشان را نصیحت می‌فرمایند
که خود را اسیر و برده ملکوت اسماء نکنند گفته مشهور اسلامی
"الاسماء ينزل من السماء" معانی مهم و گسترده ای دارد. در این عالم هر
یک از اسماء الهی با نام معینی مستور گشته و هر اسمی از این اسماء
خصوصیات صفات آن اسم معین را ظاهر و آشکار می‌کند. مثلاً سخاوت
یکی از صفات خداوند است و این صفت در وجود انسان هم ظاهر می‌شود.
حال شخصی که دارای این صفت است اغلب به داشتن آن مغرور می‌شود و
دوست دارد که او را شخص سخاوتمند بنامند. وقتی مراتب سخاوت وی از
طرف دیگران مورد شناسائی قرار می‌گیرد خوشنود می‌شود و زمانی که این
خصلتش نادیده گرفته می‌شود غمگین و افسرده می‌گردد. این یک نمونه از
تعلق به ملکوت اسماء است و گرچه مثالی درباره سخاوت است در مورد

۱۱ به صفحه ۲۵۷ مراجعه شود.

+ ازل یکی از اسماء خداوند است این لقبی بود که به میرزایحیی داده شده بود که در
نتیجه به صبح ازل معروف شد.

تمام اسماء و صفات الهی که در انسان ظاهر می شود صادق می باشد. انسان معمولاً این خصائل را بجای اینک که به خدا نسبت دهد به خود می بندد و آنها را چون وسیله ای برای تجلیل نفس خود بکار می گیرد. مثلاً یک شخص عالم خصلت علم را برای کسب اشتها بکار می برد و وقتی که نامش بطور گسترده در گوشه و کنار اعلان می شود احساس بزرگی و رضایت می کند. شخص دیگری هم ممکن است وقتی اسمش در جانی برده می شود و مورد تحسین قرار می گیرد قلبش از رضایت و افتخار مملو شود اینها همه نمونه هائی از دلبستگی به ملکوت اسماء است.

جامعه انسانی در حال حاضر تأثیرات زیان آوری بر روح آدمی دارد و بجای اینکه به او فرصت دهد تا به روح خدمت و از خود گذشتگی زندگی کند یاد می دهد که به موفقیت های خود افتخار نماید انسان از ابتدای کودکی در این اجتماع طوری تربیت می شود که حس خودستانی را در نفس خود بپرورد و سعی کند خود را بالاتر از همه بشمارد بدهی است چنین شخصی هدف نهانش در زندگی کسب اهلیت، موفقیت و قدرت است.

هدف تعالیم بهائی اینست که این جریان را دگرگون کند روح انسان لازم است به زیور کمالاتی چون فروتنی و افتادگی مرتین شود تا شاید بتواند از ملکوت اسماء منقطع گردد.

حضرت عبدالبهاء مثل واقعی و اعلای تعالیم حضرت بهاء الله با روش و رفتار خویش این نوع انقطاع را در عمل از خود به منصف ظهور رسانده اند آن حضرت در تمام طول حیاتشان هرگز در پی اعتلاء نام خود نبودند و هیچگاه هم دنبال کسب شهرت نرفتند. مثلاً بهیچوجه مایل نبودند عکشان گرفته شود از جمله می فرمودند "... عکس گرفتن از خود نشانه احساس شخصیت است" (۱۵) حضرت عبدالبهاء در چند روز اول ورود به لندن اجازه ندادند از ایشان عکس گرفته شود ولیکن بالاخره در اثر فشار خبرنگاران و رجای مکرر یاران و صرفاً برای خوشحال کردن آنان با این امر موافقت نمودند.

القاب منیعہ ای که جمال مبارک به حضرت عبدالبهاء عنایت فرموده بودند میبیین مقام عظیم ایشان بود ولیکن آن حضرت آن القاب را هرگز به خود نسبت ندادند و بعد از صعود جمال اقدس ابهی بجای آن همه القاب منیعہ لقب

عبدالبهاء را برای خود برگزیدند و از یاران هم خواستند ایشان را تنها با این نام بخوانند زیرا عبودیت صیمی به آستان جمال اقدس ابهی را از هر چیزی ارزنده تر می شمردند. عبارات زیر از جمله بیاناتی است که آن حضرت در توجیه حقیقت مقام خویش بیان فرموده اند:

نام من عبدالبهاست صفت من عبدالبهاست حقیقت من عبدالبهاست نعت من عبدالبهاست رقیبت به جمال قدم اکلیل جلیل و تاج و هاج من است و خدمت به نوع انسان آئین قدیم من ... نه اسمی دارد نه لقبی نه ذکر می خواهد نه نعتی جز عبدالبهاء. اینست آرزوی من اینست اعظم آمال من اینست حیات ابدی من اینست عزت سرمدی من. (۱۶۶)

یکی از خصائص ممتازة نظم جنینی و جهانی حضرت بهاء الله اینست که به شخصیت‌های خودخواه پناه نمی دهد. آن حضرت حق حاکمیت در امور را به مؤسسات محلی، ملی و بین المللی امر واگذار فرموده اند و لکن نفوسی که افتخار خدمت در این مؤسسات پیدا می کنند هیچیک قدرت و اختیار مخصوصی ندارند بر خلاف نفوسی که در دنیای امروز قدرت در دست دارند و در پی کسب شهرت و معروفیتند اعضای تشکیلات بهائی که بخواهند در ایمان خود به حضرت بهاء الله ثابت بمانند راهی جز تمسک به خصلت محویت و فنا ندارند. آنان که به سبب عدم بلوغ یا فقدان ایمان نمی توانند بر طبق این خصائل و موازین رفتار کنند فی الحقیقه به ملکوت اسماء دلپسته اند و از برکات الهی در این یوم نورانی بی بهره و نصیب می مانند.

آزاد کردن نفس از تعلق به ملکوت اسماء ممکن است دشوارترین کار برای یک فرد بهائی باشد و این تلاش شاید واقعاً تمام عمر طول کشد. اگر شخص بتواند تنها این حقیقت را درک کند که خصائل و صفاتش ذاتاً از خودش نیست بلکه مظاهر صفات الهی است آنوقت از دلپستگی به عالم اسماء فارغ می شود و راه افتادگی و خضوع می یابد این چنین شخصی فی الحقیقه کمالات الهی را به عالم انسانی اعطا می کند و این در حقیقت بالاترین رتبه ایست که خداوند برای انسان مقدر فرموده است.

بعضی از اصحاب حضرت بهاء الله به این مقام بلند اعلی رسیدند این نفوس کسانی بودند که خصائل و کمالات خویش را ناشی از عوالم حق و کتّه از آن

خود می دانستند. یکی از این نفوس جناب نبیل اکبره بود که ممکن است یکی از عالم ترین افراد در میان حواریون حضرت بهاء الله محسوب شود. جناب میرزا حیدرعلی از احتفالی در قزوین یاد می کند که در آن این نفس بزرگواری برای عده ای از اجتهاء صحبت می کرده است. عبارات زیر بخشی از نوشته ایشان درباره جناب نبیل اکبر است:

فانی از بیان حضرت فاضل بقدری محظوظ شد که شاید در هزار مجلس حکایت نموده باشد و از بزرگواری این حضرت فاضل یکی هم این بود که در تقریر و بیان بر کل سبقت داشت به شانی که مثلاً اگر می فرمود آب گرم و خشک است و آتش سرد و تر، کسی قوه مقاومتش را نداشت و ثابت می فرمود. معذک بسیار زیارت نمود و دید در وقتی که بحر بیانش متلاطم و با کمال حرارت صحبت می فرمود یک کلمه بیجانی و یا مطلب غیر صحیحی می فرمود و نفسی متذکرش می نمود و یا خود متذکر می شد فوری بازگشت می نمود و اظهار غفلت و اظهار اشتباه خود را می فرمود. (۱۷)

نفوسی از این قبیل برستی از عالم اسماء منقطع بوده اند یقیناً درباره این نفوس است که حضرت بهاء الله می فرماید:

یا شیخ، این حزب از خلیج اسماء گذشته اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاه برافراشته اند ایشان صد هزار جان رایگان نثار نمایند و به ما اراده الاعداء تکلم نمایند. به اولیة الله متمسکند و از ماعند القوم فارغ و آزاد سر دادند و کلمه ای نالایقه نگفتند. (۱۸)

تعالیم حضرت بهاء الله این طرز فکر را که جناب نبیل اکبر داشتند کاملاً تأیید می کند. بسیاری از مناجاتهای بهانی که از قلم اعلی نازل گشته معلوم از عباراتی است که مبین اقرار و اعتراف انسان به ضعف، جهل و فقر خود و قدرت و علم و سلطنت خداوند است.

حجاب نفس

حضرت بهاء الله در بعضی از ابیات مثنوی مبارک، انسان را بسوزاندن هر نوع

* به جلد اول نفعات ظهور حضرت بهاء الله ص ۲۱۷ مراجعه شود

حجابی که ممکن است بین او و خدایش جائل شود نصیحت می فرمایند زیرا فقط در چنین حالتی است که انسان می تواند جلال و جمال خدای خود را مشاهده کند یکی از این حجیات حجاب نفس است. حضرت بهاء الله افراد را تشویق می کنند که آتشی در روح خود شعله ور نمایند و تمام آثار و نشانه های نفس را بسوزانند و از بین ببرند بطوری که کلمه "من" و مفهوم آن کاملاً از وجود انسان محو شود و این در حقیقت یکی از عمیق ترین تعالیم حضرت بهاء الله است وقتی شخصی سعی می کند خود را برتر شمارد، نام خود را تجلیل کند و هوس معروفیت و اشتهار نماید فی الحقیقه در جهت مخالف نقشه الهی پیش می رود. چنین شخصی مانع جریان مواهب و تأییدات الهی به شخص خود می شود و گرچه به ظاهر ممکن است فرد موقتی بشمار رود ولیکن در حقیقت در تحقق مقصدی که برای آن خلق شده شکست خورده است. زمانی که انسان به جلال و عظمت واقعی می رسد آن وقت به درماندگی، بی ارزشی و ضعف خود پی می برد و هنگامی که به علم حقیقی نائل می شود به سادگی جهلش را آشکار می یابد تنها در این حالت است که وی می تواند خصائل الهی را در نفس خود ظاهر کند و آنها را به دیگران نیز منتقل نماید. در آثار ادبی جناب عزیزالله مصباح عبارات زیر که فی الحقیقه نمایانگر حیات پر از محویت و انقطاع آن نفس جلیل است مشاهده می شود:

ترک انانیت و افناء ذات دلیل بر درک معنی هستی و مفهوم حیات است. (۱۹)

فرق ما بین علم حقیقی و علم رسمی آنست که یکی در نفس ایجاد تذلل و تواضع کند و دیگری آنرا تحریص بر تعزز و ترقع نماید. (۲۰)

در میان نفوسی که به مقام واقعی علم نائل شدند میرزا ابوالفضل دانشمند عالیقدر بهائی و یکی از حواریون حضرت بهاء الله را می توان نام برده این نفس محترم نه تنها در میان جامعه بهائی بلکه در سراسر عالم شرق بخاطر دانش گسترده اش مشهور بوده و هست. میرزا ابوالفضل مرجع صاحب نظر و شناخته شده ای در بسیاری از مواضع و رشته ها از جمله تاریخ و الهیات بود

* در جلد سوم این کتاب اطلاعات بیشتر در باره این نفس محترم داده خواهد شد.

و در ادبیات عربی و فارسی نیز استاد ممتازی محسوب می‌شد به طوریکه زمانی در محافل علمی مصر به عنوان "خدای قلم، رکن تاریخ و حجر زاویه علم و کمال" مورد اشاره قرار گرفته بود.

دکتر حبیب مؤتد که شخصاً میرزا ابوالفضل را می‌شناخته در خاطرات خود مطالب بسیاری دربارهٔ این نفس محترم نوشته است شرح زیر یک نمونه از این خاطرات می‌باشد:

وقتی که به ایشان عرض می‌شد این علم و اطلاع و این تبحر و ... چگونه حاصل شد و این علم خداداده به چه وضعی عاید شده ایشان متفکر شده می‌فرمود ابوالفضل کیست ابوالفضل چیست این یک قطره‌ئی است از دریای بیکران مکتب بهاء الله شما هم در آن مکتب وارد بشوید استاد ابوالفضل می‌شوید و اگر قبول ندارید بروید در گلپایگان و اقوام مرا ببینید تا پی به حقیقت مطلب ببرید. (۲۱)

داستان زیر هم عظمت مقام میرزا ابوالفضل را بطور اجمال نشان می‌دهد در سالهای نخستین این قرن حضرت عبدالبهاء میرزا ابوالفضل را برای تعلیم و تزئید معلومات یاران امریک به ایالات متحده امریکا اعزام فرمودند پس از بازگشت از آن سفر وی روزی در معیت زائرین امریکائی در حضور حضرت عبدالبهاء در عکا نشسته بود زائرین شروع به ستایش از خدمات جناب ابوالفضل در امریکا نمودند از جمله می‌گفتند که ایشان بسیاری را تعلیم داده از امر در برابر دشمنان آن به کمال قدرت دفاع نموده و یاران امریک را در ساختن جامعه قوی و روحانی امریکا مساعدت بسیار کرده‌اند. میرزا ابوالفضل در اثر ادامهٔ این صحبت‌های پر تعریف و تمجید بسیار آزرده و ناراحت شد بحدی که به گریه افتاد و به صدای بلند آغاز گریستن نمود زائرین امریکائی از مشاهدهٔ این حالت دچار تعجب شدند و سبب گریه را نفهمیدند و حتی تصور نمودند که در تحسین ایشان نتوانسته‌اند حق مطلب را بطور شایسته ادا کنند. بعد حضرت عبدالبهاء توضیح فرمودند که سبب این دل‌آزرده‌گی شدید میرزا ابوالفضل ستایش و تحسین آنان بوده است چه که ایشان خود را در برابر امر

• محل تولد میرزا ابوالفضل که خویشان ری آنجا می‌زیستند.

الهی کاملاً محو و نابود می‌دانستند و به کمال خلوص معتقد بودند که شایسته هیچ نوع تعریف و تمجید نبودند. * میرزا ابوالفضل در سراسر حیات خود هرگز کلمه "من" که نشانه ابراز لیاقت و شایستگی باشد از زیانش جاری نشده بود و این براستی یادگار نفیسی است که وی بطور نمونه و مثال برای یاران بهائی بر جای گذاشته است.

جرأت و از خود گذشتگی

حضرت بهاءالله در مثنوی مبارک درباره عظمت ظهور خویش تکلم می‌کنند و به لسانی بدیع مراتب اشتیاق انبیای سلف را به لقای حضرتش و استفاضه از ریش امطار ظهورش تصویر می‌فرمایند آن حضرت در این ابیات زیبا عاشقان جمال خویش را که بی تأمل و درنگ آماده جانپازی در سیل الهی هستند می‌ستایند و آنان را تشویق می‌کنند که هرگز از میدان شهادت رو برنگردانند. نفوسی که مقام حضرت بهاءالله را بدرستی شناختند تمام تزییقات و مصائب را به حبّ جمال حضرتش به جان و دل خریدند آنان به خوبی می‌دانستند که به دنبال اقبال به امرالله جانشان در معرض خطر قرار می‌گرفت بطوریکه وقتی از خانه بیرون می‌رفتند امیدی به بازگشت نداشتند چه که دشمنان امر در تمام وقت در کمین بودند که هر که را که مؤمن به امر نوزاد الهی شناخته می‌شد مورد حمله قرار دهند. بدین ترتیب آنان که در دوران نخستین امر به حضرت باب و حضرت بهاءالله گرویدند به روشنی بر این حقیقت آگاه بودند که هر آن ممکن بود لازم شود که جان خود را در راه حقّ ایثار نمایند این در حقیقت محک ایمان آنان بود و تعداد بسیاری از آنان در این امتحان پیروز شدند و تا آخرین لحظه حیات ثابت و مستقیم ماندند. داستان زیر که صحنه شهادت یکی از مؤمنین ازلّیه را تصویر می‌کند کیفیت این محک ایمان را نشان می‌دهد:

... حضرت آقا علی اکبر حکاک که از مؤمنین اول این ظهور مبارک بودند

* این داستان را که از Harlan F. Ober بوده ایادی امرالله جناب جان رارترز به‌نرسند داده اند.

از یزد به جهت زیارت قبر شریف حضرت وحید عازم تیریز شدند و پس از زیارت آن مقام، منوّر مراجعت به یزد فرمودند و به شغل خویش مشغول گشتند. پس از چندی حکومت ایشان را اخذ نمود و در حبس نگاه داشت و به طهران نوشتند که چنین شخص بابی را گرفته در حبس است و تکلیف خواستند ... و تقریباً دو ماه و نیم از این قضیه گذشت که جواب خطّ طهران رسید که هر کس معلوم شد که بابی است قتلش واجب است لهذا حضرت آقا علی اکبر حکاک را صبح زود یوم بیست و هفتم شهر رمضان سنه ۸ از ظهور گرفتند و به قلعه حکومتی بردند و آنچه خواستند که ایشان تبری کنند امتناع فرمودند حکومت میل به قتل ایشان نداشت اولاً اینکه بسیار حکاک بی نظیر بودند و جوان بسیار زیبایی خوش اندامی و در کمالات شخصی معروف و مشهور.

باری ایشان را می آورند روی حسینه شاهزاده درب حظیره ملّا و توپ را نیز می آورند درب حظیره اول فزاش باشی امر می کند آن حضرت را محکم به بندند دهن توپ ولی توپ خالی بوده که شاید ایشان خوف کنند و تبری نمایند تقریباً سه ساعتی از روز برآمده کم کم خلق جمع شده قریب ده هزار نفر که دیگر این میدان و اطراف آن و روی بامهای حظیره و اطراف جای ایستادن نبود و خیلی وقت محض انذار آن حضرت را دهن توپ بسته و هر نفسی از اجزاء حکومتی علی الخصوص فزاشباشی که ابداً میل به قتل ایشان نداشت خیلی اصرار کرد که یک کلمه بد بگوئید و خود را بکشتن ندهید آخر الامر چاره نشد تویچی خواست آتش روی ماسوره توپ خالی بگذارد فزاشباشی هياهو کرد و نگذاشت که توپ را آتش بدهد و به میرغضب امر کرد که ایشان را از دهن توپ باز کنند لهذا ایشان را باز کردند. و فزاشباشی ایشان را برداشته رفت درب آب انبار داخل دروازه حظیره قدری نشست و ایشان را به کمال محبت پهلوی خود نشانید و بنای نصیحت گذاشت و نایبها هر یک جدا جدا خیلی التماس کردند ابداً جوابی ندادند آخر الامر کل مایوس گشتند فزاشباشی امر کرد توپ را پر کنند تویچی مشغول توپ پرکردن بود عیال حضرت آقا علی اکبر را فرستاده بودند که پسر چهارساله او را برداشته بیاورد که شاید ایشان بسر را با

عیال خود مشاهده کنند و یک کلمه بد بگویند در این اثناء عیال او پسر چهارساله ایشان را لباس فاخر پوشانید آورد جلو روی آن حضرت و نام آن پسر حبیب الله بود مانند قرص ماه چون پدر که در همه شهر جوان خوش صورتی مثل او نبوده است آن طفل نیز در تهات حسن بود و خلق اکثر میل نداشتند که ایشان کشته شوند

علی الخصوص اجزاء حکومت. الحاصل آن طفل را آورده جلو روی آن حضرت و گفت جناب آقا علی اکبر من چه کنم با این طفل بیا و در حق این طفل رحم کن ایشان ابدأ جواب آن مختره را ندادند در حالتی که ایستاده بودند روی مبارکشان را از عیال و آن طفل گردانیدند و پشت بطرف ایشان فرمودند باز آن عیال و آن طفل آمدند جلو روی پدر و گریه و التماس می کردند مجدداً رو از ایشان گردانیدند و پشت بطرف ایشان کردند باز طفل دويد جلو روی پدر بزرگوار و دامن آن حضرت را در بغل گرفت و گفت ای آقا چرا از من رو می گردانی مگر تو دیگر مرا نمی خواهی این دفعه ایشان روی مبارک را به آسمان کردند مانند کسی که التماس می کند ای پروردگار بیش از این مرا امتحان مفرما. باری حالت گریه به فرمایشی دست داد و بعضی اجزاء نیز گریه می کردند در حالی که تمام خلق ایستاده و منتظر که چه می شود آخر الامر تمام مایوس شدند و آن حضرت را در حضور آن طفل و عیال بدهن توپ بستند در حالتی که طفل گریه می کند و متصل می گوید من را هم ببرید پیش آقايم. آخر الامر به مادر آن طفل امر کردند که تو طفل را بگیر در بغل و عقب بایست و تویچی نشنگ را آتش زد و گذاشت روی توپ، توپ بیرون نرفت آنچه نشنگ گذاشت بیرون نرفت فرمایشی پیش دويد پهلوی توپ ایستاد و گفت جناب آقا علی اکبر ماها نمی خواهیم که شما کشته شوید معلوم می شود خدا هم نمی خواهد که شما کشته شوید بیا در حق این طفل رحم کن جواب ندادند تویچی متحیر ایستاده و آن طفل با والده اش دويدند زیر توپ آنچه التماس کردند ایشان جواب نفرمودند تویچی قدری تأمل کرد که شاید فرجی برسد آخر حاصلی نبخشید مجدداً قدری باروت در ماسوره توپ ریخت باز به والده آن طفل امر کردند که طفل را برداشته عقب بایستند و تویچی توپ

را آتش زده این دفعه توپ بیرون رفت و آن عیال خاک بر سر خود می ریخت پس از آن طفل را برداشته به خانه خود برگشت و شهادت آن حضرت در یوم بیست و هفتم شهر رمضان سنه ۸ بود و حکومت حکم کرد که تا غروب آفتاب قطعات جسد آن حضرت را جمع نکنند و پایمال خلق باشد و تا غروب آفتاب در میدان ریخته بود و پایمال خلق از انسان و حیوان بود و جناب آقا ملاً باقر که برادر عیال ایشان بودند و جناب آقا علی شیرازی برادر عیال دیگر ایشان و جناب استاد رضای علاقه بند که اخوی ایشان بود کلّ از اجبای الهی و پسر جناب استاد رضا جناب آقا میرزا محمّد ملیک نیز از اجباب بودند و در علم موسیقی بسیار ماهر و استاد و کتب را بمیاری خوب می زدند و از علم نجوم و کواکب خیلی با اطلاع و جناب آقا ملاً باقر (اخ الزّوجه آن شهید) نیز از اجباب بودند ولی ایمان خود را مخفی می داشتند و صبیّه شان که عیال حضرت آقا میرزا عبدالله شهید بود تا دو سال قبل حیات داشتند و تمام این وقایع را ایشان بیان فرمودند و از جناب آقا میرزا محمّد ملیک نیز به همین طریق استماع گشته بود.

باری جناب آقا ملاً باقر و جناب استاد رضا و جناب آقا علی شیرازی و یک نفر دیگر از بستگان ایشان آنروز را در میدان حظیره توقّف کردند به موجب حکم حکومت تا مقارن غروب آفتاب و آن قطعات جسد مبارک را چهار نفر جمع کردند سر مبارک ایشان با دو پا مع دو دست دیده شد در حالتی که از ضرب یاروت و از بس پایمال خلق شده بود ابداً پوست و گوشت نداشت دیگر هیچ عضوی از اعضای مبارک آن حضرت بدست نیامده این چند پارچه استخوان را برداشته بردند در زمین گودی پشت کازری جوب خُرخر مقابل درب قلعه الخضراء در قطعه زمین جنب شاهراه عمومی که قبرستان قدیم است در گوشه آن قبرستان که دو حدّ آن به دیوار است در آن کنج دفن کردند.

و این ایام این عبد فانی آن قبر شریف را با گچ و آجر در نهایت بزرگی و استحکام بستم که آن مقام شریف مفقود نماند زیرا قلیلی از نفوس اجبأ الله باقی مانده بودند که آن مقام را می دانستند و الآن آن قطعات

جسد مطهر در آن مقام مدفون است و سن مبارکشان در یوم شهادت چهل سال بود. (۲۲۱)

در مقابل این جانبازان از خود گذشته نفوسی هم بودند که از شناخته شدن به نام بهائی چنان ترس داشتند که حتی از مؤمنین به امر کناره می گرفتند. حاجی محدطاهر مالگیری در کتاب خود بنام تاریخ امر در ایالت یزد* داستان شخصی به نام سید ابوالقاسم بیضاء را به شرح زیر نقل می کند:

یکی از مؤمنین صادق حقیقی جناب آقا سید ابوالقاسم بیضاء بودند ایشان عموزاده آقا سید یحیی مجتهد بودند که سید یحیی باعث قتل چند نفر از اجبای یزد بود.

جناب آقا سید ابوالقاسم مزبور شغلشان تجارت بود و طبع روانی در شعر گفتن داشتند و تخلصشان بیضاء بود و شخص معزز محترمی بودند و همیشه با اعیان و تجار محشور و در مسلمانی بسیار متین و با صدق و حقیقت بودند و والده ایشان صیّة حاجی ملاّ رضای روضه خوان بود و حاجی ملاّ رضا در محله مالیر همسایه این فانی بود و جناب ایشان گاهی که به خانه حاجی ملاّ رضا تشریف می آوردند از در بیت فانی عبور می کردند.

چون این خانه معروف به خانه بابی ها بود ایشان در هنگام عبور به کمال سرعت و قوت می دویدند که مبادا یک نوع اثر سوئی در ایشان ببخشد تا اینکه تصدیق به امر مبارک نمودند و در اغلب اوقات که در بنده منزل مجلس ملاقاتی بود ایشان هم تشریف می آوردند و مکرر می فرمودند که سابق من هر وقت از این درب خانه عبور می کردم چنان لرزه بر اندام می افتاد که برای مدت یکروز متزلزل و پریشان بودم. (۲۲۲)

حاجی میرزا حیدر علی از داستان تقریباً مشابهی یاد می کند که وقتی در یکی از شهرهای ایران در معیت تعدادی از اجبای از یک خان اقامت داشت

* این کتاب را نباید با تاریخ شهدای یزد که به وسیله همین نویسنده تألیف شده اشتباه کرد.

+ مسافرخانه به سبک شرعی که حیاط وسیعی دارد.

وی شرح می دهد که چگونه دو نفر از اهالی در شب درب خانه او را زدند تا درباره معتقدات بهائیان تحقیق نمایند و چطور پس از چند ساعت گفتگو یکی از آنان به امر مبارک اقبال کرد میرزا حیدر علی درباره این واقعه چنین می نویسد:

همان شب مؤمن و سوقن شد و دیگر کتاب مبارک ایقان را گرفت که در محلّ خود شب بخواند و حقیقت امر الله را بداند و در خان منزل داشت فرمود شب نشستم و شروع به خواندن نمودم ترسیدم کسی بیاید و بپرسد و بفهمد که کتاب بایهاست و جان و مال را بباد دهد.

در اطاق را بستم و شروع نمودم توهم آمد که شماها در این خان هستید و اول شب است و در منزل را بسته ام کسی بیاید می گوید لابد کتاب بابی ها را می خواند که باب را مسدود کرده است خوابیدم خیال آمد که هر کسی بفهمد اول شب خوابیده ام یقین می کند که کتاب حضرات نزد من است و خوابیده ام که آخر شب برخیزم و براحات بخوانم مجملاً کتاب را بردم در آخر طویله گذاشتم و اصدم متفکراً متحیراً که چه قسم این کتاب را بخوانم. و مطلع شوم فکر منجر به آیه مبارکه الا بذکر الله تظمنن القلوب شد قرآن آوردم و تلاوت نمودم تا به همین آیه رسیدم ملاحظه شد قبل از این آیه است لولا نزل علیه آیه من ربه قل ان الله یضلّ من یشاء و یهدی الیه من اناب. چرا نازل نشده است بر پیغمبر آیه ای از پروردگارش بگو خدا هر کس را می خواهد گمراه می کند و هدایت می فرماید کسی را که به او رجوع و انابه نمود و بعد می فرماید راجعین منیبین نفوسی هستند که مؤمن شده اند و مطمئن شده است قلوبشان. حیرت و طلب و مجاهده بیشتر شد و به عجز و مذلت و روسیاهی رو به خدای غیب دان مهربان نمودم و از او راه نجات و آب حیات خواستم یک مرتبه این قلم را برداشتم و از او خواندن و بودن کتاب نزدت خانم و هراسان و لرزان و پریشان و پشیمانی چه قوت قلبی داشته است آنکه این را ابتدا نوشته است و از قلب و لسان و قلمش جاری شده است و این معجزه ای است که بشر از او عاجز است و چه قدر قوی القلب است که قوتش در بسیاری به شأنی نافذ شد و اثر نمود که بجان آهنگ قربانگاه نمودند. (۲۴)

حاجی میرزا حیدر علی در ادامه این داستان و ضمن شرح تصدیق این شخص بیان می کند که وی در اثر ایمان به امر مبارک چنان جرأت و شهامت یافته بود که روزها در ساعات کار و کسب هر وقت فرصتی می یافت در ملا عام به استنساخ و تسوید کتاب ایقان و تبلیغ امر مبارک می پرداخت.

این نوع وقایع که در آن ایام بسیار معمول و عادی بوده به روشنی نشان می دهد که ورود مؤمنین به امر مبارک حضرت باب و حضرت بهاءالله بخاطر تازگی آن یا به امید کسب منافع شخصی و یا به دلایل احساساتی نبوده است. این امر در آتش بلا و شهادت تعمید یافته و قهرمانان اولیه که به آن اقبال کرده اند واقعاً عظمت آنرا درک نموده و در اثر آن به خلق جدید و بدیع تقلیب گردیده بودند.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مکتوبه شان (۲۵) بیان می فرمایند که تضحیقاتی که بر پیروان اسم اعظم مهاجم بوده، مخالفت‌هایی که از ناحیه علمای دین بر امر مبارک وارد شده و اعراض و عصیان که توده های مردم در برابر آن از خود نشان داده اند کل مانع ورود نفوس نالایقه در ظل امر مبارک گشته است. حضرت بهاءالله در همین لوح مبارک پیروان خود را نصیحت می کنند که قدر مواهب مخصوصه این عصر بی نظیر را که در آن تنها قلیلی از نفوس به اقبال مبعوث گشته اند بدانند زیرا زمانی که امر در سراسر عالم متمکن و مرتفع شود هر نفس مرده و ادعای ایمان خواهد نمود.

زمانی که حضرت بهاءالله در بغداد تشریف داشتند شخصی به نام میرزا محیط کرمانی پیغامی توسط شاهزاده کیوان میرزا به حضور آن حضرت فرستاد این شخص که پیرو مکتب شیخی بود قبلاً حضور حضرت باب مشرف شده ولی در سر و خفا مخالف امر بود و حال ضمن پیغام خود رجا کرده بود که یک وقتی در خفا و در ساعات نیم شب ملاقاتی با حضرت بهاءالله نماید به شرط آنکه نفی جز شاهزاده بر آن مطلع نباشد. دلیلی که وی برای مستور داشتن این ملاقات ارائه کرده بود این بود که اگر مردم بر آن مطلع می شدند موقعت و مقامش در جامعه مسلمین به مخاطره می افتاد حضرت بهاءالله در جواب از شاهزاده خواستند که این دو بیت شعر را که در ایام اقامت در کردستان در شرایط سیر و سلوک و فرائض سالکین سروده بودند با میرزا

محیط در میان گذارد.

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا

و در نثار جان و سرداری بیا و هم بیار

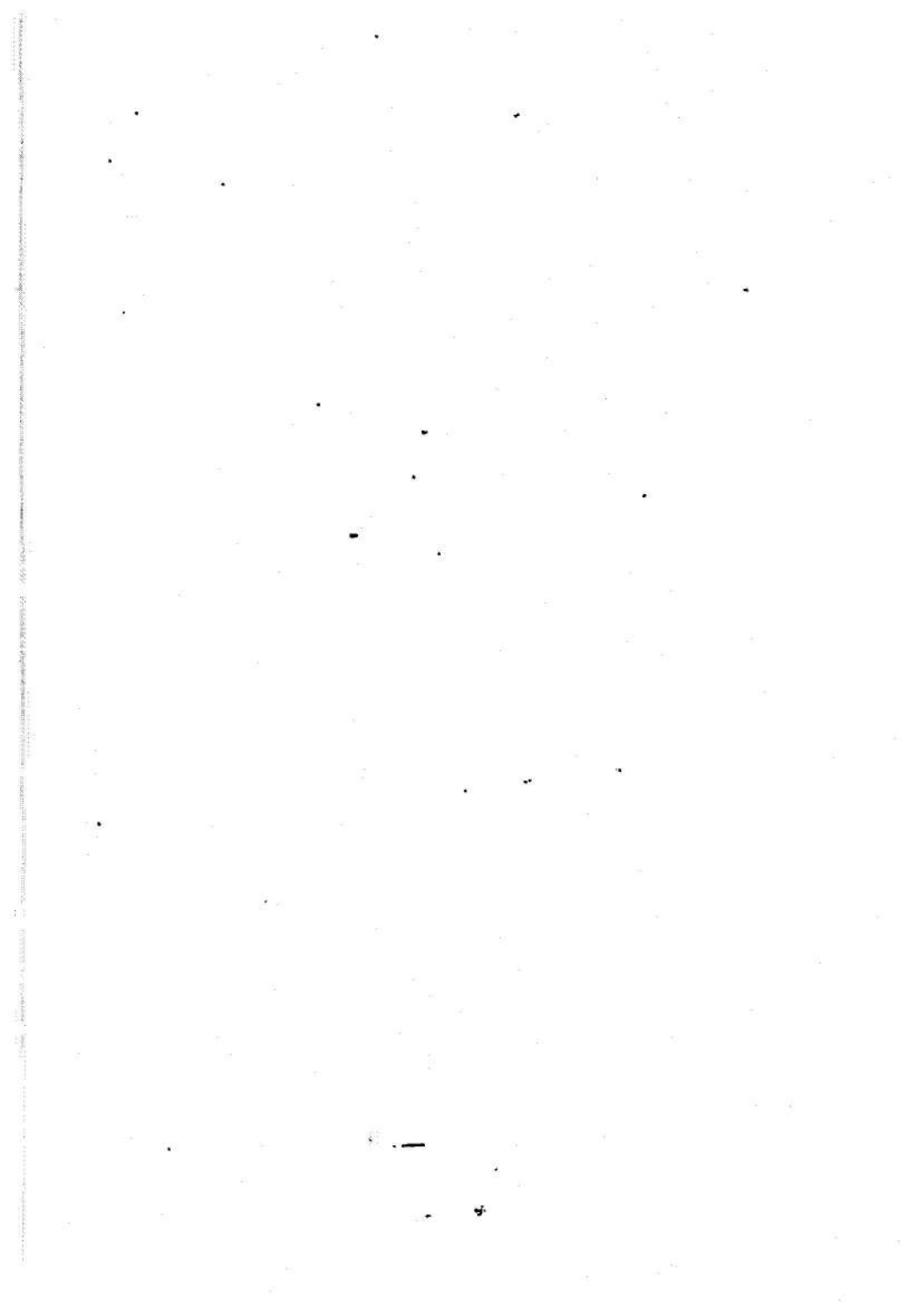
رسم ره اینست گر وصل بهاء داری طلب

در نباشی مرد این ره دور شو زحمت میاره

حضرت بهاء الله بقرار اطلاع ضمناً به شاهزاده فرموده بودند: «تیرو به میرزا محیط بگو اگر مایل است بدون هیچ قید و شرطی به محضر ما بیاید و گرنه من میل ندارم او را ببینم.» (۲۶)

وقتی که میرزا محیط این جواب را شنید جرأت آنرا نیافت که به حضور مبارک مشرف شود و چند روز پس از آن هم فوت کرد.

حضرت بهاء الله در مثنوی مبارک به مواضع دیگری نیز اشاره و رموز و اسرار زیادی را آشکار می فرمایند که از حدود مطالب این کتاب خارج است این اشعار روح افزا فی الحقیقه گنجینه حکمت الهی است که شرح و وصفش بطور شایسته غیر ممکن و محال می باشد.



فصل سوم

تبعید حضرت بهاء الله به ادرنه

مطالعه شرایط و مقتضیاتی که سبب شد دولت عثمانی حضرت بهاء الله را از بغداد تبعید کند عدم موافقت صریح آن حکومت را به تسلیم حضرت بهاء الله به مقامات ایرانی و تردید آن دولت را. در تبعید آن حضرت از بغداد بخاطر می آورد حضرت عبدالبهاء در نامه ای که قبل از عزیمت به اسلامبول از باغ رضوان به یکی از اقوام ساکن ایران مرقوم فرموده اند بیان می کنند که حاجی میرزا حسین خان سفیر ایران در دربار عثمانی پس از اِعمال نفوذ و فشار فراوان به آن دولت بقدری از رفتار آن حکومت و عقیم ماندن اقدامات خود مأیوس شد که ارتباط خویش را با دوستانش در محافل دریاری قطع کرد، مدت یک هفته در خانه نشست و از ملاقات وزرای سلطان امتناع نمود. بالاخره عالی پاشاه که از دوستان نزدیک سفیر بود چاره ای جز این ندید که تسلیم شود و دستور اخراج حضرت بهاء الله را از بغداد صادر کند.

اکنون که حضرت بهاء الله به اسلامبول وارد شده بودند سفیر ایران نومیدانه در تلاش بود که از آن حضرت در نزد مقامات دولت عثمانی سعایت کند و بدین ترتیب پشتیبانی آنان را برای تجدید سرگونی ایشان جلب نماید. وی یک روز پس از ورود حضرت بهاء الله به اسلامبول شاهزاده شجاع التوله و حاجی میرزا حسن صفا را که ممتازترین رجال در دستگاه آداریش بودند از جانب خود به دیدار حضرت بهاء الله فرستاد و منتظر بود که حضرت بهاء الله هم در عرض شخصاً به بازدید وی بروند ولی به زودی به اشتباه خود پی برد و دانست که چنین خبری در میان نبود.

در آن روزها رسم بر این بود که مهمانان برجسته دولتی بعد از ورود در عاصمه مملکت از شیخ الاسلام،⁺ نخست وزیر و سایر مأمورین عالی رتبه کشوری

⁺ صدر اعظم سلطان عثمانی به صفحه ۴۲۱ مراجعه شود.

⁺ بالاترین شخصیت دینی در جامعه اسلامی.

دیدن کنند در این ملاقاتها بود که مردم هر نوع خواهش و درخواستی داشتند با آن مقامات در میان می گذاشتند، به انجام معاملات می پرداختند و حمایت اولیای امور را بخود جلب می نمودند حضرت بهاءالله از این رسم عدول کردند و حتی به بازدید وزرای سلطان که برای ادای احترام از ایشان دیدن کرده بودند اقدام نفرمودند.

کمال پاشا و چند تن دیگر پا را فراتر گذاشته این رسم معمول را به حضرت بهاءالله یادآور شدند. آن حضرت در جواب فرمودند که ایشان از روش مرسوم آگاهند ولی نه تقاضایی از کسی دارند و نه منتظر لطف و عنایتی از آنان هستند بنا براین دلیلی برای این بازدیدها در میان نبوده است. حضرت بهاءالله خود در سوره ملوک به این جریان با عبارات زیر اشاره می کنند:

تَمَّ ذَكَرَ حِينَ الْاَذَى وَرَدَتْ فِي الْمَدِينَةِ وَظَنُوا وَكَلَّاءَ السَّلْطَانِ بَاتَكَ لَنْ تَعْرِفَ
 اَصُولَهُمْ وَتَكُونُ مِنَ الْجَاهِلِينَ قُلْ اَيُّ رَبِّي لَا اَعْلَمُ حَرْفًا اِلَّا مَا عَلَّمَنِي
 اللهُ بِجُودِهِ وَاَنَا تَقَرَّرٌ بِذَلِكَ وَتَكُونُ مِنَ الْمُقَرَّرِينَ قُلْ اِنْ كَانَ اَصُولُكُمْ مِنْ عِنْدِ
 اِنْفُسِكُمْ لَنْ تَتَّبِعَهَا اَبَدًا وَبِذَلِكَ اَمَرْتُ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ وَكَذَلِكَ كُنْتُ
 مِنْ قَبْلُ وَتَكُونُ مِنْ بَعْدِ بِحَوْلِ اللهِ وَتَوَكَّلْهُ وَاِنَّ هَذَا لَصِرَاطُ حَقِّ
 مُسْتَقِيمٍ (۱۱)

این حالت انقطاع که حضرت بهاءالله از خود نشان داده بودند دستاویز خوبی به دست سفیر ایران داد و او تصمیم گرفت که حضرت بهاءالله را شخصی مغرور و خودخواه و به عنوان کسی که خود را به هیچ رسم و قانونی مقید نمی دانست به باب عالی معرفی نماید. سفیر ایران این کار را از طریق اعمال نفوذ حاجی میرزا حسن صفا انجام داد. این شخص مرد عالمی بود که سفرهای زیادی به آفریقا و آسیا کرده بود و در زمانی که حاجی میرزا حسین خان با سمت سفیر وارد اسلامبول شد در آن شهر می زیست. میرزا حسن خان بزودی دوست صمیمی و یکی از نزدیکترین معتمدین سفیر شد. وی در عین حال یکی از شخصیت های برجسته در میان اهل تصوف در اسلامبول و ضمناً مورد احترام زیاد در محافل دولتی بود زیرا در آن روزها صوفیان احترام زیادی در آن مملکت داشتند.

در دوران اقامت حضرت بهاءالله در اسلامبول حاجی میرزا حسن بیش از یک

بار مشرف شده بود. این شخص که به علم ذاتی و باطنی حضرت بهاء الله واقف گشته بود در احیان تشرّف، احترام و تواضع زیادی از خود نشان می داد ولی در خارج بر ضدّ آن حضرت فعالیت می نمود. سفیر ایران چون از نفوذ کلام میرزا حسن در باب عالی مطلع بود او را به عنوان وسیله برای انتشار گزارش های بی اساس درباره رفتار و نیتات حضرت بهاء الله در میان اولیای امور مورد استفاده قرار داد و برآستی هم این شخص توانست سفیر ایران را در اجرای نقشه های شومش که بدنام ساختن حضرت بهاء الله و القای شبهات درباره امرالله بود به خوبی یاری نماید.

سرانجام دسیسه های میرزا حسین خان به نتیجه رسید و عالی پاشا نخست وزیر دولت گزارشی به سلطان تقدیم و او را از تقاضای دولت ایران درباره تبعید حضرت بهاء الله به بورسا یا ادرنه مطلع ساخت. عالی پاشا در این گزارش تصویب تبعید حضرت بهاء الله را به ادرنه از سلطان خواستار شد و ضمناً پیشنهاد کرد که مبلغ ۵۰۰۰ قروش در ماه به عنوان مقرری در اختیار حضرت بهاء الله قرار داده شود و اضافه کرد که ایشان در مدت اقامت در اسلامبول میهمان دولت عثمانی بوده اند. وی همچنین فهرست اسامی کسانی را که در سفر حضرت بهاء الله از بغداد به اسلامبول با آن حضرت همراه بوده اند تقدیم سلطان نمود.

سلطان به محض وصول این گزارش پیشنهادهای عالی پاشا را صحّه گذاشت و فردای آن روز فرمان لازم صادر گردید. حضرت ولی امرالله جریاناتی را که منتهی به سرگونی حضرت بهاء الله شد با عبارات زیر خلاصه نموده اند:

باری برای ابلاغ فرمان مذکور که در حقیقت به منزله عقد اتقان و وحدت نظر بین دولتین عثمانی و ایران جهت محو و اضمحلال امر حضرت بهاء الله محسوب می شد و صدور آن موجب انهدام سلطنت و خلافت آل عثمان و انقراض سلسله قاجار گردید برادر زن صدراعظم را که محلّ اعتماد و صاحب نفوذ و احترام بود در نظر گرفتند و تسلیم فرمان را به عهده وی محوّل نمودند ولی حضرت بهاء الله از قبول فرستاده مخصوص دولت

خود داری و از جانب خود حضرت عبدالبهاء و جناب کلیم را برای ملاقات وی تعیین فرمودند. مشاؤونیه ضمن اعلام حکم سلطانی پاره ای استدلالات واهی بیان نمود و مطالب بی اساس بر زبان راند و سه روز وقت معین کرد تا مجتهد برای کسب اطلاع و اخذ جواب نسبت به فرمان صادره حضور مبارک مشرف گردد.

پس از ابلاغ حکم تبعید در همان یوم از قلم اعلیٰ لوحی متضمن بیانات خطیره قهرتیه و انذارات شدیدة نزول یافت و حضرت بهاء الله آن را در پاکت مهور نهاده و روز بعد به شمس بیگ عنایت و سفارش فرمودند آنرا به عالی پاشا برسانند و به او ابلاغ نمایند که این خطابات از جانب خداوند نازل گردیده. شمس بیگ امر مبارک را انجام داد و در ملاقاتهای بعدی به جناب کلیم اظهار داشت نمی دانم مندرجات آن صحیفه چه بود که وزیر اعظم به مجرد اطلاع بر مضامین آن رنگش چون میت تغییر کرد و عنوان نمود لحن این نامه به مثابه آنست که پادشاهی مقتدر و قهار خطابی به یکی از چاکران و زیردستان خویش صادر نموده، رفتار و کردار او را مورد انتقاد قرار داده باشد. به هر حال وضع وزیر اعظم را بقدری آشفته و منقلب یافتم که فی الفور از محضر وی خارج شدم. حضرت بهاء الله بعداً در بیان کیفیت و اثر لوح ذکر فرمودند آنچه را که وزرای سلطان پس از استحضار بر مضامین این لوح در حق ما مجری داشتند نمی توان آن را بکلی عاری از سبب و جهت دانست. ولی اعمالی را که قبل از صدور لوح مذکور مرتکب شده اند مجوزی نداشته و بالمره خالی از علت و دلیل بوده است. (ترجمه)

بطوری که نبیل می نویسد لوح مبارک بالنسبه مفصل بوده و با خطباتی به شخصی سلطان آغاز می گردد. در آن لوح جمال اقدس ابهی اعمال وزراء سلطان را مورد انتقاد و ملامت شدید قرار داده بعدم بلوغ و لیاقت آنان را تصریح می فرمایند. قسمتی از بیانات مبارکه مستقیماً خطاب به خود وزرا است و آنان را دلالت و انذار می نمایند که به شوون دنیا و ما فیها مغرور نشوند و به عزت و شوکت ظاهره که تطورات و تقلبات زمان آن را از کف آنها خارج خواهد ساخت متکی نگردند. جمال اقدس ابهی قبل از عزیمت از

اسلامبول که تقریباً بلافاصله پس از صدور و ابلاغ فرمان تبعید آن وجود مقدس صورت گرفت در ملاقات مهمتی که با حاجی میرزا حسن سابق الذکر به عمل آمد و مشاژاً الیه برای آخرین بار به محضر مبارک تشرّف حاصل نمود پیامی بدین مضمون برای سفیر کبیر ارسال فرمودند: "در هر سنه جمع کثیری از مظلومان شهید و به آتش مظالم لا تحصی مبتلا می گردند آیا از این عناد و اضطهاد چه ثمر و اثری برای تو و امثال تو حاصل خواهد شد و حال آنکه امر الهی رو به اعتلا و عدد مقبلین روز بروز در ترقی و تزیید است عنقریب خود را در حسرت و خسران عظیم مشاهده خواهید نمود و راه مفتری نخواهید داشت. امرالله مافوق تدبیرات و تسویلات شماست و به یقین ببین بدانید اگر جمیع پادشاهان عالم به تمام لطف و اقتدار در قلع و قمع این مظلوم و نفوسی که به این عید منسوبند قیام نمایند هرگز به اطفاء نار موقده الهی و قطع سدره یزدانی توفیق نخواهند یافت بلکه در اثر این مظالم سراج امرالله سطوعش بیشتر و انوارش باهرتر خواهد گردید و جمیع ملوک و مملوک را فرا خواهد گرفت آنچه بر ما وارد شود اجرش عندالله عظیم است و ویال و عذاب ستمکاران پس شدید و الیم." (ترجمه) (۲)

حضرت بهاء الله در شب قبل از حرکت به سوی ادرنه نبیل اعظم^۵ و میرزا آقا ملقب به منیب^۶ را مأمور فرمودند که برای انتشار اخبار مربوط به هیکل مبارک در میان بایان و تبلیغ و هدایت آنان به عرفان مقام آن حضرت به ایران مسافرت نمایند. افراد دیگری هم که آن شب از حضور مرخص فرمودند عبارت بودند از آقا محمد باقر کاشانی، خیات پاشی کاشانی، آقا حسین نراقی، میرمحمد مکاری^۷ و آقا سید حسین کاشانی. شخص اخیر الذکر بسیار شوخ و بذله گو بود و بعضی اوقات حضور مبارک می رسید و با بیان لظیفه های شیرین هیکل مبارک را مسرور و خندان می نمود.

^۵ به جلد اول نفعات ظهور حضرت بهاء الله صفحات ۲۲۲-۲۱۷ مراجعه شود.

^۶ مأخذ بالا صفحات ۳۰۵-۳۰۶.

^۷ به فصل چهاردهم مراجعه شود.

آن شب شاهد هیجان و اضطراب شدیدی در میان اصحاب بود آنان از تصور مفارقت از محبوبشان غرق چنان غم و اندوه گشته بودند که نمی توانستند از گریه و زاری خودداری کنند. حضرت بهاءالله با توجه به اهمیت حیاتی حضور یک تن از احمقاء در اسلامبول برای حفظ ارتباط با یاران ایران و کمک به احتیای مسافر که از آنجا عبور می کردند ترتیبی فراهم فرمودند که آقا محمّد علی صباغ یزدی در آنجا بماند این شخص به مدت تقریباً دو سال در اسلامبول ماند تا افراد دیگر نتوانستند خدمت او را بر عهده گیرند وی سپس به ادرنه رفت و به اصحاب ملحق شد و توانست باردیگر در قرب مولای خود ایام بسربرد.

در روزی که قرار بود حضرت بهاءالله اسلامبول را ترک کنند یکی از احتیای جانفشان به نام میرزا مصطفی وارد شد. وی اهل نراق بود و در اوایل ظهور به امر حضرت باب ایمان آورده بود در دوران اقامت حضرت بهاءالله در عراق این شخص به این مملکت سفر کرده و به حضور مبارک مشرف شده بود. وی مدتی در آنجا سکونت داشته و از نزدیک آثار عظمت و جلال مولای خود را که در آن زمان هنوز از ابصار مردم مستور بود مشاهده کرده بود. میرزا مصطفی در اسلامبول فقط یک بار افتخار تشرّف به حضور حضرت بهاءالله پیدا نمود و این وقتی بود که آن حضرت وی را به حضور طلبیده و دستور فرمودند که به ایران بازگردد و به تبلیغ امر الهی مشغول شود او هم در اجرای امر مبارک به آذربایجان رفت. حضرت عبدالبهاء درباره او چنین می فرمایند:

و چون به آذربایجان رسید در آنجا به تبلیغ پرداخت شب و روز بحالت مناجات بود تا آنکه در تبریز جامی لبریز نوشید شورانگیز گشت و از تبلیغ رستخیر برخاست و چون جناب فاضل کامل و عالم نحیر شهیر حضرت شیخ احمد خراسانی به آذربایجان رسید با آن شخص بزرگوار همدستان شد و هم نغمه و هم آواز گشت به درجه نئی شور و وله احاطه نمود که چهارا به تبلیغ پرداختند و اهل تبریز به ستیزه برخاستند. فرّاشان تجتس آن نفوس مبارکه نمودند آقا میرزا مصطفی را یافتند عوانان گفتند میرزا مصطفی زلف داشت یقین این او نیست فوراً کلاه برداشت و زلفها برون ریخت و گفت ببینید من خود او هستم پس او را گرفتند و آن در بزرگوار را نهایت ظلم

و اذیت نمودند عاقبت جام شهادت لبریز را در تبریز نوشیدند و به افق اعلی شافتند. در قتلگاه میرزا آقا مصطفی رجا نمود که من را پیش از جناب شیخ شهید نمایند تا شهادت او را بنیسم. (۳)

رسم در آن زمان چنان بود که متهم در موقع اعدام می‌بایستی به سوی قبله اسلامی^{۵۴} بایستد و لکن میرزا مصطفی روی خود را به سمت ادرنه متوجه نمود و وقتی به او تذکر داده شد که به طرف قبله رو کند وی از این کار امتناع کرد و گفت قبله حقیقی همین است^{۵۵} و به دنبال آن فریاد یا بهاء الابهی از دل برآورد. نفس نفیس دیگری که مقارن آن ایام جان در سبیل امرالله ایثار نمود علینقی نیشابوری بود. این سه نفر را به دستور سردار عزیزخان در تبریز در همان میدانی که حضرت ربّ اعلی به شهادت رسیده بودند سربریندند و این در سال ۱۲۸۳ هجری (۷-۱۸۶۶ میلادی) بتوقع پیوست. حضرت بهاء الله الواح زیادی به اعزاز میرزا مصطفی نازل و در الواح مقدسه دیگر نیز به شهادت ایشان اشاره فرموده اند. حضرت بهاء الله پس از شهادت میرزا مصطفی پسر آن نفس جلیل را به نام پدرش تسمیه فرمودند و ضمناً به این پسر و والده اش افتخار خدمت در عائله مبارک در عکّا عنایت شد ولی پس از صعود حضرت بهاء الله میرزا مصطفی عهد بندگی آن حضرت را شکست و بر ضدّ حضرت عبدالبهاء قیام نمود.

حضرت بهاء الله در یکی از سردترین ماههای دسامبر که سالهای مدید در ترکیه سابقه نداشت، عازم حرکت به ادرنه شدند. در این سفر افراد عائله مبارکه از جمله دو برادر باوفای آن حضرت یعنی میرزا موسی ملقب به آقای کلیم و میرزا محمد قلی و نیز میرزا یحیی^{۵۶} همراه هیکل مبارک بودند

۵۴ قبله عبارت از محلّ توجه است و نقطه ایست که مؤمنین در هنگام دعا و نماز به سوی آن توجه می‌کنند این نقطه برای پیروان اسلام کعبه واقع در مکه است. محلّ توجه بهائیان در دوران حیات حضرت بهاء الله وجود شخص هیکل مبارک بود و پس از صعود آن حضرت مرقد ایشان واقع در خارج شهر عکّا به عنوان قبله اهل بهاء تعیین شده است.

۵۵ به عنوان نمونه لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی ص ۵۴.

۵۶ میرزا یحیی هنگام ترک بغداد گفترنامه‌ای بنام میرزا علی یعنی نامی که تازه برای خرد انتخاب کرده بود گرفته بود و بدین سبب در دوران اقامت در ادرنه و بعداً در تبرس از طرف اولیای امویز به این اسم شناخته می‌شد. —

سأمری که مسئولیت ترتیب این سفر را از طرف دولت بر عهده داشت علی بیگ یوزباشی بود. به موجب بیانی از میرزا آقاخان بنظر می رسد که در این سفر دوازده تن از اصحاب همراه حضرت بهاءالله بوده اند (۴۱) در این میان سید محمّد اصفهانی شرور نیز وجود داشت که روح پلیدش بطور روزافزونی بر مهاجرین سایه افکنده بود زیرا او بود که با نفوذ شیطانش درد و الم فراوان بر قلوب آنان مستولی نمود و امتحانات شدید برای آنان بوجود آورد.

حضرت بهاءالله در سوره ملوک خطاب به سلطان عبدالعزیز می فرمایند که ورودشان به اسلامبول با شکوه و جلال آشکار واقع شد ولی خروج از آن دیار به ذلت کبرائی بعمل آمد که لن تقاس به ذلّة فی الارض (۵)

آن حضرت در همین لوح مبارک کیفیت تبعید خود و احتیاشان را به ادرن و مصائبی را که خورد و یارانشان در طول سفر و حین ورود به آن مدینه تحتل کرده بودند توصیف می کنند از جمله چنین می فرمایند: لم یکن لاهلی ولذّینهم کائنوا معی من کسوة لتقیهم عن البرد و فی هذا الزمهریر و نیز می فرمایند: و بلغ امرنا الی المقام الذی بکت علینا عیون اعدائنا و من وراثهم کلّ ذی بصر بصیر (۶)

شرایط و مقتضیات سرگونی حضرت بهاءالله به ادرن از یکسو غم انگیز و از سوی دیگر توهین آمیز بود. اولیای امور، وقت کافی به حضرت بهاءالله و همراهان ندادند تا خود را برای چنان سفر سخت و طولانی آماده سازند. هوا بطور غیرعادی سرد بود و بسیاری از رودخانه ها از سرما یخ بسته و تنها راه تهیه آب در طول سفر افروختن آتش و آب کردن یخها بر آن بود. تبعیدشدگان که در میان آنان زنان و کودکان نیز وجود داشتند لباس مناسب و کافی نداشتند. بعضی از آنان مجبور بودند در ازابهائی که برای حمل کالا بکار می رفت سفر کنند و برخی هم بناچار بر چارپایان سوار بودند حضرت ولی امرالله این سفر را با عبارات زیر تصویر فرموده اند:

در چنین سرما و طوفان و برف و بوران که قائله گاهی هنگام شب هم در سیر و حرکت بود مهاجرین خسته و فرسوده پس از توقف مختصر در نقاط کوچک چکمچه، بیوک چکمچه، سلوری، برکاس و بابا اسکی در غرة رجب ۱۲۸۰ هجری (مطابق با ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ میلادی) به مقصد وارد

شدند بدو آنان را در خان عرب که کاروانسرای دو طبقه مجاور بیت عزت آقا بود مأوی دادند. سه روز بعد هیکل اقدس و عانله مبارکه را به منزلی که صرفاً برای اقامت ایام تابستان مناسب و در محل مرادیه نزدیک تکیه صولوی واقع بود منتقل ساختند و مجدداً پس از یک هفته به بیت دیگر که در همان حوالی قرب مسجدی قرار داشت منزل دادند و پس از ششماه توقف در منزل اخیر بیت امرالله که بالتسبه راحت تر و وسیعتر و در جهت شمالی مسجد سلطان سلیم واقع بود محل استقرار وجود اقدس قرار گرفت. (۷۱).

دو خانه واقع در مرادیه هر دو اکنون کاملاً خراب شده و از بین رفته است. طبق توصیف یک شاهد عینی خانه دوم عبارت از قصر بزرگی بوده که هیچده اطاق و یک حمام ترکی داشته است همراهان جمال مبارک اندکی پس از ورود خانه دیگری پیدا کردند و به دستور آن حضرت هریک به کسب و کاری در شهر مشغول شدند.

طولی نکشید که اهالی ادرنه به بزرگواری حضرت بهاء الله پی بردند و عمیقاً تحت تأثیر محبت خالصه و صفات عالیّه آن حضرت قرار گرفتند رؤسای قوم از جمله حاکم شهر و دیگر مأمورین عالیرتبه دولت و نیز ارباب علم و فرهنگ به سوی آن حضرت جلب شدند و بزودی دریافتند که ایشان مبداء کل علوم و مظهر تمام سجایای اخلاقی بودند. بعضی از این نفوس مشتاقانه به محضر مبارک مشرف شدند؛ پیش پای ایشان نشستند و کسب فیوضات روحانی از محضرشان نمودند نشانه های تعظیم و تکریمی که اهالی نسبت به حضرت بهاء الله ابراز می داشتند به حتی آشکار بود که وقتی آن حضرت در بعضی مواقع در کوچه و بازار مشی می فرمودند مردم بی اختیار بپا خاسته سرتعظیم در برابرشان فرود می آوردند احترام آنها نسبت به حضرتشان فی الحقیقه عمیق و قلبی بود و مردم به ایشان با نام شیخ افندی که در آن ایام عنوان بسیار معتبر و وزنی بشمار می رفت اشاره می کردند.

حضرت بهاء الله در ادرنه به اندازه بغداد در ملا عام ظاهر نمی شدند و در عرض به حضرت عبدالبهاء اجازه فرموده بودند به نیابت از حضرتشان این کار را انجام دهند ولیکن گاهی اوقات به مسجد مرادیه و مسجد سلطان سلیم -

تشریف می بردند و در این دو محل بود که بعضی از دانشمندان و پاکدلان با آن حضرت ارتباط یافتند، به عظمت مقام حضرتشان عارف شدند و در زمره ستایشگران آن جمال بی مثال درآمدند این در حقیقت یکی از خصوصیات حیات آن هیکل مبارک است که با وجود اینکه هدف سهام دستگاه مقتدر یک حکومت ظالم و مستبد بودند و شخصاً در معرض شداید و تضییقات بی سابقه قرار داشتند چنان عظمتی از خود به ظهور رساندند و چنان صحبتی از خود نشان دادند که عده کثیری مجذوب ایشان شدند و تحت تأثیر شخصیت بلند پایه و بی همتای حضرتشان قرار گرفتند. این حقیقت که حضرت بهاءالله یک زندانی تبعید شده توانسته است چنین نفوذ پایداری در میان مردم از عالی و دانی داشته باشد خود شاهد گویائی از قدرت الهی آن حضرت و نشانه بارزی از مقام آن هیکل مبارک به عنوان مظهر ظهور کلی الهی است.

در ادرنه با وجود شدائد و مصائبی که با یک تبعید تازه و دوباره ملازم بود نزول آیات بدون توقف ادامه یافت میرزا آقاخان در نوشته ای که به تاریخ ۱۷ جمادی ۱۲۸۱ هجری (۱۹ اکتبر ۱۸۶۴) نوشته شهادت می دهد که از دوران بغداد تا آن زمان آیات و الواح متوالیاً و بلا انقطاع از سماء مشیت الهی نازل شده (۸) این جریان نزول آثار در ادرنه حتی شدت بیشتر یافت از لحن الواح نازل در آن ایام این حقیقت آشکار می شد که ظهور حضرت بهاءالله وارد مرحله جدیدی شده بود و نفس مقتسی که در سالهای قبل تنها به تلویح به مقام خود اشاره می کرد حال به صراحت و آشکار و به عنوان مظهر ظهور کلی الهی مؤمنین را به ظهور خود دعوت می نمود.

فصل چهارم

سورة اصحاب

سورة اصحاب یکی از نخستین الواحی است که در ادرنه از قلم اعلی نازل شده و در روشن ساختن مقام حضرت بهاءالله برای بایبان ایران نقش مهمی ایفا نموده است. این سوره لوح مفصلی به لسان عربی است و به میرزا آقای منیب خطاب شده است. حضرت بهاءالله در این لوح مبارک مخاطب را با عنوان حبیب خطاب می‌کنند و تنها در یک مورد او را به نام منیب ذکر می‌فرمایند. به نظر می‌رسد که به این سبب برای بعضی از محققین امر این تصور پیش آمده که این لوح مبارک برای میرزا حبیب مراغه‌ای نازل شده و ضمناً در آن منیب هم مورد اشاره قرار گرفته است ولیکن مطالعه دقیق آن و توجه به حقایق تاریخی دیگر شکی باقی نمی‌گذارد که این لوح به افتخار میرزا آقای منیب نازل شده و حضرت بهاءالله در آن منیب را به عنوان حبیب مخاطب قرار داده‌اند. وقتی جناب منیب این لوح مهم را دریافت کرد با حکمت و شجاعت به مغزنی مقام حضرت بهاءالله رروشن ساختن حقیقت آن برای بایبانی که مؤمن و وفادار تشخیص می‌داد قیام نمود.

درک کامل اهمیّت سوره اصحاب و الواح دیگری که در ارایل ورود به ادرنه نازل شده مستلزم آشنائی بیشتر با وضع جامعه بایبان در ایران در ایّام قبل و بعد از اظهار امر حضرت بهاءالله می‌باشد زیرا اطلاع بر این سوابق برای درک بهتر مفاهیم آثار نازله در آن دوره بسیار مفید است.

حضرت بهاءالله از زمان اقامت در بغداد بطور روزافزونی محلّ توجه اکثریت عظیمی از مؤمنین به امر بدیع در ایران قرار گرفته بودند و به عنوان مرجع جامعه بایی شناخته می‌شدند. آنان برای تقاضای کمک و کسب نظر در مسائل مختلفه به آن حضرت مراجعه می‌کردند و هدایت لازم را از ایشان

۵ برای اطلاع بیشتر از سرگذشت ایشان به جلد اول صفحات ۲۰۱ تا ۲۰۵ مراجعه شود.

کسب می نمودند. سلطه و نفوذ روحانی آن حضرت به حدی آشکار بود که حتی دشمنان امر هم بدان پی برده بودند. از جمله به یاد داریم که زمانی که حضرت بهاء الله در بغداد تشریف داشتند و حتی در دوره ای که هنوز آن حضرت ادعای مقامی نکرده بودند علمای شیعه اسلام در عراق بالا اجتماع درخواست صدور معجزه از آن حضرت نمودند در آن زمان به روشنی آشکار بود که بعد از شهادت حضرت باب در سال ۱۸۵۰ حضرت بهاء الله به نفس مرکز قدرت معنوی و مرجع هدایت روحانی جامعه بابی بودند.

بسیاری از مؤمنینی که در بغداد به زیارت حضرت بهاء الله نائل شدند حتی در زمانی که عظمت وجود مبارک در "خلف الف الف حجاب من التور" (۱۱) مستور بود به شناسائی مقام آن حضرت فائز گشتند. مؤمنین دیگر نیز بودند که با مشاهده شواهد متعددی از قدرت متعالی و علم لدنی آن حضرت تحت تأثیر شدید قرار گرفتند این مؤمنین که در دوران ده ساله اقامت حضرت بهاء الله در عراق آثار عظمت هیکل مبارک را دیده بودند در بازگشت به اوطان خود عظمت مقام آن حضرت را به یاران مؤمن خود توصیف نموده و هریک به اقتضای فهم و درک خود فضائل و اختیارات آن حضرت را مورد ستایش قرار می دادند. علاوه بر این، داستانهای شخصی که درباره حضرت بهاء الله منتشر بود و الواح و کتبی که از قلم آن حضرت صادر گشته بود فرصتی به اکثریت مؤمنین می داد که به مقام والا و بی همتای آن حضرت در میان جامعه بابی پی برند.

وضعیت جامعه بایبان

افسوس که انسانها همیشه صیمی و وفادار نیستند در میان بایبان نیز نفوسی فاسد و خودخواه وجود داشتند که آرزوی پیشوائی و ریاست در سر می پروراندند. تعدای از این گونه اشخاص در شهرهای مختلف ایران به شرارت و فتنه جوئی پرداختند. اینان خود را پیرو حضرت باب می دانستند و لکن مخالف اوامر و تعالیم آن حضرت عمل می نمودند. بعضی از آنان به حضور حضرت بهاء الله مشرف شده ولی با مشاهده شخصیت و اقتدار روزافزون آن حضرت دچار حسد و بغضا گشته بودند. این اشخاص گرد میرزایحیی جمع

شدند ولی این نه از آن جهت بود که حبّ خاصی به وی داشتند و یا خصوصیات برجسته‌ای در او یافته بودند بلکه تنها به سبب مخالفتی بود که با حضرت بهاء الله داشتند. مثلاً سید محمّد اصفهانی در ضعف میرزا یحیی^۱ و سطحی بودن معلومات او شگّی نداشت. در بسیاری از موارد خود او میرزا یحیی را در مباحثه شکست داده بود و میرزا یحیی^۱ همیشه در این موارد دچار خشم و غضب گشته بود. از جمله یک وقتی قبل از ایّام ادرنه بقدری از تحقیر سید محمّد خشمگین شده بود که شکایت به حضرت بهاء الله برده بود و آن حضرت سید محمّد را توبیخ نموده و امر فرموده بودند که میرزا یحیی^۱ را به خود واگذارد.

یک وقت دیگر شیخ سلمان^۲ که یکی از مؤمنین مخلص حضرت بهاء الله بود و از طرف آن حضرت به پیک رحمن ملقب گشته بود از میرزا یحیی خواسته بود که یکی از اشعار سعدی را برایش معنی کند. میرزا یحیی^۱ این درخواست را اجابت کرد و سلمان جواب او را دریافت نمود. سید محمّد اصفهانی با ملاحظه آن جواب به عرض حضرت بهاء الله رساند که آن جواب نامناسب، غیر کانی و توخالی بوده و از هیکل مبارک استدعا نمود که سلمان را از بردن چنان نوشته گمراه کننده به ایران بازدارند. سید محمّد اضافه بر این به همراه حاجی میرزا احمد کاشانی^۳ به خانه آقای کلیم (برادر مؤمن حضرت بهاء الله) رفت و در آنجا به میرزا یحیی^۱ ثابت نمود که توضیحات وی در بیان معنی شعر سعدی اشتباه بوده است. با وجود همه اینها افرادی از این قبیل از همان ایّام اولیّه بغداد نظریات تحسین آمیزی درباره میرزا یحیی^۱ در جامعه بایان ایران منتشر می ساختند. آنان مطالب بی اساسی درباره عظمت مقام او انتشار می دادند و متعی بودند که وی جانشین برگزیده حضرت باب بوده و تمام آثار حضرت بهاء الله از قلم او صادر شده و حضرت بهاء الله مقام او را غضب کرده و او را به زور به اختفای وانزوا واداشته اند. اینگونه تبلیغات البته همیشه اذهان افراد ساده لوح را منغوش می کند. مخصوصاً در آن شرایط که اکثریت بزرگی

۱ به جلد اول کتاب صفحات ۱۲۸-۱۲۳ مراجعه شود.

۲ یکی از بی وفایان که پیر میرزا یحیی شد. به فصل ششم مراجعه شود.

از بابیان اصلاً میرزایحیی را نمی شناختند. در مدت ده سالی که میرزایحیی در عراق بود بحدی ماهرانه تغییر قیافه داده بود که حتی عده قابل توجهی از بابیان که سالها در آنجا زندگی می کردند نتوانسته بودند او را بشناسند. مثلاً وقتی که در موصل می خواست به اصحاب حضرت بهاءالله ملحق شود توانست خود را به عنوان یک غریبه معرفی کند و بعضی از اصحاب هویّت واقعی او را تشخیص ندادند. این حقیقت که وی نمایندۀ اسمی حضرت باب بود دلیل کافی برای توده بابیان بود که اهمّیت زیادی برای او قائل شوند.

ولکن آن عده از مؤمنین که توانسته بودند میرزایحیی را ملاقات کنند با مشاهده جهل و جبن او دچار ضربه شدید گشته بودند. این اشخاص هیچ شک و تردید در مقام حضرت بهاءالله نداشتند و اعتقاد راسخ شان این بود که میرزایحیی تنها یک هیکل ظاهری بود که حضرت باب برای منحرف ساختن توجه مردم از حضرت بهاءالله تعیین نموده بودند ولی نفوسی که به حضور حضرت بهاءالله مشرّف نشده بودند با نظریات ضده و تقیض و شایعاتی که درباره مقام میرزایحیی در میان بابیان منتشر بود دچار حیرت و سرگردانی شده بودند.

حاجی میرزا حیدرعلی تصویر روشنی از وضع جامعه بابی در بعضی از قسمتهای ایران مقارن ایّام اخیر اقامت حضرت بهاءالله در بغداد اندکی بعد از نزول کتاب ایقان برای نسلهای بعدی بیادگار گذاشته است. داستان زیر آشوب و اضطرابی را که هواداران ازل ایجاد کرده بودند نشان می دهد و توجه خواننده را به شبّهات آنان جلب می کند. میرزا حیدرعلی از ایّام اولیّه اقبال خود به شریعت بابی با عبارات زیر یاد می کند:

در اصفهان با اینکه مکرّر گرفتار شد و صدمات و اذیتات شدیده وارد می شد خوش بودم و مشتعل و منجذب و عاشق الواح و تواتیع حضرت اعلی بودم علی الخصوص بیان فارسی چنانکه دو نسخه بیان نوشتم و هر قدر می خواندم اشتهایم به خواندن بیشتر می شد و مسلّم بین همه بود که ظهور من یظهوره الله بسیار نزدیک است و نانی مکرّر ذکر می نمود اگر حضرت اعلی ظاهر نشده بود کتب و بیانات سید مرحوم و شیخ مرحوم علیهما بهاءالله مصداق نداشت. همچنین است حال بیانات حضرت اعلی

ما سواہ لرشحات دمه الاظهر المحیی الازواج والقلوب فذا اگر ظهور من یتظهره الله متصل به این ظهور نباشد آیات والواح و بیئات حضرت اعلیٰ بلامصداق و نتیجه است و به ازل هم ارادت صمیمی قلبی نداشتیم و می گفتیم ازل غائب چه فرقی دارد با قائم غائبه اگر فیض باطنی مقصود است او هم در باطن فیاض بود علاوه کلمات ازل آنچه مقتبس از آیات حضرت اعلیٰ بود که آیات حضرت اعلیٰ اعلیٰ اعلیٰ است و هرچه از خود اوست در حقیقت مهمل می دانست ولی وجدان خود را تکذیب می نمود و ادراکش را اعلای از عقول خلقی توهم می نمود تا اینکه در لوح مقدس بشارتیه از جمال اقدس ابهی ما سواہ لرشحات قلمه المحیی العظام الرّمیعة فدا به افتخار حضرت زین العقرین + و حضرت آقا محمّد علی تنباکو فروش اصفهانی رسید فانی را منجذب و فریفته بیانات مبارک نمود و چندی حضرت افغان حاجی میرزا سید محمّد خال حضرت اعلیٰ روحی لرتبته الفدا با کتاب مبارک ایقان که مسؤول مأمول خود حضرت خال بود به اصفهان تشریف آوردند و کتاب مبارک آن وقت به خالویه شهرت یافت و فانی از زیارت کتاب مستطاب ایقان هزار مرتبه منجذب تر به بیانات مبارک جمال قدم شدم و صراحةً بزرگواری و وحدانیت و فردانیت و قوت بیان و بنان و قدرت برهان نشان را اول و اقدم معجزه و خارق عادت ذکر می نمود و بعضی خوش نداشتند و به تلبیح و کنایه می رساندند که کتاب ایقان هم از ازل است. حتی میر محمّد علی عطار که از سابقین اولین بود فانی را دعوت کرد محرمانه ذکر نمود چون حضرت اعلیٰ همه جا به ظهور من یتظهره الله بشارت فرموده اند و معلق به شرط و وقت فرموده اند و به محض اظهار و ادعا بر کمال تصدیق و اذعان را واجب فوری نموده اند و تجسّس و احتیاط و توقّف را حرام و در نار فرموده اند و طلب بیّنه و برهان را نهی اکید و خود را بنده و مبشّر من یتظهره الله

• اکثر پیروان مذهب شیعه معتقدند که قائم موعود زنده است ولی از انظار مردم غائب گشته است.
میرزا یحیی هم به صورت مبطل زندگی می کرد و کسی از محلّ او اطلاعی نداشت.
+ به جلد اول کتاب ص ۲۴ مراجعه شود.

فرموده اند از این جهات جناب بهاء الله به خیال این اذعان افتاده اند و حضرت ازل را حبس کرده اند و گاهی او را تازیانه می زنند و سؤال می کنند تا او جواب گوید بنویسند و به اسم خودشان شهرت دهند و آقا سید محمده دو سفر از بغداد از طرف حضرت آمد و مظلومیت و وحدت حضرت را محرمانه به اصدقا خیرداد فانی لانهایه تعجب نمود و ذکر کرد صحبت بی معنی تر و واهی تر از این نیست و محال است و عبارات و کلمات مبارک ایقان سهل و ممتنع است و کلمات ازل فصاحت و بلاغت ندارد گفت کلمات ایقان از ازل است و کلمات منسوبه به ازل از ازل نیست. مزید حیرت و عجب شد ولی جنال و محاجه ننمود و چون دوستانه و محرمانه بود مستور داشت و متفکر و متحیر که این چه فتنه است ولی اعتنا ننمود و کتاب مبارک ایقان را نسخه نمود تا اینکه از کثرت شهرت اصفهان به آن بزرگی برای فانی تنگ شد (۲)

حاجی میرزا حیدر علی بالاخره تصمیم می گیرد به مدت چهار ماه به عزلت و انزوا پناه برد. وی چهار کتاب قرآن، مثنوی، بیان و ایقان را با خود همراه بر می دارد و به یک گوشه ای دور از همه پناه می برد حاجی بقیة داستان خود را چنین ادامه می دهد:

تا آنکه دیدم و دانستم که انزوا توختش و عمر ضایع کردن است باید در تحصیل رضای الهی و آگاهی خلق و دلالت و هدایتشان جان فشانی نمود و مراتب ظهور کئی الهی باسم من یظهره الله جلّ جلاله بود و تدلیس و دیسه و کذب و تهمت میر محمد علی عطار و سید محمد کالشمس فی رابعة النهار محقق و مبرهن شد و به این واسطه توقّف اصفهان را نخواست و چون سید محمّد و ملا رجعی† هم در کریملا و بغداد بودند با این که نهایت اشتیاق را به عتبه بوسی نیر اشراق‡ داشتم ترسیدم که

• سید محمّد اصفهانی.

+ اثر جلال الدین روسی

† برادر زوجه ثانی حضرت باب و یکی از پیدان میرزا یحیی.

‡ حضرت بهاء الله.

فطرت اولیّه و وجدان از ملاقات آن دو مدّلس من حیث لا تعلم تغییر کند لذا پنج شش سال اطراف اصفهان و گلپایگان و بروجرد و خرم آباد و عراق و همدان و کرمانشاهان و طهران و قزوین و زنجان و از آن طرف یزد و شیراز و مدن و بلاد فارس را پیاده و سواره در نهایت صعوبی و سختی ظاهری و کمال بشاشت و مسرت وجدانی سیاحت نمود و همه جا از ظهور مبارک حضرت اعلیٰ و نزدیکی ظهور من یظهره الله مزده و بشارت می داد و در اکثر بلاد مکرّر گرفتار و دچار ضرب و حبس شدم مثل بروجرد که حبس شدم و چون با امام جمعه و میرزا موسی رزیز سابقه داشتم رفانی را درویش و عارف می دانستند خلاص نمودند و از همدان بعد از اذیت و جفا خارج شد و در سلطان آباد هجوم نمودند و زیاده از اشتها زدند و مدتها در دوسه فرسخی آنجا قریه ای بود از میرزا علیخان نام علی اللّهی فانی را نگاهداشت تا خوب شدم و هر جایی احباب بود بیشتر محفوظ و مصون بودم و در شیراز در مسجد ایلخانی که محلّ حضرت من آمن که (لولا ما استوی الله علی عرش رحمانیّه) از قلم سلطان قدم در حقش نازل داشتم و به زیارت حضرت خال حاجی سید محمّد و بعضی اصحاب مشرّف می شدم روحی لهم الفدا و طراً منجذب و متیّم به محبت و عشق جمال اقدس ارفع ابهی بودند و منتظر و مستبشر به ظهور من یظهره الله و از ازل ذکر می نمود مگر بالتبع و مرحوم آقا سید عبدالرحیم اصفهانی از بیان فارسی و کتب حضرت اعلیٰ به صراحت استخراج می نمود و احتجاج می کرد که موعود بیان حضرت بها، الله جلّ جلاله است و ازل اسمی است بلارسم و جسمی است بلا روح و به این واسطه مردود بعضی بود و همین سید جلیل می فرمود بعد از حضرت اعلیٰ و اشتها حضرت ازل از اصفهان به طهران محض زیارتش رفتم و در بازار به حضور مبارک نیر ظهور حضرت مکلم طور که حضرت امیرالمؤمنین به توقّعا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور بشارت فرموده و کتب والواح حضرت اعلیٰ به ذکرش مزین حضرت بها، الله مشرّف شدم در وقتی که خلف سبعین الف حجاب من التور بود فرمودند آمده ای برای ملاقات ازل عرض کردم بلی و پیش هم در بدتشت به حضور مبارک مشرّف شده بودم و جلالت و عظمت و

وحدانیت و فردانیت و بزرگواریشان را از تعظیم حضرت قنوس و حضرت طاهره علیهما بهاء الله می دانستم و اعمال و افعال ازل را هم می دانستم معذک چون به وصایت حضرت اعلیٰ مشهور بود زیارتش را راه تقرب الی الله می دانستم و در خدمت حضرتش به خانه مبارک رفتیم چای خواستند ازل سماور و اسباب چای را آورد و چای می داد و در حضور مبارک ایستاده بود و سلسبیل حکمت و عرفان از لسان مبارک جاری و بعد از صرف چای برخاستند و به ازل فرمودند برای دیدن تو آمده اند و داخل اندرون شدند و ازل نشست و تعظیم نمودیم و اظهار ارادت نمودیم و جز سکوت چیزی از او ندیدیم. (۳)

اختلاف نظر دربارهٔ موقعیت میرزا یحیی در تمام دوران بغداد و ادرنه ادامه داشت و در این مدت هیچکس مقام او را به عنوان شخص منتخب حضرت باب بطور علنی رد نکرده بود و او هم بخاطر حفظ خودش سعی می کرد همیشه در جوار حضرت بهاء الله بماند. ولیکن بعد از آنکه در ادرنه علیه حضرت بهاء الله قیام به طفیان نمود تمام شبهاتی که تا آن زمان اذهان نفوس ساده لوح را مشغول داشته بود کاملاً از میان رفت. -

اظهار امر حضرت بهاء الله در باغ رضوان در برابر عدهٔ قلیلی از اصحاب انجام گرفت و بشارت آن واقعه تاریخی هم تا مدتی به اطلاع اکثر از بایبان نرسیده بود. سورهٔ اصحاب و دیگر الواح نازل در آن ایام بود که مقام حضرت بهاء الله را بطور علنی آشکار می ساخت میرزا آقای منیب مطالب این لوح مهیمن و مهم را با بسیاری از نفوس مؤمنه در میان گذاشت یکی از این نفوس میرزا حیدرعلی بود که احسانات خویش را پس از زیارت بار ازل این لوح مبارک با عبارات زیر تصویر می کند:

وارد طهران شدیم و حضرت آقا میرزا آقای منیره روحی لرتبه الفناء تشریف داشتند و سورهٔ اصحاب از قلم حضرت ربّ الارباب به افتخارشان نازل و واصل شد و حضرتشان حال فانی را می دانستند که توجهش به جمال قدم جلّ جلال اسمہ الاعظم است لذا فانی را خواستند و مستور از

کَلِّ فرمودند زیارت کن و هر یک آیه‌اش را زیارت می‌نماید یک عالم مسرت و اطمینان در خود مشاهده می‌نماید و یک جهان بصیرت در فانی خلق می‌شود و چند آیه مبارکه چون خواندم در نهایت مسرت از حضرت منیر سوال نمود سید محمد ازل را اغوا نموده و یا ازل سید محمد را و یا هر دو با هم بر اعراض و اعتراض و لجاجت و عناد همدست و همراز شده‌اند. به شأنی حضرت منیر مسرور شدند که دهن فانی را بوسیدند و فرمودند عداوت جمال قدم سبب اتفاقتان شده و یکدیگر را بر عداوت اغوا می‌نمایند به شأنی آن سوره اصحاب فانی را منجذب و مشتعل نمود که بعد از قریب پنجاه سال و پیروی که اصل جمود و برودت و خودت است هر وقت آن سوره مبارکه را می‌خوانم و یا آن حال را یاد می‌آورم از کثرت سرور از خود بیخود و مست و مدهوش می‌شوم. (۴)

حضرت بهاءالله در سوره اصحاب میرزا آقای منیب را مورد عطفوت و تشویق قرار می‌دهند و او را به روزگاری که در معیت مولای خود سفر می‌نمود و نیز زمانی که از روی بصیرت و اخلاص به عرفان حقایق امر مبارکش موقت شد یادآور می‌شوند. جمال مبارک منیب را به ادای شکر و سپاس به درگاه ملیک متعال که او را از حسیض غفلت نجات داد و چنان موهبت و عنایتی عطا نمود امر می‌کنند و از او می‌خواهند که اول خود را از آنچه در زمین و آسمان است منقطع کند و سپس با عزمی راسخ و استقامتی کامل به بیدار کردن اهل بیان قیام نماید.

یک نظر اجمالی به وضع جامعه بایبان در آن زمان این حقیقت را روشن می‌کند که حضرت بهاءالله وظیفه بسیار مهمی را بر دوش منیب و مبلغین دیگر گذاشته بودند و آن عبارت بود از تجدید حیات. زکری جامعه بابی و استحاله آن به یک جامعه جهانی که مقدر بوده بالمآل تمام عالم بشری را فرا گیرد. اعلان مقام حضرت بهاءالله به عنوان "من یظهره الله" در جلسات یاران در آن زمان مهیج‌ترین و خطرناک‌ترین واقعه‌ای بود که از آغاز امر بدیع در در عقد قبل تا آن وقت اتفاق می‌افتاد مقابله با عناصر فاسد موجود در جامعه بایبان مستلزم جرأت فراران بود و هدایت صاحبان قلوب صافیه نیز به حکمت فوق‌العاده نیاز داشت ولی حضرت بهاءالله فرستاده‌های خود به ایران

را با این دو خصلت مهم ملهم ساخته بودند. شرح زیر که از شیخ کاظم سمندر^۵ به یادگار مانده از حالت هیجان و اضطرابی که بر اثر استماع آیات نازل در لوح اصحاب به احباب دست داده بود حکایت می‌کند. شیخ کاظم یکی از نفوسی بوده که در این لوح مبارک مورد خطاب جمال مبارک قرار گرفته و به همین سبب جناب منیب تصدای از آن را برای وی به موطن اصلیش قزوین ارسال داشته بود.

و بعد به بغداد مراجعت کردند (منیب) و در زمان مهاجرت جمال مبارک از بغداد شبها جلوی کجاوه مبارک فانوس می‌کشیده و تا اسلامبول در رکاب مبارک بوده و از آنجا حسب الامر به ایران آمد و در سرسره به تبلیغ امر مشغول بود. تا وقتی که سوره اصحاب بنام آن جناب در طهران رسید و به اذن مبارک اندک اندک پرده را از جمال امر برداشت و از این نفخ صور شور و نشوری جدید در میان احببا پدید شد تا پس از مجاهدات و تحقیقات دقیق هر یک بطوری از این صراط رقیق عبور نمودند و چون سواد سوره اصحاب را که از جمله این عبد مسکین در آن مذکور است به قزوین فرستادند تزلزلی عظیم و انقلابی جسیم پدیدار شد و مجالس عدیده برای توضیح مطلب و تبیین مقصد بر پا گردید و بعد از مذاکرات و محاورات و مجاهدات رجوع به آیات بیّنات هر کدام از آن جماعت به نحوی و طریقی به فضل الله هدایت شده به مقام استقامت رسیدند. (۵)

با قوه خلاقه سوره اصحاب و دیگر الواح نازل در آن دوران و در اثر خدمات خالصانه صبیغین برگزیده امر یزدان، جامعه مؤمنین در سراسر ایران به تدریج از مفساد و عوارضی که به وسیله میرزایحیی و اعوانش بر آن وارد شده بود

* یکی از مؤمنین ممتاز و از حواریون حضرت بهاءالله در جلدهای بعد شرح بیشتری در باره ایشان خواهد آمد.

+ معنی ظاهری آن راه است. در عالم اسلام اعتقاد بر اینست که در روز قیامت پلی طولانی تأسیس خواهد شد که تنها کسانی که بتوانند از آن بگذرند نجات خواهند یافت. این پل طبق احادیث از شمشیر تیزتر، از آتش داغ‌تر و از مو باریک‌تر است. مفهوم تمام اینها اینست که در روز ظهور مظهر ظهور کلی الهی مردم مورد امتحان شدید قرار خواهند گرفت و تنها کسانی که از این امتحان بگذرند به شرف نقیض ناز خواهند شد.

پاک و منزّه گردید. قهرمانان دلیر امر حضرت بهاء الله همت فوق العاده مبذول و وقت بسیار مصروف ساختند تا اینکه نفوذ شیطانی میرزا یحیی از بین رفت و شبهات و اکاذیب و اتهاماتی که به مدت بیش از بیست سال اذهان و افکار جامعه بایی را آلوده کرده بود از ریشه قطع گردید این جریان در ۱۸۶۴ آغاز شد و در حدود دو تا سه سال طول کشید و در این مدت اکثریت عظیمی از بابیان ایران به جامعه اسم اعظم ملحق شدند.

حاجی میرزا حیدر علی ملاحظات جالبی در باره تعداد بایانی که به شریعت حضرت بهاء الله اقبال نمودند کرده است. وی می گوید حضرت محمّد و ائمه اطهار، ملت اسلام را تا ۲۶۰ سال قمری هدایت و تغذیه روحانی نموده تا شاید اثمار آن با ظهور قائم موعود پدیدار شود پس از ۱۲۶۰ سال حضرت یاب که در حقیقت شرع اسلام بود ظاهر شد ولی با وجود این تقریباً از هر صد هزار مسلمان تنها یک نفر به امر آن حضرت اقبال کرد و از ایشان پیروی نمود برعکس حضرت باب اهل بیان را شش سال هدایت نمود، بطور مداوم آنان را به ظهور من یظهره الله بشارت داد، پیروانش را برای ظهور او آماده کرد، توجه آنان را در عظمت و جلال وی متمرکز ساخت، بذر محبت آن حضرت را در قلوب آنان کاشت و آن را با آیات مبارکه شان آبیاری نمود در نتیجه وقتی حضرت بهاء الله امر خویش را آشکار فرمودند قریب نود و نه در صد از بابیان به عرفان مقام حضرتش فائز شدند و به امر مبارکش اقبال نمودند تنها یک در صد از آنان به سبب خود خواهی و جاه طلبی خود را از شناسایی عظمت و جلالش محروم ساختند.

مأموریت منیب و مبتغین دیگری که حضرت بهاء الله در اوایل دوران اقامتشان در اردنه به ایران اعزام فرموده بودند در درجه اول تبلیغ افراد جامعه بایان بود. در خود سوره اصحاب هم جمال مبارک مخصوصاً بابیان را مورد خطاب

۵ پس از رحلت حضرت محمّد ائمه، اولیای روحانی شریعت اسلام پرورد و تعالیم آن را تبیین می نمودند آخرین امام در سال ۲۶۰ هجری درگذشت. به اعتقاد بهائیان در یکی از آیات تران ظهور قائم موعود یک هزار سال بعد از این تاریخ یعنی در سال ۱۲۶۰ هجری (۱۸۴۴ میلادی) بیش بینی شده بود. نصّ این آیه چنین است "يُنذِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مَقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعْتَوْنَ" قرآن سوره ۳۲ آیه ۵

اصلى قرار داده و بعضى از آنها را به تام ذكر فرموده اند حضرت بهاء الله در اين لوح مبارک پرده از عظمت مقام خویش برمی دارند و علناً خود را به عنوان مظهر ظهور کلی الهی که حضرت باب به ظهورش بشارت داده بود معرفتى می فرمایند. آن حضرت ظهور خود را با بشارت حضرت باب درباره سنه تسع* تطبیق می کنند و بیان می فرمایند که با ظهورشان نفخه صور تحقق یافته + و از منیب می خواهند که این بشارت را با جرأت و ایمان اظهار و اعلان نماید.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک به اهل بیان توضیح می دهند که نفس مبارکشان در واقع همان حقیقت حضرت باب است و همان حقیقت است که دوباره ظهور نموده است. آن حضرت آنان را به سبب اینکه چشمانشان از شناسائی ظهور ثانی آن حقیقت اولیه کور شده ملامت می کنند و از اینکه در درک قدرت و خلاقیت آیات نازله از قلم حضرتشان کوتاهی کرده اند سرزنش می فرمایند در حالیکه خود آنان ادعا می کنند که آیات حضرت باب حجت برای حقایقت ظهور آن حضرت بوده است. حضرت بهاء الله همچنین انداز می کنند که تا وقتی که آنان ظهور آن حضرت را انکار می کنند در حقیقت تمام ظهورات گذشته، از جمله ظهور حضرت باب را منکر می شوند.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک عظمت ظهور مبارک را توصیف می کنند و در اینجاست که بیانات عالیة آن حضرت به اوج خود می رسد. زیبایی و جلال این آیات مقتسه حین بیان عظمت مقام نفس مقدسشان خارج از تشریح و توصیف است زیارت این بیانات عالیات در زبان اصلی کافی است که در قلب هر بنده مخلص و پاکدل آتشی روشن کند. چنین شخصی شهادت می دهد که هیچ انسانی هر اندازه هم بلند پایه باشد نمی تواند به چنین کلمات که مظهر قدرت غالبه و عظمت کامله است تکلم نماید.

* سال ۳-۱۸۵۲ آغاز ظهور حضرت بهاء الله در سیاه چال طهران. به جلد اول کتاب فصل اول مراجعه شود.

+ در آثار اسلامی به در نفخه صور به عنوان یکی از علامات روز قیامت بشارت داده شده است. این بشارت به ظهور دو مظهر ظهور الهی یعنی حضرت باب و حضرت بهاء الله تعبیر می شود.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک به لسانی بدیع اعلام می فرمایند که شمس ظهور مبارکشان در اعماق قلب امکان ساطع است و اشعه حیات بخشش را به تمام عالم منتشر می کند و لکن کوران از مشاهده آن ناتوانند. آن حضرت خود را مالک مطلق عالم بشر و نفس مظهر ظهور الهی معرفی می کند، استوای خود را بر عرش عظمت و جلال اعلان می نمایند و تأکید می فرمایند که احدی بر تضعیف سلطه و حاکمیت آن حضرت توانا نخواهد بود. آن جمال بی مثال در همین صحیفه نورا بیان می کنند که تمام عالم کائنات در نظرشان جز مشتی خاک بیش نیست و یک کلمه نازل از فم مبارکشان از تمام آنچه که در زمین و آسمان ظاهر شده شیرین تر و گوارتر است و مؤمنین حقیقی را که به شرف لقا فائز گشته و شاهد نزول آیات نازل می شوند ستایش می فرمایند.

مقام حضرت بهاءالله -

حضرت بهاءالله در تعداد بی شماری از الواح با عبارات مشابه حقیقت مقام خویش را اعلان فرموده اند و می توان چند فقره از آنها را در این مقام نقل نمود:

آه هوآلذی سقی فی التّوآة بیهوه و فی الانجیل بروح الحق و فی الفرقان
بالتّبأ العظیم.

قل هذا لهو آلذی لولاه ما ارسل رسول و ما نزل کتاب یشهد بذلک کلّ
الاشیاء.

کلام الله ولو انحصر بکلمة لا تعادلها کتب العالمین.

« نویسنده محترم کتاب در این قسمت مطالبی در باره صعوبت ترمیم آیات نازل در سوره اصحاب برای خوانندگان انگلیسی زبان مرقوم فرموده اند که ترجمه آن چنین است:
چون متن کامل این سوره مبارکه هنوز به زبان انگلیسی ترجمه نشده بیان آیات نازل در آن در قالب الفاظ امکان پذیر نیست و توضیح مفاهیم مهتم منصوصه در آنها هم بطرز شایسته آسان نمی باشد. به علاوه عدم آشنائی خوانندگان غربی با اصطلاحاتی که حضرت باب و حضرت بهاءالله در آثار مبارکه شان یکبار برده اند این کار را دشوارتر می کند مطالبی هم که تا اینجا بیان شده فقط تلاش ناقص در توصیف بعضی از بیانات عالیات نازل در این لوح مبارک در باره عظمت و جلال ظهور مبارک بوده است.»

اکثری از ناس ببلوغ نرسیده اند و آّبایی از علم بر وجه عباد مفتوح می فرمود که کَلَّ من فی السموات و الارض به افاضة قلمیة او از علم ماسوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقرّ می شدند.

قل تالله قد رقم قلم القدس من رحيق المسك على جبینی البیضاء بخطّ ابهی ان یا ملا الارض و السماء انّ هذا لهو المحبوب الّذی ما شهدت عین الابداع مثله و لا عین الاختراع شبهه و آتّه لهو الّذی قررت بجماله عین الله الملك العزیز الجمیل.

قل لا یری فی هیکلی آّب هیکل الله و لا فی جمالی آّب جماله و لا فی کینوتی آّب کینوته و لا فی ذاتی آّب ذاته و لا فی حرکتی آّب حرکتی و لا فی سکونی آّب سکونه و لا فی قلمی آّب قلمه العزیز المحمود قل لم یکن فی نفسی آّب الحقّ و لا یری فی ذاتی آّب الله
قل انّ الرّوح القدس قد خلق بحرف متا نزل من هذا الرّوح الاعظم ان کنتم تفقهون.

و عندنا علم لو نلقی علی الکائنات کلمة منه لیوقنّ کَلَّ بظهور الله و علمه و یظلمنّ علی اسرار العلوم کَلَّها و یبَلِّغنّ مقاماً یرون انفسهم اغنیاء عن علوم الاولین و الآخین و لنا علوم اخرى آتّی لا تقدر ان نذکر حرفاً منها و لا النّاس یستطیعنّ ان یسمعنّ ذکراً منها کذلک ننباّ لکم بعلم الله العالم الخبیر. (۶۱)

تنها کسانی می توانند این بیانات عالیات را درک کنند که به شناسائی مقام حضرت بهاء الله نائل شده اند و اطمینان واثق به این حقیقت دارند که نقطه مظهر ظهور الهی نمایند؛ حقّ در عالم امکانست. او از هر لحاظ مظهر خداوند است و بنا بر این مافوق عالم انسانی است. خالق بهیچوجه یا مخلوق قابل مقایسه نیست. فی الحقیقه عالم امکان در مقایسه با عظمت مظهر ظهور الهی فنای محض می باشد. او و فقط او تنها است که می تواند به ستایش خود پردازد و مناقب و نعوت خود را تجلیل کند. هیچ کس غیر از او شایسته تجلیل و تکریم نیست چه که مرتبه و مقام انسان مرتبه عبودیت است و به همین جهت در برابر مظهر قدرت و جلال خداوند قابل ذکر نیست همچنانکه رنگ، زیبائی و حیات تمام مخلوقات وابسته به اشعه آفتاب است. خصائل و

سجایای انسان نیز در اثر ظهور مظهر الهی ظاهر و آشکار می شود. گرچه ظهور حضرت بهاءالله بسیار عظیم و مقام آن حضرت بی نهایت جلیل است نباید آن هیکل مبارک را با ذات الوهیت که یک حقیقت غیبی و خارج از دسترس انسانست اشتباه نمود حضرت ولی امرالله در توضیح این مطلب چنین می فرمایند:

جای آن است که قبل از ادامه موضوع و بسط کلام نکته ای بر سبیل تذکر به خوانندگان این اوراق گفته شود. مبدا نفوسی که بر اثر مطالعه آیات فوق در کیفیت ظهور حضرت بهاءالله تفکر و تعمق می نمایند به خطا رفته و مقصود شارع را برخلاف حقیقت تعبیر کنند. ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم و اطلاق جمیع اسماء و صفات الهیه بر آن ذات مکرم نباید به هیچ وجه به خطا تفسیر شود و در فهم آن اشتباهی حاصل گردد زیرا بر طبق معتقدات اهل بهاء هیکل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهمی است کاملاً از کینونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز است و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدسه اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز حقیقت نامتناهی محیطه ازلیه لایدرک خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسم ندهد و فی الحقیقه خدائی که ذات خویش را در هیکل بشری مجسم سازد بر وفق تعالیم حضرت بهاءالله فی الحین نسبت خدائی از او منقطع می گردد.

این نظریه عجیب و سخیف یعنی تجسم ذات خداوند در عالم کون نیز مانند عقاید وحدت وجود و تجسم خداوند به صورت انسان مخالف عقیده اهل بهاء و غیر قابل قبول است و حضرت بهاءالله هر یک از این دو عقیده را در ضمن الواح و آثار خود بالصراحه رد و بطلان آن را بیان می فرمایند.

نفس مقدسی که در آثار بیشمار خود ندای الوهیت برآورده و ائی اناالله فرموده در کتاب ایقان به کمال عظمت می فرماید:

«وبر اولی العلم و افئدة منیره واضح است که غیب هورته و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده ... لم یزل در ذات خود غیب بوده هست و لایزال به کینونت خود مستور از ابصار

و انتظار خواهد بود... میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد... بهیچوجه ممکن نه... وکان الله و لم یکن معه من شیئی دلیلی است لائح...

و نیز حضرت بهاءالله درباره حقیقت الوهیت می فرماید: "لم یزل به علوّ تقدیس و تنزیه در مکن ذات مقدّس خود بوده و لایزال به سموّ تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود..."

"صد هزار موسیٰ در طور طلب به ندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلفه لن تعرفنی مضطرب" و نیز در مناجاتی می فرماید: "چقدر متحیر است این ذرّه لاشی از تعقّق در غمرات لجهّ قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکّر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو."

و نیز در مناجاتی که به خطّ خود مرقوم فرموده چنین شهادت می دهد: "یا الهی اذا انظر الی نسبتی الیک احبّ بأن اقول فی کلّ شیئی باتّی انا الله و اذا انظر الی نفسی اُشاهدها احقر من الطین" (۷)

برای فهم ادعای حضرت بهاءالله لازمست که حقیقت رسالت مظاهر ظهور الهی را که در اعصار و قرون مختلف ظاهر شده و می شوند مورد توجه قرار داد و آن را شناخت ولی متأسفانه ما در عصری زندگی می کنیم که غفلت از خدا و بی دینی در سراسر عالم توسعه یافته و بنا براین مطالعه آیین مطلب با دشواری زیادی روبرو می شود. رؤسای ادیان حقایق دینی را چنان تقلیب نموده اند و نور دیانت را چنان تیره و تار ساخته اند که بسیاری از مردم که اکثراً نفوس صادق ولی سرخورده هستند به گروههای مرتابین و منکرین خدا می پیوندند. اکثر نفوسی هم که ادعای ایمان به خدا می کنند نمی دانند که این ایمانشان متضمّن چه اصول و شئون است. خداوند قادر یکتا که در تمام کتب مقدسه مورد ستایش قرار گرفته در عصر حاضر یا بکلی در معابد دینی و اذهان مردم مورد نیان قرار گرفته و یا در معرض مباحثه واقع شده و از طرف کسانی که هنوز به ادیان و مذاهب کهنه و تقسیم شده چسبیده اند به طرق مختلف و متعدّد مورد توصیف قرار می گیرد. کلمه "خدا" و "دین" در این عصر معانی و مفاهیم عجیبی یافته اند و این فرع این حقیقت است که

نور دین حقیقی با سوء تعبیرات و اعمال مفسدانه رؤسای ادیان تیره و تاریک گشته است میرزا عزیزالله مصباح* یکی از دانشمندان برجسته امر بهائی در مجموعه بدیع آثار خود این عبارات پر معنی و در عین حال ساده را نوشته است:

اگر اساقفه وهم را دین نام نمی گذاشتند فلاسفه دین را وهم نمی پنداشتند. (۸)

جناب مصباح در مقام دیگر چنین می نویسد:
یکی خدا را عبادت کند و به بت پای بست است، دیگری به بت سجده آورد و از شراب توحید سرمست است. (۹)

حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح مقتسه انذار فرموده اند که قبل از استقرار کامل امر مقتس بهائی قوای بی دینی و بی ایمانی در عالم گسترش خواهد یافت. از جمله در یک مقام چنین می فرمایند:

قوه و بنیة ایمان در اقطار عالم ضعیف شده دریاق اعظم لازم سواد نحاس امم را اخذ نموده اکسیر اعظم باید. (۱۰)

در عصر حاضر عالم بشر نه تنها به سوی خود سری و بی ایمانی پیش می رود بلکه ارتباط خود را با معانی و مفاهیم و بطور کلی لسان دین از دست می دهد.

موضوع اصلی و اساسی دین بر حول مظاهر مقتسه الهی+ شاریعین ادیان معتبره عالم دور می زند و لکن یکی از موانع بزرگ در راه شناسائی آنان اینست که آن هیاکل مقتسه در هیكل بشری ظاهر می شوند و از علوم صوری و قوای مادی بی بهره اند و افتادگی و درماندگی ظاهری آنان سبب شده که اکثریت مردم آنان را انکار کنند. تنها کسانی که از بصیرت روحانی بهره داشته اند توانسته اند عظمت و شکوه معنوی آنان را در ورای هیكل ظاهری شان مشاهده نمایند این یکی از سنتهای الهی است که بدان وسیله در این حیات جسمانی خوب از بد تمیز داده می شود. یکی از قوانین حاکمه خلقت این است

* به صفحه ۲۹ مراجعه شود.

+ به جلد اول به تست مظاهر مقتسه الهیه مراجعه شود.

که انسان به کسب مواهب الهی موثّق نخواهد شد مگر این که استعداد و لیاقت لازم را برای کسب آنها پیدا کند. اعظم موهبت برای انسان شناسایی مظهر ظهور الهی است و این هم بطور رایگان حاصل نمی‌شود. انسان باید برای بدست آوردن آن آینه قلب خود را پاک و طاهر کند تا شمس حقیقت بتواند در آن بتابد. شئون ظاهره و احوال شخصیت مظاهر مقتسه که بدون داشتن هیچ گونه جلال یا برتری ظاهری ادعای رسالت خداوند را در روی زمین می‌کنند سبب می‌شود که منکران ادعای آن هیاکل مقتسه را ردّ کنند. حضرت بهاء الله در یکی از الواح می‌فرماید:

بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی به یمین قرب و لقا رساند لو شاء الله لیكون الناس امّة واحدة ولكن مقصود صعود انفس طیبه و جواهر مجرّده است که به فطرت اصلیه خود به شاطی بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جمال ذوالجلال از عاکفان امکانه ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند کذلک قتر الامر من تلم عزّ منیر... و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل به اسباب قدرت ظاهرته و غلبه ملکته همین شئون فصل و تمیز بوده چه اگر آن جوهر قدم علی ماکان علیه ظاهر شود و تجلی فرماید احدی را مجال انکار و اعراض نماید بلکه جمیع موجودات از مشاهده انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند دیگر در این مقام مقبل الی الله از معرض بالله منفصل نگردد چنانچه در جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته. (۱۱)

حضرت بهاء الله در لوح دیگری (۱۲) می‌فرماید که اگر اراده مظهر ظهور بر آن قرار گیرد می‌تواند حتی با نزول یک کلمه تمام عالم را تسخیر کند و قلوب همه ساکنین ارض را مالک شود در چنین شرایطی همه کس حقایق او را قبول خواهد نمود. ولی یک چنین اقبالی ارزنده و شایان توجه نخواهد بود. حضرت بهاء الله می‌فرماید که خداوند قلوب بندگان خود را امتحان می‌کند تا خوب از بد تفصیل داده شود. برای اعمال این امر، مظاهر الهی در بعضی مواقع آثار و علامت قدرت و عظمت خداوند را آشکار می‌سازند و در احیان دیگر از انشای آنها خودداری می‌کنند. شواهدی چند این حقیقت را نشان می‌دهد که حضرت بهاء الله در موارد متعدّد عمداً برای امتحان عباد

آثار علم محیطه و علائم قدرت وسیعه خود را از ابصار آنان مستور داشته و پرده بر عظمت و جلال خود کشیده‌اند از این رو حقیقت لدنی و هویت روحانی حضرتش از نظر بسیاری از مردمان که از ابصار حدیده محروم بوده‌اند مستور مانده است.

امتحاناتی که با ظهور مظهر الهی مقارن می‌شوند بقدری خطرناک است که حتی بعضی از نفوسی که به وی اقبال می‌کنند و خود را از مؤمنین می‌شمارند خود را در برابر آنها عاجز می‌یابند. شجر ایمان این نفوس به تدریج پژمرده گشته و بالاخره خشک می‌شود و از بین می‌رود. افراد دیگری هم هستند که به سبب غرور و جاه طلبی سعی می‌کنند خود را با مظهر الهی در یک سطح قرار دهند. تعدادی از افراد سرشناس بودند که با حضرت بهاءالله ارتباط یافتند عظمت مقام حضرتش را مشاهده نمودند و لکن به خیال باطل خود سعی کردند خود را به رتبه آن حضرت رسانند. سبب اصلی غفلت و کوری این نفوس این بود که به موقیّت‌های خود مباهات و انتخار می‌کردند.

مظهر الهی حائز مقامی وری درک و فهم انسانست و در رتبه‌ای ساکن است که مافوق تمام عالم امکان قرار دارد. هنگامی که نمایندۀ حقّ در میان خلق ظاهر می‌شود ناگزیر است در ابلاغ پیام خویش به زبان مردم تکلم کند و این امر سبب می‌شود که در انظار مردم مانند یک شخص عادی که از هر نوع قدرت آسمانی بی‌بهره است دیده شود.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح خود (۱۳) می‌فرماید که مردم به یک نوع بیماری مبتلایند که درمان آن خیلی مشکل است یعنی نفوسی که اندک بوئی از عرفان برده‌اند مظهر ظهور را مانند خود فرض می‌کنند. آنان مظهر حقّ را با موازن خود می‌سنجند و در نتیجه از شناسائی مقاصش غفلت می‌نمایند. حضرت بهاءالله تصریح می‌فرماید که امروزه بسیاری از مردم گرفتار این مرض هستند و از خدا می‌خواهند که پرده غفلت را از قلوب آنان برکنار کند تا شاید ارزش خود را بشناسند و بتوانند حقیقت ظهور آن مظهر یزدان را از امور آدمیان تمیز دهند.

حضرت بهاءالله در سوره اصحاب تأکید می‌فرماید که در این عصر مبارک هیچ شیئی جز عشق به آن حضرت نفعی برای انسان نخواهد داشت. این عشق

تنها وقتی در قلوب مردم ایجاد می شود که آنان بتوانند خود را از تعلّق به تمام اشیاء عالم پاک و آزاد سازند. آن جمال بی مثال در همین سورة مبارکه تصریح می فرمایند که تنها در این صورت است که آینه قلوبشان می تواند تصویر جمال پر جلال آن حضرت را منعکس نماید. حضرت بهاء الله این حقیقت را در کلمات مبارکه مکتونه تأیید می فرمایند:

يا ابن الروح في اول القول املك قلباً جيتاً حسناً منيراً لتملك ملكاً دائماً
باقياً ازلاً قديماً. (۱۴)

حضرت بهاء الله در سورة اصحاب بایبان را مخاطب ساخته و آنان را انداز می فرمایند که این روز، روز سؤال و جواب نیست زیرا آن کسی که از روز ازل از انظار عالیمان مستور بوده اکنون ظاهر گشته است. آن حضرت بایبان را به سبب غفلتشان از مشاهده قدرت و جلال حضرتشان مورد ملامت قرار می دهند. حضرت بهاء الله با اشاره به بیانات حضرت باب درباره قدرت خلّاقه ای که به من یظهره الله تفویض شده بیان می فرمایند که تمام اشیاء عالم در اثر یک کلمه که از نم آن حضرت صادر شده بوجود آمده است و به لسان مهیمن و صریح تأکید می کنند که در عالم امکان ذی روحی یافت نمی شود که بتواند در برابر آن حضرت قیام کند و در حضورش بجه کلمه ای تکلم نماید. آن حضرت شهادت می دهند که هر نفسی با مشاهده آثار سلطنت حضرتشان خاضع و خاشع می شود. حضرت بهاء الله بالأخره با عبارات زیر حجّت را تمام می کنند:

قد كنز في هذا الغلام من لحن لو يظهر اقلّ من سمّ الابرة لتندكّ الجبال و
تصفرّ الاوراق و تمسقط الامتار من الاشجار و تخرّ الاذقان و تتوجه الوجوه
لهذا الملك الذي تجده على هيكل النار في هيئة التور و مرة تشهده على
هيئة الامواج في هذا البحر المواج و مرة تشهده كالشجرة التي اصلها ثابت
في ارض الكبرياء و ارتفعت اغصانها ثم افنانها الى مقام الذي صعدت عن
رءاء عرش عظيم. (۱۵)

مشابه این بیانات مبارکه را در سایر آثار مقتسه حضرت بهاء الله نیز می توان یافت از جمله در کتاب مستطاب اقدس چنین می فرمایند:

يا معشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يستنّ معي في ميدان المكاشفة

والعرفان او یجول فی مضمار الحکمة والتبیان لا ورّی الرحمن کلّ من علیها فان و هذا وجه ربکم العزیز المحبوب. (۱۱۶)

یکی از خصوصیات بی نظیر ظهور حضرت بهاء الله این است که شارع مقتضای آن بر حسب اراده، قریب ده سال از اعلان مقام خویش به پیروان حضرت باب خودداری نمود. در حالی که در طی همین مدت به نزول آیات الهی بطور پیوسته ادامه داد. نفوس زیادی بودند که منجذب آن جمال مبارک شدند و تعدادی هم که از بصیرت روحانی بهره داشتند موفق به شناسائی آن حضرت به عنوان من یظهره الله یعنی موعود بیان گردیدند ولی حضرت بهاء الله در آن ایام ادعائی نکردند، مقام خود را اعلان نفرمودند و به نفوسی هم که به مقام آن حضرت عارف گشته بودند توصیه نمودند که از افشای آن به دیگران خودداری نمایند.

حضرت بهاء الله در سورة اصحاب سبب این توصیه را توجیه می فرمایند و بیان می کنند که از روی فضل و شفقت به عالم انسانی به تدریج از ظهور خویش پرده برداشته اند چه اگر نور چنان ظهور عظیم یکباره در جهان ساطع می شد نفوسی که از نظر بنیة روحانی ضعیف بودند نمی توانستند نور خیره کننده آن شمس ظهور را تحمل کنند و در اثر تابش ناگهانی آن به هلاکت می رسیدند.

حضرت بهاء الله در قسمت دیگر از همین لوح اشاره می فرمایند که اگر نیروری کلمة الله را به طور کامل آشکار می ساختند زمین به لرزه در می آمد و آسمان دچار انفطار می شد ولیکن خداوند به شیوة ستر خود نسبت به بندگانش شفقت و بردباری نشان داده است مطالعه تاریخ امر نشان می دهد که حضرت باب نیز مقام متعالی خویش را به تدریج در انتظار مردم آشکار ساختند. نفس مقتضی که "سلطان رسل" و موعود اسلام محسوب و "نقطه اولی" که از او تمام کائنات ناشی شده در ایام اولیة ظهور خویش به نشانة عطوفت به عالم انسان اراده فرمودند که تنها به عنوان باب که به اعتقاد شیعة اسلام نایب قائم موعود و واسطه بین او و مردم شمرده می شد شناخته

« اهمیت و قدرت کلمة الله به تفصیل در جلد اول کتاب توضیح داده شده است.

شونده این ادعا به اندازة اعلان بعدی بکد نفس قائمیت بود اعتراض انگیز نبود آن حضرت زمانی که شایستگی و استعداد تحمّل ثقل رسالت واقعی شان و در پیروان خود یافتند به تدریج مقام واقعی خویش را آشکار فرمودند.

امر به اجتناب از فتنه و فساد

حضرت بهاء الله در سوره اصحاب پیروان خویش را به قیام در راه ترویج امر مقتدش مأمود می فرمایند و آنان را انذار می کنند که سیف و شمشیر نمی تواند فتح و پیروزی برای امر الهی بیاورد بلکه امر الله بلا اعمال حسنه، انقطاع از تعلقات دنیوی و استقامت بر حبّ الهی پیشرفت خواهد نمود حضرت بهاء الله در این زمینه دستور العملی بیه اصحاب خود می دهند و آن اینکه وقتی جنود مشرکین بر آنها حمله می کنند آنها را نه با توپل بزود بلکه به نیروی کلمه الله شکست دهند.

یکی از مهترین اوامر حضرت بهاء الله که در این لوح و بسیاری از الواح مبارکه دیگر دیده می شود اجتناب از تحریک فتنه و فساد است. این امر اکید اساس حیات بهائی است و فرد و جامعه هر دو را تحت تأثیر قرار می دهد یعنی فرد را از گناه و اجتماع را از فساد حفظ می کند. حضرت بهاء الله در یکی از الواح (۱۱۷) می فرمایند که مؤمنین به امر الهی از شرکت در هر کاری که کترین رایحه فساد و نفاق از آن ممکن است استشمام شود باید خودداری کنند و همانطوری که از دست افعی قرار می کنند از آن هم دوری گزینند. در لوح دیگری چنین می فرمایند:

ای اهل عالم، فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلال و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاق است

گرچه ادعای حضرت باب این بود که باب ظهور عظیم تری از ظهور خود بودند و لکن توده مردم این عنوان باب را به عنوان واسطه بین قائم موعود و مردم تلقی نمودند. بعضی از پیروان آن حضرت وقتی ادعای آن حضرت را به عنوان قائم شنیدند ایمان خود را از دست دادند و یا دچار اضطراب و پریشانی شدند به عنوان نمونه به داستان عظیم در مطالع الانوار ص ۳۱۷ مراجعه شود.

+ به جلد اول کتاب ص ۲۹۶-۷ مراجعه شود.

ثبت فرمودیم نعیماً للعاملین مکرر وصیت نموده و می‌نمائیم دوستان را که از آنچه رانحة فساد استشمام می‌شود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند. عالم منقلب است و انکار عباد مختلف نسل الله ان یرتبهن بنور عدله و یعرفهم ما ینفعهم فی کلّ الاحوال آتة هو الفنی المتعال. (۱۸)

در دنیای امروز که ظلمت آشوب و اختلاف هر لحظه بیشتر می‌شود و بشر بیچاره در گرداب مظلم و تاریک آن فرد می‌رود در زمینه‌های دینی، سیاسی یا اجتماعی یافتن امری که احتمالاً از "رانحة فساد" پاک باشد روز بروز دشوارتر می‌شود. از سوی دیگر، امر بهائی که هدف نهائیش ایجاد آشتی و یگانگی در میان اهل عالم است ذاتاً هر نوع کوششی را که از جانب افراد یا دسته‌ها به قصد ایجاد نفاق و شقاق در نظم بی‌نظیرش به عمل آید دفع می‌کند حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به جمال بروجدی^۱ که شخص مغرور و متکبری بود چنین می‌فرماید:

حقّ شاهد و گواه است که ضرری از برای این امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کنورت و برودت مابین احباب نبوده و نیست اجتنبوا بقدرة الله و سلطانه تمّ القوا بین القلوب باسمه المؤلف العلیم الحکیم. (۱۹)

بهائیان در عین حال که با پیروان سایر ادیان به روح و ریحان معاشرت می‌کنند در هیچ‌گونه فعالیتی که منتهی به ردّ این تعلیم اساسی امر یعنی اتحاد و اتفاق شود شرکت نجسته و یا از آن پشتیبانی نخواهند نمود. یک نمونه مهمّ این اصل عدم شرکت قولی و عملی در امور سیاسی است. در حقیقت می‌توان گفت که امروزه در میان نظامات موجود در عالم انسانی هیچیک به اندازه مؤسسات سیاسی فاسد نیستند. اینها وسایل و عواملی هستند که از طریق آنها پست‌ترین خصوصیات اخلاقی انسان به منصّة ظهور و بروز می‌رسد. زیرا اصل محرکه‌ای که در حال حاضر بر سیاست حکومت می‌کند منافع شخصی است و وسایلی که برای نیل به این مقصد به کار گرفته می‌شود در اغلب موارد دسیسه و مدهانه و فریب و خدعه است و شمره‌ای هم که ببار می‌آورد در بیشتر موارد چیزی جز نزاع و اختلاف نیست

• به صفحات ۱۲۹ - ۱۲۸ مراجعه شود.

حال اهل بهاء چگونه می‌توانند در چنین دستگاهی کار کنند؟ آنان چگونه می‌توانند در سیاست وارد شوند و در عین حال به تعالیم عالیّه صریحه حضرت بهاء الله وفادار بمانند؟ تعالیم امر بهائی درباره وحدت و عمومیت نوع انسان، امانت و صداقت، راستی و درستی، محبت و دوستی همه کاملاً مخالف روشی است که امروزه امور سیاسی با آن اداره و رهبری می‌شود. بهائیان با شناسائی ماهیت ویران کننده نظم کنونی جامعه انسانی و ورشکستگی نظامات سیاسی و دینی و اجتماعی عالم بشری و با توجه به ناتوانی آنها از ایجاد یگانگی در عالم انسانی به برپا ساختن نظمسی بدیع در سطح جهانی بر اساس تعالیم امر بهائی مشغول و مألوفند. حضرت ولی امر الله در توصیف جامعه جهانی بهائی و نقش آن در ایجاد نظمسی نوین برای عالم انسانی چنین مرقوم می‌فرمایند:

آنانند که با وقوف از دعوت عظیمشان و با اعتماد بر قوه جامعه ساز آیینشان بدون وقفه و بی ترس و واهمه به پیش می‌تازند و وسائل و اسبابی را که برای پرورش چنین نظم جهانی حضرت بهاء الله لازم است فراهم می‌سازند. بلی یگانه روزنه امیدی که در جامعه مبتلای کنونی به چشم می‌خورد همین جریان سازندگی بطئی و آرامی است که حیات جامعه جهانی بهائی را بخود معطوف داشته است زیرا خالق این جریان همانا قوه نافذ منبغه از مشیت لن یتغیر الهی است که در قالب نظم اداری بهائی جریان یافته است.

در جهانی که مؤسسات و اجتماعش فاسد و بینشش تاریک و وجدانش مشوش و دستگاههای دینیش بی جان و از مناقب و فضائل عاری است در چنین جهانی این عامل شغابخش یزدانی، این نیروی نافذ الهی، این قوه جذب کننده معنوی که در غایت نشاط و تأثیر است به تدریج شکل می‌پذیرد و در کالبد مؤسساتش متبلور می‌شود و نیروهایش را بسیج می‌کند و برای غلبه روحانی جهان و نجات عالم انسان آماده می‌شود و

• برای مطالعه تفصیلی این موضوع به آثار حضرت ولی امر الله The World Order of Baha'u'llah و The Promised Day is Come مراجعه شود.

هر چند جامعه‌ای که آمالش را تجسم داده اینک بسی کوچک است و
 نوآند مستقیم و محسوسش قلیل اما قوای مکنونه‌اش که برای احیاء بشر
 و تعمیر جهان شکسته خلق شده آن چنان عظیم است که در حساب نیاید...
 پیروان حضرت بهاء الله هر چند به دولتهای متبوعشان و نادارند و هر چند به هر
 چیزی که به امنیّت و رفاهشان مربوط است علاقه مندند و به هر چه که سبب
 پیشرفت مصالحشان باشد راغب اما اعتقاد راسخشان در این است که خداوند
 متعال دینی را که به آن پیوسته‌اند مافوق جمیع طوفانها و جمیع تشقبات
 و تشتتجات سیاسی قرار داده و آئین بهائی اصولاً غیرسیاسی است و ذاتاً
 مافوق ملتهاست و بکلی از هر دسته بندی بیزار است و از مطامع و مقاصد
 و امیال ملیت پرستان در کنار. چنین آئینی اختلافات طبقاتی و حزبی را مردود
 می شمارد و بی درنگ مصالح شخصی و ناحیه‌ای و ملّی را بر مصالح
 عالیّه جامعه بشری رجحان نمی بخشد و خوب می داند که در این جهانی که
 اقوام و ملل بهم محتاج و مرتبطند مصالح جزء در مصالح کلّ نهفته است
 و هیچ سودی را نباید به جزء اختصاص داد اگر سود کلّ در آن نباشد.
 همچنین بهائیان را اعتقاد بر این است که آئین بهائی مذهب نیست فرقه
 نمی پذیرد و از جمیع دستگاه‌های روحانیت به هر شکل که باشد و به هر
 مبدی که متعلق باشد و به هر نوع که اداره شود بری و بیزار است و به
 یقین می توان گفت که هیچ دستگاه روحانیتی با معتقداتش، سنتهایش،
 محدودیتش و تنگی نظرش از همه جهات موافق با اصول و عقاید اصلی
 آئین بهائی نیست چنانکه فرقه‌های سیاسی نیز با همه احزابش و نظامش و
 برنامه‌هایش با امر بهائی توافقی ندارد. البته یک شخص بهائی می تواند
 با بعضی از اصول و عقائد دستگاه‌های سیاسی و روحانی موافقتی داشته
 باشد اما نمی تواند در هیچ یک از این دستگاه‌ها عضویت یابد و نیز
 نمی تواند بر عقائد و اصول و برنامه‌هایشان صحّه گذارد. زیرا آئینی که
 مؤسّسات خدادادش در بیش از چهل کشور مختلف تأسیس یافته که

ه این نوشته در سال ۱۹۳۶ نوشته شده. در سال ۲۰۰۶ امر بهائی در حداقل ۲۳۷
 سلطت و جزیره و اقلیم تابعه موجود برده است.

حکومات این ممالک از نظر سیاسی و منافع خصوصی همواره با هم در تضاد و ستیزند و هر روز بیشتر پیچیده و مشوش می شوند چنین آئینی چگونه می تواند به پیروانش اجازت دهد که شخصاً یا بواسطه شوراهاى تشکیلاتش در فعالیتهای سیاسی اینهمه ممالک مختلف شرکت کند و در عین حال اصالت تعالیمش را محافظت نماید و یا اتحاد پیروانش را محفوظ دارد؟ اگر چنان کند چگونه می تواند پیشرفت پر نشاط و مستمر و آرام مؤسسات دائم الاتساعش را تضمین نماید؟

چنین آئینی که با دستگاه های متضاد و ناسازگار دینی و مذهبی و فرقه و عقیدتی برخورد یافته چگونه می تواند از پیروان خویش در قبول نظام خدادادش توقع اخلاص و انقیاد داشته باشد؟ اگر اجازت دهد که پیروانش به مراسم و عوائد منسوخه آنها پایبند باشند چگونه می تواند از سوء تفاهات و مناقشات و تصادمات دائمی ناشی از تضاد حاصله بین عضو رسمی و عضو وابسته در دستگاه های مزبور که ناچار پیش خواهد آمد برهیز نماید؟ (۲۰۱)

امر به تبلیغ

حضرت بهاء الله در سراسر سوره اصحاب، منیب را تشویق می فرمایند که در امر مستقیم باشد، توکل به حق کند و از احدی خائف نباشد. حتی اگر جمیع خلق با سیف و سنان از همه جهات بر وی هجوم نمایند. حضرت بهاء الله به تیروی کلمات عالیاتشان روح قدرت و قوت در منیب می دهند و او را به تبلیغ امر الهی با جرأت ولی آمیخته با تدبیر و حکمت در میان بایبان هدایت می فرمایند. آن حضرت منیب را مأمور می سازند که حجباتی را که آنان را از شناسائی مقام آن حضرت منع نموده با چنان شدتی خرق کند که تمام حجبات سایره از وجوه تمام مخلوقات عالم دریده شود. حضرت بهاء الله سپس منیب را به حفظ و صیانت الهی مطمئن می فرمایند.

حضرت بهاء الله در موارد عدیده به منیب یادآور می شوند که تنها به تبلیغ نفوس مخلص و صمیمی پردازد و از معاشرت با کسانی که نسبت به آن حضرت از خود بغض نشان می دهند اجتناب ورزد آن حضرت همچنین به

منیب توصیه می کنند که سوره اصحاب را تنها با بایانی که از وجوه شان نور محبت الهی ساطع است در میان گذارد و از انشای مطالب آن با دیگران خودداری نماید.

حضرت بهاء الله از ایام اولیة امر پیروان خویش را به تبلیغ امر الهی مأمور فرموده اند. امر تبلیغ که بر دوش هر یک از مؤمنین گذاشته شده پایه و اساس تمام خدمات بهائی است و به منزله اساسی است که سلامت روحانی هر فرد مؤمنی بر آن استوار است حضرت بهاء الله به نیت تأکید اهمیت فوق العاده امر تبلیغ در لوحی خطاب به جمال بروجردی (۲۱) می فرمایند که اگر او در غرب عالم باشد و بشود که فردی در شرق آن مشتاق کسب معرفت الله و شناسائی مظهر ظهور الهی است بر او نرض و واجب است که در صورت داشتن وسیله به آن سرزمین دور سفر کند و آب حیات را در اختیار آن طالب حقیقت گذارد. در یک لوح دیگر حضرت بهاء الله چنین می فرمایند:

قل یا ملا البهائم بلقوا امرالله لان الله كتب لكل نفس تبلیغ امره و جعله افضل الاعمال لاتها لن يقبل الا بعد عرفان الله المهيمن العزيز القدير و قتر التبلیغ بالبیان لا بدونه كذلك نزل الامر من جبروت الله العلی الحكيم اياكم ان لا تحاربوا مع نفس بل ذكروها بالبیان الحسنة والموعظة البالغة ان كانت متذكرة فلها و الا فاعرضوا عنها ثم اقبلوا الى شطر القدس مقرّ
قدس منیر (۲۲)

در ایام قدیم در ایران که مهد امر الله است امر تبلیغ با اخلاص و فداکاری بسیاری پیش می رفت اجتناب بصورت دسته جمعی در خدمات تبلیغی شرکت می کردند. بعضی با مردم معاشر می شدند و اطمینان آنان را بخود جلب می نمودند و پس از بررسی دقیق نیت و سوابق شان به جلسات یاران هدایت و امر را به آنها ابلاغ می کردند. برخی هم بودند که اطلاعات امری بیشتری داشتند و در این جلسات صحبت می کردند. تعدادی هم که از خصلت خوش مهمان نوازی بهره بیشتر داشتند سعی می کردند محیط مساعدی برای بحث در باره دعای و حجج امر الله فراهم نمایند. تمام این دوستان دست در دست هم در تبلیغ امر می کوشیدند آنان با خلوص و یگانگی کامل زندگی خود را وقف تبلیغ امر الله نمودند تا اینکه جمع کثیری در ظل امر درآمدند و

بسیاری از آنان جان در سبیل آن جمال بی مثال نثار نمودند. برآستی می توان گفت که در طی هفتاد و هفت سال عصر رسولی دور بهائی (که دوران رسالت حضرت باب و حضرت بهاء الله و دورهٔ قیادت حضرت عبدالبهاء را در برمی گرفت) نفوسی از مردم ایران که از خلوص قلب بهره داشتند در ظل امرالله درآمدند و فی الحقیقه چکیدهٔ جواهر آسای ملت ایران در این دوره به جامعهٔ اسم اعظم جلب شدند.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح چنین می فرمایند:

ثَالِثُ الْحَقِّ الْيَوْمَ اِذَا ذَرَّةٌ اَيُّ اِزْ جَوْهَرٍ فِي سِدْهَزَارٍ مِنْ سِتْجٍ مَخْلُوطٍ بِشَاءٍ وَ
 فِي خَلْفِ سَبْعَةِ اَبْحَرٍ مَسْتَوٍ هَرَّ اَيْنِهٖ دَسْتُ قَدْرَتِ الْهَمِيِّ اِي. وَ اِظْاَهْرُ فَرْمَايِدِ وَ
 اَنْ ذَرَّةٌ جَوْهَرٍ رَا اِزْ اَنْ فِصْلٍ نَمَايِدِ. (۲۳)

در حقیقت ید قدرت الهی در مدت کوتاهی قهرمانان بسیاری از بین مردم ایران برانگیخت و آنان را محلّ ظهور مواهب و الطاف خود قرار داد.

حضرت بهاء الله به پیروان خود یادآورد می شوند که نخستین فریضه هر مبلّغی این است که به تبلیغ نفس خود پردازد از جمله در یکی از الواح می فرمایند:
 مِنْ اِرَادِ اَنْ يَبْلِغَ اَمْرٍ مَوْلَاهُ فَلْيَنْبَغِيْ لَهٗ بِاَنْ يَبْلِغَ اَوَّلًا نَفْسَهٗ ثُمَّ يَبْلِغُ النَّاسَ
 لِيَجْذِبَ قَوْلُهٗ قُلُوبَ السَّامِعِيْنَ وَ مِنْ دُوْنِ ذٰلِكَ لَنْ يُوَثَّرَ قَوْلُهٗ فِي اَفْتَدَاةِ
 الطَّالِبِيْنَ اِيَّاكُمْ يَا قَوْمَ لَا تَكُوْنُوْنَ. مِنْ اَلَّذِيْنَ يَامُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ يَنْسُوْنَ
 اَنْفُسَهُمْ اَوْلٰئِكَ يَكْتَبُهُمْ كَلَّمًا يَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ ثُمَّ اَحْقَائِقُ الْاَشْيَاءِ ثُمَّ مَلْنَكَةُ
 الْمُقْتَرِبِيْنَ وَ اَنْ يُوَثَّرَ قَوْلُ هٰؤُلَاءِ فِي اَحَدٍ هَذَا لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ بَلْ بِمَا قَلَّتْ فِي
 الْكَلِمَاتِ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ حَكِيْمٍ وَ مَثَلُهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ السَّرَاجِ يَسْتَضِيءُ
 مِنْهُ الْعِبَادُ وَ هُوَ يَحْتَرِقُ فِيْ نَفْسِهٖ وَ يَكُوْنُ مِنَ الْمُحْتَرِقِيْنَ. (۲۴)

حضرت بهاء الله در لوح ثانی به ناپلشون سوّم پیروان خویش را با عبارات زیر امر به تبلیغ می فرمایند:

قَدْ كَتَبَ اللّٰهُ لِكُلِّ نَفْسٍ تَبْلِيْغَ اَمْرِهٖ وَ اَلَّذِيْ اِرَادَ مَا اَمْرٌ بِهٖ يَنْبَغِيْ لَهٗ اَنْ
 يَتَّصِفَ بِالصِّفَاتِ الْحَسَنَةِ اَوَّلًا ثُمَّ يَبْلِغُ النَّاسَ لِتَجْذِبَ بِقَوْلِهٖ قُلُوبَ الْمُقْبِلِيْنَ
 وَ مِنْ دُوْنِ ذٰلِكَ لَا يُوَثَّرُ ذِكْرُهٗ فِيْ اَفْتَدَاةِ الْعِبَادِ. (۲۵)

نکته مهمتی که در این مقام شایان یادآوریست این است که گرچه در اثر خدمات تبلیغی طبیعتاً نفوس جدیدی در ظلّ امر درمی آیند و لکن مقصد

اصلى از تبليغ امر تنها از زياد عدد جمعيت جامعه بهائى نيست بلكه غرض اصلى اين است كه شايد نفوس به عرفان مقام حضرت بهاء الله فائز شوند و به آن جمال بيمثال تقرب حاصل نمايند. در عالم امكان چيزى مهم تر از انجذاب روح انسان به خداى خود نيست. در عالم مادى مشاهده مى شود كه بين زمين و هر شىءى كه در مدار آن قرار مى گيرد يك حالت جاذبه وجود دارد. زمين در پى آنست كه هر چيزى را به خود جذب كند و هدف غايبى هر شىءى آنست كه بر زمين فرود آيد و در آن استقرار يابد. همين قانون جاذبه خالق را با مخلوق خود مربوط مى سازد. روح انسان به عوالم الهى جذب مى شود و اگر موانع موجود بين اين دو از ميان برداشته شود انسان به مقصد نهاى خود مى رسد قيام به تبليغ امر الهى در حقيقت همان عمل از ميان برداشتن آن موانع است. وقتى انسان به عرفان حضرت بهاء الله نائل مى شود به سر منزل مقصود مى رسد و نى الحقيقه هيچ چيزى در نظر حق افضل از آن نيست كه بندگان به سوى او جلب شوند.

هدف هر مبلغ بهائى اينست كه پيام الهى به تجليل و تكرم مورد استقبال قرار گيرد و شخص طالب توانانى آن يابد كه در ظل امر در آيد، به ستايش حضرت بهاء الله پردازد و به آستان حضرتش تقرب حاصل كند. عمل تبليغ بيش از هر چيز موجب رضاى الهى مى شود. حضرت بهاء الله در يكي از الواح (۲۶) مى فرمايند كه دو چيز در نظر حق خيلى محبوب است اشكى كه در اثر خشية الله جارى شود و خونى كه در سبيل الله به خاك ريزد و لكن چون حضرت بهاء الله از پيروانشان خواسته اند كه از داوطلب شدن براى شهادت خوددارى كنند تبليغ امر را بجاي آن مقرر فرموده اند.

حضرت بهاء الله در چندين لوح خشية الله را سبب تقرب به آستان الهى معرفتى فرموده اند. براى بعضى درك و فهم اين نكته شايد دشوار باشد كه چرا بايد از خداوندى كه مهربان است ترسيد؟ در انسان ترس زمانى ايجاد مى شود كه خود را در مواجهه با وضعيت پيش آمده عاجز و ناتوان مشاهده مى كند و وقتى سكون و اطمينان در او حاصل مى شود كه خود را موفق در اداره امور مى يابد. مثلاً شخصى كه در اجراى مسئوليت تفويض شده به او كوتاهى نموده در برابر رؤساي خود دچار ترس مى شود زيرا مى داند كه آنان با او به عدالت

رفتار خواهند نمود. انسان هم در طول زندگی در اجرای اوامر الهی کوتاهی می کند، مرتکب گناه می شود و احکام الهی را مورد تجاوز قرار می دهد. حال در چنین شرایطی چگونه انسان می تواند احساس راحتی کند در حالیکه می داند روزی به حسابش رسیدگی خواهد شد. اگر انسان از خدا ترستد این نشانه آن است که یا هیچ کوتاهی و قصور نکرده و یا اینکه به حیات بعد که در آن باید جوابگوی خطاها و گناهانش باشد ایمان ندارد حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه بیروان خود را با بیانات زیر اندرز می دهند:

يا ابنَ الوجود حاسب نفسك في كلِّ يومٍ من قبل ان تحاسب لانَّ الموت ياتيک بغتةً و تقوم على الحساب في نفسك. (۲۷)

انسان هرچه به خدا نزدیکتر شود به خطایای خود بیشتر متذکر می گردد و ترسش از خدا افزونتر می شود. عبارات زیر که از آثار مبارکه حضرت بهاء الله گلچین شده به روشنی نشان می دهد که چگونه خشیه الله سبب کسب خصائل روحانی و تقویت قوای ایمانی انسان می شود:

حفظ مبین و حسن متین از برای عموم اهل عالم خشیه الله بوده اوست سبب اکبر از برای حفظ بشر و علت کبری از برای صیانت وری بلی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و لایق نیست منع می نماید و حراست می فرماید و نام آنرا حیا گذارده اند ولیکن این فقره محدود است به معدودی کلّ دارای این مقام نبوده و نیستند باید سلاطین ایتام و علمای انام بدین تمتک نمایند چه که اوست علت ظهور خشیه الله فیما سواه. (۲۸)

و نیز می فرمایند:

يا ايها الناظر الى الوجه وصّى العباد بتقوى الله تالله هو القائد الاول في عساكر ربك و جنوده الاخلاق المرضية والاعمال الطيبة و بها فتحت في الاعصار والقرون مدائن الافئدة والقلوب و نصبت رايات النصر والظفر على اعلى الاعلام. (۲۹)

اصل الحكمة هي الخشية عن الله عزّ ذكره و المخافة من سطوته و سياطه و الوجيل من مظاهر عدله و قضائه. (۳۰)

همانطوریکه قبلاً اشاره شد عمل دیگری که عند الله مقبول است ایثار نفس یعنی شهادت در سبیل الهی است.

یکی از بزرگترین اسرار خلقت عمل فداکاری است که انسان نمی تواند مفهوم آنرا در این عالم بطور کامل درک کند ولی در عالم طبیعت ملاحظه می شود که هر مخلوقی اگر بخواهد به عالم بالاتری ارتقاء یابد باید از زندگی حاضر خود بگذرد تا بتواند چیزی از صورت عالی تر حیات آتی شود. بزرگترین موفقیت انسان در این جهان خاکی خدمت در سبیل امر الهی است. اشتیاق و اخلاصی که با آن شخص خادم به خدمت امر قیام می کند سبب کسب رضای الهی می شود مخصوصاً اگر شخص خادم در انجام خدمت به مولای خود حاضر به فدا کردن مصالح شخصی و وقت و مال و تمام آنچه برایش عزیز است باشد. با وجود این آمادگی برای نثار جان در ترویج امر الهی بالاترین فداکاری انسان در این عالم است و افضل اعمال در نزد حق محسوب می شود حضرت بها، الله در کلمات مکنونه می فرمایند:

یا ابن الانسان فکّر فی امرک و تدبّر فی فعلک اُتِحِبَ ان تموت علی الفراش او تستشهد فی سبیلی علی التّراب و تكون مطلع امری و مظہر نوری فی اعلی الفردوس فانصف یا عبد.

یا ابن الانسان و جمالی تخضّب شعرک من دمک لکان اکبر عندی عن خلق الکونین و ضیاء الثقلین فاجهد فیہ یا عبد. (۲۱)

حضرت بها، الله با جانسپین کردن این افضل اعمال یعنی شهادت با عمل تبلیغ پیروان خویش را از پیشقدم شدن برای شهادت باز داشته و در عوض آنان را مأمور فرموده اند که سراسر حیاتشان را وقف تبلیغ امر الهی به تمام نوع انسان نمایند.

حضرت بها، الله در یکی از الواح (۳۲) حتی^۱ به صراحت بیان می کنند که در این دور بدیع تبلیغ به حکمت از شهادت محبوب تر است. آن حضرت در تمام دوران رسالت روحانی خویش پیروان خود را به تبلیغ امر الهی به حکمت مأمور نموده اند و تبلیغ بی پرده و بدون حکمت یعنی عدم توجه به شرایط و مقتضیات را تجویز و تصویب نفرموده اند. حضرت بها، الله مخصوصاً پس از واقعه شهادت بدیع^۲ به کرات به یاران ایران توصیه نموده اند که در ارتباط

• شهید جوان و نامدار امر بهائی که داستان فداکاری سرنه اش به تفصیل در جلد بعدی این کتاب شرح داده خواهد شد.

با مردم به خاطر حفظ خود و صیانت امر الهی نهایت حکمت و احتیاط را معمول دارند و از تحریک تعصب آنان خودداری نمایند. حضرت بهاءالله در یکی از الواح پیروان خویش را چنین نصیحت می فرماید:

امروز نه خانف مستور محبوب است و نه ظاهر مشهور باید به حکمت عامل باشند و به خدمت امر مشغول. (۲۳)

اکثر مبغین امر در ایران از این نصیحت پیروی کردند پیام الهی را به طالبین واقعی حقیقت رساندند ولی از تبلیغ افراد متعصب و فتنه جو پرهیز نمودند نفوس معدودی که نتوانستند از ذکر نام امر در ملا عام خودداری کنند مصائب ناگفتنی و حتی شهادت برای خود و بقیه افراد جامعه بهائی پیش آوردند. یک مثال بارز ملا محمدرضای محمّد آبادی است که بی پروا و با شور و اشتیاق بی منتها در ملا عام دربارۀ امر صحبت می نمود و با مردم عامی متعصب به مباحثه و مجادله می پرداخت و در نتیجه مردم مشکلات زیادی برای اجتناب فراهم می آوردند و تضییقات شدیدی بر آنان وارد می نمودند. حضرت بهاءالله در یکی از الواح (۲۴) تأیید می فرماید که ملا محمدرضا بی حکمتی می نموده ولی آن حضرت از روی شفقت و مهربانی او را عفو فرموده اند. در این مقام که این موضوع مهم مورد مطالعه قرار می گیرد باید یادآوری نمود که دستور حضرت بهاءالله در مورد مراعات حکمت در تبلیغ و اعلان امر تنها به مؤمنین اولیّه که در عصر رسولی زندگی می کردند محدود نبوده بلکه در حال حاضر نیز به همان اندازه مجری و معمول است و در سراسر دور بهائی به عنوان یکی از شرایط اساسی در کسب فتوحات برای امر عزیز الهی همچنان باقی و برقرار خواهد ماند. حکمت در حقیقت یکی از اعظم عطایای الهی به انسانست و بدون توجه به آن شخص ممکن است بخورد و به امر الهی صدمه و آسیب رساند.

ولی مراعات حکمت در امر تبلیغ نباید سبب فتور و سهل انگاری یا عدم فعالیت در خدمات تبلیغی شود تاریخ امر نشان می دهد که مؤمنین اولیّه در ایران پیام الهی را با ذوق و شوق و جرأت و شجاعت تبلیغ می کرده اند. آنان

* برای مطالعه داستان زندگی وی به جلد اول کتاب ص ۱۰۳-۹۵ مراجعه شود.

سراسر حیات خود را وقف یافتن نفوس مستعده و هدایت آنان به امر الهی نمودند و هیچ عامل مادی و ارضی و یا اشتغال به امور دیگر آنان را از اجرای این هدف متعالی باز نداشت. این مؤمنین صدرا مرالله با همان ساده دلی که از اختصاصات عصر رسولی بود ساعتی متوالی در شبانه روز به دعا و مناجات و طرح نقشه می پرداختند تا نفوسی را که ممکن بود به امر جلب شوند ملاقات نمایند.

در ایران در اغلب شهرها و دهات احتیاجات جلساتی دورهم داشتند که طالبان حقیقت نیز می توانستند در آنها شرکت کنند ولی این جلسات اغلب در دل نیمه شب در منازل احتیاج تشکیل می شد و شرکت کنندگان ناچار بودند بخاطر حفظ جان یاران و صیانت امر حضرت یزدان هنگام ورود به این جلسات و خروج از آنها نهایت احتیاط را مراعات کنند که سبب جلب انظار مردم نشود و به همین دلیل هم تا وقتی که از حسن نیت شخص طالب مطمئن نمی شدند از راه به جلسه راه نمی دادند با وجود تمام این تدابیر بعضی اوقات اتفاق می افتاد که دشمنان امر با فریب دادن احتیاج و تظاهر به تحریر حقیقت به این جلسات راه می یافتند. این موارد همیشه سبب مشکلات برای یاران می شد چه که به مجرد شناخته شدن، جانشان در معرض خطر قرار می گرفت.

از سوی دیگر موارد زیادی پیش می آمد که احتیاج به علل مختلف ناچار می شدند در ملا عام به تبلیغ امر و دفاع از آن برخیزند. در این گونه موارد هم احتیاج به مقتضای شرایط موجود دچار تضییقات شدید و شکنجه و آزار جدید می شدند.

داستان زیر که از خاطرات حاجی محمّد طاهر مالیری گلچین شده نشان می دهد که چگونه مؤمنین اولیه از هر موقعیتی برای تبلیغ امر استفاده می کرده اند و چطور وقتی شرایط ایجاب می نمود بی ترس و واژه و در نهایت شور و اشتیاق به اثبات حقانیت دینشان در ملا عام برمی خاستند آنان با اینکه می دانستند این عملشان ممکن بود به بروز مصائب و تضییقات منجر شود با جرأت و کاردانی با اعتراضات مردم رویو می شدند.

حاجی محمّد طاهر که در عکا به حضور حضرت بهاء الله مشرف شده بود اندکی پس از مراجعت از ارض اقدس طبق دستور مبارک به تبلیغ امر با اخلاص و

اشتیاق در منطقه یزد مشغول شد. حضرت بهاءالله به نفسه المقدسه راه و رسم تبلیغ را به او یاد داده بودند. بسیاری از کسانی که حاجی محمّد طاهر با آنان مذاکرات تبلیغی کرده بود در ظلّ امر مبارک در آمدند ولی او این موثقیّت را هیچگاه به خود نسبت نمی داد و کاملاً معتقد و مطمئن بود که دست غیبی حضرت بهاءالله همیشه در کار بوده است. یکی از نفوسی که حاجی با او ارتباط یافت ملاً محمّد منشادی یک مجتهد برجسته و یکی از شخصیت های بنام در میان روحانیون منطقه یزد بود. این مرد بزرگوار که از صمیمیت و خلوص قلب بهره داشت به عرفان حقانیت امر مبارک توفیق یافت و بعداً هم جانش را در سبیل امر حضرت بهاءالله فدا نمود. اینست داستان مزبور:

در زمستان آن سال بنده مسافرتی به منشاد+ نمودم و در بالاخانه منزل جناب رضی الرّوح† ساکن شدم. روزی جناب شهید آقا ملاً باباشی، اخوی جناب رضی الرّوح فرمودند ما یک آخوندی داریم که آدم خوبی است اگر صلاح می دانید یک شب او را بیاوریم قدری صحبت امری با ایشان بدارید بنده عرض کردم اگر فساد نکند عیب ندارد فرمودند خیر اهل فساد نیست بلکه اگر بعضی از اهالی هم خیال فساد داشته باشند ایشان جلوگیری می کنند. بنده عرض کردم خیلی خوب ایشان را بیاورید. بعد از ظهر مجدداً تشریف آورده فرمودند آخوند ملاً محمّد را ملاقات نموده و ایشان را برای امشب دعوت کرده ام و فرمودند این ملاً محمّد از اعلم علما است و جمیع علمای یزد اعلیّت ایشان را تصدیق می کنند زیرا آنها هر یک دوسه سال در نجف اشرف و کربلا\$ تحصیل کرده اند و حال آنکه ملاً محمّد بیست و یکسال در نجف درس خوانده و سه اجازه اجتهاد

• عالم در رشته قوانین اسلامی که در تنفیذ احکام اسلامی صاحب اختیارات مستقل است.

+ ده بزرگی به فاصله جهل میل از یزد که داستان بهائیان و شهدای آن معروفست.

† یکی از شهدای بنام منشاد. حضرت بهاءالله، در حالی که حاجی محمّد طاهر مشرف بوده فرموده بودند که به خاطر رضی الرّوح منشاد را دوست می داشته اند. به جلد اول کتاب و صفحه ۲۷۱ این جلد مراجعه شود.

‡ دوشهر مقدس شیعه که مجتهدین در آنجا رتبه اجتهاد می گیرند.

از حجج ثلاثه حزب شيعه دارند و چون اصلاً از اهل منشاء هستند برای امر قضاوت در یزد سکونت اختیار نکردند و به اینجا تشریف آورده اند در صورتی که خیلی از بزرگان یزد می خواستند ایشان را به شهر ببرند و حاضر بودند خانه عالی مجاناً در اختیار ایشان بگذارند و مقام علم و کمال ایشان به درجه ای است که هرگاه علمای شهر یزد در مسئله ای اختلاف حاصل کنند به ایشان مراجعه می کنند. باری هنگام شب تشریف آوردند و بنده با وجود آنکه از علوم ظاهره بی خبر بودم و سواد صحیحی نداشتم خود را در مقابل آخوند عاجز نمی دیدم چه که حقّ جلّ جلاله تأیید می فرمود و آن شب تقریباً چهار پنج ساعت با مشارالیه صحبت امری داشتم و ایشان ابتدا اظهاری فرمودند و آخر شب هنگام رفتن فرمودند من فردا شب ملاّ علی اکبر را با خود می آورم. جناب آقا ملاّ بابائی فرمودند آخوند ملاّ علی اکبر فساد می کند خویش از آوردن وی صرف نظر کنید فرمودند خیر جایی که من باشم ملاّ علی اکبر نمی تواند فساد کند.

شب بعد با مشارالیه تشریف آوردند. ملاّ علی اکبر برادر عیال آخوند بود و اینقدرها علمی نداشت ولی خیلی فضول و حرّاف بود و در صحبت مغلطه می کرد. آنشب هم مذاکرات تا نیمه شب به طول انجامید و طرف صحبت ملاّ علی اکبر بود و چون در بین صحبت مغلطه می کرد جناب ملاّ محمّد ملتفت می شدند و او را منع می کردند و تصدیق قول بنده می فرمودند. از جمله بنده حدیثی از اصول کافی نقل کردم در حالیکه تا آن موقع کتاب اصول کافی را ندیده بودم و آن حدیث مربوط به فترت بود چون حدیث را خواندم و ترجمه کردم ملاّ علی اکبر گفت خیر چنین حدیثی نیست من اصول کافی دارم و فردا شب می آورم شب بعد کتاب را آورد و خودش حدیث را پیدا کرد و خواند و تفسیر کرد بنده گفتم مراد از فترت انقطاع رشته امامت است ملاّ علی اکبر گفت خیر معنی فترت این نیست. جناب ملاّ محمّد فرمودند حاجی درست معنی می کند مقصود از کلمه فترت فاصله و انقطاع است چون جناب آخوند تصدیق قول حقیر فرمودند دیگر تکلیفی نکرد و ساکت شد و پس از لحظه ای برخاست

رفت و جناب آقا ملاً محمّد هم تشریف بردند ملاً علی اکبر دیگر نیامد ولی جناب آخوند شب بعد هم تشریف آوردند ولی بنده هر قدر صحبت می داشتم ایشان یک کلمه لا و نعم نمی فرمودند و چون خواستند آن شب تشریف ببرند بنده کتاب ایقان را به ایشان دادم تا قدری مطالعه کنند. شب بعد چون آمدند فرمودند من از صحبت های شما در این مدت چیزی نفهمیدم ولی چون قدری از این کتاب مبارک را مطالعه کردم فهمیدم که ظهور واقع شده است چون این کلمات جدید و تازه خلق شده است.

روز قبل ملاً علی اکبر رفته بود بالای منبر و گفته بود یک پسر شهری آمده است اینجا شیطان حرف در دهانش می گذارد و سبب گمراهی مردم می شود. خلاصه جناب ملاً محمّد پس از خواندن کتاب مستطاب ایقان ایماشان کامل شد و چون پیش نماز منشاء بودند بعد از اتمام نماز تشریف بردند بالای منبر و فرمودند ما سابق بابی ها را بد می دانستیم لکن اکنون چند روز است فهمیدم و یقین حاصل کردم که قائم آل محمّد ظهور فرموده و هر کس میل دارد می تواند تحقیق کند و حقیقت را دریابد. در این حین ملاً علی اکبر که پای منبر جناب آخوند نشسته بود با صدای بلند فریاد زد: جناب آخوند، جناب آخوند، این چه فرمایشی است که می فرمائید شما که بعد از این بیانات دیگر نمی توانید به مسجد بیایید و امام جماعت باشید. فرمودند من دیگر به مسجد نمی آیم و از آنجا بیرون آمده دیگر هم به مسجد نرفتند. (۳۵)

خبر ایمان ملاً محمّد به امر سبب تهییج احساسات مردم در منشاء شد بعضی به ترس افتادند برخی دچار حیرت شدند و عده زیادی هم بخشم و غضب آمدند. بزرگان ده که از دوستان و ستایندهگان ملاً محمّد بودند از وی خواستند که در رفع بهت و حیرتشان کمک کند. ملاً محمّد در اجرای این خواسته به تشکیل جلسه ملاقاتی در منزل یکی از رؤسای شهر اقدام کرد و از حاجی محمّد طاهر تقاضا نمود که با وی به این جلسه برود و درباره امر صحبت کند حاجی محمّد طاهر در خاطرات خود چنین می نویسد:

جناب ملاً محمّد نزد حقیر آمده شرح مارتع را بیان فرمودند و اظهار

داشتند که من به آنها قول داده‌ام که فردا بعد از ظهر به اتفاق شما برای صحبت امری به خانه حاجی قربانعلی واقع در محله پادشاهی برویم.

بنده هم قبول کردم در صورتی که می‌دانستم رفتن آنجا صلاح نیست ولی چون ایشان قول داده بودند دیدم اگر بگویم نمی‌آیم ممکن است در عقیده خود سست شوند. ضمناً ملا علی اکبر از قضیه مطلع شده به کلانترها گفته بود صلاح نیست شما تنها طرف صحبت باشید منم فردا می‌آیم ... و جمعی دیگر را با خود می‌آورم.

خلاصه روز بعد چون به محلّ معهود رفتیم مشاهده شد که قریب سی و پنج نفر از علما و وجوه اهالی منشاد که همه مخالف امر بودند در اطاق بالاخانه جمع شده‌اند آنوقت تقریباً چهار ساعت به غروب مانده بود. چون قدری نشستیم گفتند خوب است داخل صحبت شویم بنده گفتم شما یکنفر را در بین خودتان انتخاب کنید که طرف صحبت باشد و سایرین مستمع باشند. جمیع متفقاً گفتند طرف صحبت آخوند ملا علی اکبر است بنده یقین داشتم که این مجلس باعث فساد خواهد شد چه تاکنون در یزد و شاید در جاهای دیگر هم چنین مجلسی تشکیل نشده بود. (۳۶)

حاجی محمّد طاهر می‌دانست که سخنگوی علمای حاضر در جلسه اهل مجادله بود و احترامی برای منطق و انصاف نداشت بلکه در تحریف حقایق کوشا بود از این رو از ابتدا مطلب را طوری آغاز نمود که طرف مقابل را در سراسر مباحثه شکست داد. حاجی محمّد طاهر بیش از چهار ساعت صحبت کرد و در ضمن آن درباره تاریخ ادیان گذشته سخن گفت و بعد هم با دلایل عقلی و نیز براهین نقلی بر اساس آیات قرآنی و احادیث اسلامی حقایق امر حضرت بهاء الله را توضیح داد حاجی محمّد طاهر درباره آن جلسه چنین نوشته است:

در آن روز خداوند چنان تأیید و قدرتی عطا فرمود که امر الهی کاملاً اعلان شد و براهین و دلایل حقایق آن بر همه آشکار گشت. در آن روز جناب ملا محمّد به کرة نار تبدیل شد و بطوری فرح و سرور او را فرا گرفت که توصیف آن غیر ممکن است ...

بقیة حضار همگی مانندند و برای ایجاد فساد با هم به مشورت پرداختند و

استشهادی نوشته تماماً مهر کردند به این مضمون که حاجی محمّد طاهر المامیری از یزد به منشاء آمده ملاً محمّد را بابی کرده و در خانه حاجی قربانعلی در حضور چهل نفر علناً به تبلیغ دین بابی پرداخته و آن استشهاد را با قاصد مخصوصی نزد شیخ محمّد حسن سبزواری* فرستادند و مشارالیه فوراً حکم قتل بنده را صادر نمود سپس حکم را بردند نزد حاجی معتل السلطنه حاکم یزد و استشهاد را نیز ارائه داده گفتند این شخص باید کشته شود و الاّ در یزد فساد و انقلاب پیش می آید حاجی معتل فوراً دستور می دهد دو نفر سوار مأمور به منشاء رفته بنده را جلب و به یزد ببرند ...

... چون احباب مطلع گردیدند که مأمورین برای جلب بنده آمده اند فوراً مرحوم آقا اسدالله ولد حاجی ابول را که جوانی با محبت و شجاع بودند روانه مدوار کردند چون بنده از قضایا مطلع شدم فوراً الاغی تهیه نموده و به اتفاق آقا اسدالله روانه مهریز شدیم... و شبانه خود را به یزد رسانیدیم و بنده در منزل مرحوم آقا علی عسکر مخفی شدم. † (۳۷۱)

در مدتی که حاجی محمّد طاهر در این خانه زندگی می کرد واقعه ای روی داد که از نظر نتیجه بسیار مهم بود او در این باره چنین می نویسد:

روزی مرحوم آقا علی عسکر صاحب خانه فرمودند یک جوان زردشتی که قیافه جذابی دارد گاهی قدری چغندر از مریم آباد برای ما می آورد و می خواهم این دفعه که می آید او را در زیرزمین بیاروم تا قدری با وی صحبت امری کنید. بنده گفتم بسیار خوب چون دو سه روزی گذشت جوان مذکور که ملاً بهرام ‡ نام داشت قدری چغندر برای آقا علی عسکر آورد. مشارالیه را توی زیرزمین آوردند و بنده قریب دو ساعت با ایشان صحبت

* مجتهد معروف یزد که یکی از دشمنان بزرگ امر بود و نتوا به قتل بسیاری از شهدای یزد داد.

+ دهی در نیمه راه بین یزد و منشاء.

† دستور حضرت بهاالله بود که حاجی محمّد طاهر نمی بایستی خود را بدست دشمنان امر می سپرد تا می توانست زنده بماند و تبلیغ کند.

‡ باید یاد آورد که ملاً بهرام قبلاً در اثر ملاقات یک بهانی با امر بهانی آشنا شده بود.

امری داشتم. روز بعد هم آمدند و باز دو سه ساعتی بنده مطالب امری خدمشان عرض کردم و ایشان متصل گریه می کردند ... روز سوم آقا رستم خرسند را با خود آوردند و ایشان هم جوان رکخدای مریم آباد بودند. آنروز هم با این دو نفر خیلی صحبت شد و هر دو تصدیق به امر نمودند. تا آن زمان در میان زردشتیان یزد هیچکس به امر مؤمن نشده بود. فی الحقیقه احتیاج تصور این را هم نمی کردند که زردشتیان به امر بهائی اقبال نمایند زیرا آنان در تاریخ صدر امر و وقایع مقارن ظهور مظهر ظهور الهی ابتدا مدخلیت نداشتند و در هیچ یک از مذاکرات امری هم شرکت نکرده بودند. (ترجمه) (۲۸)

ملاً بهرام بلافاصله پس از اقبال به امر مبارک با اخلاص و فداکاری به تبلیغ هم کیشان زردشتی خود قیام نمود و در اثر خدمات خالصانه این نفس محترم بود که عده کثیری از زردشتیان در ظل امر مبارک درآمدند. حضرت عبدالهه بعداً وی را با اعطای لقب اخترخاوری مفتخر فرمودند.

حاجی محمّد طاهر پس از سه ماه عزلت در خانه استاد علی عسکر به دهکده مهریز رقت ولی دشمنان به نحوی محلّ اقامت او را کشف کردند و در صدد دستگیری و قتل او برآمدند ولیکن ید غیبی حضرت بهاء الله او را حفظ کرد و او توانست به موقع از آن محل بیرون رود. حاجی محمّد طاهر بالاخره ناچار شد ایالت یزد را ترک کند به امید اینکه زمانی اوضاع تغییر نماید.

در همین زمان در اثر اقبال ملاً محمّد به امر مبارک و ابلاغ امر به روحانیون روضه منشاء به نقطه بحرانی رسید. تشکیلات اسلامی یزد که موثق به دستیابی به حاجی محمّد طاهر نشده بود در کمال نومیدی نقشه دستگیری شش تن از بهائیان منشاء را طرح کرد این شش نفر را دستگیر کردند به شهر بردند و به زندان انداختند. سپس آنان را به اصفهان فرستادند تا در محضر شاهزاده مسعود میرزا ظلّ السلطان، حکمران آن ایالت حاضر شوند آنان را

• در یزد یک جامعه بزرگ زردشتی موجود است. در آن روزها زردشتیان به غیر از ارتباط محدود کسبی و تجاری تقریباً هیچ نوع رابطه فرهنگی یا دینی با جامعه اسلامی نداشتند. امروز تعداد زیادی از بهائیان در ایران هستند که از کیش زردشتی آمده اند نخستین زردشتی که به آئین حضرت بهاء الله گروید کیخسرو خناداد بود گریه سهراب پورگارس قبلاً در دوره رسالت حضرت باب در کاشان به امریابی مؤمن شده بود.

در این سفر به هم زنجیر کردند و همراه محافظین مسلح منجبور ساختند در گرمای شدید تابستان مسافت تقریباً ۲۵۰ میل را با پای پیاده طی کنند. یکی از این زندانیان به نام آقا سید محمدعلی گازور در حبس بیمار شده بود ولی شیخ محمد حسن سبزواری مجتهد شرع یزد دستور داد که همین زندانی بیمار می بایستی در سفر به اصفهان پیشاپیش اسیران زنجیری دیگر راه پیماید و سنگینی اضافی تمام زنجیر و نیز میخ آهنی متصل به آن راه را تحتل کند. وقتی فاطمه بیگم تنها خواهر آقا محمدعلی که یک بهانی مخلص بود این دستور را شنید داوطلب شد که پای پیاده با زندانیان همراه شود و سنگینی اضافی زنجیر را بردوش گیرد.

گرچه در آن زمان زنان در شرایط محصور و محدودی زندگی می کردند و بندرت محیط خانه را ترک می نمودند و هرگز در امور اجتماعی و عمرمی شرکت نداشتند فاطمه بیگم که دختری بیست و هفت ساله بود عزم خود را جزم کرده بود که در این سفر پیاده زندانیان، دوش به دوش آنان راه پیمانی نماید. اجتهاد خیلی سعی کردند که با بیان خطرات این سفر پیاده در چنان گرمای شدید و شرایط سخت وی را از این عمل باز دارند ولی مساعی آنان به نتیجه نرسید. می گویند که او به اجتهاد گفته بود "من چگونه می توانم بگذارم که برادرم ... و پنج تن دیگر از اجتهای الهی را به اصفهان ببرند و من اینجا بمانم. من با این شش نفر به اصفهان خواهم رفت و اگر تصمیم بگیرند آنها را بکشند اول باید جان مرا بگیرند و بعد آنها را به قتل رسانند... خون من از خون آنها رنگین تر نیست".

فاطمه بیگم با شجاعت و استقامتی که مأمورین و ناظرین را به شگفتی انداخته بود در حالی که چادرش را بر سر داشت پا برهنه در پیشاپیش گروه زندانیان حرکت می نمود و انتهای زنجیر و سنگینی میخ را در تمام راه بدوش خود می کشید.

این مردان بلافاصله پس از رسیدن به اصفهان به زندان اعزام شدند ولی بعد با

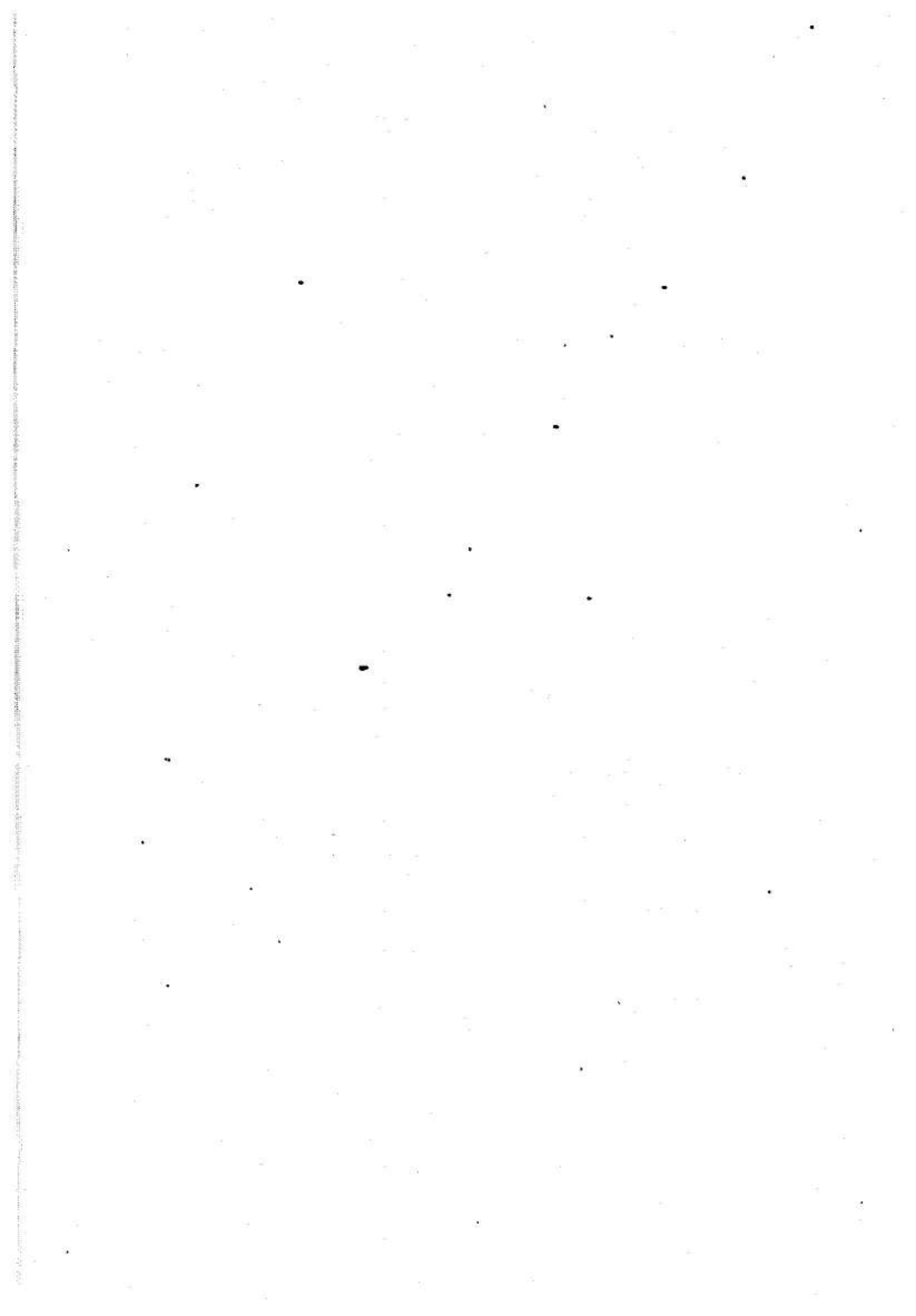
این میخ برای آن برد که وقتی زندانیان شب در حال استراحت یا خواب بودند زنجیر را به زمین محکم نگاه دارد.

مساعی فاطمه بیگم که توانسته بود درباره آنان به شاهزاده ظلّ السلطان دادخواهی کند از زندان آزاد گشتند و به یزد برگردانده شدند ولی تزییقات به اینجا خاتمه نیافت و چند سال بعد این نفوس فداکار به شهادت رسیدند. خود فاطمه بیگم را هم از خانه بیرون کشیدند و با وضع چنان وهن آمیزی به قتل رساندند که قلم از ذکرش عاجز است. تحقیر و توهینی که بر جسد وی پس از شهادتش وارد ساختند یکی از تنگین ترین حوادثی بوده که امر مبارک در تاریخ خود با آن مواجه گردیده است.

و اما در باره ملاّ محمّد که زمانی مجتهد بزرگ منشاء شمرده می شد و اقبالش به امر مبارک چنان ظلم و قسوت را برانگیخته بود پس از شناسائی مقام حضرت بهاء الله از پیشوائی جامعه مسلمین دست کشید و چون از متاع دنیوی بهره ای نداشت برای اصرار معاش خود و خانواده اش چاره ای جز این ندید که به کار عملگی در کارهای ساختمانی تن در دهد. این نفس محترم یکی از ارکان قوی جامعه بهائی بود و در نهایت فروتنی و از خود گذشتگی به امر مبارک خدمت نمود تا اینکه پس از چند سال تاج شهادت بر سر نهاد و جانش را در سیبیل جمال اقدس ابھی نثار نمود.

همان سردمی که زمانی از شاگردان و ستایشگران او بودند، همان کسانی که در برابرش تعظیم می نمودند و همانهایی که برای شنیدن وعظ او و نماز گذاشتن در پشت او در مسجد ازدحام می نمودند حال با اقبال وی به امر الهی قصد جانش را داشتند. ملاّ محمّد در قتل عام بهائیان در سال ۱۹۰۳ در یزد و دهات اطراف آن به شهادت رسید در این جریان جمعیت مردم جسد وی را از دهی به دهی کشیدند و بالاخره به شعله آتش سپردند.

این وقایع که یکی پس از دیگری روی داده نشان می دهد که تبلیغ امر در ایام اولیّه امر مستلزم شجاعت و حکمت بسیار بوده است. این وقایع همچنین نشان می دهد که چگونه فتوحات حاصله برای امرالله اغلب منتهی به امتحانات و تزییقات گشته و این امتحانات به نوبه خود سبب تهییج یاران برای کسب فتوحات بیشتر برای امر حضرت متان گردیده است.



فصل پنجم

لوح احمد (عربی)

لوح مبارک احمد یکی از معروف‌ترین الواح حضرت بهاء‌الله است و به زبان انگلیسی و بسیاری از زبان‌های دنیا ترجمه گردیده است. این لوح مبارک در حدود سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۵ میلادی) به افتخار احمد از اهالی یزد نازل شده و یک نظر اجمالی به متن اصلی آن معلوم می‌کند که قبل از مسموم شدن حضرت بهاء‌الله به دست میرزا یحیی نازل گردیده است.

داستان زندگی احمد بسیار جالب توجه است. شرح احوال ایشان در تاریخچه‌ای که توسط جامعه بهائی عشق‌آباد تهیه شده ثبت گردیده است. طبق این نوشته احمد صد سال زندگی کرده و در سال ۱۳۲۰ هجری مطابق ۱۹۰۲ میلادی درگذشته است. حاجی محمّدطاهر مالگیری هم در کتابی که هنوز چاپ نشده شرح کوتاهی درباره زندگی احمد نوشته و در آن فوت او را در سنّ یکصد و سیزده سالگی یادداشت نموده است.

یکی از دلایل این اختلاف نظر شاید این باشد که در گذشته در جوامع اسلامی مردم معمولاً روز تولّد خود را به درستی نمی‌دانستند زیرا اصولی برای ثبت تولّد در جامعه وجود نداشت. بعضی از والدین روز ولادت اطفالشان را بطور خصوصی یادداشت می‌کردند و لکن خود اشخاص توجه به روز تولّدشان نداشتند. آنان اهمیت به روز تولّد خود نمی‌دادند و سالگرد آن را جشن نمی‌گرفتند و فقط روز تولّد حضرت رسول‌الله را شایسته تجلیل می‌دانستند و این طرز فکر ناشی از تعالیم شریعت اسلام بود که انسان را به از خود گذشتگی تشویق و از تجلیل نفس تحذیر می‌کرد.

احمد در یک خانواده ثروتمند و متنفذ یزدی چشم به جهان گشوده بود. وی از همان اران کودکی و در سنین نوجوانی علاقه خاصی به تصوّف داشت و در

• به فصل هفتم مراجعه شود

همان سالهای اولیّه حیاتش اغلب به اطاقی پناه می برد تا در تنهایی و عزلت با خدایش راز و نیاز کند و بالاترین آرزویش این بود که روزی با قائم موعود روبرو ملاقات نماید. احمد به هر کسی که می توانست در این زمینه راهی به او نشان دهد گوش می کرد و اغلب در پای صحبت مرتاضان و درویشان که متعلّی داشتن نور الهی در بطون خود بودند می نشست و به گفته هایشان گوش می داد.

پدر احمد و خانواده اش که مسلمان متعصب بودند از تمایل احمد به طریقت ریاضت و درویشی، مضطرب و پریشان بودند. آنان وی را تحت فشار بسیار گذاشتند تا شاید از این افکار دست بردارد ولی روح تسلّط ناپذیر احمد چنان نبود که با زنجیر تعصب مهار شود. وی که محیط زادگاهش را برای تعالی روحش مناسب نمی دید دست به یک اقدام غیرعادی زد و خانه و خانواده را ترک گفت. در آن روزها بندرت اتفاق می افتاد که جوانی شهر و موطن خود را آنهم بدون کسب رضایت والدینش ترک کند ولیکن احمد با نیروی مقاومت ناپذیری در جهت یافتن جوهر حقیقت و نور به لقای قائم موعود کشیده می شد.

احمد یک روز صبح زود به بهانه اینکه به حتام می رود با یک بسته لباس خانه را ترک کرد او به سمت جنوب راه افتاد و آنقدر پیش رفت تا به سرزمین هند که امید داشت نشانی از محبوب خود در آنجا بیابد رسید و این احتمالاً در حدود سال ۱۲۴۲ هجری یا ۱۸۲۶ میلادی یعنی تقریباً بیست سال پیش از اظهار امر حضرت باب بود.

مطابق نوشته حاجی محمّد طاهر مالگیری وقتی احمد یزد را ترک کرد در حدود بیست سال داشت وی چنین می نویسد:

حقیر در این اواخر ایام حیاتشان مدّت چهار سنه در منج بوانات خدمت ایشان بودم و ایشان در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار که شاهزاده خانلر میرزا حاکم یزد بود به سنّ بیست سالگی بوده اند و به ریاضت و اذکار و اوراد مشغول و همیشه میلشان به درویشی بوده تا اینکه لباس درویشی پوشیده به سمت هندوستان مسافرت نمودند در بوشهر با یک شخص شاطر نانوائی تصادف نموده چندی در آنجا توقّف می نمایند و

از قول خودشان حقیر شنیدم که می فرمودند آن شاطر دارای اکتشافات و مقامات عالی بود و ذکر یک پروزات و مکاشفاتی از او می کردند... باری پس از چندی از بوشهر به بمبئی می روند و آنجا مشغول ریاضت و ارواد و اذکار بوده اند. (۱)

احمد گفته است که وی در طول این اسفار با بسیاری از پیروان اهل تصوف و رؤسای سایر مکاتب تماس داشته ولی همیشه دچار حیرت و سرگردانی و ناامیدی بوده است. او با وجودی که انضباط شدیدی بر وجود خود تحمیل کرده و به انواع و اقسام دعاها متوسل شده و بارها به سجده افتاده و یکی از آیات قرآنی را دوازده هزار بار تکرار نموده بود به یافتن هدف مطلوب خود در هند موفق نگردید.

احمد در کمال دلسردی و نومیدی به ایران بازگشت. در کاشان سکونت گزید و در همانجا ازدواج کرد و به حرفه بانندگی مشغول شد. شرح زیر قسمتی از بیان شفاهی او به بعضی از اجناس است:

چندی گذشت تا آوازه حضرت اعلیٰ جلّ اسمہ الاعلیٰ از شیراز به اطراف منتشر و به کاشان رسید مرا حسن تحریری قوت یافت از هر دری جوئی حال بودم تا روزی سیاحی را در کاروانسرا دیدم* و از او جوئی حال شدم گفت اگر طالب حقیقتی در مشهد مقلّس+ شخصی است موسوم به ملّا عبدالخالق یزدی برو و از او تحقیق نما. چون این سخن شنیدم بامداد روز بعد پیاده از کاشان به طهران و از آنجا به مشهد رفته مریض شدم و دو ماه در بستر بسر برده بعد از بهبودی به منزل ملّا عبدالخالق شافته و به ملازمش گفتم آنا را می خواهم ملاقات کنم چون به خدمتش رسیدم و شرح حال گفتم با تغییر تمام مرا از خانه خود رانده در فرویست. روز دیگر به خدمتش شافتم و زاری و بیقراری کردم چون مرا در طلب ثابت و مستقیم دید فرمود شب در مسجد گوهرشاد نزد من حاضر شو تا ترا نزد شخصی هدایت کنم که از حقیقت

* این مسافر باید بابی بوده باشد.

+ فاصله بین کاشان و مشهد تقریباً در حدود ۵۰۰ میل است.

حال آگاهست^۱ شبانه چرن به مسجد رفتم بعد از ختم نماز و وعظ ملاّ عبدالخالق، بواسطهّ زیادی جمعیت او را گم کردم صبح روز بعد به منزلش رفته قضیه را گفتم فرمود امشب در مسجد پیروزن باش کسی را می فرستم تا ترا هدایت کند. باری شب به هدایت شخصی که آمد پس از طیّ راه وارد دالانی سرپوشیده شده وارد منزلی شدم و به بالاخانه ورود نمودم. شخص موثّری را دیدم در اطاق جالس و ملاّ عبدالخالق را دم در ایستاده دیدم که به من فرمود. آن شخص که به تو وعده دادم این بزرگوار است و ایشان جناب ملاّ صادق بخراسانی بودند+ پس از چند جلسه به تصدیق امر حضرت. اعلیّ جلّ اسمه فائز شدم. جناب اصدق مرا امر به مراجعت به کاشان نزد اهل و عیال و تمسّک به کسب و کار فرموده و ضمناً سفارش فرمودند که تا سمع نیایی لب نگشائی من هم به کاشان برگشته و پس از مدتی فهمیدم جناب حاجی میرزا جانی کاشی هم مؤمن هستند و ما دو نفر بایی در کاشان بودیم وقتی که حضرت اعلیّ جلّ اسمه الاعلیّ را از اصفهان به طهران می بردند در کاشان حاجی میرزا جانی دوست تو مان^۲ به فرآشان داده و حضرت را در شب در منزل خود نگاه داشت^۳ و مرا نیز خبر کرد تا رفته مولای عزیز را به خدمتش مشرف

شوم. (۲۱)

احمد سپس شرح ملاقاتش را با حضرت باب بیان می کند و از عظمت و وقار و زیبایی که در حین گفتگو با بعضی علمای کاشان حاضر در جلسه از آن حضرت آشکار بوده یاد می کند. بزودی پس از این واقعه به عدد مؤمنین در

۱ در آن ایّام مؤمنین مواظب بودند که ایسان خود را بی جهت در ملا عام اعلان نکنند و امر را تنها به آنهایی که واقعاً طالب حقیقت بودند ابلاغ می کردند.

۲ یکی از پیروان برجستهّ حضرت باب و حضرت بهاءالله. برای مطالعه بیشتر شرح احوال ایشان به مطالع الانوار، تذکرةالرفا و نفعات ظهور حضرت بهاءالله جلد ۱ مراجعه نمایند.

۳ این وجه در آن روزها مبلغ بزرگی محسوب می شد.

۴ حضرت باب سه شب در کاشان اقامت فرمودند و بطوری که بعضی از موثّخین گفته اند یکی از دلایلی که حاجی میرزا جانی این مبلغ را بخاطر پذیرائی از حضرت باب در منزل خود به مأمورین داد این بود که هر دو آنان تاجر بودند و حاجی میرزا جانی نگران بود که حسابهای خود را با ایشان تصحیه کند.

کاشان افزوده شد و تزیینات بر ضد آنان آغاز گشت. احمد در شرح داستان خود چنین ادامه می دهد:

روزی اراذل و اوباش به مؤمنین هجوم کرده هرچه داشتیم بردند حتی در و پنجره اطاقها را هم کنند من خود را در بادگیرخانه مخفی نمودم و چهل روز و شب در آنجا به سر برده مخفیانه نان و آب مختصری به من می رسید. چون توقف در کاشان متعمر شد عازم بغداد شدم و پنج سال بود که جمال مبارک در بغداد ورود فرموده بودند. چون از شهر خارج شدم به شخصی برخوردیم که او مسافر بود ما هم را شناخته و به اسم زائر کریلا خود را به هم معرفی کرده و تمام راه را تا بغداد به ادای صلوات و آداب اسلامی مشغول بودیم و چون وارد بغداد شده بطرف بیت مبارک رفته رفیق خود را به همان طرف عازم دیده و فهمیدم که هر دو مؤمن بوده ایم و از یکدیگر تقیه کردیم پس از ورود بیت مبارک و حصول تشریف، هیکل مبارک به من توجه فرموده و فرمودند "آدمی که بایی می شود در بادگیرخانه مخفی می شود" باری در بغداد متوقف و به شعربافی مشغول بودم و شش سال از نعمت لقا مرزوق و در بیرونی بیت مبارک منزل داشتم روزی خبر

* بسیاری از خانه های قدیمی در مناطق مرکزی ایران یک هواکش بزرگ تهریه داشت که مثل برج بلندی بشکل بادگیر نام داشت در تابستان هوای گرم از این بادگیر بالا می رفت و باعث جریان هوا می شد و در نتیجه هوای خانه را خنک می کرد همین ساختمان بادگیرها بود که مارکوپولو را در سیاحت در این قسمت از دنیا به شگفتی و حیرت انداخته بود.

+ شهر مقتدی که شیعیان برای زیارت می روند چون در آن زمان بغداد مرکز شیعی برای بابیان داشت هرکس قصد سفر به آن می نمود مورد سوء ظن قرار می گرفت و به عنوان بایی متهم می شد.

† امر تقیه که نوعی کتمان عقیده زبانی است قرنها در میان مسلمانان شیعی مذهب معمول بوده و در موقع مواجهه با خطر عملی موجه شناخته می شده است بابیان هم اغلب به همین روش متوسل می شدند ولی باید دانست که این عمل یعنی کتمان ایمان میان با تعالیم حضرت بهاءالله است.

‡ این نص بیان حضرت بهاءالله نیست بلکه مضمون بیان مبارک است

انتحار سید اسمعیل زواره^۵ را به حضور مبارک آوردند هیکل مبارک فرمودند "کسی او را نکشته است در پس هفتاد هزار حجاب نور به مقدار چشمه سوزن خویش را به او نمودیم لهذا تاب نیاورده خود را فنا نمود" بعد به کنار شطّ رفتیم و ملاحظه نمودیم که جناب سید اسمعیل با تیغ دلاکی سر خود را بریده و تیغ در دستش به همان نحو باقی است جسد او را برداشته غسل داده کفن نمودیم و دفن کردیم باری از نعمت لقا مرزوق بودم تا آنکه حکم سلطان به سفر اسلامبول واصل شد و در روز سی و دوم نوروز جمال مبارک جلّ جلاله به خارج شهر به باغ نجیب پاشا تشریف بردند و چون آب شط بی اندازه طغیان داشت جسر را گشودند. تا آنکه در روز نهم ورود هیکل مبارک به باغ طغیان آب تخفیف یافت و اهل و حرم آل الله از بیت به باغ نقل مکان کردند و بلافاصله باز طغیان آب تجدید شد و جسر را گشودند. روز دوازدهم هیکل مبارک به جانب اسلامبول عزیمت فرمودند برخی از مؤمنین با حضرتش همراه و برخی از جمله این بنده عاصی هم در بغداد ماندیم. در حین حرکت هیکل مبارک همه در باغ جمع بودیم و آنها که بایستی در بغداد بمانند یک طرف ایستاده بودیم هیکل مبارک به تسلیم پرداخته فرمودند شما اینجا بمانید بهتر است من اینها را که با خود می برم بعضی را برای آنکه فساد نکنند و فتنه نمایند می برم یکی از اجتهاد این بیت سعدی را با کمال تأثر خواند.

برخیز تا بگریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز و دایح یاران

هیکل مبارک فرمودند "فی الحقیقه برای امروز گفته اند" (۳۱)

این چند داستان که احمد درباره حضرت بهاءالله از خود به یادگار گذاشته و شرح کوتاهی که درباره حیات خود بیان نموده قسمت اعظم تقریرات او را تشکیل می دهد. احمد در این گفتارها از تأثیرات شدیدی که تشرّف به حضور

^۵ نفعات ظهور حضرت بهاءالله جلد اول ص ۱۱۴

+ این نصّ بیان حضرت بهاءالله نیست بلکه مضمون بیان مبارک است.

حضرت باب و حضرت بهاء الله در وی برجا گذاشته بود به تفصیل سخن نمی گوید و از دوره مهم شش سالی هم که در جوار حضرت بهاء الله زیسته سخنی به میان نمی آورد ولی ما می دانیم که در میان اصحاب حضرت بهاء الله در بغداد تعداد کمی بودند که به اندازة احمد به کسب عرفان و روحانیت موقت شدند وی به اثر نیروی خلاقه ظهور حضرت بهاء الله حیات تازه یافت و با قابلیت و استعدادی که داشت چنان نورانیت و جذبه روحانی از آن حضرت کسب نمود که سراسر حیات طولانی اش را تحت تاثیر قرار داد. حاجی محمّد طاهر مال میری درباره احمد چنین نوشته است:

چون جمال مبارک از طهران به دارالسلام بغداد تشریف می برند آقا میرزا احمد می روند به دارالسلام و به حضور مبارک مشرف می شوند و چندی در حضور مبارک بوده اند و مورد عنایت و الطاف مبارک می گردند و علی قول خودشان که می فرمودند غیب جمال مبارک را زیارت کردم در این قول صادق بودند زیرا که لوحی به خط جمال مبارک داشتند که می فرمایند تو زیارت کردی غیب جمال من را. (۲۱)

احمد پس از عزیمت حضرت بهاء الله به اسلامبول در بغداد ماند و با اخلاص تمام در آن مدینه به خدمت امر مشغول شد ولی در اعماق قلبش مشتاق بود که بار دیگر به حضور مولایش مشرف شود وی پس از چندی دیگر تاب مفارقت از محبوب در خود ندید و عازم ادرنه گردید. وقتی احمد به اسلامبول رسید به دریافت لوحی از حضرت بهاء الله مفتخر شد و این همان لوح مبارکی است که در عالم بهائی بنام لوح احمد شناخته می شود. احمد با زیارت این لوح مبارک دریافت که حضرت بهاء الله چه انتظاری از او داشتند بنا بر این خواسته خود را تسلیم اراده آن حضرت کرد و بجای ادامه سفر به ادرنه و تشرّف به حضور مولای خود به ایران بازگشت تنها به این قصد که پیام حضرت بهاء الله را در میان بایبان تبلیغ و ترویج نماید.

احمد به پیروی از روش جناب منیب و نبیل اعظم که حسب الامر حضرت بهاء الله برای تبلیغ امر اعزام شده بودند به سفرهای وسیع در سراسر ایران پرداخت و بشارت ظهور "من یظهره الله" را به بسیاری از بایبان ابلاغ نمود. با مساعی خالصانه وی تعداد کثیری از بایبان به مقام حضرت بهاء الله عارف

شدند و در زمره مؤمنین مخلص و مشتعل در آمدند. در آن ایام جامعه بایر
چنان غرق در غفلت و خودسری بود که بعضی اوقات بایبان نسبت به مبلغین
بهائی خشونت نشان می دادند. احمد در تقریرات خود به یک چنین واقعه ای
در خراسان اشاره می کند او می گوید:

... و برای امثال امر محبوب یکتا به آذربایجان شتافتم و از آنجا به
طهران و خراسان رفته و بشارت به ظهور من یظهره الله دادم و چون با
لباس درویشی به فروغ^۱ خراسان رسیدم با ملا میرزا محمد^۲ و اخوانش که
از بقیة السیف قلعة طبرسی بود در خصوص ظهور من یظهره الله
کارم به منازعه کشید عاقبت دندانم را در حین مجادله و منازعه
شکستند پس از اتمام قیل و قال گفتم حضرت اعلی جل اسمہ الاعلی
فرموده من یظهره الله به اسم بهاء ظاهر خواهد شد. گفتند اگر چنین باشد
تصدیق می کنیم الواح خواستم رفتند الواح حضرت اعلی جل اسمہ الاعلی
را که از خوف اعداء در میان دیوار نهاده و بگل اندوده بودند^۳ آوردند به
محض گشودن بیانی دیدم که من یظهره الله به اسم بهاء ظاهر می شود
همه مژمن شدند پس از آنجا به نقاط دیگر شتافتم.^(۵)

ذکر این نکته جالب است که این برادرها در فروغ در زمره مؤمنین
برجسته امر حضرت بهاء الله در آمدند مخصوصاً میرزا محمود فروغی پسر ملا
میرزا محمد که نفسی فداکار و مظهر ایمان و شجاعت و مدافع خستگی ناپذیر
عهد و میثاق حضرت بهاء الله بود.
حاجی محمد طاهرز مالگیری درباره احمد و ایام اخیر حیات ایشان چنین
می نویسد:

۱ حضرت بهاء الله به بعضی شهرها و دهات خراسان اسامی تازه داده اند مثلاً نام فروغ به
دوغ آباد، مدینة الرضوان به نیشابور، مدینة الخضراء به سبزوار، فاران به تون، و جذبا به
طیس. نویسندگان بهائی در نوشته های خود از این نامهای جدید استفاده می کنند.
۲ از بقیة السیف و ائمة قلعة شیخ طبرسی که در جرگه مؤمنین به حضرت بهاء الله درآمد.
۳ مؤمنین اژدیه برای حفظ آثار مبارکه و جان خود اغلب آثار مبارکه را در زیر زمین
یا در جرف دیوار مخفی می کردند.

پس از چندی از حضور مبارک مرخص می‌شوند و به کاشان عودت می‌نمایند. چندی در کاشان مشغول کسب می‌شوند و لوح احمد عربی هراتستان العلیم الحکیم به افتخار ایشان نازل گشت و اصل آن لوح که به خط جمال مبارک است نزد ایشان بود. باری عیالشان در کاشان وفات کردند صبیّه‌شان^۵ را عروس کردند. دامادشان سقّاباشی ناصرالتین شاه بود. پس از آن از کاشان به شیراز و از شیراز به نیریز تشریف بردند و آنجا عیال گرفتند و مدت بیست سال تقریباً در نیریز و چندی در سروستان شیراز تشریف داشتند و بسیار شخص ساده بی‌آلایش صادقی بودند و اما علت تشریف آوردن ایشان به منج بوانات این بود که ایشان عازم طهران بردند. چون صبیّه ایشان... مکرّر در مکرّر به حضرت آقای بشیرالسلطان^۶ به شیراز نوشته بود که این پدر من را بطهران بفرستید آرزو دارم یک دفعه دیگر این پدر پیرم را ملاقات نمایم ولی خودشان چندان میل به رفتن طهران نداشتند چون به منج وارد شدند سنّ مبارکشان نود و شش سال بود ولی در نهایت قوت و قدرت بودند و لیلاً و نهاراً به تلاوت آیات بالأخصّ در اکثر اوقات به تلاوت همان لوح احمد که لوح خودشان بود مشغول بودند. باری مدت چهار سنه در منج توقّف نمودند تا اینکه حضرت افغان^۷ ایشان را با مال و آدم مخصوص روانه طهران نمودند و مدتی در طهران تشریف داشتند پس از آن به قزوین تشریف بردند. (۱۶)

لوح احمد با قدرت مخصوصی موهوب است و به همین سبب اجتناب اغلب هنگام مواجهه یا مصائب و مشاکل آنرا تلاوت می‌کنند. این لوح مبارک گرچه کوتاه است ولی تمام حقایق امر حضرت بهاءالله را در بردارد و می‌توان آنرا به مشابه منشوری که شرایط و لوازم ایمان و عبودیت را برای انسان تعیین و تبیین می‌کند به شمار آورد.

^۵ اندکی پس از آنکه احمد بابی شد تنها فرزند ذکرش را از دست داد ولی از او پسر بیادگار ماند که اسمش جمال نوه احمد بود احمد بعداً جمال را تحت سرپرستی خود گرفت و جمال در سراسر عمر خود بهائی ثابت و مستقیم باقی ماند.

^۶ یکی از بهائیان سرشناس شیراز.

^۷ میرزا محمد باقر افغان.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک به نفس مقتس خود به عنوان "ورقة الفردوس"، "منظر الاکبر" و "شجر الروح" اشاره می‌کنند، مقام متعالی خود را برای صاحبان قلوب صافیه آشکار می‌سازند، حلول یوم الله را اعلان می‌فرمایند و به صراحت بیان می‌کنند که هرکس به لقای حضرتش مشرف شود به لقاءالله فائز گردیده است.

حضرت بهاءالله در ابتدای این لوح مبارک عظمت ظهور خویش را بیان می‌فرمایند عباراتی که حضرت بهاءالله در این مقام بکار برده‌اند طوریت که شکی برای بایبان باقی نمی‌گذارد. که حضرتش صریحاً خود را "من ینظره الله" یعنی موعود بیان معرفی می‌کنند. آن حضرت همچنین این نکته را تصریح می‌نمایند که تنها نفوس پاکدل و منقطع می‌توانند به آستان مقتسش راه یابند.

حضرت بهاءالله در این لوح و در بسیاری از الواح دیگر خلوص قلب را شرط عمده در شناسایی مقام حضرتشان تعیین فرموده‌اند و این خود یکی از دلایل حقیقت رسالت روحانیان می‌باشد. در بارگاه الهی محلی برای درونی و فریب نیست و همچنان که تابش نور ظلمت را زایل می‌کند نیروی حقیقت نیز کذب و تزویر را دفع می‌نماید.

ولکن خداوند به علت رحم و شفقتش صبر و تحمل نشان می‌دهد و به نفوس غیر مخلصه فرصت می‌دهد تا روش خود را اصلاح کنند. حضرت بهاءالله مصاحبت نفوس غیر مخلص و خائنی را که در محضرشان بودند سالیان مدید با چنان لطف و بزرگواری تحمل فرمودند که آنان همگی در حضور مبارک احساس راحتی می‌نمودند. حاجی میرزا حیدرعلی در کتاب خاطرات خود بهجت الصنوبر بیاناتی را که حضرت بهاءالله در عتقا فرموده بودند به شرح زیر نقل می‌کند: *

* این عبارات نص بیانات مبارک نیست بلکه خاطراتی است که حاجی میرزا حیدرعلی بیاه داشت است زیرا هیچکس قادر نبوده که در محضر مبارک یاده‌اش بردارد و به علاوه این کار در محضر مبارک و در چنان محیط مقتس دور از ادب و احترام تلقی می‌شده است مگر در موارد نزله آیات که کاتب وحی کتابت می‌نموده است.

و بعد فرمودند اگر نفوس چشم داشته باشند آثار حق بدون مشبه نمی شود و از مشاهده بعضی طائفین ولو هر قدر غیر موافق باشد بیشتر بر عظمت و جلال و کبریائی و قدرت و قوت و تصرف و تسخیر و بی نیازی و ستارت و رحمانیت و غفارت و صبر و حلم حق تعالی مطلع می شوند. می شنویم کذب و سکوت و ستر و اغماض می فرمائیم و کاذب گمان می نماید باور نموده ایم و امر را بر ما مشته نموده است (۷)

حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به شخصی به نام محمّدعلی چنین می فرماید:

قسم به جمال محبوب اینست رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و اینست یومی که در آن فضل الهی جمیع کائنات را فرا گرفته. ای علی عین رحمت در جریان است و قلب شفقتم در احتراق چه که لازال درست نداشته که احتیاجش را حزنی اخذ نماید و یا همتی مسر کند. اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احتیاج استماع نمود مهموماً مغموماً به محلّ خود راجع شد و اسم ستارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است به کمال احزان به مقرر اقدس بازگشت و به صیحه و ندبه مشغول و اسم غفارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض اوفتاد ملنکه امرته بنظر اکبر حملش نمودند و نفسی الحقّ یا نبیل قبل علی احتراق قلب بهاء از تو بیشتر است و ناله او عظیم تر هر جین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده چه که لازال ناظر به وفا بوده و عامل به شرایط آن (۸)

حضرت بهاء الله در لوح دیگری (۹) بیان می فرماید که به اسم "ستار" خود خطایا و قصور بسیاری از اهل مکر و حيله را ستر فرموده اند و در نتیجه این نفوس چنان گمان کرده اند که مظهر ظهور از اعمال سینه آنان غافل بوده است. این نفوس متذکر به این حقیقت نبوده اند که حضرت بهاء الله به علم الهی کاملاً بر اعمال سینه آنان مطلع بوده اند و لکن چشم خطاپوش خداوند مظالم و خطایای آنان را بر ملا نساخته است تنها زمانی که افعال این نفوس سبب ضرر امر می شد حضرت بهاء الله آنان را از حضور خود اخراج و از جرگه اهل بهاء

طرد می فرمودند. مثلاً آن حضرت با سید محمد اصفهانی و حاجی میرزا احمد کاشانی و چند تن دیگر که سالها با آن حضرت مجالس بودند به همین ترتیب رفتار نمودند و گر نه عدم اخلاص آنها بحدی آشکار بود که حتی اصحاب با وفای حضرت بهاءالله نیز متوجه آن شده بودند حضرت بهاءالله بالمال این نفوس بی وفا را طرد کردند و آنها هم به میرزایحیی ملحق شدند.

افراد دیگری هم بودند که گرچه از ابتدا فساد و خطا کاریشان بر بسیاری معلوم بود ده ها سال در ظلّ امر ماندند. مشهورتر از همه در میان این نفوس شریه جمال بروجردی که از طرف حضرت بهاءالله به اسم الله الجمال ملقب شده بود و سید محمد دهجی ملقب به اسم الله المهدی قرار داشتند، این افراد جاه طلب و فریبکار سالهای مدید در صف اول مبلّغین امر قرار داشتند و صیت اشتهارشان در سراسر مملکت منتشر بود و لکن حریاکاری آنان برای نفوسی که تماس نزدیک با آنها داشتند آشکار بود حضرت بهاءالله خطاهای آنان را ستر فرمودند. الواح بسیاری برای هریک جداگانه نازل نمودند آنان را به صداقت و شرافت اخلاق نصیحت کردند و خطاهای آنان را با بزرگواری تحتل فرسودند و در عین حال آنها را به بعضی از اعمالشان که مضرّ به مصالح امرتّه بود متذکر و متنّبّه ساختند.

مثلاً وقتی دو نفر از مبلّغین برجسته که یکی از آنان بعداً از طرف حضرت بهاءالله به سمت ایادی امرالله منصوب شد برای ملاقات یاران و تبلیغ امر حضرت رحمان عازم سرزمین خراسان بودند جمال بروجردی با استماع این خیر حسنّ حسادتش به شدت تحریک شد و در خفا احتیاء را انداز کرد که از آن دو شخص کناره گیرند و ضمناً با عبارات عوامانه آنان را به عنوان دو مرد بدشگون معرفی نمود. این جریان سبب خشم و غضب حضرت بهاءالله شد پرده ستارّت آن حضرت که جمال را سالها حفظ کرده بود به این امید که شاید نادم شود حال یکباره دریده شد و چشم خطاپوش خداوند که به لحاظ شفقت مدت مدیدی از او مواظبت می نمود از او برداشته شد. حضرت بهاءالله در لوحی عتاب آمیز اجمال جمال را مورد ملامت قرار دادند و او را به سبب رفتار ناپسندش به شدت تنبیه فرمودند و لکن جمال از این ضربه عظیم که به حیثیت و اشتهارش در میان احتیاء لطمه شدید وارد نموده بود به نحوی نجات

یافت. وی که در ریا و تظاهر استاد بود توانست بزودی مقام خود را به عنوان یکی از مبلغین سرشناس امر در جامعه باز یابد.

جمال و سید مهدی هر دو پس از صعود جمال مبارک به نقض میثاق و طغیان در برابر حضرت عبدالبهاء قیام کردند. این دو و اعوانشان سعی بسیار نمودند که انشعاب در امر ایجاد کنند ولی در برابر نیروی میثاق به خسران کامل مبتلا شدند و بزودی از بین رفتند.^۵

حضرت بهاء الله در لوح مبارک احمد حضرت باب را مورد ستایش فراوان قرار می دهند و تصریح می فرمایند که آن حضرت سلطان رسل بوده اند این بیان مبارک که در حقیقت یکی از عقاید اساسی اهل بهاست در آن ایام برای مبلغین بهائی اهمیت خاصی داشت چه که نخستین وظیفه آنان تبلیغ امر حضرت بهاء الله در میان باهیان بود.

روش منکرین و مخالفین مظاهر مقلسه همواره تشبث به دو حربه مخصوص افراد ضعیف یعنی ایجاد تضيیقات و نشر اکاذیب و شبهات بوده است. به یقین بعضی از باهیان که امر بهائی را انکار کرده بودند به اسلحه ثانی متشبث شده و بهائیان را به این تهمت نادرست متهم می ساختند که احترامی برای حضرت باب نداشتند این ادعاهای نامعقول برای مسموم ساختن افکار اشخاص ساده لوح ترتیب داده شده بود. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک و در بسیاری از الواح دیگر که در این دوره نازل شده به ستایش مقام حضرت باب می پردازند، به کتاب بیان به عنوان ام الكتاب اشاره می کنند و عموم را به اجرای احکام و تعالیم آن سفارش می فرمایند. البته حضرت بهاء الله بعداً حین تنظیم احکام و اوامر شریعت بهائی در کتاب اقدس که در حقیقت ام الكتاب دور بهائی است اغلب این احکام را نسخ فرمودند.

یکی از مهم ترین قسمت های لوح مبارک احمد این بیانات عالیات است:
 قل یا قوم ان تکفروا بهذه الآيات فبأى حجة آمنتتم بالله من قبل هاتوا بها
 یا ملا الکاذبین لا فوالذی نفسی بیده لن یقدروا و لن یستطیعوا ولو
 یکون بعضهم لبعض ظهیراً (۱۰)

۵ برای کسب اطلاعات بیشتر به صفحات ۲۷۵ و ۲۸۹ مراجعه شود.

حضرت بهاء الله در این بیان صریح تأکید می فرمایند که یکی از حجج مهمه رسالت روحانی آن حضرت آیات نازل از قلمشان می باشد حضرت بهاء الله در آثار مبارکه شان بیان می فرمایند که حجت اولیه در اثبات حقانیت مظهر ظهور الهی نفس مقدس خود اوست همچنان که به قول معروف دلیل وجود آفتاب نفس خود آفتاب است. حضرت بهاء الله در لوح اشرف چنین می فرمایند:

قل انّ دليله نفسه ثمّ ظهوره و من يعجز عن عرفانها جعل الدليل له
آياته وهذا من فضله على العالمين (۱۱)

اصحاب حضرت بهاء الله که به داشتن قلوب صافیه موهوب بودند و افتخار فوق العاده تقرب به آستان مبارک را داشتند مانند نفوسی بودند که آفتاب را به چشم خود دیده بودند. آنان شاهد عظمت و جلال ظهور حضرت بهاء الله بودند و نیازی به هیچ دلیل و برهان نداشتند فی الحقیقه مباحثه و مجادله و شک و شبهه همیشه از جهاتی شنیده می شود که در ظلمت ترار گرفته اند.

ولکن در این ایام برای شناسائی مقام حضرت بهاء الله باید به آیات نازل از قلم آن حضرت مراجعه کرد زیرا کلمات نازل از مظاهر مقتسه دارای قدرتی ماورای بصیرت و دید انسان است. هیچ فرد انسانی هر اندازه کامل باشد و حتی اگر قوای تمام نوع انسان هم یکجا جمع شود هرگز نمی تواند آن قدرت روحانی را که از کلمه الله ناشی می شود خلق کند. در حقیقت یکی از تفاوت های موجود بین کلام الهی و کلام بشری در آنست که کلمه الله از عوالم الهی سرچشمه می گیرد و دارای قدرت خلاقه است و در اعماق قلوب نفوس نفوذ می کند در حالی که کلام انسان متعلق به عالم خلق است و به همین جهت محدود و از قدرت لازم بی بهره است کلام بشری نفوذ مداوم در اجتماع ندارد مگر آنکه به کلمات و تعالیم الهی متکی باشد.

تاریخ عالم انسانی به تفصیل شاهد قدرت و نفوذ کلمات مظاهر مقتسه بوده است حضرت مرسی در نظر فرعون به کمال فقر و بیچارگی ظاهر شد ولی کلامش چنان نفوذی داشت که توانست نیروی ظلم را شکست دهد و ابناء

• به نصل دهم مراجعه شود.

اسرائیل را از اسارت به سلطنت رساند. حضرت مسیح به تبلیغ رسالت جدید متهّم شد، اولیای حکومت و رؤسای شریعت دست به دست هم دادند و به قصد از بین بردن رسالتش او را به صلیب زدند ولکن کلام او که از قدرت و خلافت بهره داشت در عالم غرب منتشر شد. قلوب میلیون‌ها نفر را تقلیب کرد اصول و موازین امپراطوری روم را به کنار زد و مدنیت تازه‌ای را بجای آن بنیاد نهاد به همین منوال هم حضرت محمّد که در عالم غرب مورد سوء تفاهم واقع شده کلمه الله را بصورت قرآن نازل فرمود. تعالیم و بیانات آن حضرت روش و رفتار یک ملت چند نژادی را قرن‌ها تحت تأثیر قرار داد و هم اکنون پس از گذشت هزار سال نفوذ کلامش و شواهد قدرت و سلطه‌اش در میان جوامع اسلامی کاملاً مشهود و محسوس می‌باشد. آیات حضرت باب و حضرت بهاء الله نیز مظهر کلمه الله برای این عصر است و نفوذ کلام آن دو مظهر الهی بقدری شدید بوده که هزاران مرد و زن برای تبلیغ تعالیشان به میدان فدا شتافته و جان خود را ایثار نموده‌اند.

کتب عهد قدیم، کتب عهد جدید، قرآن و آثار مقتدای حضرت باب و حضرت بهاء الله همه منبع هدایت و الهام و حیات روحانی برای میلیون‌ها افراد انسانی بوده‌است. تاکنون میلیون‌ها کتاب درباره مطالب مهم و جالب منتشر شده ولی در میان آنها هیچ کتابی نمی‌توان یافت که تأثیری را که آن کتب مقتدای ارواح و افکار انسان گذاشته است داشته باشد.

بررسی تاریخ امر بهائی نشان می‌دهد که قدرت و نفوذ آیات حضرت بهاء الله در سراسر تاریخ عالم انسانی بی‌سابقه و نظیر بوده است. ما هم اکنون شاهد قدرت خلافت کلمات آن حضرت در جامعه عصر حاضر هستیم. بطور نمونه ملاحظه می‌شود که حضرت بهاء الله در کتاب اقدس ضمن چند سطر کوتاه، پیروان خود را به تأسیس بیت عدل محلیه که در حال حاضر محفل روحانی نامیده می‌شود در هر شهر مأمور فرمودند. این دستور که متجاوز از صد سال پیش بوسیله یک زندانی عکاً نوشته شده بود چنان تأثیری در قلوب نمود که هزاران مرد و زن از طبقات مختلف اجتماع و از فرهنگها و نژادهای

• با بیت عدل اعظم، عالی‌ترین مؤسسه بین‌المللی بهائی اشتباه نشود.

گونگون اوطان خود را ترک کردند و در سراسر عالم منتشر شدند، به بدترین مناطق ارض مهاجرت نمودند، تحتل شدائد و مصائب بیشمار کردند و منابع مالی خود را ایشار نمودند تا این مؤسسات را تأسیس کنند و اکنون نیز مساعی خود را در اجرای این دستور ادامه می دهند تا وقتی که هر نقطه از نقاط موجود بر روی کره ارض بیت عدل محلی خود را داشته باشد. این یک نمونه از قدرت خلافت کلام حضرت بهاءالله است و این در مورد تمام اوامر صادره از قلم اعلی صادق و آشکار می باشد.

در قرآن ندای الهی، اعراب منکر و معرض را چنین خطاب می کند:

وَاَنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَاۙ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهٖ وَاَدْعُوا شُهَدَآئِكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ. (۱۲۱)

وقتی این آیه نازل شد چند تن از علمای مشرکین عباراتی ترکیب کردند و منتشر ساختند و آنها را انصح از کلام حضرت محمّد معرفی نمودند. ولکن آنان متذکر به این حقیقت نبودند که آیات آنها هیچ نفسی را تحت تأثیر قرار نداد در حالی که آیات قرآن زندگی میلیونها نفر از مردم را در سراسر عالم منقلب ساخت و در زمان خود مدتی عظیمی را تأسیس کرد که بسیاری از ملل را در بر گرفت.

بیان حضرت بهاءالله در لوح احمد "هاتوا بها یا ملا الکاذبین" در حقیقت چنین همان ندای قرآن است با این تفاوت که این اتمام حجّت خطیر را در پشت سر دارد "لا فوالذی نفسی بیده لن یقذروا و لن یستطیعوا ولو یکون بعضهم لبعض ظهیراً" (۱۲۲)

یکی دیگر از دلایل مظاهر مقته روشی است که اجتماع را با آن تحت تأثیر قرار می دهند. این یک جریان بی نظیری است که هیچ فرد بشری نمی تواند هرگز با آن برابری کند. خویست چند نمونه از وسایلی را که فرد انسانی با استفاده از آنها می تواند به مقام رهبری در اجتماع رسد و پیرو برای خود جمع کند مورد بررسی قرار دهیم. در تاریخ مثالهای زیادی در این زمینه می توان یافت. مثلاً یک سلطان مستبد می تواند با استمداد از قدرت خود

میلیونها مردم را زیر سلطه رهبری خود بگیرد. مردم تا وقتی که این سلطان از قدرت ظاهری برخوردار است دور از جمع می‌شوند ولی به محض این که او از قدرت می‌افتد دستگاه رهبری او هم به هم می‌خورد و پیروانش از دور او پراکنده می‌شوند به همین ترتیب یک مرد صاحب ثروت و نعمت که دوست دارد دارائی خود را با دیگران در میان گذارد ممکن است سمت رهبری در بین آنان کسب کند. در این مورد هم فقط تا وقتی که کمک مالی او به مردم می‌رسد آنها در اطراف او خواهند بود. همچنین شخصی که از محبوبیت و شخصیت اجتماعی برخوردار است ممکن است مرکزیتی در میان هواخواهانش پیدا کند. یک شخص با اراده هم ممکن است با استفاده از طبیعت حیوانی انسان و یا با تحریک احساسات مردم فتنه و انقلابی راه بیندازد و مرکزیتی برای خود ایجاد کند مثال دیگر قابل ذکر، پیشوای دینی است که با موعظه و تعلیم شنوندگان به آنچه که خود به آن معتقدند رهبری خود را حفظ می‌کند. حال اگر این شخص بخواهد مطلب تازه‌ای تبلیغ کند و در این کار مداومت بخرج دهد از کار خود معزول می‌گردد.

در تمام این موارد شخص پیشوا ناگزیر است برای موفقیت در حفظ نفوذش به اسباب و وسایل دنیائی که ممکن است قدرت مادی، ثروت ظاهری، شهرت اجتماعی یا سیاسی، پیشوائی مذهبی یا نظایر آنها باشد متکی گردد ولی مظهر ظهور الهی به هیچ یک از این وسایل مادی دسترسی ندارد.

حضرت مسیح را بطور مثال در نظر بگیرید وقتی که آن حضرت رسالت خود را در میان ملت یهود تأسیس کرد قدرت ظاهری یا ثروت مادی نداشت که بتواند با آنها در میان پیروان خود نفوذ کند. به سبب شرایط و مقتضیات تولدش شهرت خوبی هم در اجتماع نداشت و در ترویج پیامش نیز به طبیعت حیوانی انسان متوسل نمی‌شد، پیشوائی مذهبی هم نداشت و شریعت تمکن یافته‌ی زمان را هم وعظ نمی‌کرد بلکه دیانت تازه‌ای تبلیغ می‌نمود. حضرت مسیح در طی سه سال رسالت روحانیش گرفتار تزییقات بسیار بود و بالاخره به صلیب کشیده شد. ولیکن در امر او نیروی اسرار آمیز غیبی موجود بود که در قلوب تعداد کثیری از مردم نفوذ کرد و آنان را در زمره پیروان خود درآورد. و حتی امروز هم پس از گذشت قریب به دو هزار سال هنوز میلیونها تن

از مردم جهان در کمال عشق و ایمان رو به وی می آورند. این در حقیقت نمونه ایست که قدرت روح القدس را نشان می دهد و فرق بین تشبثات بشری و ظهور الهی را آشکار می نماید.

امر حضرت بهاءالله هم-به همین طریق و تنها به قدرت الهی در سراسر عالم منتشر شده و می شود ولیکن چون ظهور حضرت بهاءالله ظهور کلی الهی است در مقایسه با ظهورات گذشته از قدرت بیشتری برخوردار است. گرچه شارع این امر مقدس مدت چهل سال از دوران رسالت خود را در تبعید و زندان و تحت ظالمانه ترین شرایط بسر برد و با وجود این که قدرت حوسلطان مستبده متحداً بر ضد او تجهیز گشته بود در دوران رسالت خود برای ترویج پیامش از احدی استمداد نجست و در تأسیس امرش از آداب مداحنه و روشهای مصلحت آمیز و وسایل مادی استفاده نکرد بلکه با بردباری و فروتنی که از خصائص مظاهر مقدسه است خود را بدست دشمنان سپرد و مظالم وارده از آنها را با صبر و تسلیم تحمل فرمود. با وجود مخالفت های شدید اعلان عمومی امرش به گوش مقتدرترین زمامداران زمان رسید و نور آئین الهی در زمان حیات شارع مقدس آن به سیزده مملکت در قازات آسیا و افریقا ناپیده شد و همان نور امروز در سراسر کره ارض منتشر گردیده است. تعالیم آن فی الحقیقه روح عصر شده و مؤسسات نظم بدیعی که مقتدر است وحدت نوع انسان را بر روی کره ارض تحقق بخشد در سراسر عالم در حال ارتفاع می باشد. تمام این فتوحات و انتصارات که پیروزی نهانی امر حضرت بهاءالله و استقرار آن را به عنوان دیانت عمومی عالم انسانی نوید می دهد از نیروی روحانی آن حضرت که ناشی از قدرت الهی است بدست آمده در حالیکه تمام نیروهای عالم بر ضد آن درکار بوده است.

هر دیانتی دوره ای از نفوذ و اعتبار دارد که در طی آن نفوذ عظیمی در عالم انسانی می کند و سبب پیشرفتهای مادی و معنوی مخصوصاً در میان مؤمنین و مقبلین می شود. کلام شارع آن شریعت در قلوب نفوس تأثیر می کند و تعالیم آن به مرحله اجرا درمی آید. ولیکن وقتی که دیانت جدید

ظاهر می شود شریعت سابق تأثیر خود را از دست می دهد، از نفوذ آن کاسته می شود و قدرت خلافت آن از بین می رود پیامش دیگر قلوب را تکان نمی دهد و تعالیمش قابلیت اجرای خود را از دست می دهد. زیرا خداوند آن اعتبار و الهام و نفوذ را به دیانت جدید اعطاء کرده است دیانتی که مقدر است عالم بشر را به مرحله نوینی از پیشرفت هدایت نماید. آیه زیر از قرآن به روشنی نشان می دهد که برای هر دیانتی اجلی مقدر گردیده است.

ولكلّ امة اجل فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون (۱۱۲)

در این عصر و زمان قدرت خداوند متان و مشیت قوی حضرت رحمان، امر حضرت بهاءالله را مبعوث کرده و آنرا با روح حیات بخش جهانی موهوب ساخته است به شأنی که بی استعانت قوای مادی نور خود را بر سراسر کره ارض منتشر می کند و ارکان یک نظم جهانی را برای ترقی نوع بشر و تعالی روحانی آن بنیاد می گذارد.

حضرت بهاءالله در لوح احمد می فرمایند:

وانك انت ايقن في ذاتك بانّ الذي اعرض عن هذا الجمال فقد اعرض

عن الرسل من قبل ثم استكبر على الله في ازل الازال الى ابد الآبدين (۱۱۵)

این بیان مبارک یکی از حقایق اساسی شریعت الله را تأیید می کند و آن اینست که ظهور الهی امری تدریجی و استمراری است و آخرین مظهر ظهور الهی جوهر و چکیده تمام شرایع گذشته را در ظهور خود داراست. دین مانند یک فرد انسانست که در مراحل مختلف حیات خویش خصائص و صفاتی را که در مراحل قبل کسب کرده جازز است. *

حضرت بهاءالله به قدرت و اثر الهام بخش آیات خویش، نیروی عظیمی از ایمان و انقطاع در احمد القا نمود. آن حضرت قدرت و استعدادی به احمد بخشید که بتواند مصداق "كشعلة التار لاعداني" و "كوثر البقاء لاجتاني" گردد. آب و آتش هر یک خصائص مخصوص به خود را دارند آب زندگی عطا می کند و سبب رشد اشیاء می شود ولی آتش در حالی که مواد فاسد شدنی را می سوزاند و

* حضرت بهاءالله

+ نفعات ظهور حضرت بهاءالله، جلد اول ص ۷۶

از بین می‌برد در اجسام جامد و سرد ایجاد درخشش و حرارت می‌کند. وقتی عشق حضرت بهاء الله در قلب مؤمن جایگزین می‌شود احتیاج به تغذیه و آبیاری ندارد از سوی دیگر شوره، نفرت و دشمنی که در قلب اعدا جا گرفته لازمست که با شعله محبت الله بسوزد و از بین برود تا آنان که از خلوص و صمیمیت بهره دارند شاید کسب حرارت و نورانیت نمایند. احمد و مبلّغین ممتاز دیگر که در سراسر آن سرزمین سفر می‌کردند در حقیقت این وظیفه را بر عهده داشتند. آنان مؤمنین را به شوق و شور می‌آوردند، در تعالی روحی آنان می‌کوشیدند و با آب حیات بخش امرالله جانهایشان را زنده می‌کردند و از سوی دیگر در برابر دشمنان چون شعله آتش ظاهر می‌شدند.

حضرت بهاء الله در آثار دیگر خود نیز به نحو مشابهی تکلم می‌فرمایند. از جمله در لوح مبارکی (۱۱۶) که به امّ عطار خطاب گشته او را نصیحت می‌فرماید که از معاشرت با نفوسی که به انکار و مخالفت امر قیام کرده‌اند احتراز کند ولی اگر یک وقتی آنها را ملاقات کرد چون "نارالله" بر آنان ظاهر شود تا شاید آنها نیز حرارت عشقی را که وی نسبت به مولای خویش در دل دارد احساس کنند. در لوح دیگر (۱۱۷) هم از مخاطب لوح می‌خواهند که اکباد مشرکین را با آتش کلمه الله محترق نماید.

این بیانات عالیات را نباید به معنای ظاهری آنها گرفت. حضرت بهاء الله هرگز پیروان خود را به رفتار خشونت آمیز با دیگران تشویق نفرموده‌اند ولی باید دانست که در امر الهی یک نیروی غیبی و قوه روحانی وجود دارد که تمام مشاغل را از میان برمی‌دارد و نیروهای دشمنان را خرد می‌کند. بعضی از حوارین حضرت بهاء الله با این چنین قدرتی موهوب بودند. زبان این نفوس چون شمشیر برنده بود که قلوب نفوسی را که از عداوت نسبت به جمال مبارک مملو بود از هم می‌درید. این نفوس دلیر و شجاع به قوه و حرارت بیان توانستند حجاب تعصب و نفرت را بسوزانند و قوای مشرکین را که برای واژگون ساختن بنای امرالله قیام کرده بودند مضمحل نمایند.

حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به حاجی میرزا احمد کاشانی «بندگان خود را

چنین نصیحت می فرمایند:

چون نار مشتعل شوید تا حجابات غلیظه را محترق نمائید و اجساد
مبروده محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید و چون هوا
لطیف شوید تا در مکن قدس ولایتم درآئید (۱۸)
ایمان به خدا و استقامت در راه او اصطلاحات نسبی هستند. قدرت یک
شخص ضعیف، برای یک شخص قوی در حقیقت ضعف محسوب می شود.
محبت و خلوص شخص غیرمؤمن نسبت به خدا هم در نظر یک شخص مقدّس
چیزی بیش از کفر نیست. بنا براین درجه ایمان در هر شخصی متفاوت است.
حضرت بهاءالله در لوح احمد او را به کسب حدّ اعلای ایمان دعوت فرمودند.
مواعظ حضرت بهاءالله به احمد برای هدایت او و دیگران به اوج استقامت و
شجاعت بود. تصوّر این نکته مشکل است که خداوند ممکن است استقامت
و ایمان بیش از آنچه که حضرت بهاءالله در بیانات زیر توقّع داشته اند از انسان
انتظار داشته باشد.

و کن مستقیماً فی حَبّی لَنْ یحوّل قلبک ولو تضرب بسیوف الاعداء
و یمنعک کلّ من فی السموات و الارضین (۱۹)

بیان فوق ممکن است به عنوان شاخصی شخص را در تشخیص اینکه آیا لوح
احمد را "بصدق مبین" قرائت نموده کمک کند. نشانه صدق اینست که شخص
مؤمن به درجه ای از ایمان و استقامت نائل شود که اگر خود را در معرض
شهادت بدست دشمنان امر ببیند قلبش دچار تزلزل و اضطراب نگردد. این
حقیقت که حضرت بهاءالله این میزان عالی را برای ایمان مقرر فرموده اند خود
دلیل بر اینست که بسیاری از نفوس برای نیل به آن قیام خواهند نمود زیرا
که کلام حضرت بهاءالله از نیروی خلّاقیت برخوردار است و به محض اینکه
از فم اطهر آن حضرت صادر شده یک روح جرأت و شهامت در قلوب
مؤمنین حقیقی خلق نموده است. نه تنها احمد با چنین قدرت ایمان موهوب
شد بلکه بسیاری دیگر از مؤمنین به عالی ترین مراتب ایمان و قهرمانی
رسیدند. این نفوس موقته زنگ هر گونه بیم و شبهه را از قلوب خود زدودند و
چون جبل باذخ در امر الهی راسخ و مستقیم ماندند و بی ترس و واهمه با
شهادت روبرو گشتند.

در این مقام خویست به عنوان مثال وقایعی را که به شهادت یکی از مؤمنین برجسته جمال مبارک یعنی حاجی عبدالمجید نیشابوری که مظهر ایمان و انقطاع بود منتهی شد بیاد آورد. این شخص پدر آقا بزرگ ملقب به بدیع بود. بدیع در هفده سالگی به شرف لقای جمال مبارک در قلعه عکا موقت شد، حامل لوح سلطان به ناصرالتین شاه سلطان ایران گشت و عاقبت به دست مأمورین سلطان به شهادت رسید.

حاجی عبدالمجید که از طرف حضرت بهاءالله به لقب ابابدیع مقرر شد در دوران رسالت حضرت باب به امر بدیع گروید. او یکی از مؤمنین اولیه در منطقه خراسان بود که بوسیله ملا حسین بشرونی تبلیغ شده بود و در مبارزات قلعه شیخ طبرسی شرکت نمود و یکی از بازماندگان آن واقعه خونین بود. ابابدیع مردی ثروتمند بود و ضمناً اولین نفسی بود که به اطاعت دستور ملا حسین قیام نموده بود ملا حسین به اصحاب خود سفارش کرده بود که از اموال دنیوی خود بگذرند و همه چیز خویش بجز اسب و شمشیر را پشت سر گذارند. ابابدیع در اجرای این توصیه ملا حسین در سر راه خود به قلعه، خرچین پر از نیروزه خود را که در حقیقت گنج گرانبھائی بود به کنار جاده انداخت و گذشت. وقتی بشارت اظهار امر حضرت بهاءالله به او رسید به کمال سرور و حبور به عرفان مقام آن حضرت نائل شد و ایام حیاتش را به اخلاص تمام در خدمت امر مبارک سپری نمود ابابدیع که اشتیاق زیارت حضرت بهاءالله را در دل داشت در سال ۱۸۷۶ در سن کهنولت به عکا سفر نمود و ایامی را در زیر آفتاب جلال آن حضرت گذرانید. وی تقریر زیر را که تصویر یکی از زیارت‌های فراموش نشدنی او بود برای نسل‌های بعد به یادگار گذاشته است:

روزی حضور جمال مبارک مشرف بودیم شرحی از تشرّف بدیع و بردن لوح مبارک به طهران و به شرف شهادت رسیدن او را می‌فرمودند. اشکم قسمی جاری بود که محاسنم تر شد فرمودند ابابدیع نفوسی که سه حصه عمرشان گذشته خوب است یک قسمت دیگر را که به منزله روغن ریخته

— * اول مؤمن به حضرت باب. برای اطلاع بیشتر به مطالع الانوار مراجعه شود

است نذر امامزاده نمایند عرض کردم آیا ممکن است همین قسم که محاسنم به اشکم تر شد به خونم نیز تر شود جمال مبارک فرمودند

انشاءالله (۲۰۱)

ابابدیع در حالی که قلبش به آتش عشق حضرت بهاءالله مشتعل و روحش به نور جلال آن حضرت منور گشته بود به موطن خود خراسان مراجعت کرد. او در مشهد در جلسات دوستان حاضر می شد و آنان را تشویق و ترغیب به استقامت در امرالله می نمود و برای آنها از نخستین نسخه کتاب اقدس که با خود به خراسان برده بود تلات می کرد. یکی از مطالبی که وی اغلب با یاران در میان می گذاشت تحقق قریب الوقوع انذارات حضرت بهاءالله دربارۀ سقوط سلطان عبدالعزیز بود که در الواح رئیس و نژاد نازل شده بود + ابابدیع اکثر اوقات خود را به استنساخ الواح حضرت بهاءالله می گذرانید.

شدت و حرارتی که ابابدیع برای تبلیغ بکار می برد بزودی عداوت اعدای امر را برانگیخت. در صدر همه دشمنان برادر و خواهر او بودند که فعالیت های تبلیغی او را به مجتهدی به نام شیخ محمد تقی بجنوردی خبر دادند. ایشان به این مجتهد گفتند که برادرشان که از سالها قبل به امر باب گرویده یکی از یاران ملاحسین بوده و در مدافعات قلعه شیخ طبرسی شرکت داشته و پسرش نیز به دستور سلطان به قتل رسیده است. خلاصه آنان تمام فعالیت های او را از جمله تشرّف اخیرش به حضور حضرت بهاءالله و تبلیغ علنی امر را برای مجتهد آشکار ساختند. مجتهد با وصول این اخبار به وحشت و هراس افتاد و در تن از اعران خویش را برای بازجویی از وی مأمور نمود. در این بازجویی ابابدیع آشکارا از معتقدات خود با آنان صحبت نمود و امر مبارک را علناً به آنان ابلاغ کرد با این اقرار صریح و آشکار دیگر مشکلی برای صدور فتوای قتل در میان نبود. این واقعه در سال ۱۸۷۷ یعنی یک سال پس از تشرّف او به حضور حضرت بهاءالله در عکا روی داد و وی در آن زمان هشتاد و پنج سال از عمرش

• عبارت نقل شده از حضرت بهاءالله معلوم نیست که عین بیانات مبارک باشد بلکه مطالبی است که ابابدیع بیخاطر داشته و مضمون بیانات مبارک می باشد + این الواح در جلد سوم کتاب مورد مطالعه قرار خواهد گرفت

می گذشت.

مقارن این احوال که دسائس علما و مردم در حال به ثمر رسیدن بود یکی از دشمنان سرسخت امرالله شیخ محمّدباقر اصفهانی که حضرت بهاءالله عنوان "ذنب" به او داده اند به مشهد وارد شد و در اجرای این جنایت ظالمانه نقش بزرگی بازی نمود. شیخ محمّدباقر ابتدا ابابدیع را به حضور خود احضار کرد و وقتی وی اعتنائی به دستور او نکرد با شیخ محمّد تقی مذکور و شیخ عبدالرحیم نامی که از علمای بنام خراسان بود همدست شد. این سه مجتهد عریضه‌ای به شاهزاده محمّدتقی میرزا رکن القوله برادر شاه و حکمران خراسان ارسال و در آن اعدام ابابدیع را خواستار شدند. این شاهزاده که شخص خوش طینتی بود تمایلی به اذیت و آزار بهائیان نداشت ولی در برابر فشار شدیدی که از طرف علما وارد می شد نمی توانست مقاومت نماید. او به ناچار دستور دستگیری ابابدیع را صادر کرد و او به زندان افکنده شد. رکن القوله که نمی خواست صدمه به زندانی خود وارد سازد دیگر دنبال کار را نگرفت ولی علما که تحتل مسامحه او را نداشتند شکایت به ناصرالدین شاه بردند شاه در فرمانی که صادر نمود آزادی ابابدیع را مشروط به این کرد که ایمانش را به دین جدید انکار نماید.

بعد از صدور این فرمان شیخ محمّدباقر به فشار خود بر رکن القوله در باره اعدام ابابدیع ادامه داد. او شخصاً به خانه حکمران رفت و نقشه‌های پلیدش را با وی در میان گذاشت از جمله اینکه ابابدیع را به یک بالون هوائی که به تازگی به عنوان یک چیز بلیع به مشهد آورده بودند ببندند و در میان زمین و آسمان رها کنند تا به زمین سقوط کند و جسدش متلاشی شود. در جریان ادامه این گفتگوها حادثه‌ای در خانه شاهزاده بوتوق پیوست. دختر جوان شاهزاده که بسیار مورد علاقه پدر بود ناگهان در حوض آب افتاد و غرق شد. شاهزاده غمزده جلسه را ترک کرد و نقشه‌های شیخ محمّدباقر مسکوت ماند. همسر شاهزاده بر این عقیده بود که مرگ اسفناک دخترش به عنوان مجازات الهی در برابر زندانی ساختن ابابدیع کهنسال بوده است وی شوهرش را به شدت مورد سرزنش قرار داد و شاهزاده ناچار شد که ابابدیع را به زندان دیگری که زندانبانش با بهائیان رفتار دوستانه داشت منتقل نماید.

شیخ محمدباقر که دیگر تاب تحمل رفتار ملایمت آمیز و روش درنگ‌پذیر شاهزاده را نداشت ورقه شکایت دیگری به شاه فرستاد. سلطان برای بار دوم به شاهزاده دستور داد که ابابدیغ را در صورت توبه کردن آزاد کند و در غیر اینصورت مطابق قانون شرع با وی رفتار نماید. شاهزاده که به شدت نگران آزاد ساختن ابابدیغ بود دو نفر از معارف را نزد او فرستاد تا شاید او را وادار به توبه نمایند یکی از این دو مرد میرزا سعید خان وزیر سابق امور خارجه و دیگری شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس بود که پیرو حضرت بهاءالله بشمار می‌رفت این دو شخص «از طرف حکمران از او خواستند که برای حفظ جان خود اظهار کند که با امر ارتباطی ندارد تا حکمران بتواند با این وسیله که تنها وسیله بود از او دفاع کند و جانش را نجات دهد. آنان یادآور شدند که راه دیگری برای نجات او در میان نبود زیرا حکمران دستش در این مورد کاملاً بسته بود و بهیچوجه نمی‌توانست جریان امر را تغییر دهد.

ابابدیغ در تصمیم خود قاطع و محکم بود و نمی‌توانست ایمانش را به امر با این دنیای زودگذر مبادله کند. عشق جمال مبارک چنان او را مجذوب ساخته بود که ترس بکلی از قلبش رخت بریسته بود. وی از نماینده‌های حکمران خواست به او بگویند که او ایمانش را نه انکار خواهد نمود و نه کتمان و اگر لازم باشد آماده است که جانش را ایشار کند. با وجود این حکمران دست از کار نکشید و نقشه‌اش را در وادار کردن او به انکار دنبال کرد. می‌گویند که او در حدود دوازده نفر که همه از نفوس معتبر و مهم در ایالت خراسان شمرده می‌شدند برای مذاکره در اوقات متفاوت نزد ابا بدیع فرستاد تا شاید بتوانند او را از تصمیم خود منصرف کنند ولی هیچیک از آنها موفق به تغییر دادن رأی او نشدند. یکی از این مردان اظهار داشته که ابا بدیع بجای اینکه به پیام رکن‌القول که او ابلاغ می‌کرد گوش دهد سعی داشته که امر بهائی را به او

• در خصرص میرزا سعید خان به نفحات ظهور حضرت بهاءالله جلد اول ص ۲۴۲ مراجعه شود. جناب شیخ الرئیس شاعری خوش قریحه و ادیب با نصاحتی برد که به سبب رتبه و شخصیت اجتماعی می‌توانست در عین اشتغال به وظایف عمومی اداری با بهائیان نیز ارتباط داشته باشد. این شخص در ارض اقدس به حضور حضرت عبدالبهاء رسیده و اشعار زیادی در مدح و ثنای حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء سروده است.

تبلیغ نماید. بالآخره رکن التّوکلہ تشبّثاتش پجائی نرسید و سرانجام ناچار شد در اجرای خواسته های علما فرمان قتل ابابدیع را صادر کند.

ابابدیع یکروز قبل از اعدامش به خدیجه خانم که یکی از مؤمنین و رابط بین او و احباب بود و هر روز به ملاقاتش می رفت اظهار کرد که دیگر به دیدارش نرود چه که می دانست که روز بعد آخرین روزش در این عالم ترابی خواهد بود. او در خواب دیده بود که برای بردن وی اسبی آورده بودند. او سوار اسب شد ولی وقتی به میدان ارگ که میدان مرکزی مشهد بود رسید از اسب به زمین افتاد. او به خدیجه خانم گفته بود که این میدان محلّ شهادت او خواهد بود.

روز بعد زندانیان بطور مخفیانه به اجّاء خبر داد که ساعت مقرر فرا رسیده و در آن روز حکم اعدام ابابدیع به موقع اجرا گذاشته خواهد شد. اجّاء غمزده در بیت بایته جمع شدند به دعا و مناجات پرداخته منتظر وصول اخبار شدند. مقارن همین احوال هم عده ای از دولتیان همراه با جلّادان و جمع کثیری از مردمان در خارج زندان اجتماع نموده بودند. چند ساعت بعد هیکل کهنسال ولی باوقار ابابدیع در خارج زندان نمودار شد. صورت نورانی و محاسن سفید، قیافه موقرانه ای به وی داده بود. در حالیکه زنجیر سنگینی که برگردن ظرفش حلقه داشت از بردباری و تسلیمش حکایت می نمود ابابدیع در میان استهزاء و توهین مردم مهاجم به دربار حکمران هدایت شد وی در حین عبور از میان تماشاچیان و در حالیکه چهره اش از خوشحالی و سرور برق می زد این دو بیت شعر معروف فارسی را می خواند:

ما ندارم از رضای حقّ گلسه عار نباید شیر را از سلسله

رشته ای برگردنم افکنده دوست می کشد هر جا که خاطرخواه اوست

ابابدیع در مقرر حکومت با سه نفر روبرو شد، حکمران و میرزا سعیدخان نامبرده در فوق و شیخ محمدباقر. شخص اخیر خطاب به ابابدیع چنین گفت
 «ما شکّی در بهائی بودن تو نداریم ولی اگر نیستی بساید شارعین

بیت تاریخی که زمانی در گذشته مرکز فعالیت های بابیان در مشهد بود. به مطالع
 الاتوار مراجعه شود.

انرا لعن و انکار کنی" ابابدیع از اجرای این امر ابا کرد بعد شیخ از او پرسید "اسلام چه عیبی داشت که تو بهائی شدی؟" ابابدیع درباره معتقدات پیروان حضرت بهاءالله توضیح داد و در پایان صحبت خویش اضافه کرد که جوهر و حقیقت اسلام در بطون امر بهائی موجود است بعد حکمران از ابابدیع خواست که به دستور شیخ رفتار کند. ولی او دوباره از اجرای آن ابا کرد شیخ اصرار ورزید که در صورتی که او از طعن و لعن بهاءالله خود داری کند باید حتماً به قتل برسد. میرزا سعیدخان که قبلاً با ابابدیع در زندان ملاقات کرده بود از طرز رفتار شیخ برآشفته شد و اظهار کرد که در صحبت های زندانی چیزی که دلیل بر کفر و الحاد و مستوجب قتلش باشد نیافته است. شیخ از شنیدن این اظهارات خشمگین شد و به سعیدخان گفت که او نمی تواند با این صحبتها آزادی این زندانی را فراهم و در نتیجه ضررتی بر پیگر شریعت اسلام وارد کند. شیخ سپس حکمران را مخاطب ساخته و فتوای قتل ابابدیع را که قبلاً صادر کرده بود تأیید و تأکید کرد و حکمران اجرای دستور اعدام را به مأمورین خود صادر نمود.

ابابدیع بوسیله جلادان به میدان ارگ که جمع کثیری برای تماشای اعدام او در آن اجتماع کرده بودند هدایت شد. یکی از احوال راهی از میان جمعیت باز کرد تا به او رسید و از او رجا نمود که در این آخرین لحظه فرصت ایمانش را انکار کند تا بدینوسیله جان خود را حفظ نماید و این کار ضرری هم به امر نمی رساند. ابابدیع در جواب این شعر فارسی را برای او خواند:

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقار بلند است آشیانه

حکمران که تمایلی به ریختن خون مرد مقدس و بیگناهی چون ابابدیع را نداشت امیدوار بود که منظره وحشتناک میدان اعدام او را بترساند و به انکار وادار کند. درست قبل از اجرای حکم اعدام نماینده مخصوصی از طرف حکمران در محل اعدام حاضر و برای آخرین بار او را به حفظ جانش دعوت نمود که البته به نتیجه نرسید. ابابدیع مجتّمه استقامت در سبیل امر الهی بود نه هیاهوی جمعیت و توهین و آزار آنها و نه منظره ترسناک جلاد که خنجر بدست در کنارش ایستاده بود هیچکدام قادر نبودند که او را از راه حق منحرف نمایند. به احتمال قوی او در اوج این امتحان خطیر روحش با حضرت

بهاء الله در راز و نیاز بود و آرزوی پرواز به ملکوت روح می نمود. وی شایعاً هم ساعات فراموش نشدنی در حضور طولای خود در عکا و نیز شهادت فرزند محبوبش "فخرالشهداء" را در سن هفده سالگی بیاد می آورده است این قهرمان عالی مقام، این مرد کهنسال خدا با وجود اینکه با هزاران مردم غم در تعصب و نفرت احاطه شده و در معرض تمسخر و نفی آنان قرار داشت و وجهش نور ایمان و ایتقان ساطع بود. وی بدون اینکه از بی رحمی و وحشیگری آزاردهندگان دچار اضطراب و تزلزل شود در کمال سکوت و آرامش بر پای خود ایستاده بود.

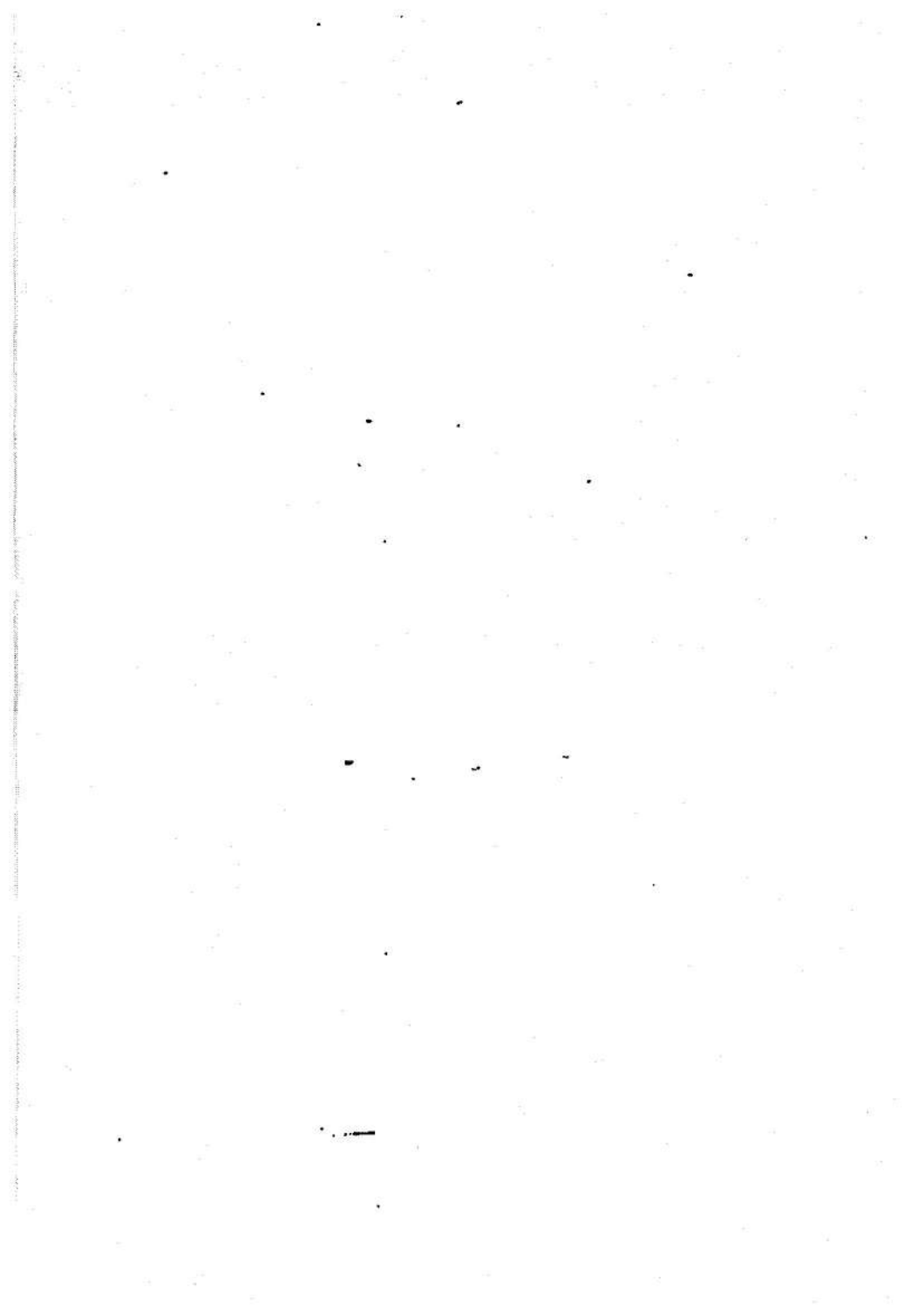
سرانجام جلاد که به لباس سرخ ملتفت بود به اشاره مأمور مسئول اجرای حکم، قدم جلو نهاد دستار از سر ابابلیع برگرفت ردا و شال کمر را از تن وی درآورد کاسه آبی در برابرش گذاشت + او را روی قیله اسلام قرار داد و با یک ضربه محکم خنجر شکمش را از کمر تا گلو از هم پاره کرد. سرش را برای تعاشای عمومی بر یک تخته سنگ مرمر قرار دادند و جسدش را در کوچه و بازار بر زمین کشیدند و سرانجام در قبرستان شهر به گوشه ای انداختند و عقه ای از اوباش در کنار جسد ماندند تا از نزدیک شدن افراد خانواده اش به آن جلوگیری نمایند. دختر تسلی ناپذیر ابابلیع یعنی خواهر جناب بلیع در حالی که پسر نوزادش را در بغل گرفته و اشک از چهره اش سرازیر بود ناچار شد همراه شوهرش ساعتها در فاصله زیادی به انتظار بماند تا بتواند جسد از هم پاشیده پدر بزرگوارش را زیارت کند ولی مردم مرتباً سنگ به سوی آنها پرتاب می کردند و بالأخره او ناچار شد با غم و حسرت غیر قابل توصیف آن محل را ترک گوید. احتیاء که در نهایت نگرانی مراقب جریان امور بودند نقشه ای برای نجات جسد ابابلیع کشیدند. چون جسد او در گورستان در مقابل مسجد سنتی ها انداخته شده بود طبیعتاً فقط یک سنی می توانست آن

۵ لقبی که حضرت بهاء الله به بلیع عنایت فرموده اند.

+ این رسم در میان مسلمانان شیعه است که کاسه آبی در اختیار کسی که قرار است کشته شود می گذارند. این رسم یادبرد و اتمه کریلا است که امام حسین در حین شهادتش تشنه بود و آب خورسته بود ولی این تقاضا از طرف دشمنان رد شده بود.

را از آن محل خارج کند با توجه به این حقیقت یکی از احتیاء که خود را به لباس کرد در آورده بود به کمک دو تن دیگر توانستند جسد را از آنجا بیرون ببرند و به خارج شهر منتقل کنند و در دل شب در یک گورستان متروکه دفن نمایند.

بدین ترتیب زندگی نفس مقتسی که تا آخرین لحظه حیات در امر مولای خود چون کوه پرشکوه ثابت و مستقیم مانده و با خون خود به حقیقت آن شهادت داده بود به پایان رسید. ابابدیع قدرت خلاقه حضرت بهاء الله را به کمال و تمام نشان داد. وی این حقیقت را به اثبات رسانید که حضرت بهاء الله تنها با یک کلمه، نوع جدیدی از مردمان خلق نموده و در آنها چنان روح ایمانی دمیده که مصداق این بیان مبارک شده اند "وکن مستقیماً فی حبیّ بحیث لن یحوّل قلبک ولو تضرب بسیوف الاعداء و یمنعک کلّ من فی السموات والارضین".



فصل ششم

لوح احمد (فارسی)

این لوح بر عکس لوح احمد عربی مفصل است و به لسان فارسی به افتخار حاجی میرزا احمد کاشانی نازل شده. میرزا احمد کاشانی برادر ناتنی حاجی میرزا جانی و حاجی محمد اسماعیل^۵ بود که از طرف حضرت بهاءالله به ذبیح و انیس ملقب گشته است. حاجی میرزا جانی نخستین کسی بود که در کاشان به شرف ایمان به حضرت اعلیٰ فائز شد. وی در مگه به حضور حضرت یاب رسیده بود و در عداد یکی از مزمنین صمیمی بشمار می‌رفت. هنگامی که حضرت اعلیٰ در راه سفر به طهران بودند حاجی میرزا جانی پس از کسب موافقت مأمورینی که آن حضرت را به پایتخت می‌بردند آن حضرت را به مدت سه روز در خانه خود پذیرائی نمود. او بعدها در طهران به رتبه شهادت رسید.⁺

حاجی میرزا احمد و برادر ناتنی دیگرش حاجی محمد اسماعیل در اثر معاشرت با این برادر هر دو به امر حضرت یاب مؤمن شدند.

حاجی میرزا احمد بر عکس دو برادر دیگر که در امر الهی ثابت و مستقیم ماندند در برابر حضرت بهاءالله به بی وفائی قیام کرد و به میرزایحیی ملحق شد. وی ابتدا در بغداد به حضور جمال مبارک رسید و بعد هم در معیت آن حضرت به اسلامبول و ادرنه رفت. او یکی از کسانی بود که حضرت بهاءالله با خود همراه نمودند تا اعمال سیئه‌اش را زیر نظر داشته باشند.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح (۱۱) درباره حاجی میرزا احمد می‌فرمایند که او کسی بود که به حضور مبارک رسید و افتخار مصاحبت آن حضرت را یافت ولی به شرف عرفان مقام حضرتش موقت نشد ندای حق را بارها شنید ولی اجابت نکرد. حضرت بهاءالله لوح احمد فارسی را در ادرنه برای او نازل

۵ به صفحات ۴۳۲ و ۴۳۳ مراجعه شود

+ به مطالع الانوار مراجعه شود

کردند تا او را به سیل دیانت و ایمان هدایت فرمایند. این لوح در حقیقت مراتب شفقت و بردباری حضرت بهاءالله را نشان می‌دهد چه که حاجی میرزا احمد شخصی بدقلب، بدرفتار و بدزبان بود و بجای اینکه روش خود را اصلاح کند همچنان به غفلت خود ادامه داد و با میرزایحیی همدست شد و نفاق و اختلاف زیادی در میان اصحاب ایجاد نمود. بالاخره حضرت بهاءالله او را از محضر خود طرد و امر فرمودند از ادرنه خارج شود و به عراق برود. رقتی هم که در عراق بود به مصاحبت با نفوس شریره پرداخت و بالاخره همین نفوس او را به سبب زیان بد که داشت به قتل رسانیدند.

تقریباً دو سؤم از این لوح مبارک به وسیله حضرت ولی امرالله به زبان انگلیسی ترجمه شده است. در این لوح مبارک حضرت بهاءالله نصایح و وصایای مشفقانه خویش را به بایبان علی العموم و احمد علی الخصوص نازل فرموده‌اند. برای اینکه اهمیت این لوح مبارک را درک کنیم لازم است بیاد آوریم که این لوح در اوایل اقامت حضرت بهاءالله در ادرنه و قبل از اینکه میرزایحیی به سوء قصد علیه آن حضرت اقدام کند نازل شده است و این در دوره‌ای بود که بعضی عناصر مفسده در میان بایبان سربرافراخته و تخم نفاق در بین مؤمنین می‌افشاندند. این نفوس مغرضه حول میرزایحیی جمع شدند آتش غرور و خودپرستی او را دامن زدند و از او بشی در میان خود ساختند. این نفوس به سبب انحراف از راه حقیقت و بی‌وفائی نسبت به جمال مبارک بصورت ارواح شیطانی در آمدند. خداوند انسان را خلق کرده که او را دوست داشته باشد و پرستش کند و لکن انسان برضت قوانین الهی طغیان می‌کند و مرتکب گناهان بسیاری می‌شود که مضرّ به حال خود اوست با وجود این خداوند رحیم و مهربان است و با فضل و رحمت خود بندگان را مورد عفو و غفران قرار می‌دهد. در حقیقت اگر عنایت الهی شامل نمی‌شد هیچ مخلوقی حکم وجود نمی‌یافت و هیچ فرد بشری نمی‌توانست در این جهان و یا جهان دیگر راه ترقی بییماید. مطالعه آثار مبارکه نشان می‌دهد که رحمت و بخشش الهی که تمام عالم خلق را فراگرفته از کسانی که مظهر ظهور الهی را شناخته ولی متعدياً و با علم و هوشیاری به مخالفت او برمی‌خیزند قطع می‌شود. این قبیل نفوس فی‌الحقیقه با این عمل سعی

می‌کنند که مقامی مشابه مقام مظهر ظهور الهی برای خود درست کنند و خود را در سطح آن مظهر سماری قرار دهند. این عمل که مخالف عهد و میثاق الهی است گناهی غیرقابل بخشایش است مگر آنکه نفسی که از نظر روحانی مرده است به سوی خدا باز گردد و از صمیم قلب راه توبه و ندامت پوید. حضرت مسیح به این عمل به عنوان کفر به روح القدس اشاره می‌کند (انجیل متی ۱۲:۳۲) این عمل خشم و غضب الهی را برمی‌انگیزد و باعث سدا راه نزول فضل و عنایت الهی از عالم بالا می‌شود.

تعدادی از بایبان از جمله حاجی میرزا احمد که صرفاً بخاطر خدیت با جمال مبارک دور میرزایحیی حلقه زدند از این دسته بودند. افکاره اقوال و اعمال آنان از حقیقت عاری و به دور بود. این نفوس اوقات خود را در ادونه به ایجاد نفاق، مسموم ساختن افکار مؤمنین و طرح نقشه‌های سوء برای ریشه‌کن ساختن اساس امرالله و ایجاد انشقاق در میان یاران می‌گذراندند. حضرت بهاءالله این لوح مبارک را نازل فرمودند که این نفوس را به راه حق و حقیقت برگردانند. آن حضرت در ابتدای این لوح مبارک از احمد می‌خواهند که قلب خود را پاک و مقتس کند. جملات زیر قسمتی از عبارات افتتاحیه این لوح مبارک است:

ای مؤمن مهاجره عطرش و ظماً غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد را به صبح منیر قرب منور گردان. بیت محبت باقی را به ظلم شهوت فانی و خراب مکن و جمال غلام روحانی را به حجابات تیره نفسانی مپوش تقوای خالص پیشه کن و از ماسوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را به خاشاک حرص وهوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان باز مدار به حق متمسک شو و به جبل عنایت او متوسل باش. (۲۱)

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک مقصد حقیقی از خلق قوای مختلفه را در انسان تشریح می‌فرمایند:

چشم ودیعه من است او را به غبار نفس وهوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را به اعراض مشتبهه نفسیه از اصغای کلمه جامعه باز مدار قلب خزینه من است لنالی مکنونه آن را به نفس سارقه و هوس خائن

مسپار. دست علامت عنایت من است آن را از اخذ الواح مستوره محفوظه
محروم منما... (۳)

این مفاهیم عالیه، شرافت و صفائی را که انسان در ظلّ امر حضرت بهاءالله کسب خواهد نمود بطور اجمالی نشان می دهد. مطالعه آثار مبارکه به صراحت نمایان می کند که مقصد کلی از ظهور حضرت بهاءالله خلق انسان جدیدی است که افکار و اعمالش در این عالم فضائل عالیه و خصائص الهیه را منعکس و آشکار کند. در این مقام شایسته است که شرح جالب نبیل اعظم درباره بعضی بیانات عالیه که حضرت بهاءالله در بغداد به یکی از شاهزادگان ایران درباره شرافت اخلاقی انسان در آتیه فرموده اند نقل شود. این بیانات به نام پنج کتّز معروف است و شرح زیر قسمتی از آن می باشد:

یومی از ایتام جمال ملک علاّم در بیرونی بیت اعظم دارالسلام مشی می فرمودند در حالی که بعضی از شاهزادگان ایران که در آن ارض ساکن بودند به محضر مبارک وارد شدند و جمال قدم در کمال ملاحظت به تقدّر احوال آنها پرداختند و از امورات دارجه آن ارض از ایشان استفسار فرمودند. یکی از آنها معروض داشت که چگونه است که دوستان شما چون در حضور حاضرند از عوالم دیگر با آنها فرمایش می فرمائید و از ماها به غیر از سوق و سرایه چیزی نمی پرسید گویا ما را قابل نمی دانید و مقصودش آن بود که این اشخاص که از لباس و ثروت و از دانش و معرفت عاریند از چیست که بر ما با این غنا و ذکاء مقدمند. جمال قدم در جواب فرمودند آیا می دانید که چه نوع اشخاص قابل استماع کلام من و از واردین به این محضر و مقام می باشند؟ بگویم تا بدانید. اگر شخصی را در فضای بی پایانی که جهاتش محدود به حدی نباشد حاضر نمایند و در سمت یمین آن فضای بی پایان جمیع عزّتها و لذّتها و راحتها و حشمتها و سلطنت های دایمه صافیّه غیر مکتوره موجود باشد و در طرف یسارش جمیع بلاها و شدّتها و الم ها و نعمت ها و فقرها و مشقّت های عظیمه دائمه مهیّا باشد و آن شخص را ندای روح الامین من لدن ربّ العالمین مخاطب سازد که اگر طرف یمین را با جمیع آنچه در اوست از لذائذ باقیه بر طرف یسار اختیار نمائی ذرّه شی از قدر و منزلت تو عنده الله کم نمی شود و اگر

سمت یسار را با آنچه در اوست از شدائد بی شمار بر یعین اختیار نمائی یک بژه شأن و مقدار و مقام تو لدی العزیز المختار افزون نمی شود در آن حین اگر آن شخص در کمال شوق و اشتیاق و جذب و انجذاب یسار را بر یعین اختیار نماید آن وقت قابل حضور در این محضر و لایق این کلمات اعظم و اکبر است در این مقام از لسان عظمت نازل، خطاباً للتالکین.

گر خیال جان همی هست بدل اینجا میا

ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره این است اگر وصل بهاء داری طلب

گر نباشی مرد این ره دور شو زحمت میاره

به همان سائل سابق الذکر فرمودند که آیا می دانید من از آمدن به این عالم و اظهار امر خود در میان امم چه مقصود دارم؟ بگویم تا بدانید. آمده ام که در این عالم پرآلایش که بالکلیه از ظلم ظالمین و خیانت خائنین باب آسایش بر تمام وجود مسدود است به حول الله و قوتی چنان عدل و صیانت و امانت و دیانتی در کلّ آفاق جاری و ساری و ظاهر و باهر نمایم که اگر یکی از پرده نشینان خلف حجاب که پرتو جمالش آفتاب را به ذره ای در حساب نیارد و در بشنون حسن و جمال بی عدل و مثال باشد به جمیع جواهرهای گرانبها و زینت های خارج از تعداد اولی التهی مرتین و بی سحاب از خلف حجاب بیرون آید و تنها بی رقیب و حسیب از مشرق ابداع تا مغرب اختراع سفر نماید و در هر دیاری دیتار و در هر اقلیمی سیاح و ستار شود امانت و دیانت و عدل و انصاف و فقدان خیانت و دناوت و ظلم و اعتساف به درجه ای رسد که نه یک دست تعصّی و طمع به ذیل ثروت او دراز شود و نه یک نظر خیانت و شقا و شهوت و هوی به جمال عصمت او باز گردد تا بعد از سیر جمیع دیار با قلب بی غبار و وجه پر استبشار به محل و موطن خود راجع شود. بعد فرمودند به حول الله عالم را به همین نوع خواهم نمود و این باب اعظم را بروجه کلّ امم خواهم گشود (۲)

• در بیت از شعرساقی از غیب بقا که در کردستان از قلم حضرت بهاءالله نازل و در مطالع الانوار ص ۱۲۳ نقل شده است.

در این زمینه بیانات عالیّه زیر از قلم اعلی در باره اهل بهاء نازل گردیده است:

قل الذین ارتكبوا الفحشاء و تمسكوا بالتيها آتهم ليسوا من اهل البهء هم
عباد لو يردن وادياً من الذهب يعمرون عنه كيمر السحاب و لا يلتفتون اليه
ابدا الا آتهم متى ليجدن من قيصهم الملا الاعلى عرف التقدیس ... ولو
يردن عليهم ذوات الجمال باحسن الطراز لا ترتة اليهن ابصارهم بالهوى(۵)

نبیل داستان مکالمه حضرت بهاءالله را با شاهزاده ایرانی به شرح زیر ادامه
می دهد:

لسان عظمت در مقام خلوص نیتات و پاکی اعمال از کلّ جهات و بودن
نفوس خالصاً لوجه الله و ناظرأ الی شطراالله غنیاً بغناه عمّا سواه به این
مثال که از زلال سلسال رحيق مختوم اناء عصمت و عظمت و جلالت
تشنگان یادیه صدق و صفا را رتان بنود و کلّ وجود را مخاطب ساخته
فرمود: که اگر یک نفس غنی که غنای او بالاتر از اندازه احصاء و تعداد
عباد باشد با یک شخص فقیری که فقر و مسکنتش مانند غنا و ثروت
این شخص غنی در منتهی درجه باشد و این شخص غنی به مرور ایام در
انعام و احسان و اکرام آن فقیر چنان جهد و مبالغه نماید که او را مانند
ابتدای حال خود غنی و خود را چون ابتدای حال او فقیر سازد و پس از آن
از قضایای اتفاقیه این شخص غنی سابق مقروض و به سبب وجهی قلیل
گرفتار گردد و از ادای آن دین اظهار عجز نماید و در میان چهارسوق و
معبر عامّ به سیاست و ضرب و تعذیب او قیام نمایند که تا آن وجه به
حصول نرسد علاجی برای استخلاص او متصور نگردد و در این مابین آن
شخص فقیر اولّ که به سبب این اولّ غنی آفاق شده بر این شخص گرفتار
مبتلا گذر نماید و نظر این گرفتار مبتلا به رفیق خود بیفتد و در قلبش
خطور نماید که ایکاش آن رفیق من نظر به آن احسان هائی که به او
نموده ام مرا از این بلیّه نجات دهد به محض خطور این خیال که من به او
احسان نموده ام جمیع اعمالش از درجه قبول هبوط نماید و از فوز رضا
محروم و از حقیقت انسانیت محجوب ماند. و نیز اگر آن شخص غنی
ثانی که به دولت آن مدیون مبتلا به آن درجه از غنا رسیده در دلش
خطور نماید که خویست که به سبب محبت های بی انتهای که به من

نموده از این شدت خلاصش سازم و بقیة عمر را به راحتش پردازم. این شخص نیز به واسطه این خیال که به ازای انعام و محبت او خلاصش نموده نه به صرف انسانیت از کاس خلوص بی بهره ماند و رخت خود را با این همه غنا به وادی مذلت و مسکنت ابدی کشاند. مگر آنکه عمل آن غنی اول در کل آن احسانهائی که کرد محض انسانیت خالصاً لوجه الله باشد و عمل آن غنی آخر نیز لله و فی الله بدون ملاحظه سابق و لاحق آتما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکوراً خواند. (۱۶)

حضرت بهاءالله در لوح احمد عالم بشریت را چنین نصیحت می فرمایند:

حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عز رتانی مشتمل و مضیی است خود را ممنوع ننمائید و سراج حبّ الهی را به دهن هدایت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و به زجاج توکل و انقطاع از ماسوی الله از هیوب انفاس مشرکین حفظش نمائید. ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحری است که در قعر و عمق آن لالی لطیفه منیره ازید از احصاء مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته به شاطی آن بحر درآید تا قسمت مقتدره در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهد اخذ نماید. حال اگر احدی به شاطی قدس قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید هیچ از آن بحر و لالی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید فبنس ما توهمتم فی انفسکم و ساء ما اتم تتوهمون. ای بندگان تالله الحق آن بحر اعظم لجی و مواج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از جبل روید به آبی به آن نیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فائز گردید. ای بندگان اگر از بدایع جود و فضل که در نفس شما ودیعه گذارده ام مطلع شوید البتّه از جمیع جهات منقطع شده به معرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی برید (۱۷)

بیان مبارک فوق در اسلام هم یافت می شود. در یکی از احادیث اسلامی چنین آمده است "من عرف نفسه فقد عرف ربه" میرزا هادی قزوینی که یکی

از حروف حی بود از حضرت بهاءالله رجا نمود که ضمن مسائل دیگر معنی این حدیث را هم توضیح فرمایند. حضرت بهاءالله در لوح مفصلی (۸) خطاب به میرزا هادی بیان می کنند که روح انسانی که از آن به نفس ناطقه تعبیر می فرمایند از عوالم الهی سرچشمه می گیرد هر یک از قوای انسانی اعم از حواس ظاهره و باطنه مظهر روح انسانی است. مثلاً هر یک از حواس نیروی خود را از روح می گیرند و هر خصلت روحانی هم مربوط به آن است با وجود این، مجموعه تمام این قوای موجود در انسان روح را تشکیل نمی دهد. حال این سؤال ممکن است پیش آید که روح چیست حضرت بهاءالله تاکید می فرمایند که روح یک حقیقت ناشناخته است اگر انسان تا ابد هم درباره این موضوع تفکر کند هرگز نخواهد توانست حقیقت روحش را درک کند و یا برکنه اسرار مکنونه در آن پی برد. حضرت بهاءالله می فرمایند:

و اگر الی ما لا ینهایه به عقول اولیّه و آخریه در این لطیفه ربّانیّه و تجلی عزّ صمدانیّه تفکر نمائی البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و تصور خود را از بلوغ به عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیّه و شمس عزّ قدیمیّه به عین سیر و سر ملاحظه نمائی (۹)

هنگامی که انسان به عجز خود از درک حقیقت روح خویش و بیش از آن .. درباره حقیقت خدا پی می برد به عالی ترین مرتبه درک و عرفان فائز شده است حضرت بهاءالله می فرمایند:

و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتهی مقام عرفان عبد است و منتهی بلوغ عباد... (۱۰)

حضرت بهاءالله به میرزا هادی توضیح می دهند که این آیه در تمام عوالم الهی معانی دیگر بسیاری دارد که خارج از قوه فهم و درک انسان است. میرزا هادی که همچنان که اشاره شد یکی از حروف حی بود عاقبت از وفای به امر حضرت بهاءالله غفلت ورزید به پیروی میرزایحیی پرداخت و خود را از مواهب الهی محروم ساخت. میرزا هادی این شرف غیرقابل احصا را داشت که در زمرة

روح انسانی

نخستین هیجده حواری حضرت ربّ اعلیٰ محشور بود و سرانجام اسفناکی که برای وی پیش آمد نشان می‌دهد که چگونه حقّ بندگانش را امتحان می‌کند. انسان هرچه به مظهر ظهور الهی مقربتر باشد امتحانش سخت‌تر و بیشتر می‌شود.

بین حروف حیّ نفوس دیگری هم بودند که در امتحانات الهی لغزیدند از جمله ملاّ حسین یجستانی که در بغداد به شرف حضور حضرت بهاءالله مشرف شد. این شخص تردید خود را دربارهّ ظهور حضرت اعلیٰ با حضرت بهاءالله در میان گذاشت. از جمله شبهات وی این بود که حضرت باب در آثار خود مقام و فضائل حروف حیّ را با عبارات درخشان ستوده‌اند در حالی که او در مقام یکی از حروف حیّ خود را از این خصائص عاری و بی‌بهره می‌دید. حضرت بهاءالله در جواب فرمودند که زارع مزرعه خود را آبیاری می‌کند تا محصول خود را آب بدهد در این جریان البتّه علفهای هرزه هم آبیاری می‌شود آن حضرت اضافه می‌فرمایند که ستایشی که حضرت باب در حقّ حروف حیّ فرموده‌اند و عنایاتی که در باره آنها مبذول نموده‌اند تمام به ملاّ حسین اولّ من آمن و چند تن دیگر از حروف حیّ مربوط بوده است و بقیّه حروف حیّ بالتبع به این عنایات فائز شده‌اند.

اغلب حروف حیّ در شریعت حضرت ربّ اعلیٰ مستقیم ماندند و دوازده نفر از آنان جان خود را در راه مولایشان نثار نمودند اغلب حروف حیّ قبل از تولّد امر حضرت بهاءالله از این جهان رفتند ولی افتخار تشرّف به حضور آن حضرت را در ایران یافته و بعضی از آنان به عرفان مقام آن حضرت توفیق یافتند. ملاّ باقر تبریزی که بیش از دیگر حروف حیّ عمر کرد تنها فردی از این گروه بود که به امر حضرت بهاءالله اقبال نمود و به آن حضرت وفادار ماند. ملاّ باقر به همراه حضرت بهاءالله به قلعه شیخ طبرسی رفت و در کنفرانس بدشت نیز حضور داشت+ و همان شخصی بود که حضرت باب بیانات عالیّه زیر را در ستایش من یظهره الله به وی خطاب فرمودند.

۱۴ به جلد اول صفحه ۱۴۴ مراجعه شود
+ برای کسب اطلاع بیشتر به مطالع الانرار مراجعه شود.

وقد كتبت جوهره فی ذكره» وهو انه لا یشار بشارتی و لا بما ذكر فی البیان ... انه اجلّ و اعلى من ان يكون معروفًا بدونه او مستشیرًا بشاره خلقه و آتی انا اول عید قد آمنت به و بآیاته و اخذت من ابكار حدائق جنة عرفانه حدائق كلماته بلی و عزته هو الحق لا اله الا هو كل بامرہ قائمون(۱۱)

حضرت باب در جواب سؤال ملّا باقر درباره من ینظره الله در تویح مخصوص مبارکی به او وعده داده بودند که در ابتدا یا اواخر سال هشت که ۱۲۶۸ هجری یا ۱۸۵۲ میلادی باشد به حضور آن حضرت فائز خواهد شد. ملّا باقر پس از رهایی حضرت بهاءالله از زندان سیاه چال، در بغداد به حضور آن حضرت رسید و با توجه به وعده حضرت باب به عرفان مقام آن حضرت فائز شد و قلبش از جلال ظهور مبارکش لبریز گشت. وی از مؤمنین و مبلغین ممتاز امر بود و هم او بود که حضرت باب قبل از واقعه شهادت صندوقچه حاوی اسناد و تویحات و مهرها و انگشترهای مبارک را به وی سپردند و امر فرمودند که به وسیله ملّا عبدالکریم قزوینی ملقب به میرزا احمد به حضرت بهاءالله تسلیم شود.

ملّا باقر اندکی پس از اظهار امر حضرت بهاءالله. با عزم قاطع و خلوص کامل به تبلیغ امر مبارک در میان هموطنانش در ایالت آذربایجان قیام کرد و رساله‌ای هم در ردّ ادعاهای نوشته‌های میرزایحیی نوشت. او به عشق تشرّف به حضور مولای خویش دو بار به عکا سفر نمود و در سفر آخر از حضور مبارک اجازه گرفت که در اسلامبول سکونت کند و در همان جا بود که در حدود سال ۱۸۸۱ درگذشت.

حضرت بهاءالله در لوح احمد در تویح نفوسی که بر حضراتان قیام کردند چنین می‌فرماید:

ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را به نقر وهم و ظنون منهدم مکنید چه که ظنّ لم یزل معنی نبوده و لایزال نفسی را به صراط مستقیم حادی نگشته. ای عباد ید قدرت مبسوطة ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول

* من ینظره الله

فرض گرفته‌اید و رحمت منزله مسبوقة غیر مقطوعه ام را مقطوع داشته‌اید و حساب مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده‌اید. آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم منقود شده و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نه چنین دانسته‌اید چرا جمال عز قدس احدیتم را از ظهور منع نموده‌اید و مظهر ذات عز ابها را از ظهور در سماء قدس ابقاء ممنوع داشته‌اید. اگر چشم انصاف بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدیده بدیعه سرمست بینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت فینس ما اینتم ظننتم و سآء ما اتم تظنون (۱۱۲)

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک همچنین انذار می‌فرمایند که در این دور، خداوند دست مخالفین و دشمنان را از دامن امر کوتاه خواهد نمود. عبارات زیر نمونه ای از این آیات قهریه است:

بگو ای عباد غافل اگرچه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضل بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذاب یسی شدید است و ظهور قهرم به غایت عظیم (۱۱۳)

حضرت بهاءالله در یکی از الواح (۱۱۲) ذکر می‌فرمایند که اگر بخاطر مواهب و حکمت الهی نبود دست قدرت خداوندی نفوسی را که کوچکترین آزار به مؤمنین وارد ساخته بودند اخذ می‌کرد و این ارض یک لحظه هم به آنها پناه و امان نمی‌داد. این البته در مورد کسانی است که از روی جهل و ضعف به آزار اجتباء می‌پردازند و لکن آنهایی که به کمال عناد به اینا و اذیت اجتباء الهی برخاستند و با استفاده از قدرت خود به نابودی امرش قیام کرده‌اند به فرموده حضرت بهاءالله به ید قدرت اخذ شده و خواهند شد.

تاریخ امر بهائی این جریان را بارها نشان داده است. تمام آنهایی که به مخالفت امر و هیکل مقتسه آن یعنی حضرت باب، حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء قیام نمودند به مجازات لازم رسیده‌اند. حضرت ولی امرالله در بیان این مکافات الهی چنین مرقوم می‌فرمایند:

حال چون به صفحات تاریخ این امر اعظم طق قرن اول بهائی نظر انکنیم مشاهده می‌نمائیم که ملوک و سلاطین و امرا و شاهزادگانی که در شرق و

غرب به دعوت مؤسّسین این آئین نازنین وقعی ننهاده و یا پیام الهی را مورد سخرتیه و استهزاء قرار داده و یا حکم اخراج و تبعید آن طلعات قدسیّه را صادر نموده و یا به کمال قساوت پیروان آنان را به مصائب شدید مبتلا ساخته و یا در تنزیل مقام و تزییف اصول و مبادی رحمانیه قیام نموده اند کلاً به سیاط غضب الهی گرفتار و بنه اسقام و آلام بی منتهی مبتلا گشته اند. بعضی تاج و تخت خود را از دست دادند و برخی انقراض و اضمحلال دودمان خویش را برآی العین مشاهده کردند پاره ای به قتل رسیدند و جمعی مخذول و منکوب گشتند و خود را در مقابل سیل حوادث مغلوب و بی پناه مشاهده نمودند.

مرکز خلافت اعدا عدوّ امرالله که شمشیر ظلم علیه شارع مقدّس بکشید و سه بار حکم تبعید مظهر کلی الهی را امضا نمود عاقبت به خاک مذکّت افتاد و به همان سرنوشتی دچار گردید که رؤساء یهود مسبّین شهادت حضرت روح در قرن اوّل مسیحی تحت حکم و سیطره فرمانروایان رومی خویش بدان مبتلا شده بودند.

زعمای قوم و پیشوایان مذهبی از شیعه و سنی و زردشتی و مسیحی نیز که امرالله را مورد حملات شدید قرار داده و تابعان آنرا کافر و مرتدّ شمرده و به جمیع وسائل ممکنه در تخریب اساس و سرنگون کردن عکّم امرالله قیام نموده بودند بساطشان منطوی گردید و نفوذ و اقتدارشان از دست رفت و کلّ در برابر قوای بشری که از قدرت ناس منبعث و به لغو امتیازات رؤسای دین و تحکیم اختیارات خویش مصمّم بود سر تسلیم فرود آوردند. دشمنان دین و ناقضین از خائنین و مدبرین و منکرین که به تمام قوی در ظاهر و خفا به ایجاد فساد و تشتیت شمل یاران و انهدام تأسیسات و مشروعات امریه همت گماشته بودند واحداً بعد واحد با سرعتی حیرت انگیز متفرّق و پریشان بل منهزم و منعدم گردیدند و همچنین برخی از فحول مؤمنین و متقدّمین و مدافعین و مبارزین امرالله که در صف مقدم قرار داشتند و بعضی از اصحاب و مهاجرین و کتاب شارع اعظم و مرکز میثاق اتمّ حتّی بستگان و منتسبین نفس مقدّس مظهر امرالله مانند میرزایحیی وصی اسمی حضرتّ بآب و غصن اکبر مذکور در کتاب عهد

سبحانی که از ظلّ ظلیل امرالله خارج و به تزییف نام شریعت الله و ایجاد رخنه و شقاق دربین پیروان اسم اعظم مألوف بودند جمیع من غیراستثناء از مقامات مشخصه ای که احراز نموده بودند ساقط گشتند. بعضی خبیث آمال و سخافت افکار و اعمال خویش را به دیده عنصری مشاهده نمودند و جمعی در گرداب تلتی و فلاکت غوطه ور گردیدند و هیچیک از آنان نتوانست وحدت اهل بهاء را متزلزل نماید و سیل جارف امرالله را از حرکت باز دارد. وزرا و سفرا و حکّام و رجال دولت نیز که قصد اطفاء نورمبین کردند و علت سرگونی های متتابع شارع مقتس گردیدند کلاً در اثر مخالفتشان با اساس امرالله از مقام خویش ساقط و هابط گشتند. جمعی مورد قهر و غضب سلاطین مخدوم و قبله گاه خود قرار گرفتند و مردود درگاه واقع شدند و کثیری دیگر جام ذلت چشیدند و به جزای اعمال شنیعه خویش واصل گشتند. (۱۵)

حضرت بهاءالله در لوح احمد، نقشی را که انسان باید در عالم خلقت بازی کند چنین بیان فرموده اند:

چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملوّه مقتسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید. (۱۶)

همانطور که زمین باید برای تهیة اثمار و میوه های خود از اشعه آنتاب و باران بهاری استفاده کند انسان هم به همان ترتیب باید به شمس حقیقه که در این دور حضرت بهاءالله است رو آورد تا شاید مقصدی را که بخاطر آن خلق شده تحقق بخشد این قانون خلقت است و انسان بدون استفاده از این ارتباط بصورت یک موجود کاملاً مادی باقی می ماند اینهمان در صورت فقدان این حیات روحانی، اجتماعی بوجود می آورد که در آن تعصب، نفرت و اختلاف محور حیات اجتماعی او می شود و این وضعی است که امروز عالم بشر به آن مبتلاست.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک، میرزا احمد را به تکرار مخاطب ساخته و او را به اصلاح رفتار، خلوص قلب و صداقت نصیحت می فرمایند از او

« مظهر ظهور الهی »

می خواهند که از تقلید نفوس خودسر اجتناب کند، چشمان خویش را به نور معرفت ظهور مبارک روشن نماید و به صراط مستقیم داخل گردد.

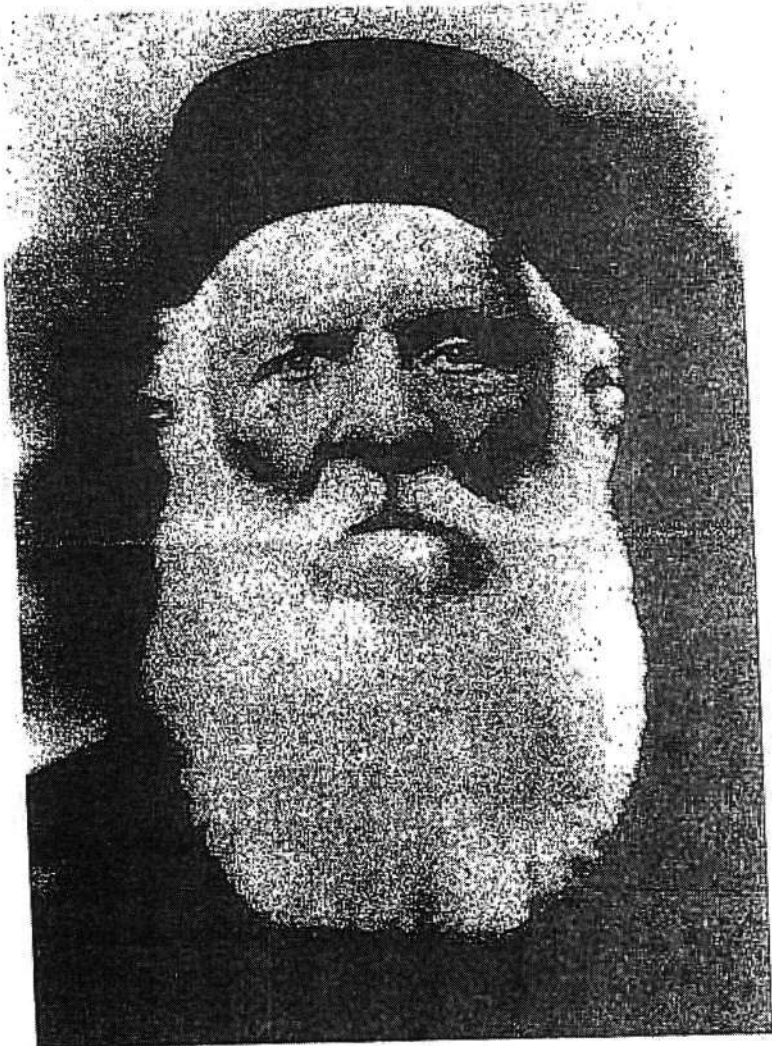
آن حضرت بیان می کنند که مقصد از ظهور مبارک این است که نفوس پاکدل و مستعد را به کسب ایمان و ارتقای به عوالم جلال رهبری کند و آلا عظمت و جلالش فوق تمام قلوب و مستقل از آنهاست. حضرت بهاءالله آفتاب را مثل می زند. اگر تمام مردم بینای دنیا به نور آفتاب شهادت دهند و تمام نابینایان عالم به تاریکی آن گواهی کنند هیچیک از این تصنیقها و تکذیبها هرگز اثری در نور آفتاب ندارد، ستایش و سرزنش مردم به خود آن نفوس راجع است و آفتاب همچنان درخشنده و تابان در آسمان باقی و پاینده و از نظریات مردم مستقل و مستغنی است حضرت بهاءالله در این لوح درباره عظمت ظهور خویش چنین می فرماید:

ای عباد لاکمی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت رتانی به قوه یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریات غرور ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکمت محشور نمودم و ختم اثناء مسک احدیه را به يد القدرة مفتوح نمودم و روائع قدس مکتونه آنرا بر جمیع ممکنات مبذول داشتم حال مع جمیع این نبیوضات منیعۀ محیطه و این عنایات مشرقه لمیعۀ اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود.

ای عباد نیست در این قلب مگر تجلیات انوار صبح بقا و تکلم نمی نماید مگر برحق خالص از پروردگار شما پس متابعت نفس ننمائید و عهدالله را مشکند و نقض میثاق مکنید. به استقامت تمام به دل و قلب و زبان به او توجه نمائید و نباشید از بی خردان. دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته، دل به او مبنید و از پروردگار خود مگسید و مباشید از غفلت کنندگان. براستی می گویم که مثل دنیا مثل سرابی است که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون به او رسند بی بهره و بی نصیب مانند (۱۱۷)



حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی
یکی از پیروان ممتاز امرالله و مدافع غیرر عهده و میثاق حضرت بهاءالله.
از خاطرات این نفس جلیل به فراوانی در این جلد نقل شده است.



استاد محمد علی سلمانی
خادم صمیمی و سلمانی حضرت بهاء‌الله و یکی از شعراى معروف بهانى

فصل هفتم

نیروهای شیطانی قوت می گیرند

وقتی اخبار اظهار امر حضرت بهاءالله به عنوان من ینظهره الله به گوش بایبان در ایران رسید و چند تن از مبلغین بهائی به تبلیغ پیام و انتشار الواح نازله اخیراً آن حضرت پرداختند بحرانی که از نظر وسعت و شدت بی سابقه و نظیر بود در ادرنه در حال تکوین بود و بزودی اصحاب حضرت بهاءالله را در آن مدینه مورد حمله و هجوم قرار داد. این توطئه که به وسیله میرزا یحیی ایجاد و به وسیله سید محمّد اصفهانی طرح ریزی شده بود سرانجام تمام جامعه را فرا گرفت و درد و رنج غیر قابل وصفی برای حضرت بهاءالله فراهم کرد و انشقاق موقتی در میان مؤمنین ایجاد نمود.

میرزایحیی بلافاصله پس از رسیدن به ادرنه احساس کرد که خطری جانش را تهدید نمی کند. وی از زمان شهادت حضرت باب تا آن زمان همیشه از بروز تزییقات و کشته شدن در وحشت و هراس بود و همین احساس ترس بود که او را به مدت تقریباً سیزده سال به مخفی شدن از انظار در ایران و عراق واداشته بود. در تمام این مدت میرزایحیی با تغییر قیافه و لباس و در حال فرار از شهری به شهری دیگر بود و در عین حال ارتباط خود را با حضرت بهاءالله حفظ می کرد و ترتیب زندگی همسران و افراد خانواده اش را در عانله مبارکه می داد. ولی اکنون در ادرنه او می دانست که اوضاع تغییر کرده و تزییقات برطرف شده. حضرت بهاءالله پس از ورود به ادرنه بزودی تعظیم و تکریم اهل آن مدینه و حاکم شهر و شخصیتهای محلی را به خود جلب کرده بودند. همکاری و حسن نیت اهالی وقتی آشکار شد که اغلب اصحاب جمال مبارک به هدایت آن حضرت به کار و کسب مشغول شدند و در جامعه ساکنین آن شهر داخل گشتند.

میرزا یحیی با اطلاع از اظهار امر حضرت بهاءالله به عنوان من ینظهره الله و در حالی که از نفوذ روبه تزاید آن حضرت دچار حسد شدید گشته بود وقت را

برای بیرون آمدن از اختفا مناسب دید و تصمیم گرفت نقش رهبری جامعه را از دست کسی که در تمام عمر او هادی و پناهنده بوده و بدیدهٔ اعضاء بسیاری از اعمال شرم آورش را ستر نموده بود بریاید. میرزایحیی^۱ که در اثر مراسم مشفقانهٔ حضرت بهاءالله جسور شده و با دورنمای اغواکنندهٔ سید محمّد فریب خورده و با شهوت جاه طلبی خود تحریک گشته بود تصمیم به کاری گرفت که تنها از شخص شریری چون او ساخته بود و هدفی جز سوء قصد برضت جان حضرت بهاءالله نداشت این تنها راه برای میرزایحیی^۱ بود چه که او خوب می دانست که قدرت مقابله با حضرت بهاءالله را نداشت. حقیقت اینست که هر وقت میرزایحیی^۱ حضور حضرت بهاءالله می رسید قدرت تکلم در خود نمی یافت. عظمت و قدرت مظهر ظهور کلمی الهی به قدری شدید و قوی بود که او جرأت ادای کلمه ای نداشت. چندین نفر از افراد از جمله میرزا آقاخان به این جریان شهادت داده اند. وی ذکر می کند که در اوایل اقامت حضرت بهاءالله در بغداد به این نکته پی برده بود که میرزایحیی^۱ در حضور حضرت بهاءالله چنان ناچیز بود که نمی توانست حرف بزند این مسئله میرزا آقاخان را دچار حیرت کرده بود تا اینکه بعدها فهمید که میرزایحیی^۱ هم در حضور حضرت بهاءالله مانند هر کس دیگری بود ولیکن حضرت بهاءالله به میرزا آقاخان کاتب وحی دستور داده بود از افشای این حقیقت به دیگران خودداری کند.

از شخصی مثل میرزایحیی^۱ که قبلاً مرتکب جرائم چندی شده و حتی دستور قتل بعضی از حواریون ممتاز حضرت باب و خال آن حضرت را صادر کرده بود عجب نبود که برای اخذ حیات حضرت بهاءالله طرح توطئه ماهرانه نماید. نخستین سوء قصد که به دست خود میرزایحیی^۱ انجام شد مسموم ساختن حضرت بهاءالله بود. حضرت ولی امرالله این واقعه ننگین را با عبارات زیر خلاصه می فرمایند:

یک سالی بیش از ورود به ادرنه نگذشته بود که میرزایحیی^۱ برای احیاء خلافت مجعول و تثبیت ریاست موهوم و ازدست رفتهٔ خویش به دست و پا افتاد و در مختلهٔ خود خیالات شیطانی پپرورانید تا جمال قدم و اصحاب آن حضرت را مسموم نماید و چون می دانست جناب کلیم به مسائل طبّی

وقوف و آشنائی دارند از ایشان به عناوین مختلف راجع به خواص و اثرات پاره‌ای از ادویه و نباتات پرسش نمود سپس بر خلاف معمول و عادت معهود به دعوت حضرت بهاءالله به منزل خویش پرداخت و روزی در فنجان چای مبارک بعضی از موادستی ریخت و هیکل اعزّ ابهی را مسموم ساخت به نحوی که در اثر آن سم نقیع وجود مبارک را کسالت و آلام شدید عارض گردید و مدت یکماه ملازم بستر بودند. درجه حرارت بدن بالا رفت و در نتیجه هیکل اقدس تا آخر حیات به ارتعاش دست مبتلا شدند و حال مبارک به قدری سخت و مخاطره آمیز گردید که یک نفر پزشک خارجی به نام شیشمان را به بالین حضرت بهاءالله آوردند لیکن طبیب از ملاحظه بشره مبارک که به شدت کبود شده بود معالجه را بی اثر دانست. این بود که خود را به اقدام آن طلعت احدیت انداخت و بدون صدور دستور و تجویز درمانی از حضور مرخص گردید. چند روزی از این مقدمه نگذشت که طبیب مذکور خود دچار مرض شدید شد و از عالم ادنی رخت بریست ولی قبل از فوتش حضرت بهاءالله ضمن بیانات اشاره فرمودند که دکتر شیشمان خود را فدای حق نمود و میرزا آقاخان را برای عیادت و احوال پرسی وی فرستادند. دکتر اظهار داشت دعای او در ساحت الهی اجابت و مسئولش به حسن قبول تلقی گردیده است. ضمناً پزشک دیگری را بنام دکتر چوپان که مورد ثقّه و اطمینان او بود معرفی نمود تا لدی الاقتضا برای معالجه هیکل مبارک به او مراجعه نمایند.

یکی از زوجات میرزایحیی هنگامی که وی را موقتاً ترک نموده بود چگونگی اقدام ازل را در مسموم ساختن هیکل اقدس به تفصیل بیان کرد و اظهار داشت علاوه بر آن موقع دیگر میرزایحیی منبع آبی را که اهل بیت و احباب از آن استفاده می نمودند زهرآلود ساخت بطوری که در بین ایشان آثار کسالت غریبی مشهود گردید. (۱۱)

با وجود این حضرت بهاءالله دوست نداشتند این اعمال شرارت آمیز را در انتظار عموم فاش کنند و بدین جهت از اصحاب خراستند که از انتشار این خبر خودداری نمایند ولیکن اعمال بعدی خود میرزایحیی بود که سبب شد این خبر منتشر شود. وی بلافاصله پس از بهبودی حضرت بهاءالله گاهی به تصریح و

زمانی به تلویح بطور شرم آوری ادعا کرد که حضرت بهاءالله بود که سعی می کرده او را مسموم نماید. این تهمت دروغین و جسارت آمیز بر ضد نفسی که منبع محبت و بخشش بود سبب شد که نقاب از چهره میرزایحیی کنار رود و فطرت شیطانی او بین یار و اغیار آشکار گردد.

میرزایحیی^۱ بعدها هنوز در پی فرصت بود که سوء قصد دیگری علیه حضرت بهاءالله نماید. این بار صحنه عمل طبق نقشه وی حتام عمومی بود^۲ که حضرت بهاءالله معمولاً به آنجا تشریف می بردند. میرزا یحیی^۱ با زیرکی تمام این نقشه را با استاد محمدعلی سلمانی^۳ که خدمت جمال مبارک را در حتام می کرد^۴ در میان گذاشت و فواید قتل حضرت بهاءالله را در گوش او خواند و به او اطمینان داد که اگر این عمل را هنگام شستشوی جمال مبارک در حتام انجام دهد خدمت بزرگی به امر الهی کرده است. استاد محمدعلی در اثر شنیدن این پیشنهاد چنان خشمگین شد که چنانکه بعداً خواهیم دید می خواست میرزایحیی را همان جا بکشد.

استاد محمدعلی یکی از حواریون حضرت بهاءالله بود و از دوران بغداد افتخار ملازمت و خدمت آن حضرت را در حتام بر عهده داشت و در عکاً نیز به این خدمت ادامه داد. او یکی از خدمتکاران حضرت بهاءالله بود و از ایمان و شجاعت بهره وافق داشت و به حقیقت مقام حضرت بهاءالله با چنان عمق و

* در ایام حیات حضرت بهاءالله اغلب مردم درخاورمیانه ناچار بودند برای شستشوی حتام های عمومی بروند چه که وسایل استحمام در منزل موجود نبود حتام های عمومی در روزهای معینی از هفته اختصاص به مردان داشت و روزهای دیگر در اختیار زنان بود. این حتامها اغلب شبیه حتام های ترکی بودند مردم اغلب هفته ای یکبار به این حتامها می رفتند و به مدت چند ساعت برای شستشوی و استراحت در محیط گرم و بخارآلود آن می ماندند از طرف دیگر جمیع شدن مردم در یک محل سبب می شد که با هم ملاقات کنند و در باره اخبار روز و مطالب دیگر با هم مکالمه و مباحثه نمایند. دوستان نزدیک اغلب با هم به حتام می رفتند تا بتوانند چند ساعتی با هم بگذرانند. این حتامها افرادی را برای خدمت در اختیار مشتریان خود می گذاشتند که کارشان شستن آنها و حنا گذاشتن به سوا و تراشیدن ریششان بود ولی افراد مهم و سرشناس اغلب خدمتکار مخصوص با خود داشتند.

+ با شیخ سلمان معروف اشتباه نشود.

† طبق روش و عادت آن زمان سلمانی ممکن بود همان خدمتکار حتام باشد.

ایقان فائز شده بود که تمام وجودش با عشق آن حضرت آمیخته گشته بود. عشقی که حد و مرز نمی شناخت و اغلب او را به حالت جذب و وجد می کشاند. مورخین بر این عقیده اند که استاد محمّدعلی از سواد بهره نداشته و شرحی که درباره زندگی او به یادگار مانده تقریرات او بوده است ولی یک نکته کاملاً آشکار است که حتی اگر خواندن و نوشتن را هم به زحمت یاد گرفته بود ولیکن هرگز تحت تعلیم قرار نگرفته بود.

ولیکن حضرت بهاءالله معرفت الله را به استاد محمّدعلی عنایت فرموده بودند و او با چنان مواهب الهی موهوب گشته بود که با وجود اینکه بی سواد و اصلاً از خانواده خلی معمولی بود توانست با اشعار خویش خدمت گرانبهایی به ادبیات زبان فارسی نماید. در تاریخ امر به بسیاری از شعرائی برجسته بهائی برمی خوریم که اغلبشان از ارباب علم و دانش بوده اند ولیکن به اعتقاد بعضی اشعار استاد محمّدعلی به واسطه قدرت مخصوصی که دارد در میان اشعار دیگران ممتاز و مشخص است آنان که با صنعت شعر آشنا هستند زیبایی، روشنی و عمق اشعار او را تصدیق کرده اند و اجتناب هم که اشعار روح افزای او را می خوانند غالباً احساس روحانیت بیشتر می کنند، روح تازه ای در خود می یابند و از این عالم جسمانی به عالم حقایق معنوی ارتقا پیدا می کنند. عبارات پرعمق و معنای اشعار او روح را به اهتزاز می آورد و در برابر چشمان انسان دورنمائی از عشق و ستایش حضرت بهاءالله باز می کند.

برای نفوسی که هنوز تحت تأثیر قدرت و نفوذ ظهور حضرت بهاءالله قرار نگرفته اند ممکن است باورکردن این امر دشوار باشد که شخص بی سواد و تعلیم ندیده ای چون استاد محمّدعلی بتواند به مرتبه ای رسد که چنین خدمتی به فرهنگ و ادب انسانی نماید. وقتی شرح حیات استاد محمّدعلی را از نزدیک مطالعه می کنیم و طرز برخورد روزمره او را با مردم و گفتارش را با آنان که گاهی درشت و زننده بوده در نظر می گیریم متوجه می شویم که وی نه فقط شخص تعلیم ندیده بلکه تا حدّی هم خشن بوده است.

با وجود این وقتی قلب انسان پاک و خالص باشد و روحش با خلوص و صمیمیت به سوی حضرت بهاءالله متوجه شود گیرنده و حامل علم الهی می شود. علمی که در اسلام به عنوان "العلم نور یقذنه الله فی قلب من

یشاء^(۲۱) شناخته می شود. استاد محمّدعلی نمونه و مثال این حقیقت بود و او را می توان به عنوان شعله محبت جمال مبارک توصیف کرد. اشعار استاد محمّدعلی هم سرود عشق و جذبه است و در بین آنها حتی یک فرد یافت نمی شود که خالی از این مقوله باشد. محبوب و مقصودش در ستایش جز نفس مقدّس حضرت بهاءالله نیست و این در تمام اشعارش ظاهر و آشکار است. او جمال مبارک را به زبانی زیبا و بدیع می ستاید و آتش عشقی را که در قلبش شعله ور است به شکل برهنه و آشکار ابراز می کند. استاد محمّدعلی اغلب اشعار خود را فی البداهه و ارتجالی در مواقعی که به آرایش شعرات جمال مبارک می پرداخته تصنیف می نموده. وی وقتی در حضور محبوب خود بود در عوالم روح سیر می کرد و از آنچه در اطرافش می گذشت بی خبر بود در چنین حالتی بود که آن اشعار زیبا بطور غیرارادی از لسانش جریان می یافت. استاد محمّدعلی چون سواد نداشت بعضی اوقات معانی برخی از کلمات را که در شعرش بکار برده بود از دیگران می پرسید از جمله حاجی میرزا بزرگی افغان که یکی از مؤمنین ممتاز بود و سالها تولیت بیت مبارک حضرت باب را در شیراز داشت داستان زیر را نقل کرده است:

جناب سلمانی در عسکا دکه سلمانی محقری داشت که سگونی خشت و گلی در آن ترتیب داده بود و مشتریان خود را روی آن سگور به اصلاح سر و صورت می پرداخت و من خود مکرّر روی آن سگور و نزد او سر و صورت خود را اصلاح کردم. او مطلقاً سواد نداشت و خواندن و نوشتن نمی دانست و گاهی بعضی از لغات و کلماتی که در شعر بکار برده بود و خود معنی آن را نمی دانست در ضمن اصلاح سر از من می پرسید که فلان کلمه چه معنی دارد و من برایش توضیح می دادم.^(۲۲)

استاد محمّدعلی اهل اصفهان بود. وقتی به نه سالگی رسید پدرش او را برای شاگردی به یک مغازه سلمانی سپرد و در سن ۱۵ سالگی خود کسب مستقلی را آغاز کرد. اندکی بعد با بابیان اصفهان آشنا شد و تقریباً سه سال پس از شهادت حضرت باب در ظلّ شریعت بابی درآمد. استاد محمّدعلی به علت بابی بودن به همراه بعضی بابیان دیگر در اصفهان تحت تظییقات قرار گرفت و دو تن از همدمان او در میدان شهر به شهادت رسیدند. این دو نفر

آقا محمّدجواد و ملا علی بودند که رقص کنان به میدان شهادت شتافتند. این دو بابی فداکار را به میدان شهر بردند و روی زمین خوابانند تا جلاد از راه رسید و سر آنها را از تن جدا نمود بعد نوبت استاد محمّدعلی و شخص دیگر به نام استاد عبدالکریم خراطه رسید ولیکن حکمران دستور داد آنها را پس از شکنجه دادن به زندان بیاندازند و بعداً خویشان آنها مبلغی پول به اولیای امور به عنوان فدیة دادند و آنها را آزاد ساختند. این در تن پس از خلاصی از زندان اصفهان را به قصد بغداد ترک کردند و در آن مدینه به حضور حضرت بهاءالله مشرف شدند. استاد محمّدعلی در بغداد به شغل سلمانی مشغول شد و ضمناً به اقتضای خدمت آن حضرت در حتام مفتخر گردید. وی خدمت برادران جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء و مؤمنین دیگر را نیز برعهده داشت.

اصحاب حضرت بهاءالله در بغداد و ادرنه به احترام آن حضرت و اعزاز امرالله مراعات و احترام میرزا یحیی^۱ را معمول می داشتند. وی به هرحال منتخب اسمی حضرت باب و برادر مولای محبوبشان بود این طرز رفتار اصحاب که تنها به نیت اعزاز امرالله بود سبب سوء تفاهم برای میرزا یحیی شده و این تصور را برایش ایجاد کرده بود که هر چه به آنان دستور دهد بدون توجه به نتایج آنها به مورد اجرا خواهند گذاشت. ولیکن وقتی که از استاد محمّدعلی که یکی از مخلص ترین بندگان جمال مبارک بود خواست نقشه شوم او را به مرحله اجرا گذارد به اشتباه بزرگ خود پی برد.

استاد محمّدعلی در خاطرات خود این واقعه ننگین و سوابق آنها به تفصیل ذکر نموده است شرح زیر قسمتی از عبارات اوست:

آن روز حتام طلعت مبارک بود من به حتام رفتم اول ازل آمد و تا حالا مدتی بود که زحمت می کشید که مرا پیرو خود کند ولی بطور خیلی سری، من حنای او را گذاشتم و او شروع کرد به صحبت و گفت من دیشب خواب دیدم که کسی جاروب در دست دارد و دورم را جاروب می کند و

۱ این شخص بعدها نقض عهد کرد و از آن پس به خراطین معروف شد.
+ مفهوم این عبارات این بود که حضرت بهاءالله خدمتکار حقیری در برابر میرزا یحیی بردند.

به طوری صحیثش را رساند یعنی. این جمال مبارک بود که دور مرا جاروب می کرد من فهمیدم که این مرد که کاری با من دارد ولی چیزی نگفت و رفت بعد جمال مبارک به حتام تشریف آوردند آئینه بود که به دیوار وصل بود تشریف آوردند و هیکل مبارک در آئینه پیدا شد فرمودند تو بزرگی و در آئینه کوچک نمائی من از حرف ازل خیلی متفکر بودم که مقصود این مرد از این حرفها چیست چه که بطور رمز و کنایه می گفت که طلعت مبارک دور مرا جاروب می کند. از طرف دیگر هم معلوم بود که کاری مخصوص با من دارد و نیز از طرف دیگر حاجی میرزا احمد مرا تبلیغ به ازل می کرد و مخصوصاً چند روزی دیدم که به اصرار زیاد مرا می خواست بکشاند. (۲)

استاد محمد علی مانند کوه سخت ثابت و مستقیم ماند. دلایل حاجی میرزا احمد را رد نمود و در آخر کار او را با زیانی چنان سخت و زنده از خود راند که طرف معاند از او به جمال مبارک شکایت نمود. روز بعد میرزا آقاخان به دستور حضرت بهاءالله اصحاب را دور هم جمع کرد و برای اینکه آنها بتوانند اختلافات خود را رفع کنند بعضی از الراح از جمله لوح احمد فارسی را که به همان حاجی میرزا احمد خطاب شده بود برای مجتبعین تلاوت نمود.

استاد محمد علی در خاطرات خود چنین ادامه می دهد:

روزی که موقع حتام شد ازل ازل آمد سروتن شست و حنائی هم گذاشت من نشستم خدمتش بکنم. این شروع کرد به صحبت کردن و نصیحت کردن گفت میرزا نعیمی بود که در نی ریز حاکم بود اجباء را کشت اذیت کرد و بسیار صدمه به امر رسانید بعد تعریف زیادی از شجاعت و تهوّر کرد که بعضی ها فطرتاً شجاعند هر وقت باشد صفت شجاعت از آنها ظاهر خواهد شد. بعد حکایت میرزا نعیم را گفت که از اولاد اجباء طفلی باقیمانده بود به سن ده یا یازده ساله روزی که میرزا نعیم می رفته بود حتام این طفل هم رفته بود حتام و چاقونی دسته شاخی با خود برده همین که مرد که از

* مخاطب لوح احمد فارسی

توی آب بیرون می آمد این طفل چاقو را بر شکمش فرو نمود و شکمش درید فریاد میرزا نعیم بلند شد نوکریهای او از سر حتام داخل شدند و دیدند چاقو دست این پسره هست لذا پسر را آنچه توانستند زدند و بعد رفتند سر اربابشان میرزا نعیم ببینند حالش چطور است این پسره با آن که زخم خورده بود از جا حرکت کرد مجدداً چاقویی به میرزا نعیم زد. بعد مجدداً تعریف از شجاعت کرد که چقدر خوش است انسان شجاع باشد حالا در امرالله ببینید چه کرده اند هرکس صدمه می زند هرکس بر من برخاسته حتی اخوی و من از هیچ جهت راحت نیستم و نوعی شده است که رنایه رفع شده (لحن همچه می پرورانید که من وصی و مظلوم و اخوی غالب و استغفرالله متمعی) صفت شجاعت معدوح معارفت امرالله لازم (در مجموع لحن سخن و حکایت میرزا نعیم و مراتب شجاعت و تشویق من این که اخوی را بکش یعنی جمال مبارک را) این حرف را که زد به حتی حال بهم خورد که هیچوقت در حیاتم خود را آن قدر منقلب ندیده بودم. بطوریکه احساس می کردم که حتام را به سرم کوبیدند متوختش شدم و هیچ حرفی نزد رفتم سر حتام روی سگ نشستم و با خود فکر می کردم در نهایت انقلاب با خود فکر می کردم که می روم توی حتام و سرش را می برم هر طور بشود بعد فکر کردم که کشتن این کار آسانی است اما شاید در حضور جمال مبارک مقصر بشوم و مخصوصاً در آنحال با خود چنین می اندیشیدم که پس از کشتن این مرد که اگر حضور جمال مبارک بروم به من بفرمایند چرا این را کشتی چه جواب بدهم و این خیال مرا متوقف داشت. مختصر توی حتام آمدم و به آن حال اوقات تلخی شدید گفتم "باشو برو گم شو باشو برو بیرون" بزاری آمد آب ب سرم بریز من یک آبی ریختم شسته یا نشسته با کمال ترس خارج شد رفت و هنوز تا بحال او را ندیده ام اما من حالی داشتم که به هیچ قسم آرام نمی شدم. از قضا آن روز جمال مبارک حتام نبودند آقا میرزا موسی کلیم آمد به حتام من به او گفتم امروز ازل مرا آتش زد و همچه حرفی گفت آقا میرزا موسی گفت او سالهاست در این خیال است به او اعتنا نکن این مرد که جمیسه در این فکرها بوده و مرا نصیحت کرد و رفت خلاصه حتام تمام شد رفتم

بیرون خدمت سرکارآقا و عرض کردم امروز میرزایحیی چنین گفت من هم خیلی متغیر شدم و می خواستم بکشمش بالاخره کاری نکردم فرمودند این مطلبی بود که تو خود فهمیدی ذکری نکن بهتر است مکتوم باشد بعد آمدم به میرزا آقاخان گفتم تفصیل این است برو حضور عرض کن او رفت و آمد فرموده بودند برو استاد محمّدعلی را نصیحت کن که جانی این حرف را نزنند مخلص من رفتم توقیعات و خطوط ازل را جمع کردم و شب بردم در قهوه خانه مبارکه روی منقل آتش سوزانیدم و تیبلاً به همه نشان دادم و دیدند که خطوط ازل است و هفت هشت نفر از اجّاء حاضر بودند همه به من تعرض کردند که چرا چنین کردی گفتم تا امروز خانه این ازل را سجده می کردم امروز از سگ پیش من پست تر است... (۵)

استاد محمّدعلی بالاخره نتوانست این راز را مکتوم دارد بزودی این خبر در بین پاران ادرنه منتشر شد و ترس و اندوه زیاد در قلوب آنان ایجاد کرد.

پس از حدوث این واقعه بود که حضرت بهاءالله تصمیم گرفتند رسماً مقام خود را به عنوان مطلع ظهور الهی یعنی من یظهره الله به میرزایحیی منتخب اسمی حضرت اعلی ابلاغ فرمایند. میرزایحیی گرچه از اظهار امر حضرت بهاءالله و ادّعی آن حضرت از طریق الواح نازله از قلم مبارکشان آگاه شده بود ولی این اعلان از این جهت مهم بود که میرزایحیی دیگر بهانه ای نداشت که مطلب را مبهم بگذارد. حضرت بهاءالله رسماً از وی خواستند که وفاداری خود را به امر مقدّس آن حضرت ابراز نماید و غفلت از اجرای این امر در حقیقت نشانه انفصال بود.

این اعلان امر با نزول لوح مخصوص که بنام سوره امر معروف است از قلم اعلی انجام گرفت. حضرت بهاءالله در این لوح مبارک به صراحت ادّعی خویش را اعلان و حقیقت رسالتشان را بیان فرمودند. آن حضرت میرزا آقاخان را مأمور نمودند که خود شخصاً لوح مبارک را پیش او ببرد آنرا به صدای بلند برایش بخواند و جواب قطعی و صریح از او بخواهد.

« اجّاء اغلب در این اطاق دور هم جمع می شدند با هم صحبت می کردند و جای می نشستند.

میرزایحیی مهلت خواست که فکر کند و جواب بدهد این فرصت به او داده شد و روز بعد جواب داد که او خود حاصل وحی الهی است و بر تمام اهل عالم واجب است که از او پیروی کنند و با وی بیعت نمایند. اظهار چنین ادعائی از طرف شخصی که مظهر کذب و خدعه بود قهر و غضب الهی را برانگیخت و بطور آشکار به عنوان نشانه انفصال نهائی بین جمال مبارک و میرزایحیی قرار گرفت باید متذکر به این نکته بود که اکثر افراد جامعه بهائی ادرنه نسبت به حضرت بهاءالله وفادار و جانفشان بودند ولی تعدادی مفسد و شرود هم وجود داشت و بعضی هم ضعیف و متزلزل مشاهده می‌شدند این نفوس آزادانه با یکدیگر تماس و معاشرت داشتند و در نتیجه امتحان و افتتان در آن دوران بسیار شدید بود. اصحاب وفادار جمال مبارک از بدو سرگونی به ادرنه در اثر فعالیت‌های میرزایحیی و اعوان او قلبشان از غم و اندوه لبریز بود با نزول سوره امر و عکس‌العملی که میرزایحیی نشان داد کشمکش بین نیروهای نور و ظلمت به اوج خود رسید. حضرت بهاءالله که در این زمان در بیت امرالله سکونت داشتند به همراه عائله مبارکه به بیت رضاییگ که حسب الامر مبارک در نزدیکی آن اجاره شده بود نقل مکان فرمودند و از معاشرت با نفوس امتناع ورزیدند و این انزوا خاطره اعتکاف آن حضرت را به کوه‌های کردستان در زمانی که بی‌وفایان بطور ننگ‌آوری در صدد اضمحلال امرالله بودند بیاد می‌آورد. انگیزه این اعتکاف که در ۱۰ مارس ۱۸۶۶ روی داد و خوشبختانه مدتش چندان طول نکشید همان بود که آن حضرت را در ده سال پیش به مهاجرت به جبال کردستان راداشته بود. بدین معنی که تشویش و اضطراب و کینه و عداوتی که در طی سالیان مدید به وسیله میرزایحیی در قلوب بعضی ایجاد شده و با اعمال اخیر او شدت یافته بود از میان بردارند.

کناره‌گیری جمال مبارک در این دو مورد در میان اصحاب باوفا و نیز نفوس بی‌وفا اثر بزرگی باقی گذاشت. این اعتکاف همچنین فرصت و آزادی به اصحاب داد که بین جمال مبارک و میرزایحیی یکی را انتخاب نمایند. مؤمنین واقعی که با مزاحم و عنایات دائمی حضرت بهاءالله زنده بودند یکباره خود را از آن مبدأ حیات محروم یافتند نور عالم‌لذت میان آنان مفارقت

نمود و قلوب و ارواحشان در ظلمت و محرومیت فرو رفت عیناً مانند گل و سنبل که وقتی از نور آفتاب محروم ماند پژمرده و خشک می شود. اصحاب باوفای جمال قدم یعنی عاشقان آن جمال بی مثال هم دچار افسردگی و دل شکستگی عمیق گشتند آنان آماده بودند که جان خود و آنچه داشتند به طیب خاطر فدا کنند و فکر می کردند که با این عمل می توانستند به محبوب خود تقرب حاصل نمایند.

آقای کلیم برادر باوفا و حامی ثابت قدم حضرت بهاءالله که در معیت حضرت عبدالبهاء و در چنان ایام پر امتحان و افتتان علی الخصوص در غیبت آن جمال قدم سنگینی بار مسئولیت های بسیاری بر دوش داشت جریان واقعه انزوای حضرت بهاءالله در بیت رضاییگ را با این عبارات به نبیل نقل نموده است:

در آن روز هیجان و اضطراب شدیدی برپا گردید تمام درستان از فرقت جمال اقدس ابهی و محرومیت از محضر مبارکش به جزع و فزع درآمدند. (۶)

یکی از اصحاب جمال مبارک که در آن روز شاهد عینی این وقایع بوده عبارات زیر را که نمایانگر احساسات احتجای آن حضرت است از خود به یادگار گذاشته است:

آن ایام ایام پراقلاب و پرتلاطمی بود. همگی مضطرب و پریشان بودیم که مبادا این محرومیت از فیض دیدار مبارک ادامه یابد و برای همیشه از شرف لقا و درک محضر ابهی دور و مهجور مانیم. (۷)

دشمنان و متزلزلین که به طرف میرزایحیی متمایل گشته ولی اغلب هنوز به حضور مبارک حاضر می شدند در اثر انزوای آن حضرت اقداماتشان عاطل و باطل ماند. ید عنایت که تا آن زمان این نفوس را با وجود بی وفائیشان به کمال شفقت و ملاطفت هدایت و صیانت می فرمود حال دیگر از آنان سلب شده بود. آنان اکنون که بحال زار خود گذاشته شده بودند در چنگال ستیزه و نفاق که نابودی آنان را تسریع می کرد گرفتار گشته بودند و از آن پس هم به مرور زمان در گرداب حيله و مکر که خود کنده بودند بیشتر و بیشتر سقوط نمودند و بطور شرم آوری به هلاکت رسیدند.

هنگامی که حضرت بهاءالله از بیت امرالله به بیت رضاییگ نقل مکان

فرمودند به برادرشان آقای کلیم دستور دادند که آنچه از لوازم خانه از قبیل فرش و اثاث و ظروف و فراش موجود بود تقسیم کند و نیمی از آن را به خانه میرزایحیی^۱ ارسال نماید و نیز مراقب باشد که سهمیه وی از شهرته ای که حکومت برای معیشت مهاجرین تعیین نموده بطور کامل به وی تسلیم شود. حضرت بهاءالله همچنین به آقای کلیم امر فرمودند که بعضی از آثار متبرکه حضرت اعلی از قبیل مَهَر و خَاتَم و دستخط های مبارک آن حضرت به وی داده شود. میرزایحیی همیشه در پی آن بود که این آثار متبرکه را که حضرت باب قبل از شهادت مخصوصاً برلی حضرت بهاءالله فرستاده بودند تصاحب نماید.

حضرت بهاءالله در موقع انتقال به بیت رضایگ تنها یک نفر خادم برای خود و عائله مبارکه همراه بردند و به آقای کلیم دستور دادند یک تن از اصحاب را نیز برای خدمت خود انتخاب کند و ضمناً هر کدام از همراهان را هم که میرزایحیی^۱ برای خدمت خانواده اش می خواست در اختیار او قرار دهد. میرزایحیی^۱ درویش صدقعلی^۲ را که یکی از باوفا ترین اصحاب حضرت بهاءالله بود برای این خدمت انتخاب نمود وقتی این جریان به عرض حضرت بهاءالله رسید به آقای کلیم امر فرمودند به درویش بگویند که خود را در اختیار میرزایحیی^۱ قرار دهد و در کمال صداقت و صمیمیت به خدمت او مشغول شود و اظهار کردند که هیچیک از نفوس بی وفا قادر به آن نخواهد بود که عشق و محبتی را که درویش نسبت به جمال مبارک در دل دارد از او بریاید. حضرت بهاءالله ضمناً به درویش توصیه فرمودند که لوح لیلۃ القدس^۳ را که قبلاً به افتخارش نازل شده بود بخواند و به وی اطمینان دادند وقتی این بار آنرا زیارت می کند معانی مکنونه در آنرا درک خواهد نمود.

به مجرد اینکه آقای کلیم پیام حضرت بهاءالله را به درویش صدقعلی رسانید وی به نشانه خضوع و سپاسگزاری نسبت به مولای خود به حال سجده بر خاک

۱ برای اطلاع از شرح مختصر حیات او به تذکرة الرنا و نفحات ظهور حضرت بهاءالله جلد اول ص ۳۰۷ و همین کتاب صفحات ۴۵ - ۳۴۴ مراجعه شود.
+ به صفحه ۲۰۰ مراجعه شود

افتاد و اظهار کرد که این پیام جمال مبارک و شفقت و محبت آن حضرت کافی است که او را حفظ کند. و حتی اگر قرار باشد تا آخر عمر هم تحتل بلا و مصیبت کند همچنان راضی و مسرور خواهد ماند. میرزایحیی در زمانی که درویش در خدمتش بود خواست مبلغی وجه به او پردازد ولی درویش از گرفتن آن امتناع کرد و اظهار نمود که حضرت بهاءالله مراقب احتیاجات زندگی او هستند و خدمتی که ری به او می کند نه بخاطر پول بلکه صرفاً برای اطاعت از امر جمال مبارک است. به هر حال درویش صدقعلی مدت زیادی در خدمت میرزایحیی نماند و به علت وقایعی که پیش آمد از این وظیفه ناخوش آیند رهائی یافت. بطوری که بعداً خواهیم دید اندکی پس از اعتکاف حضرت بهاءالله در بیت رضاییگ تمام پیروان آن حضرت بکلی با میرزایحیی قطع رابطه نمودند و از لوث روح شیطانی او پاک و منزّه گشتند.

فصل اعظم

انزوی حضرت بهاءالله در بیت رضاییگ و امتناع آن حضرت از ملاقات مهاجرین حالتی بوجود آورد که بعضی از اصحاب بی وفا آشکارا علیه ایشان قیام کردند و علناً به میرزایحیی پیوستند. سید محمد اصفهانی که تا آن زمان در محضر حضرت بهاءالله حاضر می شد و با احتیای الهی معاشرت می نمود با غیبت جمال مبارک جرأت تازه یافت و علناً با ناقض عهد حضرت ربّ اعلیٰ همدست شد و به خیال اینکه حال میدان خالی شده بود علناً بر مخالفت حضرت بهاءالله قیام نمود و اقدامات شدیدی را برای بی اعتبار ساختن آن حضرت در میان مردم آغاز کرد و در پی آن نیز فعالیت های شدیدی ادامه داشت که میرزایحیی و سید محمد نقش عمده در آنها داشتند. این دو تن به کمک اعوان و انصارشان نامه هائی پر از تهمت و افترا نسبت به حضرت بهاءالله تنظیم و بطور وسیعی در میان مؤمنین در ایران و عراق منتشر ساختند.

این مراسلات در بعضی از جوامع بایبان ایران سبب ابهام و اختلاف شدید شد. بعضی از نفوس در اثر این اعلانات تهمت آمیز دچار گمراهی شدند و ایمان خود را از دست دادند. تعدادی از بایبان هم عریضه به حضور مبارک تقدیم و

کسب هدایت و راهنمایی نمودند و چندین لوح در جواب این رسائل در این دوره از قلم اعلی نازل و ارسال شد. سایر یاران که در ایمانشان به مرحله ایقان رسیده بودند در اثر انتشار اوراق شبهات نارته به هیجان و حرکت آمده قیام کردند و به همراه چند تن از مؤمنین دیگر مانند نبیل که حضرت بهاءالله مخصوصاً انتخاب فرموده بودند به دفاع از امر حضرت بهاءالله پرداختند. آنان در برابر شخصیت های خردخواه که در میان بایبان وجود داشتند و مصمم به ایجاد نفاق در امرالله بودند از امر الهی به کمال قدرت دفاع نمودند.

در حقیقت خود میرزایحیی بود که با اعمال خویش بی وفائی و عدم اطاعتش را به میثاق حضرت باب که با چنان کیفیت انکارناپذیر در باره من یتظیردالله تأسیس شده بود آشکار کرد و این نقض عهد را که حضرت بهاءالله سالیان مدید مکتم داشته بودند برملا نمود. امتحانات و افتتاناتی را که حضرت بهاءالله قبلاً در الراج مقدسه پیشگویی فرموده بودند اکنون بر سر مؤمنین سایه افکننده بود. اخبار مخالفت میرزایحیی یعنی منتخب نامی حضرت باب در میان بایبان اضطراب و هیجان عظیمی ایجاد نمود و به عنوان نشانه فصل دانی بین او و برادر نامدارش قرار گرفت.

در این دوره بود که میرزایحیی یکی از یاران خویش را برای انتشار اوراق خود در بین بایبان ایران مأمور نمود و این مأمور منتخب وقتی از محتویات آن اوراق با خبر شد از توزیع آنها خودداری نمود و در عوض آنها را به یکی از مؤمنین باوفا نشان داد. این اوراق حاوی اتهامات ناروای بسیار در باره حضرت بهاءالله بود و آن حضرت را به جنایاتی که فی الحقیقه میرزایحیی خود مرتکب شده بود متهم می نمود. این اوراق بالمآل به دست اصحاب جمال مبارک در ادرنه افتاد و مطالعه آنها آنان را از رفتار شرم آور میرزایحیی دچار اعجاب نمود.^۵

میرزایحیی که با این اعمال خائنانه اش اقناع نشده بود برآن شد که طغیان خویش را به محافللی که هنوز از این امور بی خبر بودند توسعه دهد. وی به

۵ حضرت بهاءالله با رجوع محتویات ناروای آن اوراق به نامه رسان نصیحت فرمودند که از دستورات میرزایحیی اطاعت کند و نامه ها را توزیع نماید.

خیال اینکه حضرت بهاءالله هر گونه اتهام و هر نوع بد رفتاری را با تسلیم و گذشت تحمل خواهند نمود عرض حالی به خورشید پاشا حکمران ادرنه و عزیز پاشا دستیار او ارسال کرد. این عریضه که حکمران آنرا به حضرت بهاءالله نشان داد پر از تملق و چاپلوسی و حاری اتهامات نادرست درباره حضرت بهاءالله بود و به این هدف تنظیم شده بود که آن حضرت را در نظر حکمران که یکی از ستاینندگان صمیمی ایشان بود بی اعتبار سازد. یکی از اتهامات ناروای میرزا یحیی این بود که سهمیه اش از شهرته ای که حکومت برای امرار معاش حضرت بهاءالله و مهاجرین تعیین کرده به او نمی رسد. میرزا یحیی برای تأیید این ادعا یکی از زنان خود را واداشت که به ملاقات حکمران برود و شکایت کند که حضرت بهاءالله سهمیه شوهرش را از شهرته دولتی قطع کرده و در نتیجه خودش تهیست شده و اطفالش در معرض گرسنگی قرار گرفته اند.

حقیقت اینست که همانطور که قبلاً ذکر شده حضرت بهاءالله همیشه میرزا یحیی و خانواده اش را از لحاظ مالی کمک می کرده اند و وقتی هم که آن حضرت به بیت رضا بیگ نقل مکان فرمودند ترتیبی داده بودند که میرزا یحیی سهمیه اش را از شهرته دولتی بطور کامل دریافت کند.

میرزا حیدر علی که چند ماه پس از این وقایع بناگوار وارد ادرنه شده و بارها به زیارت حضرت بهاءالله فائز گشته بود درباره عرض حال میرزا یحیی به اولیای امور چنین نوشته است:

چون ازل بر اعراض و اعتراض و عناد و تهمت و افترای به جمال مقصود به تمام قوای ابلیسی قیام نمود به والی ادرنه عریضه نوشت و روحی و جسمی لک الفدا عنوان عریضه اش بود که والی تقدیم حضور مبارک نموده و همه دیدیم و دیدند و بعد یا ایها العزیزه قد جنشاک ببضاعة مزجاة ارف لنا الکیل و از جمال قدم جلّ جلال اسمہ الاعظم شکایت نموده که معاش به ما نمی دهند این عنوان عریضه و مقدمه ذکر مقصدش و

* اشاره به خود و سایر اصحاب حضرت بهاءالله.

+ عزیز پاشا معاون حکمران ادرنه

شکایتش در هیچ شأنی حقّ بدونه مشتبه نشده و مشابه نبوده و نیست و جمال قدم و اسم اعظم به حضرت سلطان عبدالعزیز خان مرحوم نازل فرموده اند ان یا رئیس اسمع نداء الله الملک المهیمن القیوم اَنّه ینادی بین الارض و السماء و یدعّر الکَلّ الی المنظر الابهی [الی آخر الآیه] و در همین سوره مبارکه و صحیفه مقلته خبر می فرمایند او را به خلعتش از تاج سلطنت و رفتن مملکت و به کنایه هم کشته شدن او را فرموده اند مقصود این نبود مقصود عریضه ازل بود که به حضور مبارک والی تقدیم نمود و به دفتر و واسطه کذب و افترایش را واضح و مبرهن و ثابت فرمودند و پیغام فرمودند به والی مقصودش اذیت و هتک حرمت است. (۸)

اتهامات میرزایحیی^۱ در این موقع بطور رسیعی منتشر شد حضرت ولی امرالله در این خصوص چنین مرقوم فرموده اند:

در همین اوان آن معرض بالله یکی از زوجات خوش را به سرایه فرستاد. مشارالیه نزد اولیای امر رفت و استدعای اعانت و عطوفت نمود و اظهار داشت شهرتّه همسرش قطع گردیده و اطفالش از بی نانی در شرف هلاکت اند. چون این اخبار انتشار یافت و شهرتش به اسلامبول رسید مایه حزن و تأثر شدید خاطر مبارک گردید و موجب آن شد که در دوایر و محافل مربوطه که پیوسته تحت تأثیر علوّ رفتار و سمو کردار حضرت بهاءالله بودند پاره ای مذاکرات و تفسیرات زنده پیش آمد نماید که مضرّ و موهن به عالم امر بود. (۹)

حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به شیخ سلمان+ احزان قلبی خود را از این اقدامات شرم آور میرزایحیی^۱ ابراز می فرمایند. آن حضرت اتهامات او را در باره سهمیه اش از شهرتّه دولتی ذکر می نمایند و بیان می فرمایند که این شهرتّه همیشه بین مهاجرین تقسیم می شده و ذکر می کنند که اگر بخاطر همراهان آن حضرت نبود خود شخصاً هر اندازه هم که معیشت ممکن بود سخت باشد هرگز شهرتّه دولتی را قبول نمی کردند چنانکه بعداً خواهیم دید

* این لوح در واقع خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی صادر شد.
+ به فصل ۱۳ و نیز به جلد ۱ ص ۱۲۸ - ۱۲۳ مراجعه شود.

وقتی که اتهامات میرزا یحیی شلت گرفت حضرت بهاءالله از گرفتن سهمیه خود امتناع فرمودند و ناچار شدند برای تأمین مخارجشان بعضی از مایملک خود را به فروش رسانند.

یکی از خصوصیات حیات مبارک حضرت بهاءالله این بوده که با وجود اینکه در یکی از متمولترین خانواده‌های ایران چشم به جهان گشوده و با اینکه سالیان زیاد در محیطی پر تجمل زندگی نموده بودند مدت چهل سال از دوران رسالت خویش را در تنگدستی زیادی که در ایام اولیة حیاتشان هرگز به آن عادت نداشتند سپری ساخته‌اند. حضرت بهاءالله مدت دو سال در نهایت فقر در کوه‌های سلیمانیه گذراندند و در بسیاری از آن ایام تنها با شیر تغذیه می نمودند. در بغداد نیز زندگی ساده‌ای داشتند و محرومیت‌های بسیاری را تحمل فرمودند. حضرت بهاءالله در یکی از الواح می فرمایند آتی اشهد بنفسی ما کان عند حضرتی فی بعض الاحیان من ثوبین لیبتل احدهما بالآخر کذلک یشهد لسان صدق علیهم (۱۰) آن حضرت در ادرنه و عکا نیز به شداید و محرومیت‌هایی که دشمن سرسخت بر آن حضرت تحمیل کرده بود تن در دادند. گرچه بسیاری از مؤمنین از روی اخلاص و اغلب با فداکاری و بدون توجه به احتیاجات شخصی خود هدایاتی حضور جمال مبارک تقدیم می کردند آن حضرت آن هدیه‌ها را بین فقرا تقسیم می فرمودند و خود در نهایت سادگی زندگی می نمودند. از جمله حسین آشچی جوانی از کاشان که در ادرنه و بعدها در عکا به عنوان آشپز حضرت بهاءالله خدمت می کرده شرح زیر را از خاطرات ایامی که در ادرنه در بیت امرالله می زیسته از خود به یادگار گذاشته است:

این [خانه] (بیت امرالله) بسیار بزرگ و باشکوه بود و بیرونی بزرگ داشت که جمیع اجزاء در اینجا جمع می شدند و بسیار خوش می گذشت. ابتدا اجزاء از بلایا و آلام [ملفت] نمی شدند سرمست و مدهوش جمال بی مثال الهی بودند ... در آن ایام معیشت بسیار ضیق و تنگ بود که اکثر اوقات نهار در ساحت اقدس غیر از نان و پنیر چیزی دیگر نبود و این عبد یومیه از گوشت و روغن پس انداز می کردم و در خزانه مخصوص می نهادم چون قدری جمع می شد یکروز جمال قدم جل اسمه الاعظم را در

چمن دعوت می کردم و بعضی از آن پول های پس انداز شده دو گار و یک بز خریده شد و شیر و ماست [آنها] در بیت مبارک صرف می شد ... در ایام زمستان منقلهای متعدّد هر کدام از برای اوطاق خود حاضر می نمودند به عهده این فانی بود [ذغالرا] به اندازه می گذاشتم و اقتصاد می کردم به نوعی که در حضور مبارک عرض نمودند که حسین [ذغالرا] به عدد در منقل آتش می گذارد فوراً حقیر را احضار می فرمایند که بیا به بینم تو [ذغالرا] به عدد می دهی و می شماری و می دهی عرض نمودم که بله به پیمانه می دهم بسیار تبسم و مزاح فرمودند و فرمودند بله چنین باید باشد و بیت بزرگ باید چنین باشد. (۱۱)

حضرت بهاءالله به علت ادامه اقدامات زبان آور میرزایحیی^۱ و سید محمّد ناچار شدند به انزوای خود که تقریباً دو ماه طول کشید پایان دهند و به سیانت امرالله در برابر حملات دشمنان بی وفا برخیزند. در این زمان بود که حضرت بهاءالله سید محمّد را از مجالس یاران خود طرد فرمودند و اندکی بعد فصل اعظم که نشانه جدائی آشکار بین پیروان حضرت بهاءالله و اعوان میرزایحیی^۱ بود آشکار گردید. انزوای دو ماهه حضرت بهاءالله در حقیقت نقش یک خلا روحانی را برای مهاجرین ادرنه ایفاء نمود. این واقعه امتحان شدیدی بوجود آورد و در اثر آن هر یک از آنان درجه ایمان و اخلاص خود را ظاهر نمودند و وقتی که زمان فصل فرا رسید هر فردی می دانست که به کدام دسته وابسته است. در حقیقت اکثریت بزرگی از مهاجرین در امر جمال مبارک مستقیم ماندند و تنها تعداد قلیلی که دور میرزایحیی^۱ گرد آمده بودند از محضر مبارک طرد شدند. چند تن از نفوس جاه طلب و خودخواه هم در ایران بودند که به میرزایحیی^۱ پیوستند. این افراد به حمایت وی برخاستند و بطوری که بعداً خواهیم دید میرزایحیی^۱ به تحریک سید محمّد اصفهانی فتالیت های سو، خود را تشدید کرد و تخم نفاق و اختلاف را بین اولیای امور در عاصمه امپراطوری عثمانی منتشر نمود.



فصل هشتم

موعود بیان

بعضی الواح نازلہ در این دورہ

لوح بہاء

یکی از الواح مقتضہ کہ در این دورہ از قلم اعلیٰ نازل شدہ لوح مبارک بہاست کہ احتمال می رود بلافاصلہ قبل از انتقال حضرت بہاءاللہ بہ بیت رضاییگ نازل شدہ باشد زیرا در این لوح آن حضرت بہ احزان قلبی خویش اشارہ و بیان می کنند کہ قصد آن دارند کہ از ہمہ کنارہ گیرند. این لوح مبارک کہ بہ افتخار خاتون جان دختر ارشد حاجی اسداللہ فرہادی* از اہالی قزوین صادر شدہ بہ لسان عربی است و بعضی قسمت های آن را خود ہیگل مبارک بہ زبان فارسی ترجمہ فرمودہ اند.

خاتون جان یکی از مؤمنین خالص و جانفشان بہ شمار می رفت. پدرش حاجی اسداللہ ہم از پیروان سید کاظم رشتی بود. چون جناب طاہرہ ہم در سلک اصحاب سید کاظم منسلک بود دوستی عمیقی بین او و صبایای حاجی اسداللہ وجود داشت. وقتی کہ حضرت باب اظہار امر فرمودند جناب طاہرہ کہ در کربلا می زیست بہ حقانیت آن حضرت عارف شد و در جرگہ حروف حق درآمد. اندکی پس از آن خبر اظہار امر حضرت باب بہ قزوین رسید و حاجی اسداللہ و خانوادہ اش از نخستین کسانی در آن شہر بودند کہ بہ آن حضرت ایمان آوردند. وقتی جناب طاہرہ بہ قزوین بازگشت علقہ محبت و یگانگی بین او و عائلہ فرہادی قوی تر و شدیدتر شد مخصوصاً خاتون جان یکی از ستاینندگان صمیمی طاہرہ گشت. وی پانین پای ایشان می نشست و مجذوب عشق و اخلاصی بود کہ او نسبت بہ حضرت باب و حضرت بہاءاللہ از خود نشان می داد.

• بہ مطالعہ الاترار مراجعہ شود

اندکی پس از ورود جناب طاهره به قزوین تزییقات برضتہ بایبان آغاز شد حاجی اسدالله پدر خاتون جان را از بستر بیماری بیرون کشیدند و با وجود کبر سن مجبور ساختند که در زیر زنجیر و به همراه هم زندانیان خود فاصله یکصد و هفتاد کیلومتر را تا زندان طهران پیاده طی کند. نبیل دربارہ سرنوشت این زندانیان چنین می نویسد:

رژاٹ اشرار بہ محض اینکه بہ محبوسین بیگناہ دست یافتند در اخذ انتقام نہایت ستمکاری را نسبت بہ آنها مترجہ ساختند. شب اولی کہ محبوسین را تحویل گرفتند حاجی اسدالله برادر حاجی اللہ وردی عمومی آقا محمد ہادی و آقا محمد جواد فرہادی را بہ قتل رساندند. این مظلوم از تجار قزوین بود و مانند برادرش در آن شہر بہ صلاح و تقوی مشہود و معروف. ورثہ ملّا تقی چون می دانستند کہ حاجی اسدالله را بہ واسطہ شہرت زہد و حسن صیتی کہ دارد نخواہند توانست در قزوین بہ قتل برسانند برای اخماد آتش کینہ جوئی خود مخفیانہ او را کشتند. این عمل طوری انجام گرفت کہ ظنّ ہیچکس بہ آنها مترجہ نشد. در نصف شب این عمل شرم آور را مرتکب شدند و روز بعد شہرت دادند کہ حاجی بہ واسطہ مرض وفات یافتہ بازماندگان حاجی اسدالله کہ از اصل قضیہ بی خبر بودند بہ سوگواری او نشستند و با نہایت عزّت و احترام آن مظلوم را مدفون ساختند. (۱۱)

شہادت غم انگیز حاجی اسدالله و سایر یاران طلیعہ تزییقات بیشتر بعدی در قزوین بود خانہ فرہادی ہا غارت شد و تمام مایملک آنان مورد مصادره قرار گرفت. محمد ہادی فرہادی برادرزادہ حاجی اسدالله و شوہر خاتون جان بناچار بخاطر حفظ جانش شہر را ترک گفت و بہ طهران رفت.

در همین ایام طاهرہ بہ دستور دشمن سنگدل در خانہ پدرش زندانی شد. وی تمام وقت بہ وسیلہ زنی کہ برای این کار انتخاب شدہ بود تحت نظر قرار داشت و تنہا برای انجام وضوی روزانہ بود کہ می توانست از اطاقش خارج شود. بتدریج موقعیت طاهرہ خطرناک تر شد و دشمن بہ طرح نقشہ برای خانہ دادن بہ حیات وی اقدام نمود. نبیل در این بارہ چنین می نگارد:

شاہ و وزیر برای سرکوبی متجاسرین رژاٹ ملّا تقی اقدامی نکردند و

از آنها مؤاخذہ‌ای به عمل نیامد از این جهت جرئت آنان زیادتر شد و برجسارتشان افزوده گشت همت گماشتند که به هر وسیله هست حضرت طاهره را نیز به شهادت رسانند و از جام سابقین به او هم نصیبی بخشند. حضرت طاهره چون از مقصد آنان مطلع گشت از محبس خویش که پیش از این نگاشتم مراسله‌ای به ملاّ محمّد که به جای پدرش ملاّ تقی امام جمعه قزوین شده بود به این مضمون بنگاشت:

"هرچه سعی و کوشش کنید بی فایده است نور الهی خاموش شدنی نیست قال الله تعالی "یریدون ان یظفونوا نیر الله بانفواهم و یأبئ الله الا ان یتّم نوره ولو کره الکافرون" اگر این امر مبارک که ندای آن مرتفع گشته از طرف خداست و خدائی که من می پرستم همان آفریدگار جهان است بین من و تو این شرط برقرار باشد که تا نه روز دیگر وسائل خلاصی مرا از زندان ظلم شما فراهم فرماید و اگر نه روز گذشت و رهائی برای من حاصل نشد هرگونه مجازاتی که می دانید نسبت به من مجری سازید زیرا در آن صورت بطلان اعتقاد و ادعای من برای شما ثابت و مبرهن است "ملاّ محمّد بعد از مطالعه این مراسله راه تجاهل پیمود و نهایت دقت را مجری داشت که آنچه را طاهره به او نوشته واقع نشود و نهایت سعی را می نمود که مقصود و منظور شخص خود را که قتل حضرت طاهره است مجری دارد. (۲)

ملاّ محمّد مذکور در نوشته نبیل سردسته دشمنان بایان در قزوین به شمار می رفت و جالب توجه اینکه وی پسر عمر و شوهر طاهره بود ولی پس از آنکه طاهره در زمره پیروان سید کاظم درآمد بین آنان جدائی افتاد طاهره او را ترک کرد و به خانه پدر رفت و وقتی هم که به امر حضرت باب گروید این شکاف عمیق تر شد و چون وی پس از ایمان به قزوین مراجعت نمود ملاّ محمّد از او خواست که بیاید و در خانه او زندگی کند جناب طاهره این پیغام را برای او در جواب فرستاد:

از قول من به آن نادان بی شعور بگویند که اگر در ادعای قرابت و

خویشاوندی با من راه صداقت می پیمودی و علاقه قلبی واقعی داشتی در این مدت که من در کربلا بودم لااقل بدیدن من می آمدی و در حین مسافرت از کربلا به ایران با من همراه می شدی. پیاده راه می پیمودی و با کمال صمیمیت کجاوه مرا محافظت می کردی و تمام راه را به خدمت من می پرداختی آنوقت چون صمیمیت ترا مشاهده می نمودم از خواب غفلت بیدارت می ساختم و حقیقت امر الهی را برای تو شرح می دادم. حال که چنین نکردی و مدت سه سال می گذرد که از هم جدا هستیم بهتر آنست که این مفارقت ابدی باشد یعنی نه در این دنیا و نه در جهان دیگری برای ما ملاقات و اجتماع میسر نشود. آری جدائی ما ابدی و مفارقت ما دائمی است من از تو چشم پوشیدم و دیگر مورد اعتنا نخواهی بود. (۳)

در مدتی که طاهره در منزل خود زندانی بود تنها کسی که با وی تماس داشت خاتون جان بود که تقریباً هر روز بنیدار او می شتافت. گاهی در لباس گدائی و گاهی به عنوان رختشویی می رفت و لباسهای او را در نهر آب نزدیک خانه می شست. خاتون جان با این تماس دائم نقش مهمی در انتقال اخبار بین طاهره و دوستانش بازی می کرد. این بانوی مؤتمه همچنین در زمانی که دشمنان تصمیم به قتل طاهره گرفته بودند مخفیانه خوراک به ایشان می رسانید زیرا احتمال قوی می رفت که دشمنان غذای او را به زهر آلوده سازند و بالاخره هم او بود که به کمک شوهرش محمد هادی نقش مهمی در خلاص کردن خانم محبوب خود از زندان ایفا نمود.

تقریباً مقارن زمانی که طاهره پیغام خود را درباره جدائی به ملا محمد فرستاد حضرت بهاءالله در طهران محمد هادی فرهادی را که از قزوین به طهران فرار کرده بود به حضور خواندند و از او خواستند که فوراً به قزوین باز گردد و نقشه ای را که آن حضرت برای نجات طاهره طرح کرده بودند به موقع اجرا گذارد. نبیل این داستان را چنین توضیح می دهد:

* آقا محمد هادی خدمات دیگری هم به طاهره کرده بود مثلاً او از جمله کسانی بود که طاهره را هنگام عزیمت به بندش همراهی نمود و در آنجا در مدخل باغی که حضرت بهاءالله برای سکونت طاهره معین فرموده بودند وظیفه درباری و محافظت او را بر عهده داشت برای اطلاع بیشتر از واقعه بندش به مطالع الانوار مراجعه شود.

حضرت بهاءالله آقا محمد هادی فرهادی را احضار فرمودند و او را مأمور کردند که حضرت طاهره را از محبس قزوین به طهران بیاورد تا در منزل خود از او نگاهداری کنند. نامه سرمسته‌ای به محمد هادی مزبور عنایت فرمودند و به او دستور دادند که این نامه را به واسطهٔ زوجات خاتون جان باید به حضرت طاهره برسانی. به خاتون جان بگو برای این که بتواند این مراسله را در محبس به حضرت طاهره بدهد خود را به لباس گدایان درآورد و به بهانه گدائی به درب منزلی که طاهره در آن محبوس است برود و مراسله را به مشارالیها بدهد و تو هم باید دم درب منزل بایستی تا حضرت طاهره از منزل خارج شود به محض خروج فوراً او را به طهران بیاور و فرمودند من دستور می‌دهم که یک نفر از گماشتگانم با سه رأس اسب تندرو شبانه دم دروازه قزوین حاضر باشد. تو اسبها را در خارج شهر در محلّ معینی قرار بده و طاهره را به آن مکان ببر و هر دو سوار بر اسب شده از راه غیر معمولی به طهران بیایید و سعی داشته باش که قبل از طلوع آفتاب به طهران برسی و به محض اینکه دروازه طهران باز شد وارد شهر شوید و یکسر به منزل من بیایید خیلی مواظب باش که به راز شما کسی پی نبرد خداوند راهنمای شماست و شما را در ظلّ حفظ و حمایت خویش صیانت خواهد فرمود. (۲)

شیخ کاظم سمندرہ ترتیبی را که محمد هادی به کمک خاتون جان برای استخلاص جناب طاهره داده بود به تفصیل نوشته است:

و اما جناب طاهره چنانکه اشاره شد در خانه پدر تحت نظر بودند و هم ملاً محمد یسرعم و شوهرش این بود که به ایشان سم بخوراند ولی دسترس نداشت و هیچکس از دوستان جز دختر بزرگ مرحوم حاجی اسدالله که از ندریان حقیقی بوده به آنجا راه نداشت و مشارالیها هم به تدابیر عجیبه و هیأت مختلفه گاهی به عنوان رخت آب کشیدن و زمانی به صورت تکذبی نمودن خود را می‌رسانید و خبر می‌گرفت و خوراکی می‌رسانید چه که جناب طاهره از بیشتر خوردنی‌های منزل خودشان احتیاط

* یکی از حواریین حضرت بهاءالله که شرح مفصل حیاتش در جلد سوم داده خواهد شد.

و ملاحظه داشتند و به سختی زندگی می نمودند. و جناب آقا محمد جواد فرهادی مشهور به عموجان و غیر ایشان نیز حکایت نمودند که اخوی بزرگتر ایشان آقا هادی نام که از روز قتل حاجی فلاّ تقی متواری و فراری بوده در طهران نظر به سابقه آشنائی با حضرت وحید اکبر ملاقات کرده و حضرت وحید ایشان را به حضور جمال مبارک ابھی جلّ ذکره برده و معرفی نموده. جمال مبارک دستخطی به جناب طاهره مرقوم و آقا هادی را مأمور به خلاصی و بردن جناب طاهره به طهران می فرمایند و جناب آقا هادی با لباس مبلل به قزوین آمده دستخط مبارک را به دستپاری زوجه اش که دختر بزرگ مرحوم حاجی اسدالله بوده به همان تدابیر سابقه میان روز به جناب طاهره می رسانند بعد از زیارت دستخط می گویند شما بروید من می آیم و به فاصله ساعتی تشریف می برند فی الفور آقا هادی و زوجه اش ایشان را به خانه آقا حسن نام نجّار که کسی گمان نمی برده و همسایه و دوست رسمی و محرم بوده می برند.

طولی نمی کشد که کسان جناب طاهره از نبودن ایشان آگاه می شوند بعد از تجسس و یأس از تفحص طلاب مدرسه و مردم رجّاله ازدحام نموده محشر کبری دوباره برپا می شود و به اجماع هجوم به خانه حاجی اسدالله مرحوم می برند و در ضمن تفحص و تجسس به غارت و تاراج که از لوازم و نتایج اینگونه حملات است مشغول می شوند لیکن اصل مقصود که جناب طاهره بوده به دست نیامده از اهل بیت مطالبه و مؤاخذه شدید می نمایند بعضی از اماء الله خدمت شاهزاده خانم دختر محمدعلی میرزای مرحوم که از ارادت کیشان جناب طاهره بوده می روند. بعد از اطلاع و اجازه حکومت، صادق خان نام آجودان را با جمعی سرباز مأمور و مآذون نموده مردم را از آن خانه بیرون می نمایند و در آن شب جناب آقا هادی به معارفت آقا قلی نام + جناب طاهره را از برج سمت دروازه شاهزاده حسین

* آقا محمد هادی فرهادی شوهر خاتون جان

+ این شخص بابی نبود ولی دوست بارونا و مطمن آقا هادی بود. او کاسب بازار بود از سری بودن مأموریت خبر داشت ولی با وجود خطر احتمالی به این کمک مبادرت نمود.

بیرون می‌برند و اسبها را که در سلاخ خانه خارج شهر مهیّا نموده بودند سوار شده از راه کُله دَرّه و اشتهازد به طهران می‌روند. ابتدا در باغ امامزاده حسن* ورود نموده آقاقلی، اسبها را متوجه شده می‌گرداند و جناب طاهره آسایش می‌فرمایند و آقاهادی به شهر برای اخبار می‌رود. کربلاتی: حسن تاجر قزوینی از ورود جناب طاهره خبر شده به باغ مذکور می‌رود آقاقلی ندانست دوست است او را نهی می‌نماید که پیش میا او تبسم کنان می‌آید. آقاقلی در سیلی به او می‌زند. جناب طاهره نهی از زدن می‌فرماید هر دو را می‌خواهند و از میوه‌ها که آورده به آقاقلی هم می‌دهند. شب چند سوار آمده جناب طاهره را با همراهان با احترام تمام به بیت مبارک جمال قدم جلّ ذکره الاعظم می‌برند و در زمان خواب رختخواب عالی که برای آقاقلی آوردند به جهت پستی لباس خود نمی‌خواید دامن قبای خود را به دست گرفته به جناب طاهره نمود که با این لباس مندرس در این رختخواب چطور بخوابم فرمودند بخواب عنقرب خداوند مثل آن را به تو خواهد داد. فردا جناب طاهره با آقاهادی در خارج طهران به دهی که بعضی احباب در آنجا بودند تشریف بردند+ جمال مبارک بیرون تشریف می‌برند و مراجعت می‌فرمایند حقال پولی می‌آورد و خالی می‌کند+ خورجینی می‌طلبند به آقاقلی می‌فرمایند این پولهای زرد را یک طرف بریز سفید را یک طرف بریز. آقاقلی پولهای زرد را زیر می‌ریزد و سفید را روی آن می‌فرمایند چرا چنین می‌کنی ما به تو گفتیم پهلوی هم بریز عرض می‌کند اینطور می‌کنم که اگر در حین حرکت اسب و گذاشتن و برداشتن چیزی بیفتد از سفیدها بیفتد هیچ

* در حومه خارج طهران.

+ این محل احتمالاً دهکده کوچ حصار بود.

† در آن روزها پول تنها بصورت سکه بود و امکانات بانکی وجود نداشت و مردم معمولاً آنرا در کیسه حمل می‌کردند مردم ثروتمند اغلب ناچار بودند که کیسه‌های پول خود را بر روی اسب حمل نمایند حضرت بهاءالله در تمام سفرهانی که در ایران برای تبلیغ امر بدیع می‌نمودند دوستان و خدمتکارانی به همراه داشتند و آن حضرت بردند که تمام مخارج را برعهده داشتند.

نمی فرمایند بعد سوار می شوند آن خورجین پول را با کلیدش به آقاقلی می دهند روی اسبش می اندازد و سوار می شود و در رکاب مبارک می روند به همان ده که جناب طاهره تشریف برده بودند. شب می گذرد و صبح زود جناب ط آقاقلی را بیدار می کنند که برخیز نماز بخوان سعادت تو یاری نکرد که با ما باشی حکماً باید به قزوین بروی و اگر نروی نساد عظیمی خواهد شد و در زیر درختی مسند ایشان را انداخته بودند مشغول به نوشتن کاغذجات شدند آقاقلی نماز خوانده حضورشان با جناب آقا هادی ایستاده بودند جمال مبارک هم تشریف می آورند خطوط جناب ط تمام می شود خورجین پول را می خواهند می کشانید به آقاقلی می فرمایند دامنت را بگیر مسمخه می کنند جناب آقا هادی می گویند که اطاعت نما دامن را می گیرد نه مشت پول می ریزند، در قلب آقاقلی می گذرد که ایکاش پولهای زرد رو می شد می فرمایند ما خرجی تا قزوین بتو می دهیم پول عروسی تو خیلی خواهد رسید و اینهم تقصیر خود تو است که زردها را زیر ریخته (۵)

آقاقلی به خانه رفت و نامه های طاهره را تسلیم کرد. اگر او اندکی دیرتر رسیده بود مشکل بزرگی ایجاد می شد زیرا نزدیکان او سوء ظن پیدا کرده بودند و از خاتون جان دربارہ اش استفسار می نمودند. وفاداری آقاقلی در خدمت به جناب طاهره مورد رضای حضرت بهائالله قرار گرفت و همچنان که آن حضرت وعده فرموده بودند اندکی بعد خداوند ثروت و مقام به او عنایت فرمود و او یکی از رجال متنفذ در قزوین شد. او بعدها برای سکونت به طهران رفت و تا آخر حیات نسبت به امر محبت باقی ماند.

خاتون جان که در حیات طاهره به چنان خدمات قهرمانی اقدام کرده بود در اثر شهادت قهرمان محبوبش غرق دریای پریشانی و احزان گردید. وی اندکی پس از این واقعه هم، شوهرش محمدهادی را از دست داد ولی هیچیک از این مصائب شعله ایمان را که در قلبش فروزان بود کاهش نداد و او همچنان با شور و اشتیاق به خدمت امر الهی ادامه داد. بذر عشق به حضرت بهائالله به دست جناب طاهره که از ابتدا مقام حضرتش را شناخته بود در قلب خاتون جان آشنانده شده بود و در نتیجه خاتون جان با ایمان خالص و اخلاص کامل

به حضرت بهاءالله اقبال کرد. خواهران خاتون جان و بعضی از افراد دیگر خانواده او هم در امر الهی ثابت و مستقیم ماندند. خاتون جان از همان ایام بغداد به دریافت الواح از حضرت بهاءالله مفتخر بود و این موهبت عظیم همچنان ادامه داشت تا اینکه حضرت بهاءالله در ایام ادرنه و در زمان بحران شدید یعنی وقتی که در معرض حملات شدید ناقضین بی وفا قرار داشتند لوح مبارک بهاء را به افتخار او نازل و در آن، احزان قلبی خود را با وی در میان گذاشتند.

در این لوح مبارک حضرت بهاءالله اعمال اهل بیان و آنهائی را که قصد جان آن حضرت را نموده و مصائب بی شماری را بر وجود مبارکشان وارد ساخته بودند مورد سرزنش قرار می دهند. جمال مبارک از اینکه این نفوس عهد الهی را شکسته اند ابراز حزن می نمایند و آنان را به پیروان اسلام که حضرت باب را مورد ایذا و اذیت قرار دادند تشبیه و چون جنود شیطان معرفتی می فرمایند. آنان را به سبب غفلت از اوامر الهی توبیخ و از اینکه سبب شدند اشک از عیون الهی سرازیر گردد ملامت می کنند. حضرت بهاءالله در این لوح مبارک به نفس خود به عنوان "خلیل رحمن در دست نمرود ملک طغیان"، چون "روح در دست یهود" و مانند یوسف که مورد خیانت برادران واقع و در چاه افکنده شد اشاره می فرمایند.

در این لوح مبارک است که جمال اقدس ابهی به پیروان خود به عنوان "اهل بهاء" اشاره می نمایند و از آنان دعوت می کنند که به سفینه الله که تنها برای آنها ساخته شده و در بحر حمرا حرکت می کند وارد شوند. این اشاره به بیان مبارک حضرت باب در قیوم الاسماء است که در آن به "اهل بهاء" به عنوان "راکبین سفینه الحمراء" اشاره می فرمایند در آثار مبارکه بهائی کلمه "سفینه" معمولاً به امرالله و عهد و میثاق الهی اطلاق می شود. اصطلاح "اهل بهاء" هم که اشاره به پیروان حضرت بهاءالله در برابر "اهل بیان" یعنی پیروان حضرت باب است برای نخستین بار در ادرنه زمانی که "فصل اعظم" واقع شد بکار رفت. آنان که به میثاق حضرت باب وفادار ماندند علناً خود را بهائی نامیدند و نفوسی که عهد آن حضرت را شکستند و به میرزایحیی^۱ گرویدند به نام بابی و گاهی ازلی شناخته شدند و از آن پس تکبیر "الله اکبر"

هم که در میان بابیان برای تحیت بکار می رفت به تکبیر "الله ابهی" تبدیل یافت.

حضرت بهاءالله تاکید می فرماید که هر کلمه که در لوح بهاء نازل شده ممکن است از طرف قاطبه نوع بشر به عنوان گواه کامل بر حقایق امر مبارک محسوب شود آن حضرت به علاوه بیان می فرماید که از افق کلمات الهی که در این لوح مبارک نازل شده شمس مضینه بی شماری طالع شده که تمام عوالم الهی را روشن و منیر ساخته و عددشان بر هیچکس غیر از خدا آشکار نیست آن حضرت اهل بهاء را نصیحت می فرماید که آئینه قلب خود را در جهت انوار این آفتاب های پرانوار قرار دهند و به نور آنها نورانی شوند. خاتون جان که لوح مبارک بهاء به اعزازش نازل شده اشتیاق تشریف به حضور مولایش را در دل می پروراند وی بالأخره دعایش مستجاب شد و به همراه دختر و دامادش حاجی حسن زرگر به عکا رفت و مدتی در ظل انوار عطفوت و صیانت آن حضرت بسر برد.

بیت مسکونی حاجی اسدالله پدر خاتون جان یکی از اماکن تاریخی شمرده می شود. قبل از ظهور حضرت اعلی این خانه مرکز فعالیت های شیخی ها در قزوین بود و شیخ احمد احسانی خود زمانی در آن خانه بود. بعدها این خانه مرکز اجتماعات بابیان و بهائیان شد و در همین خانه بسیاری از قهرمانان برجسته امر چون طاهره، قدوس، وحید و دیگران مورد پذیرائی قرار گرفته بودند در یکی از اطاقهای زیرزمین آن آقا محمد هادی، شمشیر برای مدافعین قلعه شیخ طبرسی می ساخته و بطوری که شایع است وقتی قدوس و وحید از این شهر می گذشته اند این شمشیرها را مورد آزمایش قرار می داده اند. خاتون جان و دو خواهرش که وارث این خانه بودند آنرا به امر تقدیم کردند و در عریضه ای که حضور جمال مبارک فرستادند اشتیاق خود را به اینکه این خانه ممکن

• مؤسسه فرقه شیخی از اسلام، به مطالع الانوار مراجعه شود.

+ صحنه کارزار بین سیصد سیزده تن از بابیان، مدافعین دلیر قلعه و نیروهای دولتی. بابیان به اجبار به این مدافعین کشانده شده بودند و نتیجه آن شکست قرای نیرومند دولتی بود بعداً اغلب مدافعین قلعه به شهادت رسیدند برای اطلاعات بیشتر به مطالع الانوار مراجعه شود.

است به عنوان مشرق‌الاذکار سورد استفاده قرار گیرد عرض نمودند حضرت بهاءالله این هدیه را قبول و نثت آنها را تصویب فرمودند.

لوح روح

یکی از الواحی که بنظر می‌رسد در ایام انزوی دو ماهه حضرت بهاءالله در بیت رضایک نازل شده باشد لوح مبارک روح است. این لوح که به لسان عربی است مانند الواح دیگری که در این دوره نازل شده حاوی دو موضوع اساسی است یکی اعلان رسالت مقتسه و پرده برداری از مقام بلند حضرتشان و دیگری بیان ضدت و خیانت و شرارت بایانی که به طرف میرزایحیی متعایل شده بودند و حضرت بهاءالله به آنان اغلب به عنوان نفوسی که به مشرکین بالئه پیوسته‌اند اشاره فرموده‌اند. حضرت بهاءالله ضمن ملامت از اعمال زشتی که این نفوس مرتکب می‌شدند به زبانی سوزناک احزان قلبی خود را در آن گوشه تنهائی بازگو می‌کنند و آنان را به خاطر مصائبی که بر نفس خداوند وارد آورده‌اند توبیخ می‌فرمایند، مصائبی که آن حضرت را واداشته که پس از کشف غطا از جلال وجه نورانیش آنرا از انظار مردمان پنهان نماید. جمال مبارک به اعمال شیطانی این گروه که نام آن حضرت را در بین مردم بی‌اعتبار ساخته بود اشاره می‌کنند و همچنین از یک واقعه منهنه یاد می‌کنند که وقتی خدمتکار نداشتند و ناچار شدند که خود شخصاً در را به روی حاکم شهر که برای ملاقات آن حضرت می‌آمد باز کنند می‌فرمایند در آن روز تمام عالم خلقت بر مظلومیت و حقارت آن حضرت گریست و قلوب مقررین از این خفت و خواری آب شده.

• برای اینکه به مفهوم واقعی این بیان مبارک پی ببریم باید فکر کنیم که چقدر دستگاه سلطنت دچار حقارت می‌شود اگر سلطانی ناچار شده در دربار سلطنت را خرد شخصاً بر روی مراجعین باز کند. گذشته از این حقیقت که حضرت بهاءالله مظهر ظهور کلی الهی بودند و یارانسان همیشه با کمال خلوص آماده خدمت به آن حضرت بودند آداب و رسوم آن زمان هم ایجاب می‌کرد که یک شخص مهم چندین خدمتکار در منزل داشته باشد و باورکردنی نبود که شخص صاحب شخصیتی در امور مربوط به کارهای عملی خانه داری شرکت کند.

حضرت بهاءالله در لوح مبارک روح توضیحات بیشتر درباره اعمال شریرة میرزایحیی^۱ و کسانی که به دور او جمع شده بودند ارائه می کنند و خطاب به یکی از مؤمنین به نام علی بیان می فرمایند که چگونه این نفوس شریرة با وجودی که در اثر مساعدت و حمایت دائمی آن حضرت در طمی بیش از یک عقد به شهرت رسیده بودند. توطئه قتل ایشان را طرح کرده بودند آنان پس از این که به ضعف خود در اجرای نقشه شوم خود پی بردند اذعای بیگناهی کردند و با متهم ساختن حضرت بهاءالله به جنایاتی که خود مرتکب شده بودند دست به انتشار اتهامات دروغین بر ضت آن حضرت زدند. حضرت بهاءالله با توصیف این نفوس به بنده های ملکوت اسماء که به مقام خود مغرورند پیش بینی می فرمایند که خداوند بزودی آنان را به نابودی مطلق ساقط خواهد نمود به شأنی که اثری از آنان برجای نخواهد ماند.

این پیش بینی حضرت بهاءالله در حقیقت به تحقق پیوسته است با اینکه در ایام اولیة امر نفوس زیادی بودند که به وسیله میرزایحیی^۱ از راه راست منحرف شدند و علم طغیان بر ضت امرالله برافراختند امروزه همه آنان به ورطه نیستی محض و حقارت کامل سقوط نموده اند.

حضرت بهاءالله در این لوح پیروزی امر مبارک را پیش بینی می فرمایند و بشارت می دهند که عنقریب خداوند خلق جدیدی را در ظل آن خلق خواهد نمود. در قسمت دیگر می فرمایند که خداوند جنود خود را که به قوت و قدرت الهی مجهزتند به مدد مظهر نفس خود گمیل خواهد کرد و حقایق نبیین و مرسلین را به خدمت امرش قائم خواهد نمود.

در الواح دیگر نیز مشابه این بیانات زیاد دیده می شود. حضرت بهاءالله در یکی از آثارشان (۶) ضمن بیان عظمت ظهور خویش و امتحاناتی که با آن ملازم است تأیید می فرمایند که در این روز حقایق نبیین و مرسلین مورد امتحان قرار می گیرند. در مطالعه تاریخ امر به بعضی حقایق برمی خوریم که ما را دچار حیرت می کند. حضرت باب که حضرت بهاءالله به ظهورشان به عنوان ظهور قبل خود اشاره فرموده اند بیان می کنند که مقام حروف حی معادل مقام ائمة اطهار دور اسلام می باشد (۷) آن حضرت در یکی دیگر از توقیعاتشان (۸) ضمن بیان قدرت و خصائل و مقام عظیم "من یظهره الله"

می فرمایند که در یوم ظهور هر کسی را که آن حضرت پناہ نبی مبعوث کند او از اول تا آخر لاآخر پیامبر الهی محسوب خواهد شد. حضرت باب به علاوه بیان می کنند که مشیت الهی بجز از طریق مشیت "من ینظہرہ اللہ" تحقق نخواهد پذیرفت.

این بیانات عالیات ممکن است ما را دچار حیرت نماید ولكن وقتی در باره امر مبارک تفکر می کنیم به این حقیقت پی می بریم که حضرت بهاءالله با ظهور خود یوم الله را افتتاح فرموده اند روزی که جمیع انبیای قبل آرزوی نیل به آن را داشته اند ظهور آن حضرت در حقیقت ظهورالله است یعنی همان اب آسمانی که حضرت مسیح در باره اش سخن گفته است. خویست در اینجا مقام حضرت بهاءالله را با توجه به بشارات عهد جدید بررسی نماییم. حضرت مسیح در مقام ابن ظاهر شد مقصد این نیست که خداوند آن ذات منیع غیبی پسر جسمانی داشته است چنین تعبیر ظاهری خداوند را از عالم نامحدود به عالم محدود تنزل می دهد. خداوند در ذات خود مافوق تمام اشیاء حتی صفات خویش است بنا بر این وقتی مسیح از مقام خود به عنوان ابن الله یعنی پسر خدا صحبت می کرد مقصدش تنها ایجاد رابطه بود. بدین معنی که وی خود را پسر و خدا را پدر آسمانی معرفی نمود پسری که از طرف پدر در بین مردم ظاهر می شود باید دارای دو علامت مهم باشد او باید از یک طرف قدرت و اختیارات پدر را دارا باشد و از طرف دیگر خصائص مشابهی را که از پدر به ارث برده از خود نشان دهد. مسیح برای اینکه منشأ اختیارات خود را نشان دهد خود را به عنوان پسر خدا و خدا را بصورت پدر تصویر کرد. اصطلاحات ابن و اب یا پسر و پدر در کتب عهد جدید هر دو در حقیقت دارای مفاهیم مجازی هستند.

حضرت مسیح همچنین این حقیقت را اعلان نمود که پدر او را فرستاده بود: ز آنرو که من از خود نگفتم لکن پدری که مرا فرستاد به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم. (۱۸)

آن حضرت همچنین بیان کرد که در جلال پدر آسمانی مراجعت خواهد نمود: زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود. (۱۰)

از این بیانات و بشارات متعدّد بسیار دیگر می توان نتیجه گرفت که همان پدر آسمانی که مسیح را فرستاد خود مراجعت خواهد نمود. حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح مقام خویش را علناً به عنوان پدر معرفی فرموده اند. در لوحی خطاب به رؤسای دین مسیح چنین می فرمایند:

قل يا ملأ الاساقفه ... والرّبّ الابدی ینادی باعلی النداء بین الارض
و السماء طویب لاذن سمعت و لعین رأی و لقلب اقبل الی قبله من فی
السموات والارضین (۱۱)

و نیز در لوح دیگری این بشارات روحبخش نازل:

انه قد اتی بملكوته و تنادی الذّرات قد ظهر الرّبّ بسجده العظیم قد اتی
الاب والابن فی الرّواد المقدّس یقول لیبیک اللّهم لیبیک و الطّور یطوف حول
البيت والشّجر ینادی باعلی النداء قد اتی الوهّاب راکباً علی السّحاب (۱۲)

بطوریکه قبلاً هم ملاحظه شد حقیقت ذات خدا حقیقت واحد است در عالم خلق
حقیقت خداوند به وسیله صفات او ظاهر می شود ولی در عالم حقّ حقیقت و
صفات او هر دو یکی و مشابه است. توصیف خدا با هر یک از این صفات
در حقیقت تنزیل او به عالم محدود است حضرت بهاءالله خداوند را در عوالم
متعالی و غیرقابل دسترسی جلالش با عبارات زیر می ستایند:

سبحانک من ان تصعد الی سماء قریب اذکار المقرّبین او ان تصل الی
فناء بابک طیور ائددة المخلّصین اشهد أنّک كنت مقدّساً عن الصفات
و منزهاً عن الاسماء لا اله الا انت العلیّ الابهی (۱۳)

می دانیم که خداوند مبدأ جمیع اشیاء و خالق آنهاست ولی هرگز نمی توانیم
بدانیم که او در عالم ذات خود چگونه این کار خلقت را انجام می دهد حتّی
مظاهر ظهور الهی هم بر آن مطلع نیستند چه که دسترسی به حقیقت ذات او
ندارند. با وجود این در عالم وجود یک نوع الگوئی برای خلقت وجود دارد و
آن اینکه جمیع اشیاء توسط نوعی وسیله بوجود می آیند. مثلاً انسان از پدر و
مادر به عالم متولّد می شود گرچه قدرتی که سبب تولّد او می شود و از
عوالم الهی ناشی می شود همچنان ناشناخته باقی می ماند اگر تصوّر کنیم که
این قدرت از ذات الهی ناشی می شود چنین تصوّری در حقیقت در حکم
محدود کردن خدا خواهد بود. با وجود این منی دانیم که همه چیز باید از نفس

خدا ناشی شود در اینجاست که متوجّه می شویم که مغز ما هرگز به درک این حقایق قادر نخواهد بود زیرا پیرای مغز محدود انسان سبیل معرفت مستقیم حقیقت نامحدود الهی کاملاً مسدود است.

از مطالعه آثار حضرت بهاءالله این طور معلوم می شود که تمام قوا و صفاتی که خداوند به عالم خلقت عطا می کند از "ملکوت امر" او سرچشمه می گیرد از طریق این ملکوت حیات جسمانی و روحانی به تمام مخلوقات عنایت می شود. از این عالم است که تمام ظهورات الهی سرچشمه گرفته و مظاهر الهی مبعوث شده اند. حضرت بهاءالله در یکی از الواح (۱۲) توضیح می دهند که مظهر ظهور الهی گرچه در ظاهر محدود به حدود مشاهده می شود ولیکن در باطن در عالم مطلق ساکن و مقدّس از جمیع حدود بوده و هست با این وجود این عالم مطلق با قلمرو سلطنت خداوند متفاوت است و در ارتباط با آن دارای محدودیت های مخصوص به خود می باشد.

مالک "ملکوت امر" حضرت بهاءالله مظهر ظهور کلی الهی است که ظهورش در مقام پدر آسمانی در کتب مقدّسه بشارت داده شده است. این بیان نباید مورد سوء تعبیر قرار گیرد بطوری که با اصل وحدت انبیای الهی تناقض نشان دهد به این نکته قبلاً در جلد اول کتاب اشاره شده است. مظاهر مقدّسه در حقیقت حکم واحد دارند ولیکن از نظر شلّت ظهورشان با هم متفاوتند این جریان مانند یک فرد انسان است که گرچه در طول حیاتش بطور مرتّب رشد می کند و قوا و استعداداتش بتدریج توسعه می یابد ولیکن هویت خود را به عنوان یک شخص مخصوص همچنان حفظ می کند.

حضرت بهاءالله در لوح روح بیان می فرمایند که هیچ شیشی بر روی زمین و آسمان یافت نمی شود که بشر را غنی کند مگر اینکه در ظلّ شریعت آن حضرت درآید. آن حضرت ضمناً شهادت می دهند که در این عصر میزان ایمان به خدا منوط و معلق به شناسائی آن حضرت و کسب نورانیت از ظهورشان است. حضرت بهاءالله در این مورد به یک فانوس روشن نشده به عنوان مثال اشاره می فرمایند که اگرچه ممکن است از زیباترین بلور ساخته

شده باشد ولیکن چون روشن نیست ارزشی بر وجود آن مترتب نمی باشد. با تفکر در این بیانات مبارکه ممکن است چنین نتیجه گرفت که نجات و رستگاری انسان در هر عصری معلق به هدایتی است که خداوند در آن دوره از تاریخ به بشر عنایت می کند.

حضرت بهاءالله بیانات مشابهی در الواح دیگر فرموده اند. از جمله در صدر کتاب اقدس به لسانی صریح بیان شده که نخستین وظیفه انسان در برابر خداوند عرفان مظهر ظهور اوست:

انّ اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الّذی كان مقام نفسه فی العالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكلّ الخیر و الّذی منع آتیه من اهل الضلال ولو یأتی بكلّ الاعمال اذا فزتم بهذا المقام الانسی والافتق الاعلی ینبغی لكلّ نفس ان یتّبع ما امر به من لدی المقصود لآتیهما معاً لا یقبل احدهما دون الآخر هذا ما حکم به مطلع الالهام (۱۵)

در قسمت بسیار زیبا و بدیعی از لوح مبارک روح، منادی روح "به نداء بدیع منیع" از جیروت اعلی مقام متعالی حضرت بهاءالله را به عباراتی چون "جمال المعبود"، "آمانه الله" بین مردم، "نفس الله بین عبادہ"، "کلمة الله بین الناس" و ضیانه فی ملکوت الامر والخلق" معرفی می کند و از آن حضرت به عنوان نفس مقدسی یاد می کند که "سُرّ فیهِ کنوز من الاسرار الّتی لریظهر حرف منها لتنفطر السماء وتنشقّ الارض و تخرّ الجبال و تسقط الاوراق و تضطرب افئدة العارین" *

این چنین عناوین و بسیاری عبارات مشابه آنها از عوالم غیبی الهی به حضرت بهاءالله اطلاق گشته است. منادی روح در این لوح مبارک به ستایش مقام حضرت بهاءالله ادامه می دهد تا به جایی که آن حضرت سعی می کنند او را از افشای بیشتر بازدارند ولی چون منادی روح را متکی به قدرت خداوند می بینند ساکت کردن آنها غیرممکن می یابند.

در لوح مبارک روح قطعه بدیع دیگری وجود دارد که در آن قلم حضرت بهاءالله مجازاً نقش مهتی بازی می کند. در این قسمت که بصورت گفتگو جریان دارد

* عبارات مندرج در گیومه از متن لوح مبارک روح اخذ شده است.

قلم مبارک در حالی که میان انگشتان حضرت بهاءالله قرار گرفته آغاز ضجّه و ناله می‌کند و از مالک خود رجا می‌کند که اجازه دهد کلمه‌ای از مخزن اسرار مکتوبه الهی بر جمیع ممکنات القا کند تا شاید سالکین ملکوت عماء بر چیزی که احدی از عالمین بر آن اطلاع نیافته عارف شوند. در این قسمت قلم از انگشتان حضرت بهاءالله می‌خواهد که آن را از احیای ممکنات با آب حیاتی که از روز ازل در آن جریان داشته منع نکند و آرزو می‌کند که زمامش آزاد شود تا بتواند حجابی را که بر وجه امرالله کشیده شده از هم بدرد تا نفوس جاهله بتوانند جلال و شکوه آن را مشاهده نمایند. قلم در این مقام که حضرت بهاءالله را بی‌ناصر و معین و گرفتار بلایا و محن مشاهده می‌کند اجازه می‌طلبد که با استفاده از قدرتی که خداوند در او به ودیعه گذاشته به نصرت امرش قیام کند، قدرتی که به حرکتی از آن قلم خلق شده و قادر به غلبه بر جمیع موجودات می‌باشد. قلم با علم به این که حضرت بهاءالله اگر می‌خوانست می‌توانست با القای تنها یک کلمه تمام بشر را به قیام بر خدمت امر مبارکش وادار کند از صبر آن حضرت در عین قدرت دچار حیرت و شگفتی می‌شود و با اخلاص و اشتیاق بیشتر به استغاثه خود ادامه می‌دهد تا اینکه لسان عظمت «آن را به کفّ زمام نصیحت می‌کند و از آن می‌خواهد که از ابراز اسرار و رموز ظهور الهی خودداری نماید و در جمیع شئون و احوال به حبل صبر و اضطبار متمسک شود.

حضرت بهاءالله در لوح روح احتیای خود را نصیحت می‌کنند که به حبّ الهی با هم متحد شوند و مانند یک روح در ابدان مختلف باشند و اطمینان می‌دهند که همین یک عمل دشمنان آنها را شکست خواهد داد. آن حضرت اختلاف و نفاق و انشقاق را در میان مؤمنین به صراحت نهی می‌فرمایند و اذکار می‌کنند که اگر آنان از این امر محکم تجاوزکنند ضررشان به امر الهی خواهد رسید.

« حضرت بهاءالله

لوح لیلة القدس

یکی از الواح مبارکه که این بیان را تأیید می کند لوح لیلة القدس است. که در ادرته به اعزاز درویش صدقعلی نازل شده و موضوع اصلی آن حفظ وحدت بین اجابت است. حضرت بهاءالله در این لوح پیروان خود را نصیحت می فرماید که به شأنی متحد شوند که جمیع آثار اختلاف و استیحاخ از میانشان زائل شود. قطعه زیر که توسط حضرت ولی امرالله به انگلیسی ترجمه و در مجموعه الواح حضرت بهاءالله گنجانده شده از لوح لیلة القدس اخذ شده است:

قسم به اسم اعظم حیف است این ایام نفسی به شرنات عرضیه ناظر باشد بایستید بر امر الهی و بایکدیگر به کمال محبت سلوک کنید خالصاً لوجه المحبوب حجابات نفسانیه را به نار احدیه محترق نمائید و با وجوه ناضرة مستبشره بایکدیگر معاشرت کنید کل سجایای حق را به چشم خود دیده اید که ایداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از اجبای الهی از این غلام آزرده باشد. قلب عالم از کلمه الهیه مشتعل است حیف است به این نار مشتعل تشوید ان شاء الله امیدوارم که لیلة مبارکه را لیلة اتحادیه قرار دهید و کل با یکدیگر متحد شوید و به طراز اخلاق حسنة مملوچه مزین گردید و همتان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا به شریعة بقا هدایت نمائید و در میانه عباد به قسمی رفتار کنید که آثار حق از شما ظاهر شود چه که شمائید اول وجود اول عابدین و اول ساجدین و اول طائفین فوالله انطقنی بما اراد که اسماء شما در ملکوت اعلی مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما گمان مکنید این سخن وهم است یا لیت انتم ترون ما یری ربکم الرحمن من علو شأنکم و عظمة قدرکم و سمو مقامکم نسال الله بان لا تمنعکم انفسکم واهواؤکم عما قدر لکم (۱۱۱)

تصور اختلاف و بیگانگی در میان یاران برای حضرت بهاءالله بسیار حزن آور و دردناک بوده است. آن حضرت در این لوح مبارک ضمن ابراز احزان قلبی خود

حضرت بهاءالله وقتی که در قشله عکا تشریف داشتند در یکی از شبها لرحی نازل و از آن شب به عنران لیلة القدس یاد فرمودند ولی لوح لیلة القدس را که در ادرته نازل شده نباید با آن لوح اشتباه کرد.

بیان می فرمایند که ترجیح می دهند هر روز به بالای تازه ای معذب شوند ولی کدورت و بیگانگی در بین اجزاء مشاهده ننمایند.

یکی از مواظظ حکیمانہ. و مهمّ حضرت بهاءالله در این لوح مبارک در بارهٔ روش ارتباط دو فرد با هم می باشد. اصل روحانی که این تعلیم حضرت بهاءالله بر آن برقرار است یکی از حقایق اساسی است که بر عالم خلقت حکومت می کند حضرت بهاءالله می فرمایند که آلمان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او وارد نه^ه یعنی هر چه در این عالم بر چنین انسانی وارد آید عظمت شأن و پاکی فطرتش را هرگز تحت تاثیر قرار نمی دهد برای این که اگر چنین نفسی در برابر شخص دیگر به خاطر خدا محبت و خضوع از خود نشان دهد مثل آنست که در برابر خدا ابراز ارادت و خضوع کرده است و این نوع رفتار سبب نزول مواهب و برکات برای وی خواهد بود و او به پاداش این عمل نیک خود خواهد رسید. از سوی دیگر اگر طرف مقابل بر خلاف این روش رفتار کند و در برابر محبت و خضوع آن شخص حالت غرور و استکبار از خود نشان دهد این عمل تأثیری در شخص او نخواهد نمود و این غرور و استکبار در حقیقت به خدا راجع خواهد شد و عامل آن هم به خاطر رفتار ناپسندش به مجازات لازم خواهد رسید.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح (۱۷) بیان می فرمایند که در این دورہ خوانندگسانی را که نفاق در بین مردم ایجاد می کنند و کینه نسبت به آنان نشان می دهند مورد ملامت قرار داده است آن حضرت در همین لوح مبارک تأکید می کنند که اگر نفسی الیوم به اذیت نفسی راضی شود به مشابہ آنست که به اذیت نفس حق راضی شده.

این تعلیم حضرت بهاءالله در زمینهٔ روابط انسانی روش بدیعی پیشنهاد می کند و راه تازه ای افتتاح می نماید این تعلیم بصیرت عظیمی در بارهٔ عالم حقایق به فرد انسانی عطا می کند و به او توان می دهد که خود را از بندهای نفرت و تعصب و بسیاری اعمال ناشایستهٔ دیگر که اغلب در معاشرت مردم با یکدیگر مشهود و آشکار می شود فارغ و آزاد سازد. مثلاً شخصی ممکن

است به خطا مورد انتقاد قرار گیرد و اعمالش محکوم و مردود شناخته شود این امر در وضع عادی ممکن است به سردی، بیگانگی، خشونت و حتی نفرت بین افراد منتهی شود. انتقاد بی جهت و اتهام نادرست می تواند چنان فشاری به انسان وارد کند که او را به حال شکست فاحش و نابودی کامل بیفکند ولی همین شخص اگر به بیانات حضرت بهاءالله مؤمن باشد و با صمیمیت و خلوص از این تعلیم عالی آن حضرت پیروی کند رفتارش در ارتباط با ممنوع خود کاملاً تغییر خواهد یافت و در برابر این خطر محفوظ خواهد ماند چه که او به این حقیقت عالم و معتقد است که اگر روش توکل به حق را در پیش گیرد اتهامات دروغین، دشمنی و اعمال سوء هرگز در او تأثیر نخواهد نمود و رفتار ناشایست نفوسی هم که سبب رنجش و آزار او شده اند به حق راجع خواهد گشت و او خود آنان را به سبب اعمال سوءشان به مجازات لازم خواهد رسانید.

وقتی شخصی به این درجه از بصیرت و بلوغ می رسد نه از انتقاد بی جا دلسرد می شود و نه از ستایش و تجلیل خوشوقت می گردد. در حقیقت به سبب خودخواهی و غرور است که انسان از انتقاد ناراحت و از تعریف و تمجید خوشنود می شود و این تعلیم حضرت بهاءالله شخص را کمک می کند که حسن خودخواهی خود را مهار کند. تنها آگاهی به این حقیقت که انسان با سرزنش و حمله به ممنوع خود عملی بر ضد خدا و مخالف رضای او انجام می دهد کافیت است که او را از ارتکاب چنین عمل ناشایسته بازدارد. این آگاهی همچنین شخص را به درک این حقیقت قادر می سازد که اگر به حق توجه کند عوامل شرّ نخواهد توانست بهیچوجه ضرری به او برسانند.

جناب میرزا عزیزالله مصباح نفس متقی و دانشمندی که در فصول قبل ذکرش گذشت این سطور اندیشه انگیز را به رشته تحریر درآورده است:

آنکه چشم بینا دارد اگر او را اعمی خوانند زبانی بدو وارد نیاید و آنکه اعمی است اگر به بینایش ستایند فائدتی بدو نبخشاید زیرا که در صفت بصیرت و عمی آنچه بالذات ممدوح و مذموم است نفس بصیرت و عمی است نه تصدیق و تکذیب من و شما و بنا بر همین معنی تنها نشانه بینائی عدم التفات به توقیر و تحقیر دیگرانست (۱۸)

حضرت عبدالبهاء بیان می فرمایند (۱۹) که اگر نفسی در حضور حضرت بهاءالله اشاره به وجود ذره‌ای اختلاف در بین اجزای محلی می‌کرد چنان حزنی در وجود هیکل مبارک حادث می‌شد که از وجه مبارک آثار ناخشنودی و درد مشهود می‌گشت حضرت بهاءالله به کسانی که حضور مبارک مشرف می‌شدند بارها فرموده بودند که اگر می‌دانستند که امر الهی ممکن بود منشأ اختلاف بین دو نفر شود از اعلان آن صرف‌نظر می‌کردند.

تأسیس وحدت و یگانگی در میان احباب حجر زاویه و اسن اساس تعالیم حضرت بهاءالله است و بدون آن امر الهی و مؤتسات آن قادر به انجام وظایف خود نخواهند بود و همچنین فرد و اجتماع نیز نخواهند توانست در زمینه‌های مادی و معنوی پیشرفت نمایند. وحدت بین پیروان امر و بالمآل وحدت عالم انسانی با تدابیر زودگذر و کوتاه مدت و با نقشه‌های بشرساخته و حتی با حسن تفاهم و نیتات خیرخواهانه افراد بشری قابل حصول نیست با این روشها و طرق مشابه آنها انسان ممکن است وحدت سیاسی ایجاد کند ولی نمی‌تواند آن وحدتی را که منظور نظر حضرت بهاءالله است تأسیس نماید یعنی وحدتی که از جمیع محدودیت‌های بشری فارغ و آزاد باشد و قلوب و ارواح انسانها را با روح واقعی برادری بهم پیوند دهد و نیروی متحدکننده خود را از نفس مقدس حضرت بهاءالله اخذ کند.

انسان برای کسب فتوحات عظیمه در زمینه فعالیت‌های بشری از استعداد عظیمی برخوردار است. وی می‌تواند قوانین طبیعت را بشکند با سرعت بیشتر از صوت سفر کند و در فضا به سیر و سیاحت پردازد. او همچنین قادر است منابع نیروی عظیمی را که در عالم وجود دارد کشف کند، بر آن نظارت نماید و آنها مورد استفاده قرار دهد. برای موفقیت‌هایی هم که در آینده ممکن است انسان بدست آورد حتی نمی‌توان تصور نمود ولی انسان خود قدرت آن را ندارد که در قلوب مردم نفوذ کند و در شخص مخالف و رقیب و دشمن را بر دوست داشتن یکدیگر توانا کند. اگر انسان صرفاً به اراده خود تمام منابع موجود در دسترس خود را هم به کار اندازد نمی‌تواند دو نفر را از نظر روحانی با هم متحد کند چه که متحد ساختن قلوب انسانها با یکدیگر تنها کار مظهر الهی است. حضرت بهاءالله به این حقیقت در یکی از الواح مقدسه

خود شهادت می دهند:

لا تجادلوا للدنیا و ما قتر فیها بأحد لأنّ الله تركها لاهلها و ما اراد منها
الآ قلوب العباد و أنّها یسخر یجنود الریح و البیان كذلك قتر الامر من
انامل البهاء علی لوح القضاء من لدن مقضی. عظیم (۲۰)

در لوح دیگری می فرمایند:

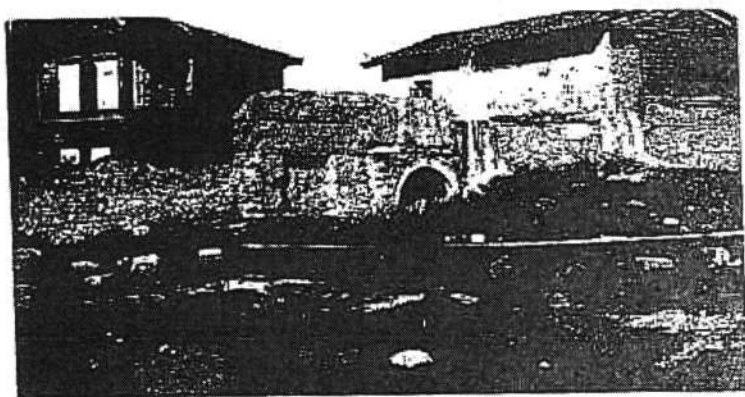
ان افتحوا یا قوم مصارع القلوب بمفاتیح الذکر من هذا الذکر الحکیم ما
اراد الله من الارض و ما علیها الآ قلوب عباده و جعلها عرشاً لظهور
تجلیاته اذا قتموها عن دونها لیرسم علیها ما خلقت لها و انّ هنا لفضل
عظیم (۲۱)

وقتی که مظاهر مقدسه الهیه ظاهر می شوند در اثر نفوذ کلمه الله قلوب
پیروانشان با یک رشته یگانگی به هم متحد می شود و حتی اگر این نفوس
قبلاً با هم دشمن بودند حال دوست و دلداده هم می شوند. به این نفوس که
فی الحقیقه به خلق جدیدی تبدیل شده اند نیروئی عطا می شود که می توانند
در دیگران نفوذ کنند و قلوبشان را تغییر دهند. تاریخ تمام ادیان الهی حکایت
از این داستان می کند. حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت منجّد در
دوران رسالت روحانی خود به این امر موفق شدند و امروز تنها تعالیم و
بیانات حضرت بهاءالله است که می تواند این کار را انجام دهد یعنی قلوب
انسانها را تقلیب نماید. پیروان حضرت بهاءالله که به نیروی خلافت کلمه الله
مجهّزند توانسته اند قلوب میلیون ها نفر را که قبلاً با هم دشمن بوده اند با
هم متحد نمایند کلیحان، مسیحیان، مسلمین، بودائیان و پیروان ادیان دیگر و
نیز مشرکین، منکرین وجود خدا و حقایق روحانی از تمام قارات عالم،
نمایندگان نژادها و قبایل مختلف که دارای سابق اجتماعی گوناگونند و به
زبانهای مختلف تکلم می کنند در این عصر به مقام حضرت بهاءالله به عنوان
پدر مربعود آسمانی عارف شده و به آن حضرت مؤمن گشته اند. در اثر نفوذ
تعالیم آن حضرت ثروت و تعصب از قلوب آنان زوده شده و به جای آن
رحمت معنوی و محبت عمومی برای جمیع نوع بشر در قلوبشان جایگزین
گردیده است. این جامعه جهانی و عالمگیر حضرت بهاءالله که روز به روز در
حال رشد و نمو است و در کمال هم آهنگی کار می کند در تاریخ عالم انسانی

امری بی نظیر و سابقہ است و در حقیقت نمونه حکومت متحدہ و جهانی بهائی آئندہ و مبشر و نمایانگر عظمت و شکوہ آن می باشد. هر ناظر بی طرفی کہ در پی یافتن دلایل حقیقت و اصالت پیام حضرت بهاءالله است ممکن است بہ آسانی بہ این حقیقت دست یابد کہ نیروی وحدت و یگانگی کہ جامعہ جهانی بهائی را در عصر حاضر بہ ہم پیوند می دهد یکی از بارزترین نشانه های عظمت و جلال و منشأ الهی شارع مقدس آن می باشد.



منظره‌ای از ادرنه، سال ۱۸۵۳



بقایای بیت امرالله
یکی از محل‌های اقامت حضرت بهاءالله در ادرنه این عکس در سال ۱۹۲۳ گرفته
شده است.

فصل نهم

بعضی از زائرین اولیّه

از زمانی که خبر ورود حضرت بهاءالله به ادرنه به گوش اجّاء رسید در بسیاری از آنان اشتیاق سفر به آن مدینه و تشرّف به حضور مبارک ایجاد شد. در ابتدا تنها تعداد قلیلی به این صوهبت موقّق شدند ولی به مرور زمان مخصوصاً پس از تحقّق "فصل اعظم" تعدادی از یاران ایران به قصد زیارت اقامتگاه نفس مقدّسی که به صراحت خود را به عنوان "من ینظره الله" و "ظهور الله" و موعود کلّ اعصار معرفّی فرموده بودند به ادرنه مسافرت نمودند. حضرت بهاءالله به بعضی از این زائرین اجازه فرمودند در ادرنه بمانند و برخی را به مراجعت به ایران یا مهاجرت به ممالک مجاور برای انتشار امرالله مأمور فرمودند.

حاجی میرزا حیدرعلی

در میان نفوسى که به ادرنه مسافرت و به شرف لقای مولایشان فائز شدند از همه معروفتر حاجی میرزا حیدرعلی بود که یکی از ممتازترین حواریون حضرت بهاءالله به شمار می‌رفت. حاجی میرزا حیدرعلی در کتابش، بهجت الصّدور بعضی از خاطراتش را در باره حضرت بهاءالله و بعضی از وقایع تاریخی را که در ادرنه و بعدها در عتّگا و نیز در ایران و عراق شاهدش بوده به رشته تحریر درآورده است. حاجی در سال ۱۲۸۳ هجری (۱۸۶۶-۷ میلادی) به ادرنه سفر نمود و حضرت بهاءالله اجازه فرمودند که در حدود هفت ماه در آن شهر بماند. وی در این مدت تقریباً هر روز افتخار تشرّف به حضور جمال مبارک را داشت و در اثر این تقرب و تماس نزدیک با آن حضرت چون شعلنه آتش مشتعل شد و روح جدیدی یافت. حاجی مجسمه انقطاع و مظهر تواضع و از خود گذشتگی بود و در اثر شناسائی واقعی مقام متعالی حضرت بهاءالله تمام وجودش با عشق و پرستش والهانه به هیكل مبارک مملوّ گشته بود. زمانی یکی از علمای اسلامی اصفهان از حاجی میرزا حیدرعلی خواست که

احساسات خود را درباره حضرت بهاءالله بیان کند آن شخص گفت که نمی خواهد درباره دلایل و براهین حقایقت ادعای آن حضرت وارد بحث شود و تنها دوست دارد بعضی چیزها را که حاجی با چشم خود دیده برایش تعریف کند حاجی درباره مکالمه اش با وی چنین می نگارد:

بلی بکرات و مرات فرمود براهین و دلایل و حجج حقایقت نمی خواهم ذکر کنی، آنچه دیده امی و ادراک نموده امی بیان کن آنچه خواست بفهماند آن حال وجدانی است و حکایت و روایت جسمانیات ممکن است نه روحانیات، قبول ننمود و نتوانست اذعان کند، عرض شد قبل از مشرف شدن تماشای دیدن صدهزار معجزه جسمانی و عقلانی و روحانی و حلّ مسائل لا تحصی داشتم و در ضمیر مضمحل نموده بودم و چون پرتو انوار جمال بدرخشید حالی حاصل شد که معجزات منوریه و کشف اسرار معضله جسمانیه و روحانیه را سراب بقیعه ای که تشنه آب گمان می کند دیدم نه آب عذب فرات و شراب ظهور حیات و نجات فرمود چه دیدی که این حال و وجدان برایت حاصل از دیده هایت بگو. ذکر شد ندیدم در پشت شتر، درخت خرما سبز فرمایند. ندیدم سنگ ریزه در دست مبارکشان جواهر شود و یا تسبیح و تهلیل ربّ جلیل نماید. سوسمار شهادت بر حقایقت آن حضرت دهد و ندیدم و ندیدم تکرار نمود فرمود دیده هایت را بگو. ندیدن ذکر ندارد و عرض شد وجود مبارکی که در لباس انسانی جسمانی بود جمیع حرکات و اطوار و جلوس و قیام حتی نوم و یقظه اش معجزه بود و حتی خوردن و آشامیدنش چه که در جمیع کمالات لانهایه و صفت های کمالیه و جمالیه و جلالیه و اسماء حسنی الهیه و صفات علیای ربّانیه وحید فرید بی مثیل و مانند رحد و حده لا شریک له و حده وحده لا نظیر له و حده وحده لا شیبه له و حده وحده لا مثیل له و حده وحده لا وزیر له احد صد وتر فرد لم یلد و لم یولد و ابانشان حضرت عباس افندی مشهور آفاق و از قرار معروف اول شخص عالم است عرض شد والد و ولدشان هیچ یک عرش ظهور مکلم طوره

❦ یکی از القاب حضرت بهاءالله.

تبودند و صاحب شرع و کتاب نه. او وحده وحده او تعالی عرش ظهور و مرآت لم یلد و لم یولد بود و اگر جناب شما در مقابل مرآت بفرمائید من فلانم آن صورت مرآتیه حاکمه از آن جناب می گوید من فلان هستم و یا استغفار می نماید. لا تحصی محظوظ شد و فرمود جواب محکم متقنی است که حاری صد هزار جواب صوابست ولیکن زدن بیانا ذکر شد وجود مبارک اقدس را در هیكل انسانیت زیارت نمودم که الانسان سرتی و انا سره را در حضرتش به بصر و بصیرت مشاهده نمودم و خلق الله انسان علی صورته و مثاله را عینا هویة حقیقة کینونة ذاتیه دانستم و دیدم. فرمود همه اینها ولو معجزه است ولی ممکن است به جذب که تصور غیرواقع است تعبیر نمود. ذکر شد و کَلَّ یَدْعُو وَصَلًا لِلَّیْلِ وَ لَیْلِ لَا تَقْرَلْهُم بِذَاکَا اِذَا اَنْبَجَسَتْ دَمْرُجٌ مِنْ خُدُودِ تَبَّیْنِ مِنْ بَکِی مَقْنِ تَبَاکَا گواه عاشق صادق در آستین باشد فَنَمْتُوا الْمَوْتَ اَنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنِ فرمود به انصاف و مروّت و عدل نمی توان حال بهانیها را به جذب که نوع جنونست نسبت داد چه که در منتهای فطانت و هوش و عقل و معرفت و حجت و استقامت و ثبات و دانش و بینشند مگر انسان بخواهد کافر ماجرائی کند و پا روی حق بگذارد و اغماض کند و باز هم می گویم زدن بیانا عرض شد انسانی که در جمیع شئون انسانیت چون آخرین است دیدم که جمیع شفقت و رأفت و عطوفت و رحمانیت اولین و آخرین را جوهرکشی نمائی پیش شفقت و مهربانی او حکم قطره و دریا دارد بل استغفرالله و جمیع علوم و فنون و رسوم و حکم و سیاسیات و طبیعیات و الهیات عالمین را جمع کنی و حاضر و موجود نمائی مقابل دانائی و بینائی او قدر ذره و آفتاب ندارد. تمام توانائی و قدرت و قوت ملوک و سلاطین و انبیا و مرسلین را چون میزان کنیم نسبت به قوت سلطنت و قدرت و عظمت جلال و هیمنه ظهور رحمانیت و ربانیتش حکم نمی از بحر ندارد و تتوب الی الله

۱۰ مقصد حاجی میرزا حیدرعلی اینست که حضرت عبدالبها، انعکاسی از حضرت بهاءالله هستند و این که بین آن دو تفاوت بسیار است و انعکاس با حقیقت آن چیزیکه منعکس می شود یکی نیست.

فرمود همه اینها معجزه و حجت است و از حق سبحانه و تعالی است. (۲۱)
 اظهارات حاجی میرزا حیدرعلی در نوشته فوق برای بعضی که به مقام حضرت بهاءالله عارف نشده اند ممکن است مبالغه آمیز بنظر رسد ولی حقیقت اینست که اگر شخص منصفی می توانست به لقای خداوند موفّق شود داستان ملاقات خود را به همین روش تصویر می کرد و به همین نحو او را ستایش می نمود. تصویر قدرت و توصیف صفات مظهر ظهور الهی خارج از توانائی انسان است زیرا انسان می تواند احساسات خود را تنها با استفاده از کلمات ابراز کند و کلمات هم برای توضیح مطالب روحانی و توصیف سجایای الهی هرگز کافی نمی باشد. به همین سبب بوده که میرزا حیدرعلی مانند بسیاری از زائرین بهائی که به حضور حضرت بهاءالله مشرف شده و خاطرات خود را نوشته اند فضائل و خصائل مولایش را در کمال صمیمیت و به بهترین وجهی که می توانسته و با استفاده از صفات تفضیلی که یافته مورد ستایش قرار داده است شخص با مطالعه کتاب میرزا حیدرعلی به محوّت صرف و خضوع محض وی در برابر حضرت بهاءالله و تیز به بصیرت و شرافت و صفای روح او می تواند پی ببرد.

حاجی داستان جالب توجه تقلیب روحانی و کوشش های خود را در این سیل چنین شرح می دهد:

اوانلی که در اصفهان از امر مبارک حضرت اعلی با فانی صحبت می نمودند و الواح و آیات را زیارت می نمود و توت براهین و غلبه دلائل و اکملیت و اعظمت و اتیت حجج را مشاهده می نمود یقین می کرد که امرالله و ظهورالله و اشراق انوار شمس موعود و ابغه اللهم مقاماً محمود است و چون تنها می شد شبها و وسوس شیطانیّه و مرهومات مسموعه قلبیه غلبه می نمود ... و خدا عالم است که چقدر گریستم و چه شبها که تا صبح آنی نخوابیدم و راحت ننمودم و چه روزها که از شدت فکر خوردن را فراموش می نمودم و به هر وسیله برای خلاصی از این فکر متوسل شدم مکرر مستقیم و موقن می شدم و بعد مضطرب و متزلزل تا اینکه در خواب دیدم چارچارچی در بازار قنادی اصفهان ندا می کند ایها الناس حضرت خاتم النبیین در فلان خانه تشریف دارند و اذن فرمودند

هر کس بخواهد مشرف شود برود مشرف شود و یک نظر زیارت آن حضرت اعظم از عبادت ثقلین است. فانی شتافت و وارد بیت شد و آن وضع عمارت ندیده بود و رفت تا رسید به مرتبه فوقانی که فضائی است صمق و اطرافش حجرات و غرفات است و منظره ذی الجلال راه می روند و بعضی هم کالمیت بلا حرکت ایستاده اند. فانی مشرف شد و بی اختیار افتاد روی پای مبارک به یید رحمت فانی را بلند فرمودند و ایستاده فرمودند کسی می تواند بگوید که لله و فی الله و خالصاً لوجه الله رفتم و وارد شدم و زیارت نمودم که همه عالم شمشیر کشیده باشند و بخواهند او را بکشند که چرا داخل شده ای و اگر این قسم نباشد به حقیقت نمی تواند بگوید مقصودی جز خدا نداشتیم. فانی بیدار شد و خود را مطمئن و مسرور و شاکر دید و شبهات به کلی زایل شد و اسرار شهادت و صدمات و اذیتات مؤمنین را در هر ظهور به واقعیت دانست و بعد بر غلبه وهم و قوت تقلید و جهالت و حقارت و ضعف ایمانی عقلی ادراکی خود تعجب می نمودم و می خندیدیم که در بیداری همین مطالب را به آنها می شنیدم و در آیات رحمانیه و کتب و صحف سعائیه قبله زیارت می نمودم یقین نمی نمودم و بخواهی یقین کردم بلی همین رؤیا نتیجه بیاناتی بود که شنیده بودم. باری چهارده سال زیادتر و کمتر گذشت و ابداً در نظر نبود و در ارض سه هفت ماه مشرف بود و روزی یک مرتبه و دو مرتبه و گاهی بیشتر به شرف مشول به صرف فضل فائز می شد تا شبی در قهوه خانه ساعت چهار و پنج خدمت حضرت آقا میرزا محمد قلی + روحی لایسته الفدا و جناب آقا محمد باقر قهوه چی + روحی فداء نشسته بود و روز را هم مشرف نشده بود و قوه جسارت و تمنای مشرف شدن را هم نداشت و کمال اشتیاق را داشت و در سر قلب متوجه و متضرع بود که ادراک حضور را نماید و امید نبود چه که وقت گذشته بود. بگفته در قهوه خانه باز

* ادرنه.

+ جوانترین برادر ناتنی حضرت بهاءالله که نسبت به آن حضرت وفادار بود. به جلد اول ص ۲۵ مراجعه شود.

+ به صفحات ۳۴۴ و ۳۴۵ همین کتاب مراجعه شود.

شد و حضرت غصن الله الاعظم روحی و روح الوجود لعطوفته الدائیه
 الاولیّه فدا که آن ایام مستی به سرّالله بودند فرمودند بیا بیرون چون
 بیرون آمد جمال قسم و اسم اعظم در فضای بیت مستقّم مشی می فرمودند
 و سلسیل بیان مبارک جاری و بعضی هم خانف و واقفند سجده کرد
 و روی پای مبارک افتاد و به دست مبارک بلند فرمودند و فرمودند
 کسی می تواند یگوید لله و فی الله و خالصاً لوجه الله وارد شدم که همه
 اهل عالم شمشیر کشیده باشند که او را بکشند که چرا وارد شده است.
 همان بیان چهارده سال قبل و همان جمال بی مثال قبل و همان عمارت
 جلوه نمود و بر دیوار بیت چون نقش دیوار منصعق و میّت شد و
 خورده خورده آن انصعاق رفت و شاعر زیارت جمال بی مثال شد و حکایت
 این قضیه مقصود استغفرالله و اتوب الیه ذکر معجزه نیست. بیان حال
 است ... و از آن شب به بعد صحبت مرخص فرمودن فانی شد و اول
 فرستادند که قصد و نیت و عزمت چیست گریست و به دامن مبارک
 حضرت من اراده الله متوسّل شد که فانی را به خود وانگزارند و میل
 فانی را نخواهند آنچه صرف اراده مبارک اقدس است امر فرمایند و فانی
 را هم توفیق بخشند. و تأیید فرمایند که بتوانم تاسی به اراده مبارک نمایم
 و در عالم نه کسی را دارم و نه خانه و لانه و آشیانه به درگاه حضرت
 احدیّتش ملتجی ام. باری بعد از الحاح و ابرام و شفاعت حضرت سرّالله
 ماسواه فداه قبول فرمودند که به خدمات امرالله مؤتد و موفق و مقتخر و
 متباهی و سرافرازم فرمایند و قرار شد بروم در علیّه اقامت نمایم و
 واسطه ارسال و مرسل و عبور و مرور احباب باشم... و با کتب و الواح
 خطّ حضرت کلیم روحی لثراب تربته الفدا و خطّ مبارک حضرت سرّالله و
 خطوط خوش به علیّه اسلامبول آمد و میرزا حسین⁺ هم با فانی بود و

حضرت عبدالیهاء

+ به جلد اول یادداشت ذیل ص ۳۱۰ مراجعه شود

⁺معروف به میرزا حسین خرطومی شیرازی که همراه حاجی میرزا حیدرعلی به مصر رفت.
 هر دوی آنها با پنج نفر دیگر زندانی شدند و به سردان اعزام شدند. این شخص بعدها
 ناقض شد.

بسیار خوش و مسرور و مؤتد و موثق بودیم و هر هفته الواح مقدّسه مبارکه که به اطراف می‌رفت زیارت می‌نمود و با احباب معاشر و مؤانس بود چه که هر که وارد می‌شد به عزم زیارت باید چند روزی برای تهیّته و تدارک و یا اذن اقامت نماید. و کذلک در مراجعت و آنچه متعلّق به شئون ملکی بود از قبیل خرید اجناس و اشیاء جناب متساعد الی الرتیق الاعلی آقا محمّد علی تنباکو فروش اصفهانی روحی لثربته الفدا و آنچه روحانی ملکوتی بود حضرت کلیم مرقوم می‌فرمودند و جناب آقا محمّد علی از فانی چای خواستند خرید و فرستاد. چای خوب در نیامد جناب مذکور در نهایت محبّت و ملاحظت فانی را نصیحت و دلالت فرمود که تو می‌دانی این چای در حرم و محضر مبارک اقدس صرف می‌شود خوب بود دقت می‌نمودی و تجریه می‌کردی. این نصیحت ناصح مشفق و رفیق موافق را غرور و جهل فانی نپسندید و جواب خلاف غیرصواب نوشت و ادب و محبّت و تقدّم ایشان را در جمیع مراتب بر خود ملاحظه نداشت این جواب رفت و از قلم قدم فضّال العالمین ستار العالمین رحمان العالمین+ لوح مبارک منیع بدیعی در حقّ فانی مذنب جسور عاصی مغرور نازل که تو و اعمال و افعالت مقبول است و به رضا مزین و مشرف است. از زیارت لوح منیع بر ذنب و خطا و جرم خود مطلع شد و دانست اشتباه عظیم و گناه بزرگی نموده چه که از الواح مقدّسه مبارکه و هفت ماه در جوار مشرف بودن با نادانی و غرور جوانی این مقدار را ادراک احساس نموده بود که سنت سنّیه این ظهور اعظم اقدم و شیوّه مرضیّه این طلوع نیر انور اکرم است که به تازیانة شفقت و عطوفت و سیاط رأفت و عنایت

یکی از جنبه های اساسی زندگی و از وسایل مسرت و خوشحالی مخصوصاً در اجتماعات پذیرائی با چای بود و در این مورد نه تنها مرغوبیت چای بلکه آماده کردن آن هم مهمّ به‌شمار می‌رفت و این خود بدقت و مهارت لازم احتیاج داشت. چای در استکان‌های کوچک داده می‌شد و برای اینکه رایحه آن حفظ شود بجز یک حبه قند که از کله قند بریده شده بود چیزی به آن اضافه نمی‌شد نفرسی بودند که در تهیّته چای مهارت داشتند. در ادرند آقا محمّد باقر قزوینی بود که برای حضرت بهاءالله و همراهان چای تهیّته می‌کرد.

+ حضرت بهاءالله

ظهورات رحمانیت و ستاریت و غفارت و فضالیت مجرمین و مذنبین را تأدیب و تربیت و سبیل انسانیت و روش عبودیت طی آموزند و لذلك نادم و پشیمان و مضطرب و پریشان و تائب و راجع و مبتدل و متضرع و مبتهل و باز به دامان مبارک حضرت سرالله متوسل شد و هر قدر انوار شمس اسم ستار بیشتر و تلاطم بحررحمت زیادت و امطار رأنت و عطوفت بیشتر خوف و خشیت فانی بیشتر و زیادت. مجملأ از شدت خجلت و انفعال آنی راحت نبودم و در ثانی متوسل شدم که ظهورات رأنتیه فانی را نزدیک است تمام کند او هلاکم نماید آنچه صلاح و فلاح فانی است که در ظل امرالله مؤتد بر خدمت و موقق به طواف رضای مبارک شوم آنرا ملاحظه امر فرمایند این مرتبه مأمور به مسافرت مصر و تبلیغ امرالله به حکمت و بیان و حسن اعمال و افعال و اخلاق شد و مطمئن القلب و منشرح الصدر و مسرور الفؤاد شد. (۳)

حاجی میرزا حیدرعلی به سبب بی حکمتی هائی که در تبلیغ امر می کرد و به علت شناخته شدن به نام بهائی در مصر دستگیر شد زی به عنوان زندانی به سودان فرستاده شد و در حدود نه سال طول کشید تا از زندان رهائی یافت. *

میرزا محمد علی نهری

یکی دیگر از مؤمنین برجسته که برای زیارت به ادرنه وارد و به شرف لقای حضرت بهاءالله فائز شد میرزا محمد علی نهری بود که چند سال قبل از آن هم آن حضرت را در بغداد زیارت کرده بود. میرزا محمد علی از یک خانواده سرشناس اصفهان که از ثروت مادی و عطایای معنوی بهره کانی داشت برخاسته بود. وی و برادرش میرزا هادی چند سالی در کریلا بسر بردند و در آنجا به مکتب شیخی پیوستند آنان ساعتها در پای صحبت سید کاظم رشتی می نشستند تا کعب نورانیت و روحانیت نمایند. *

در کریلا بود که این دو برادر حضرت باب را برای نخستین بار زیارت کردند.

* برای اطلاع از شرح حیات وی به ضمیمه ۳ در این کتاب و نیز جلد اول ص ۳۸ مراجعه شود.
+ در باره مکتب شیخی و پیشوای آن سید کاظم به مطالع الاتوار مراجعه شود.

آن‌ها در حالی که شاهد اقامه دعا و مناجات حضرت باب در مرقد امام حسین بودند عمیقاً منجذب آن حضرت شدند و قدرت فوق‌العاده‌ای در ایشان ملاحظه نمودند آن‌ها همچنین به احترام فراوان و تعظیم و تکریمی که سید کاظم نسبت به آن حضرت معمول می‌داشت متذکر شدند. به همین سبب وقتی شنیدند که جوانی در شیراز ادعای بایبیت کرده بیدرتنگ به هوت آن حضرت پی بردند.»

میرزا محمّد علی و برادرش در اجرای امر مبارک عازم اصفهان شدند در سر راه اصفهان با ملاحسین ملاقات کردند و او آنان را بطور کامل یا امر بدیع آشنا نمود. شور و شوق ملاحسین، شدت ایمان و حدت عشق و محبت وی به حضرت باب این دو برادر را تحت تأثیر شدید قرار داد و آنان را به عرفان حقیقت امر نوزاد الهی توانا ساخت. این دو برادر به شرف لقای حضرت باب در زمانی که آن حضرت در شیراز به دستور حکمران ایالت در منزل تحت نظر بودند نائل شدند. این ملاقات روح تازه‌ای از اخلاص و ایقان در میرزا محمّد علی و میرزا هادی ایجاد کرد و از آن به بعد این دو برادر در زمره اصحاب اولیّه و برگزیده حضرت باب قرار گرفتند.

میرزا هادی از شیراز به کریلا رفت در حالی که میرزا محمّد علی به اصفهان بازگشت. میرزا محمّد علی پس از ورود به آن شهر از درگذشت همسرش در کریلا آگاه شد. وی دوباره ازدواج کرد و تا ورود حضرت باب به آن شهر در سر راه به طهران در آن شهر ماند. تا آن زمان میرزا محمّد علی فرزندی نداشت. همسر اول او که چند سال پس از ازدواج فوت کرد فرزندی بوجود نیاورد از زوجة دوم او هم طفلی بوجود نیامد تا وقتی که یک واقعه مهمی در زندگیشان اتفاق افتاد.

نبیل این واقعه مسرت‌بخش را چنین توصیف می‌کند:

پیش از این که حضرت باب به منزل معتمد الدوله منتقل شوند برادر بزرگ

• حضرت باب پس از اظهار امر شاگردان خود را به تبلیغ بشارت ظهور مأمور ساختند و لکن از آنان خواستند که از افشای هوت آن حضرت خودداری کنند تا وقتی که در آینده این موضوع از طرف ایشان اعلان شود.

+ به مطالع الانوار مراجعه شود

میرزا محمّد علی نهری، میرزا ابراهیم پدر سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء حضرت باب را شبی به منزل خویش دعوت نمود. میرزا ابراهیم از دوستان صمیمی امام جمعه بود و جمیع کارهای او را انجام می داد در آن شب بهترین غذا و وسائل پذیرائی را فراهم کرده بود که به مراتب از طرز پذیرائی اعیان و بزرگان شهر بهتر و بالاتر بود. سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء در آن شب خدمت می کردند و ستشان از ده و یازده تجاوز نمی کرد حضرت باب به آنها عنایت مخصوصی داشتند چون سفره غذا را بگتزدند میرزا ابراهیم به حضور باب عرض کرد برادر من میرزا محمّدعلی فرزندی ندارد رجا می کنم عنایتی بفرمائید تا به مقصود خویش برسد. حضرت باب با دست خویش قدری غذا در میان بشقاب ریخته به میرزا ابراهیم دادند و فرمودند به میرزا محمّد علی بدهید تا با زوجة خود این غذا را تناول کنند خداوند آنچه را می خواهند به آنها عنایت خواهد فرمود طولی نکشید خداوند دختری به میرزا محمّد علی داد که بعدها حرم حضرت عبدالبهاء گردید. (۲۱)

والدین این نوزاد دختر نامش را فاطمه گذاشتند ولی بعدها حضرت بهاء الله نام منیره به او عنایت فرمودند این دختر وقتی متولّد شد که پدر و عمورش میرزا هادی برای شرکت در اجتماع بدشت رفته بودند ذکر این نکته جالب توجه است که این دو برادر از جمله کسانی بودند که وقتی جناب ظاهر بدن حجاب در کنفرانس ظاهر شد دچار انقلاب روحی شدید شدند و به عنوان اعتراض صحنه اجتماع را ترک کردند و در بقایای یک قصر قدیمی خراب شده مسکن گزیدند. حضرت بهاء الله دنبال آنان فرستادند هیجانان روحی شان را تسکین دادند و متذکر شدند که آنان نیازی نداشتند که همراهانشان را ترک نمایند. وقتی که واقعه بدشت پایان یافت مؤمنین در قریه نیالا مورد هجوم مردم قرار گرفتند.

* میرزا حسن که از طرف حضرت بهاءالله به "سلطان الشهداء" ملقب شده.

+ میرزا حسین ملقب به "محبوب الشهداء" شرح بیشتر حیات آنان در جلدهای بعدی داده خواهد شد.

† اشاره به ازدواج منیره خانم با حضرت عبدالبهاء..

‡ برای اطلاع بیشتر به مطالع الانوار مراجعه شود.

میرزاهادی در اثر این تزییقات وارده در راه بازگشت به وطن درگذشت و میرزا محمّد علی به اصفهان مراجعت نمود و به نیروی ایمانی که داشت یکی از مؤمنین پیشرو امر الهی در آن شهر شد. در اثر مساعدت و هدایت او بود که دو برادرزاده اش که نیل اشاره کرده و به وسیله حضرت بهاءالله به "سلطان الشهداء" و "صحبوب الشهداء" ملقب شده اند به امر مبارک مؤمن شدند و به عنوان ممتازترین شهدای امر الهی معروف گشتند.

زمانی که حضرت بهاءالله در بغداد تشریف داشتند میرزا محمّد علی دو برادرزاده اش را با خود به آن شهر برد و در آنجا به حضور مبارک مشرف شدند آنان عظمت و جلال خداوند را که ورای حجاب های بسیار مکنون بود مشاهده نمودند و ارواحشان به مغناطیس حبّ آن حضرت جذب شد و به صورت خلق جدیدی مبعوث گشتند آنان برآستی خود را از این دنیا منقطع ساختند و با سرور و استقامت تام به وطن مالوف مراجعت نمودند.

چند سال بعد میرزا محمّد علی به ادرنه سفر کرد و بار دیگر افتخار آنرا یافت که به حضور مولای خود مشرف شود و به آرزوی قلبی خود نائل گردد ولی عمرش کفاف نداد که شاهد افتخار همسری دخترش منیره خانم با حضرت عبدالبهاء باشد.

در دوران ادرنه بود کنه وقایع چندی روی داد که به ازدواج حضرت عبدالبهاء چند سال بعد در عکا منتهی شد. رسم آن زمان مخصوصاً در میان اعیان این بود که مقدمات ازدواج پسران و دختران خود را در زمانی که آنها هنوز طفل بودند ترتیب می دادند. اغلب ازدواجها در میان منسوبان انجام می گرفت و طرفین ازدواج دخالت زیادی در انتخاب همسر نداشتند. وقتی که حضرت عبدالبهاء در طهران در سنّ کودکی بودند دخترعموی ایشان شهربانو برای ایشان نامزد شد. شهربانو دختر میرزا محمّد حسن برادر ناتنی بزرگ حضرت بهاءالله بود. وقتی حضرت بهاءالله و عائله مبارکه به عراق تبعید شدند شهربانو در منطقه نور مازندران باقی ماند و تا سال ۱۲۸۵ هجری (۱۸۶۸ میلادی) در آنجا می زیست حضرت بهاءالله به عموی خود ملأ

۵ به جلد اول ص ۲۵ مراجعه شود.

زین العابدین* دستور دادند که او را به طهران ببرد و از آنجا ترتیب سفر وی را به آدرنه بدهد.

به مجرد این که این خبر به گوش شاه سلطان خانم+ (خواهر ناتنی حضرت بهاءالله که به میرزایحیی بیوست) رسید به عذارت تمام به جلوگیری از این ازدواج قیام کرد وی شهریانو را به خانه خود در طهران برد و عملاً او را مجبور کرد که به ازدواج میرزا علی خان نوری پسر صدراعظم درآید حضرت بهاءالله در لوح ابن ذنب به این موضوع اشاره فرموده اند† این ازدواج که با خشونت تمام به شهریانو تحمیل شده بود او را به وطفه بدبختی و اندوه دائمی انداخت. برادر جوانتر شهریانو، میرزا نظام الملک که یکی از مؤمنین منخلص و وفادار حضرت بهاءالله بشمار می رفت در خاطرات خود نوشته که شهریانو بعد از این ازدواج دائماً ر به کمال تضرع به درگاه خداوند مناجات می کرده که او را از این وضع اندوهناک خلاصی دهد. بنظر می رسد که دعای وی مستجاب شد زیرا پس از مدت کوتاهی به بیماری سل دچار شد و درگذشت.

اما منیره خانم ایام کودکی و جوانی را تحت حمایت و مراقبت والدین و پسر عموهایش در اصفهان گذرانید. پس از درگذشت پدر، افراد خانواده از جمله "محبوب الشهداء" و "سلطان الشهداء" تصمیم گرفتند که وقت آن رسیده که منیره خانم ازدواج کند و ترتیبی برای ازدواج ایشان با میرزا کاظم برادر جوانتر "محبوب الشهداء" و "سلطان الشهداء" داده شد.

در روز ازدواج جشن بزرگی برپا شد و هنگامی این جشن به اوج خود رسید که

* حضرت بهاءالله چهار عمر داشتند در میان اشخاصی که آن حضرت در نور به امر بدیع تبلیغ کردند این چهار عمر بودند. در تن از آنان امر مبارک را رد نمودند و به کمال جد بر صفا آن برخاستند. این دو شیخ عزیزالله و صفی قلی بیگ بودند دو عمری دیگر یعنی ملاً زین العابدین و کریمانی زمان در زمره مؤمنین ثابت قدم درآمدند. ازلته در سفر حضرت بهاءالله به قلعه شیخ طبرسی ایشان را همراهی نمود و وقتی درآمل حضرت بهاءالله را چوینکاری می کردند خود را روی پاهای هیکل مبارک انداخت و او را بقدری چوب زدند که از حال رفت. برای اطلاع بیشتر از این واقعه به مطالع الانوار مراجعه شود.

+ به جلد اول ص ۶۱ مراجعه شود.

† رساله ابن ذنب ص ۱۲۶.

مراسم عقد انجام گردید و لکن در پایان مراسم واقعه اسفناکی روی داد که سرور همگان به غم تبدیل گردید. داماد که تا آن لحظه در نهایت صحت و سلامت بود یکباره هنگام ورود به خانه اش دچار عارضه عجیبی گردید. مثل اینکه با نیروی غیرقابل توصیفی بیهوش شده بود و نمی توانست بدون کمک دیگران روی پای خود بایستد. او به شدت بیمار شد و پس از اندک مدتی فوت کرد.

پس از این حادثه اسفناک منیره خانم افکار خود را از این دنیا آزاد کرد و ایام خویش را به دعا و مناجات می گذراند. اما داستان ازدواج منیره خانم با حضرت عبدالبهاء واقعا هیجان انگیز است. شرح زیر که قسمت اعظمش به قلم خود ایشان نوشته شده مراتب سرور و ابتهاج حیات پر جلال آن خانم معظمه را نشان می دهد:

در آن ایام سید مهدی دهجی به امر جمال قدم جل کبریانه جهت تبلیغ به اصفهان و ایران آمدند و اجتهاد جمیعا او را ملاقات می نمودند و از ارض مقصود و شرح گزارشات بساط محبوب از هر قبیل جویا می شدند از آن جمله شمس الضحی که از اهل بیت سلطان الشهداء و زن عموی فانیه بود سوال می کند که در این مدت که مشرف بودید هرگز شنیدید که از برای سرکار آقا روح العالمین فداء دختری معین فرمایند. گفت نشنیدم لکن یرمی از ایام جمال مبارک جل شأنه در بیرونی تشریف داشتند و منی می فرمودند فرمودند آقا سید مهدی دیشب خواب عجیبی دیدم خواب دیدم دختری که در طهران از میرزا حسن اخوی از برای غصن اعظم خواستیم و بسیار وجیه است رویش کم کم گرفته و تاریک شد در آن وسط دختری پیدا شد رویش منیر و قلبی منیر دارد او را از برای غصن اعظم اختیار نمودیم. جز این کلام و خطاب مبارک دیگر ذکری نشنیدم. انتهی زن عموکه به خانه آمدند و ما را دیدند گفتند به خدای واحد احد قسم همان ساعتی که آقا سید مهدی این حکایت را ذکر نمودند همان ساعت در قلبم خطورت مرد که بی شک آن دختر تو هستی و خواهی دید فانیه با اشک جاری جواب دادم استغفرالله مرا چه استحقاق است خواهش دارم این حرف را دیگر به لسان جاری نکنید و ذکر ننمائید.

منیره خانم در اینجا داستان مسافرت خود را به ارض اقدس در اجرای دستورات پیاپی حضرت بهائالله به منسوبان ایشان ادامه می‌دهند و بیان می‌کنند که در مسیر سفر خود احببای زیادی را ملاقات کردند که همه آنان سعی می‌کردند او و همراهانشان را از سفر به عتقا باز دارند می‌گفتند که به سبب حوادث ناگوار تضییقات بر طه اجاب تشدید یافته و اولیای امور از ورود زائرین به شهر عتقا ممانعت می‌کنند. این اخبار قدری ما را پیرشان کرد که چه خواهد شد لکن مرحوم شیخ سلمان به یقین می‌گفت امر شما و رای سایرین است مطمئن باشید و به کمال راحت و اطمینان در ارض مقصود وارد خواهیم شد اگرچه جمیع اجباء در بند و زندان باشند ... ما به شطر مقصود عازم گشتیم نیم ساعت به مغرب مانده وارد اسکله عتقا شدیم ... اهل حرم جمیع به دیدن تشریف آوردند و در خدمت ایشان رفتیم به حضور مبارک ولی با چه حالتی که شرح و بیان و تقریر آن ممکن نه. اول فرمایش مبارک این بود که فرمودند ما شما را وقتی داخل سجن کردیم که باب سجن بر روی اجباء مسدود بود تا آنکه اقتدار حق بر کل واضح و مشهود گردد. باری تا مدت پنج ماه در منزل جناب کلیم بودیم و بعضی از ایام به شرف لقا فائز و مراجعت به منزل می‌نمودیم. ولی هر هنگام که جناب کلیم از حضور مراجعت می‌نمودند اظهار عنایت بی‌پایان و ارمغان می‌آوردند. یک روز تشریف آوردند و فرمودند ارمغان بسیار خوسی برای شما آورده‌ام و آن این است که اسم شما از لسان مبارک منیره نامیده شد ... لیل وصال که به از صد هزار سال بود نزدیک گشت قبای سفید که از هزار اصطبرق و سندس بهشتی اعلی‌تر بود از دست حضرت ورقه مبارکه علیا روحی لعنایاتها الفداء پوشیده شد و ساعت سه از آن شب لیلة القدر در رسید و ندای جان افزای محبوب بیهمتا از مصدر اعلی مسموع و اجازه حضور اشاره گشت به اتفاق حضرت خانم در حضور جمال مبارک حاضر. جمال قدم جل اسمه الاعظم ... فرمودند آمیدید خوش آمیدید بعد خطاب مبارک به این فانیه این بود قوله الاحلی یا ورقتی و یا امتی انا اخترناک و قبلناک لخدمه غصنی الاعظم و هذا من فضلی الذی لا یعادله کنوز السموات و الارضین ... تو باید

شکر کنی به این موهبت عظمی و عنایت کبری و بعد فرمودند فی
امان الله. (۵)

میریه خانم از مصاحبت خود با حضرت عبدالبهاء چنین می نگارد:
اگر شرح مدت پنجاه سال ایام تشرّف و لقای محبوب آفاق را بنویسم
پنجاه سال وقت و فرصت خواهد و باید ابحر عالم مداد گردد و اشجار
امکان اقلام شود. (۶)

میرزا علی سیّاح

خیانتی که میرزا یحیی نسبت به امانت حضرت باب نمود امر الهی را به
بحران بسیار شدید انداخته و وحدت و متانت جامعه را متزلزل ساخت و در
نتیجه مصائب ناگفتنی برای حضرت بهاءالله و اجابشان فراهم نمود. بدون
اطّلاع از دسایس و توطئه ها و اعمال شیطانی میرزا یحیی و اعوانش ممکن
نیست صدماتی را که آنان به حضرت بهاءالله و شریعت مقتدشان وارد
ساختند درک نمود. شرح کامل اقدامات شریرانه و اعمال شنیعه آنان خارج از
حدود این کتاب است و در این مقام کافی است گفته شود که طفیان
میرزا یحیی چنان غم و الم بر حضرت بهاءالله وارد کرد که تضحیقات وارده از
ناحیه دشمنان خارج با آن قابل مقایسه نبود.

حضرت بهاءالله مدت تقریباً یک سال در بیت رضا بیگ تشریف داشتند و بعد
به بیت امرالله منتقل و در حدود سه ماه در آن اقامت گزیدند. حضرت
بهاءالله تقریباً در تمام الواحی که در این دوره نازل شده به بی وفائی و عهد
شکنی میرزا یحیی و ضرری که به امر الهی وارد آورده اشاره می فرمایند. یکی
از الواحی که در این ایام نازل شده لوح سیّاح است که به افتخار ملاّ آدی گزل
معروف به میرزا علی سیّاح صادر شده است. لقب سیّاح را حضرت باب به او
عنایت فرموده بودند. وی اهل مراغه بود و تحصیلات خود را به عنوان ملاّ
در همان شهر انجام داده بود. سیّاح در ایام اولیّه امر به حضور حضرت باب
فائز شده به عرفان مقام آن حضرت نائل گشته و در زمره بیروان امر بدیع
در آمده بود. وی بلافاصله بعد از اقبال به امر حضرت باب با خلوص و
اشتیاق عظیم به خدمت مولای خویش قیام نمود و در ایامی که آن حضرت در

قلعهٔ ماکو و چهریق محبوس بودند چون یک یک بیگ باوفا خدمت می‌کرد. سیّاح به دفعات بسیار در این دو قلعه حضور حضرت باب رسیده و یکی از مصاحبین عمدهٔ آن حضرت بود. وی از آنجا به قسمت‌های مختلف ایران سفر می‌کرد و پیام‌های حضرت باب را به پیروان آن حضرت ابلاغ و در بازگشت عرایض آنان را به حضور مبارک تقدیم می‌نمود. در یکی از این سفرها بود که وی افتخار حمل بعضی الواح به خط حضرت باب همراه با یک قلمدان زیبا به عنوان هدیه به جناب قنوس را پیدا کرد.

یکی از خدمات فراموش نشدنی سیّاح به حضرت باب این بود که وقتی آن حضرت در سجن آذربایجان در اثر اطلاع بر شهادت تهریمانان واقعهٔ مازندران غرق غم و اندوه بودند محلّ شهادت شهدای قلعه طبرسی را از قبل آن حضرت زیارت نمود نیل در این باره چنین نوشته است:

مدّت یک هفته قلم مبارک به نگارش فضائل قنوس و ملاحسین واصحاب باوفائی که در قلعه به شهادت رسیدند در جولان بود. روز عاشورا یکی از اجتنای مراغه را که مدّت دو ماه بود بجای سید حسن برادر سید حسین عزیز به انجام خدمات هیکل مبارک مشغول بود به محضر خویش احضار فرمودند. مشارالیه معروف به ملاّ آدی گزل بود. خیلی به او اظهار عنایت فرمودند و به لقب سیّاح او را سرافراز کردند. الواح زیارت را که در بارهٔ شهدای قلعه نازل شده بود به او مرحمت فرمودند و دستور دادند تا به زیارت شهدای قلعه برود فرمودند برخیز و با کمال انقطاع در لباس درویشی به مازندران برو و از طرف من مکان مقتسی را که اجساد مطهّره شهدا را در برگرفته زیارت کن. وقتی که نزدیک نواحی آن زمین مقتس رسیدی کفشهای خود را بیرون بیاور و به احترام آنها را تعظیم کن اسم آنها را بلند بگو و با کمال خضوع دور مقامات مقتسه آنها طواف کن. از مدفن قنوس و ملاحسین مثنی خاک برای من بیاور تا یادگار زیارت تو باشد. سعی کن روز عید نو روز مراجعت کنی تا به مراسم عید قیام

• به مطالع الانوار مراجعه شود.

+ دهم ماه محرّم سالگرد شهادت امام حسین که در آن سال مطابق ۲۶ نوامبر ۱۸۴۹ بود.

کنیم زیرا این آخرین عیدی خواهد بود که من در این عالم خواهم دید. سیاح حسب الامر مبارک به جانب مازندران رفت و دستورات حضرت باب را با نهایت دقت انجام داد. اول ماه ربیع الاول سال ۱۲۶۶ هجری به آن مقام مقصد رسید و در روز نهم ربیع الاول که روز شهادت ملاً حسین بود مراسم زیارت را انجام داد و مأموریت خود را به انتهای رسانده بلافاصله به طهران برگشت. جناب کلیم در آن ایام سیاح را در منزل حضرت بهاءالله در طهران ملاقات فرموده بود برای من اینطور حکایت کردند: وقتی که سیاح از زیارت شهدا برگشت و به حضور حضرت بهاءالله رسید فصل زمستان بود برودت و سرما به نهایت درجه شدید بود. سیاح در آن هوای سرد و برف شدیدی که می بارید با لباس های کهنه و پاره مانند درویش ها خود را به عبائی پیچیده بود پاهایش برهنه و مویش آشفته و درهم آتا قلبش مشتعل به نار محبت الله بود و زیارت شهدا او را سر تا پا مشتعل ساخته بود. جناب سید یحیی دارابی آن روز مهمان حضرت بهاءالله بودند به محض اینکه شنیدند سیاح از قلعه طبرسی برگشته با آن همه احترام و عظمتی که داشتند بی اختیار به جانب سیاح با سرعت روان شده خود را به پاهای او انداختند و پاهای سیاح را که تا زانو گل آلود بود در آغوش خود کشیده با نهایت شوق می بوسیدند. حضرت بهاءالله نسبت به جناب وحید به قدری اظهار عنایت می فرمودند که سبب تحیر من بود من همان روزها از معاشرت با جناب وحید یقین کردم که روزی خواهد آمد که ایشان مصدر اقدام مهتی خواهد شد و آن اقدام در عظمت و جلال در ردیف اقدام شهدای قلعه طبرسی خواهد بود سیاح چند روزی در منزل حضرت بهاءالله استراحت کرد ولی آنطوری که جناب وحید به عظمت مقام حضرت بهاءالله پی برده بودند سیاح پی نبرده بود هر چند حضرت بهاءالله نسبت به او نهایت درجه عنایت را اظهار می فرمودند ولی از معنی این همه عنایات و الطاف را نمی فهمید. جناب سیاح در اثنای سیاحت و سفرش در فاماگستا سرگذشت خود را برای من حکایت کرد از جمله می گفت "حضرت بهاءالله خیلی به من اظهار عنایت فرمودند ولی جناب وحید با علو مقام و رتبه که داشتند در حضور حضرت بهاءالله مرا

بر خودش ترجیح می داد وقتی که وارد منزل حضرت بهاء الله شدم جناب وحید آمد و پاهای مرا بوسید من از این رفتار او دچار دهشت شدم هرچند در آن ایام غرقه دریای کرم و مهربانی حضرت بهاء الله بودم لکن از عظمت مقام آن بزرگوار در آنوقت به کلی بی خبر بودم و حتی جزئی اطلاعی هم از بزرگواری آن حضرت نداشتم و نمی دانستم روزی خواهد آمد که ایشان مظهر وحی کردگار شوند^(۷)

پس از شهادت حضرت باب سیاح مدّت کوتاهی در آذربایجان ماند و بعد به کریلا رفت و مدّت مدیدی در آنجا اقامت گزید. طبق اظهارش در جریان استنطاقی که از وی در سال ۱۸۶۸ هـ در قسطنطنیه به عمل آمد مدّت دوازده سال در کریلا زندگی کرده است. سیاح با دختر شیخ حسن زنوزی ازدواج کرد. شیخ حسن یکی از اصحاب برجسته حضرت باب و کسی بود که آن حضرت او را به ملاقات "حسین موعود" در کریلا بشارت و اطمینان داده بودند خود سیاح هم به وسیله حضرت باب به ملاقات من یظهره الله وعده داده شده بود.

سیاح در اوایل سال ۱۲۸۴ هجری (مطابق ۱۸۶۷) به ادرنه رفت و به حضور حضرت بهاء الله مشرف شد و در یکی از جلسات اجتهاد به آنان بیان نمود که چگونه وعده حضرت باب درباره ملاقات او با من یظهره الله تحقق یافت. وی همچنین این داستان را به میرزایحیی نوشت سیاح یکی از پیروان مخلص حضرت بهاء الله بود پس از مدّت سه ماه[†] که او در ادرنه بود جمال مبارک او را همراه مشکین قلم[‡] و جمشید گرجی برای مأموریت مهمتی به قسطنطنیه

* به صفحات ۳۴۲ و ۳۴۴ مراجعه شود

+ در شیعه اسلام اعتقاد بر این است که پس از ظهور قائم امام حسین رجعت خواهد نمود. اسم حضرت بهاءالله حسینعلی بود در تابستان ۱۸۵۱ حضرت بهاءالله شیخ حسن را در کریلا ملاقات و مقام خود را به وی افشا نمودند (جلد اول ص ۲۲۳). از این زمان یعنی پیش از زندانی شدن حضرت بهاءالله در سیاهچال بود که شیخ حسن به عرفان کامل مقام حضرت بهاءالله به عنوان من یظهره الله نائل شد.

† سیاح در موقع استنطاق در قسطنطنیه بیان کرده که سه ماه در ادرنه بوده است.
‡ به جلد اول صفحات ۳۶-۳۷ مراجعه شود.

اعزام فرمودند. کیفیت این مأموریت و داستان زندانی شدن آنان در آن شهر بعداً مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

حضرت بهاءالله در لوح سیاح پرده از عظمت و جلال مقام خود برمی دارند و بیان می کنند که همان جمال قدم هستند که به امرش تمام عالم خلقت خلق شده و تأکید می فرمایند که عالم بشر گرچه از عرفان آن حضرت در ظهور بدیعی عاجز است به ستایش آن حضرت متوجه و به جبل عنایتش متشبث می باشد. حضرت بهاءالله در این لوح مبارک به پیروان بیان که به انکار ظهور آن حضرت پرداخته و از آن اعراض نموده اند اشاره و آنان را به عنوان اهل فتنه و آشوب و اصحاب شیطان معرفی می فرمایند. جمال مبارک یادآور می شوند که سالیان زیاد با آنان معاشر بوده ولی عظمت خویش را از آنان مکنون داشته بودند تا هیچکس نتواند آن حضرت را بشناسند و لکن پس از آنکه آنان به کمال شدت به عناد برخاستند نقاب از جمال خویش برداشتند و نور وجه خود را بر عالم خلق ساطع نمودند. آن حضرت اعلام می فرمایند که ایام امتحان فرارسیده و میزان نصب شده، میزانی که اعمال تمام مردمان با آن به عدل سنجیده خواهد شد. همچنین به اهل عالم خطاب می کنند که اگر مشتاق شنیدن نفحات الهی هستید شایسته است به تفتیحات ملیح بدیع آن حضرت گوش فرا دهند و اگر آرزومند زیارت جمال خدایند سزاور است به جمال عزیز و منیر آن جمال بيمثال چشم درزند. ضمناً خاطر نشان می کنند که آنان به این کار موقت نخواهند شد مگر آنکه قلبشان را از ظنون و اوهام پاک کنند و خود را از دنیا و آنچه در اوست منقطع نمایند.۵

در این لوح مبارک است که حضرت بهاءالله به تلویح تبعید خویش را به مدینه عکا پیش بینی و آن مدینه را به "وادی التَّجْبِيلِ" موسوم می فرمایند. آن حضرت ورود خود را به آن شهر با این عبارات به تمثیل توصیف می فرمایند: وجدنا قومًا استقبلونا بوجوه عَزَّ دَرْتًا ... و كان بایدیم اعلام التصر...
اذن نادى المناد فسوف يبعث الله من يدخل الناس في ظل هذه الاعلام (۸)

۵ به جلد اول ص ۶-۲۰۴ مراجعه شود.

+ ارزش عددی کلمه نبیل با کلمه عکا مساوی است.

در این لوح مبارک عباراتی وجود دارد که شدت امتحاناتی را که شخص مؤمن هنگام سلوک در سبیل ایمان با آنها روبرو می شود آشکار می سازد. حضرت بهاءالله ضمن اشاره به اهل بیان بعضی را ذکر می کنند که در زمره مقتدرترین نفوس بودند و خدا را با اخلاص عمیقی عبادت می کردند پارساترین مردم شناخته می شدند و با بصیرت وسیعی موهوب بودند و لکن وقتی که نسیم ظهور بر آنها وزید با وجودی که آن حضرت مدتها با آنان معاشر بوده و بالمآل آثار عظمت و جلال خویش را در برابر چشمانشان آشکار فرموده بودند غرق حجابات شدند و ممنوع گشتند. حضرت بهاءالله سبب اصلی این محرومیت را غرور و تعلق به نفس و خودپرستی آنان معرفی می فرمایند. آن حضرت از این که اعمال عبادتیه این نفوس سبب غرور گشته و آنان را از مواهب الهی محروم ساخته اظهار حزن می فرمایند.

موضوع انقطاع در بسیاری از الواح حضرت بهاءالله مذکور شده است. شاید بتوان گفت که در میان اوامر و تعالیم آن حضرت کمتر تعلیمی به اندازه انقطاع از این دنیا و ترک هوس های نفسانی مورد تاکید قرار گرفته باشد. این موضوع مهمّ در فصول قبلی این کتاب مورد بحث قرار گرفته است. مطالعه لوح سیّاح این نکته را کاملاً روشن می کند که برای اصحاب حضرت بهاءالله به سبب نزدیکی با آن حضرت دشوار بوده که در امرالله ثابت و وفادار بمانند مگر اینکه حجاب نفس را بکلی خرق می نمودند. کوچکترین اثر از خودستایی هر اندازه هم که ممکن بود اندک باشد برای آنان مهلک بود و در محضر مقتدرش هیچ چیز جز از خود گذشتگی نمی توانست سبب نجات و فلاح شود.

در میان اصحاب حضرت بهاءالله بودند کسانی که توانسته بودند حسن غرور و خودخواهی خویش را فرو نشانند. این نفوس با اعمال و اقوال خود مراتب محویت و فنای خویش را در مواجهه با مولایشان نشان دادند. اینان قهرمانان روحانی این دور شدند و با ایمانشان درخشندگی فنا ناپذیری به امر الهی بخشیدند. نبیل در باره چنین نفوس در دوره بغداد اینطور می نگارد:

اکثر شبها را ده نفر به یک قمری خرمای زاهدی می گذرانیدند و معلوم نبود که کفش و عبا و قباّتی که در آن منازل است صاحبش کیست هر کس که در بازار کاز داشت کفش به او تعلق داشت و هر کس به حضور مبارک

مشرّف می شد عبا و قبا به او تعلق داشت. حتی اسمای خود را فراموش کرده بودند و چه هوای جانان چیزی در دل و جانشان باقی نمانده بود... چه خوش ایامی بود(۹)

اینکه نفوسی چند توانسته بودند چنان امتیازی را کسب کنند و به عوالم انقطاع پرواز نمایند و در برابر مولایشان خاضع گردند برای نوع انسان که در وقت موعود مقرر است از روش آنان پیروی کند نوید امیدبخشی می دهد. امروزه پیروان حضرت بهاءالله امکان زیارت آن هیکل مبارک را در حیات عنصریشان ندارند و به همین سبب امتحاناتی که مخصوصاً با نفس آن حضرت مربوط بوده آنان را تحت تاثیر قرار نمی دهد ولی شرایط ایمان و راه وصول به حضرت بهاءالله همچنان بدون تغییر باقی می ماند. اکنون هم برای یک مؤمن امروزی مانند ایام حیات حضرت بهاءالله لازمست خود را از تمام علائق ارضی منقطع کند و تمام آثار هوی و هوس و غرور و خودستانی را از صفحه دل زایل نماید تا شاید بتواند واقعاً مقام مهیمن و عظیم حضرت بهاءالله را بشناسد و خادم شایسته ای برای امر مبارک گردد. اگر وی در این راه غفلت کند گرچه ممکن است با همان مخاطراتی که اصحاب حضرت بهاءالله را احاطه کرده بود روبرو نشود ولی در اعماق قلبش تا حدودی احساس شک و تردید درباره امر خواهد کرد و ممکن است در مغز خود دچار کشمکش بزرگی شود. این چنین شخصی ممکن است از روی عقل و منطق حضرت بهاءالله را به عنوان مظهر ظهور الهی قبول کند و در آثار نازل از قلم مبارکشان کاملاً متبخر باشد ولیکن نخواهد توانست آن ایقان کامل را که وسیله کسب خصائل و صفات الهی و سبب حصول رضایت و آرامش و سرور دائمی است دارا گردد.

کسب ایمان واقعی، اعظم فضیلت برای انسان محسوب می شود. ایمان نیرویی به انسان می دهد که هیچ عامل ارضی نمی تواند با آن برابری کند. مؤمنین به امر بهاء به نیروی ایمان توانسته اند به مشکلاتی که به ظاهر حل نشدنی بوده فائق آیند و فتوحات فراموش نشدنی برای امر مبارک فراهم نمایند. انسان برای اینکه بتواند به ایمان واقعی دست یابد باید صفحه دل را از غبار اوهام و ظنون و هواهای نفسانی پاک سازد. خویست راهی را که برای وصول به این

هدف متعالی در پیش است بررسی کنیم و دامها و مشکلات بسیاری را که روح انسان در جستجوی خود در این راه با آنها روبروست مطالعه نمائیم. در وجود انسان دو عامل قوی وجود دارد یکی مغز است که مرکز عقل و تفکر و مخزن معلومات و دانش اوست از طریق این قوه انسان می تواند آثار بی نظیر نفس ناطقه را که ما به الامتیاز او از حیوان است به منصه ظهور و بروز رساند. عقل بزرگترین عطیه الهی به انسان است ولی چون او در اراده خود مختار است ممکن است این قوه عقلانی او را به سوی ایمان و اعتقاد به خدا هدایت کند و یا برعکس به بی اعتقادی دلالت نماید.

عامل قوی دیگر در انسان قلب است که مرکز عشق و حرارت است. دل ممکن است عاشق دنیا و نفس خود شود ولی در عین حال منزلی است که صفات خداوند در آن ظاهر می گردد. حضرت بهاءالله می فرماید:

یا ابن الوجود فؤادک منزلی قدسه لنزولی. (۱۰)

در قلب انسان است که جرعه ایمان پدیدار می شود ولی این جریان وقتی حاصل می شود که قلب از تعلق به اشیاء دنیوی فارغ و آزاد گردد. حضرت بهاءالله در کلمات مکتونه چنین می فرماید:

ای پسر خاک جمیع آنچه در آسمان ها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محل نزول تجلی جمال و اجلال خود معین فرمودم و تو منزل و محل مرا به غیر من گذاشتی چنانچه در هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر خود را یافت اغیار دید و لامکان به حرم جانان شتافت و معذک ستر نمودم و ستر نگشودم و خجلت ترا نیسندیدم. (۱۱)

خداوند، انسان را طوری خلق کرده که لازمست دو عامل موجود در او یعنی مغز و قلب مکتل یکدیگر باشند. مغز بدون قلبی که با نور ایمان روشن شده باشد نمی تواند تحری حقیقت امر الهی کند و محروم از زبانی است که حقیقت آنها درک نماید و چون چشمی که از نور محروم باشد نمی تواند عوالم روح را کشف کند و بجای آن قوای خود را در زمینه فلسفه مادی رشد می دهد و در نتیجه منکر وجود خدا و لزوم دین می شود و این عامل مانع محکم و مؤثری در راه کسب ایمان برای شخص می گردد. در چنین حالتی قلب یا تعلق به دنیا

و نفس خود معطر می‌شود زیرا خصلت و فطرت آن عشق ورزیدن است و اگر فرصت به آن داده نشود که به خدا عشق ورزد عاشق خود و تعلقات دنیائی آن خواهد شد و این یک جنبه از اهمّیت کلمه "اغیار" است که حضرت بهاءالله در کلمات مکتوبه به آن اشاره می‌نمایند:

ای دوست لسانی من قدری تأمل اختیار کن هرگز شنیده‌ئی که یار و اغیار در قلبی بگنجد پس اغیار را بران تا جانان به منزل خود درآید (۱۲۱)

انسان برای آنکه به ایمان دست یابد باید "اغیار" را از خانه دل براند و به همان درجه که در این کار موفق شود به کسب ایمان نائل خواهد شد. وقتی که جرّقه ایمان در دل پدیدار شود باید اجازه داده شود که بتدریج به صورت شغله درآید در غیر این صورت به سبب تعلق به دنیا ممکن است به خاموشی گراید. بطور مثال وقتی فردی به مرحله‌ای می‌رسد که حضرت بهاءالله را به عنوان مظهر ظهور الهی می‌شناسد قلبش جاذب نور ایمان به خدا برای این یوم می‌شود. اگر شخص مؤمن از ابتدا خود را در بحر بیکران ظهور حضرت بهاءالله مستغرق کند، تلاوت آیات مبارکه را نه تنها به قصد تزئید معلومات شخصی بلکه برای کسب مائده روحانی شعار خود نماید، مصاحبت ابرار را غنیمت شمارد و با اخلاص و انقطاع به خدمت آن حضرت قیام کند ممکن است ایمانش پیوسته قویتر شود و به صورت یک مؤمن نورانی و مشتعل درآید. این شخص ممکن است درک عمیقتری از آثار مبارکه بیابد و به مرحله‌ای رسد که مغز و قلبش با هم آهنگی انجام وظیفه نمایند. این چنین شخصی بالمال مغایرتی بین تعالیم حضرت بهاءالله و طرز فکر خود نخواهد دید و در بطون بیانات حضرت بهاءالله حکمتهای مخزون بسیاری کشف خواهد نمود و به محدودیتها و قصورهای مغز محدود خود پی خواهد برد.

ولی اگر شخص مؤمن پس از شناسائی حضرت بهاءالله از سلوک در سبیل آن حضرت کوتاهی کند ممکن است بزودی خود را با بسیاری از جنبه‌های امر مبارک معارض بیند. عقل او ممکن است نتواند حکمت‌هائی را که برای بسیاری از تعالیم آن حضرت نهفته است درک کند. این شخص حتی ممکن است بعضی از احکام آن حضرت را رد نماید و سرانجام ایمانش را بگلی از دست دهد. بعضی از تفویض سالها برای حلّ این مشکل تلاش می‌کنند چه

که مشتاق و آرزومندند که ایمانشان محکم تر شود. اینگونه اشخاص غالباً ممکن است برای بدست آوردن درک واقعی از امر مبارک از نفوسی که ایمان واقعی به حضرت بهاءالله دارند و منقطع از این جهانند یاری گیرند.

ولی اگر هیچیک از این تدابیر مفید واقع نشود تنها درمان برای کسی که هنوز اثر کمی از نور ایمان در قلبش موجود ولکن دچار شک و تردید در باره امر می باشد اینست که به احتمال خطای خود در سنجش تعالیم امر مبارک اعتراف کند و به الهی بودن علم حضرت بهاءالله اقرار نماید و افکار و احساسات خود را کاملاً به آن حضرت تسلیم سازد. وقتی شخص بدین ترتیب خود را تسلیم می کند و در این کار با صداقت و صمیمیت مداومت بخرج می دهد راه برای نزول مراحم الهی باز می شود و قلبش مستعد گزشتن نور معرفت حقیقی می گردد. این چنین شخصی یک وقتی در حیات خود یا با فراست و بینش و یا از طریق دعا و نیایش جواب کافی برای تمام مشکلات و ایرادات خود پیدا می کند. در این وقت تمام آثار مغایرت از مغزش زایل می شود، حکمت نزول همان تعالیمی را که قبلاً عقلش را دچار رکود کرده بود به آسانی درک می کند و بسیاری از رموز و اسرار مخزونه در بیانات و کلمات حضرت بهاءالله را که قبلاً بکلی از آنها بیخبر بوده کشف می نماید.

بیانات عالیات حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه که ذیلاً نقل می شود نشان می دهد که تا وقتی که انسان خود را به خدا تسلیم نکرده نمی تواند به معرفت ظهور الهی نائل شود:

ای پسر تراب کور شو تا جمال بینی و کر شو تا لحن و صوت ملیح را
شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری و فقیر شو تا از بحر غنای
لایزالم قسمت بیزوال برداری کور شو یعنی از مشاهده غیر جمال من و کر
شو یعنی از استماع کلام غیر من و جاهل شو یعنی از سوی علم من تا
با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف به ساحت قدس درآئی (۱۳)

داستان زیر از حیات میرزا ابوالفضل دانشمند جلیل و مدافع دلیر امر نشان می دهد که مطالعه کلمات الهی با چشم عقل ضامن است سبب گمراهی انسان شود. او در داستان خود بیان می کند که اندکی بعد از آشنائی با امر مبارک، دوستان بهائی کتاب ایقان را برای مطالعه در اختیارش گذاشتند او این کتاب

را با یک احساس برتری عقلانی مطالعه کرد و به این سبب تحت تأثیر لازم قرار نگرفت و حتی اظهار کرد که اگر کتاب ایقان قرار باشد حجتی برای حقایق اذعای حضرت بهاءالله محسوب شود بی شک او خودش می تواند کتابی بهتر از آن بنویسد.

میرزا ابوالفضل در آن وقت رئیس مدرسه دینی در طهران بود. روز بعد از خواندن کتاب ایقان یک خانم سرشناسی به مدرسه وارد و از بعضی از طلاب مدرسه خواست که نامه مهتی برای او بنویسند. طلاب مدرسه میرزا ابوالفضل را پیشنهاد و او را به عنوان نویسنده ای توانا، ناطقی فصیح و فردی بی نظیر در هنر انشاء معرفی نمودند. میرزا ابوالفضل برای نوشتن نامه قلم بندست گرفت ولی خود را از ساختن جمله اول نامه ناتوان دید و خیلی سعی کرد ولی موفق نشد دقایقی چند در گوشه کاغذ کلماتی یادداشت کرد و حتی روی ناخن هایش نیز خطوطی رسم نمود. بانوی مذکور بالاخره دریافت که آن کاتب باسواد از نوشتن نامه وی عاجز بود و در حالی که صبر و حوصله اش سر رفته بود به قصد رفتن برخاست و به حال تمسخر به میرزا ابوالفضل گفت "اگر نوشتن یک نامه ساده را فراموش کرده اید چرا بجای اینکه حقیقت را بگویند مرا معطل ساخته و بیخودی با قلم و کاغذ بازی می کنید؟"

میرزا ابوالفضل می گوید که در اثر این جریان خجلت و شرمساری او را به سختی فراگرفت و یکباره اظهاراتی را که شب قبل درباره توانائی خود به نوشتن کتابی بهتر از ایقان کرده بود به خاطر آورد و چون قلب صافی داشت به آسانی دریافت که این واقعه جواب روشن و صریحی به رفتار غرورآمیز وی در برابر آن کتاب مقدس بوده است.

با وجود این چند سالی طول کشید تا میرزا ابوالفضل به حقایق امر حضرت بهاءالله موافق شود. وی در حقیقت به مرحله ای رسیده بود که امر را از نظر عقلانی قبول داشت ولی قلبش تا چند سال هنوز کاملاً مطمئن نشده بود تنها عاملی که سبب شد پس از سالها کشمکش به حقیقت امر الهی عارف شود

• در آن روزها کسانی که درس نخوانده بودند با پرداخت پول کمی از اشخاص باسواد برای نوشتن نامه کمک می گرفتند و شرط اساسی برای نوشتن یک نامه خوب انشا و خط خوب بود.

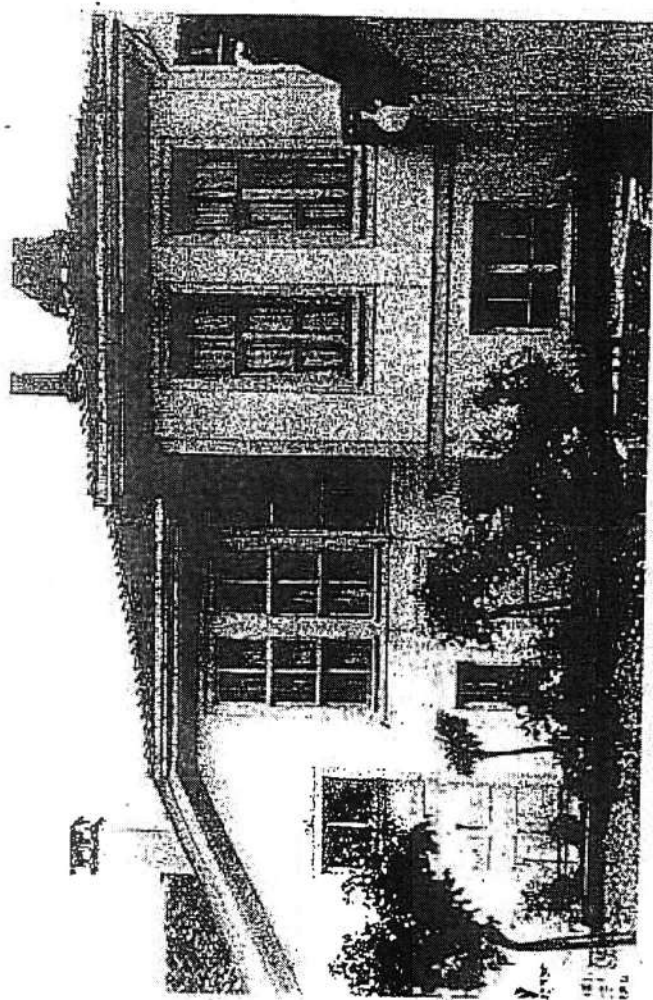
این بود که خود و مواهب عقلانیش را به درگاه خدا تسلیم و تفویض کرد. میرزا ابوالفضل یک شب در خلوت خود به کمال تضرع مناجات و گریه و زاری نمود و از خدا خواست که دریچه قلب او را باز کند. صبح فردای آن شب وی یکباره چنان ایمانی در خود یافت که حس کرد آماده است جانش را در سبیل حضرت بهاءالله ایثار کند. میرزا ابوالفضل یعنی همان شخصی که وقتی گفته بود که به نوشتن کتابی بهتر از کتاب ایقان تواناست بعدها این کتاب را به دفعات بسیار به چشم ایمان و ایقان مطالعه و آنرا چون اقیانوس وسیع و بیکرانی از علم و معرفت یافت. وی هر بار که این کتاب را خواند لاکمی بدیعی از حکمت در آن یافت و رموز تازه ای در آن کشف کرد که قبلاً نکرده بود. ایمان کامل در نتیجه تسلیم شدن به خدا حاصل می شود. تسلیم نفس با تمام کمالات و فضائلش انسان را از تعلقات این دنیای فانی آزاد می کند. "اغبیار" را از خانه دلش می راند و به او توان می دهد که "یار" را در آن ساحت مقتس منزل دهد حضرت بهاءالله می فرمایند:

یا ابن الانسان کن لی خاضعاً لاکون لک متواضعاً ... (۱۶۱)

در بیان دیگر می فرمایند:

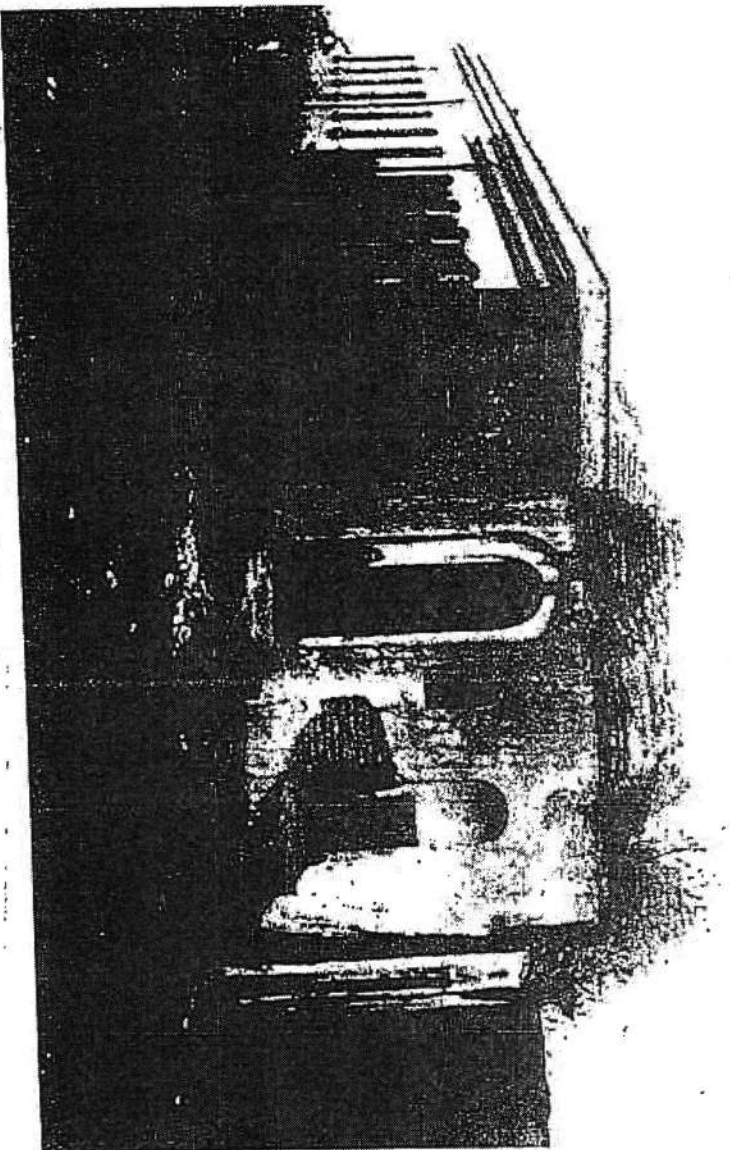
یا ابن البشر ان تحبّ نفسی فاعرض عن نفسك و ان ترد رضائی فاغضض عن رضائک لتکون فیّ فانیاً و اکون فیک باقیاً (۱۱۵)

□ شرح حیات میرزا ابوالفضل در جلد سوم خواهد آمد.



بیت رضاییگ

حضرت بیا اللہ پو مدتی یک سال در این بیت اقامت داشتند. این عکس پس از نورازی بنا گرفته شد.



بغلی بیټ عزت آقا

آخريں معمل امانت جمال مبارک در ادرين ايم عکس در سال ۱۹۳۳ گزرت شه ايسه

فصل دهم

بعضی از شهدای نامدار

آقا نجفعلی زنجانی

در میان نفوسی که در ابتدای سفر حضرت بهاء الله به ادرنه به آن مدینه وارد شدند آقا نجفعلی زنجانی بود که یکی از هواخواهان ملاً محمّد علی حجّت و از همراهان او در کِشمکش زنجان محسوب می‌شده. پس از قتل عام سمناک اجبّاء در آن محلّ در سال ۱۸۵۱ چهل و چهار نفر از آنان به طهران اعزام شدند. همه این نفوس بجز آقا نجفعلی که به سبب محبّت یکی از افسران ارتش جانش حفظ شد به قتل رسیدند. آقا نجفعلی بعدها به بغداد رفت و از حضرت بهاء الله اجازه یافت که در عراق بماند. وی یکی از همراهان باوفای حضرت بهاء الله بود که در دوران بغداد به عرفان مقام آن حضرت فائز گردید.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح (۱۱) ذکر می‌فرمایند که آقا نجفعلی در طول سفر از بغداد به بندر ساسون در تمام شهرها و دهات سر راه که قافله برای استراحت توقّف می‌کرد میرزا محمّد قلی (جوان‌ترین برادر حضرت بهاء الله) را در بر پا ساختن خیمه حضرت بهاء الله مساعدت می‌نمود. در یکی از این گونه موارد این دو در برافراختن خیمه با مشکلی روبرو شدند. حکمران شهر که در آنجا حضور داشت برای ابراز احترام فوق العاده که به جمال مبارک داشت اصرار می‌کرد که خود به دست خود چادر را بر پا نماید.

در سال ۱۲۸۳ هجری (۷-۱۸۶۶ میلادی) نجفعلی در ادرنه بود و حضرت بهاء الله او را برای توزیع بعضی الواح به ایران اعزام فرمودند. ولکن به مجرد ورود به ایران او را به علت بهائی بودن دستگیر و به زندان فرستادند و به امید اینکه صاحبان الواح را معرفی کند او را تحت شکنجه قرار دادند. ولی نجفعلی از افشای نام آنان خودداری نمود. وقتی زمان شهادتش فرا رسید

» به مطالع الاتوار مراجعه شود.

تمام بدنش از جراحت و آثار مرگبار شکنجه پوشیده بود. حضرت بهاء الله به شهادت وی با عبارات زیر اشاره می فرمایند:

حضرت نجفعلی را اخذ نمودند و با کمال جذب و شوق قصد مقام شهادت نمود و به این کلمه ناطق ما بهاء و خون بهاء را یافتیم، این بگفت و جان داد. (۲)

حضرت ولی امر الله نیز شرح کوتاه ولی مهتج زیر را درباره شهادت آقا نجفعلی مرقوم فرموده اند:

از جمله جانبازان شجاع الهی که به کمال جذب و شوق قصد مقام شهادت نمود نجفعلی زنجانی از یقین السیف اصحاب زنجان است. این دلدادۀ جمال منیرابهی که ذکرش در رساله ابن ذنب از قلم اعلی نازل پیش از اجرای حکم آنچه از تقود و درهم نزد خود داشت تقدیم میرغضب نمود و در حین که رأس منیرش را از تن جدا می ساختند فریاد یاری الابهی برآورد و به ملکوت اعلی شتافت. (۳)

سید اشرف و ابابصیر

نفس معروف دیگری از زنجان که در ادرنه به حضور حضرت بهاء الله مشرف و بعداً در موطن خود به شهادت رسید جوانی به نام سید اشرف بود. پدر اشرف آقا میرجلیل که مردی با جرأت و متنفذ در شهر بشمار می رفت یکی از همراهان جناب حجّت در واقعه زنجان بود و در آن واقعه شهید شد. مادرش عنبرخانم هم که در آثار مبارکه با عنوان ام اشرف معروف گشته یکی از قهرمانان فناناپذیر امر محسوب می شود.

سید اشرف در ایام محاصره زنجان در قلعه علیمردان خان به دنیا آمده بود.

این شخص را نباید با آقا میرزا اشرف آباده ای اشتباه کرد که در اصفهان به شهادت رسید و حضرت بهاء الله در باره او در لوح ابن ذنب ص ۵۴ این بیان را می فرمایند: "وقبل از ایشان جناب کاظم ... و در آخر حضرت اشرف کل شربت شهادت را به کمال شوق و اشتیاق نوشیدند."

+ برای اطلاع بر جزئیات واقعه زنجان به مطالع الانوار مراجعه شود.

نه سختی‌ها و مصائب آن واقعه ظالمانه و غم‌انگیز و نه شهادت همسر محبوبش هیچیک نتوانستند قدرت تحتل و شکیبانی ام‌اشرف را در هم شکنند بر عکس این حوادث موجب تقویت قوای ایمانی و ازدیاد توانائی جسمانی او گردیدند. وی با وجود تمام محرومیتها و امتحانات توانست این طفل نوزاد و دودختر جوانش را با عشق و مراقبت بسیار بزرگ کند و به ثمر رساند. وقتی بشارت ظهور حضرت بهاء الله به زنجان رسید ام‌اشرف و فرزندانش به امر مبارک مؤمن شدند، به شناسائی مقام آن حضرت فائز گشتند و با ایمان و اخلاص کامل به آن حضرت اقبال نمودند. سید اشرف در عنفوان جوانی برای زیارت مولایش عازم ادرنه شد و به آرزوی قلبی خود که لقای محبوبش بود نائل گردید. سید اشرف جانش به حرارت شمس مراحم و اللطاف حضرت بهاء الله گرم شد، روح تازه‌ای یافت و با عشق و شوق بدیعی به وطن بازگشت آتش عشقی که نسبت به حضرت بهاء الله در دلش افروخته بود او را واداشت که بار دیگر به زیارت کوی محبوب شتابد. اشرف این بار به همراه حاجی ایمان که از بازماندگان واقعه زنجان بود یکی از خواهران خود را با خود به ادرنه برد. حضرت بهاء الله آنان را مورد عنایت فراوان قرار دادند و پس از یک اقامت کوتاه امر به مراجعت به زنجان فرمودند.

چگونگی مرخص شدن اشرف و همراهان از حضور مبارک را یکی از نوه‌های دختری ام‌اشرف توضیح داده است. وقتی او و خواهرش زنجان را ترک کردن گفتگوهای زیادی درباره مقصد سفر آنان مخصوصاً در بین عمویهای ایشا که بهائی نبودند در میان بود. آنان با نگرانی در پی آن بودند که اشرف خواهرش را از درگیر شدن در امر بهائی مانع شوند و برای اینکار فشار زیاد به مادر آنان وارد می‌ساختند. آنان او را به عنوان محرک اصلی همسرش و فعالیت‌های بهائی که منتهی به شهادتش شد معرفی و هم اکنون نیز او را خاطر گرفتاری فرزندانش در امر ملامت می‌کردند. چهار ماه بعد از اینکه او زنجان را ترک کرده بودند سه تن از عموهایشان پیش ام‌اشرف آمدند و او بخاطر فرستادن فرزندانش برای زیارت حضرت بهاء الله سرزنش فراوان نمود آنان ام‌اشرف را مورد حمله قرار دادند و حتی در مقامی دختر ایشان را

تبیات خلاف اخلاق متهم ساختند. امّ اشرف دیگر نتوانست تهمت‌ها و بدگویی‌های آنان را تحمل کند و با گریه شدیدی اطاق را ترک نمود و دلبت تضرع و ایهمال به درگاه حضرت بهاء الله بلند کرد و از آستان مبارک رجا نمود که فرزندانش را به خانه بازگرداند.

بعدها سید اشرف وقتی تاریخ این جریان را از مادر خود شنید این حقیقت را تأیید کرد که درست در بامداد فردای همان شب بوده که حضرت بهاء الله او را خواهرش و حاجی ایمان را به حضور خود احضار و به آنان فرمودند که شب گذشته امّ اشرف ضمن دعا از آن حضرت رجا کرده که آنان را به وطن اعزام نمایند و بنا براین آنان باید فوراً ارض اقدس را ترک نمایند حضرت بهاء الله در آن تشرّف بامدادی مراحم و الطاف خود را مخصوصاً نسبت به امّ اشرف مبذول فرمودند. می‌گویند اشرف در این تشرّف به حضرت بهاء الله عرض کرده بوده که "آدم در نتیجه خوردن میوه ممنوعه از بهشت رانده شد ولی در مورد ما مادرمان بود که باعث اخراج ما از بهشت شد."

در مسیر بازگشت به وطن کاملاً آشکار بود که اشرف تقلیب گشته و خلق تازه‌ای شده بود. چنان نورانیت روحانی از او پدیدار بود که به شهادت حاجی ایمان تمام کسانی را که با آن قافله سفر می‌کردند تحت تأثیر شدید قرار می‌داد. در طول راه بعضی از اشعار و الواح حضرت بهاء الله را که از حفظ داشت به لحن خوش می‌خواند. وقتی می‌خواست چیزی بخواند عمامه سبز رنگش را که نشانه سیادت بود باز می‌کرد و روی شانه‌اش می‌انداخت. وی در این مواقع با لحن خوش و قوی خود چنان عشق و ولهی از خود نشان می‌داد و چنان قدرت و زیبایی به منصّه ظهور می‌رسانید که قافله‌رانها دست از کار کشیده و در کنار کاروان راه می‌رفتند و این طبیعتاً سبب کم شدن سرعت حرکت کاروان می‌شد. حاجی ایمان یکبار به یکی از آنان یادآور شد که از کنار کاروان دور شود و به کار و وظیفه خود مشغول گردد تا قافله با سرعت بیشتری پیش رود وی در جواب اظهار داشت "چگونه می‌توانم بروم آیا صوت فرحبخش اولاد پیغمبر را نمی‌شنوید یقیناً شخص مقتدی باید باشد من تاکنون چنین صورت نورانی ندیده‌ام."

خواهر اشرف به توصیه حضرت بهاء الله پس از مراجعت به وطن به عقد حاجی ایمان درآمد. حاجی ایمان در سراسر حیاتش هدف سهام دشمنان و دچار تضییقات بسیار قرار داشت. چند سالی در زندان طهران گرفتار بود و زمانی هم در زندان طهران هم زنجیر میرزا علی محمد ورقا و فرزندش روح الله که هر دو شهید شدند بود ولی جان حاجی ایمان به قدرت و مشیت الهی حفظ شد و وی سالهای بسیاری پس از آن عمر کرد و با اخلاص کامل به خدمت امر قائم بود. او در سال ۱۳۳۰ هجری (۱۹۱۳ میلادی) به عتقا رفت و به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد. حاجی ایمان بقیة عمرش را در عشق آباد سپری کرد و در همان شهر صعود نمود.

و اما سید اشرف از جانب حضرت بهاء الله مأمور شد که پیام ظهور آن حضرت را در میان یابیانی که از خلوص و وفاداری بهره داشتند تبلیغ کند. اشرف این خدمت را با شور و شوق بی پایان آغاز نمود و در زمین ملکی که در بیرون شهر داشت اطاقی بنا کرد و آن را مرکزی بر این فعالیت های امری، دعا و مناجات، خواندن نوشتن و اجتماع یاران قرار داد. سید اشرف در اثر تماس با منبع قدرت الهی که او را به یک قهرمان دلیر روحانی تقلیب کرده بود نور عشق به حضرت بهاء الله را در میان یاران ساطع نمود و سبب شد که عده زیادی از آنان به شناسائی آن حضرت به عنوان موعود بیان فائز گردند.

اندکی پس از بازگشت اشرف از ادرنه گروهی از بابیان که تحت تأثیر شبهات گمراه کننده میرزایحیی قرار گرفته بودند برای بحث و مذاکره نزد او آمدند. یکی از آنان درباره مقام میرزایحیی از وی سؤال کرد اشرف به سادگی در جواب اظهار نمود که حضرت بهاء الله شمس حقیقت هستند که در کمال عظمت و شکوه می درخشند ولی میرزایحیی مانند ابر غلیظی خود را در برابر انوار آن شمس قرار داده است. این سخنان سبب شد که در میان یاران زنجبان

ورقا شاعر معروف و یکی از حواریون حضرت بهاء الله بود. شرح حیات ایشان در چلدهای بعدی خواهد آمد. ورقا با دختر حاجی ایمان ازدواج کرد ولی فرزندان ورقا نتیجه ازدواج دیگری بود.

آنان که غیرخالص و معرض بودند خود را از پیروان مؤمن و حقیقی حضرت بهاء الله در آن شهر منفصل نمایند.

سید اشرف در خدمات تبلیغیش از حمایت کامل ابابصیر که نامش همواره با نام اشرف ملازم بوده و خواهد بود بهره داشت. اسم اصلی ابابصیر آقا نقد علی بود و پدرش که حاجی محمدحسین نام داشت در واقعه زنجان شهید شد. آقا نقد علی کور مادرزاد به دنیا آمده بود ولی از چنان بصیرت و ادراکی بهره داشت که حضرت بهاء الله لقب بصیر به او عنایت فرمودند. او یکی از ثابت ترین پیروان حضرت بهاء الله هر زنجان بود. وقتی ایمان و اقبال او به امر حضرت بهاء الله بر بعضی از افراد خانواده اش آشکار شد او را از خانه بیرون انداختند و بعد از این جریان بود که ابابصیر با سید اشرف هم خانه شد. وقتی ابابصیر با خواهر حاجی ایمان که شوهر خواهر اشرف بود ازدواج کرد و بطور دائم در آن خانه مستقر شد هم بستگی معنوی بین آن دو استحکام بیشتری یافت. ابابصیر با وجود ناپینائی از استعداد عظیمی برخوردار بود. وی بسیاری از آیات قرآنی و احادیث اسلامی را از بر داشت و چنان درک عمیقی از معانی و مفاهیم آنها داشت که بسیاری از طلاب علوم دینی سؤالات خود را با او در میان می گذاشتند و هدایت او را طالب می شدند.

فقالیت های اشرف و ابابصیر و چند تن دیگر از اجتهاد در تبلیغ امر الهی سبب وحشت دشمنان امر و تحریک معاندت آنان شد. آنان هنوز واقعه خونین زنجان را در بیست سال قبل فراموش نکرده بودند و بیاد داشتند که چگونه در آن واقعه هزاران مرد و زن به کمال جرأت و شهامت به خاطر دین و ایمان خود جنگیدند و جانشان را ایشار نمودند آتش تعصب و نفرت که مدتی در زیر خاکستر راکد و ساکت مانده بود اکنون دوباره شعله ور می شد و طبیعتاً فتنه فتنه و فداکارترین پیروان امر احیا شده را در برمی گرفت. علما فتوای قتل اشرف و ابابصیر را صادر و برای اجرا بدست حاکم زنجان سپردند در نتیجه فرمان داده شد که در صورت عدم توبه باید کشته شوند. طبق این فرمان هر دوی آنها دستگیر شدند و مخصوصاً ابابصیر به حضور علما برده شد و در آنجا از او خواسته شد که از ایمان خود تبری کند. ابابصیر بجای اینکه به

درخواست آنان اعتناتی کند به زبانی صریح درباره ظهور حضرت بهاء الله سخن گفت و الهی بودن آنرا به لسانی فصیح اثبات نمود این مقابله جسورانه خشم و غضب علما را برانگیخت و سبب شد که آنان بی درنگ اعدام او را خواستار شوند.

مأصور اجرای حکم اعدام ابابصیر را به میدان عمومی شهر که در مقابل بنای مرکز حکومت بود برد و در لحظه ای که وی در حال دعا خم شده بود در برابر چشمان هزاران مرد وزن که برای تماشای اعدام او جمع شده بودند سرش را از تن جدا نمود. در همین لحظات که این مصیبت دلخراش و وحشتناک در جریان بود سید اشرف هم در زندان تحت شکنجه و آزار قرار داشت. بعضی از نفوس از جمله سید عبدالواصی امام جمعه شهر که از منسوبان او بود مضطربانه در صدد آن برآمدند که جان او را نجات دهند زیرا وی به خاطر اخلاق و رفتار خوشش در نزد آنها عزیز و محبوب بود. این نفوس سعی بسیار کردند که او را وادار به توبه نمایند ولی وقتی به نتیجه نرسیدند دنبال مادرش فرستادند که بیاید و او را به تبری وادار کند.

علما با فریاد و فغان خواستار قتل اشرف بودند و او را چنان به شدت مضروب ساخته بودند که از زیر ناخن هایش خون جاری بود. او را به همان میدان شهر که جسد بی جان ابابصیر در برابر چشمان تماشاچیان در آن افتاده بود می بردند. اشرف به مجرد مشاهده جسد بی سر مصاحب خود، به سوی آن دوید و جسد او را در آغوش گرفت در همین حال که اشرف به خون آغشته بود مادرش ام اشرف از راه رسید. او وقتی چشمش به پسرش افتاد فریاد برآورد "اگر گوش به حرف این اشخاص شیر بدی و از امر حق اعراض نمانی پسر من نیستی"^(۲) بنا به اظهار یکی از افراد خانواده اشرف، مادرش به سوی او رفت وی را در آغوش گرفت بوسه ای برگونه اش زد عرق و خون را از چهره او پاک نمود کلاه خون آلود او را به عنوان یادگار با خود برداشت و بار دیگر از او خواست که ایمان پر قدر و قیمت خود را باچند روز زندگی فانی زودگذر مبادله نکند.

درست است که اشرف از جانب مادرش به استقامت و وفاداری نسبت به

امراالله تشجیع شد و لکن خود از هم که دو بار به حضور حضرت بهاء الله مشرف شده بود یک رکن قدرت و استقامت محسوب من شد. او در حقیقت به رتبه ایقان رسیده بود و نمی توانست فکر سازش و مدارا را به خود راه دهد. در همان وقت که دوستان اشرف او را به تبریزی تشویق می کردند امام جمعه مذکور هم بطوریکه گفته شده او را در بغل گرفته و کلماتی زیر گوشش زمزمه کرد و بعد بالای سگونی رفت و به دروغ و به صدای بلند به جمعیت حاضر اعلام کرد که اشرف از ایمان خود تبریزی کرده و نباید دیگر بهائی شمرده شود. وقتی اشرف که در کنار او ایستاده بود این اعلان دروغین را شنید دستهای خود را بلند کرد و به صدای بلند این اتهام را تکذیب نمود و اعلام کرد که هرگز تبریزی نکرده و نخواهد کرد. وی در عشق خود به حضرت بهاء الله همچنان پایدار بود تا این که میرغضب پا جلو نهاد و در حالی که او جسد ابا بصیر را در آغوش داشت با ضربه ای محکم و بی امان سرش را از تن جدا نمود. نبیل در باره اشرف و مادرش این چنین نوشته است:

جناب اشرف با کمال اطمینان و استقامت در میدان فدا به شهادت رسید و از امراالله تبریزی ننمود. ام اشرف با آنکه به چشم خود می دید پسرش گرفتار ستم و ظلم اعداست با این همه جزع و بیتابی نکرد و حتی اشک از چشمش جاری نشد زیرا پسرش در راه خدا جان می داد. در آن روز از ام اشرف چنان شجاعت و صبر و ثباتی ظاهر شد که دشمنان و مأمورین کشتار پسرش هم به تعجب و حیرت افتادند. وقتی که چشم ام اشرف به جسد بی جان پسرش افتاد گفت ای پسر روزی که بدنی آمدی من جزو اصحاب در قلعه علی مردان خان محبوس بودم و همان روز با خدا عهد کردم که ترا در راه او فدا کنم الان چقدر مسرور هستم که می بینم یگانه پسری که خدا به من داده در راهش فدا کرده ام و به نذر و پیمان خود وفا نموده ام (۵)

حضرت بهاء الله زیارتنامه مخصوصی برای اشرف و ابا بصیر و آقا میرزا محمد علی طبیب که او هم در زنجان در سیبیل امر جمال مبارک جان نثار کرده تراماً نازل فرموده اند. آن جمال بی مثال در الواح دیگر نیز مقام اشرف و

مادرش را مورد ستایش قرار داده اند از جمله در یکی از آنها درباره ام اشرف و پسرش چنین می فرمایند:

ان اذکری ما ظهر من ام الاشرف الّذی ندی نفسه فی ارض الزّآء الا آتہ فی مقعد صدق عند مقتدر قدیر اذا اراد المشرکون ان یقتلوه بالظلم ارسلوا الیه امه لتنصحه لعلّ یتوب و یتبّع الذّین کفروا بالله ربّ العالمین اذا حضرت تلقاء وجه ابنها تکلمت بما ناحت به قلوب العشاق ثم اهل ملا الاعلی و ربک علی ما اقول شهید و علیم قالت ابنتی ابنتی ان افد نفسك فی سبیل ربک ایتاک ان تکفر بالذّی سجد لوجهه من فی السموات والارضین یا بنتی ان انتقم علی امر ربک ثم اقبل الی محبوب العالمین علیها صلواتی و رحمتی و تکبیری و بهائی و آتی بنفسی لاکون دية ابنها و اذا فی سرادق عظمتی و کبریائی بوجه تستظین منه الحوریات فی الغرفات ثم اهل الفردوس و اهل مدائن القدس لو یراه احد یقول ان هذا الا ملک کریم (۶)

در لوح ابن ذنب نیز حضرت بهاء الله به اشرف و مادرش چنین اشاره می فرمایند:

در جناب ابابصیر و سید اشرف زنجانی تفکر نمایند ام اشرف را حاضر نمودند که اینش را نصیحت نماید ترغیب نمود الی ان فاز بالشّهادة الکبری (۷)

لوح اشرف

در زمانی که اشرف در ادرنه بود حضرت بهاء الله لوحی به لسان عربی به اعزاز او نازل فرمودند که به لوح اشرف معروف است حضرت ولی امر الله قسمتی از این لوح مبارک را به انگلیسی ترجمه و در *Gleanings from the Writings of Babá'u'lláh* منظور فرموده اند. از مندرجات این لوح مبارک چنین برمی آید که چندی پس از اعمال سوء قصد از جانب میرزا یحیی به جان حضرت بهاء الله نازل شده باشد. جمال مبارک در این لوح از اشرف دعوت می کنند از

این که به لقای آن حضرت فائز و به مشاهده عظمت و جلال آن حضرت نائل شده خدا را شکر کند و او را مأمور می فرمایند که آن لوح را با خود به وطن مألوف برد و با مؤمنین به امر مبارک در میان گذارد. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک از اشرف می خواهند که مؤمنین را از مصائبی که آن حضرت از دست بی وفایان می کشند آگاه کند و آنان را به بشارت ظهور مبارک مستبشر نماید اجتهاد را به قیام و نصرت امر الهی مأمور می فرمایند و به آنان سفارش می کنند که در برابر مؤمنین چون ابر بهاری بخشنده باشند و انذار می فرمایند که خود را از نفوذ شبهات پیروان یحیی حفظ کنند، نفوسی که به مخالفت حق برخاستند دلایل و حجج الهی را منکر شدند و چنان جاستی در خود یافتند که در برابر آن جمال مبارک بایستند و قصد جان آن هیکل مبارک نمایند.

در لوح اشرف حضرت بهاء الله بیرون بیان را با این عبارات نصیحت می فرمایند:

ولكن اكمه البيان تالله لن يعرف الشمس و لا اثرها و ضيائها ولو تطلع في
مقابلة عينه في كل حين قل يا صلا البيان انا اختصاصكم لعرفان نفسنا
بين العالمين و قريناكم الى شاطي الايمن عن يمين بقعة الفردوس المقام
الذي فيه تنطق النار على كل الالمان بانه لا اله الا انا العلي العظيم اياكم
ان تحجبوا انفسكم عن هذه الشمس التي استضاتت عن افق مشية رتكم
الرحمن بالضياء الذي احاط كل صغير و كبير ان افتحوا ابصاركم لتشهدوها
بعيونكم و لا تعلقوا ابصاركم بذي بصر لان الله ما كلف نفسا الا وسعها و
كذلك نزل في كل الالواح على النبيين والمرسلين (۸)

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک از اشرف دعوت می کنند که به ندای آن حضرت که فی الحقیقه ذات قدیم است گوش دهد و اعلام می فرمایند که در این روز جمال مبارک انوار اسم اعظم را بر تمام اسماء و صفات عالم منتشر ساخته اند و او را نصیحت می کنند که وجود خود را به اعمال حسنه زینت دهد و در محبت آن حضرت خالص و ثابت باشد تا بتواند در ظل اسم عظیم او مقرّ و مسکن گزیند.

در لوح مبارک اشرف بیان مهمتی درباره تأثیر دعای خالص وجود دارد می‌فرمایند که در این روز رحمت الهی چنان بر عالمیان احاطه نموده که اگر نفسی به حالت خلوص و انقطاع از اشارات عالم امکان دست رجا به بارگاه الهی بلند کند و طلب خزاین زمین و آسمان نماید رجای او حتی قبل از اینکه دستهای خود را پائین بیاورد اجابت خواهد شد. فی الحقیقه کلید نیل به این افتخار در کلمه "انقطاع" نهفته است. از مطالعه آثار مبارکه معلوم می‌شود که انسان تا زمانی که به رتبه عبودیت مطلقه که در حقیقت فنای از نفس است نائل نشود و تا وقتی که جز اراده الهی اراده‌ای نداشته باشد هرگز نمی‌تواند به این مقام بلند انقطاع عروج نماید.

خالص‌ترین دعا آنست که از آمال و آرزو پاک و آزاد باشد. چنین دعائی سبب می‌شود که مواهب الهی بر روح انسان نازل گردد. با وجود این افراد بشر در طول حیاتشان در این عالم امکان با نیازهای زیادی در مواقع سختی، درد و اندوه مواجه می‌شوند که برای رفع آنها به خدا پناه می‌برند و دست استعانت به سوی او دراز می‌کنند حضرت باب و حضرت بهاء الله هر دو در مناجات‌هایی برای موارد مختلف نازل فرموده‌اند که شخص می‌تواند به مقتضای نیاز خود آنها را تلاوت کند. حال اگر شخصی خواسته مخصوصی دارد که اینهم کاملاً برای انسان طبیعی است در خاتمه دعا و مناجات باید از خدا بخواهد که او را به کسب رضایش موفق نماید چه که هر خواسته دیگری حتی اگر خدمت در راه امر باشد که عمل بسیار شایسته است معلوم نیست سبب نجات و فلاح انسان شود. بعضی نفوس بوده‌اند که خدمات قابل ملاحظه‌ای به امر الهی کرده‌اند ولیکن خاتمه حیاتشان از نظر روحانی بسیار اسفناک بوده است در این مقام شایسته است بیان مبارک حضرت بهاء الله را به خاطر آوریم که می‌فرمایند:

ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و به ملا اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح

تقلیب شود و به اسفل درکات نیران مقرّ یابد(۹)

یاری مناسب‌ترین حالت دعا ستایش و نیایش حق است از این طریق ابواب

عنايات الهی باز می شود و خداوند برکات و تأییداتش را بر شخص دعا کننده ارزانی می فرماید. توجه به حق در حین دعا صرفاً برای تجلیل اسم و تمجید صفات او طبیعی ترین عملی است که انسان می تواند نسبت به خالق خود انجام دهد و مانند نبات است که طبیعتاً به سوی آفتاب مایل می شود گرچه آفتاب انوار حیات بخش خود را بدون توجه به چیزی بر کلّ اشیاء می تاباند و لکن درخت به فطرت اصلی و به ناچار شاخه هایش در جهت آن سر می کشد در حقیقت عدم حساسیت و تمایل درخت به نور حیات بخش آفتاب نشانه مرگ آنست. مثال دیگر در طبیعت اینست که طفل نوزاد سالم در طلب شیر گریه می کند و مادر به او شیر می دهد ولی اگر طفل گرسنه خوراک نباشد و حتی به زور مادر، از قبول شیر امتناع ورزد نشانه آنست که از سلامتی کامل برخوردار نیست. این ارتباط دو جانبه اساس رشد و نمو است. خداوند هم مواهب و عنايات بی پایان خود را بر عالم خلقت مبذول می دارد و لکن انسان باید به اراده خود دست ستایش و پرستش به سوی او بلند کند تا بتواند از آن عنايات بهره گیرد و اگر در این کار کوتاهی کند از عنايات الهی ممنوع و از موانع آسمانی محروم می شود. حضرت بهاء الله در بیان مبارک زیر در کلمات مکتونه این حقیقت را تأیید می فرماید:

يا ابن الوجود اجبني لاجتك ان لم تحبني لن اجتك ابدا فاعرف يا
عبد (۱۰)

نشانه حیات روحانی حقیقی در انسان اینست که تشنه تقریب به خدا و مشتاق پرستش و ستایش او باشد حضرت باب و حضرت بهاء الله با نزول مناجات های بسیاری در ستایش حق راه را به ما نشان داده اند. تلاوت این مناجاتها احساس محویت کامل و فقر مطلق را در روح انسان بیدار می کند و در عین حال قدرت و عظمت خداوند به عنوان محرک اصلی در هدایت و تقویت روح انسان در سراسر حیاتش جلوه گر می شود.

وقتی که شخص مؤمن فارغ از امیال نفسانی و بار سرود ستایش و تجلیل به آستان الهی رو می آورد نیرویی که می تواند در قلبش ایجاد شود خارج از درک و فهم انسان است. کافیهست گفته شود که محرک و مشوق اصلی جرأت

و استقامت بسیاری از قهرمانان تاریخ امر همین نیروی خارق العاده بوده است. در این مقام شایسته است یکی از مناجات‌های نازل از قلم اعلی که در ستایش و تجلیل ذات حق تعالی است زینت بخش این اوراق شود:

سبحانک اللهم یا الهی کیف اذکرک بعد الذی ایقنت بأن السن العارفين
 کلت عن ذکرک و ثنائک و منعت طيور ائدة المشتاقين عن الصعود الى
 سماء عزک و عرفانک لو اقول یا الهی باتک انت عارف اشاهد بأن مظاهر
 العرفان قد خلقت بامرک و لو اقول باتک انت حکيم اشاهد بأن مطالع
 الحکمة قد ذوتت بارادتک و ان قلت باتک انت الفرد الاحظ بأن حقایق
 التفرید قد بعثت بانثائک و ان قلت آتک انت العليم اشاهد بأن جواهر العلم
 قد حقت بمشیتک و ظهرت بابداعک فبحانک سبحانک من ان تشير
 بذكر او توصف بثناء او باشارة لأنّ کلّ ذلك لم یکن الا وصف خلقتک و
 بعث بامرک و اختراعک و کلما یذکرک الذاکرون او یرجع الی حواء عرفانک
 العارفون یرجعن الی النقطة الّتی خضعت لسلطانک و سجدت لجمالک و
 ذوتت بحركة من قلمک بل استغفرک یا الهی عن ذلك لأنّ بذلک یثبت
 النسبة بین حقایق الموجودات و بین قلم امرک فبحانک سبحانک من
 ذکر نسبتهم الی ما ینسب الیک لأنّ کلّ النسبة مقطوعة عن شجرة امرک
 و کلّ السبل ممنوعة عن مظهر نفسک و مطلع جمالک فبحانک
 سبحانک من ان تذکر بذكر او توصف بوصف او تشنی بثناء و کلما امرت
 به عبادک من بدایع ذکرک و جواهر ثنائک هذا من فضلک علیهم لیصعدن
 بذلک الی مقرّ الذی خلق فی کینونياتهم من عرفان انفسهم و آتک لم تزل
 کنت مقدسا عن وصف ما دونک و ذکر ما سواک و تكون بمثل ما کنت
 فی ازل الازال لا اله الا انت المتعالی المقدر المقدس العليم (۱۱۱)



فصل یازدهم

چند لوح مهم

سورة دم

این لوح مبارک که به لسان عربی است خطاب به نبیل اعظم نازل شده و حاری بیانات بدیعۀ زیادی درباره عظمت ظهور مبارک و نیز عبارات نصیحۀ و کلمات امرتہ خطاب به نبیل می باشد. بنظر می رسد این لوح مبارک زمانی نازل شده که نبیل پس از تشرّف به حضور حضرت بهاء الله در ادرنه حسب الامر آن حضرت به ایران بازگشته بود.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک نبیل را مأمور می فرمایند که در طول و عرض سرزمین ایران سفر کند، نفوس سلیمه و خالصه موجود در جامعه را ملاقات کند و حجبائی را که مانع شناسائی آن طلعت ذوالجلال گشته خرق نماید. همچنان که قبلاً هم اشاره شد مأموریت نبیل و سایر حواریون حضرت بهاء الله در آن ایام در وهله اول این بود که افراد جامعه بایی را به امر بهائی هدایت نمایند. حضرت بهاء الله در عین حال نبیل را ائذار می فرمایند که از معاشرت با نفوسی که به دشمنی آن حضرت برخاسته اند احتراز کند و حتی از آنان فرار اختیار نماید و این بیشتر اشاره به بایبائی بوده که نسبت به امر راه بی وفائی در پیش گرفته و به سوی میرزایحیی کشیده شده بودند.

طرد نفوسی که در داخل جامعه به مخالفت مرکز امر برمی خیزند در ادیان الهی بی سابقه و نظیر است و مقصد آن حفظ و صیانت مؤمنین از تأثیرات سوء نفوس مغرور و خودخواه و ریاکار می باشد که برای ایجاد انشعاب در امر الهی و تولید اختلاف در میان مؤمنین به شریعت مقتسه رحمانی تلاش می کنند. در ادوار دینی قبل تدابیری برای حفظ دین از انشقاق بیش بینی نشده بود. در بسیاری از موارد پیروان ادیان بیانات و تعالیم پیامبران را به سلیقه خود مورد تعبیر قرار داده اند و در نتیجه احزاب و فرق مختلف زیادی

در داخل یک شریعت واحد بوجود آمده است. در این دور بدیع حضرت بهاء الله اصول محکمی را برای پیشگیری از بروز این مشکل تنصیب فرموده اند. آن حضرت بجز مرکز میثاق منصوص یعنی حضرت عبدالبهاء به هیچکس دیگر حق و اختیار تبیین و تعبیر آثار مقدسه را تفویض نفرموده اند. حضرت بهاء الله همچنین تصریح فرموده اند که اگر دو شخص درباره مفهوم یکی از مسائل امری با هم مجادله کنند هر دوی آنها مردود شمرده می شوند. این از جمله اصولی است که در عهد و میثاق الهی در این دور رحمانی پیش بینی شده و حافظ وحدت جامعه بهائی می باشد.

حضرت باب با پیروان خود میثاتی درباره "من ینظرون الله" تأسیس کردند میرزایحیی^۱ و طرفداران او این میثاق را شکستند و بجای ابراز اطاعت و وفاداری به حضرت بهاء الله بر ضد آن حضرت طغیان نمودند و تا آنجا که در قوه داشتند در اضمحلال امر الله کوشیدند. حضرت بهاء الله بر خلاف مظاهر مقدسه قبل اجازه ندادند این عناصر مسموم در هیکل امر الهی باقی بمانند و آن را آلوده و مسموم نمایند آن جمال بی مثال این عناصر فاسده را از جامعه اهل بهاء طرد کردند و پیروان خود را از معاشرت با آنان منع فرمودند.

حضرت بهاء الله با پیروان خود عهدی بستند و طبق آن آنان را مأمور فرمودند بعد از صعودشان به حضرت عبدالبهاء توجه کنند. آنهایی که این عهد را شکستند و بر ضد مرکز امر برخاستند هنوز خود را بهائی می دانستند و لکن حضرت عبدالبهاء به پیروی از روش حضرت بهاء الله این عناصر ناسالم را از جامعه طرد و امر الله را از لوث آنان پاک کردند و به یاران نیز دستور دادند به خاطر حفظ خود از معاشرت با آنان خودداری نمایند.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح (۱) بیان می فرمایند که بعضی نفوس به درجه ایمان و ایقان می رسند و به خدمت و تبلیغ امر الهی قیام می کنند ولی بعداً به پریشانی فکر مبتلا می شوند و حالت انجذاب و اشتعال خود را از دست

* حضرت عبدالبهاء بنویس خود حضرت شرقی انندی را به عنوان ولی امر الله تعیین و همان حق انحصاری تبیین آثار مبارکه را به ایشان تفویض نمودند.

+ به جلد اول ص ۱۵۲-۱۴۲ و ۲۶۰-۲۵۸ مراجعه شود.

می دهند. علت این امر آنست که این نفوس از پیروی اوامر حضرت بهاء الله سرپیچی نموده و با نفوس غافله معاشر گشته اند. حضرت بهاء الله به صراحت و روشنی پیروان خود را از معاشرت با اشرار منع فرموده اند از جمله در کلمات مکتوبه می فرمایند:

زینهار ای پسر خاک یا اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرار نور جان را به تار حسابان تبدیل نماید. (۲۱)

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح می فرمایند:

باری مقصود اینست که عبدالبهاء بی نهایت مهربانست ولی مرض مرض جذام است چه کند همچنان که در امراض جسمانی باید معاشرت و سرایت را منع کرد و قوانین حفظ الصّحه را مجری داشت زیرا امراض ساریه جسمانی بنیان بشر را براندازد به همچنین باید نفوس مبارکه را از روانج کریهه و امراض مهلکه روحانی محافظه و صیانت کرد و الا نقض نظیر مرض طاعون سرایت می کند و کلّ هلاک می شوند. (۲۲)

در دوران ولایت امر هم وقایع مشابهی روی داد ولی آتھانی که به قصد ایجاد تفرقه در امر الله سر برافراشتند از جامعه طرد شدند و مانند بیشینیان خود نابود گشتند. اصل پاک کردن جامعه از تأثیرات مضره ناقضین عهد و پیمان و در نتیجه حفظ وحدت و یگانگی امر حضرت رحمان اھمیت فوق العاده در گذشته امر داشته و در آینده نیز خواهد داشت.

حضرت بهاء الله در سوره دم به نبیل توصیه می فرمایند که هیکل خویش را به خلُق و خوی آن حضرت بیاراید و نفعه مسکبة تقدّس و تقوی را در میان مؤمنین انتشار دهد، مصائب و بلائی را که ممکن است بر او وارد شود با تسلیم و بردباری تحمّل کند و در شدت ظلم و بلا راه تسلیم و توکل پیشر گیرد. حضرت بهاء الله نبیل را به این حقیقت متذکر می سازند که حالت تسلیم و رضا یکی از سجایای آن هیکل مبارک است و بیان می فرمایند که در نظر حق هیچ عملی عزیزتر از آه مظلومان و ستمدیدگانی که مصائب وارده را با صبر و شکیبائی تحمّل می کنند نیست. آن حضرت در این سوره مبارکه از نبیل می خواهند که هر کجا که می رود با یاران الهی محشور و معاشر شود

در بین مردم به سکنه و وقار مشی نباید و امر مولای خویش را بقدر ظرفیت و استعداد مستمعین خود تبلیغ کند و بر تأییدات او امدادات الهی توکل نماید.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک درباره مقام منیع و عظیم ظهور مبارک و نیز درباره مصائب و بلاهایی که از دست یک نسل فاسد بر آن حضرت وارد گشته صحبت می کند. سطور زیر از این سوره مبارکه گلچین گردیده است:

ای ربّ لک الحمد علی بدایع قضایای و جوامع رزایای مَرّة اودعتنی ید
 التّمرد ثمّ ید الفرعون و وردا علیّ ما انتد احصیه بعلمک واحطته
 بارادتک و مَرّة اودعتنی فی سجن المشرکین بما قصت علی اهل العما
 حرفاً من الرّزیا الّذی الهمتّی بعلمک و عزّنتی بسطانک و مَرّة قطع
 رأسی بیدی الکافرین و مَرّة ارفعتنی الی التّلیب بما ظهرت فی الملک
 من جواهر اسرار عزّ فردانیّتک و بدایع آثار سلطان صمدانیّتک و مَرّة
 ابتلیتّنی فی ارض الطّف بحیث کنت وحیداً بین عبادک و فریداً فی
 مملکتک الی انقطعوا رأسی ثمّ ارفعوه علی السّتان و داروه فی کُلّ التّیار و
 حضروه علی مقاعد المشرکین و مواضع المنکرین و مَرّة علّقونی فی الهوآء
 ثمّ ضربونی بما عندهم من رصاص الغلّ والبغضاء الی ان قطعوا ارکانی و
 قتلوا جوارحی الی ان بلغ الزّمان الی هذه الاّیام الّتی اجتمعوا المغلّون علی
 نفسی و یتدّبرون فی کُلّ حین بان یدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و بغضی
 و یمکرون فی ذلک بکلّ ما هم علیه لمقتدرون ... فوعزّتک یا محبوسی
 اشکرک حیثنذ فی تلك الحالة و علی کُلّ ما ورد علیّ فی سبیل رضاک
 و اکون راضياً منک و من بدایع بلایایک (۱)

نبیل با وفاداری و ایمان کامل به اجرای این وصایا قیام کرده در طول و عرض سرزمین ایران سفر نمود و سبب هدایت جمع کثیری از نفوس به امر الهی گشت.

سوره حجّ

حضرت بهاء الله در این دوره سوره حجّ را برای زیارت بیت مبارک شیراز نازل و آنرا برای نبیل-ارسال و او را به سفر به شیراز و اجرای مراسم حجّ مأمود

فرمودند.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک مراسمی را که زائرین بیت مبارک حضرت باب باید هنگام زیارت به عمل آورند معین و مشخص می فرماید و نبیل را مأمور می کنند که این مراسم را به نیابت آن حضرت انجام دهد. وقتی که نبیل این مراسم طولانی را که از خارج شهر آغاز می شد و تا داخل بیت مبارک ادامه می یافت انجام می داد توجه جمع کثیری را به خود جلب می کرد و عابریین و تماشاچیان بر آن بودند که او عقلش را از دست داده است. نبیل بعد از انجام مراسم حج شیراز لوح دیگری از حضرت بهاء الله دریافت کرد که سوره حج برای زیارت بیت مبارک بغداد بود. جمال مبارک او را مأمور فرمودند که به بغداد برود و مراسم حج آن بیت مبارک را هم بالتیابه از طرف آن حضرت انجام دهد. نبیل با شوق و اخلاص تمام و با وجود چشمان کنجکاو مردم که به وی دوخته شده بود این بار هم توانست تمام مراسمی را که حضرت بهاء الله در این لوح مبارک تجویز فرموده بودند به انجام رساند. این شعائر مقتسه بعداً در کتاب اقدس تأیید شد و در آینده یعنی زمانی که مقتضیات زمان تغییر کلی یابد و امر بهائی در دنیا استقرار کامل پیدا کند به مورد اجرا و تنفیذ گذاشته خواهد شد.*

دامستان بلبل و زاع

مقارن زمانی که پیروان میرزایحیی^۱ از جامعه اسم اعظم رانده شدند حضرت بهاء الله لوح زیبایی به زبان فارسی و به لسان رمز و تمثیل نازل فرمودند که روابط حقیقی بین حضرت بهاء الله و میرزایحیی^۱ را به خوبی تصویر می کند. آن حضرت در این لوح مبارک نفس مقدس خویش را به صورت "گل معنوی در رضوان الهی"^(۱۵) تصویر می نمایند گل که محلّ ستایش بلبل است به عاشقان خود صلا می زند که بیایند و با جمال بیسزوال یار بیامیزند.

مرغانی چند که بلبلان مجازند به نزد گل می روند ولی از نفحات عطریه و

۱۵ به جلد اول ص ۲۲۸-۲۲۹ مراجعه شود

لطفات و طراوت آن محظوظ نمی‌شوند. در این مقام گفتگونی بین این دو در می‌گیرد که بسیار بدیع و روح‌افزاست بلبلان مجاز می‌گویند که آنها با گل‌های دیگر انس داشته‌اند و آنها را می‌شناسند- و ادعا می‌کنند که این گل گل واقعی نیست چه که در باغ دیگری روئیده است. گل به زبان مهر و شفقت یادآور می‌شود که گل واقعی یکی بیش نیست و این همانست که گاهی در مصر و وقتی در بیت اللحم و جلیل و گاهی در حجاز و گاهی در عراق و فارس و حال در ادرنه کشف نقاب از جمالش نموده است. گل در اینجا زبان به سرزنش مرغان می‌گشاید چه که حبه خود را در جدار و روافد و دیوار متمرکز ساخته و از توجه به دوست حقیقی غفلت نموده‌اند و آنها را به عنوان مظاهر شیطان که خود را به لباس بلبل درآورده‌اند معرفی می‌کنند.

گل در این مقام به نقل داستانی می‌پردازد. او این مرغان را به جفدی تشبیه می‌کند که متعی بود که آواز زاغ بسی موزوتر از لحن بلبل است بلبل در برابر این دعوی طلب دلیل و برهان می‌کند و از جغد می‌خواهد که به جستجوی حقیقت پردازد و به آواز بلبل و زاغ هر دو گوش دهد تا شاید تغنیات شیرین بلبل معنوی را از صوت کربه زاغ تمیز دهد ولی جغد گفت "این کلمه مقبول نیست بلکه مردود است چه که من وقتی از رضوانی نغمه خوشی استماع نمودم بعد از صاحب نغمه پرسیدم مذکور نمودند که این صوت زاغ بود و علاوه بر آن مشاهده شد که زاغی از آن بستان بیرون آمد یقین نمودم که قائل صادقست."

بلبل بیچاره گفت "ای جغد آن صوت زاغ نبود صوت من بود و حال به همان صوت که شنیدی بلکه احسن و ابداع از آن تغنی می‌نمایم" گفت "مرا به این کلمات رجوعی نیست و این سخن‌ها مقبول نه چه که من همچو شنیده‌ام از آباء و امثال خود و حال آن زاغ حاضر و سند هم در دست دارد اگر تو بودی چگونه اسم او شهرت نموده" بلبل گفت "ای بی‌انصاف مرا صیاد کین در کمین بود و سیف ظلم از عقب لذا به اسم زاغ شهرت یافت من از غایت ظهور

۳۶ در فرهنگ و ادبیات ایرانی و عرب جغد نشانه خرابی و هلاکت شناخته می‌شود. —

مستور ماندم و از کمال تفتی به ساکت مشهور ولكن صاحبان آذان نغمه رحمن را از تعیب زاغان تمیز دهند.*

داستان جغد در اینجا تمام می شود و گل به گفتگوی خود با مرغانی که به صورت بلبلان ظاهر شده اند ادامه می دهد و می گوید که آنها هم مثل آن جغد بنظر می آیند چه که ارقام و تصورات خود را به شواهد و براهین بی شماری که از جمال چون گل یار مشهود گشته ترجیح می دهند و آنها را دعوت می کند که گل را به بوی خوش و منظر زیبایش بشناسند نه با موازین و تصورات خود. در اوج این گفتگوها به ناگاه بلبل زیبا با نغمه ای خوش و پرتوا وارد بستان می شود و در حالی که واله و شیدای جمال گل گشته به طواف آن مشغول می شود و به طعنه و کنایه بلبلان مجاز را مخاطب ساخته چنین می گوید "اگرچه به صورت بلبلید ولكن چندی با زاغان مزانس گشته اید و سیرتشان در شما ظاهر و مشهود" سپس با اشاره به گل می گوید "این گل روحانی مطاف بلبلان آشیان رحمانیست و این رضوان مقر آنها اینجا مسکن آشیان مرغان فانی نیست بربرید و بروید".†

* این داستان بلبل و زاغ به روشنی اشاره به حضرت بهاء الله و میرزایحیی است. حضرت باب برای این که حضرت بهاء الله را از حملات دشمن کینه توز محفوظ دارند میرزایحیی را به عنوان پیشوای جامعه بابی منصوب فرمودند تا شاید ترجمه عمومی مردم از حضرت بهاء الله منحرف شود و در ضمن رسایلی فراهم گردد که حضرت بهاء الله بترانند فارغ از مراجعات و مزاحمت مردم امور جامعه بابی را تا زمانی که مقام آن حضرت در انظار ناس آشکار شود اداره فرمایند (به مقاله شخصی سیاح ص ۷۹ و جلد اول این کتاب ص ۶۴-۶۳ و صفحه ۲۶۰ همین کتاب مراجعه شود) تا مدت زمانی حضرت بهاء الله دستورات لازم را به میرزایحیی می دادند که او عیناً آنها را به اسم خود به جامعه بسایان ابلاغ می کرد. میرزایحیی زمانی شروع به نافرمانی و بی وفائی کرد که در عراق تحت تأثیر انسون سید محمد اصفهانی قرار گرفت.

+ این بلبل نمایانگر یکی از عشاق بارفای حضرت بهاء الله است که به درستی به عرفان مقام آن حضرت نائل شده است.

† این اشاره به پیروان یحیی است که از جامعه اخراج شدند بیانات مبارکه منقول در این قسمت از آثار قلم اعلی جلد ۴ ص ۳۳۶ اخذ شده است. متن کامل لوح مبارک در انتهای این فصل درج شده است.

حضرت بهاء الله پس از تکلم به این لسان تمثیل و مجاز به پیروان خود دستور می فرمایند که کمر خدمت را محکم بریندند و امرالله را از تعدی نفوس بی وفا محافظت نمایند و هیکل خویش را با اعمال خالصه و رفتار شایسته زینت دهند و تاکید می فرمایند که مؤمنان تنها با داشتن حیات پر فضیلت می توانند کسب فتوحات برای امرالله کنند و آنرا از هجوم دشمنان حفظ نمایند.

حضرت بهاء الله در الواح متعددهٔ بیشمار اهل بهاء را به حسن رفتار، صداقت، ایمان، تقدیس و اعمال حسنه تشویق و ترغیب فرموده اند از جمله در یکی از الواح از احتیای خود می خواهند که با زندگی با تقوی و تقدیس امر حضرتش را نصرت نمایند.

یک عمل پاک [خاک] را از افلاک بگذرانند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را باز آرد ... یا حزب الله التقدیس التقوی التقوی... بگو یا حزب الله ناصر و معین و جنود حق در زیر و الواح به هشابه آفتاب ظاهر و لایح آن جنود اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست هر نفسی الیوم بجنود اخلاق و تقوی نصرت نماید و لله و فی سبیل الله بر خدمت قیام کند البتہ آثارش در اشطار ظاهر و هویدا گردد (۶)

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک پیروان خود را انذار می فرمایند که مراقب باشند مبادا با اعمال غیر مرضیه حسن شهرت امرالله را به مخاطره اندازند چه که هر عمل خطائی که از آنان سر زند ضریب شدیدی بر وجود آن هیکل مبارک وارد خواهد نمود و مثبت مقتریات دشمنان امرالله خواهد گشت. مطالعه آثار مبارکه به روشنی نشان می دهد که از تمام مصائبی که بر هیکل مبارک حضرت بهاء الله وارد شده شدیدترین و مهمترین آنها از دو ناحیه بوده است. یکی از ناحیه نفوسی که راه خیانت در پیش گرفته، عهد و میثاق حضرت باب را شکسته و از میرزایحیی پیروی نمودند و دیگر مؤمنینی که با اعمال ناشایسته شان بر شهرت امرالله در انتظار ناس لطمه وارد ساخته و موجب درد و اندوه شدید آن هیکل اطهر گردیدند. حضرت بهاء الله در یکی از الواح احزان قلبی خود را با این عبارات حزن انگیز ابراز می فرمایند:

ليس حزني سجنى و لا ذلتى ابتلاتى بين ايدى الاعداء لعمرى آتيا عزّ قد جعلها الله طراز نفسه ان اتم من العارفين بذلتى ظهرت عزّة الكائنات و بايتلاتى اشرفت شمس العدل على العالمين بل حزنى من الذين يرتكبون الفحشاء و ينسبون انفسهم الى الله العزيز الحميد ينهبى لاهل البهائم ان ينقطعوا عمن على الارض كلّها على شان يجدن اهل الفردوس نفحات التقديس من قميصهم و يرون اهل الاكوان فى وجوههم نضرة الرحمن الا آتاهم من المعترين اولئك عباد بهم يظهر التقديس فى البلاد و تنتشر آتار الله العزيز الحكيم ان الذين ضيّعوا الامر بما اتبعوا اهلهم انهم فى ضلال ميين... (٧)

در مقام ديگر مى فرمايند:

ليس ذلتى سجنى لعمرى آتة عزّ لى بل الذلّة عمل اجتنابى الذين ينسبون انفسهم اليها و يتبعون الشيطان فى اعمالهم الا انهم من الخاسرين. (٨)

لوح نصير

لوح مبارک نصير به اعزاز حاجى محمد نصير اهل قزوین نازل شده قسمت اعظم اين لوح مبارک که نسبتاً طولانى است به زبان فارسى است. *

حاجى نصير تاجر معروفى بود و قبل از ايمان به امر بديع بابى احترام خاصى در ميان همشهریان خود داشت ولى پس از فوز به ايمان در معرض تضيقات و مخالفتهاى مردم قرار گرفت وى از طريق ملاّ جليل رومى که يکى از حروف حقّ بود به حقانيتّ پيام حضرت باب عارف شد. حکايت مى کنند که وقتى که حاجى نصير حقانيتّ اتعابى حضرت باب را تصديق کرد ملاّ جليل به او متذکر شد که در اين دور بديع تصديق تنها کافى نبوده و او نمى تواند خود را بابى بنامد مگر اينکه به طيب خاطر به نثار جان در سبيل الهى در صورت مراجعه با دشمنان آماده باشد. ملاّ جليل به وى توصيه کرد که به خانه رود و

* لوح نصير در مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر صفحه ١٦٦ دوج شده است.
+ براى اطلاع بيشتر به مطالع الانوار مراجعه شود

به قلب خود رجوع کند و ببیند آیا ایمانش بقدر کافی محکم و عمیق است که بتواند در برابر شکنجه و شهادت ثابت و مستقیم بماند اگر چنین ایمانی در خود سراغ یافت او یک بابی حقیقی است در غیر این صورت نمی تواند اتعای بابی شدن نماید. حاجی نصیر در اجرای این توصیه ملا جلیل به خانه رفت و تمام شب را به دعا و مناجات سپری نمود هنگام دمیدن صبح وی احساس کرد که در مراتب ایمان و انقطاع به درجه ای رسیده که برای فدا کردن خود در راه محبوبش آماده است. حاجی نصیر در همان شب با شور و شوق تازه ای موهوب شد که او را در سراسر حیات پر حادثه اش ثابت و مستقیم نگاه داشت.

طولی نکشید که تظییقات بر علیه او آغاز شد و این هنگامی بود که او هدف هجوم مردم قزوین که تشنه خونش بودند گردید. مردم تمام دارائی او را غارت کردند و او ناچار شد موقتاً موطن خود را ترک کند وقتی اوضاع آرام شد او به قزوین بازگشت و از آنجا حسب الامر حضرت باب به خراسان رهسپار شد. حاجی نصیر افتخار شرکت در اجتماع بدشت را یافت و بطوری که بعضی از مورّخین نوشته اند پاسبانی باغی را که برای اقامت حضرت بهاء الله تخصیص یافته بود بر عهده داشته است. وی از بدشت به مازندران رفت و یکی از مدافعین قلعه شیخ طبرسی شده بطوریکه صفحات تاریخ نشان می دهد صدها نفر از همدینان او در آن واقعه هائله قتل عام شدند ولی دست قدرت الهی جان حاجی نصیر را حفظ کرد و به او فرصت داد که خدمات بیشتری به امر عزیز الهی انجام دهد.

حاجی نصیر به قزوین بازگشت و کار خود را دوباره از سر گرفت ولی بزودی مصیبت دیگری مؤمنین را در برگرفت. حادثه سوء قصد به جان ناصرالدین شاه در ۱۸۵۲+ موجی از تظییقات بر علیه بایبان برانگیخت. حاجی نصیر در قزوین دستگیر و به زندان افکنده شد ولی پس از مدتی از زندان آزاد شد وی بار دیگر در طهران به زندان افتاد و اسیر قید و زنجیر گشت. وقتی از این

* برای تفصیل به مطالع الانوار مراجعه شود.

+ به مطالع الانوار مراجعه شود.

زندان خلاص شد دریافت که تمام دارائیش از بین رفته است ولی در اثر همکاری و مساعدت شیخ کاظم سننده و با وجود مزاحمت‌های مکرر دشمنان، حاجی نصیر توانست به امرار معاش ادامه دهد ولی ناچار شد محل اقامت خود را از قزوین به رشت انتقال دهد.

تاج افتخارات زندگی حاجی نصیر تشرّف به حضور حضرت بهاء الله در عتقا بود و در این زیارت شیخ کاظم نامبرده نیز همراه او بود. حضرت بهاء الله حاجی نصیر را مشمول مرحام خویش قرار دادند و او را به عنایات حضرتشان مطمئن فرمودند. حاجی نصیر دوران آخر عمرش را در شهر رشت سپری نمود و در آنجا روز و شب به تبلیغ امر حضرت پروردگار اشتغال داشت. دشمنان امر بار دیگر او را به زندان انداختند ولیکن این بار به سبب کهولت نتوانست شرایط سخت زندان را تحمّل کند و در سال ۱۳۰۰ هجری مطابق ۱۸۸۸ میلادی در زندان رشت چون شهدای راه حقّ به عالم بقا شتافت و طیر روح تابناکش پس از سالها تحمّل شداید و مصائب به مقرّ محبوب عالمیان پرواز نمود.

وقتی خبر درگذشت حاجی نصیر به گوش دشمنان امر رسید بسیاری از آنان از جمله کودکان به جسد مطهرش هجوم کردند و آنرا سنگباران نمودند و بلافاصله پس از آنکه جسد را به خانه منتقل نمودند تعدادی از اراذل و اوپاش به زور وارد خانه شدند و می‌خواستند جسد را قطعه قطعه کنند. مراتب وحشت و هراس افراد عانله و یاران دیگر که بی‌ناصر و معین ناظر و شاهد چنان بیرحمی ظالمانه مردم متعصب و سنگدل بودند غیرقابل تصوّر و تصویر است. این مردم شریر بینی حاجی نصیر را بریدند و چشمانش را از حدقه بیرون آوردند تا اینکه بالاخره همسایگان آنان را از ادامه این اعمال وحشیانه بازداشتند و آن جسد مطهر را به وضع موهنی در یک کوره آجریزی متروکه که در نزدیکی آن محل بود انداختند و بر روی آن سنگ انباشتند.

حضرت بهاء الله استقامت حاجی نصیر را در سبیل امرالله با بیانات عالیات

• یکی از حرارین حضرت بهاء الله، شرح احوال او در جلد سوم این کتاب خواهد آمد.

مورد ستایش قرار داده و زیارتنامه‌ای هم به افتخار او نازل فرموده‌اند در رساله ابن ذنب هم با این عبارات از او یاد می‌کنند:

از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق سماء تسلیم بعد از شهادت چشم او را کردند و دماغش را بردند و ظلم به مقامی رسید که اهل معالک خارجه گریستند و توجه نمودند و در باطن از بزای عیال و صغار بعضی در اطراف معالک اعانت نمودند. (۹۱)

لوح مبارک نصیر در ادرنه در جواب حاجی نصیر که از موقعیت میرزایحیی سؤال کرده بود نازل گردیده است. وی مدتها کوشیده بود که به این وضعیت مرموز پی برد و حقیقت مقام حضرت بهاء الله را کشف کند. وقتی که خبر طغیان میرزایحیی در ادرنه به گوشش رسید عریضه‌ای به حضور جمال مبارک تقدیم و رجای هدایت نمود در این لوح مبارک است که حضرت بهاء الله درباره انتصاب میرزایحیی به عنوان قائد جامعه بابی از جانب حضرت باب توضیح می‌دهند و بیان می‌فرمایند که تنها دو نفر از شرایط و مقتضیات واقعی این انتصاب اطلاع داشته‌اند. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک اعمال خائنانه میرزایحیی و سوء قصد او به حیات مبارکشان و مفتریات ننگ آرد او را در منسوب ساختن تبهکاری‌های خود به آن حضرت مذمت می‌فرمایند.

قسمت زیادی از این لوح مبارک خطاب به اهل بیان است. حضرت بهاء الله آنان را به بشارت و وصایای متعدّد حضرت باب درباره مقام عظیم نفسی که مقدر بود بعد از آن حضرت ظاهر شود متذکر می‌فرمایند و به زبان مؤکد و صریح بشارت ظهور مبارکشان را اعلام می‌نمایند، آنان را با مواعظ مشفقانه اندرز می‌دهند که قلوبشان را از شون فاسد و باطله پاک و مقدّس نمایند و با شفقت کامله از آنان دعوت می‌کنند که به امر مبارک اقبال نمایند. حضرت بهاء الله همچنین از این که بسیاری از بایبان به مخالفت ایشان برخاسته‌اند اظهار حزن می‌فرمایند.

بیانات مبارکه زیر در لوح نصیر خطاب به اهل بیان نازل گردیده است:

* میرزا موسی (آقای کلیم) و ملا عبدالکریم قزوینی.

به اسم حجابات غلیظه را بردرید و اصنام تقلید را به قوت توحید بشکنید و به فضای رضوان قدس رحمن وارد شوید نفس را از آرایش ماسوی الله مطهر نمایند و در موطن امر کبریٰ و مقر عصمت عظمیٰ آرایش کنید. به حجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال. صنعم مشهود آید پس در این صورت هر نفسی به نفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه اگر قابل این مقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا به جمال مؤمن نشده‌ای و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود به جمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال ننمود و کل را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا به ایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده‌ام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق نبوده و نخواهد بود. (۱۰)

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک تاکید می‌فرمایند که مواهب و مراسم حق به هر فرد انسانی عنایت شده ولیکن تنها صاحبان قلوب صائیه و استعدادات روحانیته هستند که آن عنایات را اخذ می‌کنند. آن حضرت به تشیل دانند نباتی را ذکر می‌کنند که اگر در خاک حاصلخیز غرس شود درخت پرثمر می‌شود ولی اگر در زمین خشک نهاده شود رشد نمی‌کند. حضرت بهاء الله نصیر را تشویق می‌کنند که در این روز فرخنده عنایات الهی را اخذ کند و ضمناً بیان می‌کنند که اگر تمام اهل عالم هم خود را از این نعمت محروم کنند اثری در نزول برکات الهی نداشته و نخواهد داشت.

حضرت بهاء الله با اشاره به نفس مقدس خود به عنوان "غلام روحی" این بیانات روحبخش را در لوح نصیر نازل و مقام نفوسی را که به شناسایی آن حضرت نائل شده‌اند می‌ستایند:

ای نصیر ای عید من تالله الحق غلام روحی با وحیق ابهی در فوق کل رؤوس الیوم ناظر و واقف که که را نظر بر او افتد و من غیر اشاره از کف بیضایش اخذ نموده بیاشامد ولیکن هنوز احدی فائز به این سلسال

بی مثال سلطان لایزال نشده الا معدودی و هم فی جنة الاعلی فوق الجنان
 علی سرر التعمین هم مستقرّون تالله لن یسبّهم المرایا و لا مظاهر
 الاسماء و لا کلّ ما کان و ما یكون ان انتم من العارفين ای نصیر این نه
 ایامی است که عرفان عارفین و ادراک مدرکین فضلش را درک نماید تا چه
 رسد به غافلین و محتجبین و اگر بصر را از حجابات اکبر مطهر سازی
 فضلی مشاهده نمائی که از اول لا اول الی آخر لا آخر شبه و مثل و نه و
 نظیر و مثال از برایش نبینی (۱۱۱)

در قرآن آیه ای وجود دارد که نص آن چنین است تَسْمِعُهُمْ آيَاتِنَا فِي الْاَنْفَاقِ و
 فی انفسهم (۱۲۲)

این آیه مبارکه اشاره به نفوذ و تأثیری است که مظهر ظهور الهی از خود بر
 تمام عالم خلقت می گذارد. مظهر الهی با ظهورش قدرت روحانی در عالم
 می دمد و نیز آثار فیوضات خویش را در قلوب مردمان آشکار می سازد.
 حضرت بهاء الله در لوح نصیر تأیید می کنند که هر دوی این آیات در این
 روز مبارک ظاهر و آشکار گردیده است و بیان می فرمایند که آثار قدرت و
 غلبه آن حضرت عالم را فراگرفته و تمام ممکنات با استعداد تازه موهوب گردیده
 است این آثار و نشانه ها حتی قلوب انسانها را تحت تأثیر قرار داده و لکن
 مردم از مشاهده آنها کور و عاجز مشاهده می شوند.

وقتی حضرت بهاء الله این بیانات عالیات را به نصیر ابلاغ فرمودند آثار و
 شواهد غلبه و نفوذ آن حضرت در عالم انسانی آنچنان که امروز واضح و
 آشکار است روشن و هویدا نبود. هر ناظر منصفی شهادت می دهد که در
 نتیجه قوایی که در اثر ظهور آن حضرت در عالم آزاد شده موجی از تحولات
 حیات بخش به حرکت درآمده که اکنون تمامی ساختمان جامعه انسانی را تحت
 تأثیر خود قرار داده است. از یک طرف قدرت غالبه نافذ صادره از شریعت
 مقدسه آن حضرت قلوب میلیونها تن از نفوس را که به مقام حضرتش مؤمن و
 عارف گشته اند منور ساخته است، نفوسی که پس از فوز به عرفان به اجرای
 تعالیم و احکامش پرداخته و چون حاملین پیام مقدس و بانیان نظم بدیع
 الهییش به خدمت قیام نموده اند. از سوی دیگر بقیه نفوس انسانی که هنوز با

نور هدایت بخش این شریعت مقتسه تماس نیافته اند بطور عمیقی تحت تأثیر روح این عصر که با تعالیم حیات بخش امر در عالم دمیده شده و تقویت می شود واقع شده و در برابر نیروی مقاومت ناپذیر آن قرار گرفته اند. این نفوس در حالت حیرت و بیچارگی این حقیقت را دریافته اند که دیگر نمی توانند به نظامات قدیمه عتیقه که تنها ملاذ و پناشان در طی قرون و اعصار بوده متمسک باشند. آنان به سختی تلاش می کنند که شاید راهی پیدا کنند و بتوانند به نحوی نظامات کهنه را احیا نمایند و با شرایط و مقتضیات عصر جدید هم آهنگ سازند و لکن هر روز که می گذرد بی نتیجه بودن این تلاشها بیشتر برایشان آشکار می گردد. گروهی سعی می کنند مؤسسات پر افتخار تاریخی خویش را با روح عصر جدید وفق دهند ولی با هر سازشی اساس معتقدات خود را سست تر می کنند. دسته دیگر امیدشان را بکلی از دست داده دچار سرخوردگی و بی تفاوتی شده و حتی خود را از اجتماع کنار کشیده به دامن عزلت و گوشه گیری در آورخته اند.

سازندگی و استحکام که نشانه شاخصه رشد و نمو جامعه بهائی است مستقیماً از نیروی حیات بخش ظهور حضرت بهاء الله الهام می گیرد و روز به روز با سرعت بیشتر در جریان است هیچ نیروئی در جهان قبل از ظهور مظہر الهی آتیہ نمی تواند پیشرفت و تقدّم امر را مانع شود و یا مسیری را که خداوند برای ظهور و تأسیس مؤسّسات الهی آن مقدر ساخته تغییر دهد برعکس همچنان که تاریخ امر به روشنی نشان می دهد هر واقعه ای که اتفاق افتاده چه سازنده و چه کوبنده همواره سبب تقدّم و پیشرفت امر الله بوده و هست و در آینده نیز خواهد بود. خدمات خالصانه پیروان جانفشان امر الله از یک طرف و مخالفت ها و تضییقات دنیای غافل و بی باور از سوی دیگر دست به دست هم داده امر الهی را آنچنان پیش خواهند برد که تمام عالم انسانی را در بر خواهد گرفت.

از سوی دیگر جریان انحطاط و انحلال که به سبب بی تفاوتی یا مخالفت با امر

حضرت بهاء الله بوجود آمده بطور بیرحمانه ای بنای نظامات فرسوده را در هم می شکند. روح عصر که با ظهور حضرت بهاء الله در عالم دمیده شده چون قوه نیرومندی است که بشریت را به شدت تحت فشار قرار داده و آن را بزور به سوی جامعیت و وحدت عالم انسانی سوق می دهد. حال وقتی مردم دانسته یا ندانسته با این نیرو مخالفت می کنند هیجان و اختلال در میان اجتماعات خود بوجود می آورند. قدرت و عظمت این قوای جاریه صادره از شریعت الله چون امواج دریا که هنگام جزر و مد به اوج خود می رسد روز به روز زیادتیر می شود و بالمآل روزی خواهد آمد که این اضطرابات و اختلالات به حد نهائی خود خواهد رسید.

تقریباً تمام جنگها و حوادث ناگوار دیگر که در طی یک صد سال اخیر در روی کره ارض حادث شده در اثر مخالفت مردمان با قوای وحدت و عمومیت که از حین ظهور حضرت بهاء الله عالم را تحت تأثیر قرار داده به وقوع پیوسته است تعصبات نژادی، مذهبی، ملی و غیره مبین با تعالیم حضرت بهاء الله است بنابراین مردمی که اعمال و رفتارشان با تعصب، نفرت، خودخواهی، حرص و از همه مهمتر مخالفت با اصل وحدت نوع بشر هدایت می شود در حقیقت بی نظمی و پریشانی و خونریزی در عالم ایجاد می کنند و دیر یا زود به سرنوشت شوم خود دچار خواهند شد.

حال پس از نظر اجمالی در تحقق "آیت" ظهور حضرت بهاء الله در "آفاق" که در آیه فوق از قرآن منصوص و در لوح مبارک نصیر منقول گشته شایسته است ظهور سایر "آیات" مذکور در همان آیه مبارکه یعنی ظهور فضائل و سجایای حق را در "انفس" مورد بررسی قرار دهیم. با اظهار امر حضرت بهاء الله در باغ رضوان و در اثر ظهور آن حضرت همچنان که خود شهادت داده اند حیات تازه و استعداد بی انداز، در ارواح و نفوس مردم بودیچه گذاشته شده می فرمایند:

قد قبضنا الارواح بسطان القدرة والاعتدال و شرعنا فی خلق بدیع فضلاً

به جلد اول کتاب ص ۲۹۵-۲۹۶ مراجعه شود

من عندنا و انا الفضال القديم (۱۳)

حضرت باب چنین بشارت داده اند:

تطفة یکساله ظهور بعد اقوی است از کلّ ما فی البیان (۱۴)

امروز افراد انسانی در هر جا که هستند صرف نظر از نژاد، رنگ و ملیت، استعداد آن دارند که به عرفان خداوند فائز شوند و به کسب سجایای الهی نائل گردند. انسانها خود نشان داده اند که چه از شرق باشند و چه از غرب استعداد یادگیری دارند و می توانند بطور یکسان در رشته های هنری، فرهنگی و علمی کسب مهارت نمایند. این امر در اعصار گذشته که اکثریت مردم جهان عقب مانده بودند و برده فروشی رایج و متداول بود و عده کثیری از مردم زیر سلطه تنی چند قرار داشتند امکان پذیر نبود ولیکن جامعیت و عمومیت پیام حضرت بهاء الله و نیروی حیات بخش جدیدی که در اثر ظهور آن حضرت در درون افراد انسانی دمیده شده سبب تولّد خلق جدیدی گشته، خلقی که بیش تازه و اراده لازم یافته و می تواند مستقلاً به تفکر پردازد و با هدف و مقصد معین کار کند.

به علت غفلت انسان از شناسانی حضرت بهاء الله، استعداد نورسته در او به جای این که او را به سوی حقیقت رهبری کند سبب انقلاب و اغتشاش شنیدنی در مغزش گردیده است. برای درک صحیح این نکته باید زمان قبل از ظهور حضرت بهاء الله را بررسی کرد. در آن زمان مردم سراسر جهان بطور منطقی از زندگی خود راضی بودند و در میان مردم مشاجره و منازعه زیادی وجود نداشت. اکثریت مردم اعتقادات مذهبی قدیمه شان را قبول داشتند و تعداد منکرین خدا و حقایق روحانی و نیز عدد فرق و مذاهب دینی به اندازه ای که امروز هست نبود ولی با ظهور حضرت بهاء الله تغییر و تحوّل عظیمی در این زمینه ایجاد گشت.

برای روشن ساختن این نکته می توان از مثال نور و تاریکی کمک گرفت اگر جمعی از مردم در یک اتاق تاریکی باشند چون اشیاء داخل اتاق را نمی بینند طبیعتاً دلیلی برای بحث درباره آنها نخواهند داشت ولی اگر اتاق روشن باشد هر کسی خواهد توانست اشیاء اطراف خود را با چشمان خود ببیند

و در آن وقت است که اختلاف نظر درباره شکل و ترتیب آن اشیاء به وجود خواهد آمد.

قبل از ظهور امر حضرت بهاء الله، عالم انسانی در حالت تاریکی بسر می برد و مردم معتقدات - خود را مسائل بدیهی و طبیعی تلقی می نمودند و بندرت مستقلاً در مسائل جمل انگیز وارد بحث می شدند. در آن زمان تنها امرای دولت و رؤسای شریعت بودند که زمام امور توده مردم را به دست داشتند و آنها را به هر راهی که مناسب می دانستند رهبری می نمودند. ولی وقتی که شمس حقیقت طلوع نمود افکار مردم روشن و باز شد - آنان پیش تازه یافتند، اندیشه شخصی را به کار انداختند و حقانیت و اعتبار ادیانشان را به سؤال گرفتند. در نتیجه در اندک زمانی اختلافات عظیم و عمیقی پدیدار شد. ادیان دچار انشعاب بیشتر شدند و مذاهب مختلفه بوجود آمد و با گذشت زمان افزایش یافت. بسیاری، ادیان خویش را ترک نمودند و به جمع منکرین خدا و حقایق روحانی پیوستند. میلیون ها نفر برای احقاق حق خود برخاستند. انقلابات زیادی در قسمت های مختلف جهان ایجاد شد و مرامها و فلسفه های گوناگون پدیدار و شایع گشت. هنر و دانش ناگهان به یک دوره بیسابقه از پیشرفت های فنی وارد شد و یک شبکه مخابراتی شگفت انگیزی تأسیس گشت.

این پیشرفت های یکصد و پنجاه سال اخیر بطور تضادفی حاصل نشده بلکه کل نتیجه دمیده شدن استعداد تازه در ارواح و نفوس بوده است. حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه می فرمایند:

از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی به امر آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هرینا. (۱۱۵)

علاوه بر دو "آیات" یاد شده در قبل به شهادت حضرت بهاء الله نفس کثرت آثار نازله از سما الهی بر قلب اطهر آن حضرت آیت دیگری است که حقانیت ظهور آن جمال مبین را در این عصر بدیع ثابت می کند. حضرت بهاء الله در لوح مبارک نصیر درباره وفور آیات می فرمایند:

* به جلد اول کتاب ص ۲۳۵ مراجعه شود.

به شانی از غمام فضل امرته و سحاب فیض احدیه هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل، (۱۶۶)

همچنان که در قبل اشاره شد بسیاری از اصحاب حضرت بهاء الله که در حین نزول آیات در محضر مبارک حاضر بوده اند با مشاهده آثار ظاهره عظمت و جلال آن حضرت دچار هیبت و حیرت گشته اند.

حضرت بهاء الله در لوح نصیر به این حقیقت اشاره و تصریح می فرمایند که اگر ناظر به ضعف روحانی عباد نبودند اجازه می دادند که در وقت نزول آیات کل در برابر عرش اعظم حاضر شوند تا خود شاهد نزول آیات باشند و عظمت و جلال معنوی منزل کلمه الله را به چشم خود مشاهده نمایند. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک پرده از روی مقام والای مؤمنین واقعی برمی دارند و خسران منکرین را یاد آور می شوند آن حضرت بیان می فرمایند که در این روز مبارک هر فرد انسانی در نفس خود تمام قوا و صفاتی را که در عالم خلقت یافت می شود. داراست قرینۀ آسمان، کوه، دره، درخت، میوه، رودخانه، و دریا را ممکن است در هر نفسی پیدا کرد. این آثار در مؤمنین به صورت سجایای الهی و در منکرین به شکل تظاهرات شیطانی ظاهر می شود. مثلاً در مؤمنین این آثار به صورت آسمان بصیرت، اشجار یگانگی، اوراق ایقان، اثمار محبت الله، دریاهای دانش و انهار حکمت نمایان می شود در حالی که در منکرین به شکل آسمان کفر، ارض نفرت، اشجار طغیان، ساقه های غرور، و اوراق شهوت و شرارت تظاهر می کند.

مؤمنین هم بر دو گونه اند بعضی از این عنایت الهی بیخبرند "چه که خود را به حجبات نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته اند" و برخی "به عنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و به لحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرس می نمایند و آثار قدرت الهیه و بدایع ظهورات صنع ربانیه را در خود به بصر ظاهر و باطن مشاهده می نمایند" این مقامی است

« برای مطالعه بیشتر درباره کیفیت نزول آیات و قدرت کلمه الله و کثرت آیات نازل به جلد اول کتاب فصل سوم مراجعه شود.

که انسان با نیل به آن ازهر چیز به غیر از خدا مستغنی می شود و قدرت غلبه بر کلّ اشیاء پیدا می کند. چنین شخصی فی الحقیقه "جمع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه می نماید."^{۱۰}

حضرت بهاء الله بیان میفرماید که- اگر چنین نفسی با آگاهی از این قدرت غالبه که به او عنایت شده و به عزم راسخ به خدمت امرالله قیام کند هرآینه بر اهل عالم غلبه می کند حتی اگر تمام قوای عالم بر علیه او صف آرانی نمایند.

تاریخ امر از داستان های شجاعت و قهرمانی زنان و مردانی که به این مقام بلند والا رسیده اند انباشته است. نام های جاودانی چون ملاحسین، قلتوس، طاهره، وحید، حجت و بدیع نمونه های چندی از این گروه نفوس بلندپایه هستند این نفوس به چنان نفوذ و استعلائی در عوالم الهی دست یافته بودند که کلامشان حالت خلافت پیدا کرده بود. این نفوس وقتی با حملات دشمنان روبرو شدند قدرت و قوتی از خود نشان دادند که تنها به قدرت ما فوق انسانی می تواند تعبیر و توجیه گردد.

ملاحسین اول مؤمن به حضرت باب در باره تقلیب روحانی خود در شب اظهار امر آن حضرت این شهادت را از خود به یادگار گذاشته است:

حقیقت امر الهی که در آن شب غفلت بر من آشکار شد مانند صاعقه تا مدت زمانی سراپای وجود مرا در قبضه اقتدار داشت چشم من از تابش شدیدش خیره بود و قوه عظیمه اش هستی مرا مستحضر ساخت هیجان و سرور، خوف و حیرت در اعماق قلب من موجود و در عین حال بهجت و قدرتی در خود مشاهده می نمودم که به تقریر نیاید.

قبل از عرفان امر الهی چه قدر ضعیف و ناتوان بودم و چه مقدار خوف و جبن در وجودم سرشته بود که به تحریر و بیان شرح آن ممکن نیست نمی توانستم چیزی بنویسم و نمی توانستم راه بروم. دست و پایم همیشه ارتعاش داشت و می لرزید اما بعد از وصول به عرفان مظهر امر الهی

* عبارات منقول در این قسمت از لوح نصیر اخذ شده است.

به جای جهل علم و دانش رتانی و در عوض ضعف قوت و قدرت عجیبی در وجود من پیدا شد بطوریکه خود را دارای توانائی و تهور فوق العاده می دیدم و یقین داشتم که اگر تمام عالم و خلق جهان به مخالفت من قیام نمایند یک تنه بر همه غالب خواهم شد. جهان و آنچه در آن هست مانند مشتی خاک در چشم جلوه می نمود و صدای جبرئیل را که پنداشتم در من تجسم یافته می شنیدم که به خلق عالم می گفت ای اهل عالم بیدار شوید زیرا صبح روشن دمید برخیزید و از فیض ظهور و برکت امر الهی برخوردار شوید باب رحمت الهی باز است ای اهل عالم همه داخل شوید زیرا آن کسی را که منتظر بودید ظاهر شد. اینک پیدا و آشکار و شما را به خوان وصال دعوت می نماید. (۱۷)

ملا حسین از همان شب فراموش نشدنی با یک شجاعت و قدرت مانوق انسانی موهوب شد و از آن پس هر واقعه که با حیات او در خدمت به امر نوزاد الهی ارتباط داشته شاهد و گواه این حقیقت می باشد حقیقتی که درباره بسیاری از حواریون دیگر حضرت باب و حضرت بهاء الله نیز مصداق دارد. به عنوان مثال واقعه زیر در حیات وحیده یک نمونه از قدرتی است که از حق سرچشمه می گرفت و یادآور بسیاری اعمال قهرمانی از اینگونه است. در سال ۱۸۵۰ در یزد به تحریک نواب رضوی یکی از بزرگان قدرتمند شهر جمعیت کشیری وحید را مورد هجوم قرار دادند. نبیل این داستان را چنین می نگارد:

نواب رضوی در این بین ها بیکار ننشسته بود و مردم را به هیجان و شورش آورده بود می خواستند به منزل وحید هجوم کنند جناب وحید سید عبدالعظیم خوئی را که به سید خالدار معروف بود احضار فرمودند. این شخص چند روزی در قلعه طبرسی با اصحاب به دفاع مشغول بود خیلی سیمای موقر و جاذبی داشت و به این جهت در اطراف و اکناف معروف شده بود. به او فرمودند براسب سوار شو و علناً در کوچه و بازار شهر مردم را به امر مبارک صاحب الزمان دعوت کن و به آنها بگو که وحید

به مطالع الانوار و جلد اول این کتاب ضمیمه شماره ۳ مراجعه شود.

نمی خواهد یا شما جهاد کند از قول من به مردم بگو اگر منزل مرا محاصره کنند و حرمت و مقام مرا حفظ نکنند و به هجوم خود ادامه بدهند آنوقت مجبور خواهم شد دفاع کنم ناچار به مقاومت آنها قیام خواهم کرد و جمعشان را پریشان خواهم ساخت. اگر نصیحت مرا نشنوند و فریب توب مکار را بخورند هفت نفر از پیروان خودم را امر می کنم جلو آنها را بگیرند امید آنها را نا امید کنند و با نهایت خبیثت و خسران آنها را برگردانند و متفرق سازند. سید خالدار برخاست و بر اسب سوار شد و با چهار نفر دیگر از مؤمنین که خودش انتخاب کرد میان بازار رفت و با کمال عظمت و جلال بیانات جناب وحید را به مردم ابلاغ نمود و به علاوه از پیش خودش هم مطالبی را که خیال می کرد در وصول مقصود مؤثر است اضافه کرد. فریاد کشید و گفت ای مردم اگر مولای ما را تحقیر کنید به عذاب شدید مبتلا خواهید شد من به شما می گویم یک فریاد خود من کافی است که دیوارهای قلعه های شما را متزلزل کند قوت بازوی من به تنهائی کافی است که درهای قلعه ها را بکند. سید خالدار که با صدای مؤثر و فریاد عجیبی این کلمات را می گفت مثل رعد غرش می کرد مردم که شنیدند ترسیدند همه متفقاً حاضر شدند. اسلحه های خود را بریزند و به جناب وحید اذیتی نکنند و قول دادند رتبه و مقام ایشان را محترم بدارند. (۱۸)

اندکی پس از این واقعه در یک حادثه دیگر جمعیت زیادی خانه وحید را به نیت حمله به ایشان و همراهان او که به تازگی به امر الهی اقبال کرده بودند محاصره نمودند. نبیل در این باره چنین می نویسد:

در این بین گلوله به پای او رسید محمد عبدالله به زمین افتاد و عده ای از همراهانش مجروح شدند برادرش او را از میان هنگامه به محل امنی رساند و از آنجا به منزل جناب وحید برد دشمنان دنبال او شتافتند تا به منزل وحید رسیدند می خواستند محمد عبدالله را بگیرند و بکشند. دور منزل وحید هیاهوی شدیدی بر پا شد جناب وحید به ملا محمدرضای منشادی که از بزرگترین علمای منشاد بود و عمایه خود را برداشته بود و

به دریانی منزل وحید مشغول شده بود امر فرمودند که با ش نفر از مؤمنین که خودش انتخاب می کند برود و مردم را پراکنده کند به آنها فرمودند هر کدام از شما هفت مرتبه به صوت بلند الله اکبر بگویند و در تکبیر هفتم هر هفت نفر با هم به اشرار و مهاجمین حمله کنید.

ملاً محمد رضا که حضرت بهاء الله او را رضی الرّوح نامیده اند با همراهان خویش برای اجرای اوامر جناب وحید روان شد. هر چند همراهان او از حیث توای جسمانی ضعیف بودند و در فنون جنگ مهارتی نداشتند لکن روح های توانا و قلب های مشتعل به نار ایمان آنها سبب شد که دشمنان از آنها ترسیدند در آن روز که بیست و هفتم جمادی الثانی بود هفت نفر از خونخوارترین دشمنان به قتل رسیدند.

ملاً محمد رضا چنین حکایت کرده که ما چون دشمنان را پراکنده کردیم و به منزل جناب وحید برگشتیم دیدیم محمد عبدالله با بدن مجروح جلو راه ما افتاده او را برداشتیم نزد رئیس خودمان بردیم. (۱۹)

نکته جالب این است که بایان در سراسر تاریخ کوتاه ولی پر حادثه خود ناچار بوده اند در دفاع از خود در مقابل دشمنانشان به زور متوسل شوند. در این مبارزات دفاعی، بایان غالباً تنها چند تن از افراد خود را برای مقابله لشکر بزرگی که آنها را احاطه کرده بود می فرستادند و در اغلب موارد هم شکست سوهنی بر آنها وارد می ساختند.

زمانی که دشمنان حضرت بهاء الله در عراق برای قتل آن حضرت و ریشه کن کردن امرالله به طرح توطئه اشتغال داشتند عده ای از علمای دین در آن کشور نیز در فکر اعلام جهاد بر ضد بایان بودند. روزی تعدادی از اجتهاد در حضور

⑥ به جلد اول کتاب و صفحه ۱۰۸ از همین جلد مراجعه شود.
 + حضرت بهاء الله پیروان خود را از این روش که در میان بایان معمول بود منع فرموده اند ولی باید دانست که اگرچه حضرت بهاء الله پیروان خود را به عدم استفاده از زور در برابر تطبیقات نصیحت نموده اند مفهوم آن این نیست که اگر مورد حمله قرار گرفتند از خود دفاع نکنند برای مطالعه بیشتر به جلد اول ص ۲۹۷ مراجعه شود
 † به جلد اول ص ۱۶۰ مراجعه شود.

هیكل مبارک که در اطاق پنیرائی بیت مبارک مشی می فرمودند ایستاده بودن در میان افراد حاضر در شخص فتنه انگیز که با علما ارتباط نزدیک داشته و در عین حال خود را محبّه امرالله قلمداد می کردند نیز حضور داشتند. حضرت بهاء الله خطاب به احتبای مؤمن نطق می فرمودند و به قرار اطلاع چنین اظهار نمودند:

وَاللّٰهُ اَلَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ دُو نَفَرٍ بِي شْتَرٍ نَمِي فَرَسْتَمُ كَهْ اَنّٰهَا رَا تَا كَاظْمِيْنَ «
بدوانند. (۲۰)

این چند نمونه قدرتی را که ایمان واقعی به حق می تواند در مؤمنین ایجاد کند نشان می دهد این قوه که الهام بخش اصحاب حضرت باب و حضرت بهاء الله بوده همان است که حضرت مسیح به آن اشاره کرده بود:

اگر ایمان بقدر خردلی می داشتید پدین کوه می گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو البتّه منتقل می شد و هیچ امری بر شما محال نمی بود. (۲۱)

حضرت بهاء الله در یکی از الواح (۲۲) وعده می دهند که اگر شخص مؤمنی در محبت الله ثابت و مستقیم باشد و از دنیا منقطع شود خداوند او را به غلبه بر تمام مخلوقات توانا خواهد نمود به حدّی که بر هر چیز که اراده کند به قدرت الهی قادر خواهد بود. وقتی شخصی به این رتبه از بلوغ و کمال رسد کلمه ای نخواهد گفت جز بخاطر حق، حرکتی نخواهد کرد جز به سوی او و چیزی نخواهد دید جز زیبایی جمال او. چنین شخصی از هیچکس بیم نخواهد داشت حتی اگر تمام عالم بر ضد او قیام نمایند.

لوح خلیل

همچنانکه قبلاً اشاره شد بشارت اظهار امر حضرت بهاء الله از یک طرف و طغیان میرزایحیی از طرف دیگر در بین بعضی از یاران ایران تولید شک و شبهه نموده بود. از جمله کسانی که به حضور مبارک عریضه تقدیم و کسب هدایت نمودند حاجی محمّد ابراهیم قزوینی بود که لوف جانب حضرت بهاء الله به

* شهری است نزدیک بغداد

لقب خلیل^۳ مخاطب گردیده است شبهات این شخص با وصول آیاتی به عربی که به وسیله میرزا محمّدعلی^۴ (یکی از پسران حضرت بهاء الله که در آن زمان در سن نوجوانی بود) ترکیب و تصنیف شده بود زیاده تر شد. میرزا محمّدعلی مدّعی بود که آن نوشته ها آیات الهی است که مانند آیات نازل از قلم پدر بزرگوارش به الهام الهی نازل شده است. وی در این نوشته ها خود را به عنوان منزل آیات الهی معرفی می کند کسی که مطلع ظهور اعظم است و تمامی عالم خلقت از اثر کلام او بوجود آمده است.

میرزا محمّدعلی نوشته های خود را سرآزادرنه به تزوین فرستاده بود سه تن از مؤمنین یعنی میرزا عبدالله، حاجی حسن و برادرش آقا علی^۵ تحت تأثیر ادّعای او قرار گرفته و حامیان اصلی و ازلّیّه او را تشکیل می دادند. در نتیجه بحث و جدل شدیدی در تزوین به ظهور رسید. چند تن از هواداران میرزا محمّد علی که او یعنی مدّعی جوان را دارای مقامی یکسان با پدر می دانستند با مؤمنین دیگر به تصادم پرداختند. مباحثات شدیدی در جامعه یاران تزوین در گرفت و شیخ کاظم سمندر به صراحت و تأکید تمام اظهار نمود که نوشته های میرزا محمّد علی جزیک رشته عبارات عربی چیز دیگری نبود و ارتباطی با کلمه الله نداشت. به سبب این مباحثات شدید بود که خلیل عریضه ای به حضور مبارک تقدیم و درباره مقام آن حضرت و اغصان کسب هدایت نمود این جریان به احتمال قوی مقارن ایّامی بود که حضرت بهاء الله به بیست رضا بیگ منتقل شده بودند زیرا در لوح روح حضرت بهاء الله^۶ به سوالات خلیل اشاره می فرمایند.

حضرت بهاء الله میرزا محمّدعلی را برای اظهار این ادّعای نامعقول به شدت مورد ملامت قرار دادند و با دست خود او را تنبیه نمودند. آن حضرت در

^۳ معنی لغوی آن دوست است و حضرت ابراهیم در اسلام با همین نام خلیل معروفست.

^۴ او بعدها دشمن بزرگ حضرت عبداللّه، و ناقض اکبر عهد و میثاق حضرت بهاء الله شد.

^۵ حضرت بهاء الله این دو برادر را از ایران به حضور خواندند آنان به حضور مبارک رسیدند و به خطا و سوء قضاوت خود پی بردند.

^۶ به ص ۱۹۳ مراجعه شود.

جواب خلیل لوحی. نازل (۲۳) و در آن مقام خود و موقعیت اغصان را توضیح فرمودند در نتیجه شک و تردید خلیل از بین رفت مؤمن ثابت قدم شد و به دریافت الواح دیگره مفتخر گردید.

حضرت بهاء الله بیان می فرمایند که ابناء و اغصان آن حضرت تا زمانی که به آن حضرت مؤمن باشند و اوامر ایشان را اجرا کنند و تا وقتی که از امر منحرف نشوند و ایجاد انشعاب در امر الله ننمایند ممکن است اوراق و اغصان شجره مقتسه و افراد عائله مبارکه آن حضرت محسوب گردند و به وسیله آنها رحمت الهی آشکار و نمود یزدانی منتشر خواهد شد. میرزا محمّد علی رفتار خود را با این شرایط و موازین منطبق نکرد وی علاوه بر ادعای بی معنی خود در ایام حیات حضرت بهاء الله صدمات دیگر بر امر الله وارد آورد و پس از صعود آن حضرت عهد و پیمان الهی را شکست و برضت حضرت عبدالبهاء قیام نمود.

حضرت بهاء الله در لوح خلیل به حضرت عبدالبهاء با عباراتی اشاره می فرمایند که ایشان را از دیگران کاملاً مشخص و ممتاز می سازد. آن حضرت در میان ابناء خود به حضرت عبدالبهاء "به عنوان نفس مقتسی که تجری الله من لسانه آیات قدرته" و "اختصه الله علی امره" (۲۲۱) اشاره می فرمایند. با وجود این حضرت عبدالبهاء در زمان حیات حضرت بهاء الله تمایلی به نوشتن نداشتند به حدی که این امر زمانی سبب شکوه و شکایت اجتناب شده بود. حضرت عبدالبهاء در جواب این شکایات اظهار کردند که وقتی صریح قلم اعلی از هر جهت شنیده می شود مقتضی نیست که دیگران قلم زوی کاغذ گذارند.

* قسمت هانی از این الواح در کتاب منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله تحت شماره های ۷۷، ۳۸، ۳۳، ۱۲۷، درج شده است.

+ برای تفصیل بیشتر درباره حیات و طفیان محمّد علی به قرن بدیع و نفحات ظهور حضرت بهاء الله جلد اول مراجعه شود.

† حضرت بهاء الله هر از چندی حضرت عبدالبهاء را به نوشتن درباره مرضع خاصی مأمور می نمودند.

حضرت بهاء الله در لوحی (۲۵) خطاب به اسم الله سید مهدی دهجی بعضی از احتیاء را بخاطر اینکه پسر آن حضرت را شریک در مظهریت آن حضرت معرفی می کردند مورد ملامت قرار می دهند. حضرت بهاء الله در این لوح با ذکر نام محمد علی بیان می کنند که او تنها یکی از بندگان آن حضرت است و می فرمایند اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم خواهد بود. (۱۶)

حضرت بهاء الله به صریح بیان تأکید می فرمایند که مظهر ظهور الهی مافوق تمام عالم انسانی است و با هیچکس شرکت و مماثلت ندارد.

آن حضرت در آثار مبارکه خود بیان می کنند که خداوند مصونیت از خطا را به مظاهر مقدسه خویش اعطا می کند و به آن به عنوان عصمت کبری اشاره می فرمایند که حقّ خاصّ و امتیاز ویژه انبیای الهی است و بس:

البته این عصمت ذاتی را نباید با عصمت اکتسابی که حضرت بهاء الله به حضرت عبدالبهاء تفویض فرموده اند اشتباه نمود.

لوح سراج

شخص دیگری که با تقدیم عریضه حضور حضرت بهاء الله سؤالاتی درباره صوّعیت میرزایحیی مطرح نموده ملا علی محمد سراج از اهالی اصفهان بود.

سراج در اوایل ظهور امر بدیع به شریعت بابی گرویده و در اصفهان به حضور حضرت باب رسیده بود. وی برادر فاطمه بود که حضرت باب به اصرار منوچهرخان حاکم اصفهان او را به عنوان زوجه ثانی اختیار نمودند ملا علی محمد سراج در جرگه پیروان میرزایحیی درآمد و گرچه حضرت بهاء الله در این لوح مبارک آنچه که در باره امر الهی و برای هدایت او لازم بود توضیح دادند او همچنان در غفلت و بی اعتنائی باقی ماند و با همدستی برادرش ملا رجبعلی قهر به پشتیبانی از فعالیت های شیطانی میرزایحیی ادامه داد.

لوح سراج بسیار مفصل است و مانند بسیاری از الواح نازله در این دوره در

« به جلد اول ص ۲۶۷ مراجعه شود.

+ قسمتهای کوچکی از این لوح مبارک در کتاب منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله تحت شماره های ۵۰ و ۹۷ گنجانده شده است.

رَدّ شبهات و سوء تعبیرات میرزایحییٰ و طرفداران او می باشد. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک با زمانی مؤثر و شفقت آمیز بیان می فرمایند که مقصد اصلیشان از نزول این لوح تبلیغ امرالله بوده که شاید چند نفسی به عرفان مقام آن حضرت فائز شوند و به نصرت امر مبارکشان قیام نمایند. حضرت بهاء الله در این لوح می فرمایند که هیچ ظلمی در عالم بالاتر از آن نیست که جمال قدم ناچار شود برای اثبات حقایق ظهور خود دلیل و برهان اقامه نماید در حالیکه نفس مقتسش چون آفتاب روشن و منیر و آثار ظهورش بر تمام عالم منتشر و محیط است. آن حضرت تأکید می کنند که امر الهی مانع هر گونه دلیل و برهانست و نمی توان آن را با هیچ میزانی به غیر از نفس خودش سنجید. با وجود این آن حضرت قبول کرده اند بخاطر هدایت نفوس بعضی حقایق مکتونه در ظهور خویش را آشکار فرمایند.

سؤال عمده سراج درباره مقام و القاب منیعی بود که حضرت باب به میرزایحییٰ اعطا کرده بودند. او می خواست بداند که چگونه حضرت بهاء الله چنین شخص مهمی را به عنوان مظهر شیطان و مرکز نفی معرفی و محکوم فرموده اند.

بیانات حضرت بهاء الله در توضیح این مطلب در عین عمق و تفصیل بسیار ساده و اصولاً بر آثار حضرت باب استوار است و لکن فهم آنها مستلزم آشنائی با اصطلاحات اسلامی و بابی است. به هرحال توضیح اساسی جمال مبارک مبتنی بر این حقیقت است که انسان تا زمانی که در ظلّ امرالله قرار دارد دارای صفات و سجایای پسندیده و شایان ستایش است ولی وقتی خود را از این صوهبت محروم می کند و به مخالفت امر برمی خیزد حسناش به سِنّات تبدیل می شود و نورانیتش به ظلمت می گراید.

حضرت بهاء الله در بسیاری دیگر از الواح این حقیقت را تشریح و تأکید می فرمایند از جمله در لوحی خطاب به شیخ سلمان که در ادرنه نازل شده بیان می فرمایند که شخصی که واقعاً مؤمن به امرالله است صفات الهی

از خود نشان می دهد زیرا شمس حقیقت یعنی مظهر ظهور الهی نورش را بر روح چنین شخصی به سبب ایمان و اخلاصی که به خداوند دارد متجلی می کند و در نتیجه این سجایای الهی در او ظاهر و پدیدار می شود و تا زمانی که وی در این حال ایمان و اخلاص باقی است صفات پسندیده او که از خدا ناشی می شود در آن شخص بطور غیرقابل انکار نمایان و آشکار است. حال اگر همین شخص در ایام بعد از امر الهی اعراض کند تمام سجایای او به مقر خود برمی گردند و تمام موقتیت های او باطل و بی اعتبار می شود. این شخص که از صفات الهی مقطوع گشته دیگر آن شخص سابق محسوب نمی شود. حضرت بهاء الله می فرمایند که حتی لباس این چنین شخصی اگر هم به ظاهر همان لباس قبیل باشد در باطن متفاوت است زیرا انسان وقتی که به ایمان واقعی آراسته است حتی اگر لباس خشن پوشیده باشد در نظر حق آن لباس چون حریر بهشتی می نماید در حالی که پس از انکار، این لباس ها تنها برای سوختن در آتش جهنم^{۱۱} شایسته است. حضرت بهاء الله برای توضیح این مطلب مثال شمع را ذکر می کنند تا وقتی شمع روشن است نورش را به اطراف خود پخش می کند ولی اگر در جریان وزش نسیم قرار گیرد نورش خاموش می شود.

نفوس بسیاری بوده اند که خدمات قابل توجهی به امر انجام داده و ناصحان در صفحات تاریخ امر به ثبت رسیده ولی با وزش ارباح امتحان نتوانسته اند بر نفوس و غرور خود غالب شوند این نفوس نه تنها ایمان خود را از دست داده اند بلکه از حسنات و سجایای اخلاقی نیز محروم شده و از اوج عزت و جلال به حقیض ذلت و رسوائی افتاده اند.

جمال بروجردی^{۱۲} که قبلاً مورد اشاره قرار گرفته یک مثال خوبی در این زمینه است. او در دوران رسالت حضرت بهاء الله یکی از مبلغین بنام امر بود و هر جا که وارد می شد اجتهاد برای کسب معلومات دورش حلقه می زدند. گرچه

^{۱۱} حضرت بهاء الله تعلیم می دهند که جهنم و بهشت جاهای معینی نیستند بلکه شرایط و مقتضیات مختلف هستند نزدیکی به خدا بودن در بهشت و دوری از او بودن در دوزخ است.
+ به صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹ مراجعه شود.

جمال مردی ریاکار شیفته ریاست و مشتاق شهرت و انتخار بود ولی اکثریت عظیم اجتهاء متوجه این حقیقت نبودند و او را مرد خدا می شمردند و با او با احترام بسیار رفتار می کردند.

در جوامع اسلامی علما مورد احترام مردم بودند. حضرت بهاء الله نیز پیروان خویش را به تکریم علمای واقعی امر که علم و دانش باعث غرور و خودستائی شان نگشته مأمور فرموده اند. در امر بهائی عالم حقیقی کسی است که به چنان رتبه از انقطاع رسیده باشد که معلومات خود را در برابر حقایق عالیة امرالله صیمانه هیچ بدانند این چنین شخصی مظهر خضوع و خشوع و اتقادگی و از خود گذشتگی می شود. بهترین مثال در این مورد میرزا ابوالفضل است که در صفحات قبل مورد اشاره قرار گرفته است وی قبل از اقبال به امر مبارک اغلب به معلومات و موققت های خود انتخار می کرد ولی پس از عرفان امر الهی به چنان رتبه از خضوع و خشوع رسید که در سراسر حیات بهائیش هیچگاه بر کسی برتری نجست و هرگز کلمه "من" که نشانه و یا اشاره به موققت هایش باشد بر زبان جاری نداشت. عظمت مقام او تنها در آن نبود که کلمه "من" بر زبان نیاورد بلکه در آن بود که واقعاً و از صمیم قلب هم شایستگی استفاده از این کلمه را در خود نمی دید.

بی شک بیان مبارک حضرت بهاء الله در کتاب اقدس شامل اینگونه نفوس می شود که می فرمایند:

طوبی لکم یا معشر العلماء فی البهائ تالله انتم امواج البحر الاعظم وانجم
سما الفضل والوہة النصر بین السموات والارضین انتم مطالع الاستقامة
بین البریة ومشارق البیان لمن فی الامکان طوبی لمن اقبل علیکم ویل
للمعرضین. (۲۷)

در آیات اولیة امر نفوسی مانند جمال که خود را از لحاظ علم برتر و از نظر مقام بالاتر از دیگران می دانستند و خود را به عنوان شخصیت ممتاز جلوه می دادند همیشه سبب تفرقه و اختلاف بودند. حضرت بهاء الله قدرت و اختیار

به صفحات ۵۴ و ۵۵ مراجعه شود.

را از این قبیل افراد گرفته و تعییرات و تأویلات افراد را هر اندازه هم که در جامعه امر عالم و دانشمند محسوب شوند مردود شمرده اند.

آن حضرت در عرض، تمام اهل بهاء را مأمور فرموده اند که در تمام موارد به مؤسسات انتخابی بهائی مراجعه نمایند که در رأس آنها معهد اعلاى بیت العدل اعظم که در تحت هدایت خود آن حضرت است قرار دارد.

جمال بروجردى نزدیک به چهل سال یکی از مبلغین طراز اول امر بود. وی در این مدت توانسته بود که چهره واقعی خود را از انظار مؤمنین مخفی نگاه دارد ولیکن همچنان که قبلاً اشاره شد بعضی از یاران با بصیرت بودند که او را به عنوان مظهر فریب و نیرنگ شناخته بودند. یکی از این اشخاص استاد محمّد علی سلمانی بود که جمال را در ادرنه وقتی که او برای تشرّف به حضور حضرت بهاء الله رفته بود ملاقات کرد. سلمانی در خاطرات خود داستان این ملاقات را چنین بیان می کند:

روزی آب آوردم توی بیرونی گفتند آقا جمال بروجردى آمده است من توی اطاق رفتم دیدم جمال در گوشه ای نشسته است و عبایش را به خود پیچیده و عمامه ای گنده هم دارد و دستی هم از عبا بیرون آورده که همچو می نمود که اگر بخواهند ببوسند ممکن باشد[†] و هنوز مشرف نشده بود و بی پیر آخوند غربی بود من رفتم در را را کردم و به خیال خود، خود را رند و همه چیز تمام می دانستم من رفتم تو و الله ابهائی گفتم و رفتم آن بالا نشستم و با کمال بی اعتنائی بعد دراز کشیدم و دیواره پا شدم و نشستم و مخصوصاً محض درهم شکستن او که در بیرونی مبارک باد کرده بود با کمال تععیز این بی اعتنائی را کردم و نشستم و قدری به این نگاه کردم و گفتم احوال شما چطور است؟ او سری تکان داد و من هم پا

« برای شرح حیات ایشان به صفحه ۱۶۶ مراجعه شود.

+ آخوندها عمامه به سر می گذارند و هر اندازه عمامه بزرگتر باشد صاحب آن مهتر شمرده می شود. جمال پس از اقبال به امر عمامه و عبا آخوندی را ترک نکرد.

† مسلمانان احترام زیادی برای آخوندها قائل بودند و آنها هم دست خود را برای برسیدن از لباس بیرون می گذاشتند، حضرت بهاء الله دست برسی را حرام فرموده اند.

شدم رفتم سرکار خودم تا عصری که بنا شد مشرف بشود آمدند خیر کردند که آقا جمال بیاید من آمدم گفتم آقا جمال بسم الله پا شد آمد من هم به همراهی آوردمش توی اندرون و بیخ اندرون از پله ها بالا رفت و من هم رفتم تا حضور مبارک آقای غصن اطهر^۳ در حضور مبارک ایستاده بودند من هم رفتم دم در ایستادم و این مرد که هم رفت و قدری خود را لرزانید و یکدفعه افتاد (بازی درآورد) جمال مبارک جالس بودند آقای غصن اطهر آمدند که حرکتش بدهند جمال مبارک فرمودند کارش نداشته باش خودش پا می شود کم کم پا شد نشست و باز پا شد سر پا بعد مرخصش فرمودند و بیانی فرمودند آقا جمال آمد پائین تا چند روزی بود و بعد مرخص کردند و این مرد که از او ش خراب بود و مقصودش ریاست و آمد ایران و مشغول به تبلیغ بود اقامت تبلیغ به خودش ... (۲۸)

این هوس تسکین ناپذیر برای ریاست بود که بالاخره سبب سقوط جمال شد برای اینکه شریعت حضرت بهاء الله اینگونه عناصر ناسالم را در میان اغنام الهی نگاه نمی دارد و ذاتاً افراد خودبین و خود خواه را از خود می راند امر بهائی همچون اقیانوسی است که وقتی به موج می آید اجساد مرده را به ساحل پرتاب می کند و خود را از آلودگی های آنها پاک می سازد. جمال در اوایل دوران قیادت حضرت عبدالبهاء و پیش از علنی شدن طغیان میرزا محمدعلی بخاطر حب ریاست آشوبی در جامعه بهائی طهران ایجاد کرد. وی گرچه با میرزا محمد علی دست اتحاد و هم بستگی داده بود ولی تا مدتی خود را وفادار به حضرت عبدالبهاء نشان می داد. وی در این دوره سبب تشویش خاطر بسیاری شد و در تلاش برای کسب مقام در جامعه بهائی بطور آشکار با حضرات ایادی امرالله

۳ میرزا مهدی جوان ترین برادر حضرت عبدالبهاء که در عکا درگذشت و حضرت بهاء الله درگذشت او را به عنوان تریانی محسوب فرمودند در جلد بعدی به این فرزند نامی حضرت بهاء الله اشاره خواهد شد.
+ وظایف ایادی امرالله بطوری که در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء تعیین شده در درجه اول صیانت و تبلیغ امرالله است. ایادی امر که حال در قید حیاتند به وسیله حضرت ولی امرالله منصوب شده اند.

به رقابت و کشمکش می پرداخت. هنگامی که طغیان میرزا محمّد علی علنی شد جمال یکی از دستیاران وی گشت. او به قوّه میثاق از امر طرد شد حضرت عبدالبهاء فرموده بودند که جمال چون سمّ خطرناکی برای جامعه امر بود و با طردش آن جامعه از آلودگیهای او پاک شد. سقوط جمال مانند بالا رفتنش داستان جالبی بود. او وقتی بر ضحّ حضرت عبدالبهاء مرکز مخصوص امر بهاء قیام کرد از نظر روحانی مرد و به سرعت نابود گشت ایّام اخیر حیات وی در حسرت و بینوانی سپری شد و جمعیت های کثیری که با وله و اشتیاق برای شنیدن سخنانش دورش جمع می شدند یکباره از هم پاشید چه که روح ایمان او را ترک کرده بود. حتّی یکی از پسرانش یعنی میرزا لطف الله که در عهد و پیمان الهی ثابت و وفادار بود با او قطع ارتباط کرد. میرزا لطف الله که بعداً نام خانوادگی موهبت برای خود اختیار نمود هنرمند خوش قریحه و با استعداد بود و با تذهیب بسیاری از الواح مبارکه که در محفظه آثار بهائی حفظ می شود خدمت بیمانندی به امر مبارک انجام داد. این الواح تذهیب شده شاهد صادقی بر استعداد هنری و اخلاص حقیقی وی به امر عزیز الهی است.

حضرت بهاء الله در لوح سراج می فرمایند که پیروان میرزا یحیی در ادرنه این شبهه را داشتند که همچنان که طلا نمی تواند به فلز پست تر تبدیل شود نفسی هم که به مقام والائی نائل شده (یعنی میرزا یحیی) هرگز آن مقام را از دست نمی دهد. حضرت بهاء الله در جواب این شبهات چنین می فرمایند:

و بعضی از مشرکین از جمله شبهات که در این ارض القاء نموده اند اینست که آیا می شود ذهب نحاس شود قلای و رتّی ولكن عندنا علمه نعلم من نشأ بعلم من لدنا و من كان في ريب فليسئل الله ربه بان يشهد و يكون من الموقنين و در رسیدن نحاس به رتبه ذهبت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب به حالت اوّل لو هم يشعرون جميع فلزات به وزن و صورت و مادة به یکدیگر می رسند ولكن علمه عندنا في كتاب مکتون (۲۹۱)

مسئله کیمیا قرنهای ذکر مردم را به خود مشغول داشته است. در دوران رسالت حضرت بهاء الله نیز این موضوع یک موضوع زنده و جاری بود و تعدادی از اجتهاد دست اندر کار کشف آن بودند ولی حضرت بهاء الله همیشه از اجتهاد

می خواستند که در آن زمان در جستجوی آن نباشند با وجود این تأیید می فرمایند که تبدیل مس به طلا یعنی رؤیای کیمیاگران امری امکان پذیر است و وعده می دهند که در آینده به تحقق خواهد پیوست و تحقق آن یکی از علامات بلوغ عالم شمرده می شود. حضرت بهاء الله همچنین پیش بینی فرموده اند که پس از کشف کیمیا دنیا با بلای عظیمی روبرو خواهد شد مگر اینکه عالم بشر خود را در ظل امر الهی پناه دهد. (۳۰) باید دانست که امروزه دانشمندان فیزیک می توانند از طریق واکنش های مخصوص هسته ای عناصر مختلفه را به یکدیگر تبدیل نمایند.

حضرت بهاء الله در لوح سراج اعمال سوء میرزایحیی^۱ را به تفصیل ذکر می کنند به نفس مبارک خود به عنوان یوسف اشاره می فرمایند و مصائب وارده از دست برادر بی وفا را توضیح می دهند و او را به لسان شفقت و مهربانی به توبه و رجوع دعوت می نمایند.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک درباره آیات نازله از قلم اعلی به سراج یاد آور می شوند که آیات الهی با چنان شدت و کثرت نازل می شود که "کتاب از تحریرش عاجز مانده اند چنانچه اکثر بنی سواد مانده" (۳۱) آن حضرت تأیید می فرمایند که گرچه قسمت بزرگی از آیات نازله به امر مبارک در بغداد به شط ریخته شده هنوز معادل یکصد هزار آیه در ادرنه وجود دارد که استنساخ نشده است ضمناً بیان می کنند که تعدادی از اجزاء اجازه خواسته اند که آیات موجوده را به صورت کتاب جمع آوری و در میان احباب منتشر کنند ولی آن حضرت اجازه نفرموده اند و در عوض آنها را اطمینان می دهند که خداوند نفوسی را در آینده مبعوث خواهد نمود که "آثار الله را جمع نمایند و به احسن نظم منتظم سازند". می فرمایند که نزول آیات شان مظهر ظهور الهی است و انتشار آنها شان خلق (۳۲) و به عنوان مثال قرآن و انجیل را ذکر می فرمایند که پس از صعود حضرت محمد و حضرت مسیح جمع آوری شد. امروز پیروان اسم اعظم شاهد تحقق این وعده هستند و تاکنون چندین جلد از

* به جلد اول ص ۸۰ مراجعه شود.

الروح مقتدۀ حضرت بهاء الله به زبانهای اصلی فارسی و عربی و تعداد کمتری به زبان های دیگر جمع آوری و طبع شده و این جریان حال با همت و سرعت بیشتری ادامه دارد و به مرور زمان تعداد بیشتری انتشار خواهد یافت. علاوه بر این بیت العدل اعظم معهد اعلاى امر بهائى از ابتدای تاسیس خود « کار جمع آوری و تطبیق آثار مقتدسه را وجهۀ همت خود قرار داده اند، کاری که از نظر اهمیّت فوق العاده اش نقش بزرگی در ظهور تدریجی حقایق مودوعه در شریعت حضرت بهاء الله ایفا می کند.

« بیت العدل اعظم برای اولین بار در ۲۱ آوریل ۱۹۶۳ هم زمان با جشن منوی اظهار امر حضرت بهاء الله به وسیله اعضای محافل ملّی عالم انتخاب شد.

در این مقام متن کامل لوح مبارک مذکور در ذیل "داستان بلبل و زاغ" برای زیارت خوانندگان محترم درج می‌شود.

لوح گل معنوی بنام دوست

لله المثل الاعلی گل معنوی در رضوان آلهی به قدم ربیع معانی مشهور
ولکن بلبلان صوری محروم مانده اند گل گوید ای بلبلان منم محبوب شما
و به کمال لون و نفعه عطریه و لطافت و طراوت منیعہ ظاهر شده ام با
یار بیامیزید و از دوست مگریزید بلبلان مجاز گویند ما از اهل یشیریم و
یه گل حجاز انس داشته و تو از اهل حقیقتی و در بستان عراق کشف
نقاب نموده ای گل گفت معلوم شد که در کلّ احیان از جمال رحمن
محروم بوده اید و هیچ وقت مرا شناخته اید بلکه چدار و رواند و دیار را
شناخته اید چه اگر مرا می‌شناختید حال از یار خود نمی‌گریختید ای
بلبلان من نه خود از یشیریم و نه از بطحا و نه از عراق و نه از شام ولکن
گاهی به تفریح و سیر در دیار سایریم گاهی در مصر و وقتی در بیت اللّحم
و جلیل و گاهی در حجاز و گاهی در عراق و فارس و حال در ادرنه کشف
نقاب نموده ام شما به حبّ من معروفید ولکن از من غافل معلوم شد که
زاغیند و رسم بلبل آموخته اید در ارض وهم و تقلید سایرید و از روضه
مبارکه توحید محروم مثل شما مثل آن جغد است که وقتی بلبلی را گفت
که زاغ از تو بهتر می‌خواند بلبل گفت ای جغد چرا از انصاف گذشتی و
از حقّ چشم برداشته آخر هر دعوی را برهانی لازم است و هر قولی را
دلیلی حال من حاضر و زاغ حاضر بخواند تا بخوانم گفت این کلمه مقبول
نیست بلکه مردود است چه که من وقتی از رضوانی نغمه خوشی استماع
نمودم بعد از صاحب نغمه پرسیدم مذکور نمودند که این صوت زاغ بود و
علاوه بر آن مشاهده شد که زاغی از آن بستان بیرون آمد یقین نمودم که
قائل صادقست بلبل بیچاره گفت ای جفدان صوت زاغ نبود صوت من بود
و حال به همان صوت که شنیدی بلکه احسن و ابداع از آن تفتی می‌نمایم
گفت مرا به این کلمات رجوعی نیست و این سخنها مقبول نه چه که من

همچه شنیده‌ام از آباء و امثال خود و حال آن زاغ حاضر و سند هم در دست دارد اگر تو بردی چگونه اسم او شهرت نموده بلبیل گفت ای بی‌انصاف مرا صیاد کین در کمین بود و سیف ظلم از عقب لذا به اسم زاغ شهرت یانت من از غایت ظهور مستور ماندم و از کمال تفتی به ساکت مشهور ولکن صاحبان آذان نغمهٔ رحمن را از نعیب زاغان تمیز دهند حال تو به اصل صوت و لحن ناظر شو لیظهر لک الحق و شما ای بلبلان صورت مثل آن جغد بنظر می‌آئید که ذره‌ای وهم را به صد هزار یقین تبدیل نماند و حرفی از آنچه شنیده به عالم شهود و مکاشفه مبادله نکنید بشتوید نصح یار را و بنظر اغیار بر منظر نگار ناظر می‌باشید مرا به من بشناسید نه به مقرّ و دیار در این گفتگو بودند که ناگاه از حدیقه مبارکهٔ گمان الله بلبیلی نورانی به طراز رحمانی و نغمهٔ رتانی وارد و به طواف گل مشغول شد گفت ای بلبلان اگر چه به صورت بلبیلید ولکن چندی با زاغان مؤانس گشته‌اید و سیرتشان در شما ظاهر و مشهود مقرّتان این رضوان نه بریرید و بروید این گل روحانی مطاف بلبلان آشیان رحمانیت پس ای بلبلان انسانی جهد نمانید که دوست را بشناسید و دست تعذی خزان را از این گل رضوان رحمن قطع نمانید یعنی ای دوستان حق کمر خدمت محکم بریندید و اهل آفاق را از مکر و نفاق اهل شقاق حفظ نمانید و اگر به خضوع و خشوع و سایر سجایای حق بین عباد ظاهر شوید ذیل تقدیس از مفتربات ابلیس و مظاهرش طاهر ماند و آلوده نشود و کذب مفترین بر عالیمان ظاهر و هویدا گردد و اگر نعوذ بالله عمل غیرمرضیه از شما مشاهده شود جمیع به مقرّ تقدس راجع است و همان اعمال مثبت مفتربات مشرکین خواهد شد و هذا لحق یقین و الحمد لله

محبوب العالمین.



میرزا محمد علی نهری
یکی از مؤمنین باوفای صدر امرالله
دختر این نفس جلیل، منیره خانم به ازدواج حضرت عبدالبهاء درآمد.



میرزا علی سیاح
خادم حضرت باب که از طرف آن حضرت به زیارت شیخ طبرسی رفت.
این نفس جلیل از پیروان باوفای جمال مبارک و یکی از تبعیدشدگان به قبرس بود.

فصل دوازدهم

محک ایمان

ریزش ستارگان

در ماه نوامبر ۱۸۶۶ زمانی که حضرت بهاء الله در ادرنه در بیت رضاییگ اقامت داشتند ریزش تماشائی ستارگان به وقوع پیوست. هزاران شهاب ثاقب همچنان که مسیر خود را در جو فضا با شعله‌های افروخته باز می‌کردند آسمان را نورانی ساخته بودند. این واقعه را که سقوط ستارگان سال ۱۸۶۶ نام گرفت میلیونها نفر در شرق و غرب عالم نظاره کردند و برای بسیاری از آنان تجربه کاملاً وحشتناکی شعرده می‌شد.

مطابق نصّ انجیل یکی از علامات رجعت مسیح در جلال پدر آسمانی سقوط ستارگان است. حضرت بهاء الله در یکی از الواح که در رساله ابن ذنب نقل شده به این مطلب اشاره فرموده اند:

يا ايّها المتوجّه الى انوار الوجه قد احاطت الارهام سگان الارض و منعتهم
عن التّوجّه الى افق اليقين و اشراقه و ظهوراته و انواره بالظّنون منعوا عن
القيوم يتكلمون باهوائهم و لا يشعرون منهم من قال ... هل سقطت التّجوم
قل اي اذ كان القيوم في ارض السّر فاعتبروا يا اولي الانظار قد ظهرت
العلامات كلّها اذ اخرجنا يد القدرة من جيب العظمة والاعتذار (۱)

گرچه این نمایش سحرآمیز ریزش ستارگان تحقق ظاهری بشارات کتب مقدّسه قبل بود ولیکن اهمّیت واقعی آن را می‌توان در آثار مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در زمینه تفسیر بشارات انجیل یافت حضرت بهاء الله توجیه می‌فرمایند که مفهوم ریزش ستارگان در حقیقت سقوط رؤسای دین است که به علت انکار ظهور آن حضرت نفوذ و تأثیر خود را در بین مردم از دست

۱ به ضمیمه شماره ۱ مراجعه شود.

+ انجیل متی فصل ۲۴ آیه ۲۹

داده و می دهند. حضرت بهاء الله در یکی از الواح رؤسای دینان مسیحی ر
با این عبارات مخاطب ساخته اند:

يا ملا الاساقف اتم انجم سماء علمی فضلی لایحِبَّ ان تتماقظوا علی
وجه الارض ولكن عدلی یقول هذا ما قضی من لدی الابن (عیسی) و
لا یتغیّر ما خرج من فمه الطاهر الصادق الامین(۲)

و نیز می فرمایند:

قد سقطت انجم سماء العلم الّذین یتدلّون بما عندهم لاثبات امری و
یذکرون الله باسمی فلما جثتهم بمجدی اعرضوا عنی الا انهم من
الساقتین(۳)

تا آنجائی که تاریخ مدوّن عالم انسانی نشان می دهد طبقه مخصوص
پیشوایان دینی در هر دینی از ادیان موجود بوده اند. در شرایع گذشته رؤسای
دین سهم عمده ای در اداره امور دین داشته اند. آنان مهم ترین عامل در
ساختمان جامعه انسانی بوده و نفوذ عظیمی در حیات جامعه بشری
اعمال نموده اند. این رؤسای دینی قدرت و اختیار وسیعی در دست
داشتند که تنها با ظهور حضرت بهاء الله از دستشان بدر رفت در
حقیقت حضرت بهاء الله با یگ حرکت قلم اعلی قدرتی را که آنان از
اول تاریخ در اختیار داشتند از دستشان گرفتند در یکی از الواح
می فرمایند:

از دو طایفه عزّت برداشته شد امرا و علما(۴)

نفوذ خلاقه کلمات نازل از قلم حضرت بهاء الله در این مقام و مواضع
مشابه دیگر سبب ایجاد جریانی در جهت انحطاط مؤسسات دینی و
سقوط رؤسای ادیان شده است. رؤسای ادیان خود نیز بطور روز
افزونی به عجزشان در اعمال نفوذ منطقی در اداره امور جوامع خود آگاه
و متذکّرند.

حضرت بهاء الله در این دور مبارک دستگاه ریاست دینی را منسوخ نمودند و
اداره امور شریعت خویش را به مؤسساتی که از طرف آن حضرت تأسیس و به

* برای تحقیق بیشتر در این باره به توفیق مبارک روز موعود فرا رسید مراجعه شود.

نام "بیوت عدل" منصوص گشته تفویض فرموده اند.۵

سورة عباد

سورة عباد در ادرته به لسان عربی و به افتخار سید مهدی دهجی نازل شده سید مهدی که در یکی از فصل های گذشته به وی اشاره شده از طرف آن حضرت به لقب اسم الله المهدی ملقب شده بود و در دوران رسالت حضرت بهاء الله یکی از مبلغین معروف بشمار می رفت. این شخص هم مانند جمال بروجردی که نیز اسم الله لقب داشت شخصی خودخواه و جاه طلب بود که سرانجام عهد و میثاق حضرت بهاء الله را شکست و برضت حضرت عبدالبهاء قیام کرد. سید مهدی اهل دهج در حوالی یزد بود. وی در بغداد و ادرنه و عکا به حضور حضرت بهاء الله مشرف شده و مورد عنایات بسیار قرار گرفته بود او هم مانند جمال در عرض و طول ایران سفر کرده و مورد احترام اجتباء بوده است و لکن نفوسی که از بصیرت بهره داشتند پی به حقیقت برده و او را مردی دورو و مغرور و شدیداً دلبسته به امور دنیوی تشخیص داده بودند. در میان کسانی که نظریات خود را درباره او نوشته اند حاجی میرزا حیدرعلی را می توان نام برد که درباره جمال بروجردی هم مطالبی نوشته است مطالعه نوشته های حاجی میرزا حیدرعلی این حقیقت را نشان می دهد که این دو شخص لااقل در یک خصلت با هم شریک بودند که آن هم هوس یا شهوت تسکین ناپذیر برای ریاست بود. سید مهدی همیشه با یک احساس تقوی و برتری به جلسات اجتباء وارد می شد و خیلی دوست داشت که عده ای از اجتباء در دنبالش راه بیفتند. در شبها هم همیشه چند نفری چراغ در دست در جلوش حرکت می کردند؛ این البته در آن روزها یک منظره تماشائی بوجود می آورد

۵ حضرت بهاء الله علاوه بر بیت عدل اعظم که معهد اعلای امر بهائی است تأسیس بیوت عدل محلی را در هر شهر و قریه منصوص فرموده اند این مؤسسات در حال حاضر در مرحله جنبی خود با عنوان محافل روحانی محلی انجام وظیفه می کنند.

+ به صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹ مراجعه شود

† چون در آن روزها وسیله روشنائی در معابر عمومی نبود مردم ناچار بودند با خود چراغ همراه داشته باشند رجال مهم نوکرانشان این چراغ را حمل می کردند.

چه که معمولاً در شب هر شخص فقط با یک خدمتکار یا یک دوست که حامل چراغ بود هدایت می شد ولی در مورد سید مهدی اجتناب در انجام این خدمت با هم رقابت داشتند و میرزا حیدرعلی از شبی حکایت می کند که در حدود چهارده نفر چراغ به دست او را به محفل یاران وارد ساختند. مردانی چون سید مهدی و جمال همیشه از مقام خود ساقط می شوند. امر حضرت بهاء الله به نفوسی که به خود مغرورند و در پی برتری بر دیگران هستند پناه نمی دهد. معیار مقبول در امر بهائی عبودیت است و میزان محبوب، خلوص نیت و صدق طویت. بنا بر این جای تعجب نیست که سید مهدی و جمال در برابر ارباب امتحان بر خاک افتادند و ساقط شدند. هر دوی اینها پیمان حضرت بهاء الله را شکستند و به امید احراز مقام ریاست بلامنازعاً امر در ایران با میرزا محتدعلی^۱ همدست شدند و با مرکز منصوص امرالله^۲ به طغیان و مخالفت برخاستند وقتی این خبر در ایران انتشار یافت یاران آن دو را به خود واگذاشتند و عزت آنان بزودی به ذلت تبدیل شد. این دو در بدو امر جنجال و هیاهوی بزرگی در جامعه امر ایجاد کردند و در افکار بسیاری تولید شبهه و اختلال نمودند ولی قوه عهد و میثاق آنان را به ورطه رسوائی انداخت و جامعه امر از لوث آلودگی آنان پاک شد.

حضرت بهاء الله در دوران رسالت خود خطاها و سیئات سید مهدی را ستر نمودند. آن حضرت در الواح مبارکه شان او را مورد عنایت قرار دادند و به خلوص و تقدیس و انقطاع نصیحت فرمودند در میان الواحی که به انتخارار صادر شده کمتر لوحی می توان یافت که در آن این نصایح مورد تأکید قرار نگرفته باشد. وقتی حضرت بهاء الله بغداد را به قصد اسلامبول ترک نمودند به سید مهدی امر فرمودند که محل اقامت خود را به بیت مبارک^۳ انتقال دهد و به عنوان متصلی بیت مبارک انجام وظیفه نماید.

در دوران اقامت سید مهدی در بیت مبارک واقعه‌ای روی داد که ضعف ایمان

^۱ به جلد اول و ص ۲۷۲ همین جلد مراجعه شود.

+ حضرت عبدالبهاء

+ بیت مبارک بغداد بنام "بیت اعظم" معروف است به جلد اول ص ۲۲۹-۲۲۸ مراجعه شود.

و شدت دلبستگی او را به شئون مادی آشکار نمود. چند نفر دزد وارد بیت شدند و بعضی از اموال او را سرقت نمودند؛ از دست دادن آن چند شیء بی مقدار چنان سید مهدی را متأثر و پریشان ساخت که به حضور حضرت بهاء الله شکایت نمود. حضرت بهاء الله در جواب لوحی نازل و در آن او را به انتطاع از اشیاء این عالم دعوت و ضمناً یادآور شدند که این خسارت وارده بر او در مقایسه با بلائی که آن حضرت در سبیل الهی تحمل فرموده اند هیچ بوده است.

سوره مبارکه عباد در اوایل سفر حضرت بهاء الله به ادرنه نازل شده و در آن زمان سید مهدی هنوز تولیت بیت اعظم را در بغداد بر عهده داشته است. در این سوره مبارکه حضرت بهاء الله وی را نصیحت می فرمایند که تقوی پیشه گیرد، دل را از آلودگی های دنیای مادی پاک کند و خود را از هوای نفس و از تمام عالم خلق منقطع نماید. آن حضرت به نفس مبارک خود اشاره و بیان می فرمایند که گرچه سالها به نزول آیات الهی چون غیث هاطل مشغول بوده اند ولی در عین حال عظمت و جلال خویش را در خلف احجاب کثیره مستور داشته اند و تنها وقتی که میقات معین فرا رسیده مقام منیع خویش را اعلان و ذرّهئی از نور جمال خود را بر عالمیان مبذول فرمودند و در نتیجه آن اهل ملا اعلیّه و اصفیا و اولیای حضرت یزدان دچار هیبت و انصعاق گشتند.

قسمت اعظم این لوح مبارک از وقایع سفر بغداد تا ادرنه حکایت می کند و نیز به عنوان یک وسیله ارتباطی بین حضرت بهاء الله و مؤمنین عراق محسوب می شود چه که در آن حضرت بهاء الله یاران عراق را بطور اعمّ و چند تن از آنان را بطور اخصّ مورد خطاب قرار می دهند و بطور کلی آنها را به حسن رفتار، استقامت در حبّ آن مظهر کردگار و محبت و اتحاد در بین یاران حضرت پروردگار مأمور می فرمایند.

گرچه حیات بهائی سید مهدی به رسوائی و مرگ روحانی منتهی شد ولی

✽ اجتماع ارواح مقتده در ملکوت ابهی!

برادرزاده او یعنی حاجی سید علی اکبر دهجی مظهر ایمان و عبودیت و در نزد حضرت بهاء الله بسیار محبوب بود. حاجی محمدطاهر مالگیری در یادداشت های خود به نام تاریخ امر در شهرستان یزد که هنوز چاپ نشده از این نفس مؤمن چنین یاد می کند:

اما حضرت متصاعد الی الله حاجی سید علی اکبر دهجی ایشان از مؤمنین دوره اول که فی الحقیقه تا کنون چنین نفس نفیس مقتسی دیده نشده ایشان برادرزاده سید مهدی اسم الله پسر مرحوم حاجی سید احمد دهجی بودند و در صورت و هیكل و شباهت مثل و مانند نداشتند و لحن ملیحی در تلاوت آیات الهی داشتند که در وقتی که تلاوت آیات می فرمودند گویا ملا اعلی و اهل سراقق ابهی به اهتزاز می آمدند حقّ شاهد و گواه است که این فانی چنین لحن و صوتی ملیح استماع ننموده ام حضرت ایشان چند سفر به ساحت اقدس به حضور جمال مبارک جلّ ذکره الاعظم مشرف شدند و مورد عنایت بی پایان جمال قدم و اسم اعظم بودند فی الحقیقه حکایت ایشان حکایت عاشق و معشوق بود. الواح بسیاری در حقّ ایشان نازل و لوح مبارک قد احترق المخلصون من نار الفراق که این لوح مبارک را جمال قدم لوح احتراق نامیده اند نیز درباره ایشان نازل... در سفر اخیر که حضرت ایشان از ساحت اقدس مراجعت نمودند در طهران صعود فرمودند بعد از صعود ایشان جمال مبارک فرمودند من اینقدر حاجی سید علی اکبر را درست می دارم که می خواهم اسم او اینجا مذکور باشد و امر فرمودند آقا سید مهدی اسم الله را بگویند آقا سید علی اکبر (۵)

شخص دیگری را که می توان در ردیف سید مهدی و جمال بروجرودی ذکر کرد محمّد جواد قزوینی است با این تفاوت که شخص اخیر علم و دانش دو شخص اول را نداشت حضرت بهاء الله لقب اسم الله الجواد را به وی اعطا فرموده بودند و لکن از هم به نقض عهد قیام کرد و مصائب بیشماری بر شخص حضرت

• این لوح به سبب مطلع آن قد احترق المخلصون نیز نامیده می شود و در بین یاران انگلیسی زبان به The Fire Tablet معروف شده است. در جلد بعدی این کتاب به آن اشاره خواهد شد.

عبدالبهاء وارد آورد جواد در سن جوانی به حضور حضرت بهاء الله در بغداد مشرف شد. در سال ۱۸۶۷ هم به همراه نبیل اعظم به ادرنه رفت و از جمله کسانی بود که اجازه یافتند در معیت حضرت بهاء الله از آنجا به عکا بروند.

جواد در دوران رسالت حضرت بهاء الله افتخار تقرب به آن حضرت را داشت و جمال مبارک با وجود قصورها و تقاطع ضعیفی که او داشت مراحم و عنایات خویش را بر او میذول و خطایی او را ستر فرمودند و لکن پس از صعود حضرت بهاء الله جواد به تبعیت و پیروی از حسن جاه طلبی و امیال نفسانی با میرزا محمدعلی ناقص اکبر همدست شد، رنج و الم فراوان برای حضرت عبدالبهاء فراهم نمود و در نوشته های مسموم خود که پر از مفتریات و مطالب نادرست بود آن حضرت را مورد حملات شدید قرار داد این بود پایان غم انگیز حیات شخصی که حضرت بهاء الله از روی شفقت و مهربانی مورد تجلیل قرار داده بودند. طولی نکشید که اهداف و آمالش عقیم ماند و خود نیز مانند جمال و سید مهدی به طرز شرم آوری به ورطه نابودی سقوط کرد.

صحک زر

حال پس از اشاره به سقوط جواد قزوینی خوب است به داستان جالب برادر بزرگتر او حاجی محمدباقر قزوینی که حیات بهائی غیرعادی داشته توجه کنیم. وی از جمله نفرسی بود که از مقام خود سقوط کرد ولی در اواخر ایام حیاتش از خسران نجات یافت. حاجی محمدباقر در بغداد به حضور جمال مبارک مشرف شد و از حضور مبارک رجا کرد که ثروت به او عنایت شود. حضرت بهاء الله این خواسته را اجابت و او را مطمئن فرمودند که خداوند آرزوی او را برآورده خواهد نمود وی بزودی ثروتمند شد ولی در نتیجه نسبت به امر الهی بی علاقه گشت.

در میان یادداشت های حاجی میرزا حیدرعلی که بنظر می رسد مربوط به نخستین تشریف او به حضور حضرت بهاء الله در ادرنه باشد داستان زیر در باره حاجی محمدباقر دیده می شود. حاجی میرزا حیدرعلی ضمن توضیح بیان این مطلب که نمی تواند مراتب هیجان و هیبتی را که هنگام تشریف به حضور

مبارک در دل احساس می کرده در قالب کلمات بیان کند چنین می نویسد:

چون اول ظهور اشراق نیر آفاق بود از حال و ایمان و اقبال احباب طهران و قزوین و زنجان و تبریز که مرود نموده بود سؤال فرمودند فانی عرض نمود: چون مرخص شدیم و به محلّ مهیّا شدۀ خود آمدمیم فرستادند که شرح حال احباب را به عرض رسانم. هرچه می دانست از هر نفسی عرض نمود از جمله حضرت متصاعد الی الله حاجی محمّدباقر قزوینی بود که از تجّار معروف مشهور بود و در ایمان و ایقان و اشتغال و انجذاب بر کلّ تقدّم داشت و قائم به خدمت و نصرت و جانفشانی بود. عرض شد و آسپه رفت و بعد از دقائقی با لوح منیع مفتخری حاجی مذکور مراجعت نمود که این شخص در دارالسلام مشرف شد و به عریضه مسئلت ثروت و غنا نمود که نصرت امرالله و خدمت اجتهاء الله نماید و این مبارک لوح بدیع منیع در حقش نازل که می فرمایند مسئلت تو قبول شد و ابواب عزّت و غنا از هر طرف برایت باز می شود و لکن بپرهیز و بترس که غنا سبب غفلت و احتجابت نشود و تو مشرّفی و خواهی دید که خوف این شخص را به شأنی غلبه نماید که از خدا و امرالله بگذرد و چیزی نمی گذرد ضرر کلتی می نماید و عریضه می کند و توبه و انابه می نماید خداوند ضررش را تبدیل به نفع می فرماید و در تجارت فوق العاده ترقی می نماید و اول تاجر علیّه و تبریز می شود. این مرتبه بیشتر مغرور و غافل و محجوب می شود و چون قارون آتما اوتیته علی علم می گوید در این مرتبه جمیع اموالش می رود و دستش از کسب و تجارت کوتاه می شود و از تدارک عاجز می شود و تائب و راجع می شود و به فقر و قناعت راضی و ایّام عمرش را در خدمت امرالله صرف می نماید و عاقبتش

* حضرت بهاء الله

+ برای اجتهائی که حضور مبارک مشرک می شدند سکوت در برابر سؤالات آن حضرت امری غیر عادی نبود اولاً این زائرین بقدری هیجان زده و تحت تاثیر هیکل مبارک بودند که نمی توانستند کلمه شی بر زبان بیاورند و ثانیاً در نظر بسیاری سخن گفتن در حضور مبارک میان با روح عبودیت محضه بود.

خیر و موقّق به توفیقات عظیم می شود و فرمودند آنچه فرمودیم نظر دار که کلّ واقع خواهد شد و خواهی دید. مشرف بودیم که خیر رسید جواد برادر کوچک حاجی مذکور را در تبریز گرفتند و حبس کردند و حاجی هزار تومان داد و برادرش را خلاص نمود و از تبریز به سرعت حرکت به اسلامبول می نماید و بعد از ورود می رود خدمت مرحوم مشیرالدوله سفیر کبیر ایران و از امر تبرّی می نماید و فرمودند ملاحظه کن اوّل ظهور افتخار اوست و امر فرمودند عابرین و مارین احباب در علیّه او را ملاقات نمایند و فانی از ادرنه مرخص شد و ۱۴ ماه در علیّه بود و در علیّه شنیدیم قُطُن زیادی خریده است و قطن به شأنی تنزّل نموده که علاوه بر تمام شدن دارائی خودش دین کلی هم می ماند و تومانی پنجهزار و یا کمتر به طلبکارها می رسد و لذلک عریضه می کند و توبه و انابه می نماید و لوح مقدّس منیع مبارکی به اختیاریش نازل می شود و بشارتش می فرمایند به نفع عظیم و ریح جسیم و در مصر بودیم مسموع شد قُطُن فوق العاده ترقّی نمود و ثروت حاجی ده مقابل شد (۶)

در این هنگام حاجی محمّدباقر شخص ثروتمند و بانفوذی شده، در میان تجّار اسلامبول سرآمد اقران گردید و شهرت و معروفیت فراوان یافت و لکن ثروت او دوباره بین او و خدایش حائل گشت از امر کناره گرفت و ارتباط خود را با حضرت بهاء الله بکلی قطع کرد. پس از گذشت چند سال حضرت بهاء الله از حاجی ابوالحسن امین⁺ خواستند که با او ارتباط پیدا کند و جویای احوالش شود حاجی امین برای ملاقات او به اسلامبول رفت و او را در غفلت کامل از حضرت بهاء الله و امرالله یافت. دنیا و ظواهر فریبنده آن چنان حاجی محمّدباقر را اسیر کرده بود که در ملاقات با حاجی امین در یک مقام با اشاره به صندوقچه در دفتر کار خود گفته بود "خدای من در این جعبه است."

* این مبلغ در آن روزها مقدار بسیار زیادی بود.

+ امین حقوق الله - برای اطلاع بیشتر به جلد سوم این کتاب رجوع شود.

حاجی امین حکایت کرده است که وقتی این جریان را به عرض حضرت بهاء الله رساند آن حضرت بسیار متأسف شدند و در حالی که در طول و عرض اطاق مشی می نمودند یکباره ایستادند دست خود را دراز کردند و در حالی که کف دست مبارک باز بود فرمودند "با این دست به او ثروت عنایت کردیم" و بعد با یک حرکت ناگهانی دست مبارک را بستند و فرمودند "حال با همان دست آن ثروت را از او پس می گیریم".

حاجی محمّدباقر بزودی تمام ثروت خود را از دست داد وی بار دیگر راه توبه در پیش گرفت و عریضه ای به حضور مبارک تقدیم کرد حضرت بهاء الله در جواب لوحی نازل و در آن تصریح فرمودند که خداوند ثروت را از او پس گرفت تا شاید او به حق باز گردد و در محبت امرش ثابت و مستقیم شود. آن حضرت محمّدباقر را مأمور کردند که اسلامبول را ترک کند و خود را با استنساخ الواح مبارکه مشغول سازد.

حاجی محمّدباقر پس از این واقعه تا خاتمه حیاتش در فقر بسر برد ولی در ایمانش قوی تر شد و ایام خویش را وقف خدمت به امر الهی نمود. حاجی میرزا حیدرعلی که او را پس از این واقعه ملاقات کرده بود درباره اش چنین می نویسد:
در تبریز خدمتش مشرف شد (یعنی حاجی میرزا حیدرعلی) فرمود بعد از نزول آن مبارک لوح کاتمه میخ دیوار و پرده اطاق گوش داشتند و اطاعت کردند و آنچه پیدا کرده بودم از اول تجارت همه رفت و این خانه از عیال است و این لباس که پوشیده ام از خیطاطی اطفال است (۷).

حاجی محمّدباقر تنها کسی نبود که از حضرت بهاء الله رجای ثروت نموده بود دیگران هم بودند که بقدرت الهی ثروت به آنان عنایت شد و بعضی از آنان پس از کسب موفقیت در امور دنیوی بکلی از امر غافل شدند. طبیعت انسان بر اینست که به اشیاء مادی این عالم فانی جلب و جذب می شود ولی انسان اگر اجازه دهد که اموال دنیوی بر او چیره شود و بر روحش استیلا یابد آنوقت از عنایات الهی محروم و از حیات روحانی بی بهره خواهد شد. ثروت و تعلق به اشیاء مادی از بزرگترین امتحاناتی است که انسان با آن روبروست. حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه می فرماید:

يا ابن الوجود لا تشتغل بالتدنيا لأن بالتار نمتحن الذهب و بالذهب تمتحن

العباد (۸)

همچنان که قبلاً اشاره شده = حضرت بهاء الله در هیچیک از آثار مبارکه شان ثروت را، به شرط آنکه بین انسان و خدا حجاب و حایل نگردد، مورد ملامت قرار نداده اند بر عکس آن حضرت مقام ثروتمندی را که ثروتش مانع شناسانی حقیقت امر مبارک نگشته و او را از خدمت امر الهی باز نداشته تمجید و ستایش فرموده اند. این نظریه که انسان باید فقیر باشد تا مرد خدا و انسان روحانی شود همیشه درست نیست. میزان تقرب به خدا انقطاع است و گرچه برای آریاب ثروت رسیدن به این مقام عالی دشوارتر است و لکن اهل فقر و نیاز هم غالباً برای انقطاع از این دنیای مادی ناگزیر از تلاش فراوان در نفس خود هستند.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه (۹) بیان می کنند که به مقتضای نظام عالم خلقت وجود فقیر و غنی در جامعه انسانی هر دو لازم و اساسی است و اگر قرار بود همه افراد انسانی مساوی و یکسان باشند نظم عالم بهم می خورد و پیشرفت عالم بشریت متوقف می گشت.

طبیعت هم مؤید این بیان مبارک است و عملی نبودن و خطای نظرات مکاتب فکری را که در پی تأسیس تساوی کامل در بین طبقات مختلفه اجتماعند ثابت و آشکار می سازد. البته این اصل که تمام افراد انسان باید از حقوق و مزایای مساوی برخوردار باشند از تعالیم اساسی حضرت بهاء الله است ولی این حقیقت هم در آثار بهائی تصریح شده که مردم همه از نظر استعداد و ذکاوت و کاربری یکسان نیستند بنا بر این جامعه باید در ترکیب خود از تمام طبقات و مقامات مردم که در رشته های مختلف با هم مرتبطند داشته باشد. حضرت عبدالبهاء در لوح فوق می فرمایند که اگر فقر در سبیل الهی واقع شود عند الله محبوب است و به عنوان مثال به نفوسی که به جهت پیروی از

• جلد اول ص ۸۷-۸۶

+ باید دانست که تعالیم بهائی گرچه مجرد طبقات مختلف را در جامعه انسانی لازم می داند لزوم از بین بردن فقر مفرط و ثروت بیحد را نیز تعلیم می دهد.

امر الهی تحت تزییقات قرار گرفته و داری خود را از دست داده‌اند اشاره می‌کنند. حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در بسیاری از آثار مبارکه‌شان پیروان امرالله را به صبر و قناعت در هنگام فقر و به عطا و کرامت در زمان ثروت نصیحت فرموده‌اند. حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه می‌فرمایند:

ای پسر کنیز من در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید هر فقری را غنا در پی و هر غنا را فنا از عقب و لکن فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ حقیر شمارید زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید و در این مقام انتم الفقراء مستور و کلمه میارکه و الله هو الغنی چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و آشکار شود و بر عرش غنا متمکن گردد و مقرّ یابد. (۱۱۰)

حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابه‌های خود به همراهان خویش فرمودند که "فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر صابر است و بهتر از همه غنی منفق است که از امتحان خالص مانده و سبب آسایش نوع انسان گشته". (۱۱۱)

از مطالعه تعالیم حضرت بهاء الله چنین معلوم می‌شود که هر انسانی باید با اشتغال به کسب و حرفه‌ای معاش خود را تأمین نماید در کلمات مکنونه می‌فرمایند:

ای بندگان من شما اشجار رضوان منید باید به اشجار بدیعه منیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند لذا بر کل لازم که به صنایع و اکتساب مشغول گردند اینست اسباب غنا یا اولی الالباب و ان الامور معلقة به اسبابها و فضل الله یغنیکم بها و اشجار بی شمار لایق نار بوده و خواهد بود. ای بنده من بهترین ناس آنانند که به اقراران تحصیل کنند و صرف خود و ذوی القربی نمایند حباً لله رب العالمین. (۱۱۲)

ولکن یکی از مهم‌ترین خصائل هر نفسی در تأمین معاش اینست که به آنچه خداوند برایش مقدر نموده راضی و قانع باشد حضرت بهاء الله می‌فرمایند که اصل کل الخیر هو الاعتماد الی الله (۱۱۳)

ه در مسئله فقر و غنا لازم است توضیح داده شود که تعالیم حضرت بهاء الله از اصل برطرف ساختن فقر و ثروت بی حد در جامعه انسانی پشتیبانی می‌کند.



حاجی ایمان

یکی از پیروان صیمی حضرت پناه‌الله که به زیارت آن حضرت در ادرنه نائل شد و به سبب ایمان به آن حضرت تحت تعذیبات قرار گرفت. این عکس در زندان گرفته شده است.



حاجی محمد ابراهیم خلیل
یکی از احتیای ممتاز قزوین و مخاطب لوح مبارک خلیل

فصل سیزدهم

لوح سلمان

لوح سلمان^ه که قبلاً هم در این کتاب مورد اشاره مختصر قرار گرفته+ در ادرته از قلم اعلیٰ به افتخار شیخ سلمان نازل شده و از جمله آثار مقتسه است که از لحاظ عمق و کثرت رموز و اسرار نهفته در آن مقام خاصی را در میان آثار مبارکه حضرت بهاء الله حائز است. شیخ سلمان که شرح احوالش در جلد اول این کتاب آمده+ از بندگان جانفشان جمال مبارک بود که حیات خود را به سیر و سفر در سبیل اجرای اوامر آن حضرت وقف کرده بود. سلمان الواح حضرت بهاء الله را که خطاب به یاران ایران صادر می شد با خود حمل می کرد و آنها را به صاحبانشان تسلیم می نمود و در بازگشت عرایض آنان را به ساحت مبارک تقدیم و اخبار و بشارات اصری ایران را به عرض هیکل مبارک می رسانید. سلمان این خدمت را با چنان دقت و مراقبت انجام می داد که هرگز وقتی از اوراق آیات الهی به دست دشمنان امر نیفتاد به طوری که نوشته اند در یک مقام وقتی فهمیده بود که قرار بوده تحت بازجویی اولیای امور قرار گیرد چند فقره از الواح را بخاطر حفظ امرالله و صیانت مخاطبین بلعیده بود.

سلمان شخصی ساده دل و خوش قلب بود یاران از مصاحبت او همیشه محظوظ می شدند ولی بعضی از دوستان هم که دارای مقامات بالا بودند به خاطر صراحت لهجه و سادگی وی گاهی خجالت می کشیدند و یا می ترسیدند که با وی ملاقات نمایند. حاجی میرزا حیدرعلی در کتاب بهجت الصدور خویش در

^ه در فهرستی که حضرت ولی امرالله با عنوان "معروفترین آثار حضرت بهاء الله" تئیه نموده اند و در کتاب عالم بهائی به چاپ رسیده این لوح بنام لوح سلمان شماره ۱ معرفی شده است قسمت اعظم این لوح مبارک به فارسی است.

+ به صفحات ۲۷۶ و ۲۷۷ مراجعه شود.

† به جلد اول ص ۱۲۸-۱۲۳ مراجعه شود.

این باره چنین می نویسد:

از شیراز در خدمت حضرت مرفوع متعارج الی الله سلمان مشهور معروف روحی لثربته الفدا به آباءه شتافت و از معاشرت و مؤانست این مصباح نورانی بهجت و مسرت لاتحصی یافت چه در ظاهر عامی امی بسیار ساده بود ولی به حقیقت و باطن جوهر هوش و گوش و دانش بود و مطالب مشکله و مسائل معضله را به دو سه کلمه عامیانه معلوم و مبرهن می نمود و ابدأ نفسانیت بلکه خودی نداشت و قوه تملق و مداهنه ابدأ در او نبود لذلک خالصین و مخلصین از احباب به حقیقت خلوص ارادت به حضرتش داشتند و نفوسی که مبادی آداب بودند مجالست و معاشرتش را نمی خواستند و می ترسیدند که در مجالس ضایعشان کند. معروفست و صدق و واقعت وقتی جمال قدم جلّ جلاله به او می فرمایند در مجالس بزرگان را احترام کن و ذکر سوشان را منما عرض می کند فدایت شوم غیر جمال قدم و سرکار آقا را بزرگ نمی دانم این نفوس را قلنبه می دانم جمال قدم روح الوجود لجوده الفدا تبسم می فرمایند. (۱۱)

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک، سلمان را نصیحت می کنند که براهل اکوان و امکان مرود نماید و به قدم استقامت و جناحین انقطاع و قلب مشتعل بنار محبّه الله سایر شود به طوری که نیروهای شیطانی قادر نباشند او را از اجرای رسالتی که برعهده دارد مانع شوند.

این لوح مبارک در زمانی که میرزایحیی علناً به معاندت حضرت بهاء الله قیام کرده بود نازل شده و در آن فقرات زیادی درباره بی وفائی و خیانت و شرارت میرزایحیی و فعالیت های شرم آور او از جمله سوء قصد به حیات هیکل مبارک وجود دارد. حضرت بهاء الله به لسانی مؤثر و حزین با سلمان درد دل می کنند و احزان قلبی خود را با وی در میان می گذارند و از آلام وارده از میرزایحیی یعنی کسی که حضرتش با چنان محبت و مراقبت و مراعات تربیت کرده بود سخن می گویند. از روزگانی یاد می کنند که میرزایحیی شب و روز مستمراً طائف حول وجود مبارک بوده و به خضوع تمام در محضر اقدس قائم و به استماع آیات الهی که در کمال قدرت و عظمت از

لسان مبارک نازل می شده مشغول و مألوف بوده است ولی وقتی که امر مرتفع شد میرزا یحیی^۱ به هوس و امید معروفیت خود گمراه شد حب ریاست به حدی او را گرفت که مولایش را ترک کرد و به مخالفت آن حضرت قیام نمود. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک به شیخ سلمان می فرمایند که احزان به شأنی وجود مبارک را احاطه کرده که قلم اعلی از ذکر مطالب عالیه و از بیان اسرار و رموز الهیه منبوع گردیده است. قسمت اعظم لوح مبارک سلمان در جواب سؤالی است که درباره یکی از ایات مولوی^۲ از حضور مبارک شده درک مفاهیم عالیه که در توضیح این بیت از قلم مبارک نازل شده مستلزم آشنائی با فلسفه اسلامی و اصطلاحات عرفانی است در غیر این صورت فهم کامل این قسمت از لوح مبارک برای خواننده آسان نخواهد بود. به علاوه حضرت بهاء الله بیان می کنند که مایل به تفسیر و تعبیر آثار حکما و عرفای گذشته نیستند چه که با ظهور حضرتشان شمس حقیقت طالع شده و بحور علم و حکمت به موج آمده و دیگر نیازی به ذکر تعلیمات و کلمات گذشتگان نبوده و نیست و امروز ارباب علم و حکمت باید کلاً به آن حضرت به عنوان منبع و منشأ علم توجه کنند و طلب هدایت و کسب توراتت نمایند.

جمال مبارک در این لوح از سلمان می خواهند که بندگان الهی را ملاقات کند و از جانب حضرتشان آنان را نصیحت نماید و یادآور شود که باید قلوب خود را طاهر کنند تا به عرفان جمال بی مثال حضرتشان نائل شوند بر اثر حق مشی نمایند، در کلمات مقدسه اش تفکر کنند و به یقین مبین بدانند که اگر عوالم الهی منحصر به همین عالم فانی بود حضرت ربّ اعلی هرگز خود را به دست دشمنان نمی سپرد و جان در سبیل حضرت رحمان فدا نمی نمود حضرت بهاء الله در لوح دیگری^(۳) می فرمایند که اگر این عالم را بقائی بود آن حضرت بر عالیترین اعراض آن جالس می شدند و تمام خزائن عالم را تصرف می نمودند. این حقیقت که خالق این جهان فانی خود علاقه اش

۱ جلال الدین رومی صاحب اشعار منوری

را بر آن قرار نداده گواه صادقی است که بوی این عالم فانی عوالم روحانی بس باشکوه تر وجود دارد و به آن عوالم روحانی است که ارواح مؤمنین پس از مفارقت از جسد روی می آورند.

حضرت بهاء الله در لوح مبارک سلمان بشارت می دهند که در اثر نقحات مقتضای ظهور مبارک، نفوس میموت خواهند شد و با انقطاع تام و اخلاص تمام به حضرتش خواهند گروید و جان دادن در سبیل رحمان را اسهل شیء خواهند شمرد. آن حضرت همچنین تأکید می فرمایند که خداوند این نفوس نفیسه را برای نفس خود برگزیده و اختصاص داده است. حضرت بهاء الله قسم یاد می کنند که "حوریات غرفات اعلی از شوق لقای این نفوس بیارامند و اهل ملا بقا از اشتیاق نیاسایند".

تاریخ امر با افتخار و مباهات حوادث بسیاری را در رابطه با حیات چنین مؤمنینی که درخشش خاصی به امر جمال مبارک داده اند ثبت کرده است. شجر امر الهی در این یوم مبارک در اثر دو عامل اساسی رشد کرده و شکوفا گردیده است. یکی انوار ساطعه از ظهور حضرت بهاء الله بوده که چون اشعه آفتاب سهمی از نیروی حیات بخش خود را به آن بخشیده است. عامل دیگر خون شهدائی که به طیب خاطر جانشان را فدا کرده اند تا آنرا آبیاری و تغذیه نمایند.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک مقام ارجمندی را به مؤمنین عنایت می فرمایند و بیان می کنند که اگر عظمت این مقام اقل من سم ابره یعنی به اندازه سر سوزن ظاهر شود "جمیع از شوق هلاک شوند" و از این جهت "در حیات ظاهره مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده" حضرت بهاء الله در لوح دیگری در همین باره چنین می فرمایند:

طوبی لروح خرج من البدن مقتسماً عن شبهات الامم اته يتحرك في هواء ارادة ربه ... لو يطلع احد على ما قتر له في عوالم الله ربه العرش و

* الواح زیادی درباره حیات پس از مرگ وجود دارد بعضی از آنها در جلد بعدی این کتاب معرفی خواهند شد.

الترى ليشتمل في الحين شوقاً لذاك المقام الأرفع الأقدس الأسمى (۳)

حضرت بهاء الله در لوح سلمان یکی از جالبترین اسرار قرآن را که تا آن زمان پوشیده مانده بود تشریح می فرمایند. آن جمال بی مثال به عبارت مشهور «لا اله الا الله» کتبی الحقیقه اساس دین اسلام و نشان اقرار به ایمان است و هر فرد مسلمان باید به آن شهادت دهد اشاره می فرمایند.

بطوریکه قبلاً اشاره شده کلام الهی دارای مفاهیم عظیمه ایست که درک کامل آنها خارج از حیطه بصیرت انسان است. در کلام الهی معانی زیادی نهفته است که تنها مظهر ظهور الهی و افرادی که در ظل هدایت او داخل شده اند قادر به درک آنها می باشند. حضرت بهاء الله می فرمایند که در این آیه مبارکه «لا اله الا الله» حرف نقی بر حرف اثبات سبقت گرفته است. بنا براین بر اثر نیروی خلاقه این آیه مبارکه، از حین نزول آن، ناقضین امرالله که مظهر حرف نقی بوده اند همواره بر مؤمنین غلبه داشته اند و تمام مصائبی که ناقضین میثاق در دور اسلام بر مسلمین حقیقی وارد ساختند و نیز غلبه ظاهری آنان در حقیقت تحقق این کلمه مبارکه بود که از لسان حضرت محمّد جاری گشته بود. خداوند حکیم به حکمت بالغه اش چنین مقترن نموده بود که نفوس شرور و ناپاک بر افراد حقیقی و مخلص چیره شوند.

به اعتقاد اهل بهاء آنان که حقّ حضرت امام علی جانشین بر حقّ حضرت محمّد و مبینّ تعالیم آن حضرت را غصب کردند در حقیقت بر خلاف منویات پیامبر خود رفتار نمودند. آنان اوامر رسول اکرم را درباره جانیشینی حضرت علی نادیده گرفتند، عامل اصلی انشقاق در شریعت اسلام شدند، سبب شهادت ائمه اطهار گشتند و مصائب بیشمار بر پیروان آنان وارد ساختند. آنان در حقیقت حروف نقی بودند و تا خاتمه دور اسلام بر مؤمنین حقیقی تسلط و غلبه داشتند.

تاریخ نشان می دهد که اندکی پس از درگذشت شارعین ادیان، اختلافات زیادی

« به جلد اول فصل سوم مراجعه شود.

+ برای اطلاع بیشتر در باره این حوادث به جلد اول ص ۱۴۲-۱۴۰ مراجعه شود.

در میان پیروان آنان بروز نموده و این اختلافات منتهی به انشقاق در میان آنان گشته و این انشعاب روز به روز توسعه بیشتر یافته است. ولی این جریان نباید سبب اشتباه شود و به این استنتاج نادرست منجر گردد: که مؤسستین ادیان بزرگ عالم در گذشته از تأسیس طرق و اتخاذ تدابیر لازم برای حفظ وحدت پیروانشان قاصر و یا از منع اقدامات بی‌وفایان در ایجاد فساد در دین الهی عاجز بوده‌اند.

علت تقسیم ادیان سابقه به مذاهب مختلفه تعالیم شارعین آن ادیان نبوده بلکه عدم بلوغ پیروان آنان بوده است. همچنانکه کودکان خردسال آمادگی قبول مسئولیت برای پاک نگاه داشتن جامه‌هایشان هنگام بازی در خارج از خانه ندارند افراد انسانی هم در ادوار گذشته بلوغ کافی برای صیانت شریعت الله از بیگانگی و اختلاف نداشته‌اند.

حتی در اسلام که در میان ادیان سابقه به عصر ما نزدیکتر است مردم به اندازه کافی از بلوغ فکری برخوردار نبودند که از حضرت محمد دستور قاطع مشابه آنچه که حضرت بهاء الله درباره عهد و میثاق تأسیس فرموده‌اند بگیرند. عهد و میثاقی که مستلزم آن باشد که پیروان دین دقیقاً و بدون ایجاد انشقاق از آن پیروی نمایند. برعکس همچنان که از آیه مذکوره در قرآن ملاحظه شد حضرت محمد می‌دانستند که پیروانشان قادر به حفظ وحدت پس از رحلت حضرتشان نبودند. آن حضرت واقف بودند که اگر میثاق صریح و کتبی بنیاد می‌نهادند امت اسلام در آن زمان به رشد و آمادگی لازم برای اجرای آن نرسیده بودند. ولی این را نباید تصور دین اسلام و یا هر شریعت دیگری که بطور مشابهی دچار انشعاب گشته محسوب نمود بلکه باید متوجه این نکته بود که بشر آن زمان طبیعتاً در اثر عدم بلوغ کامل از وظیفه خود غفلت ورزیده و غیرمسئولانه رفتار می‌نمود. لکن در اثر عدل و اغماض خداوند پیروان ادیان گذشته با وجود ایجاد انشعاب در دین‌شان از تأیید الهی برخوردار بوده‌اند.

مثلاً در مسیحیت اولویت مقام بطرس در کتاب مقدس تأیید شده ولی پس از شهادت حضرت مسیح اختلاف در میان مسیحیان آغاز شد و پیروان آن

حضرت به مذاهب مختلف تقسیم شدند. با وجود این هریک از مذاهب متفرقه سهمی از برکات مسیح دریافت کردند. شجر دیانت مسیح حتی پس از انشعاب به شاخه‌های مختلف، برگ و شکوفه داد و هر یک از آنها تا ظهور اسلام که در حقیقت خاتمه دور مسیح بود سبز و خرم باقی ماند. در اسلام نیز دو شاخه اصلی آن همچنان در ظل اسلام باقی ماندند و حتی نفوسی که بر خلاف نوایای رسول اکرم رفتار کردند از شجر شریعت الله قطع نشدند و تا ظهور حضرت باب یعنی خاتمه دور اسلام از برکات الهی بهره مند بودند.

حال دور بهائی یوم جدیدی را طالع ساخته است. در اثر قوه غالبه ظهور حضرت بهاء الله نوع انسان مقتدر است که به رتبه بلوغ نائل شود و بنا براین حضرت بهاء الله مسؤولیت را به عهده خود او گذاشته است. آن حضرت عهد و میثاق قاطع و انکارناپذیری تأسیس فرمود، حضرت عبدالبهاء را به عنوان مرکز میثاق منصوب نمود و اهل بهاء را به اطاعت آن مرکز منصوص مأمور ساخت و به صریح بیان اعلام کرد که در این دور بدیع جانی برای اختلاف و انشقاق وجود ندارد، امر الهی واحد و تقسیم ناپذیر است و انسان که دوران طفولیت و بلوغ جسمانی را پشت سر گذاشته باید اکنون نقش مؤولی در حفظ وحدت شریعت الله و تقویت تشکیلات جهانی امرالله و صیانت مؤسسات نوزاد آن در برابر ناقضین میثاق ایفا نماید.

حضرت بهاء الله در لوح سلمان با اشاره به آیه مذکوره "لا اله الا الله" به لسانی مؤثر و مهیم بیان می‌کنند که حرف نفی را از اول حرف اثبات برداشته‌اند. این عبارت که پیغمبر اسلام به حکمت بالغه خویش آن را سنگ بنای شریعت مقتدسه‌اش قرار داده بودند حال در دور بهائی به عبارت مثبت "هوالله" تبدیل یافته است و این نشان می‌دهد که مظهر ظهور الهی در این دور رحمانی سلطه و قدرت را در اختیار خود گرفته و برخلاف ادوار گذشته هیچکس را یارای آن نیست که آنرا از دست او خارج کند. همچنان که تاریخ امر نشان می‌دهد مخالفین و ناقضین میثاق جمال قدم قادر نبوده‌اند که انشعاب در امرالله ایجاد کنند یا مانع توسعه و پیشرفت آن شوند و یا سرنوشت شکوهمند آنرا تحت تأثیر قرار دهند.

شواهد قدرت خلافت بیانات حضرت بهاء الله چقدر قابل توجه و شگفت انگیز است که جریانی را که در طی قرون و انحصار حاکم بوده و انشعاب و انشقاق در ادیان الهی ایجاد نموده و مبین امرالله را تحت سلطه ناقضین و بی وفایان قرار داده به یک حرکت قلم اعلایش، دگرگون ساخته است. پس از صعود جمال مبارک، حضرت عبدالبهاء در برابر مخالفت برادر پیمان شکن خود میرزا محمّدعلی قرار گرفتند. این غصن بیوفای جمال قدم برخلاف نصوص وصیت نامه پدر بزرگوار خود قیام کرد و به همراه چند تن از مبلّغین برجسته امر به تضعیف مقام ارجمندی که جمال مبارک به غصن اعظم عنایت فرموده اند پرداخت ولی بالآخره قوت میثاق سبب شد که وی به ورطه رسوائی افتاد و به کمال ذلت از بین رفت و بر اثر همین قدرت میثاق بود که ناقضین دوران ولایت حضرت شوقی افندی نیز به حسیض ذلت ساقط و سرنگون شدند.

توجه به این نکته لازمست که نفوسی که بر ضدّ حضرت بهاء الله و به نقض عهد قیام کردند از افراد جاهل و بی فکر نبودند بلکه اغلبشان از نفوس قابل و باهوش و بعضی حتی از مبلّغین عالم و مورد احترام جامعه محسوب می شدند. مثلاً جمال بروجرودی از مجتهدین بنام و دارای مغزی زیرک و حساس بود. سید مهدی دهجی نیز عالمی متبحر و ناطقی زبردست بود نفوس دیگری هم مانند اینها بودند که زمانی از پیروان ممتاز حضرت بهاء الله شمرده می شدند و خدمات برجسته به امر مبارک کرده بودند ولی خودپسندی و غرورشان عاقبت آنان را به ورطه نابودی و هلاکت کشانید. نقض عهد بیماری روحانی کشنده ایست که در ادیان گذشته وجود داشته و سبب انشعاب و انشقاق گردیده است. این بیماری مریست و اگر جلوی آن گرفته نشود اساس دین را متلاشی می کند. به همین دلیل است که حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء پیروان امر بهاء را از معاشرت با ناقضین انذار فرموده اند امر الهی در اثر این دستور حیاتی که در تاریخ ادیان کاملاً بدیع و بی سابقه است و با وجود این که از بدو ظهورش بارها مورد هجوم و خیانت نفوس مقرر و بی وفا قرار گرفته و مرکز میثاق منصوصش از طرف گروهی از پیروان پسرورود مورد مخالفت بی رحمانه واقع شده از تمام این بحران های شدید مظفر و پیروز بیرون

آمده، وحدت آن محفوظ مانده و بر استحکام اساس آن افزوده گردیده است. با توجه به آشوب و اضطرابی که عصر حاضر را فراگرفته و روح طغیان و عصیان که جامعه انسانی امروز را برهن زده می توان تصور نمود که اگر قوت میثاق حضرت بهاء الله و خلاقیت کلمه الله در میان نبود تاکنون امر الهی به صدها شعبه و مذهب تقسیم شده بود. کلام خلافة حضرت بهاء الله است که به ما اطمینان می دهد که "هذا يوم لن يعقبه الّليل" (۲)

ه برای اطلاع بیشتر در این مبحث به جلد اول ص ۱۵۲-۱۴۲ و ۲۵۸-۲۵۰ مراجعه شود.



فصل چهاردهم

مباهله با میرزایحیی

در میان حروف نفی که در لوح سلمان از قلم اعلیٰ مورد اشاره قرار گرفته از همه پیشتر میرزایحیی بود که به سرعت به ید قدرت و اقتدار الهی به حسیض ذلت ساقط گردید.

حضرت بهاء الله در مدت یک سالی که در بیت رضا بیگ اقامت داشتند و پس از مراجعت به بیت امرالله هرگز با میرزایحیی یا سید محمّد که از حضورشان طرد شده بودند ملاقات نفرمودند. میرزایحیی با خانواده اش در منزل جداگانه سکونت داشت و سید محمّد هم در شهر در میان مسلمان ها زندگی می کرد. حضرت بهاء الله پس از تقریباً سه ماه اقامت در بیت امرالله به بیت عزّت آقا که در همان محله شهر واقع شده بود نقل مکان نمودند و تا پایان دوران اقامت در ادرنه در همان منزل تشریف داشتند.

اندکی پس از انتقال هیکل مبارک به این خانه واقعه بسیار مهمتی اتفاق افتاد که سبب سقوط میرزایحیی شد و او را در نظر هواخواهانش و نیز اولیای امور در ادرنه خوار و خفیف نمود. این واقعه در ماه جمادی الاول ۱۲۸۴ هجری (سپتامبر ۱۸۶۷ میلادی) اتفاق افتاد. سید محمّد که سالها صبر و تحمّل فوق العاده حضرت بهاء الله را در برابر اکاذیب و مفتریات میرزایحیی دیده بود و بر گذشت و بردباری آن حضرت تکیه داشت و چون می دانست که جمال مبارک معمولاً در ملا عام ظاهر نمی شوند خیال می کرد که آن حضرت هرگز صایل به مراجعه با برادر بی وفای خود نخواهند بود. وی با این تصوّرات و برای استحکام موقعیت خود به چند تن از ایرانیان مسلمان گفته بود که اگر چه میرزایحیی حاضر به مقابله با حضرت بهاء الله در ملا عام است ولی او مطمئن است که حضرت بهاء الله اعتنا به این امر نخواهند کرد.

این چنین مواجهه با عنوان مباهله در اسلام معمول بوده است مثلاً وقتی

نمایندگان مسیحیان نجران در مدینه دربارهٔ مقابله با رسول اکرم صحبت می‌کردند مقصدشان مواجهه به صورت مباهله بوده است این در حقیقت مقابلهٔ حق با باطل است به این صورت که در طرف مواجهه روبروی هم قرار می‌گیرند و هر یک از خدا می‌خواهد که طرف دیگر را نابود کند و باطل را به غضب الهی گرفتار نماید. در چنین موقعیتی انتظار می‌رود که قدرت حق نیروهای باطل را محو و نابود سازد.

شخصی که عامل و مباشر این مواجهه قرار گرفت میر محمد مکاری شیرازی سرپرست قافله‌ای بود که حضرت باب را در سفر حج مکه و حضرت بهاء الله را از بغداد به اسلامبول همراهی نموده بود. گرچه میر محمد از تعلیم بهره‌ای نداشت و لکن مردی بصیر و با حکمت و جرأت بود. او پیرو شریعت بابی بود و به سبب اختلافاتی که در میان پیروان امر حضرت یاب ایجاد شده بود دچار تشویش خاطر گشته و مخصوصاً به قصد یافتن حقیقت به ادرنه سفر نموده بود و هنگام اقامت در آن شهر آزادانه در میان اصحاب جمال مبارک و طرفداران میرزا یحیی رفت و آمد می‌نمود.

میر محمد اندکی پس از ورود به ادرنه تبلیغات سید محمد را دربارهٔ مباهله میرزا یحیی با جمال مبارک شنید این خبر توجه مخصوص میر محمد را به خود جلب کرد. او از سید محمد خواست تا میرزا یحیی را برای مباهله با حضرت بهاء الله در ملا عام تشویق کند و خود نیز شخصاً قول داد که حضرت بهاء الله را برای قبول این مقابله دعوت نماید. حضرت ولی امر الله این واقعه را چنین توصیف می‌فرمایند:

میرزا محمد نامی از بابیان شیراز که از دعاوی سخیفهٔ میرزا یحیی و استتار و اختفای جبن آمیز وی بی نهایت متنفر بود سید محمد اصفهانی را بر آن داشت که از آن قطب شقاق درخواست و او را وادار کند که شخصاً با حضرت بهاء الله روبرو شود تا حقیقت امر معلوم و حق از باطل ممتاز و منفصل گردد. میرزا یحیی به فکر سفیهانهٔ خویش تصور نمود که جمال اقدس ابهی هرگز به چنین امری رضایت نخواهند داد این بود که مقابله و

مباهله با آن حضرت را قبول نمود و مسجد سلطان سلیم را محل ملاقات تعیین کرد. همین که این امر در ساحت اقدس معروض گردید و هیكل اطهر بر نیت وی استحضار یافتند در یوم موعود پیاده در شدت گرمای روز در حالی که میر محمد در التزام مبارک بود به جانب مسجد مذکور که در نقطه دوردست شهر قرار داشت حرکت فرمودند و در حین عبور از کوچه و اسواق لسان قدم به آیاتی ناطق گردید که از هیمنه آن نفوسی که جمال مبین را زیارت و یا بیانات مبارکه را استماع می نمودند غرق دریای تحیر و شگفتی گشتند و این است بعضی بیانات مقتضای که در آن یوم خطیر از فم مالک قلبیر نازل و در یکی از الواح مدون و مسطور: قوله عزّ کبریا «یا محمد خرج الروح عن مقرّه و خرجت معه ارواح الأصفیاء ثمّ حقایق المرسلین اتک اذا فاشهد اهل منظر الأعلى فوق رأسی ثمّ فی قبضتی حجج التّیین قل لریجتمع کلّ من علی الأرض من العلماء و العرفاء ثمّ الملوک و السلاطین اتنی لأحضر تلقاء وجوههم و انطق بآیات الله الملک العزیز الحکیم انا الذی لا اخاف من احد ولو یجتمع علیّ کلّ من فی السموات و الارضین ... هذا کفی قد جعله الله بیضاء للعالمین و هی عصای لری تلقیها لتبلع کلّ الخلائق اجمعین» میر محمد که برای اعلام تشریف فرمائی حضرت بهاء الله پیشاپیش مبارک حرکت می کرد پس از وصول به مقرّ معهود به سرعت مراجعت نمود. و به محضر انور معروض داشت نفسی که به مبارزه با مظهر الهی قیام نموده بود از حضور متعزّر شده و به عذر پیش آمد غیر مترقبه ای تقاضا دارد این مراجعه یکی دو روز به عهده تأخیر افتد. هیكل قدم پس از استماع این بیان به بیت مبارک معاودت و به مجرّد ورود لوحی نازل و شرح مارتع را مذکور و موعودی را برای ملاقات مجدّد تعیین فرمودند و لوح را مهوراً به نبیل سپردند و امر فرمودند آن را به ملاّ محمد تبریزی یکی از دوستان جدید الاقبال تسلیم نمایند تا مشارالیه به وسیله سید محمد اصفهانی که

□ قسمتی از لوح مباهله که خطاب به ملاّ صادق خراسانی نازل شده، به جلد اول این کتاب و تذکرة الوفا مراجعه شود.

در دکان او آمد و شد داشت به میرزایحیی' برسانند و نیز مقرّر فرمودند قبل از تسلیم لوح نوشته‌ای مهیور به خطّ و امضای میرزایحیی' اخذ شود مبنی بر اینکه در صورت استنکاف از حضور در محلّ منظور کتابا کذب دعوی خویش را اقرار و اعتراف نماید. سید محمّد به همین قرار ملاقات گردید و زعده داد روز بعد و وقت معهود را از میرزایحیی' گرفته بیاورد تا سه روز نبیل در دکان ملّا محمّد در حال انتظار باقی ماند ولی در این مدت نه از سید خبری رسید و نه از تعهد مذکور اشرفی پدیدار گردید. بیست و سه سنه بعد نبیل این قضیه را در تاریخ خویش نقل می‌کند و متذکّر می‌شود که هنوز آن لوح مبارک که دلیل لامع و شاهد ناطق نسبت به غلبه و تفوّق هیکل مبارک نسبت به خصم عنود و منهزم آن وجود مقتس محسوب می‌گردید به همان وضع و حال نزد وی باقی است. (۱۱)

میرزا آقا جان ذکر می‌کند (۲) وقتی که حضرت بهاء الله به همراه میر محمّد به طرف مسجد حرکت کردند او در خانه نبود و برای انجام کاری به شهر رفته بود ولی وقتی این خبر را شنید به سرعت به خانه برگشت. هنگام مراجعت از جمعیت زیادی که در دو طرف خیابان جمع شده بودند شنید که حضرت بهاء الله به مسجد سلطان سلیم رفته‌اند از هم فوراً به سرعت به مسجد رفت و مشاهده کرد که آیات الهی به لحنی مهیمن از لسان حضرت بهاء الله جاری و ساری بود. آن حضرت هیچیک از اصحاب را به جز میر محمّد و آقا جان اجازه همراهی نفرمودند آن دسته از مردم شهر که در داخل مسجد بودند از آنچه می‌دیدند دچار حیرت گشته بودند. بیانات جمال مبارک چنان مهیمن و مهیج بود که یک مرد ایرانی در اثر شنیدن آن دچار انصاع شده بدنش به لرزه درآمده و اشک از دیدگانش جاری گشت. حضرت بهاء الله به میر محمّد دستور دادند که دنبال میرزا یحیی' برود و از او بخواهد که با تمام معاصی و گناهانش بیاید و با مولای خود روبرو شود (۳) هیکل مبارک تا نزدیک غروب در مسجد ماندند ولی میرزا یحیی' و سید محمّد از خانه بیرون نیامدند و در جواب میر محمّد به معاذیر متعدّد متعذّر شدند.

حاجی میرزا حیدرعلی که در این موقع در ادرنه بوده جریان وقایع آن روز را این چنین به رشته تحریر درآورده است:

روز جمعه وقت نماز جمعه و اجتماع جمهور مسلمین در مسجد سلطان سلیم میقات ملاقات والی هم حکم فرمود که حاضر شوند و چاره جز قبول و اطاعت نداشت و در داخله هم مرحوم میر محمد مکاری شیرازی که مؤمن به حضرت اعلی بود و به اعتقاد اسلامیش من دون بیته و برهان ازل را وصی حضرت اعلی گمان نمود و تصور نقض عهدش را نمی نمود از حضور مبارک رحمة للعالمین تمتای اطمینان نمود. فرمود اگر ازل در مجلسی که تشریف دارند آمد صادق است در آنچه می گوید و میر محمد همین را میزان صدق و کذب قرار داد و به این عزم استقامت نمود یوم میقات مابین مسلمین و نصاری و یهود آن مدینه بزرگ مشهور شد و کلمه یوم الزینة حضرت کلیم الله و سحره و فرعون را شنیده اند و حال حضرت شیخ افندی چه که به این اسم اجلاً و تعظیماً ذکر می نمودند با میرزا علی که مکذّب و منکر است و ازل از خوف اسم خود را میرزا علی گذاشته بود در مسجد مجتمع می شوند لذا روز جمعه از صبح تا قبل از ظهر این سه ملت از خانه امرالله که مسکن جمال قدم بود تا در مسجد ازدحام عام نمودند به قسمی که عبور و مرور صعب و مشکل بوده و نیز جمال ذوالجلال از خانه امرالله وحده بیرون تشریف بردند و خلق من

نوشتة حاجی میرزا حیدرعلی را که جمعیت مردم در خیابانها برای مشاهده حضرت بهاء الله هنگام عزیمت به مسجد اجتماع کرده بودند نباید با عبارات حضرت ولی امرالله مبنی بر این که جمال مبارک به مجرد استماع خیر قرار مباحله به طرف مسجد حرکت کردند غیر منطبق یافت باید بیاد آوریم که سید محمد مدّت ها در باره آمادگی میرزا یحیی برای مباحله با بعضی از مسلمانان صحبت می کرده است و حضرت بهاء الله بی شک از این تبلیغات اطلاع داشته اند وقتی میرزا یحیی مسجد سلطان سلیم را برای مواجهه تعیین کرد این خبر به سرعت در میان مردم منتشر شد معلوم می شود که میر محمد که در تمام این جریانات به عنوان مرکز و عامل اصلی اقدام می کرده در روز جمعه به بیت مبارک رفته و جریان امر را به حضرت بهاء الله اطلاع داده و آن حضرت فوراً همراه او به طرف مسجد رهسپار شده اند.

حيث لا يعلمون به سلام و صلوات و تعظیم و افتادن و بوسیدن پای مبارک مسرور و راه باز می کردند و طلعت ذی العظمة و الجبروت چنانچه آداب عثمانیین است دست مبارک را حرکت می دادند و مرحبا بکم و بارک الله لکم می فرمودند تا داخل مسجد شدند خطیب بالای منبر خطبه می خواند ساکت شد و یا فراموش نمود تشریف بردند و جالس شدند و اذن فرمودند خطبه بخواند و از خطبه و نماز فارغ شدند و ازل نیامد و شنیده شد تعارض نموده و عنبر خواسته است و چون در جمیع بلاد عثمانی مولوی ها یعنی درویش که خود را نسبت به صاحب مشنوی مولوی می دهند تکیه دارند و هر جمعه مجتمع می شوند و ذکر می گیرند یعنی یا الله و یا هو می گویند و می نچرخند و شیخ مولوی در وسطه حلقه شان ایستاده است و درویش در آر حلقه زده اند و در غرفاتش مطربها به انواع نعمات و تغنیات طرب انگیز مشغولند فرمودند مولوی باز دیدی از ما طلبکار است برویم به تکیه مولوی و برخاستند و والی و اعیان و امرآ و علمای این شهر عظیم مشرف بودن حضور مبارک را غنیمت دانستند و در خدمت مبارک مشرف بودند. والی و شیخ الاسلام و علماء و حکماء و امرآ ادباً و خضوعاً و خشوعاً چهار و پنج قدم خلف جمال قیوم راه می رفتند و سلسبیل بیان مبارک جاری و گاهی تفضلاً و تلطفاً جمال مبارک می ایستادند و تقدّم و تقرب حضرات را امر می فرمودند و حضرات هم همان مکانی که بودند می ایستادند و تمنّا می نمودند و نزدیک نمی شدند به این جلال و عظمت الهیه وارد تکیه شیخ مولوی شدند در حالی که شیخ در وسط ایستاده است و درویش چون حلقه اطرائش یاهر می گویند و

۵ جلال الدین رومی

+ وقتی شخص محترم و مهمی در معابر عمومی راه می رفت خلاف ادب محسوس می شد که همراهان جلوتر و یا پهلو به پهلو یا وی حرکت کنند بجز شبها که کسی نانوس بدست در جلو راه می رتت همراهان به نشانه احترام چند قدم عقب تر حرکت می کردند. برای همین است که احیای شرق هم در حین همراهی با حضرت بها، الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله به همین ترتیب رفتار می کرده اند.

می چرخند یکمرتبه نظراً بدون مقدمه و سبب و علتی ایستادند و ادب و تواضع نمودند و ساکت، صامت ساکن شدند تا تشریف آوردند و جالس گشتند و هر نفسی را اذن جلوس دادند و تفضلاً جا نشان دادند و اذن شروع نمودن در ذکر به شیخ فرمودند و در مدینه شهرت عظیم غریبی نمود که امروز شیخ افندی^۱ وارد مسجد شدند خطیب خطبه فراموش نمود و داخل تکیه شدند شیخ و دروایش ذکر را فراموش نمودند. شب بعدش فانی و بعضی مشرف شمیم روحی و روح الوجود لفضله و جوده الفدا فرمودند چون با آن جمعیت وارد مسجد شمیم خطیب خطبه را فراموش نمود و چون به تکیه داخل شدیم بفتۀ عجب و حیرت کلّ را لخذ کرد و از ذکر ساکت شدند و خلق چون به وهم تربیت شده اند این را خارق عادت گمان کردند و نسبت به مقام اقدس دادند. (۲)

سپس میرزا حیدرعلی توضیح می دهد که تا چه اندازه تحت تأثیر بیانات حضرت بهاء الله قرار گرفته بود. او از لابلای این بیانات مبارکه تفاوت بین راه حق و راه خلق را به روشنی مشاهده کرد. وی یادآورد می شود که در دوران حیاتش با رجال مهم و رؤسای دین و شخصیت‌های مهم ملاقات کرده که بدون استثنا می کوشیده اند کوچکترین موافقت خود را به رخ مردم بکشند و از هر فرصتی برای تحکیم موقعیت و توسعه معرفت خود استفاده نمایند لکن در مورد مظاهر الهیه این مطلب مصداق ندارد. حضرت بهاء الله در این واقعه با رۀ کردن ادعای کسانی که معجزات به آن حضرت نسبت می دادند نشان دادند که عظمت مقامشان وابسته به تجلیل مردم و اعمال آنان نیست بلکه مانور عالم انسان قرار دارند و حاکم بر کلّ می باشد.

جزئیات خبر مباحله و حاضر نشدن میرزا یحیی^۱ در مقابل حضرت بهاء الله به وسیله شخصی به نام آقا میرزا هادی شیرازی به اطلاع اجبای ایران رسید. و جریان کامل این واقعه را برای اجبای ایران نوشت و الواحی را که حضرت

۱ حضرت بهاء الله

+ این عبارات عین بیانات حضرت بهاء الله نیست بلکه مضمون آن است.

بهاء الله برای این موقعیت مخصوص نازل فرموده بودند برای آنان نقل کرد این نوشته در سطح وسیعی در میان احیای منتشر شد. این واقعه غلبه برتری حضرت بهاء الله را بر کسی که به وسیله آن حضرت به عنوان "مطلب اعراض" مشخص و معرفی شده بود تأیید کرد و پرده شبهات را از دیدگان بسیاری از پیروان حضرت باب برکنار نمود و آنان را در ظلّ شریعت مقلّسه حضرت بهاء الله درآورد.

برای محققین کتاب مقدس شاید ذکر این نکته جالب باشد که طبق بیان حضرت شوقی افندی ولی امر دیانت بهائی اعتلا و سقوط میرزایحیی به روشنی به وسیله حضرت پولس در آیات زیر پیشگویی شده بود:

زَنهار کسی به هیچوجه شما را نفریبد زیرا که تا آن ارتداد اول واقع نشود و آن مرد شیر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد آن روز نخواهد آمد که او مخالفت می کند و خود را بلندتر می سازد از هر چه به خدا یا به معبود مستحقّ شود به حتی که مثل خدا در هیكل خدا نشسته خود را می نماید که خدا است ... آنگاه آن بی دین ظاهر خواهد شد که عیسی خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلی ظهور خویش او را نابرد خواهد ساخت. (۵)

سقوط آشکارای میرزایحیی با نزول بی سابقه الواح مقلّسه از قلم اعلی که بزودی به اعلان عمومی پیام حضرت بهاء الله به سلاطین و امرای جهان منتهی گردید مقارن شد. حضرت ولی امر الله در آثار استادانه خود فیضان عظیم ظهور حضرت بهاء الله را با عبارات زیر توصیف می فرمایند:

این صنم اعظم و معرض امر مالک قدم به امر ملیک عدل وانصاف او جامعه اسم اعظم رانده شد و معلوم و مکسود و مطرود گردید و ذیل مقدّس امر الله از لوٹ وجودش پاک و از این آلودگی مستخلص و آزاد شد و راه برای فتوحات عظیمه و مبارزات آتیه امرته مفتوح گردید و با آنکه در اثر ظهور این انقلاب در صفوف مؤمنین و تابعین علی الظاهر شکاف

وارد شد و امر الله موقتاً به کسوف حمد مبتلا و صفحات تاریخش از اعمال نالایقه آن خصم لدود لگه دار گردید معذک نام مقدس امر همچنان مخد و روح بتاهش بر جریان و سریان باقی ماند و این تحزب و تشعب ظاهره نتوانست در اصول و ارکان امر الهی رخنه ای ایجاد نماید و یا میثاق وثیق علیّ اعلی را از جلوه و کمال بیندازد بلکه آن عهد اعظم و پیمان اتمّ اقوم که به نهایت متانت و اتقان تأسیس و به بشارات و تاکیدات و انذارات شیدیه توثیق شده به کمال قدرت و عظمت و استحکام و رزانت متجلی گردید و وحدت جامعه و اصالت امر مقدس را محفوظ و از هر گونه انشقاق و افتراق مصون و محروس نگاه داشت.

جمال اقدس ابهی در حینی که به فرموده مبارک قامتش از ظلم ظالمان خم شده و اثرات سموم بر وجه انورش نمودار و بر امکان تبعید به نقطه سخت تر و بعیدتری مستحضر و واقف بودند بدون اعتنا به ضرباتی که بر هیکل امر الله وارد گشته و خطراتی که آن وجود اقدس را از جمیع جهات احاطه نموده با سطوت و اقتداری بی مثل قیام فرمود و در بحبوحه شداند و رزایا امر الهی و پیام آسمانی را در شرق و غرب به رؤسای ارض و تاجداران عیالم که زمام امور و عنان جمهور در قبضه قدرت آنان بود اعلان فرمود. در اثر همین ابلاغ و اعلام تاریخی امر الله شهرت و اعتلاء بی منتهی یافت و تیر ظهور در اعلی نقطه احتراق بدرخشید و فانض بر جمیع آفاق گشت.

از آن پس قلم اعلی به حرکت آمد و به تسخیر مدائن قلوب پرداخت و آثار و انوار بهیته اش بیش از پیش متلاً و نمایان گردید. یکی از ناظرین که خود شاهد احوال و اوضاع آن ایام بوده می نویسد: "شب و روز آیات چون غیث هاطل از سماء مشیت الهی نازل می گردید به درجه ای که تسوید آنها ممکن نبود. میرزا آقا جان حین نزول به تحریر مشغول و حضرت غصن الله الاعظم پیوسته به تسوید مألوف بودند و آنی فرصت نبود نبیل در تاریخ خویش می گوید "با آنکه عده کثیری از کاتبین آثار لیل و نهاراً به ترقیم الواح مشغول بودند معذک از عهده انجام این امر کما هو حقّه بر

نمی آمدند از جمله کتاب میرزا باقر شیرازی بوده که وحده معادل دو هزار بیت در روز کتابت می کرد و مدت شش یا هفت ماه به این امر مشغول بود و هر ماه چند مجلد از خطوط وی به ایران ارسال می شد و در حدود بیست مجموعه با خط خوش مرغوب به عنوان یادگار برای میرزا آقا جابر باقی گذاشت.

جمال اقدس ابهی در این مقام به نفسه المهینة علی الابداع شهادت داد، قوله عز کبریانه "بشانی از غمام فضل امرتہ و سحاب فیض احدیہ هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل" و همچنین می فرماید "الیوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سماء قدس رتانی نازل می شود ... این ایام ... معادل جمیع کتب قبل و بعد از قلم اعلی امام وجوه نازل" و در مقام دیگر نسبت به کثرت آیات منزله در ارض سر لسان قدم به این بیان میرم ناطق "آنچه در این ارض موجود کتاب از تحریرش عاجز مانده اند چنانچه اکثر بنی سواد مانده" (۱۶)

فصل پانزدهم

سورة ملوک

نزول بی سابقه آیات از قلم اعلی که بلافاصله پس از سقوط میرزایحیی^۱ بوقوع پیوست با نزول سورة ملوک به اوج خود رسید. این الواح که در میان آثار حضرت بهاء الله از اعظم آیات محسوب می شود اساساً به سلاطین عالم بطور عمومی صادر شده است. این الواح مبارکه به لسان عربی نازل شده و پیام حضرت بهاء الله و مقام آن حضرت را به عبارات صریح به لسان قدرت و اقتدار اعلام می کند. به نظر هر ناظر صادق و بی طرف قسمت ابتدائی این الواح مبارکه به تنهائی قدرت و جلال نفس مقدسی را که متعی نیابت حق در روی ارض گشته و سلاطین و امرای عالم را به ترک مایملک و دخول در ظلمت امرالله دعوت می کند تصویر می نماید:

يا ملوک الارض اسمعوا نداء الله من هذه الشجرة المشرفة المرفوعة التي
نبئت على ارض كثيب الحمراء برية القدس و تغرن بائه لا اله الا هو العزيز
المقتدر الحكيم ... اتقوا الله يا معشر الملوك و لا تحرموا انفسكم عن
هذا الفضل الاكبر فالقوا ما فی ايديكم فتمسكوا بعروة الله العلی العظيم و
توجهوا بقلوبكم الى وجه الله ثم اتركوا ما امرکم به هویکم و لا تكونن
من الخاسرين (۱)

حضرت بهاء الله بتدریج و در مراحل مختلف پرده از مقام خود برداشتند اظهار امر آن حضرت در باغ رضوان در سال ۱۹۶۳ به وقوع پیوست. و در آن واقعه تاریخی که می تواند مرحله اولی در اعلان طلوع یوم الله محسوب شود آن

۱ بعضی از قسمت های این لوح مبارک در "مجموعه آثار حضرت بهاء الله" تحت شماره های ۶۵، ۶۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸ و در ترویج مبارک قد ظهر یرم الیعاد ص ۲۱-۲۰ نقل شده است.

+ به جلد اول فصل ۱۶ مراجعه شود.

حضرت عظمت فائقة مقام خویش را تنها به چند تن از اصحاب خویش آشکار فرمودند. بسیاری از بایبان که در روز عزیمت آن حضرت به اسلامبول برای ادای آخرین احترام در باغ رضوان اجتماع کرده بودند از این اظهار امر اطلاعی نداشتند و ماه‌ها بعد از آن خبردار شدند. میرزا اسدالله کاشانی در خاطرات تقریری خود به این حقیقت اشاره کرده است. او شخص مخلصی بود که در بغداد بطور داوطلبانه کار حفاظت و نگهبانی حضرت بهاء الله را برعهده گرفته بود و بر خلاف توصیه آن حضرت و با وجود قامت کوتاهی که داشت دشنه‌ای در زیر لباس خود حمل می‌کرد و در پشت سر جمال مبارک حرکت می‌نمود. وی داستان عزیمت حضرت بهاء الله را از باغ رضوان و حالت اجتنابی را که در بغداد مانده بودند چنین توصیف می‌کند:

حضرت بهاء الله از احباب خواسته بودند که به دنبال اصحاب از بغداد خارج نشوند و لکن من که به هیچ وجه نمی‌توانستم دیده از وجه بی‌مثال جمال مبارک بردارم سه ساعت در دنبال قافله آن حضرت دویدم. جمال مبارک مرا دیدند و در حالی که از اسب فرود می‌آمدند منتظر ایستادند و به لحن ملیحی فرمودند که به بغداد برگردم و به مدد احباب و با جتیت تمام خدمات خود را آغاز کنم فرمودند "محزون مباشید من یاران بغداد را که دوست دارم ترک می‌کنم مطمئن باشید که شما را از اخبار خود و بشارات خوش با خبر خواهم نمود در خدمت به آستان خداوندی که یفعل مایشاء است ثابت و مستقیم باشید و در منتهای صلح و آشتی با یکدیگر زندگی کنید." ما با دل‌های افسرده و مرده ناظر ناپدید شدن آنان در افاق تاریک بودیم در حالی که به خوبی می‌دانستیم که آنان دشمنان سرسخت و ظالمی در پیش داشتند ولی نمی‌دانستیم که کسی این مظلومان ممکن بود بدست آنها گرفتار شوند فی الحقیقه به سوی مقصد ناشناخته‌ای پیش می‌رفتند.

با چشمان اشکبار به جانب بغداد روی آوردیم در حالی که عزم داشتیم بر

• این عبارات مضمون بیانات حضرت بهاء الله است نه عین فرمایشات مبارک.

طبق وصایای آن حضرت زندگی کنیم. ما در آن لحظه گرچه از واقعه عظیم اظهار امر جمال اقدس ایمنی بی خبر بودیم و نمی دانستیم که مولای محبوب و مکرم ما حضرت بهاء الله همان موعود بیان و من یظهره الله بود و لکن دوساره آن سرود غیرقابل توصیف را در درون خود احساس کردیم و توانستیم به اندوه دردناک خود با نورانیت اسرار آمیزی غالب

شویم. (۲۱)

میرزا اسدالله سپس توضیح می دهد که چگونه پس از مدتها یکی از اجابتها لوحی از ادرنه آورد و با زیارت آن یاران عراق از صحت جمال مبارک و اظهار امر آن حضرت در باغ رضوان و نیز اعلان عمومی امر در ادرنه آگاه شدند.

مرحله ثانی در کشف نقاب از مقام آن جمال بی مثال اعلان آن در میان افراد جامعه بابی از طریق نزول الواح متعدده در ادرنه و نیز اقدامات تبلیغی بعضی از اصحاب برگزیده بود.

حال مرحله نهائی آن، این اعلان امر خطیر خطاب به عالمیان از طریق سلاطین و امرا بود که در آن زمان از قدرت زیاد برخوردار بودند و همراه رؤسای دین بر افکار رعایای خود تسلط کامل داشتند.

قرن ها قبل حضرت محمد نمایندگانی به حضور امرای بعضی ممالک مجاور برای اعلان رسالت خود اعزام و آنان را به قبول اسلام دعوت فرموده بودند. مخاطبین این پیام ها به طوری که مورخین اسلامی نوشته اند عبارت بودند از سلطان ایران، نجاشی پادشاه حبشه، امپراطور روم شرقی، حاکم مصر، حکمران دمشق و امام یمامه.

حضرت باب که در کتاب قیوم الأسماء "گروه سلاطین و ابناء سلاطین" را مخاطب قرار داده و آنان را به تبلیغ پیامشان به اهل عالم مأمور فرموده اند تنها به دو سلطان زمان، محمد شاه ایران و سلطان عبدالعزیز عثمانی الواح

« امامی این امرا به ترتیب عبارت بود از خسرو پرویز، اضحیه ابجور، هراکلیوس، مقوقس، الحارث ابن ابی شمر، هوده ابن علی.

ارسال فرمودند.^۵

حضرت بهاء الله مظهر ظهور کلی الهی که رسالتشان متحد ساختن نوع بشر در ظلّ یک شریعت جهانی بود صغیر دعوت خویش را به گوش سلاطین عالم بطور دسته جمعی رساندند، پیام خود را به آنان اعلام کردند، آنها را به استظلال ذرّ ظلّ امر مبارک دعوت نمودند، به اجرای مواعظ خود تشویق کردند و به نشایح و خیم عدم اطاعت از نصایح شان انذار فرمودند.

مطالعه سوره ملوک والواحی که متعاقب آن به تاجداران عالم منفرداً صادر شده صراحت کامله، شہامت فوق العاده و غالبیت ممتازة حضرت بهاء الله را در اعلان حقیقتی که در بطون ظهورشان نهفته است نشان می دهد. هر کسی که یک قرن قبل می خواست سلاطین و شاهان مقتدر زمان علی الخصوص پادشاهان ظالم و خودکامه چون ناصرالتین شاه ایران و سلطان عبدالعزیز عثمانی را مورد خطاب قرار دهد می بایستی در سیاستمداری استاد باشد و عباراتی برای بیان مطلب خود برگزیند که او را در پیشگاه آن سلاطین بنده افتاده ای معرفی نماید شکوه و جلال سلاطین جهان بقدری مهیب و ترسناک بود که در بسیاری موارد حتی رجال قویدل خود را از نزدیک شدن به آنها و اظهار نظریات خود علی الخصوص اگر با روش آن شاهان موافق نبود عاجز مشاهده می نمودند.

هیچ شخص عاقلی در آن زمان اجازه به خود نمی داد که شاهان را به لسانی آمرانه مخاطب قرار دهد علی الخصوص اگر در دست سلطانی ستمکار مسجون و محبوس بوده باشد.

هیچ کس جز مظهر الهی که نماینده خدا بر روی زمین است نمی توانسته با

^۵ ذکر این نکته در اینجا بی مناسبت نیست که طبق بیان حضرت ولی امر الله در *God Passes By* حضرت باب در کتاب *دلائل السبعه* به "هفت مظهر ملکیت" که در ایام مبارکشان صاحب سلطنت و قدرت بوده اند اشاره می فرمایند. به شهادت همین بیان مبارک حضرت اعلی علاء بر محمّد شاه و سلطان عبدالمجید ترانیمی هم به حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم ایران، نجیب پاشا والی بغداد، شریف مگه و بعضی از علمای دین ارسال فرموده اند (قرن بدیع ص ۳-۸۱) (مترجم)

سلطه و قدرتی که حضرت بهاء الله در کتاب اقدس از قلعه عکا سلاطین را مخاطب ساخت مورد خطاب قرار دهد.

يا معشر الملوك قد اتى المالك والملك لله المهيمن القيوم الآ تعبدوا
 الآ الله و ترجّھوا بقلوب نوراء الى وجه ربكم مالك الاسماء هذا امر لا
 يعادله ما عندكم. لو انتم تعرفون ... يا معشر الملوك انتم المعالیک قد
 ظهر المالك باحسن الطراز ويدعوكم الى نفسه المهيمن القيوم اياكم ان
 يمنعكم الغرور عن مشرق الظهور او تحجبكم الدنيا عن فاطر السماء
 قوموا على خدمة المقصود الذى خلقتكم بكلمة من عنده و جعلكم مظاهر
 القدرة لما كان و ما يكون (۳)

بعضی از مطالب مهمه نازلہ در سوره ملوک

مسئولیت پادشاهان:

حضرت بهاء الله در سوره ملوک پادشاهان را بر غفلتشان از توجه به پیام
 حضرت باب مورد سرزنش قرار می دهند:

ان يا عبده فاذا ذكر لهم نبأ على (حضرت باب) اذ جائهم بالحق و معه
 كتاب عز حكيم و نسي يديه حجة من الله و برهانه و دلائل قدس
 كريم و انتم يا ايها الملوك ما تذكروا بذكر الله في ايامه و ما اهديتم
 بانوار التي ظهرت و لاحت عن افق سماء منير و ما تجتسم في امره بعد
 الذي كان هذا خيرا لكم عما تطلع الشمس عليها ان انتم من
 العالمين و كنتم في غفلة عن ذلك الى ان افترا عليه علماء العجم و
 قتلوه بالظلم هولاء الظالمين و استرقى روحه الى الله و بكت من هذا
 الظلم عيون اهل الفردوس ثم ملائكة المقربين اياكم ان لا تفعلوا من بعد
 كما غفلتم من قبل فارجعوا الى الله بارئكم و لا تكونن من
 الغافلين... (۴)

زیارت این بیانات مبارکه ما را با حقیقت تازه ای آشنا می کند و آن اینکه
 حضرت بهاء الله از سلاطین عالم که بسیاری از آنان از پیام حضرت باب

۵ حضرت بهاء الله

بی خبر بودند انتظار داشتند که درباره ادعای آن حضرت تحقیق کرده و به امر بدیع اقبالی می نمودند. آن حضرت غفلت آنان را به دلیل اینکه از ظهور حضرت ربّ اعلی بی خبر بوده و یا با ادعاهای آن حضرت آشنائی نداشته اند موچه نمی شمارند و بر عکس آنان را بخاطر جهالتشان سرزنش می کنند و بدون اعتنا به این که اکثر آنان با اصطلاحات نازل از قلم آن حضرت آشنا نبوده اند آیات الهی را برای آنان نازل می فرمایند. حضرت بهاء الله در دعوت سلاطین به ظهور خویش هرگز سبک آیات خویش را بر وفق درک و فهم مخاطبین الراح تغییر ندادند. از جمله در حین نزول بیان مبارک آن یا عبد فاذا کر لهم نبأ علی (حضرت باب) اذ جانهم بالحق... انتظار داشتند سلاطین بدانند که "علی" که بوده است وظیفه انسان این است که از کلمه الله پیروی کند آن را بفهمد و مطابق آن خود را تربیت نماید چون حواریون حضرت بهاء الله بر این امر موثق شده اند انتظار آن هست که جمیع نفوس از جمله سلاطین هم صرفنظر از سوابق و معلومات خویش بر درک بیانات حضرت بهاء الله که فی الحقیقه کلام الهی است قادر و توانا باشند.

حضرت بهاء الله سلاطین را برای غفلتشان در شناسائی خود آن جمال مبین نیز مورد سرزنش قرار می دهند و با عبارات زیر از آنان می خواهند که به آن حضرت توجه نمایند:

قد ظهر الوجه عن خلف الحجاب و استنار منه کلّ من فی السموات
والارضین و انتم ما توجهتم الیه بعد الذی خلقتم له یا معشر السلاطین اذا
اتبعوا قولی ثم اسمعوه بقلوبکم و لا تكوننّ من المعرضین (۵)
حضرت بهاء الله در مقامی دیگر سلاطین را بخاطر اینکه مانع مظالم دشمنان
بر ضد آن حضرت و پیروانشان نگشته اند مذمت می فرماید:

ان یا ایها الملوک قد قضت عشرين من الستین و کنا فی کلّ یوم منها فی
بلاء جدید و ورد علینا ما لا ورد علی احد قبلنا ان انتم من السامعین
بھیث قتلونا و سفکوا دماننا و اخذوا اموالنا و هتکوا حرمتنا و انتم
سمعتم اکثرها و ما کنتم من المانعین بعد الذی ینبغی لکم بان تمنعوا
الظالم عن ظلمه و تحکموا بین الناس بالعدل لیظهر عدالتکم بین الخلیق

اجمعين ان الله قد اودع زمام الخلق بايديكم. لتحكموا بينهم بالحق و تأخذوا حق المظلوم عن هؤلاء الظالمين و ان لن تفعلوا بما امرتم في كتاب الله لن يذكر اسمائكم عنده بالعدل و ان هذا لغبن عظيم أتأخذون حكم انفسكم و تدعون حكم الله العلى المتعالى القادر القدير دعوايا عندكم و خذوا ما امركم الله به ثم اتبعوا الفضل من عنده و ان هذا لسبيل مستقيم (٦)

و در مقام ديگر مى فرمايند:

وان لن تمتعوا الظالم عن ظلمه و لن تأخذوا حق المظلوم فبأى شئ تفتخرون بين العباد و تكوننّ من المفتخرين أياكون افتخاركم بأن تأكلوا و تشربوا و تجتمعوا الزخارف فى خزائكم او التزين باخجار الحمر و الصفراء و لؤلؤ بيض ثمين و لو كان الانتخار بهذه الاشياء الفانيه فينبغى للتراب بأن يفتخر عليكم لآته يبذل و ينفق عليكم كلّ ذلك من مقدر قدير و قدر الله كلّ ذلك فى بطنه و يخرج لكم من فضله اذآ فانظروا فى شأنكم و ما تفتخرون به ان انتم من الناظرين لا فوالذى فى قبضته جبروت الممكنات لم يكن الفخر لكم الا بأن تتبعوا سنن الله فى انفسكم و لا تدعوا احكام الله بينكم مهجوراً و تكوننّ من الراشدين ... (٧)

مواعظ عمومى به پادشاهان

يکى از مطالب مهمه نازل در سوره ملوک نصايح حضرت بهاء الله به پادشاهان است آن جمال ميبين در اين سوره مبارکه خصائصى را که بايد زينت و طراز هر تاجدارى باشد يک يک بر مى شمارند. عبارات زير قسمتى از آن بيانات مبارک است:

اتقوا الله يا ايها الملوك و لا تتجاوزوا عن حدود الله ثم اتبعوا بما امرتم به فى الكتاب و لا تكوننّ من المتجاوزين اياكم ان لا تظلموا على احد قدر خردل و اسلكوا سبيل العدل و آته لسبيل مستقيم ثم اصلحوا ذات بينكم و قتلوا فى العساكر ليقلّ مصارفكم و تكوننّ من المستريحين و ان ترتفعوا الاختلاف بينكم لن تحتاجوا الى كثرة الجيوش الا على قدر الذى تحرسون بها بلدانكم و ممالككم اتقوا الله و لا تسرفوا فى شئ و لا تكوننّ من المرفقين و علمنا باتكم تزادون مصارفكم فى كلّ يوم و تحملونها

على الرعية وهذا فوق طاقتهم و ان هذا لظلم عظيم اعدلوا يا ايها الملوك
 بين الناس و كونوا مظاهر العدل فى الارض و هذا ينبغى لكم و يلى
 لشانكم لو اتمت من المتصفين اياكم ان لا تظلموا على الذينهم هاجروا
 اليكم و دخلوا فى ظلكم اتقوا الله و كونوا من المتقين لا تظمنوا بقدرتك
 و عساكركم و خزائنكم فاطمنوا بالله بارئكم ثم استنصروا به فى اموركم
 ما النصر الا من عنده ينصر من يشاء بجنود السموات و الارضين و
 اعلموا بان الفقراء امانات الله بينكم اياكم ان لا تخانوا فى امانته و
 لا تظلموهم و لا تكونن من الخائنين تستلون عن امانة فى يوم الذى تنص
 فيه ميزان العدل و يعطى كل ذيق حقه و يوزن فيه كل الاعمال من كل
 غنى و فقير (۸)

عواقب عدم قبول اين وصايا

حضرت بهاء الله در اين سوره مبارکه پس از بيان آن مراعات چنين انذار
 مى فرمايند:

وان لن تستنصحو بما انصحناكم فى هذا الكتاب بلسان يدع مبين ياخذكم
 العذاب من كل الجهات و ياتيكم الله بعدله اذا لا تقدرن ان تقوموا معه و
 تكونن من العاجزين فارحموا على انفسكم و انفس العباد (۹)

ندائى حضرت بهاء الله و اراى آن حضرت به پادشاهان ناشيده ماند و در
 نتيجه عالم انسانى بطور روزافزونى دچار عوارض دلخراش جنگ و ازهم
 پاشيدن نظم در سراسر جهان شد دنيا چنان در گرداب هرج و مرج و كشمكش
 فرو رفته است كه هيچكس در ميان ارباب سياست يا رؤساي شريعت قادر به
 نجات آن از سقوط و اضمحلال نيست. بلايا و مصائبى كه بر هيكل عالم
 انسانى وارد شده همچنانكه حضرت بهاء الله پيش بينى فرموده اند روز به روز
 در شدت و ازدياد است و از هم پاشيدگى نظامات عتيقه با مرور زمان سرعت
 بيشتر به خود مى گيرد.

وضع ناگوار عالم انسانى در حال حاضر مائة تأتف است و از آن تأتف آورتر
 اين است كه اكثرى عالم انسانى و رهبران جامعه بشرى و ارباب علم و
 حكمت نتوانسته اند منشأ اين مصائب و علت اين اختلال و بي نظمى را در

عالم کشف کنند. تنها کسانی که به عرفان مقام حضرت بهاء الله فائز شده و در ظلّ شریعت مقتصد آن حضرت وارد گشته اند می دانند که این بلایا نتیجه مستقیم عدم استقبال نوع بشر علی العموم و سلاطین و رهبران عالم علی الخصوص از پیام حضرت بهاء الله می باشد. بهائیان اعتقاد راسخ دارند که امروز نجات و نجاتی برای انسان بجز وارد شدن در ظلّ امر الهی وجود ندارد.

حضرت بهاء الله نه تنها در سوره ملوک عالم انسانی را به نتایج ردّ دعوت حضرتشان انداز نمودند بلکه در بسیاری از الواح دیگر نیز که بعد از آن سوره مبارکه نازل شده به روشنی عذاب و امتحاناتی را که بشر ناباور غافل از خدا را فرا خواهد گرفت پیش بینی فرموده اند، بشری که از خدای خود روگردان شده و مظهر کلی الهی را که از جانب او مبعوث گشته رد کرده است. قسمت های زیر که از آثار مبارکه حضرت بهاء الله گلچین شده منظره وحشتناکی را که دنیای غافل و فاسد در پیش خواهد داشت تصویر می کند:

هنگام فناء عالم و اهل آن رسیده "زود است که انقلاب اکبر ظاهر" تروژ مرعود فرارسیده است یعنی آن روزی که محن و بلایا فوق رأس و تحت اقدام شما ظاهر شده و می گوید بچشید آنچه را که دستهای شما مرتکب شده است (ترجمه) "یزودی صرصر غضب الهی بر شما فرود آمده و لیب جهنم شما را فرا خواهد گرفت" (ترجمه) "اذا تمّ المیقات یظهر بفتة ما یرتعد به فرائص العالم" "سوف تحترق المدن من ناره و ینطق لسان العظمة الملک لله العزیز الحمید" (۱۰).

گرچه عصر حاضر و آینده نزدیک دنیا همچنان که حضرت بهاء الله پیش بینی فرموده اند تاریک و پرمخاطره است ولیکن مطابق وعود آن حضرت آینده دور آن بقدری درخشان و باشکوه است که حال هیچ نفسی بر تصور آن توانا نیست، می فرمایند:

عنقریب تمام دولتهای روی زمین تغییر یابد و ظلم سراسر عالم را فرا گیرد و پس از یک تشنج عالمگیر آفتاب عدالت از افق ملکوت غیب طلوع

تماید. (ترجمه) (۱۱)

در مقام دیگر می فرمایند:

حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منیعہ و اشجار باسقه و اوراد
- محبوبه و نعمای جتیّه مشاهده شود. (۱۲).

لسان عظمت» پس از ابلاغ پیام الهی به سلاطین عالم در سوره ملوک و بعد
از انذار آنان به عواقب وخیمه که در صورت غفلت گریبانگیر عالم خواهد شد
حضرت بهاء الله را چنین مخاطب می سازد:

ان یا عبد ذکّر العباد بما القیناک و لاتخف من احد و لاتکن من
المترین فسوف یرفع الله امره و یعلو برهانه بین السموات والارضین
فتوکّل فی کلّ الامور علی ربّک و توجّه الیه ثمّ اعرض عن المنکرین
فاکف بالله ربّک ناصرًا و معین انا کتبنا علی نفسنا نصرک فی الملک و
ارتفاع امرنا ولو لن یتوجّه الیک احد من السلاطین. (۱۳)

پیام حضرت بهاء الله خطاب به مسیحیان

در سوره ملوک این عبارات انذار آمیز خطاب به سلاطین مسیحی صلا ر شده
است:

ان یا ملوک المسیحیة اما سمعتم ما نطق به الروح باتی ذاهب و آت فلما
اتى فی ظلل من الغمام لم ما تقرّتم به لتفوزوا بلسانه وتکونن من
الفائزین و فی مقام آخر یقول فاذا جاء روح الحقّ الّتی فهو یرشدکم و اذا
جائکم بالحقّ ما توجّهتم الیه و کنتم بلعب انفسکم لمن الّاعیین و
ما استقبلتم الیه و ما حضرتم بین یدیه لسمعوا آیات الله من لسانه
وتطلّعوا بحکمة الله العزیز الحکیم و بذلك منعت نسمات الله عن قلوبکم
ونفحات الله عن فؤادکم و کنتم فی وادی الشهوات لمن المحبرین فوالله انتم
و ما عندکم ستغنی و ترجعون الی الله و تسئلون عما اکتسبتم فی ایامک
فی مقرّ الذی تحشر فیهِ الخلائق اجمعین ... (۱۴)

« ندای الهی خطاب به حضرت بهاء الله

خطاب به سلطان عثمانی
تنها پادشاهی که در سورة ملوک بطور انفرادی مورد خطاب قرار گرفته سلطان
عبدالعزیز بوده است که فرامین سلطانی او سبب مسجوتیت حضرت بهاء الله
ابتدا در ادرنه که به بیان آن حضرت به "سجن بعید" ملقب شده و بعداً در
عگّا یعنی "سجن اعظم" گردید. زیارت عبارات اولیّه در این خطاب مبارک به
تنهائی عظمت مقام حضرت بهاء الله را نشان می دهد بیانات مبارکه که با
سلطه و قدرت الهی از فم مطهر صادر شده سلطان را چون بنده ناچیزی معرفی
می کند:

ان یا ایها السلطان اسمع قول من ینطق بالحقّ و لا یرید منک جزاء، عطا
اعطاک الله و کان علی قسطاس حقّ مستقیم و یدعوک الی الله ربّک و
یهدیک سبیل الرشّد و الفلاح لتکون من المفلحین (۱۵)

حضرت بهاء الله سلطان را بخاطر اینکه امور خود را به وزرای دور از امانت
و غافل از خشیة الله سپرده سرزنش می کنند. فساد موجود در دربار سلطان که
با سیاست ظلم و ستم همراه بود سبب مصائب غیرقابل تحتل برای حضرت
بهاء الله و پیروانشان گردید. صدراعظم سلطان عالی پاشا و وزیر امور
خارجه اش فؤاد پاشا با همراهی سایر رجال دیگر نیز سبب ظلم و طغیان در آن
سرزمین گشته بودند پس عجب نیست که حضرت بهاء الله، داور آسمانی و معزی
عالم انسانی قسمت عمده از خطاب خود را به سلطان به این بیانات نصیحیه
اختصاص داده اند:

ایاک یا ایها الملک لا تجمع فی حولک من هولاء الوکلاء الذین لا یتبعون
آآ هوانهم و نبذوا اماناتهم راء ظهورهم و کانوا علی خیانه مبین فاحسن
علی العباد کما احسن الله لک و لا تدع الناس و امورهم بین یدی هولاء
اتق الله و کن من المتّقین فاجتمع من الوکلاء الذین تجد منهم روائح
الایمان و العدل ثمّ شاورهم فی الامور و خذ احسنها و کن من المحسنین...
ایاک ان لا تدع زمام الامور عن کفک و لا تطمننّ هم و لا تکن من
الغافلین انّ الذین تجد قلوبهم الی غیرک فاحترز عنهم و لا تأمنهم علی
امرک و امور المسلمین و لا تجعل الذنب راعی اغنام الله و لا تدع محتبیه

تحت ایدی المبغضین اِنَّ الَّذِینَ یَخَانُونَ اللّٰهَ فِیْ اَمْرِهِ لَنْ تَطْمَئِنَّ مِنْهُمْ الْاَمَانَةُ
وَلَا الدِّیَانَةُ تَجْتَبِ عَنْهُمْ وَکَانَ فِیْ حِفْظِ عَظِیمٍ لِّثَلَا یرد علیک مکرهم و
ضرمهم فاعرض عنهم ثُمَّ اقبل الی اللّٰه رتک العزیز الکریم (۱۶)
حضرت بهاء الله در این لوح مبارک در خطاب به سلطان عثمانی- عبارت
مؤکدی بکار می برند که هر انسانی را به تفکر و اندیشه وامی دارد:
فاعلم و ايقن بانّ الذی لن تجد عنده التّیّانه لن تکن عنده الامانة والصدق
وانّ هذا لحقّ یقین ومن خان الله یخان السلطان و لن یحترز عن شیء و لن
یتقّ فی امور الناس و ما کان من المتّقین (۱۷)

برای درک کامل این بیان مبارک خو بست به یاد آوریم که خیلی از کسانی
که به خدا اعتقاد ندارند ممکن است در شرایط عادی اشخاص امین و
درستکار باشند ولی میزان حقیقی برای اثبات امانت و درستکاری انسان
هنگام امتحان و وسوسه نفسانی معلوم می شود. وقتی شخص در بوته آزمایش
می افتد تنها عاملی که می تواند حافظ امانت او شود ترس از خدا یا
خشیه الله است و اگر شخص معتقد به خدا نباشد هیچ عاملی وجود ندارد که
او را از پیروی وسوس نفسانی مانع شود.

حضرت بهاء الله همچنان با شفقت و مرحمت به بیان مواظب و نصایح به
سلطان ادامه می دهند. عبارات زیر که از خطابات آن حضرت خوشه چینی شده
به روشنی مراتب محبت و مهربانی و در عین حال قدرت و سلطه آن حضرت
را نشان می دهد:

وَاِنَّکَ لَو تَسْمَعُ قَوْلِی وَ تَسْتَنْصِحُ بِنَصْحِی یَرْفَعُکَ اللّٰهُ اِلَیْ مَقَامِ الَّذِیْ یَنْقَطِعُ
عَنْکَ اِیْدِیْ کُلِّ مَنْ عَلَی الْاَرْضِ اِجْمَعِیْنِ اِنْ یَا مَلِکَ اتَّبِعْ سُنَنَ اللّٰهِ فِی
نَفْسِکَ وَ بَارِکَانَکَ وَ لَا تَتَّبِعْ سُنَنَ الظّٰلِمِیْنِ ... وَ لَا تَطْمَئِنَّ بِخِزَانِکَ
نَاظِمَتِنَّ بِفَضْلِ اللّٰهِ رَتِکَ ثُمَّ تَوَكَّلْ عَلَیْهِ فِیْ اَمْرِکَ وَ کُنْ مِنَ الْمُتَوَكِّلِیْنِ
فَاَسْتَعِنَ بِاللّٰهِ ثُمَّ اسْتَغْنِ مِنْ غَنَائِهِ وَعِنْدَهُ خِزَانُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ... لَا
تَفْرَطْ فِیْ الْاُمُورِ فَاعْمَلْ بَیْنَ خَدَمَکَ بِالْعَدْلِ ثُمَّ اِنْفِقْ عَلَیْهِمْ عَلَی قَدْرِ مَا
یَحْتَاجُوْنَ بِهٖ لَا عَلَی قَدْرِ الَّذِیْ یُکْتَزَوْنَ. وَ یَجْعَلُوْنَہٗ زِینَةً لِّانْفُسِهِمْ وَ بَیُوتِهِمْ وَ
بِصَرْفُوْنِہٖ فِیْ اُمُورِ اَلَّتِیْ لَنْ یَحْتَاجُوْا بِہَا وَ یَکُوْنُوْنَ مِنَ الْمُسْرِفِیْنَ فَاعْمَلْ بَیْنَهُمْ

على الخطّ الاستواء بحيث لن يحتاج بعضهم و لن يكثر بعضهم و أنّ هذا
 عدل مبين و لا تجعل الاعزّة تحت ايدي الاذّة و لا تسلط الادي على
 الاعلى كما شهدنا في المدينة و كنا من الشاهدين و انا لَمّا وردنا المدينة
 وجدنا بعضهم في سعة و غناء عظيم و بعضهم في ذلّة و فقر مبين و هذا
 لا ينبغي لسلمتكم و لا يليق لشأنك ... ثمّ انصب ميزان الله في مقابلة
 عينك ثمّ اجعل نفسك في مقام الذي كاتك تراه ثمّ ورنّ اعمالك به في
 كلّ يوم بل في كلّ حين و حاسب نفسك قبل ان تحاسب في يوم الذي لن
 يستقرّ فيه رجل احد من خشية الله و تضطرب فيه ائفدة الغافلين و ينبغي
 للسلطان بأن يكون فيضه كالشمس يري كل شيء و يعطى كلّ ذي حقّ حقه
 و هذا لم يكن منها بل بما قدر من لدن مقتدر تدبير و يكون رحمة
 كالسحاب ينفق على العباد كما ينفق السحاب امطار الرّحمة على كلّ ارض
 بامر من مدبّر عليم ... اتك ظلّ الله في الأرض فافعل ما يليق لهذا الشان
 المتعالى العظيم و اتك ان تخرج عمّا القيناك و علمناك لتخرج عن هذا
 الشان الاعزّ الرئيع فارجع الى الله بقلبك ثمّ طهّره عن التّيا و زخرفها و
 لا تدخل فيه حبّ المغايرين ... اسمع يا سلطان ما القينا على حضرتك ثمّ
 امنع الظالمين عن ظلمهم ثمّ اطع ايديهم عن رؤوس المسلمين (١١٨)

خطاب به وزراى سلطان

حضرت بهاء الله در سورة مبارکه ملوک وزراى سلطان را مخاطب قرار داده و
 آنان را به سبب اعمال سوء شان سرزنش مى کنند عبارات زیر قسمت هائى از
 اين خطابات مهيمنه است:

قل يا ايها الرّكلاء ينبغي لكم بأن تتبعوا اصول الله فى انفسكم و تدعوا
 اصولكم و تكوننّ من المهتدين و هذا خير لكم عمّا عندكم ان اتتم من
 العارفين و ان لن تتبعوا الله فى امره لن يقبل اعمالكم على قدر تقير
 و تقطير فسوف تجدون ما اكتسبتم فى الحيوّة الباطله و تجزون بما علمتم
 فيها و أنّ هذا لصدق يقين ... قل تأخذون اصولكم و تضعون اصول الله
 وراء ظهوركم و أنّ هذا لظلم على انفسكم و انفس العباد لو تكوننّ من
 العارفين قل ان كان اصولكم على العدل فكيف تأخذون منها ما تهوى به

هوئکم وتدعون ما کان مخالفاً لأنفسکم ما لکم کیف تكونون من الحاکمین
 أکان من اصولکم بأن تعدّبوأ الذی جانکم بأمركم و تخذلوه و تؤذوه فی کلّ
 یوم بعد الذی ما عصیکم فی اقلّ من آن و یشهد بذلك کلّ من سکن فی
 العراق و من ورانته کلّ ذی علم علیم (۱۹)

حضرت بهاء الله وزرای سلطان را مطمئن می کنند که قصد آن ندارند که به
 خزائن و دارائی دنیوی آنان دست اندازی کنند و با اشاره به انقطاع خویشت
 از ماسوی الله بیان می فرمایند که در نظر آن حضرت و پیروانشان تمام خزاین
 دنیا مشتی خاکت به شمار می رود چه که هر شیء جز عظمت امر الهی فانی
 بوده و خواهد بود. جمال مبارک وزرای سلطان را چنین اذار می فرمایند:

فاعلموا بأن القتیة وزیتها و زخرفها سقنی و یبقی الملک لله الملک
 المهیم العزیز القدیر ستمضی ایامکم و کلّ ما اتم تشتغلون به و به
 تفتخرون علی الناس و یحضرکم ملائکة الامر علی مقرّ الذی ترجف فیہ
 ارکان الخلائق و تتشعّر فیہ جلود الظالمین و تسئلون عما اکتسبتم
 فی الحیوة الباطلة و تجزون بما فعلتم و هذا من یوم الذی یأتیکم و الساعة
 آتی لا مرّة لها و شهد بذلك لسان صدق علیم... (۲۰)

خطاب به ساکنین اسلامبول

حضرت بهاء الله ساکنین اسلامبول را هم به نصایح مشفقانه مخاطب قرار داد
 آنها را بر خشیه الله و استماع ندای الهی و ترک غرور و انقطاع از این عالم
 فانی دعوت می کنند از جمله چنین می فرمایند:

ان یا ملاً المدینة اتقوا الله و لا تفسدوا فی الارض و لا تتبعوا الشیطان
 ثم اتبعوا الحق فی هذه الایام القلیل ستمضی ایامکم كما مضت علی
 الذینهم کانوا قبلکم و ترجعون الی القراب كما رجعوا الیه آبانکم و کانوا
 من الرجاعین ...

اسمعوا ما ینصحکم به هذا العبد لوجه الله و ما یرید منکم من شیء و
 یرضی بما قضی الله و یرضی من الراضین یا قوم قد مضت من ایامکم
 اکثرها و ما بقت الا ایام معدودة اذاً دعوا ما اخذتم من عند انفسکم ثم
 خذوا احکام الله بقوّة لعلّ تصلّون الی ما اراد الله لکم و تكونون من

الراشدين ...

اِيَّاكُمْ اَنْ لَا تَسْتَكْبِرُوا عَلٰى اللّٰهِ وَاجْتَابَهُ جَمَّ اخْفَضُوا جَنَاحَكُمْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ الَّذِيْنَ
آمَنُوا بِاللّٰهِ وَآيَاتِهِ وَتَشْهَدُ قُلُوبُهُمْ بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَالسُّنَّتُهُمْ بِفِرْدَانِيَّتِهِ وَ لَا
يَتَكَلَّمُونَ اِلَّا بَعْدَ اِذْنِهِ كَذَلِكَ نُنصِّحُكُمْ بِالْعَدْلِ وَ نَذَكُرْكُمْ بِالْحَقِّ لَعَلَّ تَكُونُوْنَ
مِنَ الْمَتَذَكِّرِيْنَ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلٰى النَّاسِ مَا لَا يَحْمِلُوهُ عَلٰى اَنْفُسِكُمْ وَ لَنْ
تَرْضَوْا لِاَحَدٍ مَا لَا تَرْضَوْنَهُ لَكُمْ وَ هَذَا خَيْرُ النَّصِيْحِ لَوْ اَنْتُمْ مِّنَ
السَّامِعِيْنَ. (۲۱)

آن جمال نبی مثال در خطاب به اهالی اسلامبول مقام خویش را به روشنی اعلام
می فرمایند:

ثُمَّ اعْلَمُوا بِأَنَّ مَا تَخَافُ مِنْ أَحَدٍ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ وَ مَا تَوَكَّلْ اِلَّا عَلَيْهِ وَ مَا
اعْتَصَمْتُمْ اِلَّا بِهِ وَ مَا نَزِدْ اِلَّا مَا ارَادَ لَنَا وَ اِنَّ هَذَا لِهَوِ الْمِرَادِ لَوْ اَنْتُمْ مِّنَ
الْعَارِفِيْنَ اَتَى اَنْفَقْتُ رُوْحِي وَ جَسَدِي لِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ مِّنْ عَرَفِ اللّٰهِ لَنْ
يَعْرِفُ دُوْنَهُ وَ مَن خَافَ اللّٰهُ لَنْ يَخَافَ سِوَاهُ وَ لَوْ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ كَلٌّ مِّنْ فِى
الْاَرْضِ اَجْمَعِيْنَ وَ مَا نَقُولُ اِلَّا بِمَا اَمَرْتُ وَ مَا تَتَّبِعُ اِلَّا الْحَقَّ بِحَوْلِ اللّٰهِ وَ
قُوَّتِهِ وَ اَنَّهُ يَجْزِي الصّٰدِقِيْنَ ... فَسَوْفَ يَظْهَرُ اللّٰهُ قَوْمًا يَذْكُرُوْنَ اِيْمَانًا وَ كَلَّ
مَا وَرَدَ عَلَيْنَا وَ يَطْلُبُوْنَ حَقَّنَا عَنِ الَّذِيْنَ هُمْ ظَلَمُوْنَا بِغَيْرِ جَرْمٍ وَ لَا ذَنْبٍ
مِّمِيْنَ. (۲۲)

نکته جالب توجه در خطاب حضرت بهاء الله به اهالی اسلامبول که اکثراً سنی
بودند اینست که در آن مقام جلیل امام حسین و خصائل آن حضرت را با
بیانی رسا می ستایند فداکاری های آن حضرت را توصیف می فرمایند و از خدا
می خواهند که خود آن حضرت نیز جان خود را چون امام حسین در سبیل
الهی قربانی کنند.

خطاب به علمای دین و فلاسفه

حضرت بهاء الله در سوره مبارکه ملوک پیشوایان دینی اسلامبول را بخاطر
خودسری آنان سرزنش می کنند و از این که علاقه ای به کسب حضور آن
حضرت نشان نداده و از تحقیق درباره امر الهی غفلت نموده اند مذمت
می فرمایند و نیز آنان را از این که عابد اسماء و عاشق ریاستند مورد ملامت

قرار می دهند. از این که از شناسائی آن حضرت غفلت نموده اند اظهار حزن می کنند و آنان را از اموات روحانی معرفتی می فرمایند.

حضرت بهاء الله "حکمای" مدینه اسلامبول و فلاسفه جهان را مخاطب قرار می دهند و آنان را انذار می کنند که به علم و دانش خود مغرور نباشند چه که اصل علم و حکمت خشیة الله و عرفان مظهر ظهور الهی است.

حضرت بهاء الله ضمناً آنها را که از کسب هدایت از محضرشان برای تنویر افکار خود غفلت کرده اند سرزنش می کنند و نصیحت می فرمایند که به قوانین الهی تعدی نکنند و موازین و آداب و رسوم بشری را میزان قرار ندهند.

خطاب به سفیر فرانسه

حضرت بهاء الله سفیر فرانسه را از این که بدون تحقیق درباره رسالت ایشان با سفیر دولت ایران بر ضد ایشان همدست شده مورد نکوهش قرار می دهند.

حضرت بهاء الله به سفیر فرانسه یادآورد می شوند که از وصایای حضرت مسیح که در کتاب مقدس ثبت شده غفلت نموده و بالعکس با سفیر ایران دست یاری داده است. حضرت بهاء الله او را انذار می کنند که عظمت و جلالش بزودی از بین خواهد رفت و در محضر خدایش مورد سؤال قرار خواهد گرفت. آن حضرت سفیر فرانسه و نفوسی مانند او را نصیحت می کنند که راه عدالت در پیش گیرند و از پیروی هواهای نفسانی اجتناب نمایند.

خطاب به سفیر دولت ایران

قسمت مهمتی از سوره مبارکه ملوک به حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران در اسلامبول خطاب شده. این شخص که قبلاً به فتالیّت هایش بر ضد حضرت بهاء الله اشاره شده. اهل قزوین و یکی از سیاستمداران قابل ایران بود که به مدت تقریباً ۱۵ سال یعنی از سال ۸۵-۱۲۷۰ هجری (۶۸-۱۸۵۳ میلادی) در سمت سفیر ایران در اسلامبول باقی ماند. وی در ۱۲۸۸ هجری (۱۸۷۱ میلادی) به سمت وزیر امور خارجه ترفیع یافت و بعداً به سبب اینکه

□ تمام این قسمت از سوره ملوک در آثار منتخبه حضرت بهاء الله شماره ۱۱۸ نقل شده.
+ به فصل سوم مراجعه شود.

مورد غضب شاه قرار گرفته بود از مقامش معزول شد و به عنوان متولی مرقد امام رضا در مشهد منصوب گشت و در همانجا در سال ۱۲۹۸ هجری (۱۸۸۱ میلادی) بطور ناگهانی در سن پنجاه و هفت سالگی وفات یافت. اعتقاد عموم بر آنست که وی در اثر نوشیدن یک فنجان قهوه مسموم که به دستور شاه به وی خورانده شده بود درگذشت.

حضرت بهاء الله در سورة ملوک او را چنین مخاطب قرار داده اند:

ان یا سفیر العجم فی المدینة أزعمت بأن الامر کان بیدی او یبتل امرالله
بسجنی و ذلی او بافقادی و افنائی فبئس ما ظننت فی نفسک و کنت من
الظالمین آته ما من اله الا هو یظهر امره و یعلو برهانه و یشبث ما اراد و
یرفعه الی مقام الآذی ینقطع عنه ایذیک و ایدی المعرضین هل تظن بانک
تعجزه فی شیء او تمنعه عن حکمه و سلطانه او یقدر ان یقوم مع امره کل
من فی السموات و الارضین لا فو نفسه الحق لا یعجزه شیء عما خلق اذا
فارجع عن ظنک ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً و کن من الرجاعین
الی الله الذی خلقک و رزقک و جعلک سفیر المسلمین ... ان کان هذا
الامر حق من عند الله لن یقدر احد ان یمنعه و ان لم یکن من عنده
یکفیه علمائکم و الذینهم اتبعوا هوائهم و کانوا من المعرضین. (۲۳)

حضرت بهاء الله سفیر ایران را بنام نمایندۀ دولت ایران بخاطر مصائب و تضییقات شدیدی که در ایران برضد بهائیان وارد شده و مخصوصاً بخاطر جنایت خطیری که در مورد شهادت حضرت باب به عمل آمده بود بشتت مورد مذمت قرار میدهند. در این جا قسمت هائی از این خطاب مهیمن نقل می شود:

و کم من عباد قتلتموهم فی کلّ شهر و سنین و کم من ظلم ارتکبتموه
فی ایتامکم و لم یر شهبها عین الابداع و لن یخبر مثلها احد من
المورخین و کم من رضیع بقی من غیر آّم و والد و کم من اب قتل ابنه
من ظلمکم یا ملاّ الظالمین و کم من اخت ضجت فی فراق اخیها و کم
من امرت بقت بغیر زوج و معین و ارتقیمت فی الظلم الی مقام الآذی قتلتم
الذی ما تحرف وجهه عن وجه الله العلیّ العظیم فیا لیت قتلتموه کما

يقتل النَّاسَ بعضهم بعضاً بل قتلتموه بقسم الَّذِي ما رأت بمثله عيون النَّاسِ
و بكت عليه السَّماءُ وضحّت أفئدة المقرّبين أما كان ابن نبيّكم و أما كان
نسبته الى التّبيّ مشتهداً بينكم فكيف فعلتم به ما لا فعل احد من الأوّلين
فوالله ما شهد عين الوجود بمثلكم تقتلون ابن نبيّكم ثمّ تفرحون على
مقاعدكم و تكوننّ من الفرحين. (۲۴)

حضرت بهاء الله چنین ادامه می دهد:

و مع ذلك ما تنبّهتم فی انفسکم و ما استشعرتن من فعلکم الى ان قتمن
علینا من دون ذنب و لا جرم مبین اما تخافون عن الله الَّذِي خلقکم و
سویکم و بلغ اشدّکم و جعلکم من المسلمین الى متى لا تتنبّهون فی
انفسکم و لا تتعلّقون فی ذراتکم و لا تقومون عن نومکم و غفلتکم و ما
تکوننّ من المتنبّهین ... و فی کلّ یوم تجدوننّ ظلّمکم كما قتمن علیّ فی
تلك الاّیام بعد الَّذِي ما دخلت نفسی فی هذه الامور و ما كنت مخالفاً
لکم و لا معارضا لأمرکم الى ان جعلتمونی مسجوناً فی هذه الأرض البعید
ولکن فاعلمنّ ثمّ ایقن بأنّ بذلک لن یبطل امرالله و سنته كما لم یبطل من
قبل عن کلّ ما اکتسبت ایدیکم و ایدی المشرکین ثمّ اعلّموا یا ملأ
الاعجام بأنّکم لو تقتلوننی یقوم الله احد مقامی و هذه من سنّة الله الّتی
قد خلّت من قبل و لن تجدوا لسنّته لا من تبدیل و لا من تحویل ا
تریدون ان تطفثوا نورالله فی ارضه ابي الله الآ ان یتنّ نوره ولو انتم تکرهوه
فی انفسکم و تكوننّ من الکارهین. (۲۵)

حضرت بهاء الله پس از سرزنش سفیر ایران برای مظالمی که بر علیه امر الهی
وارد ساخته بود او را چنین خطاب می فرماید:

و مع ذلك فوالله لم یکن فی قلبی بغضک و لا بغض احد من النَّاسِ
ولو وردتم علینا ما لا یطیقه احد من الموحّدين و ما امری الآ بالله و ما
توکلی الآ علیه فسوف یمضی اّیامکم و اّیام الَّذین هم کانوا الیوم علی
غرور مبین و تجتمعون فی محضر الله و تسئلون عتاً اکتسبتنم بایدیکم
و تجزون بها فبئس مشوی الظّالمین فوالله لو تطّلع بما فعلت لتبکی علی
نفسک و تفرّ الى الله و تضجّ فی اّیامک الى ان یغفر الله لک و اتّه

لجواد کریم ... و لم ادر بائ صراط انتم تقيمون و عليه تمشون يا ملا المبغضين انا نذعرکم الی الله و نذکرکم بايأامه و نبشركم بلقائه و نقریکم الیه و نلتیکم من بدایع حکمته و انتم تطردوننا و تکفروننا بما صفت لکم الستکم الکذبة و تکنونن من العدبرین (۱۲۶)

حضرت بهاء الله در این قسمت از سورة ملوک به میرزا بسزرگی خان « سر قسول دولت ایران در بغداد که دشمن سرسخت آن حضرت بود و در تبعید آن جمال مبین به اسلامبول نقش عمده داشت اشاره و او را به عنوان کسی که قلم از ذکر نامش بیزار است معترزی می کند حضرت بهاء الله این شخص مغرور و خودپسند را با عبارات زیر تقیح می فرماید:

و کتا فيه+ احدى عشر سنين الی ان جاء سفیرکم الّذی لن یحبّ القلم ان یجری علی اسمه و کان ان یشرب الخمر و یرتکب البغی و الفحشاء و فسد فی نفسه و افسد العراق و یشهد بذلک اکثر اهل الزّوراء لو تسئل عنهم و تكون من البائسین و کان ان یاخذ اموال الناس بالباطل و ترک کلّ ما امره الله به و ارتکب کلّ ما نهیه عنه الی ان قام علينا بما اتّبع نفسه و هو یله و سلک منهج الظّالمین و کتب الیک ما کتب فی حقنا وانت قبلت منه و اتّبعت هو یله من درن بیته و لا برهان مبین و ما تبینت و ما تفحصت و ما تجتست لیظهر لک الصدق عن الکذب و الحق عن الباطل و تكون علی بصیرة منیر فاسئل عنه عن السّفراء الّذین کانوا فی العراق و عن ورائهم عن والی البلدة و مشیرها لیحصص لک الحقّ و تكون من المطّلعین (۱۲۷)

حضرت بهاء الله در خاتمه خطاب مبارک به سفیر ایران ضمن بیانات مشفقانه او را به تقوی و عدالت و خضوع و خشوع در برابر خدا و اجتنای او نصیحت می فرماید:

و لم یکن هذا الذکر متّی الیک لتکشف عتی ضری او توسط لی عند احد

« برای اطلاع بیشتر به جلد اول ص ۱۶۳-۱۵۸ مراجعه شود

+ عراق

لا فورب العالمين ولكن فصلنا لك الامر لعل تتبته في فعلك و لا ترد على احد مثل ما رددت علينا و تكون من التائبين الى الله الذى خلقك و كل شئ و تكون على بصيرة من بعد و هذا خير لك عتا عندك و عن سفارتك فى هذه الايام القليل اياك ان لا تغمض عيناك فى مواقع الانصاف و توجه الى شطر العدل بقلبك و لا تبطل امر الله و كن بما نزل فى الكتاب لمن الناظرين ان لا تتبع هويك فى امر و اتبع حكم الله ربك المتان القديم سترجع الى التراب و لن يبقى نفسك و لا ما تسره به فى ايامك و هذا ما ظهر من لسان صدق منيع اما تذكرت بذكر الله من قبل لتكون من المتذكرين قال و قوله الحق منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخرى و هذا ما قتره الله لمن على الارض من كل عزيز و ذليل و من خلق من التراب و يعيد فيها و يخرج منها لا ينبغي له بان يستكبر على الله و اوليائه و يفتخر عليهم و يكون على غرور عظيم بل ينبغي لك و لامثالك بان تبخمو المظاهر التوحيد و تخفضوا جناح النل للمؤمنين الذينهم انتقروا فى الله و انقطعوا عن كل ما تشتغل به انفس العباد و يبعدهم عن صراط الله العزيز الحميد و كذلك نلقى عليكم ما ينفعكم و ينفع الذينهم كانوا على ربهم لمن المتوكلين... (٢٨)

اقدامات برائى تبعيد قراتر

سفير نامبرده يعنى مشير الدوله كه توانسته بود حكومت تركيه را دو بار به تبعيد حضرت بهاء الله و ادار كند در سرگونی آن حضرت به عكس نيز نقش عمده‌ای بازی نمود.

اندكى پس از فصل اعظم يعنى از زمانى كه پيروان حضرت بهاء الله خود را از ميرزا يحيى و هواخواهان او جدا كردند سيّد محمّد اصفهاني فعاليت هاى خود را در بدنام ساختن حضرت بهاء الله تشديد نمود وى به اسلامبول رفت و چندين بار با سفير ايران ملاقات كرد و طى اين ملاقات ها از آن حضرت به سفير شكايه نمود و با بيان اكاذيب و مفتریات چنان ذهن او را نسبت به آن حضرت مسموم ساخت كه بعضى از اوليای امور كه قبلاً تحت تأثير عظمت و وقار حضرت بهاء الله قرار گرفته بودند اغفال شدند و او بالاخره موقف شد كه

با بدگونی از حضرت بهاء الله و مفتریات مبالغه آمیز سفیر را به ترس و وحشت اندازد و سوء ظن او را برانگیزد سید محمد همچنین با اولیای عالی رتبه باب عالی ارتباط پیدا نمود و با عبارات مبالغه آمیز از میرزا یحیی تعریف و تمجید کرد و در عوض فعالیت های حضرت بهاء الله را به عنوان خرابکاری به قصد برانداختن حکومت عثمانی معرفی نمود.

در انتشار این مفتریات شرم آور شخصی به نام آقاچان^ه و معروف به کج کلاه که یک افسر بازنشسته توبیخانه در ارتش ترکیه بود با سید محمد همراه شد این مرد که مشکلات بسیاری برای حضرت بهاء الله و اصحاب در ادرنه و عکا فراهم نمود اهل سلماس آذربایجان بود وی ابتدا افسر ارتش ایران بود ولی بعد به عثمانی ها تحویل داده شد در ارتش ترکیه وارد گشت و به درجه سرهنگی ترفیع یافته و سپس از چند سال یعنی در سال ۱۲۸۳ هجری (۱۸۶۶ میلادی) بازنشسته شد آقاچان در اسلامبول با سید محمد آشنا گشت و تحت تأثیر روح شیطانی او قرار گرفت این نفوذ سید محمد در او بقدری شدید بود که مساعد وفاداری برای او شد و تا آخر کار از روش ارباب خود پیروی نمود وقتی آقاچان پس از دستگیری در اسلامبول در اول آوریل ۱۸۶۸ مورد محاکمه قرار گرفت اظهار کرد که هرگز میرزا یحیی را ملاقات نکرده و لکن از طریق سید محمد با او در ارتباط بوده است وی ضمناً اعتراف کرد که از نوشته های میرزا یحیی چیزی نفهمیده و معجزی هم از او مشاهده نکرده است و تبت او در پیروی از میرزا یحیی خدمت به حکومت عثمانی بوده است آقاچان برای اثبات این ادعا اظهار عجیب و غریبی کرد یعنی متعی شد که اکثریت عظیمی از اهل ایران از جمله همسران ناصرالدین شاه از پیروان میرزا یحیی بودند و ضمناً اضافه کرد که به عقیده او اگر حکومت عثمانی از فعالیت های میرزا یحیی حمایت کند اهالی ایران از تبعیت حکومت ایران دست می کشند و تحت سلطه دولت

^ه این شخص را نباید با آقاچان کاتب حضرت بهاء الله اشتباه کرد.

عشمانی در می آیند آقاخان این طود عنوان کرد که برای مطمئن ساختن اولیاء امور اظهارنامه کتبی هم در این مورد تهیه کرده ولی هنوز موثق به انتشاء آن نگردیده است.

آقاخان در جریان استنطاقه ارتباط خود را با سید محمد توضیح داد و بیاز نمود که در سال ۱۸۶۷ به همراه سید محمد به وزارت امور خارجه رفته و در آنجا با یک مأمور عالی رتبه دولتی مصاحبه نموده اند و مقصدشان از این ملاقات آن بوده که حکومت عثمانی را متقاعد کنند که شهرت ماهیانه که از طرف دولت مقرر شده بود می بایستی به میرزایحیی داده شود نه به حضرت بهاء الله آقاخان تأیید کرد که دو بار به باب عالی رفته و درخواستی از طرف میرزایحیی در مورد این شهرت ماهیانه تسلیم نخست وزیر نموده است.

توجه به این نکته مهم است که در این زمان که اخبار مفتریات میرزایحیی در مورد شهرت به گوش حضرت بهاء الله رسید از آن به بعد از دریافت این شهرت خودداری فرمودند طبق شهادت محمد باقر قهوه چی که در اسلامبول دستگیر و در ۷ آوریل ۱۸۶۸ مورد بازجویی قرار گرفت استنکاف حضرت بهاء الله از دریافت شهرت از تاریخ ارت ۱۸۶۷ آغاز شده بود و از آن وقت بعد حضرت بهاء الله ناگزیر بودند که بعضی از لوازم زندگی را برای تأمین احتیاجات ساده زندگی خود و متعلقان شان بفرش برسانند.

آن مردان شیطان صفت یعنی سید محمد و آقاخان مدتهای مدید هر تلاشی نمودند تا حضرت بهاء الله را در انظار اولیای امور بدنام کنند و در عوض میرزایحیی را به عنوان مرد خدا و صاحب خصائل و صفات عالیه معرفتی نمایند چند تن از مأمورین دولتی ترکیه گول تبلیغات سوء آن دو را خوردند که در میان آنان دو نفر به نام های عصمت افندی و حاجی محمد نوری وجود داشتند سید محمد که در درونی و فریبکاری استاد بود به این در شخص وعده و وعید داده بود که وقتی میرزایحیی بناسط عزت و جلال بگستراند آنان را مشمول مراسم و عنایات خود خواهد نمود و بدین ترتیب

* به ص ۶۷ مراجعه شود

توانسته بود آنها را به سوی خود کشاند یکی از نیرنگ‌های سید محمد این بود که او و میرزا یحیی^۱ چند کلمه در حلقه‌ای نوشته و ارزش عددی آنها را بر آن افزوده و ادعا می‌کردند که مفهوم آنها اینست که فتح اسلامبول در سال ۱۲۸۶ هجری (۱۸۶۹ میلادی) صورت خواهد گرفت حضرت بهاء الله در یکی از نامه‌های خود به حاکم ادرنه به این حلقه به عنوان حلقه‌ای برای برافروختن آتش فتنه و آشوب اشاره کرده‌اند این نوشته در میان بعضی اشخاص منتشر شد و نسخه‌ای از آن بدست اولیای امر در اسلامبول و ادرنه رسید میرزا یحیی^۱ به هواخواهان خود در دوایر دولتی ترکیه اطمینان داده بود که در تلاش خود برای کسب قدرت پیروز خواهد شد و آنان را بخاطر حمایت‌شان پاداش عظیم خواهد داد میرزا یحیی^۱ به آقاجان لقب سیف الحق داده و او را به فتح عراق نوید داده بود و سید محمد شیطان صفت هم از طرف او به لقب قدوس که در آن زمان در میان مقامات رسمی بسیار معمول بود تسمیه شده و این مسئله سبب تفریح بسیاری گردیده بود.

به موازات این تبلیغات و اقدامات سید محمد موثق شد که در اذهان اولیای امر این شبهه را ایجاد کند که حضرت بهاء الله به کمک پیروانشان که خیلی از آنها به ادرنه می‌آمدند و مساعدت اولیای امر بلغار خود را برای حمله به اسلامبول آماده می‌کردند وی با بیان این اکاذیب اولیای امر از جمله نخست وزیر و وزیر امور خارجه را به ترس و وحشت انداخت و آنان را به طرح نقشه‌های جدید واداشت که سرانجام به تبعید حضرت بهاء الله به قلعه عکا منتهی گردید.

محاكمات اسلامبول

حضرت بهاء الله برای تخفیف ترس و وحشت و رفع شبهاتی که سید محمد در ذهن سفیر ایران ایجاد کرده بود دو نفر از حواریون خود یعنی مشکین قلم^۲ و علی سیاح^۳ را از ادرنه به اسلامبول اعزام فرمودند شخص ثالثی به نام

^۱ به جلد اول صفحه ۳۶ مراجعه شود.

^۲ به صفحه ۲۲۱ مراجعه شود.

جمشید گرجی هم برای کمک و خدمت به آن دو به آن شهر فرستاده شد مشکین قلم و سیاح چند بار سفیر را ملاقات کردند و لکن مفتریات و بدگونی‌های سید محمّد و آقاجان تأثیر خود را در ذهن او نموده بود و دسیسه‌های آن دو فوراً به دستگیری و حبس فرستاده‌های حضرت بهاء الله منتهی شد و مشکین قلم و سیاح و جمشید گرجی هر سه در اسلامبول به زندان افتادند.

چند ماه قبل از این جریان یکی از احتیای جانفشان بغداد حاجی میرزا موسی جواهری^{۱۰} ملقب به حرف بقا سه رأس اسب زیبای عربی به رسم هدیه برای جمال مبارک فرستاده بود و حال در این زمان که خود آن هیگل مبارک و همراهانشان در عسرت شدید بسر می‌بردند چاره‌ای جز فروش این اسبها نبود حضرت بهاء الله سه نفر از خادمین خود یعنی استاد محمّد سلمانی، درویش صدقعلی و محمّد باقر قهوه‌چی را مأمور فرمودند که این اسبها را به اسلامبول ببرند و در آنجا به کمک عبدالغفار⁺ آنها را بفروش رسانند این سه تن که از جریان زندانی شدن مشکین قلم و سیاح خبر نداشتند یکسر به کاروانسرای معروف به خان کهریارچی که قبلاً در آنجا مانده بودند رفتند این سه تن به محض رسیدن به آن محل به وسیله سربازان که به پاسداری در خان گماشته شده بودند دستگیر و به زندان اعزام شدند عبدالغفار نیز به زندان افتاد علاوه بر این هفت بهائی آقاجان هم به دستور حکومت دستگیر شد و همه آنان به وسیله هیئت مخصوصی مورد بازجویی قرار گرفتند و نتیجه تحقیقات بعداً به باب عالی فرستاده شد.

در این محاکمات که در ماه آوریل ۱۸۶۸ آغاز شد و تا چندین هفته طول کشید آقاجان تلاش بسیار کرد که خود را از گیر میرزا یحیی خلاص کند و ادعا نمود که فعالیت‌های خود او به قصد کسب قدرت سیاسی عظیم برای حکومت عثمانی بوده است و لکن مأمورین تحقیق تحت تأثیر ادعای گمراه کننده

^{۱۰} به جلد اول صفحه ۲۲۸ مراجعه شود.

⁺ به صفحه ۴۳۲ مراجعه شود.

او قرار نگرفتند برای اینکه او بعداً به زندان ابد در عگا محکوم شد هر یک از هفت زندانی بهائی بطور یکسان مورد بازجویی قرار گرفتند سوالاتی که از آنها شد همه در هر موردی مشابه و یکسان بود یکی از سوالات عمده در باره ادعاهای حضرت بهاء الله بود زندانیان بهائی در اظهارات خود بسیار محتاط بودند چه که نمی خواستند چیزی اظهار کنند که بهانه به دست دشمنان حضرت بهاء الله بیفتد وقتی انسان شرح این محاکمات را می خواند (۲۸) از مراتب حکمت آنان در شگفت می ماند گرچه بعضی از آنها از تعلیم بی بهره بودند عرفانشان در امر الله و ترجمه شان به لزوم حفظ و صیانت شریعت الله بسیار عمیق و دقیق بوده است.

یکی از این نفوس محمّد باقر قهوه چی برد که در بیت حضرت بهاء الله روز و شب به خدمت اشتغال داشت کار اصلی او چای درست کردن برای زائرین و مهمانان بود ولی با حکمت و صداقت صحبت می کرد وقتی از او در باره ادعاهای حضرت بهاء الله سؤال کردند و در جواب اینکه آیا او هرگز شنیده کا آن حضرت خود را مهدی یعنی موعود اسلام معرفی نمایند محمّد باقر جواب داد که هرگز او چنین چیزی از حضرت بهاء الله نشنیده است ولی مستنطق اصرار داشت که بدانند چه کسی ادعای مهدویت کرده محمّد باقر گفته بود که حضرت باب چنین ادعائی نموده بود و بعد در باره ظهور او و شهادتش صحبت کرده بود.

در اینجا باید یادآوری نمود که حضرت بهاء الله پیروان خود را از تبلیغ میان عثمانیان منع فرموده بودند این دستور حکمت های بسیاری در برداشت که یکی از آنها حفظ و صیانت امر الله بود و این زندانیان بهائی هم این دستور را در حین بازجویی بیش از هر چیز در نظر داشتند.

درویش صدقلی یکی دیگر از خادمین بوده که قلبش از عشق جمال مبارک مما برد وی در باره حضرت باب و ظهور آن حضرت صحبت کرد و وقتی سؤال کردند که آیا حضرت بهاء الله ادعای مهدویت کرده اند اظهار نمود که هرگز چنین ادعائی از آن حضرت نشنیده مأمور تحقیق در دنباله این سؤال می خواست بدانند که حضرت بهاء الله چه ادعای دیگری کرده بودند که درویش

در جواب اظهار کرد که آن حضرت پیروانشان را به ادای نماز و روزه و حج احکام الهی و شفقت و مهربانی با یکدیگر نصیحت نموده اند و در جواب اینکه خود او چه اعتقاداتی دارد اظهار کرد که او فقط خادم حضرت بهاء الله است و به گفته های ارباب خود عقیده دارد و وقتی پرسیده شد که اگر حضرت بهاء الله ادعای پیغمبری کنند چه خواهد کرد جواب داد که به او مؤمن خواهد شد.

از استاد محمد علی سلمانی هم سؤالات مشابهی در باره ادعاهای حضرت بهاء الله کردند و او هم به همان ترتیب جواب داد وقتی استاد محمد علی گفت که حضرت بهاء الله ادعای مهدویت نکرده اند خیلی به او فشار آوردند که بگوید اگر آن حضرت چنین ادعائی می کردند عکس العمل او چگونه بود جواب داد که هر وقت این جریان پیش آید او طبیعتاً تصمیم خود را در آن زمان خواهد گرفت.

یکی از سؤالات مهمی که اولیای امرد نگران کشف جوابش بودند نوع فعالیت های حضرت بهاء الله در ادرنه بود زیرا در آن زمان شایعات عجیب و غریب زیادی انتشار داشت که منشاء تمامشان میرزایحیی و سید محمد بودند همچنان که در پیش اشاره شد حضرت بهاء الله بطور کلی در ادرنه با مردم معاشرت نداشتند و هیچیک از آنها را هم در امر وارد نمی کردند با وجود این بسیاری از اعیان شهر از جمله حکام پیشین آن مخصوصاً خورشید پاشا حاکم وقت مجنوب آن حضرت شده و از ستاینندگان ایشان بشمار می رفتند خورشید پاشا بعضی اوقات به ملاقات حضرت بهاء الله می رفت و به کمال فروتنی پیش پای هیکل مبارک می نشست یکی از آرزوهای قلبی خورشید پاشا این بود که از حضرت بهاء الله پذیرائی کند و این آرزو زمانی به تحقق پیوست که آن حضرت در مقامی دعوت مصرانه و ملتسمانه او را در یکی از شب های ماه رمضان پذیرفتند و افتخار پذیرائی به وی عنایت نمودند.

در جریان این محاکمات بهائیان زندانی اظهار نمودند که حضرت بهاء الله با مردم شهر معاشرتی نداشتند فقط با همراهانشان که در حضور مبارک جمع می شدند ملاقات می کردند از یکی از زندانیان سؤال شده بود که این

اجتماعات چگونه برگزار می شده و او در جواب ضمن بیان حالت این جلسات گفته بود وقتی اصحاب در محضر هیکل مبارک حاضر می شوند به تلاوت آیات الهی می پردازند و به نصایح و مواعظ حضرت بهاء الله که عبارت از بیان تعالیم الهی و دعوت به محبت و الفت و صلح و آشتی با اهل عالم است گوش می دهند.

سؤال عمده دیگر مأمورین در باره ارتباط حضرت بهاء الله با میرزایحیی بود آنها می خواستند بدانند میرزایحیی که بود و درجه معلومات و تعداد پیروانش چقدر بود همه زندانی های بهانی اظهار کردند که با میرزایحیی تماسی نداشته اند و بنا بر این اطلاعاتی در این باره ندارند و لکن اغلب آنها گفته بودند که میرزایحیی در برابر علم حضرت بهاء الله چون قطره در مقابل دریا است در اینجا هم باز حکمت گفتار این زندانیان در باره این موضوع جدال انگیز واضح و معلوم می شود آنان در باره فعالیت های میرزایحیی صحبت نکردند بلکه تنها این نکته را روشن نمودند که حضرت بهاء الله همانند نور بودند و نور با ظلمت نمی توانست یکجا جمع شود وقتی از درویش صدقعلی پرسیدند که چند تن از برادران حضرت بهاء الله در ادرنه هستند او تنها دو تن یعنی میرزا موسی و میرزا محمد قلی را نام برد و در برابر این سؤال که پس میرزایحیی که بود گفت که او دیگر برادر حضرت بهاء الله نیست و از آن حضرت منفصل شده است.

تضییقات در مصر و عراق
در همان زمانی که دولت ترکیه اعمال فشار و تضییقات را بر علیه پیروان حضرت بهاء الله آغاز کرده بود حاجی میرزا حسین خان سفیر ایران به میرزا حسن خان خونی و میرزا بزرگ خان قنسلوهای ایران در مصر و عراق خبر داد که عثمانیان حمایت خود را از بایبان قطع کرده اند این دو قونسول هم که با شنیدن این خبر جرأت تازه ای یافته بودند به طرح نقشه هایی به قصد اعمال فشار به پیروان امرالله در آن دو کشور قیام نمودند اولیای امور در قاهره

« برای مطالعه سرنوشت این هفت زندانی به ص ۴۲۹ مراجعه شود.

عاصمة کشور مصر به تحریک میرزا حسن خان، حاجی میرزا حیدر علی و شش تن دیگر از اجنباء را دستگیر و به صورت زندانی به سودان اعزام نمود* و این زندانیان سالیان دراز شاید طاقت فرسانی را در آنجا تحمل نمودند.

در عراق هم میرزا بزرگ خان به همدستی شیخ عبدالحسین عراقی+ عالم دیو صفت اسلامی که دشمن سرسخت و دیرین حضرت بهاء الله از دوران بغداد بود فتنه و آشوبی برپا نمود و موج تضيیقات را بر ضد جامعه بی دفاع پیروان اسم اعظم در آن سرزمین بلند کرد.

به تحریک این دو نفس که مردم را بر ضد پیروان امر بنیج می شورانیدند آقا عبدالرسول قمی در بغداد به قتل رسید او یکی از اجنبای چانفشان بود که از طرف جمال مبارک به عنوان سقای+ بیت اعظم در بغداد مفتخر شده بود آقا عبدالرسول مدت پنج سال با وفاداری و جانفشانی که واقعاً نمونه بود در این سمت خدمت نمود قبل از او میرزا آقا جان کاتب حضرت بهاء الله این وظیفه را برعهده داشت آقا عبدالرسول و برادرش آقا حسین در ایام اولیة ظهور در موطن اصلی خود قم به امر حضرت باب گرویده بودند این دو برادر پس از بابی شدن به طهران اعزام و در آنجا زندانی شدند مصائب این زندان بقدری شدید بود که آقا حسین پس از دو سال در زندان درگذشت ولی آقا عبدالرسول به مدت هفت سال این شنداید زندان را تحمل نمود و وقتی آزاد شد به بغداد رفت و در آنجا به حضور جمال مبارک رسید و قلبش از روح ایمان آکنده گشت.

در اواخر ایام اقامت حضرت بهاء الله در ادرنه روزی آقا عبدالرسول در حالی که مشک آب به بیت مبارک ‡ حمل می نمود دو نفر به او حمله کردند و زخم

* به ضمیمه شماره ۳ مراجعه شود.

+ همان شیخ عبدالحسین طهرانی است که در جلد اول ص ۱۶۳-۱۵۸ ذکرش آمده است جالب است که نوه او به امر مبارک مؤمن شد و در زمره مبلّغین فتنال درآمد.

‡ چون در آن ایام آب جاری در منازل مجرد نیرد اشخاص معینی این شغل را برعهده داشتند که آب لازم برای مصرف خانواده و گاهی برای آبیاری باغچه ها را در مشکهای پر به خانه ها حمل کنند.

‡ مقصد بیت مبارک در بغداد است (مترجم)

قاتلی وارد ساختند آقا عبدالرسول بزحمت خود را به بیت مبارک رسانید و در آنجا فوت کرد بعداً گروهی از مردم در تبرستان مسلمین اجتماع کردند که از دفن جسدش در آنجا ممانعت نمایند ولی بالاخره به دخالت مأمورین دولتی مراسم دفن انجام شد.

حضرت بهاء الله در بعضی از الواح به ذکر عبدالرسول می پردازند، مصائب وارده بر او را بر می شمارند و از او با مهر و شفقت فراوان یاد می کنند پس از شهادت وی نیز جمال مبارک زیارتنامه مخصوصی برای او نازل و در آن عنایات و الطاف شان را بر روح آن شهید فی سبیل الله نثار می فرمایند.

شهادت عبدالرسول نشانه و طلیعه شداید و مصائب دیگری بود که بر علیه افراد جامعه مؤمنین در عراق وارد شد میرزا بزرگی خان به تحریک شیخ عبدالحمین تصمیم گرفت تمام احباب را از بغداد و شهرهای مجاور تبعید کند اقدام اول او این بود که سه نفر از احتیای کرپلا را دستگیر و در زیر زنجیر به بغداد اعزام نمود این سه نفر عبارت بودند از شیخ حسن زنوزی، ملا محمّد حسن قزویی و عمکر صاحب که قبلاً مورد اشاره قرار گرفته اند این سه نفر را قرار بود به ایران بفرستند و در کرمانشاه به اولیای امور ایران تحویل دهند سختی های سفر و سنگینی زنجیر سبب مرگ ملا محمّد حسن در بغداد شد و شیخ حسن هم در کرمانشاه صعود نمود ولی عمکر صاحب که از این سفر شکنجه آور جان سالم بدر برده بود به سیاه چال در طهران فرستاده شد و لکن سختی ها و محرومیت هائی که بر وی تحمیل شد بقدری شدید بود که پس از یک هفته روحش به کوی محبوب پرواز کرد و در عوالم ملکوت به ارواح مقدّسه دو مصاحب نامدارش ملحق گردید.

سرتونسل ایران پس از این وقایع اسفناک به توطئه های خود بر علیه جامعه احتیای بغداد ادامه داد وی آن قدر کوشید تا حاکم بغداد را راضی کرد که همه بهائیان را به موصل تبعید کند در نتیجه در حدود هفتاد مرد و زن و کودک در میان تمسخر و استهزای عمومی مردم از بغداد رانده شدند ولی حاکم بقدری که در قوه داشت در محافظت مهاجرین از تجارز دشمنان اقدام کرد و محافظین مسلح برای حفظ جان آنان در سفر به موصل همراه نمود.

این پناهندگان در موصل نیز تحت شدايد بسيارى قرار گرفتند وقتى از راه رسيدند بعضى از اهالى به پام خانه ها رفته و سنگ به آنها پرتاب نمودند دکانداران از فروش خوراكى به آنان امتناع كردند و كسى پناهى به آنها نداد و خيلى طول كشيد تا بتوانند در موصل استقرار يابند اغلب آنان پس از تحمّل مشقّات و محروميّت هاى زياد توانستند به كارى مشغول شوند و درآمد فقيرانه خود را با يكيديگر قسمت نمايند اين مهاجرين مدت تقريباً بيست سال در موصل ماندند در اين برهه از زمان زائرين بهائى براى رفتن به عكا و بازگشت به ايران اغلب از طريق موصل سفر مى كردند و تسبب سرد موفرد و تقويت روحى اين پناهندگان مى شدند اين مسافرين همچنين هدايائى از قبيل لباس و غيره كه حضرت بهاء الله به تيّت تخفيف آلام و مشقّات اجّابى موصل عنايّت فرموده بودند به آنان تسليم مى نمودند.

در ميان كسانى كه هدايائى كريمانه به اين مهاجرين مى فرستادند دو حوارى برارزنده حضرت بهاء الله كه از طرف آن حضرت به القاب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء ملقّب شده بودند شايان ذكرند كمك هاى اين دو نفس نفيس نقش مهمّى در تأمين گشايش و راحتى اين جامعه داشت زائرين فى الحقيقه حامل مراحم و عنايات الهى از جانب حضرت بهاء الله بودند مهاجرين در اثر زيارت الواح مباركه كه به افتخار آنان نازل و ارسال ميشد و نيز ملاقات زائرين توانستند نسبت به حضرت بهاء الله وفادار مانند و به ثبات و استقامت در امر الله موفّق گردند.

نفسى كه خدمات ارزنده و بى سابقه به اين جامعه مهاجرين موصل نمود ملاّزين العابدين بود كه از طرف حضرت بهاء الله به لقب زين المقرّبين ممتخر شده او خود يكي از تبعيد شدگان به موصل بود و به مدت هيچده سال چون يك شبان مهربان از جامعه بهائى مواظبت مى كرد با نظارت او صندوق خيريه اى در آن جامعه تاسيس شد كه در حقيقت نخستين مشروع از اين نوع

۵ شرح مفصّل حيات اين دو در جلد بعدى كتاب خرامد آمد.

+ شرح مختصر حيات زين المقرّبين در جلد اول ص ۳۵ آمده است.

در بین جوامع بهائی محسوب می شود زین المقربین با علم و دانش خود با درک و فهم عمیقی که از امرالله داشت با ذکارت فکری و شخصیت معتدلی که دارا بود و شوخ طبعی دلپسندی که داشت در بین یاران عزیز و محبوب و در حقیقت مرکز اصلی آن جامعه محسوب می شد حضرت بهاء الله نیز زین المقربین را در الواح نازلّه مأمور فرموده بودند که احباب را دور هم جمع کند، آنان را به وحدت و یگانگی بخواند، به تعمیق در امرالله تشویق کند و در کسب فضائل ملکوتی آنان را معاشرت نماید زین المقربین اکثر اوقات خود را صرف استنساخ الواح جمال مبارک می کرد و آنها را در اختیار احتیای الهی قرار می داد وی مخصوصاً سعی می کرد که الواح مبارکه را که به اعزاز بعضی یا همه احتیای موصل نازل شده بود به نسخ متعدّد تهیه و به هر یک از یاران تقدیم نماید.

حاجی میرزا حیدرعلی در یکی از سفرهای خود به موصل رفت بطور زیر که از یادداشتهای آن نفس جلیل انتخاب شده وضع جامعه بهائی آن سامان را چنین تصویر می کند:

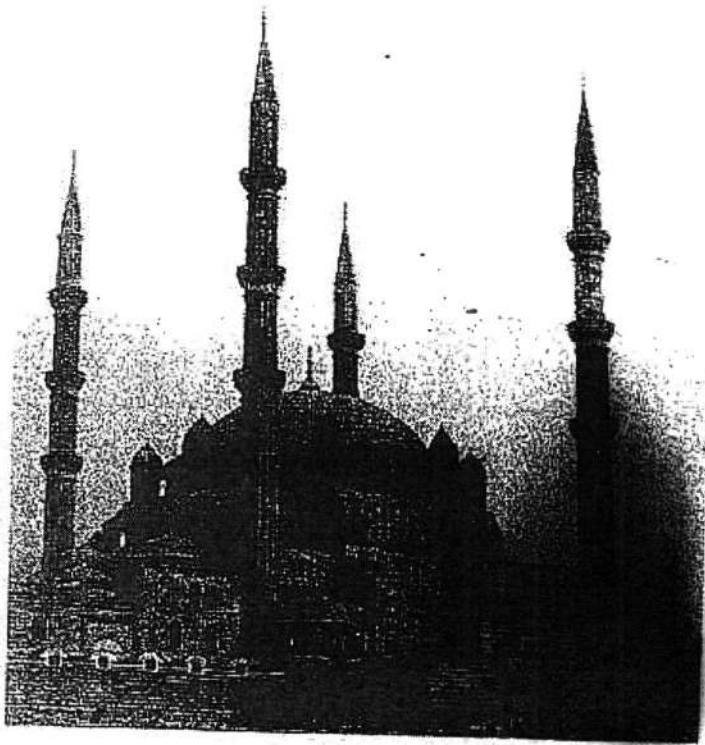
به موصل به لقاء و زیارت حضرت: زین و احبّاء الله روحی فداهم مشرف شدیم و مرحوم متصاعدالی الله آقا میرزا محمّد وکیل روحی لثریته الفدا هم از اسراء بود و باضطرار در سنّ پیری ارسی دوز شده بود و احباب موصل و حضرت زین نمونه ساحت اقدس و مدینه مقدسه عگا بودند و کمال اتحاد و اتفاق و یگانگی داشتند و در خدمت و زحمت از یکدیگر سبقت نمی گرفتند و قصد و املی جز فوز به رضای مبارک اولّا و طواف و زیارت و لقای مبارک ثانیاً نداشتند (۳۰)

جناب زین المقربین تا سال ۱۸۸۵ بار سنگین اداره امور جامعه بهائی موصل را با شوق و جانفشانی زیاد بردوش داشت در این سال حضرت بهاء الله در لرحی به ایشان توصیه فرمودند که به عگا عزیزت کند به شرط اینکه این انتقال در وضع آن جامعه خللی وارد نیاورد زین المقربین در اطاعت از این

« برای شرح مختصر حیاتشان به تذکرة الیومنا مراجعه شود.

دعوت در سال ۱۳۰۳ هجری (۱۸۸۶ میلادی) موصل را ترک کرد و با سر و شغف موفور به محضر محبوب خود وارد شد و بقیة ایام حیاتش را در آن مکان مقدس سپری نمود.

همزمان با ترک زین المقرین حضرت بهاء الله به یاران موصل دستور دادند که به سوی ایران یا سایر نقاط عراق حرکت کنند و مخصوصاً به آنان تأکید فرمودند که از رفتن به ارض اقدس خودداری کنند و توصیه نمودند که این حرکت می بایستی با احتیاط انجام گیرد و یاران بتدریج و به تعداد کم موصل را ترک نمایند بدین ترتیب اجتناباً موصل را ترک کردند و این شهر مرکزیت خود را در جامعه بهائی از دست داد.



مسجد سلطان سلیم
حضرت بهاء‌الله گاهی به این مسجد مشهور تشریف می بردند.



حسین آشیچی
یکی از پیروان صحیحی حضرت بهاءالله و آشیخ عاتلہ مبارکہ

فصل شانزدهم

دعوت از دو سلطان زمان

سوره ملوک تنها لوحی نبود که خطاب به ملوک صادر شد حضرت بهاءالله الواح دیگری نیز خطاب به بعضی از سلاطین، امرا و رؤسای ادیان بطور انفرادی نازل فرمودند. دو فقره از این الواح در آدرنه نازل شده که عبارتند از لوح خطاب به سلطان ایران و لوح اول خطاب به ناپلئون سوم.

لوح مبارک خطاب به سلطان ایران و مطالب نازله در آن ناصرالدین شاه تنها سلطانی بود که از روز نخست و از نزدیک با امر حضرت باب روبرو شد. وی اندکی پس از آن که حواریون حضرت باب به انتشار پیام آن حضرت برخاستند از تولد امر بدیع آگاه شد و پیشرفت سریع آن را نیز مشاهده نمود. وی این افتخار را داشت که در سمت ولیعهد، حضرت ربّ اعلی را روبرو ملاقات کند و این بیانات را که آن حضرت در جمع علما و اعیان آذربایجان به لحن مهیمن و طنین انداز ادا فرمودند استماع نماید:

من همان قائم موعودی هستم که هزارسال است منتظر ظهور او هستید و چون اسم او را می شنوید از جای خود قیام می کنید و مشتاق لقای او هستید و عجل الله فرجه بر زبان می رانید به راستی می گویم بر اهل شرق و غرب اطاعت من واجب است. (۱)

ناصرالدین شاه با ملاحظه اشتیاق و احتمال مقاومت ناپذیر بابیان و پس از آنکه با ترس و تومئیدی شکست های وهن آوری را که آنان بر نظامیان وی وارد ساخته بودند مشاهده نمود به استعانت وزرای خود و به تحریک علمای دین به ریشه کن کردن آن جامعه نو با در سرزمین ایران قیام کرد. شهادت حضرت اعلی و قتل عام هزاران تن از پیروان آن حضرت، مسجوبیت حضرت بهاءالله و سرگونی آن حضرت به عراق و نیز مظالمی که بر

علیه جامعه مظلوم پیروان امرالله وارد شد تمام در دوران سلطنت این پادشاه بود. به همین دلیل است که حضرت بهامالله در یکی از الواح، ناصرالتین شاه را با عبارات زیر سرزنش می کنند:

از جمله سلاطین ارض سلطان ایران است که هیکل امر (حضرت باب) را در هوا معلق و با شقارتی به قتل رسانید که تمام موجودات و اهل جنت علیا و ملا اعلی بر او گریستند. به علاوه بعضی از نزدیکان ما را مقتول و دارائی ما را غارت و عائله ما را اسیر دست ظالمین نمود و به کرات ما را محبوس ساخت تالله الحق احدی نمی تواند آنچه در زندان بر ما وارد شده احصا نماید جز خداوند محصی علیم قدیر. پس از آن ما و اهل الله را از وطن تبعید کرده و در نتیجه با اندوهی آشکار به عراق وارد شدیم و در آنجا متوقف بودیم تا آنکه سلطان روم (سلطان ترکیه) بر علیه ما قیام کرده و ما را به مقر سلطنت خود احضار نمود چون بدانجا رسیدیم صدماتی بر ما وارد شد که موجب مسرت خاطر سلطان ایران گردید بعد ما به این زندان که دست اجتا از دامان ما کوتاه بود وارد شدیم رفتار او با ما چنین بود (ترجمه) (۲)

با توجه به مطالب فوق اهمیتی مخصوص لوحی که به ناصرالتین شاه خطاب شده بیشتر معلوم می شود. ناصرالتین شاه نه تنها با شخص حضرت بهامالله که پیروانشان مورد اذیت و آزار او قرار گرفته بود آشنائی داشت بلکه به علت اعتقادات و سابقه مذهبی می توانست طرز استدلال حضرت بهامالله و اصطلاحاتی را که بکار برده اند درک کند. با وجود این بنظر می رسد که حضرت بهامالله در نزول این لوح مبارک در بعضی مواضع لغات و عبارات مشکل غیرعادی عربی بکار برده اند که شاید سلطان ناچار شود در خواندن آن از علمای دین استعانت بجوید و شاه هم عیناً همین کار را کرد یعنی لوح را به علما داد و از آنها خواست که جوابی برای آن تهیه نمایند ولی علما در این مورد اقدامی نکردند.

* در ایام حضرت باب بایبان در برابر دشمنانشان از خود دفاع می کردند و این منتهم به مجاهدات خرنین بسیاری می شد که در آنها بایبان بر دشمنان خود غالب می شدند حضرت بها، الله پیروان خود را از اعمال زور در برابر حملاتی که در سیل الهی بر آنان وارد می شود منع فرموده اند برای مطالعه بیشتر در این زمینه به جلد اول ص ۷-۲۹۹ و ص ۸۶ این جلد مراجعه شود.

لوح سلطان در میان الواح سلاطین از همه مفصل تر است. این لوح قسمتی به لسان عربی و بخشی به زبان فارسی است و از زیبایی و فصاحت خاصی برخوردار می باشد. قسمت کمی از آن به وسیله حضرت شوقی افندی به انگلیسی ترجمه شده است. اگر چه این لوح مبارک در ادرنه نازل شده ولی از عگا ارسال گردیده است. بدیع که جوانی هفده ساله بود با تقبل ایثار جان آنرا به طهران برد و به دست خویش به شاه ایران تسلیم کرد. شرح حیات این جوان که به لقب "فخرالشهدا" مفتخر شد، و تفصیل شهادت او در جلد بعدی این کتاب خواهد آمد.

در این لوح مبارک، حضرت بهاءالله سلطان ایران را دعوت می کنند که به ملت خود به دیده رأفت و عطوفت نظر کند و به عدل و انصاف بر آنها حکومت نماید و یادآور می شوند که قدرت و عزت این دنیا و فقر و ذلت آن هر دو رو به زوال است. حضرت بهاءالله برای نشان دادن گذران سریع این دنیای فانی با تمثیل بدیعی، متذکر می شوند که اگر قبر یک مالک و یک مملوک را باز کنند تشخیص استخوانهای یکی از دیگری امکان پذیر نخواهد بود و در آن مقام تفاوتی بین غنی و فقیر و سلطان و رعیت مشاهده نخواهد شد. آن حضرت تعلیم می دهند که برتری انسان در اعمال حسنه و درستکاری و پرهیزکاری است.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک در چندین مقام به سلطان نصیحت می کنند که توجه خود را در این حیات فانی متمرکز نکند و او را به این حقیقت متذکر می نمایند که پیش از او سلاطین نامدار بسیاری بوده اند که از این عالم رخت بریسته اند و امروز نامی از آنان در خاطر کسی باقی نمانده است. قصور عالیة آنان با خاک یکسان شده و خزاین مستوره آنها برباد رفته و شکوه و جلالشان نابود گشته است علما و دانشوران، حکما و فلسفه دانان و اشراف و اعیان نیز به تعداد بی شمار آمده و رفته اند و اثری از خود باقی نگذاشته اند، قدرت و نفوذشان از بین رفته و نامشان به دست فراموشی سپرده شده است.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک، به کرات سلطان را به تمسک به حیل عدالت می خوانند و از او دعوت می کنند که بین آن حضرت و دشمنانشان

* لوح مبارک سلطان بعداً تحت نظر بیت العدل اعظم ترجمه و در سال ۲۰۰۲ ضمن کتاب *The Summons of the Lord of Hosts* منتشر گردیده است. (مترجم)

تضاد نماید از جمله چنین می فرمایند:

يا سلطان فانظر بطرف العدل الى الغلام ثم احكم بالحق فيما ورد علي
ان الله قد جعلك ظلّه بين العباد و آية قدرته لمن في البلاد ان احك
بيننا و بين الذين ظلمونا من دون بيته و لا كتاب منير ان الذين فر
حولك يحبونك لانفسهم والغلام يحبك لنفسك و ما اراد الا ان يقرتك
الى مقرّ الفضل و يقبلك الى يمين العدل و كان رتك على ما اقوا
شهيداً شهيداً. (۳)

توضیحات بر ضدّ بایبان

تسمت دیگری از این لوح مبارک درباره مأمورینی است که به خاطر نفس خود
به سلطان خدمت می کنند حضرت بهاءالله اعمال این رجال را مورد سرزنش
قرار می دهند و بیان می فرمایند که آنان بجای اینکه برای سعادت و رفاه
ملت خدمت کنند خدماتشان حصر در این است که نفوسی را به نام بابی
بگیرند و به قتل رسانند و به غارت اموالشان مشغول گردند.

تاریخ امر این حقیقت را به روشنی نشان می دهد. اولیای امور در ایران ده ها
سال با اذیت و آزار پیروان حضرت باب و حضرت بهاءالله، در میان مردم
کسب شهرت و اعتبار می نمودند. در حقیقت بهترین و آسان ترین راه برای از
بین بردن دشمن برای هر کسی متهم ساختن او به بابی شدن بود چه که این
شخص بی درنگ مورد حمله و آزار قرار می گرفت که اغلب منتهی به مرگ
می شد. قربانی این چنین تهمتی پیش از آنکه بتواند بی گناهی خود را ثابت
کند با شدیدترین تظییقات از جمله مرگ روبرو می گشت.

حاجی میرزا حیدرعلی داستان مضحک یک سید اصفهانی را نوشته که این
حقیقت را نشان می دهد. او می نویسد که در ایام اولیّه امر در اصفهان با
سیدی که در زمره طلاب دینی بود آشنا شد و این آشنایی به دوستی انجامید
و حاجی درباره امر بابی با او به مذاکره پرداخت. سید به زودی به امر بدیع
اقبال کرد و به چند تن از یاران معرفتی شد. بعضی از آیات حضرت ربّ
اعلی را برای مطالعه دریافت نمود. پس از چندی حاجی از یک منبع موثق
شنید که این سید در ایمان خود صادق نبوده بلکه وظیفه خیررسانی داشته و

نیت اصلی اش این بوده که هویت بایبان را کشف و اسامی آنان را در اختیار دشمنان امر گذارد. حاجی می دانست که خطر جدی ذر پیش بود و مؤمنین به امر ممکن بود هدف اذیت و آزار و شهادت قرار می گرفتند. وی نقشه‌ای به فکرش رسید که نشانه هوشیاری و کاردانش بود. او فکر کرد که بهترین راه خلاصی از دست سید این بود که او را به عنوان یک فرد بابی معرفی کند زیرا یک چنین اتهامی به تنهایی کافی بود که او را از شهر بیرون کنند. حاجی درباره این داستان چنین می نویسد:

در مدرسه بیدآباد که متعلق به جناب آقا سید اسدالله بود منزل داشت و ایشان اصفهان بودند بر او نشان حاجی سید محمدعلی ریاست داشت فانی رفت و به حاجی سید محمدعلی خبر داد که فلان سید طلبه در مدرسه شما بابی است و نوشتجات بابی را هم دارد و کسی را هم تحریک نمودم او را پتروساند و فرارش دهد و سید را خوف غلبه نمود و منزل و اسبابش و کتاب هایش را گذاشت و فرار کرد و برنگشت. (۲)

داستان دیگر که خطر شناخته شدن به عنوان بابی را نشان می دهد درباره ملا محمد قانسی ملقب به نبیل اکبره است این داستان از تقریرات شفاهی ایشان که به وسیله برادرزاده نامدارش شیخ محمد علی قانسی ثبت شده استخراج گردیده است. این جریان زمانی اتفاق افتاد که حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران محبوس بودند و نقشه بزرگی برای ریشه کن کردن جامعه بابی به وسیله حکومت در جریان بود. نبیل اکبر که از علمای روحانی بسیار مطلع و دانشمند بود در آن زمان بابی نبود وی در اوج تضییقات بر ضت بایبان به طهران وارد شد و عازم شهرهای کریملا و نجف در عراق بود. در ایام اقامت در طهران در یکی از مدارس دینی که تحت نظر شخصی به نام شیخ عبدالحسین اداره می شد مسکن گرفت. وی روزهای اقامت در طهران را چنین توصیف می کند. شیخ عبدالحسین پس از ملاقات و اظهار محبت چون از مناہج حکمت و فلسفه الهی بهره‌ئی نداشت و در باطن طالب و مایل بود اغلب شبها را

۱۱ برای اطلاع بیشتر در باره نبیل اکبر به جلد اول ص ۸-۱۰۳ مراجعه شود.

+ نبیل اکبر در ایام جوانی در رشته های فلسفه الهی و حکمت کسب مهارت نمود و در سنین بعد به عراق رفت و در آنجا درجه اجتهاد گرفت و اشتهار فوق العاده یافت.

به عنوان ضیافت دعوت و از مسائل حکمت و نظریات حکما سزال می نمود در این اثناء واقعه جسارت و تعرض یک نفریابی به حضرت شهریار روی داده و آتش غضب خاقانی شعله ور و حکم اعدام عموم بایبان از مرکز سلطنت صادر و در طهران عزیزخان سردار و محمود خان کلانتر مأمور این کار شدند و هر روز جمعی گرفتار و به دیار عدم رهسپار بودند و چنان کار سخت و دشوار بود که هر کس به خلاف، متهم به این اسم می شد ناچار مبتلا و گرفتار می گشت و مناصی از برای او نبود. از قضا بعضی از طلاب نظر بر صفت مشربی که جهلا حکمت را مذموم و سلسله حکما را ضال و مضل و مطالب آنان را فاسد و باطل می دانند و دلیلشان کلمه «الحکمة ضالة المؤمن» است و در نزد محمودخان سعایت و این جانب را به اسم بابی معرفی نموده بودند. فرآشهایی که مأمور گرفتن بودند در محله سنگلج در خانه شخص طبیعی که از رفقا و اصداقا بود و به عنوان ضیافت شب در منزل او بودم اینجانب را پیدا نموده صبح زود به خانه محمود خان بردند اما چیزی که شد فوراً دو کلمه به شیخ عبدالحسین نوشته وی را بر موقوف آگاه نمودم بعد از ورود به خانه کلانتر در بالاخانه‌ئی که یک نفر پیرمرد معتم در آنجا بود اینجانب را منزل دادند. آق پیرمرد که وی را نیز به همین اسم آورده بودند چون چشمش به من افتاد بسیار متأسف و محزون شد و گفت ای جناب شما را هم گرفتند و آوردند و بی اختیار اشکش جاری گشت و نجاتم را از حق مسئلت نمود در این بین هیاهوی غریبی برخاست و صدای ضجه و اتین بلند گردید معلوم شد کلانتر جمعی دیگر را گرفته و مشغول زدن و سیاست کردن است. بعد از فراغت، بالا آمده در اطاق دیگر که مقابل بود نشست دقیقه‌ئی چند نگذشت که بدون احضار وارد بروی گشته به رویش سلام گفتم و جواب نشنیدم با حال غضب سر به زیر افکنده اعشنا ننمود عرض شد مقصود از احضارم چیست؟ جواب داد اجرای حکم شاه. پرسیدم به چه تقصیر و گناه؟ جواب داد چه تقصیری بزرگتر که بابی هستی و دشمن دین و دولت. عرض کردم جناب کلانتر این فخره کذب و خلاف است و هر کس عرض نموده مغرض بوده و مقصودی

به قرن بدیع مراجعه شود.

جز اذیت و آزار اینجانب نداشته. ابدأ شمری نبخشید و اثری نکرد ناچار خاموش نشستم و تن به قضا دادم که در این اثنا محرز شیخ عبدالحسین داخل و مکتوبی به دست او داد پس از ملاحظه از هم باز و منبسط گردید و بنای عذرخواهی را گذاشت و گفت جناب الآن شما را خواسته اند بهتر آنکه زودتر بروید برخاستم او نیز برخاست و تا در خانه مشایعت و مکرر عفو و معذرت می خواست تا آنکه به مدرسه آمده شیخ در مدرسه با جمعی نشسته منتظر ورود بود چون چشمش به اینجانب افتاد مسرور و متبسم شد و صورت واقع را سؤال نمود و فرمود فلانی این چه حکایت بود. عرض شد از طلاب مفسد فضول سؤال فرمائید که چنین تهمت و ظلمی روا داشتند و بی جهت در حق من سعایت نمودند شیخ عبدالحسین بی نهایت بر افروخت و عموم طلاب را مخاطب و ساعی را هر کس باشد تهدید به سیاست و تبعید نمود. بالجمله این قضیه بی اصل سبب شد که در پیش علما و طلاب طهران به اسم بابی معروف شدم نهایت می گفتند فلانی بابی بود و مأخوذ گشت شیخ عبدالحسین حمایت و از او شفاعت کرد. بطوری مشهور شدم که در کوچه و بازار مشارالینان بودم و بعضی از طلاب در معابر اجتناب می نمودند و پرهیز داشتند از اینکه مبادا عباى ایشان به عباى من بخورد.^{۵۰}

پس از این شهرت بی اصل و حقیقت، شبی از شبها آقا سید یعقوب نامی از اهل قائن که در همین مدرسه منزل داشت و بعد معلوم شد که سزا بابی بوده ولی کسی او را نمی شناخت به اطاق فانی آمده از روی مزاح اظهار داشت که آیا هیچ می دانید که در این شهر به اسم بابی معروف و عموم علما و طلاب شما را به این اسم می خوانند و از این طایفه می دانند؟ گفتم این فخره از شهرت های بی اصل است و من به جز اسمی از این طایفه نشنیده و سطری از کلمات آنان را ندیده و با نفسی از ایشان ملاقات ننموده ام. در جواب گفت اکنون که شما با وصف این حال به این اسم معروف شده اید چه کلمات باب را ببینید و چه نبینید تفاوتی به حال مردم و عقیده آنان در حق شما نمی کند من قدری نوشتجات باب را بدست

^{۵۰} این روش را علما درست کرده بودند و اینطور به مردم تعلیم می دادند که اگر شخص مسلمانی با یک بابی تماس جسمی پیدا می کرد نجس و ناپاک شمرده می شد.

آورده ام ولی نمی فهمم چون شما را بی غرض و امین و صاحب فهم و ذوق سلیم یانته ام آورده ام که ملاحظه فرمائید و آنچه بر شما معلوم شد به من نیز بفهمانید. این بگفت و مقداری نوشتجات از بغل بیرون گذاشت و رفت. اندکی در آن کلمات از روی تفتن و بی اعتنائی سیر نمودم چون مغزم از کلمات حکما پز بود و به اسلوب بیانات فلاسفه انس و عادت کرده بودم بالمره در نظرم جلوه نمود و به مذاقم موافق نیفتاد و بلکه خیلی سست و بی حقیقت و خالی از تحقیق و حکمت یافتم لهذا در زیر کتابها مخفی و مستور داشتم. شب دیگر آقا سید یعقوب آمده جورا شد که آن نوشته جات را دیدید و چیزی معلوم شد یا نه؟ گفتم فی الجمله ملاحظه شد مطلبی که لایق توجه و قابل اعتنا باشد نیافتم بیچاره مردم عبث خود را به مهالک انداخته اند و در طریق باطل جان خود را فنا می نمایند. عوام معذورند چه که صحیح و سقیم نمی دانند و غث و ثمین نمی شناسند اما بعضی از اهل علم را چه می شود که در این ورطه قدم گذاشته و اسباب اضلال عوام گشتند بطلان ادعای باب واضح و ضلالت بابیان محتاج به دلیل و برهان نیست. از شنیدن این مطالب حالت آقا سید یعقوب منقلب و صلتی سربه زیر افکنده چیزی نگفت و گاهی به مثل اینکه می خواهد چیزی بگوید و مطلبی دارد به من نگاه می کرد و باز خودداری می نمود تا عاقبت برخاست و این شعر بخواند:

ای بسا علم و ذکارات و فطن گشته رهرو را چو غول راهزن
و بعد مرا مخاطب ساخت و گفت "فارجع البصر کرکین هل تری من فطور"
فلانی تقیید شما به قوانین مجعوله و ضوابط مقررره در نزد قمر
بسی بعید است نظر به معانی و حقائق فرما حتی تری ما لا رأت عین
و لاسمعت اذن و لا خطر علی قلب بشر و از اطاق مایوساً بیرون رفت.
قدری در حال سید مذکور متفکر شدم و از انقلاب حال او مندهش گشتم و
ظن غالب این شد که وی از این طایفه است و خیال از اضلال من است
ولی من صید دام او نیستم بیچاره سید اشتباه نموده و شکار خود
را نشناخته:

عینقا شکار کس نشود دام باز چین کاینجا همیشه باد بنست است دام را

خلاصه محض این که دلائل بطلان سید باب را از کلمات خود او بدست آورده و به سید بیچاره به نمایانم و وی را از راه خطا و اشتباه باز گردانم اگر چه مرا قصد و خیال این بود ولی در باطن یک نوع وحشت و تزلزل و انقلابی در احوال ظاهر شد که خود را در موقف صراطه و در بین هلاک و نجات یافتم. به هر حال مجدداً نوشته جات را پیش کشیده به دقت و نظر اصعان شروع به مطالعه کردم چه گویم که این بار از هر سطری گویا یابی از علم به روی گشوده می شد و عالمی جدید در نظرم جلوه می کرد تا صبح نخوابیدم و مکرر عطف کردم و پیوسته بر دهشت و حیرتم می افزود و در آن بحر زخار غوطه ور گشتم و غواص آسا لنالی گرانبها بدست آوردم. چنان شد که حقایقت نقطه اولی کالشمس فی وسط السماء ظاهر و آشکار شد. خود را صاحب قلب و بصر و قوت و روحی دیگر یانتم آنچه از مراتب علم و حکمت اندوخته بودم و مایه افتخار بود در نظر پست و بی مقدار و سوهون و خوار آمد. آری:

گر خوری یک بار از ماکول نور خاک ریزی بر سر نان تنور
 خلاصه شب دیگر آقا سید یعقوب به عادت هر شب آمد و بر کیفیت مطلع گردید از شوق و شغف سر به سجود گذاشت و از وجد و نشاط محروم مات بود. گاهی مثل ابر بهار اشک می ریخت و هنگامی چون کبک دری تهقه می زد. از آن به بعد مقداری دیگر از توقیعات و جواب بعضی سؤالات که از آن جمله بود شرح کوثر و توقیع میرزا حسن گوهر و جواب اسئله آقا سید یحیی دارابی... (۵)

مقام حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله در لوح سلطان ضمن عباراتی مجلل و بدیع و به لسانی مهیمن و فصیح ظهور مقدس خویش را چنین توصیف می فرمایند:

یا سلطان اتی كنت كأحد من العباد و راقداً علی المهاده مرت علی نسانم
 التبحان و علمنی علم ما كان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم
 و امرنی بالثناء بین الأرض و السماء و بذلك ورد علی ما تدرتت به عیون

۵ به پاورقی ص ۸۴ مراجعه شود

العارفين ما قرئت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسئل المدينة آتتني كنت فيها لتوقن بآتي لست من الكاذبين هذا ورقة حرمتها ارياح مشية ريتك العزيز الحميد هل لها استقرار عند هبوب ارياح عاصفات لا و مالک الأسماء و الصفات بل تحركها كيف تريد ليس للعدم وجود تلقاء القدم قد جاء امره المبرم و انطقني بذكره بين العالمين آتني لم اكن الآ كالميت تلقاء امره قلبتني يد ارادة ريتك الرحمن الرحيم هل يقدر احد ان يتكلم من تلقاء نفسه بما يعترض به عليه العباد من كل وضع و شريف لا فوالذي علم القلم اسرار القدم الآ من كان مؤتمناً من لدن مقتدر
قدير. (٦)

این عبارات بده علو مقام حضرت بهاء الله گواهی می دهد چه که به صریح بیان می فرمایند که ظهورشان تنها به حق منسوب است و علم شان ذاتی است نه اکتسابی و تأکید می کنند که در برابر فرمان حق تسلیم صرفند و هر چه انجام می دهند از نزد خداوند عزیز علیم است. هر ناظر منصفی بهره مند از بصیرت روحانی می تواند حقیقت امر حضرت بهاء الله را از مطالعه بیانات فوق کشف کند. زیرا هیچ بشری که دارای عقل سلیم و قائم بالذات باشد نمی تواند چنین ادعای خطیر کند، آنرا به سلاطین عالم اعلان نماید و در برابر تضحیقات وارد تا آخرین لحظه ایستادگی نماید و پای استقامت بفشارد. تنها مظهر ظهور الهی می تواند به لحنی که حضرت بهاء الله نطق فرموده اند تکلم کند. حضرت عبدالبهاء درباره این بیان مبارک حضرت بهاء الله که می فرمایند: "آتی كنت كأحد من العباد و راقداً على المهاد مرت على نسائم السبحان و علمنی علم ما كان" چنین توضیح می فرمایند:

این مقام تجلی است این محسوس نیست معقول است و این از زمان ماضی و حال و استقبال میرزا و منزّه است این تعبیر و تشبیل است مجاز است نه حقیقت و نه حالتی است که مفهوم انسانست یعنی خواب بوده بیدار شده بلکه انتقال از حالی به حالی است مثلاً نوم حال سکون است و بیداری حال حرکت. نوم حالت صمت است و بیداری حالت نطق. نوم حالت خفا است و بیداری حالت ظهور مثلاً در فارسی و عربی تعبیر می شود که زمین خواب بود بهار آمد بیدار شد یا زمین مرده بود بهار آمد زنده گشت

این تعبیر تمثیلی است و تشبیه و تأویل در عالم معانی، باری مظاهر مقدسه لم یزل حقایق نوراتیه بوده و هستند تفسیر و تبدیلی در ذات آنها حاصل نگردد نهایت آنست که قبل از ظهور چون ساکن و صامت مانند نائمند و بعد از ظهور ناطق و شارق مانند بیدار. (۷)

قبلاً به توضیح حضرت عبدالبهاء اشاره شده که مظهر الهی در کلّ احیان از مقام مظهریت بهره مند بوده و مدتها قبل از دعوت به رسالت در کینونت خود حائز تمام صفات الهی می باشد. حضرت بهاء الله در یکی از الواح خود، لمحدهای از کیفیت تجلی ظهور الهی را در وجودشان در ایام اولیة حیات مبارک به ما نشان می دهند. گرچه ما هرگز نخواهیم توانست حقیقت و کیفیت آنچه در این مورد واقع شده را کاملاً درک کنیم ولیکن داستان خود به تنهائی مایه شگفتی و اعجاب است. حضرت بهاء الله در یکی از الواح (۸) بیان می فرمایند که یک وقتی در طفولیت داستان قتل عام قبیله قریظه که به وسیله ملا محمد باقر مجلسی[†] نقل شده بود را می خواندند[‡] و در اثر قرائت این داستان قرین حزن و اندوه شدید شدند ولی در همان حال ملاحظه نمودند که بحر بیکران رحمت و غفران الهی در برابرشان به موج آمد. وجود مبارک در آن زمان ملتسمانه از حقّ جلّ جلاله خواستند که به جمیع اهل عالم عنایت کند آنچه را که صلح و آشتی در میان آنان تأسیس می نماید. حضرت بهاء الله بعد بی فرمایند که چگونه یک روز قبل از طلوع آفتاب یکباره انقلاب عجیبی وجود آن حضرت را فرا گرفت که افکار و گفتار و آدابشان را کاملاً تحت تأثیر قرار داد. این در حقیقت تحولی در رجود هیکل مبارک بود که از عظمت و جلال بشارت می داد و این حالت به مدت درازده روز ادامه داشت. حضرت بهاء الله شهادت می دهند که پس از این واقعه بحر بیان به

۵ به جلد اول ص ۲۲۴ مراجعه شود.

+ این داستان در تاریخ اسلام معروفست.

† یکی از علمای معروف اسلامی و مؤلف کتب بحارالانوار که حاری احادیث اسلامی و مواضع دیگر است. اهل شیعه این مجوسعه را دائرة المعارف مذهب شیعه می شمارند.

‡ در ایام حیات جمال مبارک یکی از کتب اولیّه که اطفال خواندندش را می آمرختند قرآن بود و بعد کتابهای دیگر اسلامی و دیران شعرا را یاد می گرفتند.

موج آمده و شمس اطمینان درخشیدن گرفت و این حالت همچنان ادامه داشت تا وقتی که نقاب از چهره رسالت و مظهریت برداشتن و مقام خویش را به اهل عالم اعلام فرمودند. حضرت بهاءالله در همین لوح مبارک شهادت می دهند که در این دور بدیع، از یک طرف، تمام عواملی را که سبب اختلاف و نفاق می شده از دین الهی برداشته اند و از طرف دیگر تعالیمی وضع فرموده اند که کافل و ضامن وحدت و یگانگی نژاد انسانی می باشد.

حضرت بهاءالله در لوح سلطان به شاه ایران بشارت می دهند که اگر به مشرق ظهور الهی عارف شود مقام بزرگی در انتظار اوست:

ان یا سلطان لو تسمع صریر القلم الاعلی و هدیر رقاء البقاء علی افنان سدرۃ المنتهی فی ذکر الله موجد الاسماء و خالق الارض و السماء لیبتک الی مقام لا تری فی الوجود الا تجلی حضرۃ المعبود و تری الملک احقر شیء عندک تضعه لمن اراد و تتوجه الی افق کان بانوار الوجه مضيئاً و لا تحمل ثقل الملک ابداً الا لنصرة ربک العلی الاعلی اذا یصلین علیک الملا الاعلی حبذا لهذا المقام الانسی لو ترتقی الیه بسلطان کان باسم الله معروفاً (۸)

دعوت از علمای دین

حضرت بهاءالله در لوح شاه ایران پیشنهاد فوق العاده مهمی ارائه فرموده اند پیشنهادی که هیچ مظهر ظهوری در هیچ دوری از ادوار طرح ننموده است. حضرت بهاءالله می فرمایند:

ایکاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار می گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجّت و برهان می نمود این عبد حاضر و از حقّ آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لایح گردد و بعد الامر بیدک و انا حاضر تلقاء سریر سلطنتک فاحکم لی او علی (۱۰)

خداوند به مظهر ظهورش قدرت کلمه الله عنایت می کند نفرسی که به محضر حضرت بهاءالله مشرف شده اند شهادت داده اند که وقتی هیکل مبارک نطق می فرمودند مانند این بود که بحر بیکرائی به موج آمده بیانات مبارک ملاظفت آمیز و در عین حال محکم و مهین بوده است.

حضرت بهاء الله با این بیان قاطع و صریح که فی الحقیقه دعوت علما به مقابله و مواجهه محسوب می شد در باره حقایق ظهور خود به اهل عالم اتمام حجت نموده اند.

آن حضرت در این لوح مبارک درباره علمای دین صحبت می کنند و دورویی و عدم تفاهم آنان را یادآور می شوند بغضی از احادیث اسلامی که شرارت فقهای دین را در آتیه پیش بینی می کند نقل می فرمایند و بیان می کنند که آیات زیر نازل در کلمات مبارکه مکنونه به این گونه نفوس که به ظاهر به علم و تقوی معروف و به باطن خادم امیال و شهوات نفسانینند خطاب گشته است:

ای بی وفایان چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذنب اغنام من شده اید مثل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درخشان و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار من است و همچنین می فرماید: "ای به ظاهر آراسته و به باطن کاسته مثل تو مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون به دست صراف ذائقه احدیه افتد قطره ای از آن را قبول نفرماید تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود ولیکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه فرق بی منتها در میان" و همچنین می فرماید: "ای پسر دنیا بسا سحرگاهان تجلی عنایت من از مشرق لامکان به مکان تو آمد و ترا در بستر راحت به غیر مشغول دید و چون برق روحانی به مقرّ عرّ نورانی رجوع نمود و در مکامن قرب نزد جنود قدس اظهار نداشتی و خجلت ترا نپسندیدم" و همچنین می فرماید: "ای مدعی دوستی من در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا در فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و باز گشت (۱۱)

سیف حکمت و بیان

حضرت بهاء الله در لوح سلطان کوشش می کند تا شبهات و مغتریاتی را که درباره فعالیت اجتهاد در ذهن شاه ایجاد گشته بود زایل نمایند. باید به یاد داشت که اولیای امور ایران از ابتدای ظهور نهضت بابی از قدرت و نفوذ آن در جامعه بیم و هراس داشتند. بابیان با روش دفاعی که در برابر حملات

دشمنان‌شان از خود نشان داده بودند به عنوان افرادی شجاع و از خود گذشته شهرت یافته بودند از طرف دیگر اکثریت مردم از این که بایان قصد توسعه مصالح دین خود را داشتند دچار نگرانی گشته بودند. حکومت هم از وقتی که چند بابی غیرمسئول در سال ۱۸۵۲ میلادی بر ضد جان شاه سوء قصد نمودند تمام بایان را به تخلف و طغیان متهم ساخته بود. حضرت بهاءالله در این لوح مبارک به صراحت تمام، شاه را مطمئن می‌کند که از حین ورود به سرزمین عراق مؤمنین را مأمور فرموده‌اند که نزاع و جنال را ترک کنند، شمشیرهای خود را بر زمین گذارند و مداین قلوب مردمان را به سیف حکمت و بیان مفتوح نمایند حضرت بهاءالله در این لوح مبارک قسمت‌هایی از لوحی را که از قبیل صادر و در آن بیان مبارک "ان تقتلوا فی رضاه لخیر لکم من ان تقتلوا" نازل شده نقل می‌کنند و بیان می‌فرمایند که مردم مقصد از نصرت را که در کتب الهی نازل شده درک نکرده‌اند و توضیح می‌دهند که نصرت امرالله با محاربه و مجادله حاصل نمی‌شود بلکه با اعمال حسنه و افعال طیبه بدست می‌آید.

در این زمینه باید یاد آور شد که پیروان حضرت باب که در برابر حملات دشمنان از خود به دفاع پرداختند به علت شرایط و مقتضیات خاصی بود که امر حضرت باب در میان آن آغاز شد و انتشار یافت. برای فهم این مسئله باید با شرایطی که در آن ایام در ایران در جامعه شیعه موجود بوده و نیز با کیفیت ظهور حضرت باب آشنا شد.

شایسته یادآوری است که تمام مظاهر مقتسه الهیه قبل از حضرت باب در دوره‌ای مبعوث شدند که به کور نبوت معروفست. این کور با ظهور حضرت آدم^ه یعنی نخستین مظهر الهی آن کور آغاز شد و با ظهور حضرت محمد که خاتم انبیاست پایان یافت کَلِمَةُ پیامبران این کور به طلوع یوم الله بشارت داده و ظهور "بهای الهی" را در عالم بشری تصویر نموده بودند.

مقصد اصلی از ظهور حضرت باب بشارت به ظهور حضرت بهاءالله و آماده

* طبق تعالیم بهانی داستان حضرت آدم در کتاب مقتس داستان مجازی است و وی در تاریخ مشهورت عالم اولین مظهر ظهور الهی محسوب می‌شود (به کتاب مفارقات اثر حضرت عبدالبهاء مراجعه شود)

کردن نفوس برای ظهور آن حضرت، ختم کور نبوت و افتتاح کور تحقق بود که در آن مقدر بود بهای الهی، موعود کتب مقدسه ظاهر شود. اسلام که آخرین دیانت در کور نبوت محسوب می شود طبیعتاً بیش از ادیان دیگر با ظهور حضرت یاب مربوط بوده است.

حضرت باب در میان امت اسلام ظهور کرد. مسلمین با اشتیاق وافر منتظر ظهور موعود اسلام بودند شیعیان ظهور قائم موعود و اهل سنت آمدن مهدی منتظر را انتظار داشتند. این انتظار بر اساس نبوت و بشارات حضرت محمد و مخصوصاً هزاران حدیث که درباره ظهور قائم از ائمه اطهار بیادگار مانده استوار بوده است. +

ظهور موعود اسلام برای جامعه مسلمین یک امر واقعی محسوب می شد و به صراحت پیشگویی شده بود. شیعیان که حضرت باب در میان آنان ظاهر شد عظمت و جلال قائم را در مجالس خود می ستودند برای تسریع ظهورش به درگاه الهی استغاثه می کردند و حین ذکر نامش به احترام برپا می خاستند. ارتباط حضرت باب با اسلام تنها از این جهت نبود که وی مسلمان متولد شده و از طریق سیادت به رسول اکرم منسوب بود بلکه اهمیتش در آن بود که با رسالت مخصوصی برای ختم دور اسلام و نسخ احکام آن مبعوث گشته بود. این عمل به قدری خطیر و هولناک بود که تنها تصوّرش در قلوب و ارواح مردم در ایران ایجاد وحشت و اضطراب می نمود حتی بعضی از پیروان حضرت باب یعنی آنهایی که اهمیت و قدرت ظهور آن حضرت را بقدر کامل درک نکرده بودند وقتی تقریباً چهار سال بعد از اظهار امر آن حضرت در کنفرانس بدشت^۱ اعلام نسخ احکام قرآنی را به وسیله گروهی از پیروان ممتاز امر بدیع شنیدند ایمانشان را بکلی از دست دادند البته شکستن احکام هزار و دوست ساله اسلام کار آسانی نبود مردم آن زمان قرنهای در ظل آن پرورش یافته، بدان خو گرفته و زندگی و رفتارشان را با اصول آن منطبق ساخته بودند بنا بر این نسخ این اصول و احکام به یک حرکت قلم نه تنها به قدرت الهی

۱۵ به صفحه ۲۵ مراجعه شود.

+ به جلد اول ص ۲۱۰ مراجعه شود.

† برای اطلاع بیشتر به مطالع الانوار مراجعه شود.

بلکه به رأفت و حکمت الهی نیاز داشت مظهر ظهور الهی قوانین عتیقه را بطور بی موقع و ناگهانی تغییر نمی دهد و احکام جدید را هم تا وقتی که بیروانش آماده اجرای آنها نباشند تشریح نمی نماید حضرت بهاءالله می فرماید:

اتک ایقن بأنّ رتک فی کلّ ظهور یتجلی علی العباد علی مقدارهم مثلاً فانظر الی الشّمس فاتّها حین طلوعها عن افقها تکون حرارتها و اثرها قلیله و تزاد درجه بعد درجه لیستأنس بها الاشیاء قلیلاً قلیلاً الی ان یتلغ الی قطب الزّوال ثمّ تنزل بدرایج مقدره الی ان یغرب فی مغربها ... و اتّها لو تطلع بغتة فی وسط السماء یضّر حرارتها الاشیاء کذلک فانظر فی شمس المعانی لتکون من المظلمین فاتّها لو تستشرق فی اول فجر الظهور بالانوار الّتی قتر الله لها لیحترق ارض العرفان من قلوب العباد لآتهم لن یقدرن ان یحتلنا او یستعکسنّ منها بل یضطربنّ منها و یکوننّ من المعدومین... (۱۲)

پیامبر الهی با رأفت و شفقت خود احکام جدید را به تدریج اعلان می کند و پیروان خویش را مرحله به مرحله از عالمی به عالمی هدایت می نماید چه که به این حقیقت عالم است که مردم زمان به رسوم و آداب هزاران ساله خود به شدت دلبسته اند مثلاً وقتی حضرت رسول اکرم ظهور نمود اعراب آن زمان به حدّ وفور مشروبات مست کننده مصرف می کردند ولی آن حضرت شرب مسکرات را بطور ناگهانی منع فرمود بلکه در ابتدا یادآور شد که این مشروبات منافع و مضرات هر دو را دارد ولیکن مضراتی که از مصرف آنها عاید آنان می شود به مراتب از منافع آنها بیشتر است. حضرت محمّد بعداً آنها را که مست می کردند از شرکت در نماز جماعت منع فرمودند و در مراحل بعدی که مسلمین به بلوغ رسیده بودند مصرف مشروبات الکلی را صریحاً نهی و امت خویش را به ترک آنها مأمور فرمودند.

حضرت باب و حضرت بهاءالله نیز در دوران رسالت خود قوانین شریعتی را هنگامی نازل نمودند که بیروانشان مستعدّ قبول آنها بودند حضرت اعلی تمام احکام خود را تا نیمة دوران رسالتشان صادر فرمودند حضرت بهاءالله نیز

• به قرآن ۲: ۲۱۹ و ۴: ۴۳ و ۵: ۹۳-۴ مراجعه شود.

کتاب اقدس یعنی کتاب احکام امر بهائی را در نیمه راه رسالت خود نازل نمودند و بعد هم سالها طول کشید تا نسخه‌ای از آن برای مؤمنین ارسال نمودند.

حقیقت دیگری که باید در این زمینه خاطرنشان نمود اینست که دور بیان مقدر بوده که بسیار کوتاه باشد و جای خود را به ظهور حضرت بهاءالله سپارد از این جهت حضرت باب تنها تعالیم و احکامی را وضع فرمودند که برای پیشرفت اشرافان در چنان دوره کوتاهی لازم و حیاتی بود. حضرت باب با علم به این حقیقت که ظهور حضرتش فقط جای پائی برای یک ظهور کلی الهی بود عمداً از وضع احکامی که هنوز وقتش نرسیده بود و بعداً توسط حضرت بهاءالله به مقتضای رشد و بلوغ پیروانشان تشریح شد خودداری فرمودند.

یکی از اوامری که در اسلام مرسوم و جاری بود و حضرت باب به سبب شرایط و مقتضیات وقت تغییرش ندادند حکم دفاع مسلحانه در راه دین بود و به همین سبب بایان در جنگهای بسیاری که جنبه دفاعی داشت شرکت نمودند ولی بندرت به حملات تهاجمی چه بصورت فردی و چه به صورت دسته جمعی پرداختند. وقایع مازندران و زنجان و نریز نمونه‌های خوبی از این مجاهدات دفاعی بودند.»

حضرت بهاءالله از همان ایام ازلیه رسالتشان در مواضع متعدده بایان را به ترک رسم قدیم جهاد در راه دین نصیحت فرمودند ولی چندین سال طول کشید تا مؤمنین درک کنند که یوم جدیدی طالع شده و می‌بایستی شمشیرهای خود را به غلاف راجع نمایند و بعد هم در کتاب اقدس حمل اسلحه به وسیله افراد بجز در موارد ضروری نهی صریح شد.

مصائب و مشقات حضرت بهاءالله

حضرت بهاءالله در لوح سلطان بلایا و مصائبی را که در سبیل الهی تحتل فرموده‌اند با بیانات زیر تشریح می‌فرمایند:

یا ملک قد رأیت فی سبیل الله ما لا رأی عین و لا سمعت اذن قد انکرشی المعارف و ضاق علیّ المخارف قد نضب ضیحضاح التلامه و اصفر

† به مطالع الانوار مراجعه شود.

صَحَّاح الرِّاحَةِ كَمَ مِنَ البَلَايَا نَزَلَتْ وَ كَمَ مِنْهَا سَوَفَ تَنْزِلُ امْشِي مَقْبَلًا
 اِلَى العَزِيزِ الوَهَّابِ وَعَنْ وِرائِي تَنْسَابُ الحِجَابِ قَدْ اسْتَهْلَ مَدْمَعِي اِلَى اَنْ
 بَلَّ مَضْجَعِي وَ لَيْسَ حَزْنِي لِنَفْسِي تَاللهُ رَأْسِي يَشْتاقُ الرِّمَاحَ فِي حَبِّ مَوْلِيهِ
 وَ مَا مَرَرْتُ عَلٰى شَجَرٍ اِلَّا وَ قَدْ خاطِبُهُ فُوادِي يا لَيْتَ قَطَعْتَ لاسِي وَ
 صَلَبَ عَلِيكَ جَسَدِي فِي سَبِيلِ رَتِي ... تَاللهُ لَوْ يَنْهَكُنِي اللِّغَبَ وَ يَهْلِكُنِي
 السَّقْبَ وَ يَجْعَلُ فِراشِي مِنَ الصَّخْرَةِ الصَّتا، وَ مِزاتسِي وَ حَوْشِ العِرا لا
 اجزَعُ وَ اصْبِرْ كَمَا صَبِرَ اولوالعزمِ وَ اصحابِ العزمِ بِحَوْلِ اللهِ مالِكِ القَدَمِ وَ
 خالِقِ الأَمَمِ وَ اشْكُرْ اللهَ عَلٰى كُلِّ الأحوالِ وَ نرْجُو مِنْ كَرَمِهِ تَعالٰى بِهَذَا
 الحِجَسِ يَعْتَقُ الرِّقَابَ مِنَ السَّلاسِلِ وَ الأَطْنابِ وَ يَجْعَلُ الرُّجُوهَ خالِصَةً لُوجِهِ
 العَزِيزِ الوَهَّابِ اِنَّهُ مَجِيبٌ لِمَنْ دَعاهُ وَ قَرِيبٌ لِمَنْ نَجاها (١١٣)

حضرت بهاء الله همچنین شاه را به این حقیقت متذکر می دارند که تمام انبیاء و رسل از دست مردم زمان خود شهد بلا چشیده اند و لکن هیچ نفسی تا کنون در علل و موجبات این قضایا تفکر و تعمق نکرده است. جمال مبارک در این لوح به مطالبی که به حضرت رسول اکرم خاتم انبیاء و سلطان اصفیا از اهل ضلال وارد شد اشاره و از بعضی از دشمنان که به شدت به مخالفت و انکار و عناد بر علیه آن حضرت قیام کردند نام می بردند و همچنین داستان حضرت مسیح عیسی بن مریم و قصاص ظالمانه ای که از طرف رؤسای دین برضه او صادر شد به یاد می آورند.

حضرت بهاء الله در لوح سلطان مصائب و بلاهای وارده بر خود در سبیل الهی را ذکر می فرمایند، به مسجونیت در سیاه چال طهران و مشقاتی که در آن دخمه متعفن و تاریک زیرزمینی بر وجود مبارک مهاجم بوده اشاره می فرمایند و خلاصی از آن زندان را بقدرت الهی و سرگونی به سرزمین عراق را به امر سلطان پس از ثبوت بیگناهی یادآور می شوند. حضرت بهاء الله همچنین شاه را از اوضاع عراق و از مخالفت علمای شیعه آگاه می سازند و می فرمایند که دیسه و حملات شریرائه آنها سبب شده که آن حضرت به بعضی از اصحاب توصیه نمایند که از والی عراق خواستار حمایت شوند.

• این اشاره به بعضی از اصحاب است که حضرت بهاء الله توصیه فرمودند تقاضای ثابتیت حکومت عثمانی نمایند.

حضرت بهاء الله همچنین داستان ورود خود را به اسلامبول شرح می دهند و سرگونی آتی به عکا و مسجودیت در آنرا پیش بینی می فرمایند. عبارات زیر توصیفی است که آن حضرت از مدینه عکا فرموده اند:

فسوف يخرجوننا اولو الحكم والغنا من هذه الارض التي سميت بادرنه الى مدينة عكا و متايحكرون اتها اخرب مدن القتيا و اتبجها صورة و اردنها هواة و انتنها ماء كاتها دار حكومة الصدى لا يسمع من ارجائها الا صوت ترجيعه (۱۴)
حضرت بهاء الله در قسمتی از لوح مبارک سلطان که به قدرت و فصاحت خاصی نازل شده به لسانی صریح فتح و ظفر امر الله را در یومی که نامش فوج به فوج در آن داخل می شوند پیشگویی می فرمایند.

حضرت بهاء الله بیان می فرمایند که در ادوار گذشته خداوند امر خود را از طریق بلایا و مصائب مرتفع نموده و از خداوند عزیز و هاب مسئلت می نمایند که بلایای وارده در این عصر نیز چون درعی هیکل امر الله را محافظت نماید. آن جمال بیمثال درباره محن و بلایای وارده در سبیل حق چنین می فرمایند:

و نفسه الحق لا اجزع من البلایا فی سبيله و لا من الرزایا فی حبه قد جعل الله البلاء غادية لهذه التكرة الخضراء و ذبالة لمصباحه الذي به اشرفت الارض و السماء (۱۵)

داستان یک شهید

حضرت بهاء الله درباره مؤمنین این دود بدیع می فرمایند که آنان دین خود را حق دانسته و می دانند و به همین سبب از جان خود در سبیل جانان گذشته اند و همین گذشتن از جان در سبیل محبت حضرت رحمن گواهی است صادق و شاهدیست ناطق به حقایق امری که پذیرفته اند زیرا هیچ عاقلی بدون دلیل و برهان حاضر نیست از جان بگذرد نسبت جنون هم به آنها نمی توان داد چه که منحصر به یک نفس و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست شده و به مشهد فدا در ره دوست به جان و دل شتافته اند. حضرت بهاء الله به بعضی از تضحیقات که متجاوز از بیست سال به فرمان شاه بر بهائیان وارد شده اشاره و می فرمایند که این بلایا به قدری شدید و وسیع بوده که هیچ ارضی نمانده که به خون آنان رنگین نگشته باشد

چه مقدار اطفال که بی پدر مانده‌اند و چه مقدار از آباء که بی پسر گشته‌اند و چه مقدار از امتهات که از بیم و خوف جرأت آنکه بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند نداشته‌اند ... مع جمیع این قضایا و بلایا نار حبه الهی در قلوبشان به شأنی مشتعل که اگر کل را قطعه قطعه نمایند از حبه محبوب عالمیان نگذرند بلکه به جان مشتاق و آملند آنچه در سبیل الهی وارد شود».

تاریخ امر شرح حیات و شهادت هزاران مؤمن جان‌باخته امر را در سراسر کشور ایران به خوبی تصویر می‌کند و به صراحت بر ایمان و انقطاع و فداکاری‌های قهرمانی آنان گواهی می‌دهد. صحنه‌های دلخراش مصائبی را که خانواده‌های شهدا تحمل کرده‌اند به روشنی مجسم می‌سازد و بلایای دردناکی را که از هر جهت بر آنان مهاجم بوده بر می‌شمارد. داستان شهدای امر حضرت یزدان در اقطار کشور مقدس ایران به تفصیل به رشته تحریر درآمده و بعضی به زیور طبع هم آراسته گشته است که مطالعه آنها صوری از احزان در قلب هر خواننده بر می‌انگیزد. به عنوان مثال می‌توان تاریخ شهدای یزد را نام برد که از بلایا و مصائبی که بر شهدا و خانواده‌های آنان وارد شده حکایت می‌کند و مطالعه آن آنچنان دلخراش است که خواننده به ندرت می‌تواند پس از مطالعه فقط چند صفحه از آن بر اندوه عمیق و حزن شدیدی که بر قلبش سنگینی می‌کند غالب آید.

شهادت حاجی میرزای حلبی ساز یکی از جانفشان‌ترین پیروان اسم اعظم در شهر یزد از جمله داستان‌های آن تاریخ است این واقعه در تابستان سال ۱۹۰۳ در جریان یکی از انقلابات خطیر یزد رخ داد که در آن تعداد کثیری از اجبآء در طی چند روز به نحو وحشیانه مورد حمله قرار گرفته به شهادت رسیدند:

و اما تفصیل شهادت حضرت شهید حاجی میرزای حلبی ساز این است که روز پیش که یوم عید مولود بود طرف عصری جمعی رفتند درب بیت شریفشان و خیلی رذالت کردند و سنگ بسیار به درب خانه انداختند به قسمی که تمام درهای شیشه‌چهره‌ها شکسته بود. یک وقتی خود جناب حاجی تشریف می‌آوردند بالای بام سر در خانه و با خلق می‌فرمایند چه کار دارید بعضی به مجرد ملاقات آن حضرت خجالت می‌کشند سر به زیر

انداخته می‌روند و بعضی اطفال و جوانها هنوز ایستاده بودند بنای نصیحت به آنها می‌گذارند آنها هم می‌روند و ایشان پائین تشریف می‌آورند آن جمعیت می‌روند درب بیت جناب آقا حیدرعلی خیلی هرزگی و رذالت نموده عاقبت درب بیت ایشان را آتش می‌زنند و می‌روند. الحاصل کم‌کم هوا تاریک می‌شود و شب پیش می‌آید آن اطفال بازگشت می‌نمایند به اطراف بیت حضرت حاجی میرزای شهید و تقریباً تا ساعت سه از شب گذشته سنگ در خانه ایشان می‌ریختند تا سحری که آن حضرت به قرار عادت هر شب به مشرق الاذکار^۱ در بیت رفیع حضرت حاجی میرزا محمود افغان + تشریف آوردند تا قبل از طلوع آفتاب که نماز ختم شد و مجلس به هم خورد حضرت حاجی میرزا با احباب فرمودند ما می‌خواهیم با کَلِّ وداع نمایم شاید دیگر همدیگر را ندیدیم. برخاستند و با کَلِّ وداع فرمودند حضرت حاجی میرزا محمود به حضرت حاجی میرزا فرمودند حالا به منزل بروید دو سه ساعتی همین جا تشریف داشته باشید تا به بینیم امروز چه بروز می‌کند.† حضرت حاجی میرزا فرمودند هر چه خدا می‌خواهد می‌شود و تشریف بردند در خانه و در کریاس خانه مشغول شیشه بریدن بودند تقریباً سه ساعتی از روز برآمده که ناگاه یک دسته از اشرار درب خانه ایشان حاضر شدند. جلو آن جمعیت یک شخص مهریجری حسن نام از اهل محله بغداد آباد بسیار قوی هیکل و با قوت بود به مجرد اینکه رسید درب خانه یک لگد محکم به درب زد که آن در شکست افتاد میان کریاس و جمعیت ریختند در خانه حالا عیال و سه طفل آن حضرت در کریاس پهلوی حضرت حاجی نشسته و ایشان مشغول شیشه بری بودند که آن شخص مهریجری با آن هیکل قوی و قد بلند

۱ مشرق الاذکار محلّ عبادت است و گرچه در یزد مشرق الاذکار به مفهوم خاص وجود نداشت ولیکن احتیاجاً در یکی از منازل جمع می‌شدند و به آن مشرق الاذکار می‌گفتند. حضرت بهاءالله مخصوصاً اهمیت شرکت در مشرق الاذکار را در اسحار بیان فرموده اند زیرا دعا و مناجات که در اسحار تلاوت می‌شود دارای قدرت مخصوصی است.

+ پسر حاجی محمد تقی وکیل القوله معروف و نوه خال اکبر.

† بلوای یزد گرچه چند روز بیشتر طول نکشید شاهد شهادت بسیاری از احتیاجاً شد همه خانواده‌های بهائی گرفتار آن بودند و هیچکس امن و امان نداشت.

زنجیره بسیار بلندی در دستش با حالت سبعیت جلو آن جمعیت نزد آن شهید مجید حاضر شد و دست آن حضرت را گرفته از خانه بیرون کشید و زنجیر را به تمام قوت به آن وجود مقدس زد و آن جمعیت از اطراف و جوانب بنای زدن گذاردند یکی با زنجیر و یکی با چوب و یکی با سنگ و یکی با لگد می زد به قدری آن حضرت را زدند که بی تاب شده افتادند و خلق اطراف ایشان را گرفته چوب روی چوب زنجیر بالای زنجیر از سر تا پا مجروح شدند. عیال آن حضرت بی اختیار شده این جمعیت را از هم می شکافت و خود را رسانیده می اندازد روی آن بیکر مجروح اینقدر چوب و زنجیر به آن مخدّره زدند که از جمیع بدنش خون جاری شد و آنچه خواستند آن مظلومه را از روی هیكل و لاء بلند کنند نتوانستند. حالا اطفال از درای این جمعیت گریه و فغان می نمایند و از خوف قریب به هلاکت.

سبحان الله اطفال چه حالی داشتند پسر بزرگ ایشان جناب آقا عنایت الله یازده ساله بودند و صبیّه بزرگ ایشان بی بی رضوان نه ساله و صبیّه کوچک ایشان بی بی طویبی شش ساله بود. الحاصل یکوقتی جناب حاجی میرزا را از چنگ آن محترمه بیرون آورده گشان گشان به پای خودشان در حالت ضعف و تن مجروح و از سر تا پا خون جاری و خلق از هر قبیل بقدر دوستی جمع شده همراه و آن حضرت را رو به جانب خانه امام جمعه[†] می کشیدند و می بردند. چند قدمی که ایشان را می بردند باز آن مخدّره خود را می رسانید و روی

• مردان شرور آن زمان زنجیر نقری بزرگی به عنبران اسلحه حمل می کردند چند ضربه با این زنجیر کانی بود که جراحات شدیدی در بدن ایجاد کند.

+ در آن روزها زنان غالباً در امور اجتماعی شرکتی نداشتند، همیشه در پناه عائله زندگی می کردند و در خارج از منزل چادر می پوشیدند. مطابق قوانین شرعی برای یک مرد جایز نبود صورت زنی را بجز همسر و یا فامیل نزدیک خود ببیند تا چه رسد به اینکه بدنش را لمس کند و این که همسر حاجی میرزا با چادر راه خورد را در میان جمعیت مردان باز کرد نشان می دهد که تا چه حد تحت تأثیر پریشانی و اضطراب بوده است.

† امام جمعه یک شخصیت مذهبی است که در جلوی مردم در مسجد نماز می گذارد رسم چنین بود که هر کس متهم به بهائی بودن می شد او را نزد مجتهد می بردند که اگر مایل به آزاد شدن بود ایمان خود را انکار نماید. مجتهد برای کسانی که از تبرکی خود داری می کردند حکم قتل صادر می کرد ولی در یزد غالباً در حین بلوا مهاجمین بهائیان را قبل از صدور فرمان قتل می کشتند.

آن حضرت می افتاد باز او را جدا می کردند باز چند قدمی دیگر آن حضرت را که می بردند آن محترمه خود را می رسانید و بر روی آن وجود مقدس خود را می انداخت. این دفعه بیشتر از اول آن مختره را می زند به قسمی که مدهوش می شود و در میان کوچه می افتد. و آن حضرت را می برند و جمعی هم در خانه آن حضرت مشغول غارت بودند جناب آقا علی اخوی کوچک ایشان در خانه وقتی که حضرت حاجی را گرفتند ایشان رفتند در چاه میان خانه و از مجرای آب از چند خانه می گذرند تا در یک خانه از چاه بیرون می آیند و تا چند روز در آن خانه پنهان بودند اما اطفال آن شهید مجید در کوچه وسط قبرستان جوی سحان بالای سرمدار مهربانه خود توجه می کنند و آن مختره مدهوش افتاده و چند زن بالای سر آن محترمه آمدند و چارقد سرشان را برده و پیراهن نازک در برداشتند از ضرب زنجیر و چوب و مشت و لگد چاک چاک شده که تمام بدن نمایان است تا اینکه زنی معروف به ربابه سبزی فروش که فاحشه معروفه هست فی الحقیقه همتی غریب نمود چادر کهنه از خانه خودش که قریب به خانه حاجی میرزا است آورده روی آن تن مجروح مدهوش می کشد هر چه می کند آن محترمه به هوش نمی آید و اطفال خاک بر سر می کنند و ندبه می نمایند قدری اطفال را دلداری می دهد و آن مختره را پشت می کشد و در همسایگی به خانه خود می برد و اطفال را کمال مهربانی می نماید و فوراً قدری گل گاوزبان جوشانیده با نبات کم کم به دهان آن مختره می ریزد و قدری هم به اطفال می خوراند کم کم آن مختره را پس از دو ساعتی به هوش می آورد در حالی که اطفال از شدت گریه و ندبه قریب به هلاکت بودند چون به هوش می آیند می گویند ربابه هستی

« این عمل برای این بود که همسر حاجی میرزا را مورد اهانت بیشتر قرار دهند زیرا اگر زنی مریض را در معرض دید مردم قرار می داد این عمل کاملاً خلاف عفت و عصمت تلقی می شد. + در این جریان ربابه یا کمک به قربانی حادثه شجاعت زیادی از خود بخرج داد. معمولاً در این شرایط هیچ کس جرأت نمی کرد که دست کمک به سوی یک بهانی دراز کند زیرا خودش بلافاصله به بهانی بودن متهم می شد. در این مورد بنظر می رسد که ربابه که خود به علت بدکاره بودن مردود جامعه بود از انتقام جمعیت ترسی به خود راه نمی داد.

می گوید بلی می گویند اینجا کجاست می گوید اینجا خانه ما هست می گویند خبر داری که حاجی را چه کردند می گوید بلی خبر رسید که حاجی را به قلعه بردند و شاهزاده^۳ نهایت مهربانی به ایشان کرده می گویند راست می گویی قسم می خورد ایشان را گریه می گیرد آن زن تسلی می دهد و می گوید ترحم به حال این اطفال کن. الحمد لله حاجی صحیح و سالم است اطفال خیلی صدمه کشیدند حالا دیگر شما گریه نکنید و قدری آرام بگیرید بعد می گویند از خانه ما خبری داری می گوید من تمام اوقاتم مصروف شما بود و خبر ندارم لکن می گویند دیگر چیزی جا نگذاشتند اما مطلبی نیست غصه اینها را نخورید می گویند حالا من را بلند کنید و دستم را بگیرید برویم طرف خانه خودمان لهذا آن مختره را بلند کرده در حالتی که از سر تا پا مجروح است و تمام بدن شرحه شرحه شده از ضرب زنجیر و چوب آن مختره را با اطفال به خانه غارت شده خودشان می برد. وقتی که به خانه می آیند می بینند از اسباب و فروش و رخوت حتی در بهای اطاقها را کنده چیزی که صد دینار ارزش داشته باشد در خانه نیست حالا درب خانه آنجا افتاده نمی شود ببندند با اطفال در این خانه نشستند با جراحات و مادر و بچه ها بنای گریه گذاشتند تا آنکه در آن حین که مقارن ظهر بود زنی از خانه حضرت افغان سدره مقدسه جناب حاجی میرزا محمود آمد و پیغامی آورد^۴ از حضرت افغان که غصه مخورید حاجی میرزا با پای خود رفته اند به قلعه و صحیح و سالمند آسوده باشید جایش محکم است امشب به منزل خواهد آمد. این بیچاره قدری تسکین حاصل نموده و آن ریاضه سبزی فروش یک قدری غذائی از خانه خودش به ترس و خوف به جهت این اطفال و والدۀ آنها می آورد در حالتی که در این خانه بی درب نشسته و متصل زن

۳ شاهزاده محمود میرزا جلال القوله پسر شاهزاده سعود میرزا ظل السلطان. وی سعی نمود که جلوی قتل عام بهائیان را بگیرد ولی تا سه روز نتوانست از قدرت خود بنحو مؤثری استفاده کند و در این سه روز نفوس بسیاری جانشان را از دست دادند این شاهزاده چند سال بعد در همان زمانی که حضرت عبدالبهاء در لندن تشریف داشتند در آن شهر بود او مخصوصاً برای ملاقات حضرت عبدالبهاء رفت خود را به پای مبارک انداخت و طلب بخشایش نمود.

۴ در جریان قتل عام سال ۱۹۰۳ در یزد زنان بهائیان بودند که در بردن و آوردن پیغام خدمت می کردند و چون چادر سر می کردند شناسائی آنها برای مردم آسان نبود.

و بجهت هنگام عبور و ورود داخل خانه و خارج می‌شوند و اینجاها نگاهی می‌کنند که شاید یک چیزی به دستشان آید چیزی نیست می‌روند. حالا آن محترمه در گوشه حجره با اطفال نشسته و منتظر که شب پیش آید و حاجی به منزل تشریف بیاورند و با ربابه می‌گویند قدری همیزم و اسباب شوربانی فراهم بیاورید که اینجا من ترتیب شوربانی [به جهت] حضرت حاجی میرزا بدهم که شب غیر از شوربای چیز دیگر مناسب نیست.

باری به هر قسم بود تدارک شوربانی نموده و منتظر که حاجی به خانه بیایند و نیامدند زیرا چون آن حضرت را رو به خانه امام جمعه می‌بردند درب مصلّا+ که رسیدند حسن ولد رسول معیدی پیش می‌آید و می‌گوید حاجی میرزا لمن کن. حضرت حاجی نگاهی به طرفش می‌فرماید و جوابی نمی‌دهند باز می‌گوید جناب حاجی فرمودند تو حاکم شرعی یا حاکم عرف به تو چه رجوعی دارد هر کجا من را بردند و هر چه پرسیدند جوابشان خواهم داد حسن رسول دست می‌کند جلو دکان قصابی و ساطور شخص قصاب را برداشته به تمام قوت بر فرق آن حضرت می‌زند که از پشت سر کاسه سر تا نصفه سر می‌شکافد. ضربتی دیگر بر کتف راست آن حضرت می‌زند که گوشت و استخوان دست قطع می‌شود آن حضرت می‌فرماید این کی بود که مرا کشت حسن رسول کنار بازار ایستاده آن جمعیت را قسم داد که شما را به حق حضرت عباس قسم نگوئید که من زده‌ام و ساطور را می‌اندازد و فرار می‌نماید در این بین دوسه نفر فرّاش حکومتی می‌رسند و می‌گویند این شخص مضروب باید به قلعه بیاید و آن حضرت را به طرف قلعه حکومتی می‌برند اینقدر بود که آن وجود مقتس از بشارات روحانی و قوت الهی با پای خود به قلعه می‌روند به ورود در کریاس قلعه ضعف عارض ایشان شده می‌افتند. پس از چند دقیقه قدری به حال می‌آیند و از آنجا که منزل فرّاش باشی بود ایشان را بردند منزل میرشکارباشی که او را نایب علی شاه می‌گویند نزد آن

ه اگر مردی می‌خواست به خانه کسی برود قبل از ورود می‌بایستی صاحبخانه را از نیت خود آگاه می‌کرد تا زنان بتوانند در اندرون خانه بروند یا چادر خود را سرکنند ولی زنان می‌توانستند بدون اخطار قبلی وارد شوند.

+ مسجدی در یزد است.

حضرت بهائی که یوم قبل آنجا آورده بودند چون چشمان به آن دوستان الهی می‌اندد بسیار مسرود می‌شوند و آن اشرار همراه حاجی میرزا تا درب قلعه پیشتر نیامدند. یکی یکی تماماً برگردیدند کسی که همراه آن حضرت بود سه نفر فراش و تفصیلی را به حضور حضرت والا عرض می‌نمایند حضرت والا سفارش فرمودند که خیلی توجه کنند و حکیم صاحب را بیاورند جراحاتش بخیه نموده مرهم بگذارند. فراشی می‌رود عقب حکیم صاحب و حضرت والا بسیار متغیر می‌شوند و فوراً تفنگدار باشی را می‌فرمایند با یک دسته فراش و چند نفر نایب زود بروید پوش روی خانه امام جمعه را بردارید و درب خانه او را ببندید و قدغن سخت کنید که دیگر دید و بازدید را موقوف کند.

لهذا تفنگدار باشی با جمعی از فراش و نایب و اجزاء به سرعت می‌روند و پوش خانه‌اش را می‌اندازند و هرکس در خانه‌اش بوده بیرون می‌کنند و قدغن سخت می‌کنند که حکم حضرت والا شده که دیگر احدی به خانه شما نیاید و درب خانه باید بسته باشد و بر روی احدی باز نشود. چند نفر دیگر از احباب را هم آن روز آورده بودند مثل جناب آقا محمد رضا ولد حاجی عبد الرزیم و جناب آخوند ملا محمد علی تفتی و یک نفر دیگر. آنها هم از خانه امام جمعه رها می‌شوند. جناب آقا ملا محمد علی به خیال تظلم و نشان دادن جراحات و اسم بعضی مرتکبین را به عرض رساندن خودشان به پای خود به قلعه رفتند چون به حضور حضرت والا رسیدند امر والا شد که ایشان را هم ببرند پهلوی جناب حاجی میرزا لهذا جناب آخوند ملا محمد علی هم به منزل نائب علی شاه که ملقب به میرشکار باشی است بردند. حضرت شهید حاجی میرزا را با این حالت که مشاهده نمودند بسیار محزون و غمگین گشتند. چند کلمه احوال پرسی از حضرت شهید کردند جوابی دادند و بعد دست کردند ساعت در بغل خود که ساعت امریکائی بود و پشت آن عکس مبارک بود آن را بیرون آوردند و به دست آقا ملا محمد علی دادند که این را به اطفال و عیال

• ار یکی از مؤمنین برده که به فرمان امام جمعه دستگیر شده بود وقتی حاجی میرزا رسید این مردان آنجا حضور داشتند و شاهد فوت او بودند.

من یرسانید حالا حسن میرغضب با کُنگ کمرش زخم سر آن حضرت را محکم بسته ولی خون می آمد و دستان هم به کُلی از قوت افتاده.

الحاصل پس از ربع ساعت که جناب آقا ملا محمدعلی آمده بودند ایشان صعود فرمودند و به درجه رفیعه شهادت کبری فائز شدند و در آن مکان که صعود فرمودند حسن میرغضب کُنگ از سر مبارکشان باز کرد و به رویشان انداخت و چهار نفس از اولیاء الهی نیز در آن مکان حاضر بودند ولی در حجره مقابل و این چهار نفس زکی روی آن شهید دشت بلا نشسته بودند و از کبدهایشان خون می چکید و جرئت بر اظهار بلکه تغییر حال نداشتند. باری همین که هوا تاریک شد حضرت والا آن چهار نفر را مرخص فرمودند و فرستادند عقب حضرت افغان سدره مقدسه جناب حاجی میرزا محمود و فرمودند همین که دو ساعتی از شب گذشت این جسد را باید آدمی بفرستید ببرند دفن کنند لهذا آن حضرت دو ساعتی شب جناب استاد هادی تخت کش را که خادم بقعه الخضره ه بودند فرستادند و آن جسد مطهر را بر درش کشیده آوردند در بقعه الخضره و قبر کنده آماده هم بود در همان شب دفن کردند زیرا چندی قبل حضرت افغان سدره مبارکه جناب حاجی سید مهدی پول دادند به استاد هادی که چند قبر در مقبره بکنند که آماده باشد لهذا هفت قبر کنده موجود بود. باری حضرت حاجی میرزا را در بقعه الخضره دفن کردند و س مبارکشان در یوم شهادت سی و هشت سال برد اما عیال و اطفال آن حضرت از شهادت آن حضرت بی خبر از سر شب تا صبح منتظر و گوش به صدا که حالا می آیند بدین طریق تا صبح اطفال ابدأ به خواب نرفتند و متصل می گفتند چه طور شد که آقا نیامدند و والده می گفتند حالا می آیند تا کم کم ساعت چهار شد و شب گردها به گردش مشغول گردیدند و از آمدن

ه عانله افغان در یزد گورستان مخصوصی برای افراد خانواده ساخته بودند که از قصر زیاد دور نبود این محل بعداً به عنوان گورستان بهائی تقدیم شد و حضرت بهاء الله آنرا به بقعه الخضره تسبیح فرمودند تعدادی از عانله افغان، شهدای بهائی و اجنبای سرشناس در آن گورستان دفن شده اند ولی در حال حاضر مورد استفاده نیست.

آن حضرت مایوس حالا اطفال بخواب نمی روند و والده محترمه شان نیز از شدت درد و سوز زخمها و جراحات بدن و شدت پریشانی ابدأ به خواب نمی رفتند تا اذان صبح گفتند و هوا روشن شد و جناب حاجی تشریف نیاوردند. والده اطفال را در خانه گذاشته و چادر بر سر کرده با جراحات بدن خود را رساندند به خانه حضرت افنان سدره مقتسه که ببینند چه طور شد که جناب حاجی دیشب به خانه نیامدند. چون حضرت افنان نظرشان به آن محترمه افتاد دیگر نتوانستند خود را نگاهداری نمایند و آنچه می خواهند جلو گریه خود را بگیرند ممکن نشد و آن مختره از شهادت آن سر حلقه شهیدان مطلع گردید. دیگر خدا می داند به آن مختره چه حالتی دست داد بعد از گریه زیاد با حالت ضعف خود را به خانه می رساند و اطفال منتظر که والده رفته عقب حضرت والد البتّه حالا می آیند وقتی که آن مختره آمد و او را تنها بدین حالت مشاهده نمودند فریاد و فغان آن وقت از این خانه بلند شد. فی الحقیقه تصرّر فرمایید که آن چه حالی است خانه خالی تمام اموال رفته حجره های بی درب پدر کشته شده مادر مجروح گشته خلق متصل به اینها و اذیت قائم. دو یوم از این قضیه گذشت زنی شهرت داد که عیال حاجی میرزا حلبی ساز رفته است و در تمام سقاخانه های شهر در سنگ آبها زهر ریخته که عموم خلق یزد را مسموم سازد و جمعی از نموان بی عصمت و بی حیا را تحریک بر قتل آن مظلومه نموده و این افترای عظیم را بهانه ساختند و بغتة قریب شصت هفتاد زن بی حیا در حالتی که آن مظلومه با این اطفال در گوشه نشسته به درگاه الهی می نالیدند یک دفعه می ریزند روی آن مختره و اراده کشتن آن مظلومه را داشتند و اطفال زیر پای آن گروه خونخوار پایمال. دیگر معلوم است که چه کردند از شدت هیاهو و صدا تا کدخدای محله مع شاگردهایش خبر می شنوند خود را می رسانند وقتی که داخل خانه می شوند که دیگر در خانه راه نبوده و آن مختره در میان این گروه بی انصاف افتاده

۱۰ منابع آب با برجهای خنک کننده که در قسمت های مختلف شهر ساخته شده بود آب آشامیدنی را برای اهالی شهر تامین می کرد مردم کوزه های خود را از آن منابع پر می کردند و به منزل می بردند.

نیم ساعت است که از هوش رفته و همین قرار بر جنازه او می‌زند. کدخدا می‌رسد و اینها تماماً مطمئن که دیگر کارش گذشته و اطفال زیر دست و پای خلق افتاده. فی‌الغیبه تصور این حال محال است وقتی که کدخدا و شاگردهایش این جمع نسوان چون حیوان را از خانه بیرون کرده بودند دیده بودند آن محترمه یک لخته گوشت پوست کنده با خاک و خون آغشته و لباس به کلتی در برش نیست گاهی یک تیکه لباس پر از خاک و خون آنجا افتاده کدخدا دیگر حیا می‌کند که نظر به آن تن مجروح نامحرم اندازد لهذا از خانه بیرون می‌آید و آن اطفال بی‌پدر و مادری که یک ساعت است زیر پای این گروه نادان پایمال در حالتی که این مادر اینجا افتاده دیگر پرستاری ندارند یک پیره زنی که والده آن مختره بوده و ناخوش احوال خداوند چنان قدرتی ظاهر و عیان فرمود که ترحمّاً به حال اطفال آن مختره که مرده و مدعوش بود پس از یک ساعت به هوش آمد و لباس از برایش از خانه ربایه آوردند پوشید ولی وقتی که زنها خبر شدند که هنوز زنده است دست بردار نبودند و می‌خواستند دو مرتبه بیایند خلاصش کنند. کدخدا به هر قسمی بود با حالت ضعف که قادر بر حرکت نبود آن مختره را از خانه بیرون برد و او را به قلعه حکومت رساند نائب الحکومه محض حفظ آن مختره می‌گوید در قلعه بماند شیخ محمد جعفر سبزه‌واری مجتهد آنجا بوده می‌گوید ماندنش در قلعه صحیح نیست من او را یک جاتی حفظ می‌نمایم لهذا آن محترمه را برداشته به همراه خود آورد به درب خانه خود و فرستاد عقب بی‌بی بگم نامی که ضلع آقا رحیم ولد حاجی محمد جعفر بود و آن مختره را داد دست بی‌بی بگم و گفت: چند روز این ضعیفه بدبخت را نگاه‌داری کن تا ببینیم چه می‌شود لهذا بی‌بی بگم آن مختره را شبی به خانه خود برد و تا بیست روز در خاز نگاه داشت و این اطفال مظلوم صغیر در آن خانه ویرانه غارت شده نه پدر و نه مادر یک پیره زنی ناخوش احوال ناتوان که والده والده‌شان بود در نزد اطفال بود و متصل می‌ترسیدند که حالا می‌آیند و اینها را هم می‌کش و هر ساعت منتظر مادر که می‌آید و نیامد. تا بیست روز این اطفال چنان شدند که دیگر مثقالی گوشت در بدنشان نبود و رنگ میت

صورتشان و علی الاتصال عابرين و مترددین سنگ در خانه می انداختند و فحش می دادند. هر دفعه که صدای فحش می آمد این اطفال مظلوم خود را بر سینه آن پیره زن می چسباندند و مانند بید می لرزیدند و هر وقت صدا می آمد می گفتند اینها می آیند ما را بکشند. عنایت الله قدری بزرگتر بود و از شدت غصه پدر و مادر ناخوش شد و در گوشه افتاده بود و آن دو طفل دیگر نیز از شدت بلا قریب الموت بودند به آن پیره زن می گفتند ما چه کار کردیم که مردم ما را می کشند.

باری گفت و شنید اطفال را طاقت تحریر ندارم. گاهی این پیره زن اطفال را در خانه تنها می گذاشت و می رفت عقب یک قوت و غذائی تا اینکه بفریستیم که فی الجمله اطمینانی حاصل شده بود آن مختره با صد هزار ترس و خوف به خانه آمد. (۱۶)

حاجی محمّد طاهر المیری نویسنده کتاب تاریخ شهدای یزد داستان شهادت حاجی میرزا را با گفته های همسر وی پایان می دهد این خانم با کلمات زیر بیان می کند که وقتی به خانه برگشت و اطفال خویش را نیمه جان یافت چه غم و اندوه عمیقی در قلبش احساس نمود.

آن مختره با صد هزار ترس و خوف به خانه آمد قسم می خورد وقتی که بخانه آمدم این سه طفل را که دیدم ابدأ نشناختم که اینها اطفال منند و از مادر می پرسیدم که بچه های من کجایند گفت اینها بچه های تو هستند وقتی که یقین کردم که اینها اطفال منند حالی شدم که در این مدت که این همه مصائب کشیدم گویا هیچ بلائی نبوده پیش این حال و فرمودند الآن که چندی گذشته صحبت آن روز را که می دارم لروزه بر اندام می افتد (۱۷)

همین مؤلف در کتاب دیگرش در باره تاریخ امر در شهرستان یزد که هنوز به طبع نرسیده شرح زیر را در تصویر این وقایع نوشته و نشان می دهد که اطفال

در بسیاری از شهرهای ایران مخصوصاً در یزد معمولاً دشمنان امر در اطراف منازل احتیاج جمع می شدند به صدای بلند به لعن و نفرین آنها می پرداختند و نام شارعین مقدس امرالله را به زشتی و اهانت می بردند این هیجان وحشیانه و متعصبانه در سراسر سال ادامه داشت و مخصوصاً در جریان وقایع ۱۹۰۳ وحتی و اضطراب شدیدی در قلوب ساکنین منازل احتیاج ایجاد کرده بود.

حاجی میرزا در زمان توقیف مادرشان چه شدایدی را تحمّل نموده بودند:

مجلسش این است که غروب آفتاب روی میرچقماق^۱ جمعی از اشرار به زینل عرب که همسایه پهلوی ایشان بود و بام خانه اش متصل به بام خانه حضرت حاجی میرزا بود می گویند تو هم که همسایه حاجی میرزا هستی حکماً بابی هستی و حال آنکه زینل عرب اول شیر و اول بدجنس شهر یزد بود می گوید حال که این اسم را نسبت به من دادید الان می دم عیال و سه اولاد او را می کشم و با کمال سرعت به خانه می رود و فوراً قطار فشنگ بسته ریش لول برداشته از پله های بام بالا دویده با کمال رذالت و فحاشی می رود روی بام خانه آن مظلومین بالای سر آنها که آمده ام امشب بچه های آن حاجی میرزای فلان فلان شده را بکشم و فشنگ درش تیر می گذارد حالا این سه طفل مظلوم با آن پیره زن والده والده سابق الذکرشان گوشه خانه نشسته اند که این شخص شیر را با این حالت روی بام بالای سرشان مشاهده می نمایند. از شدت ترس و خوف لرزه شدیدی بر اندامشان افتاده به جزع و فزع در آمدند چون از پله های بام این خانه خواست پائین آید آقا حسین ولد آقا رضا که همسایه آن طرف دیگرشان است با کمال سرعت می دود بالای بام و خود را می رساند و با زینل عرب می گوید چرا می خواهی این اطفال را بکشی می گوید امروز غروب روی میرچقماق جمعی با من گفتند تو همسایه حاجی میرزا هستی تو هم یقین بابی هستی و امشب تا من تمام اینها را نکشم دست بردار نخواهم بود حالا آقا حسین مذکور آنچه او را نصیحت می کند که اینها چه گناهی دارند اطفال بی گناه که تقصیری ندارند حاجی میرزا که بابی بود او را کشتند عیالش هم معلوم نیست کجاست آیا زنده است یا او را هم کشته اند این اطفال یتیم شده اند پدرشان را در حضورشان کشتند مادرشان را بقدری زدند و اذیت کردند که معلوم نیست حیات است یا نه این سه طفل در این خرابه نشسته اند معلوم نیست قوت و غذائی به اینها می رسد یا خیر ملاحظه کن این چند روز مثقالی گوشت در بدن اینها مانده است

۱ میدان مهمی در یزد است که مسجد و مناره بزرگی در آن قرار دارد و در آن زمان مرکز برگزاری جشنها و مراسم اسلامی بوده است.

آیا چه طور دل تو راضی می شود که اینها را بکشی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: اکرمو الجار ولو کان کافراً گرامر بدارید همسایه را اگر چه کافر باشد تو که امت پیغمبری چگونه راضی می شوی که این سه طفل بیگناه را بکشی برگرد برگرد از این خیال بگذر حالا آنچه آقا حسین می گوید ابتدا در او اثر نمی کند بالاخره آقا حسین می گوید حالا دیر نمی شود بیا برویم پانین طرف خانه ما یک قلیان بکش یک پیاله چای بخور قدری حواست جای خود آید بعد هم ممکن است دیر نمی شود. باری به هر لسان که بود آقا حسین زینل عرب را می برد به منزل و خیلی به او محبت نموده چای و قلیان به او می دهد و نصیحت زیاد به او می نماید و کم کم او را از این خیال منصرف می سازد اما اطفال در آن شب تا صبح خدا می داند چه حالی داشتند. دیگر معلوم است لازم به ذکر نیست. حضرت آقا میرزا عنایت الله فرمودند آن شب تا صبح در این گوشه خانه در تاریکی نشستم و از ترس مثل بید می لرزیدم و متصل چشمهای ما به سوی پله های بام بود که حالا می آید پانین و ماها را می کشد اگر در آن نصف شب صدائی از جانی استماع می نمودیم یقین می کردیم که زینل عرب است که می آید و می فرمودند حقیقه آن شب شبی بر ما گذشت که هرگز فراموش نخواهد شد. (۱۸)

لوح اول حضرت بهاء الله خطاب به ناپلئون سول
این لوح در ادرنه از قلم اعلی نازل شد و توسط یکی از وزرای ناپلئون برای وی ارسال گردید. حضرت ولی امر الله در باره آن چنین می نویسند:
در لوح اولی حضرت بهاء الله برای امتحان صدق نوایای امپراطور مخصوصاً به یک لهجه مظلومانه و متواضع تکلم فرموده و پس از شرح و تفصیل بلیاتی که بر آن حضرت وارد آمده با این بیانات به او خطاب فرموده است: (۱۸)
دو کلمه از لسان مبارک شاهنشاه زمان به سمع مظلومان رسید که فی الحقیقه ملک کلام است و شبه آن از هیچ سلطانی استماع نشده، کلمه اول در جواب دولت روس در وقتی که از سبب و علت محاربه سؤال نموده بود فرموده بودند که فریاد مظلومانی که در بحر اسود من غیر جرم و

گناه غرق شده‌اند در سحرگاه ما را از خواب بیدار نمود لذا به محاربه قیام شد و این مظلومان مظلومتر و درمانده‌ترند چه که بلائی آن نفوس در یومی بوده و رزایی این عباد در بیست و پنج سنه که در کلّ حین به بلای مبین مبتلا بوده‌ایم. و کلمه محکمه دیگر که فی الحقیقه کلمه بدیعی بود که در امکان ظاهر گشت و آن این بود که بر ماست داذخواهی مظلومان و فریادرسی و اماندگان صیت عدل و داد سلطان جمع کشیری را امیدوار نموده تفقد حال مظلومان از شیم سلطان جهان است و توجه به احوال ضعیفان از خصلت ملیک زمان حال مظلومی در ارض شبه این مظلومان نبوده و نیست و ضعیفی نظیر این آوارگان مشهود نه. (۲۰)

(متن کامل این لوح مبارک در انتهای این فصل درج شده است)

در مقام دیگر حضرت ولی امرالله چنین می‌نویسند:

طرز پذیرفتن پیام اولی حضرت بهاءالله که به وسیله یکی از سفرای فرانسه برای امپراطور فرستاده شد از بیانی که در این خصوص در لوح ابن ذنب نازل شده استنباط متی شود لرحی (لوح اول) به او ارسال نمودیم جواب نفرمودند بعد از ورود در سجن اعظم از وزیر ایشان نامه و دستخطی رسید اول آن به خط عجمی و آخر آن به خط خودشان مرقوم داشته بودند و اظهار عنایت فرموده بودند و مذکور داشتند که نامه را حسب الخواش رساندم و الی حین جوابی نفرموده‌اند ولکن به وزیر مختار خودمان در علیه و تونسولوس آن اراضی سفارش نمودم هر مطلبی باشد اظهار فرمائید اجرا می‌گردد. از آن بیان ایشان معلوم شد مقصود این عبد را اصلاح امور ظاهره دانسته‌اند. (۲۱)

می‌گویند که ناپلئون پس از قرائت لوح مبارک آنرا به گوشه‌ای انداخته و گفته بود اگر این مرد خداست من دو خدا هستم.

حضرت بهاءالله اندکی پس از ورود به عکا لرحی به لحن بسیار مهیمن و خطیر برای ناپلئون فرستادند که شرح آن در جلد بعدی این کتاب خواهد آمد.

متن لوح اول حضرت بهاء الله خطاب به ناپلئون سوم

هو الله تعالى شأنه الفضل والعدل وانه لهُو المستعان وعليه التكليف
سبحانك اللهم يا الهى انت تعلم باتى ما اردت فى ذكر الآ ذكرك و فى
توجهى الى جهة الآ جهة فضلك و مواهبك و ما اردت الآ ما اردته لعبادك
و خلقك و ما قصدت فيما امرتنى الآ نعتك و شانك و ما شئت الآ ما
شنته بقضائك و ما تفوتت الآ ما امرتنى به بين عبادك و برتتك و ما
ارسلت الى احد كتاباً الآ و قد اردت به حفظ خلقك و صيانة عبادك و الآ
اتى فونفسك العلى الاعلى ما قصدت فى امر نفس ما اريد حفظها فى
ملكلك و انفتحتها فى سبيلك و اعلاء كلمتك و انت تعلم يا الهى ما ورد
على عبادك و اتى ما اردت فى شأن الآ ظهورك بين عبادك و اقتدارك بين
برتتك. اى ربّ انت تعلم بانّ السبل كلّها انقطعت و البلايا فى كلّ الجهات
احاطت قد ورد على اجناك ما لا ورد على احد من قبل كم من رؤس
ارتفعت على القناة فى سبيلك و كم من صدر تشبكت من السهام فى جبك
و كم من دماء سفكت فى ارضك و كم من اخت ناحت فى فراق اخيها و كم
من اب ضجّ لقتل ابنه و كم من رضيع انقطع عن ثدى امه كلّ ذلك ورد على
هؤلاء المظلومين بعد الذى كلّهم اقرؤا بوجدانيتك و اعترفوا بفرديتك. اى
ربّ اسئلك باسمائك الحسنى و كلمتك التامة العليا بان تنصر هؤلاء
المظلومين ثم ادخلهم فى حصن حمايتك لئلا يقدر احد ان يظلم عليهم و
ياخذهم بالاعتماد و اتك انت المقتدر العزيز المستعان.

عرض اين بنده آن كه بيست و پنج سنه مى شود كه جمعى از عباد شجرى
نياسوده اند و آتى مستريح نبوده اند لازال به سطوت غضب مبتلى و به
شئونات قهر معذب بسا از اطفال كه بي پدر مانده اند و بسا از آباء كه
بى فرزند شده اند چه مقدار از امتهات كه در فراق ابناء خود گريسته اند و چه
مقدار از اطفال كه از فقدان امتهات نوحه و ندبه نموده اند و چه مقدار از
رضيع كه شربت شهادت نوشيده اند. نه بر رجال ترحم نموده اند و نه بر نساء.
بسا از ليالى كه جميع وحوش و طيور در ايكات خود آسوده و آرميده اند و

این عباد در وحشت و اضطراب مقرر امنی نیافته‌اند و مقام امنی نخته‌اند چه بسیار از رجال که در شب صاحب غنا و ثروت بوده و در صبح به کمال فقر و ذلت مشاهده شده چه که مالش به تاراج رفت و اسباب زندگانش به یغما. ارضی نمانده مگر آن که خون این مظلومان بر او ریخته شده و محلی نمانده مگر آن که مبهده این بی‌معینان گشته چه مقدار از نساء را که اسیر نموده دیار به دیار و شهر به شهر برده‌اند و چه مقدار از رجال را که به مبلغی فروختند و چه مقدار از نفوس که سر به صحرا گذاشته و معلوم نیست که به کجا رفته‌اند و چه مقدار که الآن محبوسند. ناله‌های این مظلومان در کلّ لیالی و انهار مرتفع و صریح این اسیران در کلّ احوالیان مسموع و جمیع این امور من غیر جرم واقع شده. در کلمه از لسان مبارک شاهنشاه زمان به سمع مظلومان رسید که فی‌الحقیقه ملک کلام است و شبه آن از هیچ سلطانی استماع نشده. کلمه اول در جواب دولت روس در وقتی که از سبب و علت محاربه سؤال نموده بود فرموده بودند که فریاد مظلومانی که در بحر اسود من غیر جرم و گناه غرق شده‌اند در سحرگاه ما را از خواب بیدار نمود لذا به محاربه قیام شد. و این مظلومان مظلوم‌تر و درمانده‌ترند چه که بلایای آن نفوس در یومی بوده و رزایای این عباد در بیست و پنج سنه که در کلّ حین به بلای صبین مبتلا بوده‌ایم. و کلمه محکمه دیگر که فی‌الحقیقه کلمه بدیعی بود که در امکان ظاهر گشت و آن این بود که بر ماست دادخواهی مظلومان و فریادرسی واماندگان. صیت عدل و داد سلطان جمع کشیری را امیدوار نموده تفقد حال مظلومان از شیم سلطان جهان است و توجه به احوال ضعیفان از خصلت ملوک زمان. حال مظلومی در ارض شبه این مظلومان نبوده و نیست و ضعیفی نظیر این آوارگان مشهود نه چه که کلّ ذی‌روح از انسان و حیوان و وحش و غیر جمیع در مهد امن و امان مستریح مگر این ضعیفان که در هر ساعت و آن به سلاسل قهر بسته شده‌اند و به اغلال غضب و بطش مبتلا دیگر طاقت این عباد تمام شد و صبر و اضطراب از صدر و دل منقطع گشت خواهش این عباد آن که نظر مرحمتی فرمایند تا جمیع در ظلّ حمایت سلطان ساکن و مستریح شوند.



فصل هفدهم

کتاب بدیع

کتاب بدیع در حقیقت رساله دفاعیه جمال اقدس ابهی است. حضرت بهاءالله این کتاب جلیل را در دفاع از مظهریت مقتسه و اثبات صحت و حقیقت رسالت عظیمه حضرتشان نازل فرموده اند. این کتاب به زبان فارسی است و لکن حاوی قسمت های زیادی هم به لسان عربی می باشد. کتاب بدیع را می توان اثری در ردیف کتاب ایقان دانست که در آن حضرت بهاءالله حقایق و اعتبار رسالت حضرت باب را اثبات می فرمایند. تفاوت عمده این دو کتاب در این است که کتاب ایقان خطاب به خال جلیل حضرت نقطه اولیه نزول یافته و آن نفس محترم پس از زیارت آن کتاب مستطاب قلبش به نور ایمان منور شده و به حقایق امرالله مؤمن گشت در حالیکه کتاب بدیع به میرزا مهدی گیلانی شروع و به اصطلاح بابی که مظهر خیانت و ریا بود خطاب شده است. این کتاب در جواب عبارات زهرآگینی که این شخص در نامه اش به یکی از اصحاب جمال مبارک نوشته صادر گردیده است. میرزا مهدی در اوایل امر بدیع در ظلّ جامعه بابی در طهران وارد شد و با آقا محمد علی تنباکوفروش از در دوستی درآمد و لکن از همان زمان در میان بابیان به عنوان مردی که حیاتش مبین با اصول تقوی و اعمالش بر خلاف تعالیم الهی بود شناخته شده بود.

وقتی حاجی میرزا حیدرعلی عزم سفر به ادرنه داشت میرزا مهدی تصمیم گرفت با او همراه شود. هر دوی آنان در آن زمان در طهران بودند. حاجی میرزا حیدرعلی ابتدا به همراهی او موافقت نمود ولی بعداً با مشاهده اعمال و رفتار ناپسند او از همسفری با وی سر باز زد. از آن پس، این دو از هم جدا شدند. میرزا مهدی از رفتن به ادرنه منصرف شد و به تنهایی به اسلامبول رفت. سفیر ایران در اسلامبول حاجی میرزا حسین خان تحت تأثیر میرزا مهدی قرار گرفت و او را به عنوان قاضی شرعی جامعه شیعیان ایرانی

در عاصمه مملکت منصوب نمود در جریان این وقایع بود که وی با سید محمد اصفهانی که به قصد ایجاد مزاحمت برای حضرت بهاءالله و اصحابشان به اسلامبول رفته بود ارتباط پیدا نمود.

در اثر این تماس و ارتباط فصل جدیدی در زندگی میرزا مهدی باز شد. او که خود شخصی مغرور و فتنه جو بود سید محمد را شریک و شبیه خوبی برای خود یافت و در نتیجه به زودی پیرو و آلت دست او شد. میرزا مهدی زیر دست مربی جدید خود درس های تازه ای در دیسه سازی و توطئه چینی یاد گرفت و با اکاذیب و مقتریاتی که اساس فعالیت های سید محمد را تشکیل می داد آشنا شد و به حدیث و دشمنی با جمال مبارک قیام نمود.

میرزا مهدی به تحریک سید محمد نامهای به دوست قدیم خود آقا محمدعلی تنباکوفروش که یکی از اصحاب باوفای حضرت بهاءالله در ادرنه بود نوشت. این نامه مسموم که از مقتریات بر ضمه جمال مبارک آکنده بود به یقین به یاری سید محمد تحریر و شاید هم به وسیله او تنظیم شده بود و اکثر دلایل مذکور در آن به نیت رد کردن ادعای حضرت بهاءالله به مقام من ینظهره الله یعنی موعود حضرت باب ارائه گشته بود. دلایل و عبارات عناد آمیز وی نه تنها نادرست بود بلکه بعضی از آنها به زبانی دور از ادب نوشته شده و نسبت به حضرت بهاءالله توهین آمیز بود.

آقا محمدعلی مخاطب این نامه یکی از اصحاب باوفای جمال مبارک بود و همچنان که قبلاً اشاره شده در معیت آن حضرت به اسلامبول و ادرنه مهاجرت کرده و بعد هم به عکا رفته بود. وی علیرغم تمام شداید و محرومیت های تبعید در زندگی همواره راضی و خوشحال بود حضرت عبدالبهاء درباره او چنین فرموده اند:

به معیشت خفیف قانع بود و به خوشی و سرور زندگانی می نمود بسیار خوش اخلاق بود و خوش اطوار و ممتاز با احتیاء حتی با اغیار تا آنکه موکب مبارک از بغداد حرکت به اسلامبول نمود در رکاب جمال قدم سفر کرد و از اسلامبول به ارض سر ادرنه دائماً بر حالت واحد بود ابداً تلون نداشت بر یک اسلوب سلوک می کرد.

در آنجا نیز ایام خویش را در ظلّ جمال مبارک به خوش گذرانی گذراند کسب خفیی می نمود ولی برکت عجیب می یافت و از ارض سر در معیت جمال قدم به قلعه عکا اسیر شد مدت حیات از مسجونین محسوب و معدود و به آن شرافت کبری فائز که مسجون در ظلّ جمال مبارک برد ایام خویش به نهایت سرور و شادمانی می گذراند کسب خفیی داشت هر روز تا به ظهر مشغول به کسب بود و بعد از ظهر سماور چای را در ترک شبلیز بسته یا به باغ و راغ می رفت یا به صحرائی می شتافت یا در مزرعه بود یا در باغ رضوان بود و یا در قصر به شرف لقا فائز به بحر هر نعمتی می رفت که این چای امروز چه قدر خوش طعم و خوش رانحه و خوش رنگ است این صحرا چه قدر دلنشین است و این گلها چقدر رنگین هر چیزی را می گفت عطری دارد حتی آب و هوا را فی الحقیقه به سروری وقت می گذراند که وصف ندارد هر کس می گفت که پادشاهان عالم را چنین فرح عظیم میسرند. این پیر مرد در نهایت فراغت است و غایت مسرت و از قضای اتفاقی از بهترین طعام تناول می نمود و در عکا در بهترین مقام منزل داشت. سبحان الله در سجن و چنین راحت و آسایش و خوشی و شادمانی تا آنکه بعد از سن هشتاد به افق عزت ابدیه عروج نمود. (۱)

آقا محمد علی قریحه مزاحی داشت و مصاحب دلپذیری برای حضرت بهاء الله محسوب می شد. یک وقتی جمال مبارک در عکا در جلسه تذکر یکی از اجباء که فوت کرده بود شرکت داشتند. آقا محمد علی هم در آن مجلس حضور داشت و متوجه شد که چقدر حضرت بهاء الله نسبت به آن متصاعد الی الله ابراز مرحمت و عنایت فرمودند او هم که مشتاق چنان موهبتی در حق خود بود به حضور جمال مبارک عرض کرده بود که "تربیان من هم خیلی مفتخر و خوشحال می شوم که مرا هم مرده محسوب نمایند و افتخار شرکت در محفل تذکر مرا به من عنایت فرمائید" و بعد از آن مهمانی مفصلی با حضور اجبای عکا ترتیب داد که در آن افتخار پذیرانی از جمال مبارک را داشت. آقا محمد علی وقتی نامه نفرت انگیز میرزا مهدی را خواند بی درنگ آنها به حضور مبارک برد و کتاب بدیع در ردّ مفتريات میرزا مهدی از قلم اعلی صادر گردید. حضرت بهاء الله این کتاب را در سه روز متوالی نازل فرمودند.

هیكل مبارک هر روز در حدود دو ساعت بیانات می فرمودند و آقا محمدعلی آنها را می نوشت. قبلاً به این تحقیقت اشاره شده که گرچه ظاهراً بعضی از آثار حضرت بهاءالله به وسیله میرزا آقاخان کاتب هیكل مبارک نوشته شده و لکن تمام آنها کلمه به کلمه توسط خود حضرت بهاءالله دیکته شده است. کتاب بدیع هم چنین کیفیتی دارد یعنی گرچه به وسیله آقا محمدعلی نوشته شده ولی در حقیقت از ابتدا تا انتها از لسان حضرت بهاءالله نازل گشته است.

این کتاب که تقریباً دو برابر کتاب ایقان است در دفاع از امر مبارک نوشته شده و در میان آثار حضرت بهاءالله مقام خاصی را حائز است. این کتاب اطلاعات و بصیرت خاصی دربارهٔ بشارات حضرت ربّ اعلیٰ به ظهور من ینظهره الله^۱ ارائه می کند و به صراحت نشان می دهد که ظهور حضرت بهاءالله مقصد غائی حضرت ربّ اعلیٰ و در حقیقت تحقق آمال قلبی آن حضرت بود. این کتاب بر افراد جامعه بانی علی الخصوص بر بایبانی که دچار دو دلی و تشویش بودند اثر نیکو و مهمتی داشت و بسیاری از شبهات را که سبب شک و حیرت آنان شده بود از قلوبشان زایل نمود و آنها را به عرفان مقام عظیم حضرت بهاءالله به عنوان من ینظهره الله موقّق ساخت. این کتاب می تواند برای آنان که به آثار حضرت ربّ اعلیٰ آشنایند مفتاحی در کشف رموز و اسرار موجود در ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله محسوب شود. این کتاب یکی از آثار مهمیمنه حضرت بهاءالله است که با قدرت و صراحت کامل به رشته تحریر در آمده و مخاطب را به مواجهه دعوت می کند. این کتاب همچنین حاوی بعضی از تعالیم آن حضرت و نیز برخی از جنبه های تاریخ امر می باشد. یکی از خصایص ممتازه این کتاب روش مخصوص حضرت بهاءالله در ردّ اتهامات و اعتراضات میرزا مهدی است دلایل ارائه شده در این کتاب چنان محکم و قانع کننده است که خواننده را به شدت تحت تأثیر قدرت انکارناپذیر و استدلال آن حضرت قرار می دهد. بی شک و شبهه نزول کتاب بدیع شبهات باطله ناطقین عهد حضرت باب را که به شدت می کوشیدند با انتشار اوراق کاذبه و اطلاعات گمراه کننده امر

* به جلد اول ص ۴۸-۵۱ مراجعه شود.

حضرت بهاء الله را بدنام و منهدم کنند در هم شکست و متلاشی نمود دلایلی که به وسیله میرزا مهدی ارائه شده بود بسیار گمراه کننده، ضعیف و مبتنی بر مطالب دروغ بود که از سید محمد سرچشمه می گرفت.

سبک نزول این کتاب چنین است که حضرت بهاء الله ابتداء چند سطر از نامه میرزا مهدی را نقل و بعد به تفصیل بیانات کافیة رافیه در جواب اتهامات وارده نازل می فرمایند. جمال مبارک این روش را در سراسر کتاب ادامه می دهند و بدین ترتیب تمام نکات و اتهاماتی را که در نامه او موجود بوده جواب می دهند. یکی از جنبه های مشترک و قابل توجه این جوابها قدرت شگفت انگیز کلام حضرت بهاء الله است و این قدرت بحقی است که میرزا مهدی در برابر آن مانند مرغی ناتوان که در چنگال عقابی توانا گرفتار شده باشد بنظر می رسد. قدرت استدلال حضرت بهاء الله، عمق بیانات آن حضرت و توضیحات روشنی که ارائه می کنند تنها با علم محیطه آن حضرت در آثار مبارکه حضرت اعلی که به وفور از آنها در اثبات مدعای خود نقل می کنند قابل تطبیق و توجیه است و این در حالی است که هیکل مبارک به شهادت حضرتشانه تمام آثار حضرت ربّ اعلی از جمله بیان را نخوانده بودند و این در حقیقت خود گواهی صادق بر علم الهی و لدنی آن حضرت می باشد.

حضرت بهاء الله در کتاب بدیع در مواضع مختلف به لحن شدید اعمال میرزا مهدی و استاد او سید محمد را مذمت و محکوم می نمایند میرزا مهدی را با عبارات "شور"، "ملحد سکار"، "ملحد خبیث"، "بی شرم بی حیا"، "مردود"، "مشرک بالله" و "محارب بالله" سرزنش می کنند و از او به عنوان کسی یاد می کنند که از قلمش جاری شده آنچه که سبب نوحه حضرت باب و ارواح مقدسین گشته است. حضرت بهاء الله به تکرار از او می خواهند که قلم را به کناری گذارد و انذار می فرمایند که خداوند به زودی به غضب خود او را بر زمین خواهد زد و در حقیقت هم دیری نگذشت که میرزا مهدی به ذلت و عذاب وفات یافت. حضرت بهاء الله در لوح فؤاد به این مطلب اشاره و عذاب روحی او را زمانی که انتقام خشمگین الهی بروی نازل

۵ به لوح این ذنب ص ۱۲۲ و ۱۲۳ مراجعه شود.
+ این لوح در سال ۱۸۶۹ در عکا نازل شده.

شده بیان می فرمایند. قسمت‌های زیادی هم در کتاب بدیع وجود دارد که در آنها حضرت بهاء الله به سید محمّد با عنوانی چون "مشرک بالله"، "منبع غرور" و "معدن کذب" و "مطلع فحشا"، "ملعون حق"، "خیبث کاذب مفسد" اشاره می نمایند. معرفی این دو شخص با چنان لحن شدید به وسیله حضرت بهاء الله قدرت و اختیار عظیم آن حضرت را به عنوان داور حقیقی و حاکم عالم انسانی نشان می دهد. تفکر در قدرت مظهر ظهور الهی ما را به درک این حقیقت هدایت می کند که تنها آن فرستاده آسمانی است که می تواند تمام صفات الهی را در عالم انسانی ظاهر و منتهکس کند و یکی از صفات خداوند خشم و غضب اوست و به کمک این صفت الهی است که نفوس را که به مخالفت حقّ برمی خیزند از میان برمی دارد.

از زیارت آثار جمال اقدس ابهی معلوم می شود که رحمت و بخشایش خداوند بر سراسر عالم خلقت سایه گسترده و آن ذات الهی از طریق مظاهر این صفات حفظ و صیانت خویش را به عالم انسانی عنایت فرموده است. اگر رحمت و شفقت الهی در میان نبود هیچ نفسی نمی توانست از عدالت او در امان بماند. خداوند بخشنده و مهربان از خطایا و قصور انسان چشم می پوشد او را در دریای رحمت خود مستغرق می سازد و بر او به غیر استحقاق حیات ابدی عنایت می کند. ولکن وقتی که شخصی عهد خدا را می شکند و دانسته و به عمد بر ضدّ نفس مقدّسی که مظهر و نماینده آن ذات الهی است قیام می کند آن وقت خشم و غضب حقّ برانگیخته می شود و آن شخص از نعما و برکات الهی محروم می گردد. سید محمّد و میرزا مهدی از این قبیل نفوس بودند و حضرت بهاء الله با ملامت آنان در حقیقت ماهیت واقعی روح آنان را آشکار می کنند. نکته مهمّی که باید در نظر گرفت این است که هیچ نفسی بصیرت و اختیار آن را ندارد که نفس دیگری را محکوم کند و یا مورد اعتراض قرار دهد و این امر تنها در حیطة اختیار مظهر ظهور الهی و نفوس مقتسه ای است که از طرف او به عصمت اکتسابی و مرجعیّت شرعی مفتخر گشته اند.

محکوم کردن ناقضین عهد و میثاق

در کتاب بدیع فقرات زیادی نیز در محکوم ساختن مرکز نفاق میرزایحیی

وجود دارد. حضرت بهاءالله ادعای او را که مبنی بر جانیشینی برگزیده حضرت اعلی بود رد می کنند و آیات بسیاری را از حضرت باب در اثبات دلایل خود نقل می فرمایند. حضرت بهاءالله این نکته را به صراحت روشن می کنند؛ که تنها وعده ای که حضرت باب به پیروان خود داده اند ظهور من یظهره الله بوده است چون میرزا یحیی یکی از صریحی دوری بیان بوده و به قصد نفوذ در بابیان از این عنوان استفاده می نمود حضرت بهاءالله در این کتاب به توضیح موقعیت مرایا می پردازند و فقرات زیادی از آثار حضرت ربّ اعلی را در این باره نقل می کنند. تمام این آیات حاکی از آن است که مرایا نوری از خود ندارند و نورانیت شان منوط و معلق به توجه آنان به منبع نور یعنی من یظهره الله است حضرت باب می فرمایند:

فَإِنَّ مِثْلَهُ جَلَّ ذَكَرَهُ كَمَثَلِ الشَّمْسِ لَوْ يَقَابِلُهُ الْإِنْسَانُ مَا لَا نَهَايَةَ مَرَايَا كَلْبَتَيْنِ لِيَسْتَعْمِقَنَّ مِنْ تَجَلَّى الشَّمْسِ فِي حَدَثِهِمْ وَ إِنْ لَمْ يَقَابِلْهَا مِنْ أَحَدٍ فَيُطْلَعُ الشَّمْسُ وَيَغْرُبُ وَ الْحِجَابُ لِلْمَرَايَا وَ إِنِّي مَا قَصَّرْتُ عَنْ نَصْحِي ذَلِكَ الْخَلْقَ وَ تَدْبِيرِي لِاتِّبَالِهِمْ إِلَى اللَّهِ رَبِّهِمْ وَ إِيْمَانِهِمْ بِاللَّهِ بَارِنِهِمْ وَ إِنْ يُؤْمِنُونَ بِهِ يَوْمَ ظُهُورِهِ كُلِّ مَا عَلَى الْأَرْضِ فَإِذَا يَسَّرَ كَيْنُونَتِي حَيْثُ كَلَّ قَدْ بَلَّغُوا إِلَى ذُرْوَةِ رُجُودِهِمْ وَ وَصَلُوا إِلَى طَلْعَةِ مَحْبُوبِهِمْ وَ أَدْرَكُوا مَا يُمْكِنُ فِي الْإِمْكَانِ مِنْ تَجَلِّي مَقْصُودِهِمْ وَ الْآءِ يَحْزَنُ فُؤَادِي وَ إِنِّي قَدْ رَبَّيْتُ كُلَّ شَيْءٍ لِذَلِكَ فَكَيْفَ يَحْتَجِبُ أَحَدٌ عَلَيَّ هَذَا قَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ وَ لِأَدْعُوهُ أَنَّهُ قَرِيبٌ مَجِيبٌ (۲۱)

حضرت باب حتی در یکی از آثار خود خطاب به حاجی سید جواد کریمانی شکایت می کنند از اینکه همراهِ خود را از علائق این جهان منقطع نساخته و با قلوب آلوده به آن حضرت توجه نموده اند. می فرمایند:

لَأَشْكُونَ إِلَيْكَ أَنْ يَا مَرَاةَ جُودِي † عَنْ كُلِّ الْمَرَايَا كَلَّ بِالْوَانِهِمْ إِلَى لِيَنْظُرُونَ (۲۲)

در جای دیگر می فرمایند:

أَنْ يَا شَمُوسَ الْمَرَايَا أَنْتُمْ إِلَى شَمْسِ الْحَقِيقَةِ تَنْظُرُونَ فَإِنَّ قِيَامَكُمْ بِهَا لَوَأْتُمْ تَتَبَصَّرُونَ كَلَّكُمْ كَحَيْتَانِ بِالْمَاءِ فِي الْبَحْرِ تَتَحَرَّكُونَ وَ تَحْتَجِبُونَ عَنِ الْمَاءِ

۲۱ حضرت اعلی به چندین تن از پیروان خود لقب مرآت عنایت فرموده برده اند.

† من یظهره الله

‡ حاجی سید جواد کریمانی.

و تسألون عما أنتم به قائلون (۴)

حضرت بهاءالله در کتاب بدیع به میرزا یحییٰ به عنوان بت جامعه بابی اشاره می‌کنند که تمام موقّعت هایش در راه کذب و فریب بوده است و این امر مراتب جهل و سطحی بودن معلومات او را آشکار می‌کنند آن حضرت اظهار می‌دارند که کلمات او جوهر کذب و دروغ است و اگر حقیقتی در آنها یافت شود از آن حضرت سرقت شده است. حضرت بهاءالله به این حقیقت اشاره می‌کنند که یحییٰ به کمک سید محمّد بعضی از آثار آن حضرت را به نام خود در میان بابیان منتشر ساخته است و توضیح می‌دهند که وی را از خود طرد نکردند مگر بعد از آنکه علناً بر ضدّ امرالله قیام کرد. جمال مبارک او را بخاطر اوراق زهر آگین و تهمت آمیزش ملامت می‌کنند و در بعضی از آثار خود بطور مفصّل و با لحنی تکان‌دهنده و مؤثر ناله‌های قلم را که در میان انگشتان میرزا یحییٰ رجاى خلاصی از دست صاحب مشرک و شقّ خود را می‌کند توصیف می‌فرمایند.

آثار حضرت ربّ اعلیٰ در باره من یظهره الله

گرچه قسمت قابل توجهی از کتاب بدیع به طغیان میرزا یحییٰ و سید محمّد مربوط می‌شود ولی بخش اعظم آن به موضوع مهمّ من یظهره الله، موعود بیان، حضرت بهاءالله اختصاص داده شده است. جمال مبارک در این کتاب مبین فقرات زیادی از آثار حضرت ربّ اعلیٰ را که در توصیف مقام عظیم و شوکت و جلال بی‌مثیل و قدرت و اختیار بی‌نظیر من یظهره الله است نقل می‌کنند. در این مقام کافی است که چند فقره از این آثار مبارکه که جمال اقدس ابهی در کتاب بدیع نقل فرموده‌اند ذکر شود:

و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو آته لا یشار باشارتی ولا بما ذکر فی
البیان الی قوله عزّ و جلّ فی ذکر هذا الظهور الأعظم و التباّ العظیم آته
اجلّ و اعلیٰ من ان یکون معروفاً بدونه او مستشیراً باشارة خلقه و اتنی
انا اول عبد قد آمنتم به و بآياته و اخذت من ابکار حدائق جنة عرفانه
حدائق کلماته بلی و عزته هو الحقّ لا اله الا هو کلّ بامرہ قانمون (۵)

من یظهره الله.

زیارت کتاب بدیع این نکته را روشن می کند که مقصد حضرت ربّ اعلی از ظهور مبارکشان جز آماده کردن بایمان برای ظهور حضرت بهاء الله چیز دیگری نبوده است. در آثار حضرت باب عبارات زیادی وجود دارد که در آنها عهد و میثاق محکمی با پیروان خود درباره من ینظهره الله بسته اند از جمله در یکی از این آیات می فرمایند:

سبحانک اللهم فاشهد بانّی بذلک الکتاب قد اخذت عهد و لایة من تظهرته
عن کلّ شیء قبل عهد ولایتی و کفی بک و بمن آمن بآیاتک علی شهداء
وانک انت حسبی علیک توکلت و انک کنت علی کلّ شیء حسیباً (۷)

آثار زیادی هم از حضرت ربّ اعلی درباره کتاب بیان یعنی امّ الکتاب دور بابی و ارتباط آن با من ینظهره الله موجود است. آن حضرت در یکی از آثار خود می فرمایند:

جميع بیان ورقی است از اوراق جنت او (۷)

و در مقام دیگر می فرمایند:

بیان از اول تا آخر مکن جمیع صفات اوسته و خزانه نار و نور او (۸)
حضرت باب پیروان خود را انذار فرموده اند مبدا شیئی در این جهان از جمله کتاب بیان بین حضرت بهاء الله و آنان حائل شود. می فرمایند:

بیان و آنچه در او نازل شده شما را از آن ساذج وجود و مالک غیب و شهود منع ننماید (۹)

در جای دیگر می فرمایند:

لا تحتجبن عن الله بعد ظهوره فانّ کلّ ما رفع البیان کخاتم فی یدی و اتّی
انا خاتم فی یدی من ینظهره الله جلّ ذکره یقلّب کیف یشاء لما یشاء
بما یشاء انّه لهو المهیمن المتعال (۱۰)

حضرت اعلی می فرمایند که یک آیه از آیات حضرت بهاء الله در نزد حقّ اجلّ از تمام آیاتی است که به وصیلة مظاهر قبل نازل شده است.

در موضع دیگر می فرمایند:

اگر یک آیه از آیات من ینظهره الله را تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود از آنکه کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات می دهد

۞ حضرت بهاء الله

ولی کلّ بیان نمی دهد. (۱۱۱)

آن حضرت در مقام شهادت به عظمت مقام حضرت بهاء الله می فرمایند که او قادر است به هر کس که اراده کند مقام مظهرت بعنایت نماید: فانه لویجعل ما علی الارض نبیاً لیکوننّ انبیاء عند الله. و همچنین می فرمایند:

و اذا یوم ظهور من یظهره الله کلّ من علی الارض عنده سواء فمن یجعله نبیاً کان نبیاً من اولّ الذی لا اول له الی آخر الذی لا آخر له لانّ ذلك ممّا قد جعله الله و من یجعله ولیاً فذلك ما کان ولیاً فی کلّ العوالم فانّ ذلك ممّا قد جعله الله لانّ مشیة الله لن یظهر الاّ بمشیته و ارادة الله لم یظهر الاّ بارادته و انه لهو القاهر المقتر المتیع (۱۱۲)

ضمناً بیان می فرمایند که هیچ کس به عرفان من یظهره الله فائز نتواند شد مگر با موازین خود من یظهره الله:

و لا تنظر الیه الاّ بعینه فانّ من ینظر الیه بعینه یدرکه و الاّ یحتجب ان اردت الله و لقائه فارده و انظر الیه (۱۱۳)

حضرت اعلی در یکی از آثار مبارکه شان می فرمایند که حین ظهور من یظهره الله سگان سینای ظهور الله در برابر عظمت و جلال او به دهشت خواهند افتاد و از علمای دور بیان می خواهند که وقتی من یظهره الله ظاهر می شود اقلام خود را از نوشتن رسایل و کتب باز دارند و به تمام مؤمنین هم اخطار می کنند که در شناسائی حضرت بهاء الله و اقبال به او آتی تأمل و شک روا ندارند:

او را شناخته به آیات او، و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان، در نار محتجب خواهید بود (۱۱۴)

این شواهد و آثار و آیات بسیار دیگر که حضرت ربّ اعلی در تجلیل از مقام حضرت بهاء الله نازل فرموده اند همه در کتاب بدیع نقل شده و بعضی از آنها در جلد اول این کتاب در طی فصل جداگانه ذکر گردیده است. *

حضرت بهاء الله در کتاب بدیع اصالت و اعتبار ظهور خویش را اعلام می کنند مقام خود را تجلیل می فرمایند رسالت خود را اعلان می نمایند و

** به جلد اول فصل ۱۸ تحت عنوان من یظهره الله مراجعه شود.

در تأیید بیان مبارک که در باغ رضوان از فم مطهر صادر گشته بود تصریح می کنند که هیچ مظهر ظهوری قبل از انقضای یک هزار سال مبعوث نخواهد شد.^o آن حضرت نزول آیات الهی را از قلم اعلی توصیف می فرمایند و از میرزا مهدی دعوت می کنند که در محضر مبارک حاضر شود و سرعت نزول کلمات الهی را در این دور بدیع به چشم خود مشاهده نماید. جمال مبارک همچنین بعضی وقایع برجسته ایام هجرت در بغداد و ادرنه را برمی شمارند، مراتب اخلاص و فداکاری بعضی از اصحاب را می ستایند، شدایدی را که از دست میرزا یحیی بر وجود مبارک مهاجم بوده و منتهی به فصل اعظم شده به تفصیل ذکر می کنند و بعضی تعلیقات و خطایای او از جمله دستور قتل تنی چند از بایبان سرشناس و خیانت آشکار و تجاوز شرم آرد او را به عصمت حضرت ربّ اعلی یک به یک می شمارند.⁺

خدیدجه بگم

حضرت بهاء الله در کتاب بدیع مقام والا و فضایل فاطمه بگم والده محترمه حضرت اعلی[†] و خدیجه بگم حرم مبارکه آن حضرت را می ستایند و هر دوی آنها را به خیر التّسماء ملقب و اجتهاد را به اعزاز و احترام آنان دعوت می فرمایند. خدیجه بگم از خاندان نجیب و دختر عموی والده حضرت باب بود. ازدواج او با حضرت باب تقریباً دو سال قبل از اظهار امر به وقوع پیوست خدیجه بگم به سابقه صفای قلب در همان ایام اولیّه رسالت همسر مجربش مقام آن حضرت را شناخت و حقانیت ظهورش را تصدیق نمود. وی شاهد عینی آن نیروی تقلیب کننده که از وجود هیکل مبارک ساطع و زندگی و رفتار نخستین پیروان و قهرمانان بعدی دور بیان را دگرگون ساخت گشته بود. نبیل اعظم درباره خدیجه بگم چنین می نگارد:

اما حضرت حرم از اوائل حال به عظمت مقام هیکل مبارک آگاه بود. در عبادت و قوت ایمان به جز حضرت طاهره نظیر و مانندی نداشت. حضرت

^o به جلد اول ص ۲۹۷-۸ مراجعه شود.

⁺ به جلد اول ص ۲۶۷ مراجعه شود.

[†] برای مطالعه شرح حال ایشان به جلد اول ص ۱۷۵-۶ مراجعه شود.

اعلیٰ جمیع وقایع آئنده را تا دوره شهادت و غیرها به مشارالیها اخبار فرمودند و تاکید کردند که کلمه‌ای از این مطالب را به والده حضرت اظهار نکند و سفارش فرمودند که در بلایا صبر کند و به قضای الهی راضی باشد در ورقه‌ای مناجاتی مرقوم فرمودند و به حضرت حرم دادند و فرمودند هر وقت اضطراب و پریشانی تو زیاد شد این دعا را بخوان من در خواب به تو ظاهر می‌شوم و اندوه ترا زائل می‌سازم. حضرت حرم بعدها در هنگام پیش آمد مشکلات به این روتّه عمل فرمودند و به هدایت هیکل مبارک در هر مرتبه از پریشانی و اضطراب رهائی یافتند (۱۱۵)

خدیجه بگم از همان ایام اولیّه دوران بغداد به عرفان مقام جمال مبارک نیز فائز و در بقیّه ایام حیاتش یکی از خادمین جانفشان امرالله بود. مرحوم حاجی میرزا حبیب‌الله افغان^۱ شرح زیر را دربارهٔ زوجهٔ حضرت ربّ اعلیٰ نگاشته است:

روز پنجم جمادی الاول سنه ۱۲۶۹ «جمال مبارک» ورود به دارالسلام می‌فرمایند و از آنجا الواح شتی به امضاء مبارک (۱۵۲)+ که بهاء باشد به اطراف و اکناف ایران به واسطه اشخاص امین ارسال می‌گشت از جمله جهت فارس به انتخار ورقه علیا^۲ حضرت اعلیٰ علیها بهاءالله و عنایت نازل در آن وقت احدی از فامیل افغانان^۳ ایمان نداشت که محرم راز حضرت حرم باشد بدین جهت حضرت حرم در صدد گفتگو و مذاکره با مرحوم والد نگارندهٔ این اوراق جناب افغان آقا میرزا آقا^۴ که از لسان جمال قدم به

« یکی از پیروان حضرت بهاء الله که مدتی سرپرستی بیت مبارک حضرت باب در شیراز را داشته است.

+ ارزش عددی کلمه بهاء (ب ۲ هـ ۵ الف ۱) حضرت بهاءالله بعضی از الواح را با این طرز امضاء فرموده‌اند.

† حضرت بهاءالله در بعضی از الواح خود خدیجه بگم را به لقب ورقه علیا مخاطب فرموده‌اند.
‡ اخلاق دانی های حضرت باب و اخلاق دو برادر و خواهرهای زوجه آن حضرت بنام افغان معروفند.

§ آقا میرزا آقایی از افراد برجستهٔ خاندان افغان بود و در تشویق حاجی سید محمد خال به سفر بغداد و تشریح بحضور حضرت بهاءالله عامل اصلی بشمار می‌رفت وی خدمات بسیاری به امر مبارک نموده و حضرت بهاءالله تولیت بیت مبارک شیراز را به او و اخلاق او اعطا فرموده‌اند در جلد های بعدی کتاب شرح بیشتری دربارهٔ ایشان داده خواهد شد.

مرحب یک طغری لوح مبارک که می فرماید اناستیناک فی هذا الحین بنورالتین که سنّ ایشان آن وقت سیزده سال و همشیره زاده خود بود مشغول صحبت امری می شوند. ایشان را تبلیغ می فرمایند از اثرانفاس قدسیّ حضرت حرم به سنّ صباوت به قسمی مشتعل و منجذب می شوند که خودداری نداشته در نهایت رشادت و شجاعت مشغول صحبت و تبلیغ می شوند. ابتدا به والد خود جناب آقا میرزا زین العابدین که ایشان با مرحوم آقا میر محمد رضا والد ماجد حضرت بنی اعمام بودند و نسبت نزدیک داشتند می پردازند والد خود را تبلیغ می فرمایند پس از تکمیل حال روحانی والد می پردازند به والده خود که اخت حرم باشند ایشان را تبلیغ می فرمایند (۱۶) وقتی حضرت بهاء الله منیره خانم را به عکا دعوت نمودند به شیخ سلمان دستور دادند که مشارالیها را در این سفر همراهی کند. آنان سفرشان را از اصفهان آغاز کردند و از طریق شیراز به بوشهر رفتند. چنین ترتیب داده شده بود که منیره خانم مدت کوتاهی در شیراز در منزل حاجی میرزا سید محمّد خال بمانند. مشارالیها در ماه ذی القعدة ۱۲۸۸ هجری (ژانویه فوریه ۱۸۷۲) به شیراز رسیدند و چندین بار افتخار ملاقات همسر حضرت ربّ اعلی را داشتند. عبارات زیر از خاطرات منیره خانم درباره ملاقات هایشان با خدیجه بگم اخذ شده است:

بعد فانیه خدمت حضرت حرم عرض نمود حال از اینگونه صحبتها کفایت، رجا دارم از گزارشات ایام وصال و فوز تشرّف لقاء و اسباب مواصلاّت با حضرت نقطه اولی را بیان فرمائید. فرمودند: تمام در نظر نمانده ولیکن نظر به خواهش شما آنچه در نظر است ذکر می نمایم. والد حضرت نقطه اولی آقا سید محمّد رضا پسر عموی ما بودند و مشغول به تجارت جزئی، ما سه همشیره بودیم، شبی در عالم رؤیا دیدم حضرت فاطمه زهرا به خواستگاری به خانه ما تشریف آوردند† و من و همشیره ها به کمال

‡ منیره خانم بعداً به عقد ازدواج حضرت عبدالبها، درآمدند به ص ۱۹ - ۲۱۶ مراجعه شود.
 + یکی از سه خواهر خواهر ناتنی بود که با حاجی میرزا سید علی خال که در طهران شهید شد ازدواج نمود.
 † در آن زمان رسم این بود که مادر یا خواهر یا یکی از زنان فامیل نزدیک مردی که می خواست ازدواج کند نزد پدر و مادر دختر مورد نظر برای خواستگاری می رفت وقتی موافقت پدر و مادر جلبد می شد به دختر اطلاع داده می شد و ازدواج انجام می گرفت.

شعب و شوق حضورشان، ایشان از جای برخاستند و پیشانی مرا بوسیدند. در عالم رؤیا چنین مفهوم شد که مرا پسند فرمودند صبح از خواب برخاسته بسیار مسرور و مشعوف لیکن حیا مانع بود که خواب خود را به کسی اظهار نمایم. بعد از ظهر همان روز والده حضرت به خانه ما تشریف آوردند من و همشیره رفتیم خدمتشان به همان نحو که در خواب دیده بودم ایشان برخاسته پیشانی مرا بوسیدند و مرا در بغل گرفته و بعد تشریف بردند همشیره بزرگ به من ذکر کردند که ایشان به خواستگاری شما آمده بودند. من در جواب گفتم زهی سعادت پس خوابی را که شب گذشته دیده بودم ذکر نمودم و گفتم این خوابی است که قلب من به آن مسرور است. بعد از چند یوم ذکر وصلت به میان آمد و بعضی اشیاء به عنوان نامزد فرستادند و حضرت به اتفاق خال عازم بوشهر شدند برسم تجارت بعد از خواب هر وقت خدمت والده حضرت مشرف می شدم اگر چه عموقری فانیه بودند لکن کمال ادب و احترام به جای می آوردم. دیگر سفر حضرت چقدر طول کشید در نظر نیست و ایامی که در بوشهر تشریف داشتند شبی در عالم رؤیا دیدم گویا شب زفاف است و من در خدمت حضرت نشسته ام و ایشان ردای سبزی پوشیده که اطراف آن کتیبه ها و در آن کتیبه ها آیات قرآن نوشته شده از آن جمله آیه نور و از هیکل مبارک نور ساطع بود و از شدت فرح و سرور که حضرت را به آن نحو مشاهده نمودم از خواب بیدار شدم. بعد از خواب در قلبم اطمینانی پدید گشت و یقین دانستم که ایشان شخص بزرگواری هستند و محبت ایشان در قلبم جای گرفت لکن نزد کسی اظهار نمی داشتم تا آنکه از بوشهر تشریف آوردند و جناب خال عروسی فراهم آوردند. زفاف وقوع یافت لکن من مطلقاً در فکر اسباب دنیوی نبودم و قلبم به تمامه منجذب به آن حضرت بود و از رفتار و گفتار و سکون و وقار ایشان بر من واضح بود که ایشان شخص بزرگواری هستند لیکن تصور نمی نمودم که ایشان مهدی موعود و قائم آل محمد بودند اغلب

* نامزدی یک امر خانوادگی بود و برای مرد درست نبود که قبل از ازدواج با نامزد خود معاشرت کند و در بسیاری از موارد حتی اجازه نداشت که قبل از ازدواج صورت نامزدش را ببیند البته نامزدهائی که با هم ارتباط خانوادگی نزدیک داشتند قبلاً همدیگر را دیده بودند.

اوقات به مناجات و نماز و زیارت مشغول بودند شیها به قاعدهٔ تجار دستمال نوشتجات و دستک محاسبات می طلبیدند لکن من ملاحظه می نمودم که اینها دفتر تجارتی نیست گاهی سؤال می کردم این اوراق چیست متبسمانه می فرمودند این دفتر حساب خلاق است و اگر شخص خارجی بگفتا وارد می گشت دستمال را روی اوراق می کشیدند. مختصر اقربا و منسوبان نزدیک مانند خالسرها و عقه ها اینقدر مسلم داشتند که حضرت شخص بزرگواری هستند منتهی احترام را نگاه می داشتند تا شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ رسید و آن شب شبی بود که جناب باب الیاب مشرف شدند و تصدیق نمودند. آن شب شب بسیار عجیبی بود فرمودند امشب ما میهمان عزیزی داریم و بسیار حالت مبارک مشتعل و افروخته بود. فانیه بسیار مشتاق استماع بیانات مبارک بودم لیکن چون به من فرمودند که شما بروید در فراش بخوابید با آنکه تمام شب بیدار بودم نخواستم تمرّد فرمایش مبارک کنم ولی تا صبح صدای مبارک را می شنیدم با جناب باب الیاب صحبت می داشتند و به خواندن آیات و بیان ادله و برهان مشغول و می دیدم هر یوم میهمان غریبی وارد و از اینگونه مذاکرات در میان، اگر بخواهم صدمات و بلایای واردهٔ آن ایام را به تفصیل ذکر نماید طاقت و یارای گفتارش و شما را طاقت استماع نخواهد بود از قضیهٔ گرفتاری های حضرت مختصری می گویم شبی در خواب بودم تیمه شب دیدم داروغه عبدالحمید خان ملعون با جمعی از پالای بام وارد خانه شدند و حضرت را یکتا اراخالق گرفته بدون سؤال و جواب بردند • دیگر من خدمت حضرت نرسیدم (۱۷)

منیره خانم در خاطرات خود می نویسند که حرم حضرت اعلیٰ خیلی مایل بودند که ایشان بیشتر در شیراز بمانند ولی شیخ سلمان از حضرت بها، الله دستور داشت که به همراه قافله ای که زائرین مسلمان را به مکه می برد به عتقا حرکت کند و فرصت بسیار کوتاه بود.

باری با هزاران آه و فغان و ناله و حنین حرم نقطهٔ اولی و سایر روقات افنان را وداع نموده عازم یوشهر شدیم ولی پس از وداع فرمودند دو رجا از حضور

» برای اطلاع بیشتر به مطالع الاتوار مراجعه شود.

مبارک جمال قدم جلّ جلاله دارم اول آنکه ورقه از ورقات مبارک [که] به طایفه نقطه اولی حضرت اعلی عنایت شود و این دو شجره مبارکه در ظاهر نیز مرتبط و پیوسته گردد و ثانی اذن تشرّف، چنانچه فائیه هر دو مطلب را حین تشرّف به حضور مبارک عرض نمود و فی الفور اجابت شد (۱۱۸)

کسی که حرم حضرت اعلی برای این ازدواج در نظر داشت حاجی سید علی افغان پسر برادرش افغان کبیر یعنی حاجی میرزا سید حسن بود. حضرت بهاء الله با این خواسته حرم حضرت باب موافقت فرمودند و حاجی سید علی با دختر جمال مبارک فروغیه خانم ازدواج کرد.

ولکن آرزوی ثانی به سبب شرایط موجود انجام نگرفت و حرم مبارک موقتاً به تشرّف به حضور جمال مبارک نگردید + این امر ضربه شدیدی بر حضرت حرم وارد کرد بطوری که به هیچوجه تسکین خاطر نمی یافت می گویند که حتی صحت مشارالیها به سبب گریه زیاد دچار اختلال شدید شد و چند ماه بعد در غروب روز ۲۹ ذی القعدة ۱۲۹۹ هجری (۱۱ نوامبر ۱۸۸۲) باغم و اندوه فراوان صعود نمود. عجب اینکه در غروب همان روز خادمه مشارالیها (فضّه) که از روزهای اولیه حضرت باب در خدمتشان - کوشیده بود نیز از این جهان درگذشت.

حضرت بهاء الله از صعود حضرت حرم دچار حزن شدید شدند و زیارت نامه مخصوصی به اعزاز مشارالیها نازل نمودند و بعد هم آیه ای برای نقش بر مرقد ایشان مرقوم فرمودند. حرم حضرت باب در ایام حیات خود نیز به دریافت الواح زیادی از قلم اعلی مفتخر گشته بود.

منظور خانم های عائله مبارکه است و در اینجا مقصد دختر جمال مبارک است.

+ هر دو در دوران مرکزیت حضرت عبداله، ناقض شدند ولی آرزوی حرم حضرت اعلی با ازدواج میرزا هادی افغان با بیانیته خانم دختر حضرت عبداله، تحقق یافت و این دو والدین حضرت شوقی افندی بودند.

+ حاجی سید علی با توجه به اینکه به تنهایی نمی توانست به این ازدواج موقت شود و با علم به اینکه حضرت حرم تا چه حد مشتاق زیارت جمال مبارک بود به مشارالیها قول داد که اگر ترتیب این ازدواج را بدهد او را به عتقا خواهد برد ولی به این قول خود وفا نکرد.

فصل هجدهم

سوره غصن

یکی از الواح مهمه که در ادرنه نازل شده سوره غصن است که به لسان عربی و خطاب به میرزا علی‌رضای مستوفی اهل خراسان صادر گشته است. این شخص به لقب مستشار القوله ملقب و مردی بانفوذ بود و شغل مهمتی در دوائر دولتی ناحیه خراسان داشت. مبلغ این شخص ملاً حسین بود که امر بدیع را در مشهد به وی معرفی نمود.

میرزا علی‌رضا مؤمن جانفشانی بود که با وجود شغل و مروتت مهمتی که داشت هرگز از اعانت به دوستانی که با مشکلات روبرو می‌شدند خودداری نمی‌کرد و همیشه افراد فقیر و مظلوم را در میان آنان کمک و یاری می‌نمود. وی کسی بود که هنگام عزیمت ملاً حسین و همراهان از مشهد به مازندران برای انجام رسالت عظیمی که بر عهده داشتند+ تعداد لازم اسب و وسایل مالی دیگر در اختیار آنان قرار داد. میرزا علی‌رضا به کمک ملاً صادق خراسانی مبلغ بزرگ امر الهی برادر کوچکتر خود میرزا محمد رضا مؤمن السلطنه را در ظل امر بدیع درآورد که او هم مؤمن جانفشانی شد و وقتی میرزا علی‌رضا از کارهای اداری بازنشسته شد به جای او منصوب گردید. این نکته جالب است که حضرت بهاء‌الله در لوحی با ملاحظه عکس مؤمن السلطنه اظهار فرموده‌اند که وی شباهت زیادی به آن حضرت داشته است.

موضوع اصلی سوره غصن روشن ساختن مقام حضرت عبدالبهاست، در این سوره مبارکه به حضرت عبدالبهاء به عنوان "ودیعة الله"، "هیکل المقدس الایهی"، "غصن القدس"، "غصن الامر"، "صنع المتعالی المبارک العزیز المنیع" "فضل الاعظم" "نعمه الاتم" اشاره شده (۱) حضرت بهاء‌الله همچنین به این بیان مبارک در این سوره مبارکه ناطقند:

نهیناً لمن استظّل فی ظلّه و کان من الرّاقدين... انّ الّذین هم منعوا انفسهم

* اول مؤمن به حضرت باب

+ به مطالع الانوار مراجعه شود

عن ظلّ الغصن اولئك تاهوا في العراء و احرقتهم حرارة الهوى و كانوا من الهالكين (۲۱)

این اوصاف جلیله که مقام حضرت عبدالبهاء را نشان می دهد در حقیقت بشارت دهنده تعیین آن حضرت به سمت مرکز عهد و میثاق حضرت بهاءالله و مبین آیات الله بود که در ایام بعد در عکّا در کتاب مستطاب اقدس و کتاب عهدی اعلام شد. ستایش و تجلیلی که حضرت بهاءالله در سوره غصن از حضرت عبدالبهاء فرموده اند برای هیچیک از پیروان اسم اعظم تازه و شگفت آور نبود حتی دشمنان جمال مبارک هم به عظمت مقام و جلالت شأن حضرت عبدالبهاء مقرر و معترف بودند مثلاً میرزا احمد کرمانی که یکی از دشمنان دیرین امر بود و حضرت بهاءالله او را از ناعقین محسوب و در کتاب اقدس به اعمال ناپسندش اشاره فرموده اند یک وقتی در بالای منبر گفته بود که اگر یک ذلیل برای اثبات ملامت حضرت بهاءالله موجود باشد آن تربیت فرزندى چون عباس افندی بوده است.

حضرت عبدالبهاء از زمان کودکی حائز صفات ممتازة ایمان و پرهیزکاری بودند. آن حضرت بجز دوره کوتاهی در طهران در هیچ مدرسه ای داخل نشدند در سنّ نه سالگی نه تنها به عرفان مقام پدر بزرگوارشان نائل شدند + بلکه به چنان درجه از فهم و دانش ظاهر گشتند که بر علما و متبحرین برتری یافتند. حضرت عبدالبهاء وقتی که در سنّ نوجوانی بودند در بغداد در محافل علمائی که نسبت به امر محبّه بودند شرکت می نمودند. حاضرین در این محافل همیشه از حضور حضرت عبدالبهاء مسرور بودند و به سخنان ایشان گوش می دادند. در یکی از این جلسات شخصی اظهار کرد که حاجی میرزا کریم خان † در یکی از نوشته هایش یک کلمه فارسی را به جای عربی استعمال کرده بود تمام علما تأیید کردند که وی در استفاده از این لغت اشتباه کرده است ولی حضرت عبدالبهاء بیان کردند که گرچه حاجی میرزا کریم خان دشمن امر حضرت باب بود ولی در این مورد بخصوص راه خطا نیّموده است

* جلد اول ص ۱۴۹ مراجعه شود

+ به صفحه ۲۴ مراجعه شود

† به جلد اول ضمیمه شماره ۴ مراجعه شود.

و کلمه مورد بحث یا اینکه در زبان فارسی استعمال شده ولی اساساً لغت عربی است علماً هنوز در عقیده خود باقی بودند ولی وقتی به خواهش حضرت عبدالبهاء به کتاب لغت مراجعه نمودند به کمال تعجب دریافتند که آن لغت واقعاً یک لغت عربی بود.

در بغداد علی شوکت پاشا یکی از رجال برجسته عراق از حضرت بهاء الله خواهش کرد که در مفاهیم باطنی یکی از احادیث اسلامی که درباره ارتباط بین خدا و انسان و غایت خلقت است تفسیری مرقوم فرمایند. این در حقیقت حدیثی بود که در آن ندای حقّ به این آیه مبارکه ناطقست: «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الانس لکی اعرف».

حضرت بهاء الله سرکار آقا را که در سنین بلوغ بودند مأمور فرمودند که بر این حدیث تفسیری بنگارند. حضرت عبدالبهاء تفسیری مفصل و عمیق بر آن حدیث نوشتند که پاشا یا قرأت آن غرق شگفتی و اعجاب شد و دورنمایی از فهم و دانش در برابر دیدگانش مفتوح گشت و زبان به تمجید و ستایش آن حضرت گشود. نه تنها شوکت پاشا تحت تاثیر تفسیرات حضرت عبدالبهاء قرار گرفت بلکه بطور کلی هر کسی که آن تفسیر جلیل را خواند عمیقاً تحت تاثیر آن واقع شد و بر علم و حکمت فوق العاده آن حضرت واقف گردید. یک وقتی حاجی سید جواد کربلانی معروف که قبلاً در این کتاب به او اشاره شده در جواب کسی که دلایلی در اثبات حقانیت رسالت حضرت بهاء الله می خواست گفته بود که یک گواه صادق بر حقانیت آن حضرت این بود که فرزندشان حضرت عبدالبهاء در سنّ نوجوانی رساله چنان جلیلی در روشن ساختن معانی این حدیث شریف نوشته است.

در میان رجال زیادی که مجذوب حضرت عبدالبهاء شده و عظمت مقامش را درک کرده بودند خورشید پاشا حاکم ادرنه بود. حضرت ولی امر الله در این باره چنین نوشته اند:

در اثر مصاحبات و مفاوضات آن هیکل تقدیس بود که علماء بغداد به احاطه ذاتیه آن وجود اقدس پی بردند و لسان به ستایش و نیایش آن جوهر تنزیه گشودند و مراتب فضل و دانش و سعه علم و بینشش را بستردند و این حسن تقدیر و تجلیل نفوس با اتساع دایره آشنایان و محبتین آن وجود

مبارک بدو در ارض سرّ و سپس در سجن اعظم ازدیاد پذیرفت به درجه‌ای که وقتی در مجلس خورشید پاشا حاکم ادرنه که شخص بصیر و صاحب نظری بود جمعی از علماء طراز اوّل مدینه پدر مسأله‌ای از مسائل مطروحه به بحث و تحقیق پرداختند و کلّ از حلّ آن عاجز ماندند اتفاقاً هیکل مبارک در آن مجمع حاضر و میهمان پاشا بودند و پس از اظهار نظر حاضرین رشته سخن را به دست گرفتند و با تبیین موجز و ذکری مدلّ آن مسئله غامض را به نحو حیرت‌انگیزی توضیح و تشریح فرمودند چندان که پاشا زبان به پمدح و ثنا بگشوده مراتب علم و احاطه وجود مبارک را بستود و این معنی چنان در قلب وی مؤثر گردید که از آن به بعد اجتماع و احتفالی برپا ننمود مگر آنکه به جان و دل آرزومند بود که هیکل انور انجمن را به حضور مبارک خود مزین فرمایند (۳)

حضرت عبدالبهاء از اوان کودکی مسؤولیت‌های زیادی را بر عهده داشتند. ده ساله بودند که پدر بزرگوارشان به کوه‌های سلیمانیه هجرت نمودند و در سالهای غیبت آن حضرت در حالی که در سنّ طفولیت بودند و از مفارقت پدر ارجمند مضطرب و پریشان بار سنگین اداره امور عائله را بر عهده گرفتند. حضرت عبدالبهاء بعدها به نبیل اظهار کرده بودند که در کودکی در عین طفولیت احساس پیری می‌نموده‌اند حضرت عبدالبهاء در تمام مصائب و محرومیت‌هایی که بر پدر بزرگوار، حضرت بهاءالله در دوران چهل ساله رسالتشان مهاجم بوده شریک و سهیم بوده و بعداً هم در دوران قیادت خود متحمل مصائب مشابه گردیدند.

یک جنبه از حیات حضرت عبدالبهاء از بیاناتی که دربارهٔ صحت خود فرموده‌اند آشکار می‌شود. بطور مثال وقتی در سال ۱۹۱۳ در پاریس دچار کسالتی شدند دربارهٔ آن به همراهان خود سخن گفتند از جمله اظهار فرمودند که حیات ایشان نه با قوانین جسمانی بلکه به اراده الهی هدایت می‌شود و اضافه کردند که در مریض شدن آن حضرت در پاریس حکمت‌های بالغه موجود بود و اگر بخاطر این مریضی نبود ایشان یک ماه بیشتر در آنجانی ماندند در حالی که این اقامت قریب چهار ماه طول کشید. وقتی به نتایج اقامت حضرت عبدالبهاء در پاریس توجه می‌شود معلوم می‌گردد که یکی از نتایج

آن این بود که در مدّت اقامت آن حضرت در آن شهر چند تن از سیاستمداران و شخصیت های برجسته دنیای شرق به ملاقات آن حضرت نائل شدند نورانیت آن حضرت را احساس کردند و در برابر قدرت و حسن سیرتشان خاضع گشتند. یکی از آنان شاهزاده مسعود میرزا ظلّ السلطان مغرور پسر ارشد ناصرالتین شاه بود که زمانی حکمرانی اصفهان را بر عهده داشت و در زمان حکومتش در برادر جلیل القدر سلطان الشهداء و محبوب الشهداء به شهادت رسیده بودند.

حضرت عبدالبهاء درباره بیماری خود به همراهانشان در پاریس بیان نمودند که حیات ایشان به قوانین طبیعی اداره نمی شد و کالیشان سبب جسمانی نداشت بلکه به مشیت الهی وابسته بود. حضرت عبدالبهاء داستان بیماری خود را در سه هفت سالگی که به سبب ابتلای به سلّ غیرقابل درمان تشخیص داده شده بود تعریف کردند و بیان نمودند که چگونه ید غیبی الهی در کار بود و حکمت آن بعدها آشکار شد. اگر آن حضرت در آن زمان مریض نشده بودند قرار بود به املاک اجدادی جمال مبارک در مازندران بروند و در آنجا زندگی کنند ولی به علت بیماری در طهران ماندند و شاهد مسجونیت حضرت بهاء الله و تولّد امر عظیم الهی گشتند و سپس در معیت آن حضرت رهسپار بغداد گردیدند و بعد بطور ناگهان و بر خلاف رأی پزشکان از مرضی که غیرقابل درمان اعلام شده بود رهایی یافتند و صحت کامله را بازیافتند.

ارتباط بین حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء یکی از حقایق برجسته حیات آن در وجود مبارکست. حضرت عبدالبهاء مقام پدر بزرگوارشان را با چنان عرفان عمیقی شناخته بودند که در تمام دوران حیات نهایت خضوع و کمال احترام را نسبت به آن حضرت مرعی می داشتند و هرگز اجازه نمی دادند که روابط خانوادگی پدر و فرزندی در این ارتباط روحانی دخالت کند. هیچ نفسی در دور بهائی به اندازة حضرت عبدالبهاء استعداد و بصیرت شناسانی مقام حقیقی حضرت بهاء الله را نداشته و به همین سبب بود که توانستند در برابر حضرت بهاء الله محویت را بحتّ اعلی و اکمل به منصّه ظهور رسانند و خود را در آستان مبارک ذرّه نابود ملاحظه نمایند به عنوان مثال ذکر می شود وقتی حضرت عبدالبهاء می خواستند برای تشرّف به حضور پدر بزرگوار در

قصر بهجی واقع در خارج عکا بروند غالباً سوار بر الاغ می شدند ولی به مجرد اینکه قصر را از فاصله دور مشاهده می کردند برای ادای احترام و به نشانه خضوع و خشوع از مرکوب پیاده می شدند. حضرت عبدالبهاء بنده واقعی جمال مبارک بودند و نمی خواستند در سمت بندگی به حال سواره حضور مولای خود مشرف شوند حضرت عبدالبهاء نه تنها خود در برابر حضرت بهاءالله خاضع و خاشع بودند بلکه با نمونه و مثال درس محبت و عبودیت در آستان مبارک پدر بزرگوار را به همراهان و اصحاب آن حضرت نیز می آموختند. وقتی که زائرین می رسیدند حضرت عبدالبهاء بودند که آنان را از هرجهت برای لحظه با شکوه ورود به محضر مولایشان آماده می ساختند. حتی لباس آنها را مرتب می نمودند و به آنها کمک می کردند تا در حین تشرّف در حضور مبارک خود را فراموش نمایند.

از سوی دیگر باران رحمت و محبت مخصوص حضرت بهاءالله همواره به سوی حضرت عبدالبهاء نازل و هاطل بود. آن پدر بزرگوار حضرت عبدالبهاء را مورد تجلیل فراوان قرار داده و القاب فخریه به ایشان عنایت و ستایش بیحد و مرز نسبت به ایشان مبذول فرموده اند. مثلاً وقتی قرار بود حضرت عبدالبهاء به قصر بهجی بروند حضرت بهاءالله از ملاقات فرزند محبوبشان ابراز سرور و اشتیاق فراوان می نمودند. آن حضرت اغصان دیگر و افراد مذکر عائله مبارکه را به استقبال سرکار آقا به فاصله دوری از قصر می فرستادند که منتظر ورود باشند و پس از بیان خیر مقدم ایشان را تا قصر همراهی نمایند در چنین مواقع خود حضرت بهاءالله در ایوان قصر ایستاده ورود سرکار آقا را نظاره می کردند به جلالت مقام ایشان اشاره می نمودند و زیبایی منظر و عظمت شأنشان را می ستودند ولی افسوس که بعضی اوقات حضرت بهاءالله ناگزیر بودند از تجلیل و تعظیم حضرت عبدالبهاء خودداری کنند تا برادران آن حضرت و بعضی افراد عائله مبارکه که از سجایای روحانی بی بهره بودند از فرط حسادت ناراحت نشوند.

حیات حضرت عبدالبهاء با فضائل و کمالات آن حضرت مشخص و ممتاز بود و این حقیقتی است که نیازی به شرح و بسط ندارد زیرا معروف خاص و عام است بسیاری از نویسندگان چه شرقی و چه غربی با عبارات جلیه اصالت سیرت

آن حضرت را ستوده و به خصایص الهی ایشان گواهی داده‌اند و وجود مبارکشان چنان از ظهور الهی اشباع شده بود که آینه تمام‌نمای آن گشتند. نود امر پدر بزرگوارشان را به تمام عالم انسانی منعکس نمودند و در برابر دیدگان افراد انسانی خصایل درخشاندهٔ یک بهائی کامل را به صورت مَثَلِ اعلائی تعالیم بهائی آشکار فرمودند.

یکی از مواهب بی‌نظیر الهی در این عصر نورانی اینست که حضرت بهاءالله نه تنها به عالم انسانی ظهور مقدس خویش را اعطا کرده‌اند بلکه هدیهٔ گرانبهای نیز در هیکل حضرت عبدالبهاء عنایت فرموده‌اند که مقام بی‌همتایی را در دور بهائی حائزند. حضرت عبدالبهاء گرچه دارای مقام مظهرت نبودند ولیکن قدرت و اختیاری که حضرت بهاءالله به آن حضرت تفویض کرده‌اند چنانست که کلامشان دارای همان اعتبار کلام حضرت بهاءالله و حضرت باب می‌باشد.

اندکی پس از صعود جمال مبارک در بین یاران دربارهٔ مقام حضرت عبدالبهاء اختلاف عقیده وجود داشت بعضی ایشان را همانند حضرت بهاءالله می‌دانستند و این البته با حقایق اساسی امر مباین است. حضرت عبدالبهاء در چندین لوح مقام و موقعیت خود را بیان کرده و توضیح فرموده‌اند که گرچه مرکز میثاق حضرت بهاءالله و مبین کلمات آن مظهر امرالله بوده‌اند با وجود این خود را عبد حقیری در آستان حضرت بهاءالله می‌دانستند. در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

این است عقیدهٔ ثابتۀ راسخه و حقیقت معتقدات واضحهٔ صریحهٔ این عبد و اهل ملکوت ابهی که جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلی شمس حقیقت لامع از برج حقیقت ... و اما مقام این عبد عبودیت محضهٔ صرفهٔ حقیقهٔ ثابتۀ راسخهٔ واضحهٔ من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح ... من مبین آیاتم این است بیان من (۱۲)

یکوقتی حاجی میرزا حیدرعلی که قبلاً در این کتاب مورد اشاره قرار گرفته است عریضه‌ای حضور حضرت عبدالبهاء معروض و در آن رجا نمود که در زمینهٔ عبارات نازله در سورهٔ غصن و الواح دیگر از جمله مثنوی مبارک دربارهٔ مقام ارجمند غصن توضیحاتی بیان فرمایند. حضرت عبدالبهاء در جواب لوحی صادر و هر آن به صراحت تمام مراتب عبودیت خود را تأکید و

سناجات می کنند که خداوند ایشان را در بحر عبودیت و بندگی مستغرق نماید و سپس چنین اضافه می فرماید:

این عبد می گوید معنای حقیقی و حقیقت معانی و سرّ اسرار این آیات و کلمات و ابیات « عبودیت آستان مقدّس جمال ابهی است و محویت و فنا و اضمحلال محض در عتبه مبارکه و هذا تاجی الوهاج و اکلیلی الجلیل و افتخر به فی ملکوت السموات والارض و اتباهی به بین ملا المقربین و لیس لأحد أن یفسر بغير هذا و هذا هو الحقّ المبین ... این عبد به نصّ قاطع کتاب اقدس و صریح آیات کتاب عهد مبین واضح آیات الله ... و هر کس تجاوز نماید متابعت رأی خویش نموده است (۵) حضرت ولی امر الله در باره مقام حضرت عبدالبهاء چنین مرقوم فرموده اند:

حضرت عبدالبهاء در افقی خاصّ قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسس و مبشّر ظهور بهائی متفاوتست ولیکن بر اثر مقامی که حضرت بهاء الله به وسیله عهد و میثاق به آن حضرت تفویض فرموده با آن در ذات مقدّس جمعاً هیاکل اصلیه ثلاثه آئینی را تشکیل می دهند که در تاریخ روحانی عالم بی سابقه است حضرتش با آن طلعات مقدّسه از رفرف علیا به مقدرات این طفل رضیع امر الله ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا هیئتی که پس از آن هیکل مبارک بر خدمت امر الله قائم گردد هرگز به آن رتبه ایسی فائز نشود. (۶)

حضرت عبدالبهاء در رتبه اولی مرکز و محور عهد و میثاق بی مثل حضرت بهاء الله و اعلی صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلای تعالیم و مبین مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیه صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و غصن الأمر و حقیقت من طاف حوله الأسماء و مصدر و منشأ وحدت عالم انسانی و رایب صلح اعظم و قمر سماء این شرع مقدّس بوده و الی الابد خواهد بود و نام معجز شیم عبدالبهاء به نحو اتمّ و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است و اعظم از کلّ این اسماء عنوان منیع سرّ الله است که حضرت بهاء الله در توصیف آن حضرت اختیار

آیات سوره غصن - مثنوی مبارک در تجلیل از مقام حضرت عبدالبهاء.

فرموده اند و با آنکه به هیچوجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از آن است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقتدس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است. (۷)



فصل نوزدهم

عزیمت حضرت بهاء الله از ادرنه

اقدامات دشمنان حضرت بهاء الله که می خواستند مسجونیت سخت تری بر آن حضرت تحمیل کنند در اوایل سال ۱۹۶۸ نیروی تازه ای یافت. در همان زمان با شکوه ترین و در عین حال پر آشوب ترین دوران رسالت حضرت بهاء الله یعنی اقامت تقریباً پنج ساله آن حضرت در ادرنه به پایان خود نزدیک شد. این دوره با تحرکی فوق العاده، امتحانات و انتانات شدیده، وقایع خطیره، قیام بی وفایان شیطان صفت و نیز با قیام قهرمانانی که در برابر بی وفایان پای استقامت فشرده مشغول و ممتاز شد و از همه بالاتر شاهد هطول امطار ظهور عظیم الهی و نزول الواح عمومی و اعلان امر حضرت رحمانی به سلاطین و امرای ارض گشت. الواحی که در این دوره از قلم اعلی نازل شده بقدری کثیر است که حجم شان به تنهایی هر ناظر منصفی را به اعجاب و اسی دارد. اگر قرار بود حتی درباره معروف ترین آثار نازله حضرت بهاء الله در ادرنه به تفصیل پرداخته شود این کتاب کفایت نمی نمود و حق بود بجای آن چندین جلد کتاب به رشته تحریر درمی آمد. آنچه که در شرایط موجود ممکن و میسر است این است که به ذکر چند فقره از الواح معروف تر اکتفا شود که عبارتند از سوره بیان، مناجاتهای صیام، لوح تقی، لوح رضوان، لوح نقطه، سوره هجر، سوره قلم، سوره قمیص، سوره احزان و رضوان الاقرار.

نزول این الواح کثیره مهیمنه و اعلان امر حضرت بهاء الله به سلاطین و امرای ارض صیت امر الله را چنان بلند نمود که در تابستان ۱۸۶۸ اولیای امور در اسلامبول از قدرت و اعتبار روز افزون آن به وحشت و هراس افتادند. گزارشات و مفتریات مبالغه آمیز سید محمد و دستیارش آتاجان و نیز مراجعات بعدی مشیرالقرنیه سفیر ایران به باب عالی، دولت عثمانی را بر آن داشت که مؤتس و شارع چنین امر بتضای را از خاک اصلی عثمانی اخراج و در زندان دور افتاده ای منزوی و محبوس نماید.

اولیای امور در اسلامبول خبر یافتند که چند تن از شخصیت های برجسته از جمله خویش پاشا حاکم ادرنه در زمره ستاینندگان حضرت بهاء الله درآمده و به بیت مبارک رفت و آمد می کنند و همانند یک سلطان ایشان را تعظیم و تکریم می نمایند. آنها همچنین خبر داشتند که نمایندگان دولتهای خارجی نیز مجذوب حضرت بهاء الله شده و اغلب درباره عظمت آن حضرت صحبت می کنند رفت و آمد زائرین به ادرنه هم این هراس اولیای امور را تشدید می کرد. فؤاد پاشا وزیر امور خارجه ترکیه که از ادرنه عبور می کرد جریان امر را مورد بررسی قرار داد و گزارش مبالغه آمیزی درباره فعالیت های جامعه امرتقدیم حکومت نمود. به علاوه چند تن از اولیای امور با آثار مبارکه حضرت بهاء الله تماس یافته و از دعوی خطیر آن حضرت مطلع گشته بودند. همه این عوامل در تعیین سرنوشت حضرت بهاء الله و اصحابان سهم مهتی داشتند.

رجالی که در تبعید نهانی حضرت بهاء الله مشغولیت اصلی داشتند عالی پاشا نخست وزیر و فؤاد پاشا وزیر امور خارجه و حاجی میرزا حسین خان - مشیرالذوله سفیر دولت ایران بودند. این سه تن با همکاری نزدیک یکدیگر آن قدر کوشش نمودند تا حضرت بهاء الله را به عتقا تبعید و آن حضرت را به حبس ابد در میان دیوارهای زندان آن مدینه محصنه محکوم ساختند. حضرت بهاء الله مجازات اعمال عالی پاشا و فؤاد پاشا را به ید قدرت الهی پیش بینی کرده بودند. در جلد بعدی این کتاب سرنوشت این نفرس مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

در مورد مشیرالذوله هم باید ذکر کرد که حضرت بهاء الله یک بار پیام شدیدی توسط حاجی میرزا حسن صفا برای وی ارسال و در آن بیان نمودند که اگر نیت سفیر در مخالفت با ایشان از بین بردن شخص ایشانست برای جلوگیری از اقدامات وی بر ضد یک زندانی مظلوم راهی موجود نیست و لکن اگر قصدش اینست که امر الهی را خاموش کند باید بداند که هیچ نیروی نمی تواند این آتشی را که به ید قدرت الهی در ارض مشتعل شده خاموش نماید و شعله آن به زودی سراسر عالم را فرا خواهد گرفت.

ولی مشیرالذوله آنچه در قوه داشت بکار برد تا وسایل مسجونیت حضرت بهاء الله را در عتقا فراهم کند. شرح زیر نامه ای است که او تقریباً یکسال پس

۵ به صفحه ۱۸ مراجعه شود.

در خدمت دولت امین بوده به شأنی که خیانت را در عرصه اش راهی و مقامی نبوده و سبب تودد این مظلومان در سجن اعظم هم او بوده ولکن چون در عمل خود صادق بود لائق ذکر خیر است (۲۱)

شیخ کاظم سمندر که قبلاً از ایشان یاد شده در خاطرات خود چنین نوشته است:

زمانی قونسول حلب او را با اموال و عرایض بسیاری که همراه داشت گرفته حبس نمود و چون جناب حاجی میرزا حسین خان قزوینی که آن زمان سفیر کبیر بود و از آنجا عبور می فرمود تمام عرایض را که تقریباً سیصد عدد بوده به دقت مطالعه نموده ملاحظه کرد که مطلقاً مطالب ملکی و سیاسی ندارد بلکه تمام مناجات و مسائل روحانی است لهذا تمام عرایض و اموال را رد کردند و جناب شیخ سلمان را حضوراً خواسته عرض سلام و استدعای خود را به حضور مبارک تمتاً نموده و در سال ۱۲۹۱ که این بنده نگارنده به آستان مبارک شرفیاب شدم جمال مبارک از روش و رفتار حاجی میرزا حسین خان که آن وقت شخص اول ایران بود استفسار فرمودند و این مضمون را در ضمن فرمایشات فرمودند که اعقل از سایرین یعنی رجال است یعنی عقل نگری و با ما هم [ملاحظه] کرد. (۲۲)

حضرت بهاء الله در یکی از الواح ضمن اشاره به حاجی میرزا حسینخان می فرمایند که چون او روش و رفتارش را تغییر داد و نظر به این که به یکی از مؤمنین به امر منسوب بود خداوند ممکن است به رحمت و عنایت خود از خطاهای او بگذرد. نفسی که نسبت مشیرالذوله به وی در این لوح مبارک مورد اشاره قرار گرفته میرزا محمّد علی کدخدا اهل قزوین بود که یکی از پیروان جانفشان جمال مبارک محسوب می شد و شیخ کاظم سمندر درباره از نوشته که "... اخلاق روحانی و آداب انسانی و خلوص ایمانی و عرفانی ایشان در معاشرت و معاملات و سایر ثنونات فوق ذکر و بیان است." (۲۳)

این نکته که خداوند ممکن است نفسی را به سبب انتساب به فرد مؤمن مورد عفو قرار دهد در آثار حضرت بهاء الله به صراحت ذکر شده از جمله در یکی از الواح (۵۱) بیان می فرمایند که یکی از مواهب مخصوصه الهی در این دور رحمانی اینست که خداوند در عالم بعد ارواح نفوسی را که به یکی از مؤمنین منسوبند اگر چه هم خود به امر مبارک مؤمن نباشند مورد رحمت و

از ورود حضرت بهاء الله به عکا به دولت متبوع خود نوشته است. تعلیمات کتبی و تلفرافی صادر و او را (حضرت بهاء الله) از خلطه و آمیزش با کائو نفوس جز اهل و عیال خود منع اکید نموده و نیز غنغن کرده ام که به هیچوجه و تحت هیچ عنوان از محلی که جایگاه توقیف اوست خارج نشود... سه روز قبل عباسقلی خان کارپرداز دمشق را مأمور این امر نموده و دستور دادم مستقیماً به عکا رفته با متصرف محل راجع به اتخاذ تمهیدات لازمه جهت اجرای شدید حبس زندانیان مذاکره نماید ... و نیز مقرر داشتیم قبل از مراجعت به دمشق مأمور مخصوصی در محل بگمارد تا مراقب باشد تعلیمات باب عالی قطعاً به مورد اجرا گذاشته شود و به هیچ وجه خلاف آن رفتار نگردد هم چنین سفارش دادم کارپرداز مذکور در رأس هر سه ماه از دمشق به عکا رفته و شخصاً در جریان امور نظارت نماید و نتیجه را به سفارت گزارش دهد. (۱۱).

ولکن مشیرالقول به مرور زمان به این حقیقت پی برد که اتهاماتی که از طرف معاندین حضرت بهاء الله بر ضد آن حضرت وارد شده بود بی اساس بوده است وی سجایای الهی را در حضرت بهاء الله مشاهده کرد و تحت تاثیر اصالت ذاتی آن حضرت قرار گرفت. وی پس از ترک سمت سفارت در اسلامبول در محافل دولتی ایران از درستکاری و جلالت شأن حضرت بهاء الله به عزت و احترام یاد می کرد. می گویند یک وقتی در طهران گفته بود که تنها کسی که در خارج از ایران سبب عزت و افتخار ایرانیان است حضرت بهاء الله می باشد و بعد هم ناصرالدین شاه را مطمئن ساخت که فتالیتهای بیروان حضرت بهاء الله بر خلاف اتهاماتی که بر آنان وارد می شود مخالفتی با مصالح مملکت ندارد.

حضرت بهاء الله در لوح ابن ذنب او را با عبارات زیر می ستایند:

این مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشیرالقوله میرزا حسین خان غفر الله له شناخته بود و البته نزد اولیای دولت تفصیل ورود این مظلوم را در آستانه و اقوال و اعمالش را ذکر فرموده ... و این عمل حضرت مرحوم مغفور اعلی الله مقامه نظر به دوستی این مظلوم نبوده بلکه نظر به مقتضیات حکمت و خدمتی که سرآ در نظر داشته اند بوده شهادت می دهم که

غفران خود قرار می دهد به شرط آنکه این نفوس در ایام حیاتشان ضرری به امر نرسانند و سبب آزار و اذیت اجتناب شده باشند. این عنایت مخصوصاً در مورد والدین نفوس مؤمنه، که در ظل امر مبارک در نیامده اند صادقست.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح (۶) یادآور می شوند که در این ظهور مبارک، خداوند مؤمنینی را که والدین شان به نور امر مهتدی نشده اند به موهبت مخصوصی موهوب ساخته است و تأکید می فرماید که خداوند در عالم بعد، ارواح این والدین را به فضل و مرحمت خود نورانی خواهد نمود. حضرت عبدالههء در یکی از الواح (۷) می فرماید که یاران اگر برای اعتلای ارواح والدین غیربھائی خود از صمیم قلب دعا کنند و متضرعانه بخشایش آنها را از آستان الهی رجا نمایند و بالتیابه از آنان به امور خیریه اقدام فرمایند شاید خداوند به رحمت واسعة خویش آنان را در عوالم روحانی خود به کسب روحانیت بیشتر موفق کند.

هنگامی که اولیای امور دولتی در اسلامبول در اقدامات خود بر علیه حضرت بهاء الله می کوشیدند، خورشید پاشا حاکم ادرنه آنچه در قوه داشت برای تغییر جریان امور کوشش نمود ولی در اقدامات خود توفیق نیانت و بالاخره عالی پاشا صدر اعظم عثمانی توانست سلطان عبدالعزیز را به صدور فرمان سلطانی مورخ ۵ ربیع الآخر ۱۲۸۵ هجری (۲۶ ژوئیه ۱۸۶۸ میلادی) دایر بر تبعید حضرت بهاء الله به قلعه عتقا و حبس ابد در آن مدینه محصنه وادار کند. در همین فرمان اسامی پنج نفر که می بایستی به همراه آن حضرت تبعید شوند ذکر شده بود که عبارت بودند از دو برادر بارفای آن حضرت آقای کلیم و میرزا محمّدقلی، خادم وفادارشان درویش صدقلی، دجال دور بھائی سید محمّد اصفهانی و دستیارش آقا جان بیگ. میرزا یحیی نیز همراه با چهار تن از اصحاب جمال مبارک که عبارت بودند از میرزا حسین ملقب به مشکین قلم، علی سیاح، محمّدباقر قهوه چی و عبدالغفار به حبس ابد در فاماگوستا محکوم شد.

فرمانی که به اولیای امور در عتقا صادر شد حاوی این دستور شدید و امر اکید بود که مسجونین را در حجره ای از حجرات داخل قلعه مسکن دهند و به شدت نگهبانی نمایند و مراقب باشند که زندانیان با احدی ملاقات نکنند.

خورشید پاشا وقتی از متن فرمان سلطانی و مسجوتیت فوری حضرت بهاء الله در عتقا مطلع شد در خود آن توانائی را ندید که شخصاً متن فرمان را به اطلاع آن حضرت رساند و به قدری احساس شرمندگی می نمود که دفتر کار خود را ترک کرد و کار ابلاغ فرمان به حضرت بهاء الله را به دفتردار خود واگذار نمود.

میرزا آقاخان کاتب حضرت بهاء الله وقایع مربوط به عزیمت آن حضرت را از ادرنه ثبت کرده است. این نوشته (۸۱) حاکیست که حضرت بهاء الله یک شب به جمال بروجرودی و دو تن از احبّاء که از ایران به قصد تشرّف به حضور مبارک آمده بودند دستور دادند که فوراً از شهر خارج شوند و به ایران باز گردند. هیچکس علت این دستور را در آن حین درک نکرد ولی صبح فردای آن شب حکمت آن معلوم شد زیرا بعضی از مأمورین دولتی آمدند و سراغ جمال را گرفتند به آنها گفته شد که او چند ساعت قبل از شهر خارج شده است (در اینجا ذکر این نکته مناسب است که جمال بروجرودی قبل از رفتن به ادرنه خدمت بزرگی به امر در ایران کرده بود. او و ملا علی اکبر شهیرزادی ملقب به حاجی آخوند که بعدها از طرف حضرت بهاء الله به سمت ایادی امرالله منصوب شد در سال ۱۲۸۴ هجری (۸-۱۸۶۷ میلادی) از طرف جمال مبارک مأمور شده بودند که جسد حضرت باب را که در امامزاده معصوم پنهان بود به مکان دیگر منتقل نمایند تفصیل این واقعه و جریان انتقال بعدی جسد مطهر به نقاط مختلف تا وصول آن به ارض اقدس و استقرارش در سینه کوه مقدس خدا کوه کرمل یکی از جالب ترین وقایع تاریخ امر بهائی است). +

آقاخان می نویسد که فردای روزی که جمال ادرنه را ترک کرد مأمورین دولتی، افراد جامعه بهائی را جمع کردند و همه را به مرکز حکومت بردند و آنها را تحت نظر نگاه داشتند. سربازان، بیت مبارک را هم محاصره کردند و بر در آن نگهبان گذاشتند نماینده باب عالی نیز با حضرت عبدالبهاء ملاقات و اطلاع داد که حضرت بهاء الله و افراد عائله مبارکه باید به گالیپولی

+ شرح حال مختصر ایشان در جلدهای بعدی کتاب خواهد آمد.

+ حضرت ولی امرالله شرح مختصری در باره آن مرقوم فرموده اند که ترجمه آن در قرن بدیع صفحات ۵۴۷-۵۵۵ مندرج است.

برونده به شهادت میرزا آقاچان مأمورین گفته بودند که تنها دوازده نفر از اصحاب که همراه حضرت بهاء الله به ادرنه آمده بودند می توانستند با آن حضرت به گالیپولی بروند و این جریان سبب اضطراب فوق العاده در میان بقیة اصحاب شده بود زیرا حمة آنان می خواستند با مولای خود در این سفر همراه باشند. چندی از آنان که مؤسسات تجاری شخصی در شهر داشتند از کسب خود دست کشیدند اسباب و وسایل کار را آنچه می توانستند به قیمت ارزان فروختند و بسیاری از آنها را پشت سر گذاشتند.

آقا رضای شیرازی+ معروف به آقا رضای قنّاد یکی از اصحاب حضرت بهاء الله که از بغداد به همراه آن حضرت آمده بود. درباره عکس العمل مردم ادرنه در برابر این جریانات چنین می نگارد:

وحشت عظیمی مردم را فرا گرفت جمیع متحیر و متأسف بودند بعضی اظهار خلوص و محبت می کردند و گروهی تسلیت خاطر می دادند و بر احوال ما می گریستند قسمت اعظم اموال و دارائی دوستان به بخش اثمان فروخته شد و به اسم حراج به تاراج رفت (۹)

یکی دیگر از مؤمنین به نام حسین آشچی+ که سالها خدمت آشپزی حضرت بهاء الله را بر عهده داشته شرح زیر+ را درباره وقایع آن زمان که منتهی به حرکت حضرت بهاء الله به گالیپولی شد نوشته است:

باری در این حال امر از اسلامبول به حرکت جمال قدم گردید که از ادرنه به دمشق شام تشریف ببرند چون خورشید پاشا نتوانست مدافعه نماید مخجل از حضور مبارک گردید و گفت من می روم سفر ... و از ادرنه خارج شد ولی بیرون ادرنه درباغ های آن قرب ساکن گردید و امور حکومت و انتظام شهر را محوّل به میرآلانی نمود تا آنکه یومی در [مطبخ] کار آشپزی را انجام می دادم بعد از نهار رفته بازار قدری گردش کنم در دکان

☞ معلوم می شود که مهاجرین قبل از رسیدن به گالیپولی از مقصد نهانی سفر خود که در فرمان سلطانی معین شد بود اطلاع نداشتند.

+ به جلد اول ص ۳۰۶ و تذکرة الونّا مراجعه شود.

† به صفحات ۱۸۰ و ۱۸۱ مراجعه شود.

‡ این شرح توسط مترجم تصحیح شده است عبارات تصحیح شده با علامت [] مشخص گردیده است.

جناب آقا محمدرضای شیرازی و آقا میرزا محمود کاشانی^۱ وارد شدم بعد از چند دقیقه‌ئی دو عدد عسکر حکومتی حاضر شدند و گفتند به جناب آقا رضا و آقا میرزا محمود شما عصری بیاید در سرایه حکومتی لهذا من خانف شدم خواستم فرار بکنم عسکرها مرا گرفتند و بردند در سرایه حضور میرآلانی بعد دیدم جمیع اجباء که در بازار دکان داشتند جمیع را آوردند و شمرند+ بعد یکی یکی را پرسیدند از کار و صنعت و هورتشان از جمله از حقیر پرسیدند ذکر نمودم که در بیت مبارک آشپز هستم امر داد به عسکر این شخص را می‌بری در بیت حضرت افندی تسلیم کن- و برگرد...

باری چون از راه اسلامبول نزدیک بیت مبارک شدم حقیق را بردند نزدیک بیت که شدم دیدم عسکر زیادی در بیت مبارک چاتمه زده‌اند حقیق خیلی مضطرب شدم آمدم خواستم داخل شوم عسکر تفنگ جلو آورد و مانع شد عسکری که همراه آمد با حقیر که مرا به در [خانه] تسلیم نماید به عسکرها گفت که حسب الامر میرآلای بگذارید داخل شود آن عسکر جواب داد که اینجا امرش با بیک باشی است و داخل بیت است باید به اذن او باشد و بیک باشی در حضور مبارک و سرکار [آقا] بود ... و عسکر رفت و از بیک باشی اذن بگیرد حضرت مولی الوری فرمودند که این آدم ماست بگذارید برود حقیق را داخل در [خانه] نمودند و در حضور جمال قدم جل کبریا^۲ مشرف شدم فرمودند بگو به بیتم چه تازه داری بنده از آن جهت که خیلی مضطرب بودم زبانه نمی‌گشت^۳ از حضور مبارک آمدم بیرون مختصر حضور اهل حرم عرض کردم که من دهنم خشک شده قدری آب به من عنایت کنید آب دادند و احوالم بهتر شد این خبر در ساحت اقدس معروض گردید و حقیر داخل شدم تبسم فرمودند و فرمودند ای کاشی ترسیدی؟! و بعد واقعه را به تمامه عرض کردم از ابتدا که دکان جناب

۱ به جلد اول ص ۳۰۶ مراجعه شود.

+ چندین بار قبل از این احباب را به مرکز حکومت برده و شمرده بودند.

† باید دانست که حسین آشچی در آن زمان در سن جوانی بود و سالیان زیاد تحت مراقبت عاتله مبارکه زندگی خوبی داشته و از تظییقات محفوظ بوده است.

‡ به اهل کاشان معمولاً به نام کاشانی یا کاشی اشاره می‌کنند در میان ایرانیان کاشی‌ها را بطور شوخی مردمان ترسو می‌خوانند ولی این صرفاً خیالی و ساختگی است.

آقا محمّد رضای قنّاد بودم و مرا گرفتند الی آخره بعد جمال قدم جلّ کبریانه فرمودند می توانی بروی آقا میرزا موسی را صدا بزنی بیاید اینجا ... آمدم رو به بیروتی. حضرت آقا کلیم خواستند داخل بیت مبارک شوند عسکر مانع شد و نگذاشت ولی حقیر داخل شدم و مانع نگردیدند ولی جناب آقا میرزا موسی به حقیر ذکر نمودند که در ساحت اقدس معروض نمایم حقیر چون به حضور مبارک مشرف شدم معروض نمایم و آن این بود که ذکر نمودند که عرض شود که مرا نگذاشتند داخل شوم چون حال من در خارج هستم و پایم باز است اگر امری لازم است که اجرا شود مجری دارم. حقیر ابلاغ بیان جناب آقا میرزا موسی را در حضور معروض داشتم فرمودند ما به هیچ کجا کاری نداریم کار ما با خداست و برد بگو که خودش بیاید» و حقیر رفتم حضور حضرت عبدالبهاء روح مسراوه فداء عرض کردم و به بیک باشی فرمودند و جناب آقا میرزا موسی داخل بیت مبارک شدند و در حضور مبارک مشرف گردیدند. خلاصه کلام و نتیجه این واقعه این است که بیک باشی حضور مبارک سرکار [آقا] غصن الله الاعظم روحی لعنایاته الفدا معروض داشت که امر آمده از اسلامبول که جمال مبارک جلّ کبریانه این دو روزه باید تشریف ببرند و حرکت فرمایند به دمشق شام ...

ولکن جمال قدم جلّ ذکوه و شانه ذکر فرمودند ممکن نیست که حرکت شود و ناظر و وکیل خرج من در بازارها مدیون است و سه اسب من با آدمها در اسلامبول محبوس اند باید آنها [رها] بشوند و سه اسبها فروش رود و پولش برسد که در بازار دیون جمیع داده شود و امور جمله منظم گردد آنوقت مسافرت ممکن است و الا فلا و هر روز بزرگان عسکرته از بیک باشی و غیره در حضور مبارک حاضر می شدند و بفتّه قناسل اجنبیه از جمیع دول خیر شدند و آمدند جمیعاً در حضور جمال قدم جلّ کبریانه و عسکرها که دور بیت مبارک چاقمه زده بودند و نمی گذاشتند که نفسی داخل شود ابدأ معارضه نتوانستند بکنند و جمیع

* این عبارات اصل بیانات مبارک نیست بلکه مضمون آنست.

+ به صفحه ۳۲۹ مراجعه شود.

تناسل بعد از خضوع و خشوع و انکسار عرض نمودند که ما جمیعاً در حضور جهت خدمت آمده‌ایم که هر کدام از ماها را قبول بفرمائید و اشاره فرمائید که ما شرّ این ترکیه را از سر شما برداریم فرمودند من التجا به دولتی از دل بیارم ابداً ممکن نیست من التجایم به خداست ... در آن وقت جمال قدم جلّ کبریائه به احتیای الهی تسلّی خاطر می فرمودند که بعضی از اجباء که تازه آمده‌اند داخل نشوند زیرا محلّ ما معلوم نیست که به کجا می برند ...

از آن جمله حضراتی را که تسلّی فرمودند که بمانند داخل در مجمع اجباء نشوند یکی حاجی علی عسکر تبریزی والد جناب آقا حسن [آقا] قهوه چی حضرت عبدالبهاء ارواح العالمین لتراب اقدامه الفدا و اخویشان مشهدی فتّاح و حاجی جعفر تبریزی تاجر و برادرش کریلانی تقی ... و دو برادران حاجی جعفر و کریلانی تقی در ادرنه مشرف شدند و بسیار رشید و بلند قامت و در نهایت جذب و شور بودند چون شنیدند که جمال مبارک فرمودند باید در ادرنه بمانند و جمال قدم جلّ کبریائه حرکت فرمایند حاجی جعفر در قلب خود ذکر نمود که من این حیات را نمی خواهم و تیغ دلاکی همراه خود برداشت و در حالتی که اوطاق و بیرونی حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الفدا معلوم از مأمورین حکومت و مظایبان بودند سرش را از شباک بیرون نمود و توی کوچه سر خود را با تیغ دلاکی برید. در پهلوی او جناب آقا محمد علی اصفهانی تنباکو فروش شنید صوت پرآشوبی می آید جناب حاجی را از پنجره کشید بیرون ملاحظه نمود سر خود را بریده است فریاد نمود حضرت مولی الوری و جمیع آمدند بیرون دیدند و در آن حین حقیر آمدم در بیرونی که اجباء را بشمرم و برگردم شام و خوراک بیارم چون حضرت ورقه مبارکه علیا ارواحنا لعنایاتها الفدا در [مطبخ] منتظر حقیر بودند که خبر بدهم که چند نفرند شام عنایت فرمایند. چون این واقعه را دیدم که حاجی جعفر مذکور بر می جست و به سرش می زد و خون می پاشد و ظابطهای عسکریه می گویند که صبر بنما

• به این واقعه بطور مختصر در جلد اول ص ۱۱۰ اشاره شده است این نکته قابل ذکر است که طبیعی که بر بالین او حاضر شد دریافت که شریطن کاروتید قطع شده بود.

الان جراح می آید حلقوم را می دوزد به ایما و اشاره می فهماند چون زیانش بند آمده بود و مضمونش این بود اگر مرا خوب کنید دوباره به دست خود خود را قطعه قطعه نمایم و [به دست] خود اشاره می کرد که یعنی چنین می نمایم که مأمورین حکومت و جمیع مطلع شوند و به قدوم حضرت مولی الوری روح ماسواه فدا اشاره می نمود که من خودم را در زیر اقدام مبارک شهید و فدا می نمایم و ریز ریز می کنم و حقیر در این حالت ایستاده مات و متحیر ماندم عیال جناب آقا میرزا مصطفی شهید را از در [خانه] فرستادند به بیرونی که برو و ببین حسین رفت که خبر بیاورد طول کشید و زود خبر بیاورد. بعد از اینکه وارد بیرونی شد که حقیر را صدا زد چون این احوال و پریشانی حاجی را دیدند در لب در بیرونی افتاد و غش نمود. از در [خانه] منتظر شدند دیدند کسی برنگشت ضعیفه ختامة مسیحی را فرستادند او هم آمد چون این واقعه را بنظر خود دید مانند عیال آقا میرزا مصطفی شهید غش کرد و روی او افتاد. بعد حضرت مولی الوری به حقیر فرمودند برو در [خانه] و پیراهن و زیرجامه مرا با قبا بیاور که رختهای حاجی را عوض کنم حقیر رفتم دیدم این دو نفر غش کرده اند و افتاده اند قدری آب بر سر روی آنها زدم و مشت و مال نمودم به حال آمدند و با هم رفتیم در [خانه] داخل [مطبخ]. اهل حرم چون ملاحظه نمودند رنگهای ما پریده و متغیر گشته و حقیر پیراهن زیرجامه مبارک را با قبا خواستم گفتند برای چه می خواهی جواب دادم در جمعیت عرق کرده اند می خواهند عوض بکنند حضرت رفته مبارکه علیا روحی لعنایاتها القداء قبول فرمودند و فرمودند صدقش را بگو چه خبر است رنگ و روی شماها پریده است. بنده ... قدری خندیدم که چیزی نیست همین است که عرض کردم رأفتاً یک [دستی] زدند به صورت حقیر که چرا راست نمی گویی ما را پریشان می کنی ناچار عرض کردم ... بعد حقیر عرض کردم حال چون جمال قدم جلّ عظمت و کبریاه شام میل می فرمایند چیزی عرض نشود فرمودند برو بی کارت هزار هزار خونها در حبّ جمال مبارک ریخته شده است این اهمیتی ندارد شام برای حضور دادند و جهة

این شخص در ایران شهید شده بود به ص ۷۰ مراجعه شود.

بیرونی و حضرت مولی الوری. باری سرکار [آقا] روح ماسواه فدا به جناب حاجی اطمینان دادند که صبر کن گلویت را بنویزند و خوب شوی ما ترا همراه خود می بریم قبول کرد پنبه زیاد گذاشتند داخل گلر تا صبح معالجه نمایند و حاجی راضی شد و صبحی شخصی جراح اسمش پنبوق محتد آمد و جراح قابلی بود آوردند که بد روز راضی نشد که این حیات را نمی خواهم بگذارید بروم آنچه گفته شد که امر جمال مبارک جلّ کبریانه است راضی نشد بعد جمال قدم جلّ جلاله تشریف آوردند بالای سر جناب حاجی و سرش را گذاشتند در روی زانوی خودشان و دست [مالیدند] بر سر و صورتش و فرمودند به خون حضرت اعلی روح ماسواه فدا که من هر جا وارد شدم البتّه ترا می خواهم و یقین کن که کلام من دو تا نمی شود و حال مناسب نیست حرکت شما تا قدری بهتر شوی و بتوانی حرکت نمائی فوراً ترا می خواهم قبول نمود. و جمال قدم جلّ کبریانه مراجعت فرمودند در بیت. و حکیم مذکور مشغول به جراحی و بخیه دوزی و چند دفعه [سرفه] کرد و پاره می شد دوباره می دوختند و جناب حاجی در وقت دوختن ابتدا ابرویش را خم نمی نمود و به کمال استقامت صابر بود تا جراح کارش را تکمیل نمود.

در سر حرکت قرار فرمودند که اسبهای که فرستاده اند اسلامبول فروش رود باید پولهایش بیاید و آدمهای ما نیز باید بیایند فی الفور تلفران زدند و جواب آمد که از خزینه دولت پول اسبها داده شود و تقدیم حضور مبارک نمودند و آدمها را از حبس بیرون نمودند که در راه در گلیولی ملحق می شوند به شماها. اسباب سفر بر پا شد و رایت فراق مرتفع گردید و چه بسیار نفوس در آتش حرمان محترق گشتند و زفرات قلوب به هیجان آمد ... جمیع اسباب خانه در وسط [خانه] حراج گردید فی الحقیقه حراج نبود تاراج بود. هشت روز طول کشید تا اینکه اسباب سفر تکمیل گردید و بقدر پنجاه عرابه بلند حاضر نمودند که جمیع مسافرت نمایند از اهالی اسلام و نصارا و یهود از علما و بزرگان حتی زنانه بسیار حول کروسه ها

❖ حاجی جعفر و برادرش توانستند اندکی پس از حرکت حضرت بهاء الله به عکا به آن شهر برسند به تذکرة الرفا مراجعه شود.

حاضر شدند و جمیعاً توی سر خود می زدند که ما قدر شما را نمی دانستیم فی الحقیقه قیامتی بیش از حرکت بغداد ظاهر شد... جمال قدم جلّ کبریا نه... جمیع را تسکّی می فرمودند و خدا حافظی می نمودند... هفت روز در راه بودیم تا رسیدیم به گلیپولی. اسکله اسلامبول آنچه اشیا بود در کاروانسرا منزل دادیم و جمال قدم جلّ کبریا نه در [خانه] مرتفعی [جلوس] فرمودند ما اهل حرم با زنانۀ اجتباء و کلّ اجتباء مردانه جمیعاً در زیر آن عمارت... (۱۰۰)

در میان کسانی که از زندان اسلامبول به گلیپولی وارد شدند مشکین قلم، علی سیاح، عبدالغفار و محمّدباقر قهوجی بودند که همه به همراهی میرزایحیی^۱ به سفر قبرس محکوم^۲ شدند در حالی که درویش صدقعلی که نامش در فرمان سلطان مذکور بود می بایستی در معیت حضرت بهاءالله به عتقا^۳ برود دو زندانی دیگر یعنی استاد محمّدعلی سلمانی و جمشیدگرچی به حدود ایران تبعید شدند بنظر می رسد که این دو به سهمی با مداخلۀ فوری میر محمّد مکاری^۴ از زندان آزاد شدند. این شخص رقتی شنید که این دو هنوز از زندان خلاص نشده اند به باب عالی رفت و به شدت آزادی فوری آنان را طلب نمود.

سلمانی و جمشیدگرچی به عنوان دو زندانی به یکی از شهرهای مرزی ایران اعزام و به دست مأمورین^۵ گرد سپرده شدند تا به ایران فرستاده شوند. مأمورین^۶ گرد آن دو را مردانی درست و بی گناه یافتند و آزادشان ساختند و آن دو رهسپار سجن عتقا^۷ شدند و به مولایشان ملحق گشتند.

حضرت ولی امرالله جریان حرکت حضرت بهاءالله را از ادرنه به اختصار چنین مرقوم فرموده اند:

پس از ابلاغ فرمان در تاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۸۵ هجری (مطابق با ۱۲ اوت ۱۸۶۸ میلادی) جمال اقدس ابهی و عائله مبارکه به همراه انسری^۸ تُرک به نام حسن افندی با عتدای عسکر که از طرف حکومت تعیین شده بود با عرابه به جانب گلیپولی عزیمت فرمودند. این سفر چهار روز به طول انجامید و در بین راه در نقاط اوزون کوپرو و کاشانه توقّف به عمل آمد و لوح مبارک رئیس در محلّ اخیر نازل گردید. یکی از نفوسی که شاهد و

۱۰ به فصل ۱۴ مراجعه شود.

ناظر وقایع یوم حرکت بوده می نویسد "سکنه ناحیه ای که حضرت بهاء الله در آنجا اقامت داشتند با اهالی محال مجاور یکی بعد از دیگری برای عرض تودیع مجتمع شدند و با حزن و الم بسیار دست و دامن مبارک را می بوسیدند و از عزیمت هیکل اطهر اظهار حسرت و اسف می نمودند. آن روز هنگامه غریبی بود گوئی در و دیوار از فرقت جمال مختار در نوحه و زاری و ندبه و بی قراری بود" دیگری می نویسد "در آن یوم جم غفیری از مسلمین و نصاری در اطراف بیت مبارک مجتمع شده بودند ساعت جدائی ساعت پرهیجانی بود، اکثر حلیضتین با ناله و حنین هدم و قرین بودند مخصوصاً ملت روح در نهایت تکثر و تحسّر مشاهده می شدند. حضرت بهاء الله به نفسه المقدّس در لوح رئیس می فرمایند "قل قد خرج الغلام من هذه التیار و اودع تحت كل شجر و حجر و دبیعة سوف یخرجها الله بالحق".

چند تن از اصحاب نیز که از اسلامبول گسیل شده بودند در گالیپولی انتظار رکاب مبارک را داشتند. طلعت عظمت به مجرد ورود خطاب به حسن افندی که پس از انجام مأموریت از حضور مبارک اجازه مرخصی طلب نمود فرمودند "سوف تبطل الارض و مادونها و تخرج من ید الملک و یظهر الزلزال و یرتفع العویل و یظهر الفساد فی الاقطار" و به او امر فرمودند این پیام را به شخص سلطان ابلاغ نماید. آقا رضا که حوادث سفر را ضبط نموده می نویسد بعد از اتمام کلمات منیعه هیکل قدم مخاطباً آتیه فرمودند "آنچه می گویم خدا می گوید" در آن لحظات از لسان قدرت آیات به شانی نازل که صوت مبارک در حجره پائین استماع می گردید و با چنان هیمنه و عظمتی ادا می شد که گوئی ارکان بیت به لرزه در می آمد. جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم سه شب در گالیپولی توقف فرمودند ولی احدی از منفای طلعت احدیه خبر نداشت بعضی فکر می کردند که آن وجود اقدس و اخوان مبارک را به یک نقطه و دیگران را متفرق و به نقاط اخری تبعید نمایند بعضی دیگر را عقیده بر آن بود که اصحاب و احباب را به ایران معادرت خواهند داد و جمعی را تصدّد چنان که در امحاء و قلع و جمع آنان مبادرت خواهند نمود. اما قرار اولیة حکومت آن بود که جمال

مبارک و جناب کلیم و جناب میرزا محمّد قلی را با یکتنر ملازم به عکا اعزام و بقیّه را به اسلامبول روانه نمایند این حکم که موجب جزع و قزع اصحاب و تأثرات لانهای مهاجرین گردید در اثر مقارمت و پافشاری حضرت بهاء الله و وساطت عمرافندی میرآلای که مأمور اعزام مهاجرین بود لغو گردید و بالمآل قرار بر این شد که جمیع مهاجرین که عددشان قریب هفتاد نفر بود به صعیت هیکل مبارک به عکا تبعید شوند ولی دستوری مجده از باب عالی واصل گردید مبنی بر اینکه بعضی از اتباع میرزایحیی از جمله محمّد و آقا جان بیگ به عکا روانه شده و چهار نفر از اصحاب حضرت بهاء الله یا ازلی ها به تبرس فرستاده شوند.

هنگام عزیمت از گالیپولی وجود اقدس را به نحوی مخاطرات و مصائب احاطه نموده بود که خطاب به اصحاب فرمودند «این سفر بجز سفرهای سابق است هر کس خود را مستعدّ مواجهه با بلایای آتیه و خطرات محتومه مقدره نمی یابد بهتر آنست که از هم اکنون به هر طرف که مایل است حرکت کند و از امتحانات و بلیات محفوظ ماند زیرا بعداً رهانی متصور نیست» (ترجمه) ولی دوستان و طائفین حول جمال رحمن کلاً به آنچه مشیت الهی و اراده مطلقه سبحانی بدان تعلق گرفته بود تفویض شدند و هر بلایی را بر ابتلای به حرقت و فرقت آن طلعت احدیت ترجیح دادند.

صبح دوّم جمادی الاولی ۱۲۸۵ هجری (مطابق با ۲۱ اوت ۱۸۶۸ میلادی) سفینه حامل هیکل ابهی و همراهان که به یک شرکت اطریشی تعلق داشت به جانب اسکندریّه حرکت نمود و در مادلّی مختصراً متوقف گردید و دو روز در ازمیر لنگر انداخت. در این محلّ جناب منیر ملقب به اسم الله النیب به مرضی شدید مبتلا و به کمال اندوه و حسرت در نوانخانه ای بستری شد و پس از چندی روح پاکش به اناق اعلی صعود نمود و در محفل تجلی غرق انوار گردید. در اسکندریّه مهاجرین به جهاز دیگری که متعلق به همان شرکت بود منتقل گردیدند و آن جهاز پس از توقف قلیل در پرت سعید و یافا به جانب حیفا رهسپار شد و در این

• به جلد اول ص ۲۱۹ مراجعه شود.

مدینه مهاجرین از کشتی پیاده شدند و چند ساعت بعد به وسیله یک کشتی شراعی به جانب عکا حرکت نمودند و بعد از ظهر یوم ۱۲ جمادی الاولی سنه ۱۲۸۵ هجری (مطابق با ۳۱ اوت ۱۸۶۸ میلادی) به شهر اخیر ورود نمودند و در همان لحظه که حضرت بهاء الله به قصد توجه به جانب اسکله حیفاً قدم در قایق گذاشتند. جناب آقا عبدالغفار از نفوس اربعدای که در عداد همراهان میرزا یحیی معین شده بود و لسان مکرمت و عنایت در حق او به بیان "فیا روحا من حبه و انقطاعه و ترکله و استقامته" ناطق از کثرت نومیدی و حرمان از ساحت اقدس ملیک متان یا بهاء الابهی گویان خود را از عرشه کشتی به بحر انداخت ولی فوراً آن مستغرق دریای محبت را اخذ نمودند و پس از آنکه به زحمت زیاد به حال آمد مأمورین قسمی القلب او را به ادامه سفر با قطب شقاق و اتباعش ملزم ساختند و به عنف و جبر به مقرّ معلوم یعنی قبرس روانه نمودند. (۱۱)

سوره رئیس

سوره رئیس از قلم اعلی به افتخار حاجی محمد اسمعیل کاشانی ملقب به ذبیح و انیس نازل شده این سوره به زبان عربی است+ و خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی صادر گشته است. ذبیح بر خلاف برادر ناتنیش حاجی میرزا احمد† از مؤمنین و فادار و مرد پرهیزکاری بود. او وقتی به ادرنه رسید که بیت جمال مبارک با سربازان احاطه شده بود بنا براین موفق به تشرّف به حضور مبارک نشد و از طرف هیکل مبارک دستور یافت که به گالیپولی برود. ذبیح عریضه ای حضور جمال مبارک عرض کرد و این لوح به اعزاز وی نازل شد. پس از نزول سوره رئیس و با اجازه قبلی حضرت بهاء الله بود که ذبیح در حتام عمومی در گالیپولی به شرف لقا فائز گردید.

یادداشت‌های زیر شرح کوتاهی از حیات و خدمات ذبیح است که در خاطرات شیخ کاظم سمندر ثبت شده است:

* به جلد اول ص ۳۰۶ مراجعه شود.

+ بالرح رئیس که به زبان فارسی در عکا نازل شده و آنهم خطاب به عالی پاشاست اشتباه نشود.

† به صفحه ۱۴۷ مراجعه شود.

حضرت مستطاب اجلّ حاجی محمّد اسمعیل ذبیح کاشانی برادر مرحوم حاجی میرزا جانی علیهما رحمة الله است. زمانی که سوارهای مأمور دولتی حضرت نقطه اولی جلّ شانہ را از اصفهان به سمت طهران می بردند در کاشان این دو برادر ... رجا می نمایند که دو روز ... در خانه ایشان بمانند قبول نموده و حضرت به آن بیت نزول اجلال می فرمایند ... و این دو برادر در خدمات اولیّه شریک و برابر بودند تا زمانی که جناب حاجی میرزا جانی شهید شدند و جناب حاجی ذبیح بعد از اعلان امر جمال ابهی و مجاهدات بی انتها به شرف اقبال فائز و سالهای دراز به ذکر و تبلیغ و تحریر آیات الله موثّق بودند و سفری به ادرنه رفتند و اتفاقاً ایام انقلاب و اوقات اضطراب آنجا بوده که باب بیت مبارک و ابواب بیوت احباب را نظام عسکری محافظه می نمود و کسی را نمی گذاشتند داخل و خارج شود لهذا حضرات به گلیپولی رفته لوح مبارک رئیس در آن زمان نازل شده ... باری بعد از مراجعت از آن سفر به اعلی درجه رسوخ و ثبوت در تبلیغ امرالله و نشر نفعات الله جهد بلیغ و سعی منیع می فرمودند به درجه نئی که در طهران به سبب شهرتشان نائب السلطنه[†] گرفته محبوس کرد و در وقت استنطاق به تبلیغ پرداخت و عکسی هم برای حضور شاه در آن زمان از ایشان برداشته اند در نزد بعضی از دوستان پیدا می شود. اخیراً سفری از راه قزوین به تبریز تشریف برده به رحمت ایزدی پیوستند[‡] (۱۲۱)

حضرت بهاء الله در یکی از الواح نازلہ (۱۲۱) که به ذبیح خطاب شده از او دعوت می کنند که قیام بر تبلیغ امر الهی نماید چه که خداوند وی را برای این مقصد جلیل خلق کرده است. در لوح دیگری که خطاب به پسر ذبیح غلامعلی است می فرمایند که ذبیح آرزو داشت خود را در سبیل الهی فدا کند و شهادت می دهند که او فی الحقیقه در نظر حق مقام شهادت یافته و از قلم اعلی به لقب ذبیح مفتخر گردیده است.

* به صفحه ۱۲۰ مراجعه شود.

+ به مطالع الانوار مراجعه شود.

† شاهزاده کامران میرزا پسر ناصرالدین شاه که سالها حکمران طهران بود.

‡ این در حوالی سالهای ۱۲۹۷-۸ هجری (۸۱-۱۸۸۰ میلادی) بود.

نزول سورهٔ رئیس اندکی پس از آنکه حضرت بهاء الله ادرنه را ترک کردند در قریهٔ کاشانیته آغاز شد و بعد در راه گالیپولی در Gyawur-Kyuy پایان یافت. قسمت اول این سورهٔ مبارکه به عالی پاشا که حضرت بهاء الله رئیس نامیده اند خطاب شده است. این یکی از الواح خطیرهٔ مهیمنهٔ حضرت بهاء الله است که در آن لسان قدرت و عظمت صدراعظم عثمانی را مورد سرزنش قرار می دهند. در فاتحهٔ این سورهٔ مبارکه حضرت بهاء الله از عالی پاشا دعوت می کنند که به ندای حق که بین زمین و آسمان طنین انداخته و عالم انسانی را به خود می خواند گوش فرا دهد و تاکید می فرمایند که هیچ قدرتی در جهان نمی تواند آن حضرت را از اعلان پیام الهی باز دارد و به لسانی شدید و صریح تاکید می کنند که مخالفت عالی پاشا و دستیارانش هیچیک نمی تواند آن حضرت را از اجرای مقصد عظیمی که دارند جلوگیری نماید. حضرت بهاء الله عالی پاشا را بخاطر همدستی با سفیر ایران ملامت می کنند و می فرمایند که اقدامات آنها سبب نوحهٔ محمّد رسول الله در جنت اعلیٰ شده. عظمت ظهور و جلالت مقام مؤسس آنرا اعلان و تصریح می کنند که اگر عظمت مقام خود را که به سبب ضعف افراد انسانی مستور داشته اند آشکار کنند تمام عالم خلقت خود را در سبیل او فدا نمایند.

حضرت بهاء الله در این سورهٔ مبارکه عالی پاشا را با نقوسی که انبیای قبل را انکار و بر علیه آنها قیام کردند یکسان معرفی می کنند. نخوت و غرور امپراطور ایران را در ظهور حضرت محمّد و مظالم فرعون را بر علیه حضرت موسی و اعمال شیرانهٔ نمرود را نسبت به حضرت خلیل یاد آور می شوند. حضرت بهاء الله عالی پاشا را مستقیماً مخاطب قرار داده و بیان می کنند که اقدامات وی برای خاموش کردن شعلهٔ امر الله که ید قدرت الهی آنرا افروخته نتیجه ای نخواهد داشت و بر عکس آن را فروزان تر خواهد نمود و حضرت بهاء الله پیش بینی می فرمایند که این شعله سراسر عالم را فرا خواهد گرفت و ظهور آن حضرت تمام عالم انسانی را حیات بدیمی عنایت خواهد نمود.

سورهٔ رئیس زمانی نازل شد که حضرت بهاء الله و اصحاب در آستانهٔ سرگونی به عکا با محن و بلایای بی شمار مواجه بودند. با وجود این خطاب به کسی که در آن زمان در رأس حکومت ترکیه قرار داشت و مرتکب اصلی

مظالم وحشیانه نسبت به حضرت بهاء الله بود این انذارات شدید از قلم اعلی صادر گشت.

فسوف تبطل ارض المشرق و ما دونها و تخرج من ید الملك و یتظهر الزلزال و یرتفع العویل و یتظهر الفساد فی الاقطار و تختلف الامور بما ورد علی هؤلاء الاسراء من جنود الظالمین و یتغیر الحکم و یشته الامر علی شان ینوح الکثیر فی الهضاب و تبکی الأشجار فی الجبال و یجری الدم من کلّ الاشیاء و تری الناس فی اضطراب عظیم (۱۲۵)

در یک قسمت از سوره رئیس حضرت بهاء الله توجه خود را از عالی پاشا منحرف و با بیانات شفقت آمیز و شوق انگیز ذبیح را مخاطب می سازند آن حضرت بیان می کنند که وقتی سرایان بیت مبارک را احاطه کرده بودند در خود احساس فرح عظیم می نمودند چه که در نظرشان چیزی شایسته تر از شهادت در سبیل الهی نبوده و نیست و آن حضرت اعمال غم انگیز اولیای حکومت را که سرایان را برای احاطه بیت مبارک و منازل احتیای الهی فرستاده بودند بیاد می آورند و بیان می کنند که اصحاب و افراد عائله مبارکه در شب اول محاصره بدون غذا مانده بودند و بعد با عبارات زیر صحنه های نوحه و زاری ساکنین ادرنه را در روز حرکت آن حضرت از آن شهر تصویر می فرمایند:

زحف الناس حول البيت و بکی علینا الاسلام و التصاری ... انا وجدنا ملا الابن اشبه بکاء من ملل اخری و فی ذلک لآیات للمتفکرین (۱۲۶)

حضرت بهاء الله قصد حاجی جعفر تبریزی را در فدا کردن جانش بخاطر عشقی که به مولایش داشت توصیف می کند و شهادت می دهند که چنین عملی در تمام قرون گذشته شنیده نشده و عملی بوده که خداوند برای نشان دادن قدرت خود به این ظهور مبارک اختصاص داده است.

« این پیشگویی ها و انذارات دیگر که در عکا از قلم حضرت بهاء الله دوباره سقرط سلطان عبدالعزیز، عالی پاشا و نواز پاشا بیان شده بطور قابل ملاحظه ای تحقق یافت. ارتش روسیه ادرنه، صربستان، مرسته نگر و رومانی را اشغال کرد و استقلال آنها را اعلان نمود. قبرس و مصر هم اشغال شد رومیلای شرقی به بلغارستان که استقلال یافت واگذار گردید. خلاصه امپراطوری عثمانی در هم شکست به این حوادث در جلدهای بعدی کتاب اشاره بیشتر خواهد شد.

و فدی احدٍ من الاحباء نفسه لنفسی و قطع حنجره بیده حبّاً لله هذا ما
لا سمعنا به من القرون الاولین هذا ما اختصه الله بهذا الظهور اظهاراً
لقدرته انه لهو المقتدر القدير. (۱۱۶)

جمال مبارک به واقعه مشایبهی در بغداد اشاره می کنند که در آن سید اسمعیل
زواره ای چنان با فوران شعله عشق جمال مبارک به هیجان آمده بود که با
بریدن گلرش به حیات خود خاتمه داد. حضرت بهاء الله می فرمایند که این دو
نفس چنان با مغناطیس حبّ آن حضرت جذب شده بودند که زمام اختیار را
از دست دادند و جان در راه جانان فدا نمودند و بیان می کنند که گرچه با این
عمل مخالف تعالیم آن حضرت رفتار کردند و لکن در بحر غفران الهی
مستغرقند و در عوالم الهی به مقام والائی فائز و نائل گشته اند.

حضرت بهاء الله در سوره مبارکه رئیس می فرمایند که بلایا و مصائبی که بر
مؤمنین وارد می شود مانند روغن برای مصباح امر الهی است و بر
نورانیت آن می افزاید بیان می کنند که امر بی نهایت عظیم است و هر
اندازه هم قوای زمین و آسمان بر علیه آن متحد شوند و سلاطین و امرای
ارض بر ضد آن قیام کنند نمی توانند ارتفاع و استقرار آن را تضعیف
نمایند. حضرت بهاء الله چنین پیشگویی می فرمایند:

فوف یبعث الله من الملوك من یعین اولیائه انه علی کل شیء محیط

و یلقى فی القلوب حبّ اولیائه و هذا حتم من لدن عزیز جمیل (۱۱۷)

این ظهور چنان عظیم است که حضرت بهاء الله درباره آن در سوره رئیس چنین
می فرمایند:

هذا یوم لو ادرکه محمد رسول الله لقال قد عرفناک یا مقصود المرسلین و
لو ادرکه الخلیل لیضع وجهه علی التراب خضعاً لله ربک و یقول قد اطمئن
قلبی یا اله من فی ملکوت السموات و الارضین و اشهدت فی ملکوت امرک و
جبروت اقتدارک و اشهد بظهورک اطمینت اطمینت افئدة المقبلین لو ادرکه الکلیم
لیقول لک الحمد بما اريتنی جمالك و جعلتنی من الزاکرین (۱۱۸)

یکی از جنبه های ممتازة مظهر ظهور اینست که بر خلاف افراد انسانی افکار
و اعمالشان تنها معطوف به مسائل فوری زمان هر اندازه هم که مهم و

به جلد اول ص ۱۱۴-۱۵ مراجعه شود.

ضروری باشد نیست. روش مظهر الهی چنین نیست که به یک مسئله اختصاصی توجه کند و از مسائل دیگر غافل شده چه که در عالم تحدید ساکن نیست مظهر الهی گرچه بر ارض ساکن است از روح الهی بهره دارد و چنانچه در اسلام گفته اند «لا یشغله شأن عن شأن» (۱۹۱)

این کیفیت در وجود حضرت بهاء الله کاملاً آشکار بود چه که سوره رئیس را در میان بلایا و مصائبی که حتی جان آن حضرت و افراد عائله و اصحاب را تهدید می کرد نازل فرمودند. حضرت بهاء الله در این سوره مبارکه ضمناً در جواب سؤال ذبیح حقیقت نفس ناطقه را بیان و شرایطی را که در تحت آن می تواند صفات مختلفی را دارا شود توضیح می دهند و می فرمایند که روح ممکن است در دو جهت مختلف ترقی کند. اگر در جهت خدا سیر کند به کسب خصائل روحانی موقتی می شود و پس از مفارقت از بدن در عوالم الهی وارد و با صفات رحمانی مزین می گردد و اگر از سبیل حق انحراف جوید شیطانی می شود و از خصائل روحانی محروم می گردد. حضرت بهاء الله در این باره به تفصیل سخن می گویند

ولکن مطالعه توضیحات آن حضرت خارج از محدوده این کتاب است.*

حضرت بهاء الله درباره اهمیت سوره مبارکه رئیس در یکی از الواح نازله در عتقا چنین می فرمایند:

غفلت ناس به مقامی رسیده که از خسف مدینه و نف جبل و شق ارض آگاه نشده و نمی شوند. اشارات و علامات کتب ظاهر و در هر حین صحیح مرتفع معذک جمیع از خمر غفلت مدهوشند الا من شاء الله هر روز ارض در بلای جدیدی مشاهده می شود و آنآ فائز است از حین نزول سوره رئیس تا این یوم نه ارض به سکون فائز است و نه عباد به اطمینان مزین. گاهی مجادله، گاهی محاربه، گاهی امراض مزمنه. مرض عالم به مقامی رسیده که نزدیک به یأس است چه که طبیب معنوع و متطبب مقبول و مشغول ... غبار نفاق قلوب را اخذ نموده و ابصار را احاطه کرده سوف یرون ما عملوا فی ایام الله کذلک ینبتک الخبیر من لدن مقتدر قدیر... (۲۰)

* برای اطلاع بیشتر به جلد اول ص ۲۸۱-۲ مراجعه شود.

+ مسئله روح و بقای آن در بسیاری از الواح حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبها. بیان شده و این موضوع در جلد بعدی این کتاب مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

این انذارات نازل از قلم حضرت بهاء الله در بیش از یک قرن قبل و اندکی پس از ابلاغ خطایات عمومی به سلاطین و امرای ارض در سوره ملوک که در آنهم انذارات مشابهی صادر شده، جریان سیل آسا و شدیدی به راه انداخته که نظامات قدیمه را در هم شکسته و اساس جامعه انسانی را در سراسر کره ارض متزلزل ساخته است. در حالی که ما در عصری زندگی می کنیم که دانش و موقیّت های مادی انسان در مقایسه با اعصار گذشته شگفت انگیز و اعجاب آور است. بشر بیچاره و دردمند در چنگال خشم ویران کننده این جریان گرفتار شده و نمی داند به کجا روی آورد و چگونه جلوی این موج بلانگیز را بگیرد.

برای بهائیان علت اصلی این جریان مصیبت بار ساده و روشن است. وضع ناگوار انسان در این زمان مشابه باغبانی است که دانه را در خاک حاصلخیز ولی در حفره‌ئی تنگ و تاریک و دور از اشعه آفتاب کاشته و هر اندازه کار و کوشش می کند نتیجه‌ئی به دست نمی آورد. انسان هم در حقیقت پشت به شمس حقیقت نموده و تا وقتی که روی به سوی آن نیاورد و به شناسائیش نائل نگردد صلح و آرامش در پهنه جهان و راحت و آسایش در دل و جان حاصل نخواهد شد.

حضرت شوقی افندی تقریباً چهل سال قبل در بحبوحه جنگ جهانی دوم در یکی از آثار منیعۀ مضینه که در تجزیه و تحلیل مصائب جهانگیر محیطه بر عالم انسانی تالیف نموده اند سبب اصلی آن مصائب را تصویر و عواقب آنها را تشریح فرموده اند. حضرت ولی امرالله در این اثر ماهرانه از یک طرف اجتناب ناپذیری انهدام نظامات قدیمه و ابتلائات ناشیه از آن را برسیم و از سوی دیگر دورنمای باشکوه آینده دور و حلول قرن ذهبی دور بهائی را که طلیعه عصر وحدت و سعادت بی مثل عالم انسانی خواهد بود تصویر می فرمایند. حضرت ولی امرالله در بیان تزییقات متعدده و مصائب شدیدۀ که عالم بشری قریب هشتاد سال بر حضرت بهاء الله، حضرت باب و حضرت عبدالبهاء وارد ساخته چنین می نویسند:

« یرم مرعود فرا رسید (قدظهریوم الیمعاد)

یاران عزیز، انسوس و هزاران انسوس که چنین امر عظیم غیرقابل قیاس و چنین ظهور گرانبها و توانا و پاکی به دست چنین مثل بی بصیرت و عنودی گرفتار گردید و چنان رفتار فطیعی نسبت به او روا داشتند حضرت بهاء الله خود چنین شهادت داده اند:

«ای بندگان تالله الحق آن بحر اعظم لُجی و موج بس نزدیک و قریب است بلکه اقرب از حبل ورید به آنی به آن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهانی راصل شوید و فانز گردید.»

پس از یکصد سال تحوّل و انقلاب اکنون ببینیم اگر کسی در اوضاع بین المللی با مراجعه به سنوات اولیّه تاریخ بهائی مطالعه کند چه خواهد فهمید؟ دنیائی خواهد دید که از احتضار سیستم های مختلفه و نژادهای متباغضه و ملل متخاصمه به تشنج مبتلا گشته و در دام خرافات و اوهام گرفتار آمده و بیش از پیش از یکتا مدبّر سرنوشت های خود روگردان شده روز به روز در دریای خونریزی عمومی فروتر رفته و در نتیجه غفلت و ایذاء و اذیتی که نسبت به یگانه نجات دهنده خود روا داشته در سقوط خود تسریع می نماید. دیانتی خواهد دید که هر چند هنوز مطرود است ولی از صدف خود بیرون آمده و از ظلمت یک قرن تعدی و اجحاف سر برآورده و با علائم قهر و غضب الهی مصادف شده و گویی مقدر چنانست که بر روی خرابه های مدنیّت محکوم به زوال اساس آن بنیاد گردد. دنیائی که از حیث روحانیات فقیر است و از جهت اخلاقیات ورشکست شده و از حیث سیاست متلاشی گردیده و در قسمت اجتماعی متشنج شده و از لحاظ اقتصادی امور آن فلج گردیده و از سوزش سیاط غضب الهی به خود پیچیده و اعضاء و جوارح آن خون آلود و از هم گسیخته است، دیانتی که ندایش اجابت نگردیده و دعاویش مورد انکار واقع شده و اندازاتش بی اهمیّت تلقی گردیده و پیروانش فوج فوج از دم شمشیر گذشته و اصول و مبادیش مورد تهمت و افتراء واقع شده و خطاباتش به رؤسای ممالک با بی اعتنائی تلقی گردیده و مبشّرش جام شهادت نوشیده و مظهر ظهورش در یک دریای متلاطم ابتلائات بی نظیر غوطه ور شده و مبین آیاتش در زیر بار یک عمر آلام و احزان بدرود زندگانی گفته است، دنیائی که تعادل خود را از دست

داده و آتش فرزان دیانت در آن به حال خاموشی افتاده و قوای تعصبات ملی و نژادی غاصب حقوق و مزایائی که مختص به خدا است گردیده. دنیائی که در آن عشق به مادیات که نتیجه مستقیم بی دینی است غلبه یافته و چهره زشت خود را نشان می دهد و در آن شوکت سلطنت منقور و کسانی که علائم و مشخصات آن را زین پیکر خویش قرار داده غالباً از سریر سلطنت سرنگون شده اند و در آن تشکیلات مقتدره اسلامی و به نسبت کمتر تشکیلات مذهبی مسیحی از رونق و اعتبار افتاده و زهر تعصبات و نفاق در اعضاء و جوارح حیاتی جامعه متلاشی وارد گردیده است...

ما در قرنی زندگی می کنیم که اگر بخواهیم بطور صحیح آن را توصیف نمائیم قرنی است که در آن آثار دو سانحه عظیم دیده می شود. سانحه اول، سكرات موت نظمی را نشان می دهد که فرسوده و غافل از خدا و با لجاجت تمام با وجود علائم و اشارات یک ظهور صدساله نخواستہ است وضعیّت خود را با دستورات و مبادی آن دیانت آسمانی وفق دهد. سانحه دوم، درد زه نظم جدیدی را اعلام می دارد که ملکوتی و متضمن نجات و فلاح عالم است و بطور قطع جایگزین نظم اول و در تشکیلات اداری آن نطفه مدنیستی بی شیل و عالمگیر نمایان است که بطور غیرمرئی در حال رشد و بلوغ می باشد. اولی منطوری و در ظلم و خونریزی و ویرانی مضمحل می گردد و دیگری منظره عدالت و وحدت و صلح و معارفی بروی ما می گشاید که در هیچ عصری نظیر آن دیده نشده است. اولی قوای خود را به مصرف رسانیده و سقیم و عقیم بودن خود را ثابت نموده و فرصت خود را به نحوی غیرقابل جبران از دست داده و با سرعت تمام بطرف زوال و ویرانی می گراید و دومی نیرومند و شکست ناپذیر زنجیرهای خود را گسسته و محقق می سازد که یگانه پناهگاهی است که عالم انسانیت رنج کشیده هر گاه از آلودگی های خود پاک شود می تواند به وسیله آن به مقامی که برای آن مقدر است نائل گردد.

حضرت بهاء الله چنین پیشگوئی می فرماید: "سوف یطوی بساط اللتیا و یبسط بساط آخر..."

به علاوه فرموده اند "حال ارض حامله مشهوره، زود است که اثمار منیعہ و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه مشاهده شود" و همچنین حضرت عبدالبهاء فرموده اند:

"جميع ملل و قبائل ... ملت واحد گردند و ضدیت دینیّه و مذهبیه و مباینت جنسیّه و نوعیه و اختلافات وطنیه از میان برخیزد و کلّ دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است ساکن گردند." (۲۱)



آقا رضا قنّاد شیرازی
یکی از همراهان بارنای حضرت بهاءالله در طول سرگونی آن حضرت از بغداد تا عتقا



میرزا محمود کاشانی
یکی از همراهان معتدّر از خود گذشته حضرت بهاءالله در طول سرگونی آن
حضرت از بغداد تا عتقا

ضمیمه ۱

سقوط ستارگان درسال ۱۸۶۶ء

سقوط تعاشانی شهاب‌های آسمانی در ساعات اولیّه بامداد ۱۴ نوامبر ۱۸۶۶ در سراسر اروپا دیده شد. این یک راقعه خارق‌العاده‌ای بود که توجه و نظریه ستاره‌شناسان حرفه‌ای و مردم عادی را بطور یکسان برانگیخت. یادداشت‌های زیر از میان گزارش‌ها و بنامه‌های زیادی که در این باره در روزنامه‌های آن زمان نوشته شده انتخاب گردیده است.

تایمز، شنبه ۱۷ نوامبر ۱۸۶۶

عالی جناب روبرت مین دیده‌بان رصدخانه رادکلیف اکسفورد شرح زیر را درباره پدیده شگفت‌انگیز آسمانی شب سه شنبه قبل نوشته است:

این نمایش عظیم در ساعت ۱۳ (یا یک بامداد) آغاز شد و در حدود ساعت ۱۳ و ۲۴ دقیقه به اوج خود رسید و در این وقت به تدریج شروع به تخفیف نمود رؤیت آنها تا ساعت ۱۸ ادامه یافت ولی بعد از ساعت ۱۵ شهاب‌های زیادی مشاهده نشد. در طول آن شب رویهمرفته قریب ۳۰۰۰ مورد دیده شد که در حدود ۲۰۰۰ از آنها بین ساعت ۱۳ و ۱۴ یا ۱ و ۲ صبح بود. و اما درباره شکل عمومی این شهاب‌های آسمانی بنظر رسید که اکثرشان رنگ‌های متمایل به سفید یا زرد داشتند. بعضی هم به رنگ قرمز و نارنجی و یکی هم متمایل به رنگ آبی بود آنهایی که از همه نورانی‌تر بودند عموماً دنباله‌ای در پی داشتند که تا چند ثانیه پس از ناپدید شدن خود شهاب قابل رؤیت بود.

تایمز پنجشنبه ۱۵ نوامبر ۱۸۶۶

آقای محترم:

نمایش پیش‌بینی شده شهاب‌های آسمانی در ساعات اولیّه صبح امروز به وضع با شکوهی مشاهده گردید و چون آسمان ممکن است به ندرت در جاهای دیگر

« برای اطلاع بیشتر از اصیّت این راقعه به ص ۲۸۷ مراجعه شود. —

مانند اینجا صاف و روشن بوده باشد یادداشت‌های من شاید برای بعضی از خوانندگان، شما جالب باشد.

شماره شهاب‌ها در ساعات مختلف به شرح زیر بود:

در مدت نیم ساعت قبل از نیمه شب در حدود ۶۶

از نیمه شب تا ۱۲:۳۰ در حدود ۲۰۰

از ۱۲:۳۰ تا ۱۲:۵۰ در حدود ۲۰۱

از ۱۲:۵۰ تا ۱۲:۵۸ در حدود ۱۹۰

از ۱۲:۵۸ تا ۱:۰۲ در حدود ۲۰۱ در مدت ۴ دقیقه

از ۱:۰۲ تا ۱:۰۵ در حدود ۲۰۶ در مدت ۳ دقیقه

از ۱:۰۵ تا ۱:۱۰ در حدود ۲۱۴ در مدت ۵ دقیقه

از ۱:۱۰ تا ۱:۱۱ در حدود ۱۰۰ در مدت ۱ دقیقه

از ۱:۱۱ تا ۱:۱۳ در حدود ۲۰۶ در مدت ۲ دقیقه

سقوط ستارگان در این موقع بطور پیوسته شد که شمارش سریع آنها امکان نداشت

خادم با وفای شما — M Cowes

جزیره وایت ۱۴ نوامبر

تایمز پنجشنبه ۱۵ نوامبر ۱۸۶۶

آقای محترم:

واقعه شگفت‌انگیز دیشب در نزدیکی کورلی مرتفع‌ترین نقطه در وارویک شایر به شرح زیر توسط اینجانب و دوستم مشاهده شد ... شهاب‌های آسمانی به استثنای چند مورد از شرق به غرب حرکت می‌کردند و ممکن است آنها را به سه دسته تقسیم نمود. از همه بیشتر شهاب‌های معمولی بودند که با بعضی شهاب‌های بسیار بزرگ که یک خط بلند نورانی آبی و گاهی سبزرنگ با عرض‌های متفاوت از خود بر جای گذاشتند مخلوط بودند در لحظه خاموش شدن بجز درخشندگی خیره‌کننده که در رأسشان مشاهده شد چیز فوق‌العاده‌ای در میان نبود. دسته دیگر آنهایی بودند که در فواصل چند دقیقه‌ای دیده شدند و مثل گلوله‌های آتشین مسی رنگ بودند که اثری از خود بر جای نگذاشتند و قبل از خاموش شدن هم در درخشندگی تفاوتی با هم نداشتند.

جالب ترین دسته ها هم کمیاب بودند و حرکتشان به صورت قوس های نامنظم، کوتاه ولی معین بود و تا دو سه دقیقه به صورت قابل رؤیت، باقی ماندند. بعضی از ستارگان بزرگ بنظر رسید که منفجر شدند و بعد دوباره ظاهر گشتند در حالی که دو گره نورانی که با رشته درخشانی با هم مربوط می شدند از خود برجای گذاشتند. هر اندازه در عظمت و شکوه آسمان در ساعات بین او ۳ گفته شود اغراق نخواهد بود.

در خدمت شما W.W. Tyler
Coventry ۱۴ نوامبر

تایمز پنجمه ۱۵ نوامبر ۱۸۶۶
آقای محترم:

بارش پیش بینی شده ستارگان در شب گذشته در بهترین شرایط جوی در اینجا مشاهده شد ... از نیمه شب تا ساعت ۱ بامداد به ساعت گرینویچ تعداد یک هزار و یکصد و بیست شهاب دیده شد و تعداد آنها به تدریج زیادتر می شد. از ساعت ۱ تا ۱ و ۷ دقیقه و ۵ ثانیه. قریب پانصد و چهارده عدد شماره شد و ما متوجه بودیم که به علت سرعت نزول آنها نتوانستیم بسیاری از آنها را شمارش کنیم و در لحظات آخر افزایش ناگهانی به حدی بود که شمارش آنها را غیر ممکن می نمود ولی پس از یکصد و بیست کاهش محسوسی ملاحظه شد. می توان حکم کرد که حد اکثر آن در حدود ساعت ۱۰-۱ واقع شد و در این وقت تمام آسمان اگر هم نگوئیم با شکوه لا اقل باید بگوئیم بسیار زیبا بود ... در حالی که شهاب های در گوشه آسمان در حالت حرکت قوس هایی با درجات مختلف بوجود می آوردند در نقطه هایی که از هم دور می شدند بدون حرکت محسوسی برای چند ثانیه می درخشیدند و کسی که به ترکیب آسمان در آن جهت آشنا نبود آنها را با ستارگان اشتباه می گرفت.

در خدمت شما J.R. Hind
Bishopstow Twickenham ۱۴ نوامبر

تایمز شنبه ۱۷ نوامبر ۱۸۶۶
آقای محترم:

شب گذشته ۱۴ نوامبر من شاهد نمایش بسیار فوق العاده از سقوط ستارگان بودم و من اینطور می فهمم که این شب مخصوص سال برای ظهور این شهاب ها بسیار قابل ملاحظه است و شرح مختصر وقوع آنها در آن زمان ممکن است خالی از فایده برای بعضی از خوانندگان شما نباشد. آسمان در این قسمت از اسپانیا در چندین هفته گذشته بدون ابر بوده و در نتیجه نمایش شب گذشته در شرایطی رؤیت شده که خیلی به ندرت در انگلستان ممکن است پیش بیاید. توجه من به سقوط ستارگان ابتدا در حدود ساعت ۱۲ شب معطوف شد زیرا دیدم گروهی از مردم در خیابانهای تنگ ساراگوسا با هیجان زیاد باهم صحبت می کردند وقتی از آنها پرسیدم چه شده در جواب گفتند بین عیناً مثل اینست که زمان محاصره است و وقتی بالای سر نگاه کردم بنظر رسید که واقعاً مانند آن بود که شهر در معرض رگبار گلوله قرار گرفته بود. گویی که ستارگان به تعداد بیست یا بیشتر در هر بار از آسمان فرو می ریختند و با شعله درخشانی در نقاط مختلف منفجر می شدند و رشته طولانی برجای می گذاشتند که بعضی از آنها چند لحظه پس از انفجار شهاب بصورت خطوطی در آسمان ادامه داشت. من با شتاب به فضای بازتری رفتم و بسیار متأسفم که رؤیت منظره ای که من دیدم، نصیب یک شاهد عالم حرفه ای در اینجا نشد. شهاب ها بنظر می رسید که در قسمت های شمالی و شمال غربی فراوان تر بودند و من یک گروه از آنها را در نزدیکی برج دبه اکبر مشاهده کردم و جهت حرکت آنها اغلب از راست به چپ به طرف پائین با درجات مختلف شیب بود ولی وقتی بعداً به اطاق خود برگشتم و از پنجره نگاه کردم منظره متفاوتی یافتم و شهاب های پس درپی مثل این که تقریباً در جهت عمودی از یک نقطه معین در آسمان فرو می ریختند بنظر می رسید گویی که در این موقع رشته های نورانی گاهی اوقات با زاویه های تند آنهانی را که از راست به چپ نور می دادند قطع می کردند. ولی یک مورد هم ندیدم که رشته ها در جهات دیگر یا به عبارت دیگر شهاب هانی را که از طرف ردبرو پدیدار می شدند قطع کنند. بر من معلوم شد که ستارگان در یک یا چند خط

سمین پرتاب می شدند. ستارگانی که در جهت تقریباً عمودی سقوط کردند بنظر می رسید که درخشان تر از دیگر ستارگان بودند و همه شان دنباله ای به صورت جرقه هائی با رنگ آبی کم رنگ بر جای گذاشتند و آخر سر با شعله های درخشان سفید یا زرد منفجر شدند. در بعضی موارد بنظر می رسید که شعله ها با دیوارهای سبز زمردی روشن رنگین شده بودند و بعضی دیگر رنگ صورتی یا قرمز و آبی نشان دادند. وقتی من به بستر رنتم گرچه آنچه که از آسمان از پنجره اطاقم در حال دراز کشیدن در تخت خواب رؤیت می شد بسیار کوچک بود ولیکن بطور مدام عبور ستارگان در آن دیده می شد و آینه ای که به دیوار آویزان بود هر لحظه در اثر انعکاس انفجارهائی که رخ می داد بطور درخشانی روشن می شد و از این مشاهدات تا حدودی می توان به تعداد و درخشندگی آن شهاب ها پی برد. در مدت کوتاهی که من به مشاهده آنها مشغول بودم صدها ستاره سقوط کرد و چون تقلیل قابل ملاحظه در تعداد آنها دیده نشد شک ندارم که در تمام طول شب تعداد آنها به ده ها هزار می رسیده است.

بند: مطیع شما J. C. Robinson

ساراگوسا (Saragossa) ۱۵ نوامبر

ضمیمه ۲

زیارت ادرنه

از مقاله ای به قلم مارتا روت (۱)

... می دانیم که حضرت بهامالله با عانله مبارکه و اصحاب در روز شنبه ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ به ادرنه وارد و تا روز چهارشنبه ۱۲ اوت ۱۸۶۸ در آن مدینه تشریف داشتند. در وقت ورود به این شهر حضرت بهامالله چهل و شش سال از عمر مبارکشان می گذشت. ولد ارشد آن حضرت، عباس افندی که به نام عبدالبهاء شناخته می شدند جوانی نوزده ساله و صبیته محترمه شان بهیته خانم دختری هفده ساله بودند. چقدر سفر آن حضرت و همراهان از اسلامبول به ادرنه با وضع کنونی یعنی سیر آن مسافت با ترن مجلل سریع السیر در طی شش ساعت متفاوت بوده است. سفر آن قافله مبارکه از قرار معلوم خیلی به سرعت و اجبار تحمیل شده بود و مهاجرین بدون آمادگی کافی و داشتن لباس گرم به این سفر وادار گشته بودند. این مسافرت دوازده روز طول کشید و به علت سرمای شدید با مشقات فراوان همراه بود. بهیته خانم سالها بعد گفته بودند که قبل از این سفر تبعیدی هولناک، دختری قوی بنیه و سالم بوده اند.

نخستین محل اقامت جمال مبارک و همراهان در ادرنه در کاروانسرای خان عرب بود که در آن سه شب منزل داشتند و تنها چیزی که درباره آن معلوم بود اینکه در نزدیکی بیت عزت آقا قرار داشت. مهاجرین سپس به مدت یک هفته در منزلی در محله مرادیه نزدیک تکیه مولوی مسکن داشتند و بعد به یک منزل زمستانی در نزدیکی همان محل انتقال یافتند. حضرت بهامالله دو بار در بیت امرالله بیگ سکونت داشتند که بقرار تقریرات اولیه آقا رضا، یک خانه سه طبقه در قسمت شمالی مسجد سلطان سلیم بوده است. خانه دیگری که محل اقامت حضرت بهامالله قرار گرفت بیت رضا بیگ بود که پس از آن به بیت امرالله بیگ مراجعت فرمودند ولیکن یازده ماه آخر اقامت آن حضرت در ادرنه در بیت عزت آقا سپری شد همچنین می دانیم که جمال مبارک گاهی اوقات به مسجد مرادیه ولی اغلب به مسجد سلطان سلیم برای ملاقات و

مذاکره با متفکرین تشریف می بردند ...

میس ماریون نی جک یک نقاش بهائی کانادائی به همراه نویسنده این سطور که یک روزنامه نگار و مجله نویس آمریکائی است در ۱۷ اکتبر ۱۹۳۳ به ادرنه آمدیم تا "از یار بی نشان" نشانی بیابیم. مقصود ما این بود که همه جا در طلبش بکوشیم شاید در جانی بجزویم تا ادرنه را، میس جک با قلم سو و نویسنده با قلم برای عالم بهائی تصویر نمائیم.

راه زیبایی که با نور ماه روشن می شد در دو طرف با درختان تبریزی و بید با سایه های اسرار آمیز آراسته بود و وقتی که ما از بل مارتزا گذشتیم با استقبال چراغ های ارض سر که با نور خود می درخشیدند روبرو گشتیم ...

این مدینه که ترکها ادرنه می نامند قبل از جنگهای بالکان و جنگ جهانی دویست هزار جمعیت داشته در حالی که این رقم اکنون به چهل هزار تقلیل یافته است. این شهر در سر راه جاده سریع السیر شرقی که اسلامبول را با پاریس مربوط می کند و نیز در راه اصلی ماشین رو که از آسیای مرکزی تا اروپای غربی امتداد دارد واقع شده است. همچنین به یاد می آوریم که در ۱۳۶۰ ادرنه به عنوان پایتخت امپراطوری عظیم ترک انتخاب شد و از آن مرکز، نور اسلام به عالم غرب پرتو انداخت. مساجد این شهر از نظر معماری فوق العاده زیباست و خود شهر هم مخصوصاً از این لحاظ جالب توجه است که بیش از اسلامبول که حال یک شهر غربی تلقی می شود جنبه و حالت ترک دارد ...

صبح روز اول بارانی بود و آب باران چون سیلاب بر روی سنگفرش خیابان به جریان داشت. ما در حالی که در پشت پنجره اطامنان ایستاده بودیم مردم ادرنه را می دیدیم که برای رفتن از یک طرف خیابان که بصورت نهری پر آب درآمده بود بطرف دیگر ناچار بودند از میان آب عبور نمایند. با این همه به از ظهر آن روز آسمان یکباره صاف شد، جریان آب در کوچه ها فروکش نمود سنگفرش کف آنها پاک و خشک شد. خورشید با تمام شکوه و درخشش از پ ابرها درآمد و نور و گرمایش را ارزانی نمود ما هم در کالسه ای که وسیله یک ترک صهربان به نام مصطفی رانده می شد به گردش پرداختیم. از جاده حکومت که شارع اصلی شهر است گذشتیم و مناظر بدیع بازار

قالی های خوشرنگ را که در خارج دکانها آویزان شده بود تماشا کردیم ولی در میان آنچه که دیدیم از همه جالبتر مساجد زیبایی بود که در هیچ جای دیگر دنیا یافت نمی شود ما از کوچه های تنگ سنگفرش شده عبور کردیم تا به فضای بازتری رسیدیم که به محله مرادیه منتهی می شد. کالسکه را با مصطفی در پائین تپه رها کردیم و از راه سریالائی باریکی که در دو طرف آن مغازه های کوچک و یک آسیاب وجود داشت گذشتیم. چرخ این آسیاب بوسیله یک اسب می چرخد. زیتون را خرد می کند و روغن زیتون تهیه می نماید. مسجد مرادیه چون تاجی رأس تپه را زینت داده و همان وقت که ما می آمدیم مؤذن در کنار مناره ظریف و زیبای مسجد پدیدار شد و در حالی که از دستش به عنوان بلندگو استفاده می کرد به تلاوت اذان پرداخت. (۲۱)

وقتی به این مسجد تاریخی رسیدیم یگراست به داخل آن ترفیتم چونکه یک حاجی و چند تن دیگر به اقامه دعا و نماز مشغول بودند. اطراف مسجد گردش کردیم و مشغول تماشای این معماری باشکوه گشتیم ولی بیش از همه با نظاره در افق دور می خواستیم محل اقامت احتمالی حضرت بهاءالله را پیدا کنیم. منطقه مرادیه در زمان حضرت بهاءالله یکی از مجلل ترین قسمتهای مسکونی تابستانی ادرنه بوده و حتی سلطان هم یک خانه ییلاقی در آن محله داشته است. هوای دامنه این کوه بسیار تازه و تمیز و انگورهای آن از شهرت جهانی برخوردار بوده است. جاده ای که به بلغارستان و از آنجا به اروپای مرکزی و غربی می رود و نیز راه اسلامبول مانند نوار سفید پیچ در پیچ در پای تپه تا جایی که چشم کار می کند کشیده شده است.

به تکیه مولوی که بنایی برای اجتماع درویش در قرن گذشته بوده و در جلوی مسجد واقع شده بود راه یافتیم. ما می دانستیم که لاقل یکی از محل های اقامت حضرت بهاءالله خیلی نزدیک آن بود. میس جگت قلم و دفتر نقاشی خود را بدست گرفت تا تکیه مولوی و چشمه جلوی آن و زندهای اهل محل را که سظلهای پر آب خود را در دو سر چوبی که روی شانه هایشان قرار داشت حمل می نمودند نقاشی کند. زنان زمان حضرت بهاءالله چه آب حیاتی می توانستند از این چشمه وقتی که آن حضرت در کنار آن حضور داشتند با خود ببرند.

من به داخل مسجد رفتم چه که حالا کاملاً خالی شده بود و کسی جز سرایدار پیر با محبت که صلح و صفا از چشم هایش می بارید در آنجا حضور نداشت. داخل این مسجد با وجود اینکه بیش از پانصد سال از عمرش می گذشت بسیار زیبا بود. دیوارهای بلند زیبایی آبی رنگ که رنگهای گوناگون آن از آبی کم رنگ متمایل به سبز شرقی چینی تا آبی پر رنگ غربی متغیر بود، به نحو بسیار شگفت آوری رنگارنگ و زیبا به نظر می رسید. عجب نیست که یک طراح کاشی لهستانی اخیراً برای مطالعه این کاشی ها و بعضی از آمریکائیانها برای تماشای آنها به این شهر سفر کرده اند. این کاشیکاری های زیبا به وسیله یک ایرانی که از طرف ترکها برای تزئین این مسجد دعوت شده بود انجام گرفته است.

آیاتی از قرآن کریم دیوارهای داخل مسجد را زینت داده است. رنگها همه ملایم و هم آهنگ بودند اینگونه رنگ های قدیمی و خوش رنگ کمتر در کلیسیاهای نوساز ما دیده می شود و اما درباره چیزهای ظاهری مثل اینکه آنها را اصلاً نمی دیدم زیرا من در افکار درونی خود غوطه ور بودم و فکر می کردم که این مسجد صحتی بوده که حضرت بهاء الله در آن دعا کرده بودند و جانی که خداوند با آن حضرت تکلم نموده همچنانکه در گذشته در سدره سینا با حضرت موسی صحبت کرده بود. توجه من به این نکته جلب شد که حضرت بهاء الله در تمام سرگونی هایشان همیشه در نزدیک مساجد که آثار و نشانه های الهی در روی زمین است منزل داشته اند یقیناً در ساعاتی که حضرت بهاء الله در این معابد ارضی به دعا می پرداخته اند خداوند طریق جان بخشیدن به این دنیای مرده را به آن حضرت ظاهر ساخته است و شاهد آن آثار بدیع و گرانبھائی است که در ادرنه از قلم حضرت بهاء الله صادر شده است. چهارده فقره از آنها بر ما معلوم است که در میان آنها الواح نازله به سلاطین، ادعیه صیام، نخستین لوح خطاب به ناپلئون سوم و لوح مهمین سلطان ایران است که به زبانهای غربی ترجمه شده اند. (۳)

نگارنده وقتی پیشانیاش را بر قالیچه کف این مسجد خاطره انگیز گذاشت این احساس در دلش طپیدن گرفت که حضرت بهاء الله تا اینجا در عالم غرب پیش آمده اند زیرا ادرنه در عالم ظاهر نزدیکترین نقطه تماس آن حضرت با عالم

غرب ما بود ولی وقتی که شخص عاشقانه سر تعظیم و تکریم بیاد آن محبوب عالم نرود می آورد همه این افکار به ضمیر ناخودآگاه سپرده می شود گویی آن حضرت در آن مسجد بودند و این ندا به گوش می رسد که قدرت مودعه در تعالیم و به عبارت دیگر کلمات مقتضیه آن حضرت خواهد توانست این عالم سفلی را به جنت علیا تبدیل کند. لحظاتی که در آنجا گذشت چنان گرانمایه بود که به وصف نگنجد بلکه تجربه خواهد.

وقتی نگارنده پس از دعا و مناجات چشمانش را باز کرد در حالی که هنوز زانو بر زمین داشت بار دیگر به اطراف خود نظر انداخت. وقتی آیات قرآن را بر روی دیوارها مشاهده کرد بیانات حضرت عبدالبهاء را به خاطر آورد که در جواب یاران امریک صادر شده بود. احتیای ایالات متحده آمریکا و کانادا از حضور مبارک سؤال کرده بودند که با الراحی که آن حضرت خطاب به آنان صادر و در سال ۱۹۱۹ برایشان ارسال فرموده بودند چه باید بکنند جواب فرموده بودند که آن الواح را در مشرق الاذکار شیکاگو بگذارند به مخزن زیرزمینی نسپردند بلکه در مشرق الاذکار قرار دهند. معبد بهائی جدید ما در غرب و شاید مشارق اذکار دیگر در قسمت های مختلف جهان بعدها به عنوان معماری عظیم جدید و نشانه بدیعی از بناهای روحانی قرن بیستم مشهور و موصوف خواهند گشت. معماری بهائی آثار ممتاز و اساسی معتقدات بهائیان را از قبیل جامعیت جهانی، وحدت معنوی، آراستگی روحانی، جمال و زیبایی، سرور و شادمانی، خلوص و یکرنگی و نور و روشنایی منعکس خواهد نمود. مشرق الاذکار شیکاگو بیش از هر بنای دیگر جهان، نور درخشان تمام این خصائل درونی خود را از میان بُتن، برنز و کوارتز منتشر می کند. شاید امروز به فکر ما نمی رسد که ما نیز برای قرون آتیه معماری نوین خود را بنیان می نهیم و فکر نمی کنیم که نام لونی بورژوا طراح نخستین مشرق الاذکار امریکا پانصد سال بعد، بیش از آنچه که امروزه در غرب معروف است مشهور و موصوف خواهد بود بعضی اوقات خوب است که مساجد معروف شان و معماران مسلمان دیگر را که در زمان مظهر ظهور قبل می زیسته اند بازدید کرد چه که ما را به اهمیت عصر عظیم روحانی که ما خود در آن زندگی می کنیم واقف می سازد.

همچنانکه روزها سپری می‌شد ما غالباً به محلهٔ مرادیّه می‌آمدیم بطوریکه مصطفی رانندهٔ ما به همسایه‌ها که برای دیدن نقاشی‌ها دور ما جمع شده بودند می‌گفت که بنظرش ما مرادیّه را از هر نقطهٔ دیگر ادرنه بیشتر دوست می‌داشتیم. تقریباً پس از دو هفته محلّ دو خانه‌ای را که حضرت بهاءالله در آنها زمسته بودند، پیدا کردیم ولی چگونه آنها را یافتیم داستانی جالب است که خارج از حوصلهٔ این مقاله است.

محمّد حلمی بیگ، یک پیرمرد دوست داشتنی ترک به ما گفت که همسایهٔ حضرت بهاءالله بوده و خانه‌ای که در زمان طفولیت در آن زندگی می‌کرده روبروی بیت حضرت بهاءالله قرار داشته است و همین شخص طرح ساختمانی خانهٔ قدیمی خود را به ما نشان داد و شرح داد که در آن زمان دو بیگ بهانی در آنجا وجود داشتند یکی، یک ایرانی عالیرتبه بود که در قصری مجاور در ورودی مسجد مرادیّه زندگی می‌کرد که کمتر از خانه بیرون می‌رفت ولی آن دیگری یعنی عباس بیگ، همه جا می‌رفت و مخصوصاً با اطفال روش خیلی دوستانه‌ای داشت البته بهانی بیگ بزرگ هم با بچه‌ها خیلی خوب بود و به آنها پلو می‌داد این شخص همچنین دربارهٔ بیت حضرت بهاءالله صحبت کرد و توضیح داد که قصر حضرت بهاءالله خانهٔ بزرگی بود با هیجده اطاق و یک حمام ترکی. از زمین فعلی آن هم می‌توان فهمید که آن جا قصر بسیار عظیمی بوده است. این خانه پنجاه سال قبل در جنگ با روسیه خراب شد و بیست و پنج سال پیش در قسمتی از زمین آن که نزدیک در ورودی واقع شده خانهٔ ارزان قیمتی ساخته شد که قسمت اعظم آن هم در جنگ اخیر بالکان از بین رفت محمّد حلمی بیگ به ما نشان داد که پشت دیوار بیت جمال مبارک قطعه زمینی بود که نهری از میان آن می‌گذشت و بهانیان تمام آن زمین که تا رودخانه امتداد داشت را در اختیار داشتند. در آنجا چندین ساختمان مختلف از جمله چند طوبله و یک باغچهٔ بزرگ طولانی وجود داشت. او گفت که این ایرانی‌ها چند اسب زیبای عربی و دو الاغ داشتند. در باغچهٔ مجاور یک خانهٔ تقریباً بزرگ‌تر از خانه‌های دیگر در خمیدگی

• بیگ یک لقب ترکی است که به اشخاص عالی رتبه اطلاق می‌شود مانند لرد در زبان انگلیسی.

پائین زمینها وجود داشته و چندین نفر به ما گفتند که حضرت بهاءالله مدت کوتاهی هم در آنجا اقامت داشته‌اند. آن خانه به قصر تابستانی سلطان که در پائین دامنه مقابل در بخش مرادیه قرار داشت مشرف بود. حال تنها زمین بیت حضرت بهاءالله وجود دارد ولی خانه‌ها همه در جریان جنگها خراب شده‌اند. تصوّر ما بر این است که حضرت بهاءالله محتملاً در هفته اول در این خانه پائینی می‌زیسته‌اند زیرا طبق روایت یک مورخ اولیه به تکیه مولوی نزدیک بوده است. از تکیه مولوی و مسجد مرادیه ممکن بود از طریق یک راه باریک سراسیمب که قسمتی از آن از پله های سنگی تشکیل شده و یا از راه باغچه به این خانه رسید طبق اظهار محمّد حلمی بیگ در این خانه‌ها بیش از پنجاه نفر از ایرانی‌ها می‌زیسته‌اند و همچنین مسافری زیادی که می‌آمدند همه در این خانه‌ها پذیرائی می‌شده‌اند این مرد خوش مشرب ضمناً به ما گفت که یکی از افراد عائله حضرت بهاءالله به رئیس ترقه‌ای از فرق دراویش درس زبان فارسی می‌داده است.

دوست مهربان ادرنه‌ای ما محمّد حلمی بیگ در پایان بازدید ما به لحن خیلی ملایم اظهار کرد که شاید ما می‌دانستیم که این ایرانی‌ها به سبب تغییر دین به اینجا تبعید شده بودند ولی بعد با کمال صمیمیت و محبت و از ته دل اضافه کرد آنها خیلی خیلی با محبت بودند ضررشان به کسی نرسید بلکه به همه خوبی کردند.

محمّد حلمی در حالی که تبسم پرسش آمیزی برگوشه لب داشت با ما خداحافظی کرد و عصا به دست و با قدمهای کوتاه شروع به فرود آمدن از تپه به طرف خانه‌اش نمود این مرد شجاع و صمیمی که شاهد غارت شدن ادرنه

* دراریش دیگر مراسم عبادت را در این ساختمانها در تکیه مولوی به جا نمی‌آوردند ولی یک مرد که درویش بوده حکایت می‌کرد که حضرت بهاءالله اول در این بیت پائینی و بعداً در خانه بالاتر که مجاور در ورودی بوده اقامت داشته‌اند. او می‌گفت که اجتا از آشپزخانه، اطباق غذا خوری و حتام تکیه مولوی استفاده می‌کرده‌اند و این اطاقها را با نشان داد و شاید هم استفاده اجتا از این وسایل در چند روزه اول بوده تا خود استقرار پیدا کنند. درارویش در آن زمان گروهی بزرگ و در حال رشد بودند و چهار ساختمان در مجاورت مسجد داشتند بعضی از عکس‌های اجتماعات اولیه نشان می‌دهد که همه‌شان تاج بر سر می‌گذاشتند.

در سه جنگ بالکان و یک جنگ جهانی بوده است به ما گفت " شما ما ترک‌ها را چگونه یافتید؟ می‌بینید که مردم ترک مردم ممالک دیگر را نمی‌خورند" کاش می‌توانستیم به این برادر محبوب ترک که خانه دوران طفولیتش در نزدیکی و مجاورت بیت حضرت بهاءالله بوده بگوئیم که تا چه حد او را خوب و مهربان و مردم ادرنه را با محبت یافتیم و اگر از او و سایرین بپهیم که همشهری‌های آنها نسبت به حضرت بهاءالله خوشترتار بوده‌اند این شهر تاریخی تا ابد در نظر ما عزیز خواهد بود.

بیت امرالله بیگ سومین محل اقامت حضرت بهاءالله در ادرنه بود. یافتن این محل از همه آسانتر بود و صحت آن بوسیله بسیاری از اهالی ادرنه تأیید شد. این خانه بزرگ درست نزدیک در اصلی مسجد سلطان سلیم قرار داشت ... ضمناً شخصی که در زندگی عمومی محل وارد بود این محل را به ما نشان داد و با ما دو سه خیابان راه آمد و محل‌های بیوت رضا بیگ و عزت آقا و محل کاروانسرای خان عرب را که خیلی نزدیک اراضی بیت عزت آقا واقع شده بود به ما نشان داد. از بقایای خانه‌های خراب شده معلوم می‌شد که هر سه این اقامتگاهها قصرهای بسیار بزرگی بوده‌اند و به ما گفته شد که صاحبان آنها هر سه از رجال برجسته ادرنه در آن زمان محسوب می‌شده‌اند. حالا در این زمین امرالله بیگ که یک قطعه زمین بزرگ است و ساختمان خانه تمام آنرا می‌پوشانیده بقایای خانه خراب شده دیده می‌شود. زمین از سنگهای خرد شده، خارهای گلدار و علفهای هرزه پوشیده شده است. قسمتی از دیوار کهنه خانه و قسمت بزرگی از بخاری دیواری که ترکها آشپزخانه می‌نامند هنوز پا برجاست مانده است.

ما شنیدیم که یک مرد مسن هشتاد و پنج ساله بنام مصطفی بیگ وجود دارد که حضرت بهاءالله را زیارت کرده است. وقتی او را ملاقات کردیم به ما گفت که او همسایه خانه امرالله بیگ بوده و ماست برای "بیگ بهانی" (حضرت بهاءالله) می‌برده و آن حضرت همیشه پلو به او می‌داده‌اند که به خانه‌اش ببرد. این مرد هنگام صحبت درباره حضرت بهاءالله چشمانش می‌درخشید و سعی می‌کرد نشان دهد که ایشان تا چه اندازه شریف و اصیل بودند. این ترک مسن مخلص یا محبت به پا ایستاد و سعی کرد به ما بفهماند که بیگ

بهائی (حضرت بهاءالله) با چه قدرت و متانت مشی می کردند و چگونه در مقابل مردمی که به ایشان سلام می دادند سر فرود می آوردند. او می گفت که تمام مردم آن حضرت را دوست داشتند، احترام می کردند و سلام می گفتند ما همچنین فهمیدیم که حضرت بهاءالله آشپزخانه مخصوصی برای مردم فقیر داشتند.

این مرد همچنین به ما گفت که حضرت بهاءالله باغ انگور بزرگی داشتند و بطوری که از صحبت های او دریافتیم این باغچه در وسطش سایبان داشته است. وی می گفت که حضرت بهاءالله اغلب به آن باغ می رفتند بعضی اوقات به تنهایی روزشان را در آن می گذراندند و بعضی اوقات با یارانشان تشریف می بردند و با آنان در باغ گردش می نمودند و وقتی هنگام شب با مشایعین باز می گشتند بیست نفر از بندگان (پیروان) حضرت بهاءالله دسته جمعی بیرون در خانه برای عرض تحیت می ایستادند و آن حضرت با شفقت و مهربانی تحیات آنان را جواب می فرمودند.

ما این دوست محترم را با خود به باغ انگور بردیم. او فاصله ها را اندازه گرفت و نشان داد که در ورودی کجا بوده است. این اراضی در حدود سه بلوک شهر را می پوشانده زمین در بلندی قرار گرفته و فاصله محل از مسجد سلطان سلیم در حدود هفت دقیقه راه پیاده بود. این باغ انگور بین دامنه مسجد مرادیه و مسجد سلطان سلیم قرار داشت و انسان می توانست از هر یک از این مساجد به آسانی به آن برود. مصطفی بیگ گفت "آه چقدر انگور ما از دست بهائی بیگ گرفتیم، ایشان همیشه خیلی انگور به ما می دادند" شنیدیم که انگور ادرنه در آن زمان خیلی خوب و معروف بوده ولی بعداً در جریان جنگها تمام درختان مو از بین رفت. من خیلی تحت تأثیر این نکته قرار گرفتم که حضرت بهاءالله در طول مدت سرگونی هر جا که زیسته اند باغ داشته اند.

یک روز وقتی میس چک و من دوباره برای بازدید زمین محل بیت اصرانه بیگ رفتیم مصطفی بیگ عصا به دست به طرف ما آمد و با اشتیاق بسیار می خواست آنچه که درباره تاریخچه این محل می داند در اختیار ما بگذارد. وی به ما نشان داد که یک قسمت از ساختمان برای سکونت زنان و قسمت

دیگر برای اقامت سردان بوده و ضمناً به بخاری دیواری بزرگی در پشت بنا اشاره کرد که برای آشپزی مورد استفاده قرار می گرفته است. او ضمناً به یک بنای دو طبقه که با قسمت وسطی سه طبقه می شد و در آن طرف خیابان ولی قدری پایین تر واقع شده بود اشاره کرد و گفت که بعضی از همراهان حضرت بهاء الله در آن ساختمان اقامت می کردند و قسمت اعظم خدمات آشپزی در آن بنا انجام می گرفت. او اضافه کرد که معمولاً غذا در آنجا تهیه و به حضور حضرت بهاء الله در بیت امرالله برده می شد ولی از صحبت های او اینطور فهمیدم که بعضی اوقات تمام کار آشپزی در آشپزخانه بیت امرالله بیگ انجام می گرفت و به عمارت سبز که اکثر اجتای ایران در آن غذا می خوردند حمل می شد. او گفت که این خانه قدیمی که در زمان حضرت بهاء الله سبز رنگ بود تغییر شکل داده شده و به رنگ صورتی نقاشی شده است. وی تصریح کرد که حضرت بهاء الله هرگز خود در آن خانه اقامت نداشتند (وقتی ما می خواستیم از ساختمان صورتی رنگ عکس بگیریم و طرح آنرا بکشیم یک دختر زیبای ترک از آن بیرون آمد و درباره شخص بزرگواری که دوستانش در خانه او غذا می خورده اند سؤال کرد).

ما حداقل این اندازه دریافتیم که حضرت بهاء الله مدت طولانی در بیت امرالله بیگ می زیسته اند آن مرد سالخورده گفت که آن حضرت تقریباً پنج سال در ادرنه اقامت داشتند. می دانیم که وقتی آن شاهزاده صلح در ادرنه اقامت داشتند عضو افتخاری سه خانواده بزرگ ترک بودند در بعضی از قصرهای باشکوه آن شهر بزرگ مرکزی قدیم زیستند و در نظر کسانی که ایشان را می شناختند محبوب و محترم بودند چقدر برای ما مهم بود که یکی از اهالی ادرنه که گفته بود "حضرت بهاء الله را دیده ام" بشنوم که از دست آن حضرت پلو و انگور دریافت می کرده و اینکه آن حضرت فقرا را دوست داشتند و آشپزخانه مخصوصی برای آنان تهیه کرده بودند.

بنظر من اینطور می رسد که در این بیت امرالله بیگ یا خانه مجاور آن بوده که صبح ازل غذای حضرت بهاء الله را مسموم ساخته بود زیرا او در اواخر ایام اقامت آن حضرت در آن خانه زندگی می کرده و بعد حضرت بهاء الله از آن محل به بیت عزت آقا منتقل و بازده ماه آخر اقامت شان را در ادرنه در آن

خانه سکونت اختیار فرموده بودند...

در باره بقایای خانه‌های رضا بیگ و عزت آقا چیز مهمی قابل ذکر نیست جز اینکه انسان از مشاهده آثار دیوارهای سنگی قدیم و حتام‌ها و آشپزخانه‌ها می‌تواند بفهمد که چه قصرهای بزرگی بوده‌اند. قطعاً از آن خانه‌ها انسان می‌توانسته منظره با شکوه مسجد سلطان سلیم را مشاهده کند. به ما گفته شد که بیت عزت آقا کتابخانه بسیار بزرگی داشته که بهائیان در آن درس می‌خواندند. شاید منظور گویندگان این بوده که حضرت بهاء الله در آن به نوشتن الواح می‌پرداختند و یا متفکرین و طالبین حقیقت را بحضور می‌پذیرفتند این اطاقی بوده که سه بخاری دیواری در آن قرار دارد ... این حقیقت که حضرت بهاء الله در خانه‌های این سه مرد بزرگ ادرنه زندگی می‌کردند خود ثابت می‌کند که حضرت بهاء الله در میان آنان محبوب و محترم بوده‌اند. امید است نفوس دیگر که بعد از ما می‌آیند اطلاعات بیشتری در باره این دو بیت مبارک پیدا کنند.

در باره کاروانسرای خان‌عرب ما تقریباً سه هفته برای یافتن آن وقت صرف کردیم. از بازدیدی که از کاروانسراهای قدیمی به عمل آوردیم دریافتیم که چه مسافرخانه‌های مجللی در آن زمان بوده‌اند ولی بعد شنیدیم که کاروانسرای خان عرب از مسافرخانه‌های خیلی عالی نبوده بلکه برای طبقات فقیر و متوسط عرب بوده است احتمال می‌رود مأمورین ترک اسلامبول که حضرت بهاء الله و همراهانشان را به رومیلی آوردند آنان را به این کاروانسرا هدایت نموده باشند. گفته شده که دو کاروانسرای خان عرب وجود داشته و بعضی هم گفتند که یکی از آنها به عربی‌خان یا بطور ساده به کاروانسرای عرب معروف بوده است در این باره اختلاف نظر زیادی بود ولی حالا از هر دو محل برای مدارس بزرگ استفاده می‌شود. ما از آن کاروانسرائی که گفته می‌شد نزدیک بیت عزت آقا بوده عکس گرفتیم و از دیگری هم که از مسجد سلطان سلیم خیلی دور نبود طرحی برداشتیم.

مسجد سلطان سلیم که حضرت بهاء الله غالباً به آنجا تشریف می‌بردند زیباترین مسجد در خاک ترکیه محسوب می‌شود که به وسیله سنان معمار بزرگ ترک طراحی شده بود. قطعاً رواق آن، محل مناسبی برای دور هم

نشستن و صحبت کردن درباره مسائل الهی بوده است و داخل آن از زیبایی کامل برخوردار است. از میمنه چک و من جداگانه خواسته شد که احساسات خود را درباره این مسجد برای استفاده در یک کتاب ترکی بنویسیم و ما هم نوشتیم.

... من خوشحالم که توانستیم مردی را که عباس بیگ را دیده و بیت مرادیه را خوب می شناخته ملاقات کنیم و بیت امرالله بیگ و باغ انگور هم بوسیله سردی که همسایه حضرت بهاء الله بوده و آن حضرت را ملاقات کرده بود برای ما توضیح داده شد.



عبدالفقار

یکی از بندگان یا وفای حضرت بها، اللہ
این نفس جلیل وقتی شنید که از همراهی با آن حضرت مستوع شده خود
را به دریا انداخت.



حاجی محمد اسماعیل کاشانی ملقب به ذبیح
مبلغ ممتاز امرالله و یکی از پیران باوفای آن حضرت که سوره مبارکه
رقیص به افتخارش نازل شده است.

ضمیمه ۳

حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی

حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی یکی از حواریون ممتاز حضرت بهاءالله و در ردیف اول مبلغین معتمد آن حضرت بود که بطور گسترده در سراسر کشور ایران مسافرت نمود. وی را باید یکی از تواناترین مدافعین عهد و میثاق حضرت بهاءالله شمرد که در دوران قیادت حضرت عبداله‌بهاء به دفاع از امر الهی قیام کرد، در حفظ و صیانت امرالله از حملات ناقضین یاری نمود و پیروان اسم اعظم را در حول مرکز میثاق مجتمع ساخت.

حاجی میرزا حیدرعلی در اصفهان در یک خانواده شیخی دیده به جهان گشود جوانی خویش را در کرمان در خدمت حاجی میرزا کریم خان^۱ خصم لدود امر حضرت باب گذراند ولی به زودی دریافت که مردی که در خدمتش می‌کوشیده از خصائل روحانی بی بهره بوده است میرزا حیدرعلی در حال یأس و حرمان به موطن خود اصفهان بازگشت و در آن شهر چند سال پس از شهادت حضرت ربّه اعلی با یکی از پیروان آن حضرت ارتباط یافت و به وسیله او از امر بدیع آگاه شد. وی با مطالعه آثار حضرت باب و مخصوصاً با مشاهده استقامت بایبان در برابر آزار دشمنان و شهادت آنان در سبیل امر حضرت متان به شناسائی حقایق امر نوزاد الهی نائل شد.

حاجی میرزا حیدرعلی پس از ایمان به امر مبارک با مؤمنین دیگر از جمله زین المقربین^۲ آشنا شد ولی ملاقات یاران در آن زمان می‌بایستی با احتیاط زیاد انجام می‌شد زیرا در غیر این صورت جان آنان در معرض خطر قرار می‌گرفت. حاجی میرزا حیدرعلی خود حکایت می‌کند که چگونه در دل شب به خانه یکی از مؤمنین می‌رفت او برای اینکه هیچکس موقع خروج از خانه او را نبیند ناچار بود از پنجره خانه بیرون رود و از همان طریق به خانه باز گردد. در داخل خانه هم ناگزیر با صاحبخانه در پناه چراغی که در درون تنور مخفی کرده بودند آیات الهی نازل از حضرت اعلی را

۱ به جلد اول ضمیمه شماره ۴ مراجعه شود.

۲ به جلد اول ص ۳۶-۲۵ مراجعه شود.

زیارت می کردند و از آنها نیروی روحانی کسب می نمودند.

حاجی میرزا حیدر علی به زودی در ایمانش قوی شد و با آثار مقتدای حضرت ربّ اعلی آشنا گشت. چیزی که بیش از همه نظر او را جلب کرد و افکارش را در خود غرق نمود بشارات مربوط به ظهور من‌یظهره الله بود. آرزوی قلبی حاجی میرزا حیدر علی و هدف غایی حیاتش این بود که هنگام ظهور من‌یظهره الله به عرفانش نائل شود و به لقایش فائز گردد. وی همچنین به سابقه صفای قلب دریافت که میرزا یحیی گرچه از طرف حضرت باب نامزد تسمیه شده بود ولی هیچ یک از خصایص روحانی لازم را دارا نبود.

حاجی میرزا حیدر علی در سراسر کشور ایران سفر کرد. درستان را ملاقات نمود و آنان را به ظهور من‌یظهره الله بشارت داد. او در طی این سفرها و بازدیدها با اذیت و آزار دشمنان و بعضی اوقات هم با ضدیت و مخالفت بایبانی که تحت تأثیر میرزا یحیی قرار گرفته بودند روبرو می شد.

حاجی میرزا حیدر علی از ابتدای امر مخصوصاً پس از مطالعه کتاب ایقان مجذوب جمال مبارک شد. از پیشش و بصیرت تازه‌ای بهره یافت و در ایمانش محکمتر شد. او حضرت بهاء الله را مبدء ظهور الهی می دانست و پس از اظهار امر آن حضرت به خدمت امر مبارک تیار کرد. بعدها به ادرنه شتافت به حضور جمال مبارک مشرف شد خلق جدید گشت و در زمرة قهرمانان این عصر بدیع درآمد. ما قبلاً به بعضی از وقایع مربوط به حیات وی در ادرنه و اسلامبول اشاره کرده ایم.

حاجی میرزا حیدر علی پس از چهارده ماه خدمت در عاصمه حکومت عثمانی به عنوان رابط بین حضرت بهاء الله و یارانشان به دستور آن حضرت به سفر به اقلیم مصر و تبلیغ امر در آن سامان مأمور شد. حضرت بهاء الله مخصوصاً او را به حکمت و احتیاط در تبلیغ امر نصیحت و از تحریک عرق عصیت آنان تحذیر فرمودند. حضرت بهاء الله در لوحی که به افتخار میرزا حیدر علی نازل شده هجوم بلا و مصیبت را بر او پیش بینی می فرمایند، نصیحت می کنند که هنگام حدوث مصائب در سبیل امر الله به سرور و شکرانه پردازد و چون جبل باذخ در امر الله ثابت و مستقیم بماند و او را به آزادی و صیانت نهانی مطمئن می نمایند. حضرت بهاء الله همچنین شخصاً و کتباً به او قول دادند که

بار دیگر به حضور مولایش خواهد رسید و دیدگانش به جمال او روشن خواهد گردید. این بیانات پر بشارت به تحقق پیوست و حاجی میرزا حیدرعلی در مصر و سودان تحت شکنجه و آزار بی‌امان که تقریباً ده سال طول کشید قرار گرفت. حاجی میرزا حیدرعلی در مصر به تبلیغ چند تن از ایرانیان متیم آن اقلیم موثق شد و بزودی اخبار فعالیت‌های او در آن سرزمین منتشر گشت. میرزا حسن خان خونی سرکنسول ایران و دشمن شرور امر حضرت رحمان از راه تزویر و ریا و به بهانه جستجوی حقیقت امر بهاء، او را به خانه خود دعوت نمود. کنسول پس از چندین جلسه ملاقات که در آنها میرزا حیدرعلی علناً درباره امر مبارک صحبت نمود او را به همراه دو تن از بهائیان دیگر دستگیر و در کنسولگری زندانی نمود پاهای آنها را در بند نهادند و گردن‌هایشان را به زنجیر مقید ساختند. بعداً تعداد زندانیان به هفت نفر ایرانی که بعنوان پیروان امر جدید دستگیر شده بودند و یک نفر مصری غیر بهائی که با میرزا حیدرعلی دوست شده بود افزایش یافت.

کنسول ایران ضمناً توانست با معرفی زندانیان به عنوان عوامل مخرب که شریعت جدیدی تبلیغ و بر ضد مصالح سیاسی حکومت فعالیت می‌کردند نگرانی مقامات مصری را تحریک نماید. او بالاخره موثق شد که حکم محبوسیت آنان را برای یک دوره نامحدود در سودان بگیرد. داستان این سفر سخت و پرابتلا به سودان و مسجونیت آنان در آن سامان به تفصیل به وسیله حاجی میرزا حیدرعلی نوشته شده و یکی از دل‌آزارترین حوادث تاریخ امر محسوب می‌شود. این زندانیان که در کند و زنجیر بودند شاید زیادی را در کنسولگری تحمل نمودند خوراک روزانه آنان تنها یک تکه نان و یک فنجان کوچک آب بود. کنسول از هیچ عملی برای تحقیر آنها در انظار عام مضایقه ننمود. حاجی میرزا حیدرعلی چنین می‌نویسد:

چهل و پنج روز در خانه قنصل از دیدن خدام و اجزایش در جهنم و عذاب الیم مهین بود و در قلب و وجدان به قدری مسرور و شادمان که از رصف خارج است. (۱۱)

سرانجام این زندانیان به مقامات مصری تحویل داده شدند و در زندان حکومتی محبوس گشتند. بعداً به زندان دیگر منتقل شدند که آنها را به

یکدیگر با زنجیر بستند و در اطاق تاریک و درسته زندانی ساختند که نه چراغی داشت و نه نوری به آن راه می یافت. انتهای زنجیر از سوراخی که بر روی در بود به خارج امتداد داشت و در دست نگهبان زندان بود.

حاجی میرزا حیدرعلی این سزای را برای ابراز رجد و شادمانی مناسب یافت و به هم زندانیان خود یاد داد که لوح ناقوس را به لحن خوش بسرایند. صدای بلند و هم آهنگ سرود زندانیان در سراسر بنای زندان طنین انداز گشت. نگهبانان با شنیدن آن آیات روحبخش مجذوب شدند و دریافتند که آن زندانیان مردان باخدا بودند نه افراد جانی ستمکار، درها را گشودند، زنجیرها را باز کردند و نور به درون زندان راه دادند و در را فقط زمانی قفل می کردند که رؤسای زندان برای بازدید می آمدند. زندانیان در حدود پنجاه روز در این زندان ماندند و در این مدت جسمشان از عوارض بی غذایی خلاصی یافت و روحشان در نهایت شادی و سرور بود. حاجی میرزا حیدرعلی چنین می نویسد:

و پنجاه روز اقامت آن محل بود و بنیه توت یافت و بسیار خوش گذشت چه که از دنیا و صافیها آزاد و فارغ بودیم و حاضر شهید شدن. (۲۱)

پس از آن زندانیان دوباره به زندان دیگر انتقال یافتند و در آن با سخت ترین امتحان ایام حیاتشان روبرو شدند. یک روز مأمورین زندان چند آهنگر و نجار حاضر ساختند تا زندانیان را برای سفر به سودان به طور دائم به هم زنجیر نمایند. پای راست چهارنفر از زندانیان را هر یک در حلقه بزرگ آهنی قرار دادند و همین کار را با پای چپ چهارنفر دیگر نمودند به هر یک از این حلقه های آهنی یک حلقه بزرگ آهنی اتصال داشت زندانیان را دو به دو با زنجیری که در حدود دو یارد طول داشت و حلقه ها را به هم متصل می کرد به هم زنجیر نمودند حاجی چنین می نویسد:

پانزده روز بودیم روز شانزدهم آمدند و بردند کل را لدی الحدادین مستخدمین حکومت و نجارین و پای راست یک نفر و پای چپ دیگری را در حلقه آهنی که محققاً چهارصد مثقال بود گذاشتند و آن حلقه را مربوط دو حلقه کوچک آخری نمودند و زنجیر ثقیل عظیمی که سه چهار ذرع طولش بود در آن دو حلقه کوچک نمودند که دو نفر مربوط بودند به ناصله طول زنجیر یک منی دو ذرعی و از گذاشتن آن حلقات و زنجیر

بقدری اذیت وارد شد و صدمه خوردیم و درد و رنج شدید دیدیم که هر قدر می‌خواستیم خودداری نمائیم ممکن نبود و ناله و زاری و خنده و مسرت با هم شده بود می‌نمودیم بخصوص که عساکر و مأمورین و حذادین و نجارین و تمام حاضرین بر حال فانیان گریه و زاری می‌نمودند و لعن و سب می‌نمودند کار و صنعت و راه معیشت خود را که مجبوریم بر اذیت نمودن پندگان خدا. (۲۱)

بعد نوبت نجاران شد که قرار بود دستبند برای زندانیان بسازند. آنان یک قطعه چوب سنگین و ضخیم که در حدود یک یارد (۹۰ سانتیمتر) طول داشت آماده ساختند و دو شیار در آن تعبیه نمودند که در هر یک دست‌های راست و چپ همان دو نفر هم‌زنجیر قرار می‌گرفت. بعد یک قطعه چوب دیگر محکم در بالای آن می‌خکوب کردند که روی شیارها را می‌گرفت. حاجی میرزا حیدرعلی می‌نویسد:

و این‌کند زحمت و اذیتش به مراتب زیاده‌تر از حلقهٔ حید و زنجیر پا بود چه که زنجیر پا را به صعوبت و سختی ممکن بود با دست گرفتن و حرکت نمودن و پاهای دستهای به هم بسته شده حرکتش غیرمتصور است و کند دو نفر را به هم چسبانیده بود باری از دو ساعت قبل از ظهر تا بعد از مغرب مشغول به این اعمال بودند و مجتلائی به این حال بودیم. (۲۲)

زندانیان بلافاصله پس از آن به یک کشتی انتقال یافتند و در یک اطاق که مثل انبار بود محلاً داده شدند.

کنسول ایران، زندانیان را با چنان شرارتی نزد مقامات مصری بد معرفی کرده بود که حکومت دچار وحشت و اضطراب گشته بود به آنها. اینطور وانمود شده بود که این زندانیان شرورترین جانی‌ها هستند که قصدشان از بین بردن دین اسلام، قتل شاه و برانداختن حکومت است. به همین سبب فرمانی صادر شده بود که زندانیان باید در بند و زنجیر بمانند و تحت نظر و مراقبت دائمی باشند. سفر به سودان که قسمتی با کشتی و قسمتی از راه صحرا انجام گرفت و بعضی اوقات پیاده و بعضی اوقات با شتر بود تقریباً پنج ماه طول کشید.

میرزا حیدرعلی و همراهانش در طی این سفر طولانی تا رسیدن به خرطوم تحتل شکنجه سنگینی آن‌کند و زنجیر را نمودند و تنها پس از رسیدن به

زندان خرطوم بود که زنجیرها و بندهای سخت کنار گذاشته شد و زنجیرهای کوچکتری جایگزین آنها گردید. محبوسین در این سفر سختی و عذاب غیر قابل توصیفی کشیدند. آنان در حالی که دو به دو به این شکل هولناک بهم بسته بودند با هم نشستند، خوابیدند و اجباراً کیلومترها پیاده راه پیمودند. در این مدت شداید سفر عذاب بند و زنجیر، عوارض گرسنگی و سوء تغذیه و رفتار ناهنجار مأموران، رنج همراهی با فاسدترین مردان و جانیان و قاتلان و فشار بسیاری از مصائب ناگفتنی که بر آنان مهاجم بود جسم آنان را بطوری گذاخت که چندین بار نزدیک به هلاکت بودند.

ولی به سبب قدرت روحانی حاجی میرزا حیدرعلی زندانیان راضی و مسرور بودند و نیز به علت نفوذ شخصیت بشاش او بود که اولیای امور مفتون صفاتش شده و بزرگی مقامش را شناختند.

تصادفاً وقتی زندانیان به سودان سفر می کردند جعفر پاشا حاکم سودان هم عازم خرطوم بود. وی حاجی میرزا حیدرعلی را در آسوان ملاقات کرد و چنان تحت تأثیر روحانیت و بزرگواری او قرار گرفت که به مأمورین دستور داد که بیشتر رعایت حال زندانیان را نمایند. حاجی میرزا حیدرعلی در این باره چنین می نگارد:

حضرت جعفر پاشای والی سودان از مصر به سودان می رفت ... فرمود... محزون نباشید شماها را راحت می نمایم و به محافظین سپرد بقدر قوه ملاحظت نمایند و پاشا حرکت نمود و سه روز در آنجا متوقف روز سیم عساکر تجدید شد و شتر آوردند برای این اسراء که سوار کنند حال چه کنند و چگونه سوار نمایند زیرا مربوط و بسته به یکدیگریم و پنج شش فرسخ خشکی است هر دو نفر را دو طرف شتر بستند و کرباس زیادی اطراف هر دو نفر را پیچیدند و دو دست و دو پا را روی جهاز شتر گذاشتند و چون سخت بود و فوق این اذیت متصور نیست و چاره هم نداشتند این پنج شش ساعت پنج شش مرتبه شتر را خوابانیدند و فانیان را باز کردند و قدری راحت نمودیم و تسلی دادند و عذر خواستند که محبوسی را قبل به سودان برده اند همه دزد و قطاع الطریق و قاتل بودند و دست و پایشان بسته بود و پیاده می بردند. جعفر پاشای والی سودان امر فرمود شماها را سوار کنیم و سواره جز این شکل قسم دیگر ممکن نیست.

آنها بر حال ما تلویشان می سوخت و فانیان هم صدمه و درد و اذیت بسیار داشتیم معذک آن حال و شکل بستن یکدیگر را مشاهده می نمودیم بی اختیار می خندیدیم و با این حال زنده رسیدیم باز به نهر نیل (۵).

زندانیان بعد از این وقایع و امتحانات بسیار سخت تر به بربر در سودان رسیدند و به زندان منتقل شدند. این زندان به قدری با دزدان و قاتلان پر بود که جایی برای نشستن پیدا نمی شد و انسان در یافتن جای نشستن از حملات اهل زندان و نیش کژدمان جانش در امان نبود. مجبوسین مدت چهل و پنج روز در این محل ماندند و بعد برای طی آخرین قسمت از سفر خود با کشتی به راه افتادند. این سفر هم قریب سی و شش روز طول کشید و در این مدت نیز مجبوسین مصائب بیشتر تحمل نمودند. سرانجام زندانیان به خرطوم رسیدند و به زندانی که حتی از زندان بربر هم پر جمعیت تر بود انتقال یافتند. بعداً به دستور جعفر پاشای فوق الذکر مأمورین زنجیرها و بندهای سخت را از دست و پای زندانیان گشودند و به جای آنها زنجیرهای سبک تر گذاشتند. آنان همچنین اجازه یافتند در کلبه ای که ازنی و چوب مخصوصاً برای آنها ساخته شده بود بخواهند.

مجبوسین در حدود نه ماه در زندان خرطوم ماندند ولی مردم بزودی به سجایای الهی و استعداد روحانی میرزا حیدرعلی پی بردند. حاجی نامهای به شیخ الاسلام خرطوم نوشت و در آن رسالت حضرت باب و حضرت بهاءالله را اعلام کرد. مصائب وارده بر آنها را تشریح نمود، عظمت و جلال حضرت بهاءالله را به تفصیل شرح داد خصائل و سجایای حضرت عبدالبهاء را با عباراتی فصیح و بلیغ ستود، چگونگی محبوسیت خود و همراهانش را کاملاً بیان کرد و از او خواست که برای آزادی این زندانیان وساطت کند. شیخ الاسلام متن این نامه را با جعفر پاشا در میان نهاد و او بسیار تحت تأثیر مطالب نامه قرار گرفت. خود شخصاً به زندان رفت و دستور داد که زنجیر زندانیان را باز کنند. گندم به جای ذرت به آنان بدهند و گوشت و لوازم ضروری دیگر که معمولاً به آنها تعلق نمی گرفت در اختیارشان قرار دهند. ضمناً به آنان اجازه داد که روزها از زندان خارج شوند و شبها به آن بازگردند. او همچنین از مقامات دولتی مصری تقاضا نمود که محدودیت آنان را کمتر کنند و به آنها اجازه دهند که آزادانه در خرطوم زندگی نمایند. دو تن از

محبوسین به کار گراورسازی پرداختند. یکی به طبابت مشغول شد و حاجی میرزا حیدرعلی هم به درخواست حاکم به کتابت و منشیگری اشتغال یافت. بسیاری از ساکنین خرطوم به زودی بر شخصیت و فضایل اخلاقی حاجی میرزا حیدرعلی آگاه گشتند و بعضی حتی معجزاتی به او نسبت دادند. بسیاری از مأمورین رسمی دولتی دسته دسته برای دیدن او شبها به زندان می آمدند و او تمام درآمدهش را در آنجا برای پذیرائی آنان صرف می کرد اطاق زندان او بتدریج مرکز اجتماع ارباب علم و حکمت شد آنان بای صحبت حاجی می نشستند و از مصاحبتش سرور و محظوظ می شدند.

پس از چندی دوره مأموریت جعفر پاشا تمام شد و حاکم جدیدی در خرطوم به کرسی حکومت نشست. در زمان حکومت این حاکم جدید بود که مقامات مصری با درخواست حاکم قبلی در باره آزاد کردن زندانیان و مجاز ساختن آنان برای زندگی آزاد در شهر موافقت نمودند. در این وقت شهرت حاجی میرزا حیدرعلی بقدری بالا گرفت که حاکم جدید شهر در مشکلات مربوط به مسائل شخصی که با کارش ارتباط داشت از او کسب نظر و هدایت می نمود. حکمران دیگری که حاجی میرزا حیدرعلی را ستایش و تحسین می کرد اسمعیل پاشا بود. او میرزا را از روزهای اولتیه محبوسیت می شناخت و بیش از حکام قبل از خود، حکمت و استعداد روحانی او را درک می نمود وی اغلب به قصد مصاحبت به خانه حاجی می رفت و با او ملاقات می نمود.

حاجی میرزا حیدرعلی از نخستین روزهای ورود به خرطوم به تقدیم عریضه به حضور حضرت بهاء الله اقدام نمود و این کار را همچنان ادامه داد. حاجی میرزا حیدرعلی تا مدتی از سرگونی حضرت بهاء الله به عکس که مقارن زمان محبوسیت او در مصر اتفاق افتاده بود اطلاعی نداشت و عرایض خود را همچنان به ادره ارسال می داشت و این مکاتیب البته هرگز به حضور مبارک نرسید ولیکن حضرت بهاء الله پس از ورود به سجن عکس با مؤمنین ارتباط ایجاد نمودند. از جمله رسول مخصوصی به سردان اعزام فرمودند تا حاجی میرزا حیدرعلی را بیابد و او و همراهانش را به عنایات و تأییدات آن حضرت مطمئن نماید. این پیک مخصوص حاجی جاسم بغدادی بود که خود را به لباس درویشی در آورد و پای پیاده به خرطوم رفت و حاجی میرزا حیدرعلی را

که هنوز در زندان ولی در رفت و آمد آزاد بود پیدا نمود. ورود نمایندگی مخصوص حضرت بهاء الله در زندانیان عموماً و در حاجی میرزا حیدرعلی خصوصاً سرور بی منتهی ایجاد کرد. حاجی در مدت چهل روزی که با جاسم صاحب بود از محلّ حضرت بهاء الله، مسجونیت آن حضرت و مصائب دیگری که بر وجود مبارک مهاجم بوده آگاهی یافت بعد لوح مخصوصی از حضرت بهاء الله خطاب به حاجی میرزا حیدرعلی رسید و حاجی بیش از آنچه که از ملاقات با نمایندگی مخصوص آن حضرت مسرور شده بود از وصول آن لوح مبارک مشغوف و معظوظ گردید.

پس از وصول این لوح اول، حضرت بهاء الله سالی در حدود چهار یا پنج لوح خطاب به زندانیان نازل و برای آنان به سودان ارسال می فرمودند. همچنین ترتیبی داده شده بود که سواد سایر الواح نازل و آثار دیگر حضرت بهاء الله از اسکندریه برای آنان ارسال شود. چند سال بعد حضرت بهاء الله فرستاده دیگری برای ملاقات اجتناب در خرطوم اعزام فرمودند.

میرزا حیدرعلی در بارهٔ رهایی خود از زندان سودان چنین می نگارد:

و چون وقتی که از ارض سر مرخص فرمودند وعده و بشارت مشرف شدن بعد را فرمودند و کذلک در الواح مقتضهٔ مبارکه عنایتیه علیه اسلامبول و سودان به صراحت بشارت مشرف شدن را فرموده بودند لذلک موثق و مطمئن بود که خلاص خواهد شد. (۶)

خلاصی میرزا حیدرعلی از زندان سودان نتیجهٔ نفوذ و توصیه های ژنرال گوردون معروف به گوردون پاشا حکمران انگلیسی سودان بود که بعد از اسمعیل پاشا منصوب شده بود وقتی گوردون پاشا وارد شد حاجی هدیهٔ نفیسی که با نظارت و مساعدت خودش تهیه شده بود به وی تقدیم کرد. این هدیهٔ آینهٔ بزرگی بود که در حدود دو متر و نیم طول و یک متر و نیم عرض داشت و روی آن عبارت تعارف آمیزی به زبان انگلیسی و به خط طلائی نوشته شده بود. گوردون پاشا بقدری از این هدیهٔ خوش آمد که از حاجی خواست یکی هم نظیر آن بسازد که برای خواهرش به انگلستان ارسال نماید. حاجی آینهٔ دیگری ساخت و روزی آنرا نزد گوردون پاشا برد حاجی این داستان را چنین تعریف می کند:

و چون به حضور برد بسیار اظهار امتنان فرمود و فرمود هر چه انعام کنم

هدیة ترا مقابلی ننماید خود تو معین کن چه می خواهی فرصت یافت و عرض نمود چیزی نمی خواهم مگر خلاصی و نجات از سودان را. فرمود عریضه کشید و ذکر کشید مین غیر تحقیق ما را به این سجن آورده اند و بیزاریم از آنچه نسبت داده اند و علاوه ملوک را حق تصرف در وجدانیات نیست این شان مالک الملوک و سلطان السلاطین ملکوتست و از عدل حضرت افندینا رجا و تمنا داریم فانیان را آزاد فرمایند که به وطن خود مراجعت کنیم و دعاگو باشیم. (۷۱)

شش تن از همراهان حاجی از جمله رفیق مصری او تصمیم گرفتند در سودان بمانند تنها حاجی میرزا حیدرعلی و میرزا حسین شیرازی. به تقدیم این عریضه اقدام کردند. متن نامه به خدیو مخابره شد گوردون پاشا مسجوبیت و سرگونی این افراد را غیر قانونی توصیف کرد آزادی آنان را خواستار شد بزودی فرمان آزادی آنان رسید ولی آنان اجازه ورود به مصر نیافتند. حاجی میرزا حیدرعلی و میرزا حسین از طریق مکه و بیروت عازم عکا شدند و این در سال ۱۸۷۷ بود حاجی در باره عزیمت از خرطوم چنین می نگارد:

و روز حرکت از خرطوم و دخول در وافر جمیع امراء و اعیان و تمام اهالی خرطوم برای وداع و تماشا حاضر شدند و چند نفر از مسلم و نصارا هم تا بریر مشایعت نمودند و آثار محبت و وفا از وجوه کل ظاهر. عاقبت مظلومیت، این عزت و عظمت شد در دنیای دوز علاوه بر حصول روحانیات و الهیات و شرف مشول که تنبوا فی الجنة کیف نشاء و ادخلوها بسلام آمین و اما میرزا حسنخان متصل ظالم به سودان نرسیده بودیم که ایرانی های مصر به طهران از ظلم و عداوتش تظلم نمودند و خارق العاده از حضرت تاجداری سلطان شهید جنت مکان امر تحقیق آمد و خیانت و خیانت و شیطان صفتیش محقق و ثابت شد و جمیع اموالش را که به ظلم تحصیل نموده بود به عدل گرفتند ولو به صاحبانش نرسید اما برای

۵ معروف به خرطومی که حضرت بهاء الله از او نیز به تشرف به حضور مبارک بشارت داده بودند. باید دانست که اعمال میرزا حسین در خرطوم و بعدا در هندوستان در شان یک بهائی نبود. وی پس از صعود حضرت بهاء الله به تقض میثاق قیام کرد.

از عذاب الیم بود و نیز خارق العاده به حکم کما تدین تان مغلولاً به
طهرانش بردند و راجع به سوء اعمالش شد. (۸)

پس از تمام این مصائب و شدائد بهترین پاداش برای حاجی میرزا حیدرعلی
لحظه‌ای بود که به حضور مولای محبوبش در عگا هدایت شد. وجد و نشاطی
که وی در لحظات خاطره‌انگیز تشرّف داشت غیر قابل توصیف است. امید است
بتوانیم در جلدهای بعد این کتاب بعضی از خاطرات او را نقل کنیم. حاجی
میرزا حیدرعلی پس از تقریباً سه ماه اقامت در عگا به دستور حضرت
بهاءالله و از طریق عراق به ایران سفر نمود. وی در اثر زیارت حضرت بهاءالله
چنان با شعله عشق آن جمال بی مثال مشتمل شده بود که آن را در میان
دوست و دشمن نیز منتشر می نمود. حاجی میرزا حیدرعلی چندین سال در
طول و عرض اقلیم ایران سفر کرد و به تقویت ایمان مؤمنین پرداخت و
شده‌ای از عظمت امرالله و جلالت مقام شارع شریعت الله را به آنان القا
نمود. سپس بار دیگر به عگا بازگشت و وجودش با حرارت شمس لقای جمال
مبارک گرمای تازه یافت. حاجی در تشرّف ثانی به عگا مانند بار اول چنان
شیفته جلال حضرت بهاءالله شد که کاملاً از خود غافل گشت گویی در عوالم
روح سیر می نمود و از عالم و عالمیان فارغ و آزاد بود

ولکن دوران این زیارت کوتاه بود و بیش از دو ماه طول نکشید زیرا حضرت
بهاءالله او را دوباره به وطن اعزام فرمودند و او در ایران با شوق و وفاداری
فراوان به تحکیم قوای ایمانی دوستان و تبلیغ امر حضرت رحمان به طالبان
ایمان ادامه داد.

یکی از مشخصات بارزه حیات میرزا حیدرعلی آگاهی از مقام حضرت
عبدالبهاء بود. از همان بار اول که حاجی به ملاقات حضرت عبدالبهاء در
ادرنه فائز شد دریافت که حضرت بهاءالله نیروی خارق العاده روحانی و خصائل
و صفات آسمانی که فوق بصیرت و تصوّر انسانی است در وجود حضرت
عبدالبهاء به ودیعه گذاشته اند. حاجی پس از صعود حضرت بهاءالله و طبق
نصوص مبارکه کتاب عهد مانند اکثر احتیاء به اطاعت و پیروی از حضرت
عبدالبهاء قیام کرد و با همان محویت و خلوصی که به جمال مبارک داشت به
سوی حضرت عبدالبهاء توجه نمود. عشق پرشور و التهاب و وفاداری بی حدّ و

حساب به مرکز میثاق امر خالق مبدأ و مآب را می‌توان از مشخصات ممتازة میرزا حیدرعلی در دوران پس از صعود حضرت بهاءالله محسوب داشت. و با همین خصایص بارزه بود که حاجی توانست به طوفانی‌ترین دوران عصر رسولی دور بهائی شکوه و جلای خاصی دهد خدماتی را که حاجی در سالیان دراز و تقریباً در تمام دوران قیادت حضرت عبدالبهاء در سبیل عهد و میثاق امر بهاء انجام داده می‌توان شمره و افتخار حیات وی که تمامش وقف امر الهی گشته بود دانست. شرح خدمات زیادی که حاجی در این دوره انجام داده خارج از محدوده این کتاب است. کافی است به بیان این نکته اکتفا شود که وی با چنان شدت و ایمان به دفاع از عهد و میثاق الهی قیام کرد که توانست در مقابله با ناقضین و مخصوصاً رؤسای آنان چون جمال بروجردی و سید مهدی دهجی که به ایجاد تفرقه در امر الهی برخاسته بودند، غلبه امرالله و شکست ناپذیری عهد و میثاق حضرت بهاءالله را با کاردانی مخصوص خود به منصه ظهور و بروز رساند. او نقشه‌های شیطانی ناقضین را بر ملا ساخت و حماقت و جهالت آنان را نشان داد. آنها را به عواقب اعمالشان انداز کرد و از آنها دعوت نمود که با توجه به مرکز میثاق ارواحشان را از نابودی نهائی نجات دهند. حاجی همچنین هزاران نفر از یاران را در سراسر ایران و کشورهای مجاور آن سامان در زمانی که امر مبارک با بحران شدیدی نظیر طغیان میرزا یحیی روبرو بود به ثبوت و استقامت در عهد و میثاق الهی تشویق و ترغیب نمود.

بعد از تشریح به لقای جمال مبارک بزرگترین افتخار و اکتلیل جلیل حیات حاجی میرزا حیدرعلی زندگی در ارض اقدس در سالهای اخیر حیاتش در سایه عطوفت و مراقبت سرکار آقا بود که وی با عشق و وفاداری بی‌نهایت در خدمتش کوشا و ساعی بود. حاجی میرزا حیدرعلی سالیان دراز مصاحب امین حضرت عبدالبهاء و مشاور واقعی زائرین و مجاورین ارض مقصود بود. وی در دسامبر ۱۹۲۰ در سن کهنولت در حیفا صعود کرد و جسدش در کوه کرمیل مدفون گردید.

مضامین فارسی آثار عربی منقول در کتاب
با اشاره به شماره‌های فصول و مآخذ

- ۱ - ۷ رقتی به شهر (اسلامبول) وارد شدیم سران آن شهر را مانند کودکان یافتیم که به گل بازی مشغول بودند و در بین آنان شخص بالغی پیدا نکردیم تا آنچه را که خداوند بر ما تعلیم داده به او تعلیم دهیم و کلمات حکمت منیع را بر او القا نماییم بنا بر این بر ایشان به دیده باطن گریستیم زیرا اعمالی مرتکب می‌شدند که از آن نهی شده بودند و از آنچه که برایش خلق شده بودند شافل بودند و این چیزی بود که در آن شهر دیدیم و در کتاب ذکر کردیم تا یادآوری برای آنان و ذکری برای دیگران باشد.
- ۱۶ - ۱ کسانی که به آیات الهی و لقای او کافر شدند از رحمت من ناامیدند و عذاب دردناکی بر آنها وارد خواهد شد.
- ۱۷ - ۱ هر کس که آرزوی لقای خداوند را دارد باید نیکوکار شود.
- ۱۸ - ۱ آنان که فکر می‌کنند به لقای خداوند نائل خواهند شد و به سوی او باز خواهند گشت.
- ۱۹ - ۱ خداوند تمام عالم را نظم می‌دهد و آیات خود را آشکار می‌سازد تا شما به لقای خداوند خود یقین نمایند.
- ۲۷ - ۱ ای راهب احدیه ناتوس را به صدا درآور چه که یوم الله ظاهر شد و جمال عز بر عرش قدس منیر ساکن گردید.
- ۲۸ - ۱ ما می‌خواهیم بر آنهائی که بر روی زمین ضعیف و حقیرند منت گذاریم و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارثین خود بسازیم.
- ۳۰ - ۱ ما تو را بشری مانند خود می‌بینیم و در میان پیروان تو هم کسی را نمی‌بینیم مگر اشخاصی که نزد ما پست و بد قضاوت هستند و تو را از هیچ نظر برتر از خود نمی‌دانیم بلکه تو را دروغگر می‌پنداریم.
- ۲ - ۲ ای پسر رجود تو چراغدان منی و چراغ من در تو است. از آن نور بگیر و جز من کسی را نجوی چه که تو را غنی خلق کردم و نعمت را بر تو تمام نمودم.

۶ - ۲ ای گروه راهبان از اعتکاف در کنانس و معابد پرهیزید به اذن من از آنها خارج شوید و به آنچه که برای شما و دیگران مفید و نافع است اشتغال ورزید. مالک روز جزا شما را چنین امر می کند در حصن محبت من معتکف شوید و این به راستی اعتکاف واقعی است اگر شما از عارفین هستید. کسی که در منزل خود منزوی شود از مردگان محسوب است شایسته انسان آنکه از وی آنچه که به نفع عالمیان است ظاهر شود و کسی که شمر نداشته باشد فقط لایق آتش است این چنین موعظه می کند خداوند شما که عزیز و کریم است.

۹ - ۲ ای پسر انسان دوست داشتم تو را خلق کنم بنا بر این تو را خلق کردم پس مرا دوست بدار تا تو را ذکر کنم و روانت را با روح حیات تثبیت نمایم.

۱۰ - ۲ گواهی می دهم ای پروردگار من به این که مرا برای عرفان و عبادت خود خلق نمودی.

۱ - ۳ به یاد آر زمانی را که در شهر (اسلامبول) وارد شدی و رکلائی سلطان تضرع کردند که تو از اصول آنها بی اطلاعی و از جاهلین هستی بگو بلی به خدا قسم به جز آنچه که خداوند به جود خود بر من تعلیم داده چیزی نمی دانم و ما به این حقیقت شهادت می دهیم و از اعتراف کنندگان هستیم بگو اگر اصولی که دارید ساخته نفس های خود شمامت ما از آنها پیروی نمی کنیم و این چیزی است که از جانب خداوند حکیم و خبیر به آن سامور شده ام و این روش من از قبل بوده و در آینده هم خواهد بود به قوت و قدرت الهی و این به راستی راه درست و مستقیم است.

۶ - ۴ او (حضرت بهاء الله) به راستی کسی است که در تورات به یهود و در انجیل به روح الحق و در قرآن به نبأ عظیم نامیده شده است. بگو به راستی این کسی است که اگر نبود هیچ رسولی مبعوث نمی شد و هیچ کتابی نازل نمی گشت تمام اشیاء عالم به این حقیقت گواهی می دهند. کلام الهی اگر چه منحصر به یک کلمه باشد تمام کتب عالم با آن برابری نمی توانند.

بگو قسم به خدا که قلم قدس با این کلمات مشکین و مقدس بر پیشانی سفید من نوشته است. ای اهل زمین و آسمان این براستی محبوب شمامت که عالم خلق، نظیر و شبیهش را ندیده و کسی است که دیدگان خداوند حاکم عزیز جمیل به جمال او روشن گشته است. بگو دیده نمی شود در هیکل من جز هیکل خدا و در جمال من جز جمال او

و در وجود من جز وجود او و در ذات من جز ذات او و در حرکت من جز حرکت او و در سکون من جز سکون او و در قلم من جز قلم او که عزیز و محمود است بگو در روح من جز حق نبوده و در وجود من جز خدا مشاهده نمی شود.

بگو به راستی روح القدس به یک حرف که از جانب این روح اعظم نازل شده خلق گردیده اگر شما از درک کنندگان باشید.

و نزد ما علمی است که اگر کلمه ای از آن را بر خلق القا کنیم جمیع به ظهور الهی و علم او موقن می شوند و بر تمام اسرار علوم آگاهی می یابند و به مقامی می رسند که خود را از علوم اولین و آخرین بی نیاز می بینند و علوم دیگری نزد ما هست که یک حرف از آن را هم نمی توانیم ذکر کنیم و مردم به شنیدن حتی یک اشاره از آنها هم آماده نیستند. این چنین شما را از علم خداوند عالم خبیر خبر می دهیم.

۷ - ۴ ای پروردگار وقتی به نسبت خود به تو نظر می کنم می خواهم به تمام اشیاء عالم ندا کنم که من به راستی خدا هستم و زمانی که به نفس خود نگاه می کنم آن را از خاک پست تر مشاهده می نمایم.

۱۴ - ۴ ای پسر روح گفتار نخست اینکه قلبی پاک و نیکو و روشن دارا شو تا مالک ملکی دائمی و باقی و جاودانی گردی.

۱۵ - ۴ در درون این غلام کلام موزونی نهفته است که اگر بقدر کمتر از سر سوزن از آن آشکار شود کوهها شکافته گردد، برگ درختان به زردی گراید، میوه ها از درختان فرو ریزد، سرها در مقابلش پائین آید و تمام وجوه به سوی این سلطان متوجه شود سلطانی که گاهی به شکل شعله آتش، زمانی به هیئت نور، وقتی به صورت امواج بر روی این دریای مزاج و وقت دیگر به شکل درختی ظاهر می شود که اصلش در ارض کبریا محکم شده و شاخه هایش تا ورای عرش عظیم مرتفع و گسترده گردیده است.

۱۶ - ۴ ای گروه علما، آیا کسی در میان شما هست که بتواند در میدان مکاشفه و عرفان با من مبارزه نماید و یا در میدان حکمت و بیان جولان دهد نه قسم به پروردگار رحمان من. تمام آنچه که در جهانست فانی خواهد شد و اینست وجه خداوند شما که عزیز و محبوب انتست.

۲۲ - ۴ بگو ای اهل بهاء، به تبلیغ امرالله قیام کنید چه که خداوند تبلیغ امرش را بر هر نفسی واجب نموده و آن را افضل اعمال قرار داده است. به راستی این امر وقتی مقبول است که شخص خود به عرفان خداوند مهیمن

عزیز قدیر مؤمن گشته باشد. تبلیغ امر به قدرت بیان مقتدر شده نه به وسایل دیگر. این چنین امر از جبروت خداوند متعال و حکیم نازل شده مبادا با کنسی محاربه نمائید بلکه به بیانی بدیع و کلامی بلیغ او را متذکر سازید اگر متذکر شد خود از آن بهره مند خواهد شد در غیر این صورت از او رو برگردانید و به آستان مقدس الهی توجه ننمائید.

۲۴- ۴ هر یک از شما که می خواهد به تبلیغ امر صولایش قیام کند شایسته است که اول به تبلیغ نفس خود پردازد و بعد به تبلیغ دیگران برخیزد تا بیانش قلوب شنوندگان را جذب کند در غیر این صورت کلامش در قلب جویندگان تأثیر نخواهد نمود. ای مردم مبادا شما از کسانی باشید که مردم را به نیکوکاری امر می کنند و خود آن را از یاد می برند اقوال این نفوس و حقایق اشیاء و ملائکه مقربین آنان را تکذیب می کنند. اگر کلام این نفوس در شخصی مؤثر شود این اثر از خود آنان نبوده بلکه نتیجه نفوذ کلمات الهی است که از سوی خداوند مقتدر و دانا نازل شده مثل این اشخاص در نزد حق مثل چراغ است که به دیگران نور می دهد در حالی که خود می سوزد و از بین می رود.

۲۵- ۴ خداوند تبلیغ امرش را برای همه نفوس واجب ساخته و هر کس بخواهد به اجرای این فریضه قیام کند شایسته است ابتدا خود را به صفات پسندیده مرتین نماید و پس از آن به تبلیغ دیگران پردازد تا کلامش قلوب مقبلین را به خود جذب کند. اگر چنین نباشد کلامش در دلهای مردمان تأثیر نخواهد نمود.

۲۷- ۴ قبل از اینکه به حسابت رسیدگی شود خود هر روز به حساب خود برس زیرا سرگ بطور ناگهانی خواهد رسید و به حسابت رسیدگی خواهد شد.

۲۹- ۴ ای ناظر به وجه بندگان الهی را به پرهیزکاری نصیحت نما به راستی این خصیصه نخستین قائد لشکریان پروردگار تست و جنود آن اخلاق نیک و اعمال پاک است. شهرهای قلوب مردمان در طلق ترون و اعصار بدان وسیله گشوده شده و پرچم های فتح و پیروزی بر بلندترین مراتب افراشته گشته است.

۳۰- ۴ اصل حکمت ترس از خداوندست و خوف از سطوت و مجازات او و بیم از عدل و قضای او.

۳۱- ۴ ای پسر انسان در کار خود بیاندیش. آیا دوست داری در بستر خود بگیری یا در راه من خونت را بر زمین ریزی و شهید شوی و مطلع امر من

و مظهر نور من در بلندترین مراتب فردوس گردی ای عبد خودت به انصاف قضاوت کن.

ای پسر انسان قسم به جمال رنگین شدن موی تو با خونت در نزد من اعظم از خلق دو جهان و نور در عالم است پس جهد کن به آن بررسی ای بنده من.

۱۰- ۵ ای مردم اگر این آیات را انکار کنید به چه حجّت و برهانی از قبل به خدا مؤمن شده‌اید آنرا نشان دهید. ای گروه دروغگویان نه قسم به کسی که روح من در دست اوست آنها اگر چه هم دست به دست یکنیگر دهند بر این امر توانا نبوده و نخواهند بود.

۱۱- ۵ بگو به راستی دلیل او وجود خود او و بعد ظهور اوست و برای کسی که از شناسائی این دو عاجز باشد خداوند آیاتش را دلیل قرار داده و این در حقیقت از فضل او بر اهل عالم است.

۱۲- ۵ "اگر بودید شما در شک و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود محمّد پس بیاورید سوره به مثل این سوره منزله و بخوانید شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره. اگر هستیید راست گویان" (به نقل از کتاب ایقان ص ۱۳۴) -

۱۴- ۵ برای هر تومی اجلی معین شده و چون این اجل فرا رسد لحظه‌ای مقدم و مؤخر نتوانند کرد.

۱۵- ۵ مطمئن باش کسی که از این جمال رو برگرداند به راستی از پیامبران قبل هم رو گردان شده و از ازل تا ابد بر پروردگار عالمیان استکبار نموده است.

۱۹- ۵ در محبت من چنان ثابت قدم باش که اگر شمشیرهای دشمنان بر تو فرود آید و جمیع ساکنین زمینها و آسمانها بر منع قیام کنند قلبت دچار تزلزل نگردد.

۵ - ۶ بگو کسانی که مرتکب اعمال زشت می‌شوند و به دنیا دلبستگی پیدا می‌کنند از اهل بهاء محسوب نمی‌شوند اهل بهاء کسانی هستند که اگر به بیابانی بر از طلای خالص رسند ابتدا التفاتی به آن نکنند و چون ابر از آن درگذرند این چنین شخصی از من است. اهل ملاً اعلی از پیراهن وی بوی تقدیس استشمام می‌کنند ... او کسی است که اگر زنان برازنده و زیبا یا

بهترین آرایش و زینتها بر او عبور کنند به دیده هوی و هوس در آنها نمی نگرد.

۱۱- ۶ در ذکر او این کلمات جوهر مانند را نوشته ام: او برتر از آنست که به اشاره من یا آنچه در بیان نازل شده مورد اشاره قرار گیرد ... او اجل و اعلی از آنست که بدونش معروف شود و یا به اشاره خلقتش توصیف گردد و من خود نخستین بنده ای هستم که به او و به آیاتش مؤمن شده ام و از کلمات شیرین و میوه های نخستین بهشت عرفانش بهره گرفته ام. بلی قسم به عزت او که او حق است و خدائی به جز او نیست و کل به امر او قانعیم.

۱۱- ۸ ای گروه اسقف ها ... پروردگار ابدی بین زمین و آسمان به صدای بلند ندا می کند خروشا به حال گوشی که شنید و چشمی که دید و قلبی که به قیلة اهل زمین ها و آسمان ها اقبال کرد.

۱۲- ۸ او براستی با ملکوت خوش آمده و تمام ذرات ندا می کند به اینکه خداوند با مجد عظیم خود ظاهر گشته است بدر آسمانی ظاهر شده و پسر در وادی مقدس ندا می کند "لبیک ای پروردگار من" سینا حول بیت طواف می کند و شجر به صوت بلند، ندا می نماید که "خداوند بخشنده سوار بر ابر می آید"

۱۳- ۸ پاک و مقتدی تو ای پروردگار من از اینکه اذکار مقربین به سماء قربت واصل شود و یا مرغان قلوب مخلصین به درگاه آستانت برسد. شهادت می دهم به اینکه تو از تمام صفات مقدس و از همه اسماء منزهی خدائی غیر از تو نیست که متعالی و با شکوه است.

۱۵- ۸ نخستین چیزی که خداوند بر بندگان خود واجب کرده شناسائی مشرق وحق او و مطلع امر اوست که قائم مقام نفس او در عالم امر و خلق است. کسی که به این شناسائی فائز شد به تمام خوبی ها فائز گشته است و آنکه از این شناسائی محروم شد از گمراهانست اگر چه به تمام اعمال نیک قیام کند وقتی به این رتبه آسنی و افق اعلی فائز شدید شایسته است اواهری را که از جانب مقصود عالیمان صادر شده پیروی نمائید چه که این دو با هم توأمند و یکی از آنها بدون دیگری مورد قبول نیست این چنین حکم کرده است مطلع الهام.

۲۰- ۸ به خاطر دنیا و آنچه در آن مقدر شده با نفسی جدال مکنید چه که خداوند آن را ترک کرده و به اهل دنیا داده است و از تمام آن جز قلوب

بندگان چیزی برای خود نخواسته و آنها را با لشکریان وحی و بیان تسخیر می کند. این چنین امر از انگشتان بهاء بر لوح قضا از جانب خداوند آمر و دانا صادر شده است.

۲۱- ۸ ای قوم درهای قلوب مردمان را با کلیدهای ذکر این ذاکر حکیم باز کنید. او از دنیا و از تمام آنچه در آنست جز قلوب بندگان چیزی نخواسته و آن را مقرر ظهور تجلیات خود قرار داده پس آن را از آلودگی ها پاک کن تا آنچه که برای آن خلق شده در آن نقش بندد و این به راستی فضل عظیمی از جانب پروردگار است.

۸ - ۹ هنگام ورود قومی را یافتیم که با وجوه نورانی به استقبال ما آمده بودند ... و پرچم های پیروزی در دست داشتند ... در آن حین منادی ندا داد که به زودی خداوند کسی را بر خواهد گزید که همه مردم را در ظل این پرچم ها درآورد.

۱۰- ۹ ای پسر وجود قلبت منزلگاه منست آن را برای نزول من پاک و مقدس نما.

۱۶- ۹ ای پسر انسان در برابر من خاضع باش تا برای تو متواضع باشم.

۱۵- ۹ ای پسر انسان اگر نفس مرا دوست داری از نفس خود اعراض کن و اگر رضای مرا خواهی از رضای خود چشم بپوش تا تو در من فانی شوی و من در تو باقی مانم.

۱۰- ۶ به یاد آور داستان امّ اشرف که فرزندش، خود را در ارض زا (زنجان) فدا نمود به راستی او در مقعد صدق نزد خداوند مقتدر تقدیر جالس شده است. زمانی که مشرکین خواستند او را به ظلم مقول سازند مادرش را آوردند که او را نصیحت کند تا شاید توبه کند و از کافران به خداوند عالمیان پیروی نماید امّ اشرف وقتی در برابر فرزندش حاضر شد به کلماتی تکلم نمود که قلوب عاشقان و اهل ملائعلی به ناله درآمدند و خداوند بر آنچه می گویم گواه و داناست. گفت ای پسرم خود را در راه پروردگارت فدا کن. مبادا به کسی که اهل زمین ها و آسمان ها در برابرش به سجده درآمدند کافر شوی. ای پسرم در امر خدا استقامت کن و به سوی محبوب عالمیان اقبال نما. بر او یاد صلوات من، رحمت من، تکبیر من و بهای من. اشرف اکنون در سرادق عظمت و کبریای من با صورتی نورانی ساکن است و حوریات بهشتی و اهل فردوس و اهل مدائن قدس از ضیاء وجه او

مستثنی هستند. اگر کسی او را ببیند خواهد گفت او به یقین یک فرشته کریم است.

۸ - ۱۰ - قسم به خدا که کوران از اهل بیان هرگز نمی‌توانند نور و اثر آفتاب را اگر چه در تمام اوقات در برابر دیدگانشان می‌درخشد درک کنند. بگو ای اهل بیان ما شما را برای شناسائی خود برگزیده‌ایم و به شاطی ایمن در سمت راست فردوس مقرب ساخته‌ایم یعنی مقامی که در آن شعله آتش به الحان مختلفه نطق می‌کند به اینکه نیست خدائی به جز من که متعال و عظیم است. مبادا خود را از این آفتاب محروم کنید آفتابی که از افق اراده پروردگار بخشنده‌تان درخشانست به نوری که کوچک و بزرگی را احاطه می‌کند. دیدگان خود را باز کنید تا آن را با چشمان خود ببینید نه با چشمان دیگران چه که خداوند هیچکس را بیش از توانانش مکلف نساخته. این چنین بر تمام انبیا و مرسلین در الواح نازل گردیده است.

۱۱ - ۱۰ - پاک و مقتسی تو ای پروردگار من چگونه ترا ذکر کنم بعد از آنکه مطمئنم که زبان عارفین از ذکر و ثنای تو عاجز است و مرغان قلوب مشتاقین از پرواز به سوی آسمان عزت و عرفانت قاصر، اگر بگویم تو عارفی متوجه می‌شوم به اینکه مظاهر عرفان به امر تو خلق شده‌اند و اگر ذکر کنم که تو حکیمی به یاد می‌آورم که مطالع حکمت به اراده تو به وجود آمده‌اند. اگر بگویم تو فریدی ملاحظه می‌کنم که حقایق تفرید به خواست تو مبعوث گشته‌اند و اگر بگویم تو علیمی متذکر می‌شوم که جواهر علم به مشیت تو تحقق یافته و به ابداع تو ظاهر شده‌اند. پس پاک و مقتسی تو از اینکه به ذکر اشاره شوی یا به ثنای وصف گردی چه که تمام این ذکرها و ثناها چیزی جز وصف خلق تو نیست و همه به امر تو و اراده تو به وجود آمده‌اند و ذکر ذاکرین و عرفان عارفین همه به تقطه‌ای راجع می‌شود که در برابر سلطانت خاضع و در مقابل جمالت ساجد و به حرکت قلمت متحرک است.

استغفار می‌کنم ای پروردگار من از آنچه گفته شد که اشاره به ارتباط بین حقایق موجودات و قلم امر تو بود. پاک و مقتسی تو از ذکر این نسبت‌ها به آنچه که به تو منسوب است چه که تمام نسبت‌ها از شجره امرت مقطوع است و تمام راه‌ها از مظهر نفست و مطلع جمالت ممنوع. پاک و مقتسی تو از اینکه به ذکر شوی و یا به وصفی وصف گردی و یا به ثنای ستایش شوی و اینکه بندگان خود را به وصف و ثنایت به بهترین وجه امر فرمودی از فضل و عنایت تو بر آنانست تا شاید بدان وسیله به مقامی که در وجودشان به ودیعه گذاشته شده و آن عرفان نفس‌های خودشان است برسند. تو همواره از وصف مادون خود و ذکر ماسوای خود مقتس بوده و

هستی و همچنان مقتس از آن باقی خواهی ماند نیست خدائی مگر تو که
معالی و متدر و مقتس و علیم است...

۴ - ۱۱ ای پروردگار شکر تو را بر قضایای بدیعه و بلایای وسیعه که برای
من مقدر نمودی زمانی مرا به دست نمرود سپردی و وقتی مرا در اختیار
فرعون گذاشتی و تنها تو می توانی به احاطه علم و اراده ات آنچه را که آن
دو بر من وارد کردند احصا نمائی هنگامی مرا به زندان مشرکین انداختی
تنها به این دلیل که جزئی از رؤیائی را که به علمت به من الهام کردی و
به سلطه و قدرتت ظاهر ساختی در گوش اهل ملکوت زمزمه نمودم و زمانی
سر را به دست کافران از تنم جدا ساختی. وقتی یخاطر آشکار کردن اسرار
نهفته عزّ فردایت تو و آثار بنیع سلطان صمدانیتت در عالم ملک به صلیب
کشیدی و وقت دیگر در ارض کربلا مرا به بلایا مبتلا ساختی به طوری که
در میان بندگان تنها و بی کس ماندم تا اینکه سرم را از تن جدا کردند و
بر سر نیزه نهادند و در ممالک و دیار گردانیدند و در برابر مشرکین و
منکرین حاضر ساختند. بار دیگر مرا در هوا آویختند و به تیرهای غلّ و
بغضا مضروب نمودند و اندامهایم را قطع کردند و اعضای بدنم را متلاشی
نمودند تا این زمان فرا رسید که دشمنان بر صده من اجتماع کرده اند و
همواره می کوشند تا نفرت و دشمنی مرا در قلوب بندگان وارد نمایند و در
این راه به هر مکر و حيله که می توانند متوسل می شوند ... قسم به عزّت
تو ای محبوب من در همین حال و بر هر چه در سبیل رضای تو بر من
وارد می شود شاکرم و بر بلایای وارده صابر و راضی.

۷ - ۱۱ حزن من به خاطر سجن نیست و ذلت من به علت ابتلای در دست
دشمنان نه. قسم به جانم که این سجن و ابتلا عزّتی است که خداوند زینت
هیكل خود قرار داده است اگر شما از عارفین هستید به ذلت من عزّت
کائنات ظاهر شده و به ابتلای من آفتاب عدل بر عالمین اشراق نموده بلکه
حزن من از کسانیت که مرتکب اعمال زشت می شوند و خود را به خداوند
عزیز و حمید نسبت می دهند. بر اهل بهاء سزاوار چنانست که خود را از
تمام آنچه بر روی زمین است منقطع سازند بطوری که اهل بهشت از
پیراهنشان بوی تقدیس بیابند و اهل ارض در چهره آنان جمال خداوند
بخشنده را مشاهده نمایند. بدان که آنها از بندگان مقررند که بوسیله شان
آثار تقدیس از شهرها ظاهر می شود و نشانه های پروردگار عزیز و حکیم
انتشار می یابد. آنان که امر الهی را با پیروی از هواهای نفسانی خود ضایع
می کنند در گمراهی آشکار می باشند.

۸ - ۱۱ زندان من ذلت من نیست قسم به عمرم که آن عزّت من است بلکه

دَلت عمل دوستانی است که خود را به من نسبت می دهند ولی در اعمالشان پیروان ابلینند آگاه باش که آنان از زیانکارانند.

۱۲ - ۱۱ ما آیات خود را در آفاق جهان و انفس بندگان به آنها نشان خواهیم داد.

۱۳ - ۱۱ به راستی ما ارواح را به سلطان قدرت و اقتدار اخذ کردیم و به فضل خود خلق تازه ای ساختیم و ما به راستی فضال و قدیم هستیم.

۲۷ - ۱۱ ای علمای اهل بهاء، خوشا به حال شما قسم به خدا شما امواج بحر اعظم و ستارگان آسمان فضیله و پرچم های پیروزی در میان زمین و آسمان. شما مطالع استقامت در بین مردمانید و مشارق بیان برای عالمیان. خوشا به حال کسی که به شما اقبال کند و رای بر اعراض کنندگان.

۱ - ۱۲ ای متوجه به انوار وجه من، اوهام، ساکنین ارض را فرا گرفته و آنان را از توجه به افق یقین و اشراق و ظهورات و انوار آن بازداشته به ظنون و اوهام از خداوند بی نیاز منع شده اند و به هوی و هوس خود تکلم می کنند و خود نمی فهمند. بعضی گفته اند... آیا ستارگان فرود آمدند؟ بگو بلی زمانی که آن ذات بی نیاز در ارض سر بود عبرت بگیرد ای صاحبان بصیرت همه نشانه ها آشکار شد زمانی که دست قدرت را از جیب عظمت و اقتدار بیرون آوردیم.

۲ - ۱۲ ای گروه اسقفها شما ستارگان آسمان علم منید فضل من سقوط شما را نمی پسندد ولی عدل من می گوید که این چیزی است که مسیح از پیش گفته است و آنچه از لسان پاک و امین او صادر شده تغییر نخواهد نمود.

۳ - ۱۲ ستارگان آسمان علم فرو ریختند یعنی آنهایی که به آنچه در نزد خود دارند برای اثبات امر من دلیل می آورند و خداوند را به نام من ذکر می کنند ولیکن زمانی که به جلال خود برای آنها آمدم از من روگردان شدند بدان که آنها از ساقطین هستند.

۸ - ۱۲ ای پسر وجود خود را به دنیا مشغول مکن زیرا ما طلا را به آتش و بندگان را با طلا آزمایش می کنیم.

۳ - ۱۳ خوشا به حال روحی که مقدس از شبهات مردم جهان از بدن خارج شود. این چنین روح به راستی در هوای اراده پروردگارش حرکت می کند... اگر احدی بر آنچه که بر این روح در عوالم پروردگار آسمان و زمین مقدر

شده آگاه گردد از شوق رسیدن به آن مقام امنع ارفع ابهی بی درنگ شعله ور شود.

۴ - ۱۳ این روزیست که شب در پی ندارد.

۱ - ۱۴ ای محمّد، روح (حضرت بهاءالله) از بیت خود بیرون خرامید و ارواح اصغیا و حقایق انبیا نیز با وی همراه شدند در حالی که اهل ملااعلی در بالای سرم و همه براهین پیامبران در دستم بود. بگو اگر جمیع اهل جهان از علما و عرفا و ملوک و سلاطین دور هم جمع شوند من در برابر آنها حاضر می شوم و به آیات خداوند آمر مقتدر حکیم نطق می کنم. من کسی هستم که از احدی ترس ندارم اگر چه همه اهل زمین و آسمان بر ضدّ من اجتماع نمایند... این دست منست که خداوند به ید بیضا تبدیل کرده و این عصای منست که اگر بر زمین بیفکنم تمام موجودات را خواهد بلعید.

۱ - ۱۵ ای پادشاهان زمین ندای خداوند را از این درخت بلند پرریار که در کثیب احمر ارض مقدس روئیده بشنوید که چنین ندا می کند نیست خدائی بجز او که عزیز و دانا و تواناست ... ای گروه شاهان از خدا بترسید و خود را از این فضل اعظم محروم مسازید. بیاندازید آنچه را که در دست دارید و به رسمان محکم خداوند عظیم و متعالی چنگ زنید و با قلوب خود به سوی پروردگار توجّه نمائید. از پیروی نفس و هوی بگذرید و از زیانکاران مباحثید.

۳ - ۱۵ ای گروه شاهان به راستی مالک جهان آمده و سلطنت برای خداوندیست که توانا و بی نیاز است. به جز خدا چیزی را عبادت نکنید و با قلوب نورانی به پروردگار خود که مالک اسماء است توجّه نمائید. این امر ظهوریست که هر آنچه نزد شماست با آن برابری نتواند نمود اگر شما از دانندگان باشید ... ای ملوک ارض سلطان سلاطین با تمام جلال و شکوه ظاهر شد و شما را که رعیت و بنده اید به سوی خود که مهیم و تیمم است می خواند مبادا نخوت و غرور شما را از عرفان مشرق ظهور مانع شود و یا امور دنیوی شما را از خالق آسمانها دور کند به خدمت امر مقصود عالمیان که به کلمه ای شما را خلق کرده و مظاهر قدرت قرار داده قیام نمائید.

۴ - ۱۵ ای عبد (حضرت بهاءالله) داستان علی (حضرت باب) را برای آنان بیان کن آن حضرت با حقیقت نزد آنان آمد در حالی که کتابی مجلّل و حجتی کامل و دلایلی روشن در دست داشت شما ای پادشاهان در زمان او

۱ به ذکر خدا متذکر تشدید و با انواری که از افق آسمان روشن آشکار شد هدایت نگشتید و در امر او جستجو نکردید در حالیکه این کار از هر کار دیگری در عالم بهتر بود اگر شما درک کنید و شما در غفلت ماندید تا اینکه علمای ظالم ایران بر علیه او فتوی دادند و به کمال ظلم او را مقتول ساختند. روح آن حضرت به سوی خدا صعود کرد و دیدگان اهل فردوس و فرشتگان مقرب از این ظلم گریست. مبادا در آینده هم مانند گذشته راه غفلت پیش گیرید به سوی خداوند خالق خود باز گردید و از غافلین نباشید.

۵ - ۱۵ به تحقیق، وجه پروردگار از پس پردهٔ حجابات آشکار شد و تمام اهل آسمانها و زمین از آن نورانی گشت و شما توجهی به او نکردید بعد از آنکه بخاطر او خلق شده‌اید ای گروه پادشاهان پس از گفتار من پیروی نمائید و به قلوب خود به او گوش دهید و از معرضین نباشید.

۶ - ۱۵ ای ملوک، بیست سال است که هر روز با بلای تازه‌ای روبرو هستیم و بر ما وارد شده آنچه که بر احدی از قبل وارد نشده بطوری که ما را کشتند و خونمان را ریختند اموالمان را گرفتند و حرمت ما را حتک کردند. شما همهٔ اینها را شنیدید و جلوگیری نکردید در حالی که سزاوار شمامت که ظالم را از ارتکاب ظلم مانع شوید و بین مردم به عدل رفتار نمائید تا آثار عدالت‌تان در میان مردمان آشکار شود به راستی، خداوند، زمام خلق را در دست شما قرار داده تا بین آنها به عدل حکومت نمائید و حق مظلوم را از ظالمین بگیرید و اگر به آنچه که در کتاب الهی امر شده رفتار نکنید اسامی شما در نزد او به عدل ذکر نخواهد شد و این به راستی زیان بزرگی است. آیا از حکم نفسهای خود پیروی می‌کنید و حکم خداوند مقتدر و متعال را پشت سر می‌گذارید آنچه را که دارید کنار گذارید و آنچه را که خداوند حکم کرده پیروی نمائید. فضل او را جستجو کنید و این به راستی راه مستقیم است.

۷ - ۱۵ اگر از ظلم ظالم جلوگیری نکنید و حق مظلوم را از ظالم نگیرید پس به چه چیزی در بین مردم افتخار نمائید. آیا افتخارتان در اینست که بخورید و بیاشامید و خزائن خود را با مال و منال بر کنید و با خود را به سنگهای قیمتی سرخ و سفید و زرد بیارائید. اگر افتخار در این چیزهای ناپایدار باشد حق اینست که خاک زمین بر شما افتخار کند چه که زمین است که تمام این زینت‌ها را به تقدیر الهی در اختیار شما می‌گذارد. خداوند تمام این سنگها را در درون خاک نهفته و به عنایتش آنها را برای شما بیرون می‌آورد. پس ناظر به شان و مقام خود و آنچه بدان افتخار می‌کنید باشید اگر شما از ناظران هستید. قسم به خداوندی که تمام کائنات

در قبضه اختیار اوست فخر شما تنها در اینست که از قوانین الهی پیروی کنید در راه راست سالک باشید و نگذارید اوامر الهی در میان شما بی اجرا بماند.

۸ - ۱۵ ای پادشاهان از خدا بترسید و از حدودی که مقرر داشته تجاوز نکنید. از اوامری که در کتاب الهی صادر شده پیروی کنید و از حدود آن خارج مگردید. مبادا به احدی ظلم کنید اگر چه به قدر خردل باشد راه عدل و انصاف در پیش گیرید چه که این راه، راه مستقیم است. در میانه خود صلح و آشتی برقرار کنید و از تعداد لشکریان بکاهید تا بتوانید مصارف خود را کم کنید و به راحت و آسایش بسر برید. اگر اختلافات بین خود را از میان بردارید نیازی به سپاهی زیاد نخواهید داشت مگر به حتی که برای حفظ شهرها و ممالکتان لازم است. از خدا بترسید میانه روی پیشه گیرید و از اسراف کنندگان مباشید. می بینیم که شما هر روز بر مصارف خود می افزائید و آن را بر رعایا تحمیل می کنید. این برآستی مافوق طاقت آنهاست و ظلم شدیدی است. ای پادشاهان در بین مردم به انصاف رفتار کنید و مظاهر عدل در عالم باشید این سزاوار شما و شایسته مقام شماست اگر انصاف داشته باشید. مبادا بر کسانی که به مملکت شما هجرت می کنند و در سایه حکومت شما در می آیند به ظلم رفتار کنید. از خدا بترسید و از برهیزکاران باشید. به قدرت خود و لشکریان خود و مخازن مالی خود متکی و مطمئن مباشید بلکه بر خداوندی که شما را خلق کرده توکل کنید و در کارهای خود از او کمک بخواهید چه که او تنها کمک کننده است و هر که را بخواهد به لشکریان زمین و آسمان کمک می کند. بدانید که فقرا امانت خداوند در میان شما هستند مبادا در امانت الهی خیانت کنید و به آنها ظلم نمائید. روزی که در دادگاه عدل الهی حاضر شوید مسئول این امانت الهی خواهید بود روزی که در آن میزان عدل استوار خواهد شد و حق هر کسی داده خواهد شد و اعمال همه از غنی و فقیر مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت.

۹ - ۱۵ اگر شما به این نصیحت که در این لوح به زبان زیبای روشن صادر شده گوش ندهید عذاب الهی شما را از جمیع جهات احاطه خواهد کرد و خداوند با عدل با شما رفتار خواهد نمود و در آن زمان شما دچار عجز شده نخواهید توانست در برابر آن بایستید پس بر خود و بر بندگان خدا رحم کنید.

۱۰ - ۱۵ چون میقات بسر رسد به ناگهان ظاهر می شود آنچه که ارکان عالم از آن به لرزه در می آید به زودی شهرها از شعله آن محترق می شود و لسان

عظمت به این نطق می کند که سلطنت از آن خداوند عزیز و حمید است.

۱۳- ۱۵ ای عبد، بندگان را به آنچه که به تو القا کردیم متذکر کن و از کسی بیم مدار و دچار شک و تردید مشو. یزودی خداوند امرش را بلند می کند و برهانش را در میان آسمان و زمین آشکار می سازد. پس در همه کارها توکل بر پروردگارت کن و به او توجه نما از منکرین رد برگردان و به خداوندی که ناصر و معین است اکتفا کن ما بر خود واجب ساخته ایم که ترا در روی زمین نصرت کنیم و امر خود را بلند نمانیم اگر چه هیچیک از سلاطین به سوی تو توجه نکنند.

۱۴- ۱۵ ای شاهان مسیحی، آیا کلام حضرت روح را نشنیده اید که فرمود من می روم و درباره بر می گردم پس چرا وقتی بر فراز ابرهای آسمان آمد خود را از تقرب و تشرف به وی و لقای او محروم ساختید و نیز در جای دیگر مسیح می گوید که وقتی روح حقیقت آید شما را به تمام حقایق رهبری خواهد نمود ولی زمانی که حقیقت را آورد توجهی به او نکردید و به بازی هوی و هوس خود ادامه دادید از او استقبال نکردید و به محضش حاضر نشدید که بتوانید آیات و آثارش را از زبانش بشنوید و از حکمت های خداوند عزیز و دانا آگاه گردید و به این سبب نسیم های الهی از قلوب شما منع شد و شما در وادی شهوات سرگردان شدید قسم به خدا شما و آنچه نزدتان موجود است فانی خواهد شد به سوی خدا برو خواهید گشت و در محضری که همه مردمان در آن جمع می شوند از آنچه در ایام زندگانی مرتکب شده اید مورد سؤال قرار خواهید گرفت.

۱۵- ۱۵ ای سلطان، گفتار کسی را که به راستی سخن می گوید بشنو. کسی که از تو آنچه که خداوند به تو عنایت کرده پاداشی نمی خواهد و در راه درست سائلک است. او تو را به سوی خدا می خواند و راه درست رشد و فلاح را نشان می دهد تا شاید تو از رستگاران باشی.

۱۶- ۱۵ ای ملک بر حذر باش که در اطراف خود از وزرائی جمع نکنی که جز هوای نفس خود از چیزی بیروی نمی کنند و مسئولیت هایشان را پشت سر می گذارند و راه خیانت در پیش می گیرند. با مردم به نیکی رفتار کن همچنان که خداوند با تو به نیکی رفتار کرده است و امور آنها را به دست چنین وزرائی واگذار نکن. از خدا بترس و از پرهیزگاران باش. وزرائی به دور خود جمع کن که از آنها روابیح عدل و ایمان بیایی. پس با آنها در کارها مشورت کن و بهترینشان را انتخاب نما و از نیکوکاران باش ...
زمام امور را از دست مده و به این گونه وزرا اطمینان مکن و از غافلین

میباش آنهایی را که قلوبشان به غیر تو متوجه است از خود دور کن و از آنان احتراز نما. امور خود و مسلمانان را به آنها واگذار مکن و گرگ را شبان اغنام الهی قرار مده. دوستان خدا را به دست بدکاران سپار و از آنان که به امر خدا خیانت می کنند انتظار امانت و دیانت نداشته باش. از آنان دوری کن و در حفظ خود بکوش تا از شرارت و حيله شان در امان باشی. از آنان رو برگردان و به پروردگار عزیز و بخشنده اقبال نما.

۱۷- ۱۵ بدان و مطمئن باش که در کسی که آثار دیانت دیده نمی شود امانت و درستی هم یافت نمی شود و این به راستی حقیقت واقعی است کسی که به خدا خیانت کند به سلطان هم خیانت خواهد نمود این چنین شخصی از هیچ شرارتی اجتناب نخواهد کرد و در امور مردم امانت به خرج نخواهد داد و پرهیزکاری نخواهد نمود.

۱۸- ۱۵ اگر تو گفته مرا گوش کنی و اندرز مرا بپذیری خداوند تو را به مقامی بالا می برد که دست احدی از اهل ارض به آن نمی رسد ای ملک قوانین الهی را با تمام وجودت پیروی کن و از پیروی روش ظالمین خودداری نما ...

از خزائن خود مطمئن نباش به فضل پروردگار خود اطمینان کن و در تمام امور بر او توکل نما. از خداوند یاری بخواه و به غنای او خود را غنی نما چه که خزائن زمین و آسمان ها در نزد اوست ...

در امور افراط مکن و در میان بندگان به عدل رفتار نما. به آنها به نسبت نیازشان انفاق کن نه به اندازه ای که ثروت بیاندوزند و خود و منازلشان را به آن زینت دهند و آن را در اموری مصرف کنند که احتیاج ندارند و از اسراف کنندگان باشند. در بین آنان به عدل و اعتدال رفتار نما تا طوری شود که نه بعضی محتاج مانند و نه بعضی ثروت اندوخته نمایند و این به راستی عدل آشکار است. صاحبان عزت را زیر دست اشخاص بیست قرار مده و افراد فرومایه را آنچنان که در شهر شما مشاهده نمودیم بر نفوس شریفه مسلط مکن. وقتی ما وارد شهر شدیم بعضی را در نهایت رست و غنا و برخی را در ذلت و فقر بی منتها دیدیم و این شایسته سلطنت تو و لایق شان تو نیست ...

میزان الهی را در برابر دیدگانت قرار ده و هر روز بلکه هر لحظه اعمال خود را در آن ترازو وزن کن و قبل از آنکه در روز جزا به حساب برسند به حساب خود برس. روزی که پای همه از ترس خدا خواهد لرزید و قلوب غافلین در آن مضطرب خواهد گشت شایسته سلطان اینست که چون آفتاب بخشنده باشد که همه چیز را پرورش می دهد و حق هر صاحب حقی را ادا می کند و این از خود آفتاب نیست بلکه از جانب خداوند مقتدر قدیر مقتدر

گردیده است. رحمت سلطان هم باید مانند ابر بارنده باشد و چون ابر که باران رحمتش را به امر مدبّر علیم بر تمام ارض می ریزد بر بندگان انفاق نماید.

تو سایه پروردگان در زمین هستی به آنچه شایسته این مقام عظیم متعالی است قیام کن. اگر از آنچه که به تو القا کردیم و تعلیم دادیم خارج شوی به راستی از این مقام بلند خارج شده ای پس به قلب خود به سوی خدا رجوع کن. آن را از دنیا و زینتهایش پاک ساز و حبه بیگانه را در آن داخل نما...

ای سلطان به آنچه به تو القا کردیم گوش فرا دار و از ظلم ظالمین جلوگیری نما و دست آنان را از سر مسلمین قطع کن.

۱۹- ۱۵ ای وکلا شایسته است که اصول خود را کنار گذارید و از اصول الهی پیروی کنید و از هدایت شدگان باشید این از هر چیزی که نزد شماست بهتر است. اگر از داندگان باشید و اگر از خداوند پیروی نکنید اعمالتان یک ذره هم مقبول نخواهد بود. بزودی نتیجه آنچه را که در زندگانی بپهوده تان کسب کرده اید خواهید دید و به جزای اعمال خود خواهید رسید و این یک حقیقت آشکار است. بگو آیا به اصول خود محکم چسبیده و اصول الهی را پشت سر می گذارید. این به راستی ظلم بزرگی بر خود و دیگر بندگان است اگر از عارفین باشید. بگو اگر اصول شما بر عدل استوار بود پس چگونه است که آنچه را که هوای نفس شما حکم می کند قبول می کنید و آنچه را که مخالف آنست کنار می گذارید چطور می توانید از حاکمین باشید آیا این از اصول شماست که کسی را که به امرتان نزد شما آمده و حتی یک لحظه نافرمانی از شما نکرده هر روز عذاب دهید و اذیت کنید. اهالی عراق و هر شخصی دانانی بر آنچه که گفته شد شاهد و گواه است.

۲۰- ۱۵ بدانید که دنیا و زیور و زینتهای آن فانی خواهد شد و ملک و سلطنت برای خداوند مالک مقتدر عزیز تدبیر باقی خواهد ماند. به زودی روزهای شما منقضی شود و آنچه که بدان مشغولید و به آن به مردم فخر می کنید از بین خواهد رفت و ملائکه عذاب شما را به جانی حاضر خواهند کرد که در آن ارکان خلاقیت به لرزه می افتد و پوست ظالمین کنده می شود و از آنچه که در زندگی باطل خود مرتکب شده اید مورد سؤال قرار خواهید گرفت و به جزای اعمال خود خواهید رسید و آن روزیست که خواهد آمد و ساعتی است که غیر قابل پیشگیری است و لسان دانای راستگو بر آن گواه است.

۲۱- ۱۵ ای اهل شهر (اسلامبول) از خدا بترسید و در جهان فساد نکنید از

پیروی شیطان به پرهیزد و در روزهای قلبی که مانده از حق متابعت نمایند. به زودی روزهای شما مانند روزهای کسانی که پیش از شما بوده اند بسر آید و چون پدرانتان به خاک باز می گردید ...
به گفتار این عبد که به خاطر خدا نصیحت می کند گوش کن. او از تو چیزی نمی خواهد و به قضای الهی راضی است. ای مردم قسمت زیادی از عمر شما گذشته و جز روزهای معدودی از آن باقی نمانده پس آنچه را که فراهم کرده آید بگذارید و اوامر الهی را محکم بگیرید تا شاید به آنچه که خداوند برایتان اراده کرده برسید و از هدایت شدگان باشید ... مواظب باشید که در برابر خداوند و یاران او به کبر و غرور رفتار نکنید و در برابر مؤمنین که به خدا و آیات او ایمان آورده اند خاضع باشید، مؤمنینی که قلوبشان به وحدانیت خداوند و زبانشان به فردانیت او شهادت می دهد و بدون اجازه او سخن نمی گویند این چنین شما را به عدل نصیحت می کنیم و به حقیقت یادآوری می نمایم تا شاید متذکر شوید. بر دوش مردم باری نگذارید که خود تحمل آنرا ندارند و بر آنها نسنجید آنچه را که به خود نمی پسندید و این بهترین نصایح است اگر شما گوش دهید.

۲۲- ۱۵ بدان که ما جز خدا از احدی بیم نداریم و به غیر از او به کسی توکل نکنیم به جز او به جانی توکل نجوئیم و به غیر از آنچه که برای ما اراده نموده اراده ننماییم و این براستی آرزوی قلب ماست. من روح را و جسم را برای خداوند عالمیان انفاق کردم کسی که خدا را بشناسد بجز او کسی را نمی شناسد و کسی که از خدا بترسد از غیر او بیم ندارد. اگر چه تمام مردم روی زمین بر خدا و قیام کنند ما بجز آنچه که خدا امر کرده سخن نمی گوئیم و به قدرت او جز حق و راستی از چیزی پیروی نمی کنیم و او راستگویان را پاداش می دهد ...
به زودی خداوند قومی را ظاهر می کند که روزهای ما و آنچه را که بر ما وارد شده به یاد آورند و حق ما را از کسانی که بر ما بدون اینکه جرم و گناهی کرده باشیم ستم کردند بگیرند.

۲۳- ۱۵ ای سفیر ایران در شهر اسلامبول، آیا گمان می کنی که مقررات امر الهی به دست مست و یا زندانی شدن و ذلت من یا نابودی و فنا من ممکن است تبدیلی در امرالله ایجاد کند. چه بد در نزد خود گمان کرده ای و تو به راستی از کسانی هستی که دچار تصورات باطلند. پروردگاری جز او نیست و اوست که امرش را ظاهر می کند و برهانش را بلند می کند و آنچه را که اراده می کند انجام می دهد و امرش را به چنان مقامی می رساند که دست تو و دست معرضین به آن نمی رسد. آیا گمان می کنی که می توانی او را ناتوان سازی و یا او را از اجرای اراده اش باز داری و یا تصور

می‌کنی که اهل آسمان و زمین می‌توانند در برابر امر او ایستادگی کنند. نه قسم به حق هیچ چیزتی در عالم خلق نمی‌تواند او را دچار عجز نماید. وهم و گمانت را کنار گذار چه که این تصورات باطل نمی‌تواند جای حقیقت را بگیرد پس به پروردگاری که تو را خلق کرده و روزی داده و سفير مؤمنین ساخته برگرد ... اگر این امر از جانب خدا باشد هیچکس نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد و اگر هم بر حق نباشد علمای شما و کسانی که از امیال فاسد آنها پیروی کرده و او را انکار نموده‌اند برای دفع آن کفایت خواهد نمود.

۲۴- ۱۵ چه مقدار از بندگان الهی که در هر ماه و هر سال به قتل رسانید و چه مظالمی که در ایام خود مرتکب شدید. مظالمی که مانندش را چشم عالمیان ندیده و در هیچ تاریخی ثبت نگشته. چه بسا کودکان شیرخوار که بی پدر و مادر شدند و چه مقدار پدران که از ظلم شما ظالمین پسران خود را از دست دادند. چه بسا خواهران که در فراق برادرشان گریستند و چه مقدار زنان که با از دست دادن همسر و سرپرست به ماتم نشستند. ظلم شما به چاشنی رسید که کسی را که هرگز دیده از چهره خدا برنگرفته بود به قتل رسانیدید. کاش او را به نحوی که مردم یکدیگر را می‌کشند می‌کشید ولی شما او را به قسمی مقتول ساختید که نظیرش را کسی ندیده بود. آسمان بر حال او گریست و قلوب مقربین به ناله و زاری درآمد. آیا او از بازماندگان پیامبر شما نبود؟ آیا او به نسبت به رسول خدا در بین شما مشهور نبود؟ پس چگونه ظلمی را بر او روا داشتید که هیچکس بر کسی از قبل وارد نساخته بود قسم به خدا که چشم کائنات ظالمی چون شما ندیده بازمانده پیامبرتان را می‌کشید و بعد در مقاعد و منابر خود نشسته به فرح و سرور می‌پردازید.

۲۵- ۱۵ با وجود این شما متنبه نشدید و از کرده خود برنگشتید تا اینکه بر صفا ما قیام کردید بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشیم. آیا نمی‌ترسید از پروردگاری که شما را خلق کرده پرورش داده و نیر بخشیده و از مسلمین قرار داده است. تا کی از تنبه فرار می‌کنید و تا چند از تفکر سر باز می‌زنید و تا چه وقت در خواب غفلت بسر می‌برید... هر روز ظلم تازه‌ای مرتکب می‌شوید همچنان که در گذشته بدون اینکه من در امور شما دخالتی داشته باشم بر من روا داشتید. من مخالفتی با تو نکرده و معارضه‌ای با کارهای تو نداشته‌ام تا اینکه مرا در این سرزمین دوردست زندانی کردی ولی بدان و مطمئن باش که همچنان که در گذشته تمام آنچه که به دست شما و مشرکین انجام گرفت تبدیلی در امر الهی ایجاد نکرد این کارها هم تغییری در آن و سنتهای آن نخواهد نمود.

ای اهل ایران بدانید که اگر مرا به قتل رسانید خداوند نفسی را به جای من

برخواهد گزید و این سنت الهی است که از قبل معمول بوده و برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نتوانید یافت. آیا می‌خواهید نور الهی را که بر ارض می‌تابد خاموش کنید خداوند نورش را به تمامی خواهد گستراند اگر چه شما در دل‌های خود از آن کراهت داشته باشید.

۲۶- ۱۵ با وجود این قسم به خدا در قلب من نسبت به تو و هیچکس دیگر کینه‌ای وجود ندارد یا اینکه بر من وارد ساختید آنچه را که احدی از موحّدین تاب تحمل آن را نداشته است. کار من تنها در دست خداست و توکل من هم فقط به اوست. به زودی روزهای شما و روزهای آنان که اکنون در کمال غرورند به پایان خواهد رسید و در محضر خداوند جمع خواهید شد و از آنچه مرتکب شده‌اید مورد سؤال قرار خواهید گرفت و به جزای خود خواهید رسید و چه اسفناک است موقعیت و مقام ظالمین. قسم به خدا اگر بفهمی چه کرده‌ای بر حال خود گریه می‌کنی و به سوی خدا می‌گریزی و هر روز تضرع و زاری می‌کنی تا اینکه خدا گناهانت را ببخشد چه که او بخشنده و کریم است ... نمی‌دانم در چه راهی سالکید ای گروه کینه‌ورزان. ما شما را به خدا می‌خوانیم و به یوم الله یادآوری می‌کنیم و به لقای او و تقرب به او بشارت می‌دهیم و از بدایع حکمت او القا می‌کنیم و شما ما را از خود می‌رانید و با زیانهای دروغگوی خود ما را تکفیر می‌کنید و از ما اعراض می‌نمائید.

۲۷- ۱۵ ما یازده سال در آن ارض (عراق) بودیم تا وقتی که سفیر دولت شما که قلم از ذکر نامش بیزار است رسید. او کسی بود که شراب می‌خورد و مرتکب اعمال زشت می‌شد. هم خود فاسد بود و هم عراق را فاسد کرد و اگر از اهالی بغداد پرسید و تحقیق کنید اکثرشان به این امر گواهی می‌دهند. او اموال مردم را به ناحق می‌گرفت همه اوامر الهی را ترک می‌کرد و آنچه را که خدا نهی کرده بود مرتکب می‌شد. سرانجام در پیروی از نفس و هوایش بر خدا ما قیام کرد و راه ظلم و ستم در پیش گرفت و درباره ما نوشت به تو آنچه را که می‌خواست و تو هم بدون دلیل و برهان نوشته‌های او را قبول کردی و از روش او پیروی نمودی و در این امر هیچ جستجو و تحقیق نکردی تا صدق از کذب و حق از باطل بر تو آشکار شود و بتوانی با بصیرت کامل تشخیص دهی. درباره او از سفیرانی که در آن وقت در بغداد بودند و نیز از والی شهر و مشاور او سؤال کن تا حقیقت امر بر تو روشن شود و تو از با خبران باشی.

۲۸- ۱۵ مقصد از ذکر این مراتب این نیست که از بار غم و اندوه خود بکاهم و یا تو را نزد کسی واسطه قرار دهم. نه قسم به پروردگار عالمیان

بلکه این مطالب را برایت توضیح دادیم که شاید از کرده خود متنبه شوی و بر هیچکس آنچه را که بر ما وارد کردی وارد نکنی و شاید به سوی خدائی که تو را و همه چیز را خلق کرده توبه کنی و در آینده با بصیرت بیشتر رفتار نمائی و این از تمام احوال تو و سفارت تو در این روزهای زودگذر بهتر و خوشتر است. مبادا از اجرای عدل و انصاف چشم پوشی با تمام وجود به عدل ناظر باش و امر الهی را تبدیل مکن و بر آنچه در کتاب نازل شده توجه نما. در هیچ امری از خواسته نفس خود پیروی مکن بلکه از اوامر خداوند بخشنده قدیم متابعت نما. به زودی به خاک باز خواهی گشت وجود تو و آنچه که اکنون به آن مسروری از بین خواهد رفت و این چیز است که از لسان حقیقت و جلال صادر شده. آیا کلام خداوند را که از قبل نازل شده از یاد برده‌ای که می فرماید شما را از خاک خلق کردیم و به آن هم باز خواهیم گرداند و دوباره از آن بیرون خواهیم آورد و این چیز است که خداوند برای تمام اهل زمین از عزیز و ذلیل. مقدر فرموده است پس برای کسی که از خاک خلق شده و به خاک برمی گردد و دوباره از آن بیرون می آید شایسته نیست که به خدا و اولیای او تکبر کند و بر آنها افتخار نماید و غرق غرور و خودپسندی شود بلکه سزاوار تو و امثال تو اینست که تسلیم مظاهر توحید شوی و در برابر مؤمنینی که در راه حق فقیر گشته و از چیزهایی که مردم را به خود مشغول داشته و از راه راست پروردگار عزیز و حمید دور کرده گشته اند تواضع نمائید این چنین به شما القا می کنیم آنچه را که به شما و کسانی که بر خداوند توکل نموده اند نفع می رساند.

۳ - ۱۶ ای سلطان، به دیده عدل در این غلام نظر کن سپس به حق و راستی در آنچه بر او وارد شده حکم نما خداوند ترا سایه خود در میان عباد و نشانه قدرتش برای اهل بلاد قرار داده پس بین ما و کسانی که بدون دلیل و برهان بر ما ظلم کرده اند حکم کن. آنهاست که دور تو هستند تو را به خاطر خودشان دوست دارند و لکن این غلام تو را به خاطر خودت دوست دارد و چیزی نمی خواهد به جز اینکه تو را به مقر فضل مقرب کند و به راه راست عدل و انصاف باز گرداند و خداوند بر آنچه می گویم شاهد و گواهد.

۶ - ۱۶ ای سلطان، من فردی مانند افراد دیگر بودم و در بستر خود آرامیده نسایم الهی بر من وزید و علم همه ممکنات را بر من تعلیم داد. آنچه که من دارم از خودم نیست بلکه از خداوند عزیز و داننده است که مرا مأمور کرده ندایش را در میان زمین و آسمان بلند کنم به همین سبب بر من وارد شده آنچه که چشمان اهل عرفان را گریان ساخته. من علومى را که نزد مردمان است تحصیل نکرده ام و به هیچ مدرسه ای داخل نشده ام از شهری که در آن زندگی کرده ام بپرسید تا بر حقیقت این گفته مطمئن شوید و

بدانید که من از دروغگویان نیستم. این مانند برگ درختی است که به اراده خداوندی که عزیز و مورد ستایش است به حرکت در آمده. آیا می‌تواند این برگ هنگام وزش بادهای طوفانی آرام ماند نه قسم به خدای مالک اسماء و صفات آن را آنچنان که من خواهد حرکت می‌دهد برای ذرّه نابود وجودی در برابر آن ذات قدم نیست فرمان محکم او رسید و مرا به ذکر و شای خود در بین عالمیان واداشت من در مقابل امر خدا مانند جسم بی‌جان بودم دست اراده خداوند بخشنده و مهربان مرا تقلیب کرد. آیا هیچکس می‌تواند از جانب خود مطالبی بگوید که به سبب آن مورد اعتراض مردم از وضیع و شریف قرار گیرد؟ نه قسم به کسی که قلم را اسرار قدم آموخته کسی نمی‌تواند بر این امر موفق شود مگر از طرف خداوند مقتدر قدير تأیید شده باشد.

۹ - ۱۶ ای سلطان، اگر صریر قلم اعلی و چهجه کبوتر بقا را از شاخه‌های سله منتهی در ذکر خالق اسماء و آفریننده ارض و سماء بشنوی به مقامی می‌رسی که در عالم وجود چیزی جز تجلی حضرت معبود نمی‌بینی و سلطنت را حقیرتر از هر چیزی می‌یابی آن را برای کسی که می‌خواهند می‌گذاری و خود به افقی که به انوار وجه الهی روشن است رو می‌آوری و سنگینی بار سلطنت را ایما تحمل نمی‌کنی مگر برای نصرت پروردگارت که عالی مقام است. آن وقت ملا اعلی به تهنیت تو می‌آیند چه خوش است این مقام والا اگر به مدد قدرت اسم پروردگار به آن واصل شوی.

۱۲ - ۱۶ به یقین بدان که خداوند، پروردگار تو، در هر ظهوری بر بندگان به اندازه استعدادشان تجلی می‌فرماید. مثلاً به آفتاب نظر نما که حرارت و اثرش به هنگام طلوعش از افق بسیار قلیل است و بعداً درجه به درجه افزایش می‌یابد تا کم‌کم جمیع اشیاء به آن مأنوس گردند و این چنین می‌گذرد تا به اوج ظهر رسد پس به درجات مقتدر کم‌کم کاهش می‌یابد تا در افق باختر غروب نماید و اگر آفتاب ناگهان در وسط آسمان طلوع کند حرارتش اشیاء را ضرر می‌رساند ... به همچنین به آفتاب معانی ناظر باش و بدان که اگر در فجر ظهور به انواری که خدا در او مقتدر فرموده بتابد ارض عرفان را در قلوب بندگان بسوزاند زیرا قدرت تحتلش را ندارند و از انعکاس انوارش عاجزند حتی آنان را مضطرب نماید و نابود سازد.

۱۳ - ۱۶ ای مَلِک، آنچه من در سبیل الهی دیده‌ام چشمی ندیده و گوش نشنیده افراد سرشناس مرا انکار کردند و راه‌ها بر من بسته شد زمین سلامت خشک شد و مرغزار راحت زرد گشت. چه مقدار از بلایا که نازل شد و چه بسیار از مصائب که نازل خواهد شد. به سری خداوند عزیز

بخشیده پیش می‌روم و در پشت سرم مار می‌خزد بستم از اشک دیدگانم تر شده ولی حزن من به خاطر خودم نیست به خدا قسم سرم مشتاق تیر بلا در راه محبت و ولای مولاست به هر درختی که گذشتم قلبم خطاب به آن چنین گفت ای کاش به نام من بریده می‌شدی و جسد من در راه پروردگارم بر فراز آن مصلوب می‌شد ... قسم بخدا اگر خستگی مرا از پا در آورد و یا گرسنگی هلاکم نماید، اگر سنگ سخت بستم قرار گیرد و درندگان بیابان هم‌نشینم گردد شکایت نکنم و شکیبایی در پیش گیرم و به قدرت خداوند قدیم و آفریننده مردم صبر کنم همچنانکه صاحبان حزم و اصحاب عزم صبر نمودند و در همه حال خدا را شکر می‌کنم و از کرم و بخشش قدیمش شاکلم که به این حبس و زندان گردن بندگان را از کند و زنجیر آزاد کند و آنان را برانگیزد تا با روی پاک و خالص به سوی خداوند بخشنده و عزیز توجه نمایند. به راستی خداوند به کسانی که چیزی از او بخواهند جواب می‌دهد و به نفوسی که به سوی او مناجات کنند نزدیک است.

۱۴- ۱۶ به زودی ارباب حکم و غنا ما را از این شهر که به ادرنه موسوم است بیرون خواهند کرد و به عکا خواهند فرستاد و به طوری که می‌گویند این شهر، خرابترین شهر دنیاست ظاهرش زشت‌تر، هواش بدتر و آتش ناپاکتر از هر جای دیگر است مثل اینکه آشیانه جغد بوده است چه که در تمام شهر جز صدای آن چیزی شنیده نمی‌شود.

۱۵- ۱۶ قسم به ذات پروردگار که از بلایای وارده در راه او شکایت نکنم و از رزایی حاصله در محبت او ناله ننمایم. به راستی خداوند بلا را بارانی برای این مزرعهٔ سبز و فتیله‌ای برای چراغش که زمین و آسمان را روشن می‌کند مقرر فرموده است.

۲ - ۱۷ او مانند آفتاب است اگر آینه‌هایی به تعداد بی‌منتها در برابرش قرار گیرند هر یک به اندازه قابلیت خود نور آن را منعکس می‌کند و اگر هم از این آینه‌ها هیچ‌یک در مقابل آن قرار نگیرد آفتاب همچنان به طلوع و غروب خود ادامه می‌دهد و تنها آینه‌ها هستند که از نور آن محروم می‌مانند. من در نصیحت آن مردم و تدبیر در اقبال آنها به سوی خداشان و ایمان آنها به خالقشان کوتاهی نکرده‌ام و اگر در روز ظهور او، همه مردم جهان به او ایمان بیاورند تمام وجود من غرق سرور خواهد شد چه که در این صورت تمام آنان به مقصد نهایی از وجودشان رسیده‌اند و به لقای محبوبشان نائل شده‌اند و به قدر امکان بر تجلی مقصود عالمیان آگاه گشته‌اند در غیر این صورت قلبم محزون خواهد شد چه که من تمام اشیاء را برای نیل به این مقصد پرورش داده‌ام، چگونه ممکن است کسی از او

محتجب مانده باشد من این را از خدا خواسته‌ام و هنوز هم خواهم خواست و او نزدیک و اجابت کننده است.

۳ - ۱۷ ای مرات جوده من از مرایای دیگر شکایت به تو می‌آدم تمام آنها با رنگهای خود به من می‌نگرند.

۴ - ۱۷ ای مرایای شمس، توجه به شمس حقیقت نمایند چه که قائم بودن شما وابسته به ارست اگر پدیده بصیرت بنگرید شما چون ماهیان در آب دریا شناورید ولی خود را از آن محجوب ساخته‌اید و می‌پرسید به چه وابسته هستید.

۵ - ۱۷ در ذکر او این کلمات جوهر مانند را نوشته‌ام: او برتر از آنست که به اشاره من یا آنچه در بیان نازل شده مورد اشاره قرار گیرد ... او اجل و اعلی از آنست که بدونش معروف شود و یا به اشاره خلقتش توصیف گردد و من خود نخستین بنده‌ای هستم که به او و به آیاتش مؤمن شده‌ام و از کلمات شیرین و میوه‌های نخستین بهشت عرفانش بهره گرفته‌ام. بلی قسم به عزت او که او حق است و خدائی به جز او نیست و کل به امر او قائمیم.

۶ - ۱۷ پاک و مقدسی تو ای خدای من، تو شاهد باش که قبل از اینکه عهد ولایت خود من گرفته شده باشد به این کتاب با تمام مخلوقات عهد ولایت کسی را که بعداً ظاهر خواهد شد گرفتم. شهادت تو و آنان که به آیات تو مؤمن شده‌اند برای من کافیت تو برای من کافی هستی توکل بر تو کرده‌ام و تو حسابرس همه اشیائی.

۱۰ - ۱۷ خود را از خداوند بعد از آنکه خود را ظاهر نمود محتجب نمازید زیرا آنچه که در بیان آمده به منزله انگشتی در دست من است و من خود مانند انگشتی در دست من یظهروه اللهم. او هر طوری اراده کند آن را می‌چرخاند به راستی او مهیمن و عالی مقام است.

۱۲ - ۱۷ و اگر او بخواهد تمام اهل ارض را به پیامبری برگزیند همه در نزد او پیامبر شمرده خواهند شد ... در روز ظهور من یظهروه الله تمام اهل ارض در نزد او یکسان خواهند بود و هر کسی را که او به پیامبری برگزیند به راستی از اول لا اول تا آخر لا آخر پیامبر بوده و خواهد بود چه که این چیز است که خداوند قرار داده است و هر کسی را که ولی قرار دهد او در تمام عوالم ولی او خواهد بود زیرا که این هم کار خدا بوده است: مشیت الهی ظاهر نمی‌شود مگر به مشیت او و اراده الهی ظاهر نمی‌شود مگر به

اراده او و او به راستی قاهر و مقتدر و منبع است.

۱۲- ۱۷ بر او نظر مکن مگر به چشم خود او چه که هر کس او را به چه
او نگاه کند او را می شناسد و گرنه از او محتجب می شود. اگر می خوا،
خدا را بیایی و به لقایش فائز شوی اراده کن و به او نظر نما.

۲ - ۱۸ خوشا به حال کسی که در سایه او (حضرت عبدالبهاء) قرار گیرد
پناه جوید ... آنهایی که خود را از سایه غصن محروم کرده اند در بیا
غفلت سرگردانند و از حرارت نفس و هوایشان خواهند سوخت و از
خواهند رفت.

۵ - ۱۸ این تاج درخشنده من و زینت گرانهای منست و به آن در ملک
زمین و آسمان افتخار می کنم و در بین مقربین به آن متباهی هست
هیچکس شایسته نیست آن را به نحو دیگر تفسیر کند و این به راد
درست و آشکار است.

۱۴ - ۱۹ زود است ارض سر و دیگر شهرها دگرگون و از دست ملک خ
شود و همه جا به لرزه درآید و ناله برخیزد و هر محل را فساد فرا گیرد
امور پریشان شود و فرمانروائی تغییر کند و کار به گونه ای سخت شود
شن زار در سیلاب بنالد و درختان به کوهستان بزارد و از هر چیزی
ریزد و در آن وقت مردم را در اضطراب شدید بینی.

۱۵ - ۱۹ مردم در اطراف خانه گرد آمدند و اهل اسلام و نصاری بر
گریستند ... مشاهده کردیم که گریه مسیحیان بیش از دیگران بود و در
امر نشانه هائی برای متفکرین وجود دارد.

۱۶ - ۱۹ یکی از دوستان گلویش را به دست خود برید و خود را در
محبت پروردگارش فدا کرد و این امریست که در قرون گذشته شنیده نشا
خداوند آن را برای نشان دادن قدرت خود به این ظهور مبارک اختصاص
است.

۱۷ - ۱۹ به زودی خداوند از میان شاهان یکی را برمیگزیند که به
اولیای او برخیزد. به راستی که خداوند بر هر چیزی احاطه دارد و در دا
مردمان محبت اولیایش را القا می کند و این امر از جانب خداوند عز
جلیل محتوم گردیده است.

۱۸- ۱۹ امروز روزیست که اگر حضرت محمد رسول الله به آن رسیده بود چنین می فرمود ای مقصود پیامبران من به عرفان تو فائز شده ام و اگر حضرت ابراهیم خلیل الله این روز را دیده بود در حال خضوع به پروردگارت به سجده می افتاد و فریاد می کرد قلبم مطمئن شد. ای پروردگار اهل زمین و آسمان گواهی می دهم که تو ملکوت امر و جبروت اقتدارت را به من نشان دادی و شهادت می دهم که به ظهور تو دلهای مقبلین مطمئن شد و اگر حضرت موسی کلیم الله این روز را شناخته بود می گفت شکر تو را ای خدای من که جمالت را به من نشان دادی و مرا از زائرین ساختی.

نقرات زیر از مضامین فارسی مندرج در کتب ذیل نقل شده است.

- ۱۲- ۵ از کتاب ایقان
 ۱۲- ۱۶ و ۱۹ از کتاب نظم جهانی بهائی ترجمه هوشمند فتح اعظم
 ۸- ۱۱ از کتاب دیانت بهائی ترجمه پریش و روح الله خوشبین
 ۶- ۲، ۱۴- ۲۴، ۴- ۲۷، ۴- ۲، ۱۲- ۳، ۱۵- ۹، ۱۵- ۱۶، ۱۵- ۶
 ۶- ۱۶ و ۱۷ از کتاب خلق جدید و صنع بدیع ترجمه باهر فرقانی

کتاب شناسی

آثار حضرت باب

نتیجه‌البيان - مجموعه‌ای از آثار حضرت باب، مؤسسه نشر آثار امری ایران، ۱۰۵ بدیع

آثار حضرت بهاء‌الله

کتاب اقدس، حيفا، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ میلادی

کتاب ایقان، مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، ۱۵۵ بدیع

کتاب بدیع در جواب اسئله قاضی

لوح مبارک خطاب به شیخ محمّدتقی نجفی (الروح ابن ذنب)، مؤسسه ملی مطبوعات امری،

۱۰۹ بدیع

کلمات مکتوبه عربی، سنچری برس، استرالیا ۲۰۰۱ میلادی

کلمات مکتوبه فارسی، سنچری برس، استرالیا ۲۰۰۱ میلادی

منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، لجنة نشر آثار امری آلمان، لانگنهاین آلمان، ۱۴۱ بدیع

مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله، قاهره مطبعة سعادت، ۱۹۲۰ میلادی

الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، ۱۲۴ بدیع

مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی بعد از کتاب اقدس، لجنة نشر آثار امری آلمان،

لانگنهاین آلمان، ۱۳۷ بدیع

آثار قلم اعظمی، جلد اول، مؤسسه معارف بهائی کانادا، ۱۹۹۶ میلادی

آثار قلم اعظمی، جلد چهارم

مناجاة، دارالنشر البهائیه، برزیل، ۱۳۹ بدیع

اقتدارات، مجموعه‌ای از الواح حضرت بهاء‌الله، ۱۳۱۰ هجری (۱۸۹۲ میلادی)

مجموعه آثار نشر شده به وسیله لجنة ملی محفوظه آثار امری ایران

(در فهرست مآخذ این کتاب مآخذ از این برنامه با عنوان مجموعه آثار مشخص شده‌اند)

لوح ناپلئون، حيفا، مرکز جهانی بهائی

آثار حضرت عبدالبهاء

تذکره الوفاء، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۲ میلادی

مکاتیب جلد ۳، چاپ مصر

مفارضات، مطبعة بریل لیدن، ۱۹۰۸ میلادی

آثار حضرت ولی‌امرالله

دور بهائی، لجنة نشر آثار امری آلمان، لانگنهاین آلمان، ۱۹۸۸ میلادی

قرن بدیع، ترجمه نصرالله مؤدت، مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۹۹۲ میلادی

نظم جهانی بهائی، ترجمه هوشمند فتح‌اعظم، مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی،

۱۹۸۹ میلادی

ظهور عدل الهی، ترجمه نصرالله مودت، لجنة امور احيای ایرانی-آمریکایی، ۱۹۸۵ میلادی
قد ظهر یوم الیعاد (روز موعود فرا رسید) لجنة ملى نشر آثار امری ایران، ۱۰۴ بدیع

آثار مؤلفین بهائی

اسرار الآثار (۵ جلد)، میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران،
۱۲۹ - ۱۲۴ بدیع

امر و خلق، فاضل مازندرانی، لجنة نشر آثار امری آلمان، ۱۴۱ بدیع

بدايع الآثار، محمود زرقانی، بهائی وولگ آلمان، ۱۹۸۲ میلادی

بهجت الصدور، حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی

تاریخ امر در شهرستان یزد از یادداشت‌های چاپ شده حاجی محمد طاهر مالسیری

تاریخ سمندر، تألیف شیخ کاظم سمندر، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران ۱۴۱ بدیع

تاریخ شعری قرن اول بهائی، نعمت الله بیضانی، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران ۱۲۳ بدیع

تاریخ شهدای یزد، محمد طاهر مالسیری، چاپ قاهره، ۱۹۲۶

تسبیح و تهلیل، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران، ۱۲۹ بدیع

حضرت بهاء الله، محمدعلی فیضی، لجنة ملى نشر آثار امری، لانگنهاین آلمان، ۱۹۹۰ میلادی

خاطرات آقا حسین آشچی، یادداشت‌های چاپ شده

خاطرات حبیب جلد ۲، طهران ۱۹۶۱ میلادی

خاطرات مالسیری، لجنة ملى نشر آثار امری، لانگنهاین، آلمان

خاندان افغان، محمدعلی فیضی، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران ۱۲۷ بدیع

دیوان مصباح، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران ۱۲۲ بدیع

رحیق مختوم جلد ۱، عبدالحمید اشراق خاوری، لجنة ملى نشر آثار امری ایران

رحیق مختوم جلد ۲، عبدالحمید اشراق خاوری، لجنة ملى نشر آثار امری ایران ۱۰۳ بدیع

رسالة ایام تسعه، عبدالحمید اشراق خاوری، کلمات پرس لوس آنجلس، ۱۹۸۱ میلادی

فرزاد، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مؤسسه مطبوعات امری آلبان، ۱۵۸ بدیع

کتاب عالم بهائی، جلد ۵

لنالی درخشان، محمدعلی فیضی، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران، ۱۲۳ بدیع

مانده آسانی جلد ۱، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران، ۱۲۹ بدیع

مانده آسانی جلد ۲، مؤسسه ملى مطبوعات امری هند، ۱۹۸۴ میلادی

مانده آسانی جلد ۴، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران، ۱۲۹ بدیع

مانده آسانی جلد ۷، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران، ۱۰۶ بدیع

مانده آسانی جلد ۸، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران، ۱۲۱ بدیع

مانده آسانی جلد ۹، مؤسسه ملى مطبوعات امری هند، ۱۹۸۴ میلادی

محاضرات، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران، ۱۲۰ بدیع

مصابیح هدایت جلد ۱، تألیف عزیزالله سلیمانی، مؤسسه ملى مطبوعات امری ایران، ۱۲۱ بدیع

مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، عبدالحمید اشراق خاوری، لجنة ملى نشر آثار

امری ایران، ۱۲۳ بدیع

یادداشت‌های مشیرہ خانم حرم حضرت عبدالبہاء، کہ با عنوان
"مختصری از تاریخ حیات و تشرف بہ ارض اقدس" بہ طبع رسیدہ است.

کتاب مقدسہٴ ادیان قبیل

کتاب مقدس، عہد عتیق و عہد جدید، چاپ لندن ۱۹۵۴ میلادی
قرآن (The Holy Quran) متن عربی با ترجمہٴ انگلیسی توسط عبداللہ یوسفعلی، چاپ پاکستان



مآخذ و یادداشت‌ها

فصل اول - دوران اقامت حضرت بهاء‌الله در اسلامبول

- ۱- میکای نبی، ۷:۱۲ کتاب مقتس ص ۱۳۵۱
- ۲- عاموس نبی، ۴:۱۳ کتاب مقتس ص ۱۳۳۳
- ۳- حضرت بهاء‌الله، مائده آسمانی جلد ۷ ص ۱۹۲
- ۴- حضرت بهاء‌الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی نجفی ص ۱۰۱-۱۰۲
- ۵- مقاله شخصی سیاح ص ۵۴
- ۶- حضرت بهاء‌الله، مائده آسمانی جلد ۴ ص ۳۶۹
- ۷- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ص ۸۸
- ۸- این فهرست به چاپ نرسیده.
- ۹- حاجی میرزا حیدرعلی، بهجت الصدور ص ۷۱-۷۰
- ۱۰- حاجی میرزا حیدرعلی، بهجت الصدور ص ۷۱-۶۹
- ۱۱- خاطرات مالیری ص ۹۰
- ۱۲- حاجی میرزا حیدرعلی، بهجت الصدور ص ۱۶۱
- ۱۳- به نقل از "بهاء‌الله و عصر جدید" ص ۵۰-۴۸
- ۱۴- حضرت باب، به نقل از کتاب بدیع ص ۱۷۶
- ۱۵- حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح ص ۲۷۲
- ۱۶- قرآن، ۲۹:۲۳
- ۱۷- قرآن، ۱۸:۱۱۱
- ۱۸- قرآن، ۲:۴۶
- ۱۹- قرآن، ۱۳:۲
- ۲۰- مکاشفات یرحتمًا ۳-۴-۲۲
- ۲۱- مکاشفات یرحتمًا، ۴-۳-۲۱
- ۲۲- اشعیا، ۳۵:۲
- ۲۳- اشعیا، ۳۵:۴
- ۲۴- اشعیا، ۴۰:۵
- ۲۵- اشعیا ۶۰:۲
- ۲۶- حضرت بهاء‌الله، ایقان ص ۶۳
- ۲۷- حضرت بهاء‌الله، به نقل از آیات تسعه ص ۱۰۰
- ۲۸- قرآن ۲۸:۵
- ۲۹- متی، ۵:۵
- ۳۰- قرآن ۱۱:۲۷
- ۳۱- خاطرات مالیری ص ۱۹۹
- ۳۲- حضرت بهاء‌الله به نقل از اسرار الآثار جلد ۳ ص ۲۴۲
- ۳۳- حضرت بهاء‌الله، ایقان ص ۶۳

- ۳۴- حضرت عبدالبهاء، به نقل از اسرار الآثار جلد ۳ ص ۲۴۳
 ۳۵- این لوح مبارک به چاپ نرسیده است
 ۳۶- حضرت بهاءالله، مانده آسانی جلد ۴ ص ۲-۳۱
 ۳۷- ابرالفضائل، کتاب فراند ص ۲۲۰

فصل دوم - مثنوی مبارک

- ۱- حضرت بهاءالله، اقتدارات ص ۹۰
 ۲- حضرت بهاءالله، کلمات مکتونه عربی نمره ۱۱
 ۳- حضرت بهاءالله، کلمات مکتونه فارسی نمره ۱۱
 ۴- حضرت بهاءالله، مانده آسانی جلد ۷ ص ۲۰۰
 ۵- حضرت بهاءالله، اقتدارات ص ۲۷۲
 ۶- حضرت بهاءالله، الواح نازله خطاب بملوک و رؤسای ارض ص ۹۹
 ۷- حضرت بهاءالله، مانده آسانی جلد ۸ ص ۲۹
 ۸- حضرت بهاءالله، مانده آسانی جلد ۴ ص ۲۶
 ۹- حضرت بهاءالله، کلمات مکتونه عربی نمره ۴
 ۱۰- حضرت بهاءالله، مناجاة نمره ۱۸۱
 ۱۱- حضرت بهاءالله، کتاب اندس بند ۴
 ۱۲- عزیزالله مصباح، دیوان مصباح ص ۳۳۷
 ۱۳- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله نمره ۹۶
 ۱۴- حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله چاپ مصر ص ۱۷۳
 ۱۵- حضرت عبدالبهاء، The Chosen Highway ص ۱۶۵ (ترجمه)
 ۱۶- حضرت عبدالبهاء، به نقل از دور بهانی ص ۶۸
 ۱۷- میرزا حیدر علی، بهجت الصدور ص ۱۸۹
 ۱۸- حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمّد تقی نجفی ص ۵۵
 ۱۹- عزیزالله مصباح، دیوان مصباح ص ۳۶۵
 ۲۰- عزیزالله مصباح، دیوان مصباح ص ۲۴۳
 ۲۱- خاطرات حبیب، جلد ۲ ص ۳۱۰ (در مآخذ اصلی هم جای کلمه ای که با علامت ... مشخص شده خالی است، مترجم)
 ۲۲- حاجی محمّد طاهر مالگیری، تاریخ شهدای یزد ص ۱۵-۱۰-۷
 ۲۳- حاجی محمّد طاهر مالگیری، خاطرات مالگیری ص ۴-۵۳ (چون این داستان عیناً در خاطرات مالگیری به طبع رسیده، از آن مآخذ نقل شد، مترجم)
 ۲۴- میرزا حیدرعلی، بهجت الصدور ص ۱۶۸
 ۲۵- حضرت بهاءالله، مانده آسانی جلد ۱ ص ۶۸
 ۲۶- به نقل از مطالع الاتوار ص ۱۲۳

- فصل سوم - تبعید حضرت بهاء الله به ادرنه
- ۱- حضرت بهاء الله، منتخبانی از آثار حضرت بهاء الله، نمره ۶۵
 - ۲- حضرت ولی امر الله، قرن بدیع ص ۳۲۴-۶
 - ۳- حضرت عبدالجبار، تذکرة الوفاء، ص ۲۲۸
 - ۴- به نقل از کتاب "حضرت بهاء الله" تألیف محمّد علی فیضی ص ۱۹۶
 - ۵- حضرت بهاء الله، به نقل از قرن بدیع ص ۳۲۹
 - ۶- حضرت بهاء الله، به نقل از قرن بدیع ص ۳۲۷
 - ۷- حضرت ولی امر الله، قرن بدیع ص ۳۲۷
 - ۸- به نقل از اسرارالانار، تألیف فاضل مازندرانی جلد اول ص ۷۷

فصل چهارم - سورة اصحاب

- ۱- حضرت بهاء الله، به نقل از قرن بدیع ص ۳۱۰
- ۲- حاجی میرزا حیدر علی، بهجت الصدور ص ۲۴-۲۳
- ۳- حاجی میرزا حیدر علی، بهجت الصدور ص ۲۴-۲۶
- ۴- حاجی میرزا حیدر علی، بهجت الصدور ص ۵۱
- ۵- تاریخ سنند، ص ۲۲۸
- ۶- حضرت بهاء الله، به نقل از توفیق دور بهانی ص ۱۴ و ۲۳
- ۷- حضرت ولی امر الله، توفیق دور بهانی ص ۲۸
- ۸- دیوان مصباح، ص ۳۴۵
- ۹- دیوان مصباح، ص ۳۴۵
- ۱۰- حضرت بهاء الله، منتخبانی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۹۹
- ۱۱- حضرت بهاء الله، منتخبانی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۲۹
- ۱۲- حضرت بهاء الله، مانده آسانی جلد ۴ صفحه ۱۵۵ اصل بیان مبارک چنین است:
 "... قسم به یکتا خداوند بیمانند که ذره در سموات و ارض حرکت نمی‌کند مگر باذن و اراده حق و عالم است به آنچه در قلوب عباد مستور و مکنون است و قادر است بر اینکه ارض و من علیها را به کلمه ای مستقر فرماید و لکن اگر این امورات ظاهر شود کمال طرباً و کراماً تصدیق نمایند و مضعن شوند و لکن چنین تصدیق را اعتباری نه لذا گاهی ظهورات قدرتی الهیه ظاهر و گاهی مستور و باطن در حین ظهور اهل حضور را به سما شهرد کشاند و حین بطون اهل یقین و ظنون را تفصیل فرماید"
- ۱۳- حضرت بهاء الله، اقتدارات ص ۸۵ اصل بیان مبارک چنین است:
 "مرضی عارض ناسی شده که رنج آن بسیار مشکل است ... و آن این است که هر نفسی که به گمان خود فی الجمله رایحه عرفان استنشاق نمود حق را مثل خود فرض نموده و اکثری الیوم به این مرض مبتلا و این سبب شده که از حق و ما عنده محروم مانده‌اند"
- ۱۴- حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه عری نمره ۱
- ۱۵- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی جلد ۴ ص ۳

- ۱۶- حضرت بهاءالله، کتاب اقدس بند ۱۰۱
- ۱۷- حضرت بهاءالله، مانده آسانی جلد ۴ ص ۱۸ اصل بیان مبارک چنین است:
 "هر امری که بقدر رأس شعری رایحه نساد و نزاج و جدال یا حزن نفسی از او ادراک شود
 حزب الله باید از او احتراز نمایند به مثابه احتراز از رقتا."
- ۱۸- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله نمره ۴۳
- ۱۹- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله نمره ۵
- ۲۰- حضرت ولی‌آمرالله، نظم جهانی بهائی. ترجمه جناب هوشمند فتح اعظم ص ۱۵۱ و
 ۱۵۷-۱۵۹
- ۲۱- حضرت بهاءالله، مانده آسانی جلد ۴ ص ۴۷ اصل بیان مبارک چنین است:
 "یا اسمی الجمال اگر نفسی در مشرق زمین باشد و آن جناب در مغرب و اراده نماید به
 عرفان الله فانز گردد بر آن جناب حتم است مع استطاعت که به آن ارض ترجمه نماید و
 ریحی حیوان را به قدر استطاعت و قابلیت او بر او میزول دارد"
- ۲۲- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله نمره ۱۲۸
- ۲۳- حضرت بهاءالله، به نقل از ظهور عدل الهی ص ۱۶۵
- ۲۴- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله نمره ۱۲۸
- ۲۵- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله نمره ۱۵۸
- ۲۶- حضرت بهاءالله، مانده آسانی جلد ۴ ص ۱۲۴-۱۲۳ اصل بیان مبارک چنین است:
 "سبحانه سبحانه از او می طلبیم عباد خود را مؤتذ فرمایید بر در امر بزرگی بعد از عرفان
 ذات مقدس و استقامت بر آن عبراتی که از خشیه الله نازل شود قطرات دمی که در
 سبیلش بر خاک ریزد این دو امر لازمال لدی العرش مقبول بوده و هست و چون ثانی نمی
 شد ثانی بر مقامش نشست و آن اتفاق عمر است در سبیل شناسائی او بشناسد و
 بشناساند"
- ۲۷- حضرت بهاءالله، کلمات مکتوبه عربی نمره ۳۱
- ۲۸- حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی ص ۲۱
- ۲۹- حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی ص ۹۹
- ۳۰- حضرت بهاءالله، مجمرعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل
 شده ص ۹۲
- ۳۱- حضرت بهاءالله، کلمات مکتوبه عربی نمره ۴۶ و ۴۷
- ۳۲- حضرت بهاءالله، مانده آسانی جلد ۱ ص ۶۹ اصل بیان مبارک چنین است:
 "و اینکه مرقوم داشته بودید که در محبت الله اتفاق جان محبوب تر است یا ذکر حق به
 حکمت و بیان لامرالله انّ الثانی لخیر."
- ۳۳- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله نمره ۱۶۴
- ۳۴- حضرت بهاءالله، به نقل از اسرار الاثار جلد ۴ ص ۱۹ اصل بیان مبارک چنین است:
 "اگر چه یک نفر از دوستان قدری خارج از حکمت تکلم نمرده و لکن عفاالله عنه فضلاً من
 عنده"
- ۳۵- خاطرات مالسیری، ص ۱۰۴-۱۰۷

- ۳۶- خاطرات مالیری، ص ۱۰۷-۱۰۸
 ۳۷- خاطرات مالیری، ص ۱۰۹-۱۱۰ قسمتی از این داستان در خاطرات مالیری یانت
 شد و ترجمه گردید (مترجم)
 ۳۸- خاطرات مالیری، ص ۱۱۲-۱۱۳ قسمتی از این داستان در خاطرات مالیری یانت
 شد و ترجمه گردید (مترجم)
- فصل پنجم - لوح احمد (عربی)
- ۱- محمّد طاهر مالیری. یادداشتهای چاپ شده تحت عنوان "تاریخ امر در شهرستان یزد" ص ۱۰۶
 - ۲- جزوه تاریخ امر تنظیم محفل روحانی عشق آباد، به نقل از کتاب محاضرات تألیف اشراق خاوری ص ۶۵۴
 - ۳- محاضرات ص ۶۵۶ تا ۶۵۸
 - ۴- محمّد طاهر مالیری. یادداشتهای چاپ شده تحت عنوان "تاریخ امر در شهرستان یزد" ص ۱۰۷
 - ۵- محاضرات ص ۶۵۹
 - ۶- محمّد طاهر مالیری. یادداشتهای چاپ شده تحت عنوان "تاریخ امر در شهرستان یزد" ص ۱۰۷
 - ۷- میرزا حیدرعلی اصفهانی. بهجت الصدور ص ۲۵۴
 - ۸- حضرت بهاء الله. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۱۴۲
 - ۹- حضرت بهاء الله. اقتدارات ص ۲۹۵. اصل بیان مبارک چنین است:
 نظر بسبقت رحمت ظهورات غیبیه منع شده لذا اکثری از ناس آنچه سرا مرتکبند حق را از آن غافل دانسته اند
 - ۱۰- حضرت بهاء الله، لوح احمد. به نقل از کتاب تسبیح و تهلیل ص ۲۱۶
 - ۱۱- حضرت بهاء الله. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، نمره ۵۲
 - ۱۲- قرآن سوره ۲ آیه ۲۳
 - ۱۳- حضرت بهاء الله، مآخذ شماره ۱۰
 - ۱۴- قرآن سوره ۷ آیه ۳۴
 - ۱۵- حضرت بهاء الله، مآخذ شماره ۱۰
 - ۱۶- حضرت بهاء الله، مائده آسمانی جلد ۴ ص ۳۶۵. اصل بیان مبارک چنین است:
 "لا تعاشری مع الشركات کذلک یا مرک منزل الآیات عنده علم کل شیء. فی کتاب مبین اذا رأیت واحده منهن کوبتی نلذ الله لتجد منک حراره حبه ربک العزیز الکریم"
 - ۱۷- حضرت بهاء الله، به نقل از امر و خلق جلد ۳ ص ۸۷. اصل بیان مبارک چنین است:
 "ان احرق بنار الکلمه کبد کل شرک مرتاب"
 - ۱۸- حضرت بهاء الله مآخذ شماره ۱۱ نمره ۱۵۲
 - ۱۹- حضرت بهاء الله، مآخذ شماره ۱۰
 - ۲۰- به نقل از نالی درخشان. تألیف محمّد علی نیضی ص ۱۹۱

فصل ششم - لوح احمد (فارسی)

- ۱- حضرت بهاء الله، به نقل از اسرار الآثار جلد ۵ ص ۱۰۶ اصل بیان مبارک چنین است:
 "هَذَا ذِكْرٌ مِنْ لَدُنِّى لَلَّذِى مَع رُبِّهِ وَ مَا عَزَفَهُ وَ سَمِعَ نَدَاءَهُ اللهُ وَ مَا اجَابَهُ"
- ۲- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۱۵۳
- ۳- حضرت بهاء الله، مآخذ بالا شماره ۱۵۲
- ۴- نبیل اعظم، پنج کتبی. بیانات شفاهی جمال قدم که بوسیله جناب نبیل اعظم ثبت شد. به نقل از مجله عندلیب شماره ۴۰ ص ۱۲-۱۰ بیاناتی که از حضرت بهاء الله نقل شده عین بیانات مبارک نیست.
- ۵- حضرت بهاء الله، به نقل از توفیق ظهور عدل الهی به قلم حضرت ولی امر الله ص ۶۶
- ۶- نبیل اعظم، پنج کتبی مآخذ شماره ۴
- ۷- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۱۵۳
- ۸- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره های ۷۳ و ۸۳ و ۱۲۴
- ۹- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۸۳
- ۱۰- مآخذ بالا
- ۱۱- حضرت باب، این بیان توسط حضرت بهاء الله در لوح شیخ محمد تقی نجفی ص ۱۰۳-۱۰۴ نقل شده است.
- ۱۲- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۱۵۳
- ۱۳- مآخذ بالا.
- ۱۴- حضرت بهاء الله، مائده آسمانی جلد ۴ ص ۳۷۰ اصل بیان مبارک چنین است.
 "... و اگر نظر بفضل و حکمت‌های اخیری نمی بود هر آینه نفوس که اقل من ذرّ سبب اذیت و ضرر احبای الهی شده اند به اسفل درک جحیم راجع می گشتند و آنی ارض حمل آن نفوس نمی نمود و این در باره نفوس ضعیفه غائله جاهله برده و هست و آلا نفوس که به کمال عناد برخاستند و به مشارق حبّ الهی و مطالع ذکر او در این ظهور به اعراض و اعتراض قیام نمودند به ید قدرت اخذ شده و خواهند شد انّ ربّک لهم المنتقم الاخذ القدير..."
- ۱۵- حضرت ولی امر الله، قرن بدیع ص ۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲
- ۱۶- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۱۵۲
- ۱۷- مآخذ بالا، شماره ۱۵۲

فصل هفتم - نیروهای شیطانی قوت می گیرد

- ۱- حضرت ولی امر الله، قرن بدیع - ص ۳۳۶-۳۳۷
- ۲- حضرت بهاء الله، در کتاب ایقان ص ۳۰ نقل فرموده اند.
- ۳- به نقل از کتاب "تاریخ شعری قرن اول بهائی" تألیف نعمت الله بیضانی جلد ۲ ص ۱۸۶
- ۴- به نقل از رحیق مخترم جلد ۲ ص ۱۲۰۱-۱۲۰۴
- ۵- مآخذ بالا
- ۶- به نقل از قرن بدیع ص ۳۴۰

۷- مآخذ بالا

- ۸- میرزا حیدر علی، بهجت الصدور ص ۷۶
- ۹- حضرت ولی امرالله، قرن بدیع ص ۲۴۰
- ۱۰- حضرت بهاءالله به نقل از قرن بدیع ص ۲۸۲
- ۱۱- از خاطرات چاپ نشده حسین آشتی

فصل هشتم - موعود بیان: بعضی الواح نازل در این دوره

- ۱- نبیل اعظم، مطالع الانوار ص ۸-۲۷۷
- ۲- مآخذ بالا ص ۲۸۲
- ۳- مآخذ بالا ص ۲۶۶
- ۴- مآخذ بالا ص ۲۸۳-۴
- ۵- شیخ کاظم سنندر، تاریخ سنندر ص ۶-۳۶۲
- ۶- حضرت بهاءالله، به نقل از ترویج ظهور عدل الهی ص ۱۶۴ اصل بیان مبارک چنین است:
- ۷- تالله الحق تلك ایتام التي فيها امتحن الله كل التبين والرسلين
- ۸- حضرت باب، به نقل از مانده آسمانی جلد ۷ ص ۲۱۲
- ۹- انجیل یوحنا ۱۲:۴۹
- ۱۰- انجیل متی ۱۵:۲۷
- ۱۱- حضرت بهاءالله، مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۸۱ ص ۱۵۶
- ۱۲- حضرت بهاءالله لوح ملک روس - به نقل از الواح نازل به ملوک و رزای ارض ص ۱۲۲
- ۱۳- حضرت بهاءالله، مناجاة، شماره ۱۸۳
- ۱۴- حضرت بهاءالله، مانده آسمانی جلد ۷ ص ۳-۱۴۲ اصل بیان مبارک چنین است:
- "مقرّر نرد توحید اگرچه در ظاهر مرسوم به اسم و محدود به حدود مشاهده می‌شود ولیکن در باطن بسیط مقتضی از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کلّ الجهات"
- ۱۵- حضرت بهاءالله، کتاب اقدس ص ۱
- ۱۶- حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر ص ۲۳۱-۲۳۰
- ۱۷- حضرت بهاءالله، مانده آسمانی جلد چهارم ص ۳۵۲
- ۱۸- میرزا عزیزالله مصباح، دیوان مصباح ص ۳۶۶
- ۱۹- حضرت عبدالبهاء، مانده آسمانی جلد نهم ص ۱۲۲ اصل بیان مبارک چنین است
- "... از ذکر ذرّه‌ای اختلاف جمال مبارک روحی لاجتانه الفدا چنان برمی‌افروختند که وجه مبارک تغییر می‌کرد و هر یک از اشخاص موجوده، البته حد مرتبه به گوش خویش از نم‌مظہر شنیده‌اند که به کزبات به کمال تأثر می‌نرمودند من اگر ببینم که امرالله سبب اختلاف میان دو نفس می‌شود از امرالله می‌گذرم"

- ۲۰- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۱۲۸
 ۲۱- حضرت بهاء الله، مآخذ بالا شماره ۱۳۶

فصل نهم - بعضی از زائرین اولیّه

- ۱- قرآن سوره ۱۱۲
- ۲- حاجی میرزا حیدر علی، بهجت المکتور صفحات ۷۲-۷۳
- ۳- مآخذ بالا، صفحات ۸۵-۸۰
- ۴- نبیل اعظم، مطالع الانوار صفحات ۱۹۹-۱۹۸
- ۵- نقل از یادداشت‌های منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء، که با عنوان "مختصری از تاریخ حیات و تشریح به ارض اقدس" به طبع رسیده است.
- ۶- مآخذ بالا.
- ۷- نبیل اعظم، مطالع الانوار صفحات ۴۵۷-۴۵۴
- ۸- حضرت بهاء الله، به نقل از قرن بدیع ص ۳۷۲
- ۹- نبیل اعظم، به نقل از قرن بدیع ص ۲۸۳
- ۱۰- حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه عربی بند ۵۹
- ۱۱- حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه فارسی بند ۲۸
- ۱۲- حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه فارسی بند ۲۷
- ۱۳- حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه فارسی بند ۱۱
- ۱۴- حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه عربی بند ۴۲
- ۱۵- حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه عربی بند ۷

فصل دهم - بعضی از شهدای نامدار

- ۱- حضرت عبدالبهاء، به نقل از اسرارالائاز جلد ۵ ص ۲۱۹
- ۲- حضرت بهاء الله، لوح ابن ذنب ص ۵۴
- ۳- حضرت ولی امرالله، قرن بدیع ص ۳۵۹
- ۴- نبیل اعظم، مطالع الانوار ص ۶۰۵
- ۵- مآخذ بالا
- ۶- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۶۹
- ۷- حضرت بهاء الله، لوح ابن ذنب ص ۵۴
- ۸- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۵۲
- ۹- حضرت بهاء الله، کتاب ایقان ص ۱۲۸
- ۱۰- حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه عربی شماره ۵
- ۱۱- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۱.

فصل یازدهم - چند لوح مهم

- ۱- حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی جلد دوم ص ۳۵ اصل بیان مبارک چنین است:
نفوسی که تصدیق نمرده‌اند و به هدایت پرداخته‌اند و حال بگلی به پریشانی نگر مبتلا شده‌اند سبب این است که این اشخاص با نفوس غائله معاشر گشته‌اند و مخالفت نصر صریح الهی نمود، با اشرار الفت گرفتند و مزانت جستند
- ۲- حضرت بهاء الله، کلمات مکتوبه فارسی بند ۵۷
- ۳- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب جلد ستم ص ۴۲۲
- ۴- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۳۹
- ۵- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی جلد ۴ ص ۳۳۶
- ۶- حضرت بهاء الله، مآخذ ۴ شماره ۱۳۱
- ۷- حضرت بهاء الله، مآخذ بالا شماره ۴۶
- ۸- حضرت بهاء الله، مآخذ بالا شماره ۶۰
- ۹- حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی ص ۵۳
- ۱۰- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله چاپ مصر ص ۸۷-۱۸۶
- ۱۱- حضرت بهاء الله، مآخذ بالا ص ۱۷۰
- ۱۲- قرآن سرره ۴۱ آیه ۵۳
- ۱۳- حضرت بهاء الله، مآخذ ۴ شماره ۱۴
- ۱۴- حضرت باب، به نقل از قرن بدیع ص ۹۱
- ۱۵- حضرت بهاء الله، مآخذ ۴ شماره ۴۳
- ۱۶- حضرت بهاء الله، لوح نصیر، مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر ص ۱۷۵
- ۱۷- به نقل از مطالع الانوار ص ۵۷-۵۸
- ۱۸- مطالع الانوار ص ۵۰۳-۵۰۵
- ۱۹- مآخذ بالا ص ۵۰۵-۵۰۶
- ۲۰- حضرت بهاء الله، کتاب لثالی درخشان ص ۴۵۸ (در متن چاپ شده بنظر می‌رسد کلمه الآ به خطا حذف شده است)
- ۲۱- انجیل مسی باب ۱۷ آیه ۲۰
- ۲۲- حضرت بهاء الله، مائده آسمانی جلد ۴ ص ۱۷۶-۱۷۵ اصل بیان مبارک چنین است:
تو عمری من بلغ الی هذا البلوغ لن یتکلمن الا لله و لن یتحرکن الا بالله و لن یسکنن الا بامرہ و لن یشی الا فی سبیل رضائہ و لن یشهدن الا جماله و لن یخافن من احد و لن یجتمع علیہ الخلائق اجمعین
- ۲۳- حضرت بهاء الله، مآخذ بالا جلد اول ص ۶۵
- ۲۴- حضرت بهاء الله، مآخذ بالا
- ۲۵- حضرت بهاء الله، مائده آسمانی جلد ۸ ص ۴۰ اصل بیان مبارک چنین است:
انا انطقنا النبیل قبل علی فی صغره لیشهدن الناس تعزتی و سلطنتی تم عظمتی و کبریائی و لکن اجتنائی الجهلاء اتخذوه شریکا لنفسی و ندوا فی البلاد و کانوا من المفیدین ملاحظه نما چند ناس جاهلیند نفوسی که تلقا، حضورند معفلک رفته‌اند و چنین

- سخن‌ها انتشار داده‌اند قل آتیه عبد من عبادی قد خلقتنا بقدرتی و انطقنا لثناء نفسی بین العالمین و اگر آتی از ظلّ امر متعریف شود معدوم صرف خواهد بود
- ۲۶- حضرت بهاءالله، مآخذ بالا
- ۲۷- حضرت بهاءالله، کتاب اقدس بند ۱۷۳
- ۲۸- از خاطرات چاپ نشده استاد محمّد علی سلمانی، به نقل از ریحی مختم جلد اول ص ۳۸۵
- ۲۹- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله شماره ۹۷
- ۳۰- حضرت بهاءالله، مائده آسمانی جلد اول ص ۴۱ اصل بیان مبارک چنین است:
ولکن عنقریب بعضی تصدیق نمایند و اذعان کنند و ظهور این کنز مستور بین هؤلاء، علامت بلوغ دنیاست و بعد از بلوغ خطر عظیم و بلای عظیم عالم و اهل آن‌را از عقب مگر آنکه کمال در رضوان الهی وارد شوند
- ۳۱- حضرت بهاءالله، مائده آسمانی جلد ۷ ص ۹۱
- ۳۲- حضرت بهاءالله، مائده آسمانی جلد ۷ ص ۹۱ اصل بیان مبارک چنین است:
شان نزول شان حق است و انتشار شان خلق و آتیه لناشر امره بید التّأثرات من ملائکة المقربین لایة از خلف سراق عصمت رتانی عبادی روحانی ظاهر شوند و آثارالله را جمع نمایند و به احسن نظم منتظم سازند و هذا حتم لاریب فیہ

فصل دوازدهم - محک ایمان

- ۱- حضرت بهاءالله، رساله ابن ذنب ص ۹۶-۹۷
- ۲- حضرت بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی ص ۶
- ۳- حضرت بهاءالله، مآخذ بالا.
- ۴- حضرت بهاءالله، مآخذ بالا ص ۱۰۹
- ۵- حاجی محمّد طاهر مالگیری، به نقل از یادداشت‌های چاپ نشده تحت عنوان تاریخ امر در شهرستان یزد
- ۶- میرزا حیدرعلی، بهجت الصدور ص ۷۴-۷۵
- ۷- میرزا حیدرعلی، مآخذ بالا ص ۷۵-۷۶
- ۸- حضرت بهاءالله، کلمات مکتونه عربی بند ۵۵
- ۹- حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی جلد ۲ ص ۸۶
- ۱۰- حضرت بهاءالله، کلمات مکتونه فارسی بند ۵۱
- ۱۱- حضرت عبدالبهاء، به نقل از کتاب بدایع الآثار میرزا محمود زرقانی جلد اول ص ۱۸۵
- ۱۲- حضرت بهاءالله کلمات مکتونه فارسی بندهای ۸۰ و ۸۲
- ۱۳- حضرت بهاءالله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی ص ۱۲

فصل سیزدهم - لوح سلمان

- ۱- میرزا حیدرعلی، بهجت الصدور ص ۳۴۶

- ۲- حضرت بهاء الله، از یک مجموعه آثار خطی
- ۳- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله فقره ۸۱
- ۴- حضرت بهاء الله، به نقل از قرن بدیع ص ۴۸۵

فصل چهاردهم - صبا له با میرزا یحیی

- ۱- حضرت ولی امر الله، قرن بدیع ص ۲۴۲-۲
- ۲- حضرت بهاء الله، مائده آسمانی جلد ۷ ص ۲۴۰
- ۳- حضرت بهاء الله، مآخذ بالا ص ۲۴۱
- اصل بیان مبارک چنین است: "یا محتدا ذهب الیهم و قل تعالوا بحبالکم و عصیکم"
- ۴- حاجی میرزا حیدر علی، بهجت الصدور ص ۹-۷۷
- ۵- رساله دقم پولس بتسالونیکیان باب دقم، آیه ۳ و ۴ و ۸
- ۶- حضرت ولی امر الله، قرن بدیع ص ۳۴۷-۳۴۵

فصل پانزدهم - سورة صلوک

- ۱- حضرت بهاء الله، به نقل از "قد ظهر یرم الیعاد" ص ۳۳
- ۲- ترجمه
- ۳- حضرت بهاء الله، کتاب اقدس بندهای ۷۸ و ۸۲
- ۴- حضرت بهاء الله، به نقل از "قد ظهر یرم الیعاد" ص ۳۳
- ۵- مآخذ بالا
- ۶- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۱۱۶
- ۷- مآخذ بالا شماره ۱۱۸
- ۸- مآخذ بالا
- ۹- مآخذ بالا
- ۱۰- حضرت بهاء الله، به نقل از "قد ظهر یرم الیعاد" ص ۲
- ۱۱- حضرت بهاء الله، مآخذ بالا ص ۱۸۵
- ۱۲- حضرت بهاء الله، مآخذ بالا ص ۱۸۵
- ۱۳- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۱۱۶
- ۱۴- مآخذ بالا
- ۱۵- مآخذ بالا ص ۱۵۰ شماره ۱۱۴
- ۱۶- مآخذ بالا
- ۱۷- مآخذ بالا
- ۱۸- مآخذ بالا
- ۱۹- مآخذ بالا شماره ۶۵
- ۲۰- مآخذ بالا
- ۲۱- مآخذ بالا شماره ۶۶
- ۲۲- مآخذ بالا

۲۳- مآخذ بالا شماره ۱۱۳

۲۴- مآخذ بالا

۲۵- مآخذ بالا

۲۶- مآخذ بالا

۲۷- مآخذ بالا

۲۸- مآخذ بالا

۲۹- از مآخذ چاپ نشده

۳۰- حاجی میرزا حیدرعلی، بهجت الصدور ص ۱۶۴

فصل شانزدهم - دعوت از دو سلطان زمان

- ۱- حضرت باب، به نقل از کتاب ایام تسعه ص ۱۵۷
- ۲- حضرت بهاءالله، به نقل از ترویج قد ظهر یوم السیاح ص ۵-۱۰۴
- ۳- حضرت بهاءالله، لوح سلطان ایران آثار قلم اعلی جلد اول ص ۶۲
- ۴- میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجت الصدور ص ۳-۲۱
- ۵- به نقل از مصابیح هدایت جلد اول ص ۴۳-۴۳۶
- ۶- حضرت بهاءالله، لوح سلطان ایران آثار قلم اعلی جلد اول ص ۶۱-۶۲
- ۷- حضرت عبدالبهاء، مناوحدات ص ۶۶
- ۸- اسرارالآثار جلد ۲ ص ۱۷-۱۸ اصل بیان مبارک در لوح مذکور چنین است:
 آیین مظلوم در طفولیت در کتابی که نبشش به مرحوم مغفور ملاباهر مجلسی بوده غزوه اهل قریظه را مشاهده نمود و از آن حین مهموم و معزوم بوده به شانی که قلم از ذکرش عاجز اگرچه آنچه واقع شده امرالله بوده و مقصودی جز قطع دهر ظالمین نبوده و لکن چون دریای غفو و فضل بیکران مشاهده می‌شد لذا در آن ایام از حق جلّ جلاله می‌طلبید آنچه را که سبب محبت و الفت و اتحاد کلّ من علی الارض بوده تا آنکه بفتحه در دهر ما، سرلورد قبل از طلوع جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد انقلابی که بشارت عروج می‌داد این انقلاب تا درازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر بعد امراج بحر بیان مشهور و تجلیات نیر اطمینان مشرق و موجود الی انّ انتهی الامر الی حین الظهور.
- ۹- حضرت بهاءالله، لوح سلطان ایران، آثار قلم اعلی جلد اول ص ۶۲
- ۱۰- حضرت بهاءالله، مآخذ بالا ص ۷۲
- ۱۱- حضرت بهاءالله، لوح ابن ذنب ص ۱۲
- ۱۲- حضرت بهاءالله، به نقل از دور بهانی ص ۹-۳۸
- ۱۳- حضرت بهاءالله، لوح سلطان ایران، آثار قلم اعلی جلد اول ص ۵-۸۴
- ۱۴- حضرت بهاءالله، مآخذ بالا ص ۸۵
- ۱۵- حضرت بهاءالله، لوح ابن ذنب ص ۴-۱۳
- ۱۶- حاجی محمّد طاهر مالسیری، تاریخ شهدای یزد ص ۹۵
- ۱۷- مآخذ بالا ص ۱۱۰
- ۱۸- حاجی محمّد طاهر مالسیری، از اثر چاپ نشده تاریخ امر در شهرستان یزد

- ۱۹- حضرت ولّی امر اللہ ترقیع قد ظہر یوم الیعاد ص ۷۲
 ۲۰- حضرت بہاء اللہ بہ نقل از لوح مبارک خطاب بہ ناپلئون ستم
 ۲۱- حضرت ولّی امر اللہ - ترقیع قد ظہر یوم الیعاد ص ۷۱

فصل ہفدهم - کتاب بدیع

- ۱- حضرت عبدالنبیاء تذکرۃ الوفا. ص ۴۶-۴۵
 ۲- حضرت باب، بہ نقل از لوح ابن ذنب ص ۱۱۵
 ۳- مآخذ بالا ص ۱۱۹
 ۴- مآخذ بالا ص ۱۱۹-۱۱۸
 ۵- مآخذ بالا ص ۴-۱۰۳
 ۶- مآخذ بالا ص ۱۱۸
 ۷- حضرت باب، بہ نقل از لوح ابن ذنب ص ۱۱۲
 ۸- حضرت باب، بہ نقل از قرن بدیع ص ۹۰
 ۹- حضرت باب، بہ نقل از لوح ابن ذنب ص ۱۲۷
 ۱۰- مآخذ بالا ص ۱۱۴
 ۱۱- مآخذ بالا ص ۱۱۳
 ۱۲- مآخذ بالا ص ۵-۱۱۴
 ۱۳- مآخذ بالا ص ۱۱۳
 ۱۴- مآخذ بالا ص ۱۱۷
 ۱۵- نبیل اعظم، مطالع الانوار ص ۱۸۴
 ۱۶- خاندان افغان ص ۱۷۰-۱۶۹
 ۱۷- مآخذ بالا ص ۱۶۴-۱۶۱
 ۱۸- مآخذ بالا ص ۶-۱۶۵

فصل ہجدهم - سورۃ غصن

- ۱- حضرت بہاء اللہ بہ نقل از ترقیع دور بہائی ص ۶۰-۵۹
 ۲- مآخذ بالا
 ۳- حضرت ولّی امر اللہ، قرن بدیع ص ۴۷۶
 ۴- حضرت عبدالنبیاء، بہ نقل از ترقیع دور بہائی ص ۵۶-۵۵
 ۵- مآخذ بالا ص ۶۶-۶۵
 ۶- مآخذ بالا ص ۵۳
 ۷- مآخذ بالا ص ۵۸-۵۷

فصل نوزدهم - عزیمت حضرت بہاء اللہ از ادرتہ

- ۱- بہ نقل از قرن بدیع ص ۳۷۵
 ۲- حضرت بہاء اللہ، لوح ابن ذنب ص ۵۱-۵۰

- ۳- تاریخ سنندر ص ۱۹۹
- ۴- مآخذ بالا ص ۲۶۸. بیان مبارک درباره میرزا حسین خان چنین است: "... و چون به نسبت یکی از احتیای الهی فائز شاید کلمه غفران از ملکوت عنایت رحمن درباره اش نازل شود"
- ۵- حضرت بهاءالله، مانده آسمانی جلد ۴ ص ۱۷۳
اصل بیان مبارک چنین است: "از جمله اموری که مخصوص است به این ظهور اعظم آن که هرنفسی در این ظهور به اقبال فائز و به اسم قیوم از رحیق مختوم آشامید یعنی از کاس محبت الهی منتسبین او بر حسب ظاهر اگر مؤمن نباشند بعد از صعود به عفو الهی فائز و از بحر رحمت مرزوق خواهند بود این فضل محقق است از برای نفوسی که از ایشان طری بحق و اولیای او نرسیده ..."
- ۶- حضرت بهاءالله، اقتدارات ص ۲۲۵
اصل بیان مبارک چنین است: "یکی از نضل‌های مخصوصه این ظهور آنست که هرنفسی که به مطلع امر اقبال نمود ابورین او اگر چه به ایمان به ظهور فائز نشده باشند پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشان را اخذ فرماید ..."
- ۷- حضرت عبدالبهاء، مانده آسمانی جلد ۲ ص ۱۲
اصل بیان مبارک چنین است: "اما ابورین غانلین چون از این عالم به عالم دیگر انتقال کنند از الطاف محروم و از مشاهده محجوب و از فیض ابدی منوع مانند کور نابینا و کر ناشنوا و مزکوم محروم و چون زادگان جان ددل ایشان که مؤمن بالله و مرتقن به آیات الله هستند استغفار کنند و شفاعت نمایند و به درگاه الهی جزع و فزع کنند و خیرات و میرات نمایند شاید شفاعت ایشان مقبول درگاه کبریا گردد"
- ۸- کتاب "حضرت بهاءالله" تألیف محمده علی فیضی ص ۱۹۵-۶
- ۹- به نقل از قرن بدیع ص ۳۶۲
- ۱۰- از خاطرات چاپ شده حسین آشیچی
- ۱۱- حضرت ولی امرالله قرن بدیع ص ۳۶۴-۷
- ۱۲- شیخ کاظم سنندر، تاریخ سنندر ص ۲۲۲-۳
- ۱۳- اسرارالانوار تألیف فاضل مازندرانی جلد اول ص ۱۳۱
- ۱۴- حضرت بهاءالله، لوح رئیس، آثار قلم اعلی جلد اول ص ۱۰۶
- ۱۵- مآخذ بالا ص ۱۰۷
- ۱۶- مآخذ بالا
- ۱۷- مآخذ بالا ص ۱۱۰
- ۱۸- مآخذ بالا ص ۱۰۹
- ۱۹- قرآن، ۲۹: ۵۵ به نقل از کتاب ایقان ص ۵۲
- ۲۰- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۱۶
- ۲۱- حضرت ولی امرالله، روز موعود فرا رسید ص ۲۷-۲۳ و ۱۸۶-۱۸۵

ضمیمه ۲ - زیارت ادرنه

- ۱- منتخباتی از مقاله به قلم مارتاروت به نقل از کتاب عالم بهانی جلد ۵ ص ۵۸۱
- ۲- حضرت عبدالبهاء در بیان علت دست به بناگوش گذاشتن مؤذنین در وقت اذان چنین فرموده‌اند (مانند آسانی جلد ۵، ص ۱۹۲):
 "... در وقت اذان در کور فرقان دست به بناگوش نهادن سنت قدیم و عادت دیرین مؤذنان است زیرا در بدایت انتشار دین الله در مدینه چون بانگ اذان بلند شد از اطراف مؤذن را سنگار نمودند لهذا هر کس اذان گفتی در دست را به بناگوش نهادی تا سر از سنگ هر بد اختر محفوظ و مصون ماند ..."
- ۳- الروح نازله در ادرنه خیلی بیش از اینهاست و بعضی از آنها در فصول مختلفه جلد دوم مورد معرفی قرار گرفته است. برای اطلاع بیشتر به فهرست مندرجات در صفحات اولیه کتاب مراجعه شود. (مترجم)

ضمیمه ۳ - حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی

- ۱- حاجی میرزا حیدرعلی، بهجت الصدور ص ۱۰۵
- ۲- مآخذ بالا، ص ۱۱۰
- ۳- مآخذ بالا، ص ۱۱۱
- ۴- مآخذ بالا، ص ۱۱۲
- ۵- مآخذ بالا، ص ۱۱۳-۴
- ۶- مآخذ بالا، ص ۱۴۷
- ۷- مآخذ بالا، ص ۸-۱۴۷
- ۸- مآخذ بالا، ص ۹-۱۴۸



فهرست اعلام

آ

- آدی گزل، ملا، ۲۲۱، ۲۲۲
 آسیه خانم، ۱۵
 آشور، ۱۲
 آقاخان خادم الله (کاتب)، ۱۶، ۲۰، ۷۲، ۷۴، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۷۰
 ۱۷۲، ۳۱۶، ۳۴۸، ۳۹۴، ۴۳۱
 آقاخان معروف به کج کلاه، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۴۱۷
 آقاخان، میرزا ۳۱۹، ۳۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳
 آقارضای قناد، شیرازی، ۴۲۳، ۴۲۵
 آقاسی، حاجی، میرزا، ۴۲۴
 آقای کلیم، ۶۸، ۷۱، ۷۷، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۲۳، ۲۲۰، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۳۱

الف

- انته اطهار، ۸۵، ۱۹۶، ۳۰۵، ۳۶۹
 ابابدیع، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
 ابابصیر، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳
 ابوالحسن امین، حاجی، ۲۹۵، ۲۹۶
 ابوالقاسم بیضا، سید، ۶۰
 احمد احسانی، شیخ، ۱۹۲
 احمد، حاجی، میرزا، ۱۷۰، ۴۳۲
 احمد خراسانی، شیخ، ۷۰
 احمد دهجی، سید، ۲۹۲
 احمد کاشانی، حاجی، میرزا، ۷۷، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
 احمد کرمانی، میرزا، ۴۰۸
 احمد مخاطب لوح احمد، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷
 ادرته، در اکثر صفحات کتاب آمده است.
 ادوارد براون، ۲۱
 ارض اقدس، ۱۰۷، ۲۲۰، ۲۳۸، ۳۵۲، ۴۲۲، ۴۷۳
 ارض ز، ۴۸۰
 ارض سر، ۱۹، ۲۱۱، ۲۸۷، ۳۲۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۱۰، ۴۳۵، ۴۴۹، ۴۷۰، ۴۹۷
 ازلی، ۵۰، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
 ۱۷۹، ۳۱۵، ۳۱۶
 ازصیر، ۴۳۱

- اسنانه فرهادی، حاجی، ۱۸۳، ۱۸۴
 اسنانه کاشانی، میرزا، ۳۲۲
 اسرائیل، ۱۲
 اسلام، ۲۶، ۳۱، ۳۷، ۷۶، ۸۵، ۹۵، ۱۱۷، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۹۱، ۱۹۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۴۵
 اسلامیول، در اکثر صفحات کتاب آمده است.
 اسم الله، ۱۲۸
 اسم الله الجواد، ۲۹۲
 اسم الله المهدي، ۱۲۸، ۲۷۵، ۲۸۹، ۲۹۲
 اسمعيل پاشا، ۴۶۹، ۴۷۰
 اسمعيل زواره، سيد، ۱۲۲، ۴۳۶
 اسکندريه، ۴۳۱، ۴۷۰
 اسرائیل، ۱۲
 اشرف، سيد، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
 اشتغال به کسب و حرفه، ۲۹۸
 اصفهان، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵
 افغان آقا، ميرزا آقا، ۴۰۲
 ام اشرف، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۴۸۰
 امام جمعہ، ۸۱، ۱۸۵، ۲۱۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰
 امام حسين، ۳۳۵، ۳۳۷
 امام رضا، ۳۳۷
 امپراطوري عثمانی، ۱۱، ۶۵، ۶۷، ۱۸۱، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۴۱۷، ۴۶۳
 انبيای بني اسرائيل، ۱۱، ۱۲، ۳۱
 انجيل، ۳۰، ۳۱، ۱۶۹، ۲۸۷، ۲۸۸، ۴۷۵
 انقطاع، ۴۵، ۴۷، ۵۱، ۵۴، ۶۶، ۹۶، ۱۰۹، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۳، ۲۲۶، ۲۲۷
 باقر تبریزی، ملا، ۲۷۸، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۳۴
 اوزند کویر، ۴۲۹

ب

- بابانی، آقا، ملا، ۱۰۸، ۱۰۹
 باب الباب، ۴۰۵
 بابیان، در اکثر صفحات کتاب آمده است.
 باغ رضوان در بغداد، ۸۲، ۲۶۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳
 باغ رضوان در عکا، ۱۹، ۲۱، ۶۵، ۳۹۳، ۴۰۱
 باقر تبریزی، ملا، ۱۵۵، ۱۵۶

باقر شیرازی، میرزا، ۳۲۰
 بحر اسود، ۱۲، ۳۸۶، ۳۸۹
 بدیع، فخر الشہداء، ۱۳۸، ۱۴۴، ۳۵۷
 بزرگ خان، میرزا، ۳۴۸
 بندر سامسون، ۱۶، ۲۷، ۲۳۵
 بوشہر، ۱۱۸، ۱۱۹، ۳، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵
 بھرام، ملا، ۱۱۲، ۱۱۳
 بھتیہ خانم، ۴۴۸
 بیان فارسی، ۲۷، ۷۸، ۸۱، ۳۲۰، ۳۹۹
 بیت اعظم، ۱۵۰، ۲۹۱، ۳۴۸
 بیت امر اللہ، ۷۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۲۲۱، ۳۱۱، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹
 بیت بغداد، ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۵۳، ۲۹۰، ۳۴۸، ۳۴۹
 بیت رضایگ، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۲۱، ۲۷۳
 ۲۸۷، ۳۱۱، ۴۴۸
 بیت عدل محلی، ۱۳۱، ۱۳۲
 بیت عدل اعظم، ۷۳، ۲۷۹، ۲۸۳
 بیت عزت، آقا، ۳۱۱، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸
 بیوت عدل، ۲۸۹

پ

پاریس، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۴۹
 یرت سعید، ۴۳۱
 پطرس، ۳۰۶
 پنوق محقق، ۴۲۸
 پنج کنز، ۱۵۰

ت

تبلیغ امر، ۶۲، ۷۰، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹
 ۱۵۶، ۲۱۴، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۹، ۴۳۳، ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۷۷
 تذکرۃ الوفاء، پانویس ہا، ۱۷۵، ۳۱۳، ۴۲۳
 تصوف، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۶۶، ۱۱۹
 تفسیر کنت کنزاً مخفياً، ۴۰۹
 تفتیہ، ۱۲۱
 تکبیر اللہ ابھی، ۱۹۲
 تکبیر اللہ اکبر، ۱۹۱
 تکیہ مولوی، ۷۳، ۳۱۶، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۴

تورات، ۴۷۵

ج

- جاسم بغدادی، حاجی، ۴۶۹، ۴۷۰
 جامعۃ بابیان، ۴۰، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۵، ۱۷۶
 جانی حاجی، میرزا، ۱۲۰، ۱۴۷، ۴۳۳
 جعفر پاشا، حاکم سودان، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹
 جعفر تبریزی، حاجی، ۴۲۶، ۴۳۵
 جلال الدین روسی، ۸۰، پانویس ۳۰۳، ۳۱۶
 جلیل روسی، ملا، ۲۵۷
 جمال اقدس ابھی، ۶۸، ۳۹۸
 جمال پروجیدی، ۱۰۹۷، ۱۲۸، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۲، ۴۲۲، ۴۷۳
 جمال قدم، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۸۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۳۱۵، ۳۰۲، ۳۹۲، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۲۹
 جمال مبارک، ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۲۹۲، ۳۱۲
 ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۲۱، ۴۴۸
 جمشید گرجی، ۲۲۴، ۳۴۴، ۴۲۹
 جواد کربلائی، حاجی سید، ۱۸، ۳۹۷، ۴۰۹
 جہاد، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۷۱

ح

- حاجی آخوند، ۴۲۲
 حاجی امین، ۲۹۵
 حاجی ایمان، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۹۵، ۲۹۶
 حاجی معقل السلطنہ، ۱۱۲
 حاجی میرزا حسین خان، ۶۵، ۶۶، ۳۴۷
 حاجی میرزا سیدعلی، خال، ۴۰۳
 حاجی میرزا سیدمحمد، خال، ۷۹، ۸۱، ۴۰۳
 حبیب اللہ افغان، حاجی میرزا، ۱۶۸، ۴۰۲
 حبیب مراغہ ای، میرزا، ۷۵
 حبیب مؤید، دکتر، ۵۵، ۵۸
 حرف اثبات، ۳۰۵، ۳۰۷
 حرف بقا، ۳۴۴
 حرف نفی، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۱
 حروف حی، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۳، ۱۹۴، ۲۵۷
 حسن خان خوشی، میرزا، ۳۴۷، ۴۶۴
 حسن زنوزی، شیخ، ۳۴۹

- حسن صفا، حاجی میرزا، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۴۱۸
 حسن گوهر، میرزا، ۳۶۳
 حسین آشتی، ۱۸۰، ۴۲۳
 حسین بجمستانی، ملّا، ۱۵۵
 حسین خرطومی شیرازی، پانویس ۲۱۲، ۴۷۱
 حسین شیرازی، میرزا، ۴۷۱
 حسین کاشانی، آقا سید، ۶۹
 حسین، ملّا، ۲۴، ۱۳۸، ۱۵۵، ۲۲۳
 حسین نراقی، آقا، ۶۹
 حضرت آدم، ۳۶۸
 حضرت اعلی، ۱۸، ۲۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵
 حضرت باب، در اکثر صفحات کتاب آمده است.
 حضرت بهاء الله، در اکثر صفحات کتاب آمده است.
 حضرت پولس، ۳۱۸
 حضرت خلیل، ۴۲۴
 حضرت رب اعلی، در اکثر صفحات کتاب آمده است.
 حضرت طاهره، ۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷
 حضرت علی، ۳۰۵
 حضرت محمد، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۳، ۸۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۰۴، ۲۸۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۶۸
 ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۶، ۴۳۴، ۴۹۸
 حضرت موسی، ۳۱، ۲۰۴، ۴۳۴، ۴۵۱
 حضرت مولی الوری، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۸
 حضرت ورقه مبارکه علیا، ۲۲۰، ۴۰۲، ۴۲۷
 حضرت ولی امرالله، در اکثر صفحات کتاب آمده است.
 حلبی ساز، حاجی میرزای، ۳۷۴، ۳۸۲
 حیدرعلی، حاجی میرزا، ۱۷، ۲۱، ۲۱، ۲۱، ۶۲، ۷۸، ۸۰، ۸۵، ۱۲۶، ۲۰۷، ۲۱۰
 ۲۱۴، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۸، ۳۹۱، ۴۱۳
 ۴۶۲، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴
 حیفا، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۷۳

خ

- خاتون جان، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
 خدیجه بگم، حرم، ۴۰۱، ۴۰۳
 خدیجه خانم، ۱۴۲
 خرطوم، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱
 خشية الله، ۱۰۳، ۱۰۴، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶

خورشیدپاشا، ۱۷۸، ۳۴۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳
 خیاطنہاشی کاشانی، ۶۹
 خیرالنساء، ۴۰۱

دارالسلام، ۱۲۳، ۲۹۴، ۴۰۲
 دریای مدیترانہ، ۱۲
 دریش صدقعلی، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۰، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۹
 دمشق، ۳۲۳، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۵
 دور بہانی، ۳۰۷، ۴۳۷
 دور بیان، ۳۷۱، ۴۰۰، ۴۰۱

ربّ الجنود، ۱۱
 رسالۃ ابن ذئب، ۲۳۶، ۲۶۰، ۲۸۷
 رستم خرسند، ۱۱۳
 رسول اکرم، ۱۱۷، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲
 رضای روضہ خوان، حاجی، ملا، ۶۰
 رضای شیرازی، آقا، ۴۲۳، ۴۲۵
 رضوان الاقرار، ۴۱۷
 رضی الروح، ۱۰۸، ۲۱۷
 رکن الدولہ (حکمران خراسان)، ۱۴۰
 روح الحق، ۴۷۵
 روز موعود فرا رسید، توقیع، ۱۵۶
 رؤسای دین، ۴۲، ۱۵۸، ۱۹۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۷۲
 ریزش ستارگان، ۲۸۷

زردشتیان یزد، ۱۱۳
 زنجان، ۸۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۹۴، ۳۷۱، ۴۸۰
 زین العابدین، ملا، ۲۱۸، ۳۵۰، ۴۰۳
 زین المعقریین، ۳۵۱، ۴۶۲

ژنرال گوردون، ۴۷۰

- ص
 سجن اعظم، ۳۳۱، ۳۸۷، ۴۱۰، ۴۲۰
 سجن بعید، ۳۳۱
 سرالله، ۲۱۴
 سفیر فرانسه، ۳۳۶
 سرکار آقا، ۱۷۲، ۲۱۹، ۳-۲، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۷۳
 سلاطین مسیحی، ۳۳۰
 سلطان الشهداء، ۲۱۷
 سلطان عبدالعزیز عثمانی، ۱۱، ۲۹، ۷۲، ۱۳۹، ۱۷۹، ۳۳۱، ۴۲۱
 سلطان عبدالمجید عثمانی، پاتونین ۳۲۴
 سلمان، شیخ، ۷۷، ۱۷۹، ۲۲۰، ۲۷۶، ۳۰۱، ۳۰۳، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۲۰
 سنه تسع، ۸۶
 سنه ثمانین، ۱۲
 سودان، ۲۱۴، ۳۴۸، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱
 سورة احزان، ۴۱۷
 سورة اصحاب، ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱
 سورة امر، ۱۷۲، ۱۷۳
 سورة بیان، ۴۱۷
 سورة حج، ۲۵۲، ۲۵۳
 سورة دم، ۲۴۹، ۲۵۱
 سورة رئیس، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸
 سورة عباد، ۲۸۹، ۲۹۱
 سورة غصن، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۳
 سورة کوش، ۳۶۳
 سورة قلم، ۴۱۷
 سورة قمیص، ۴۱۷
 سورة ملوک، ۱۴، ۶۶، ۷۲، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱
 ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۵
 سورة هجر، ۴۱۷
 سیاه چال طهران، ۱۵۶، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۷۲
- ش
 شاهزاده ابوالحسن میرزا، شیخ رئیس، ۱۴۱
 شاهزاده خانلر میرزا، حاکم یزد، ۱۱۸
 شاهزاده شجاع التتره، ۶۵-
 شاهزاده کیوان، میرزا، ۶۲

شاهزاده محمّدتقی، رکن الدوله حکمران خراسان، ۱۴۰
 شاهزاده محمود، میرزا جلال الدوله، ۳۷۸
 شاهزاده مسعود، ظل السلطان، ۱۱۵، ۴۱۱
 شاه سلطان خانم، ۲۱۸
 شرب مسکرات، ۳۲۷
 شریف مکه، ۳۲۴
 شمسی بیگ، ۱۲، ۱۳، ۶۸
 شوقی افندی، ۳۵۷
 شهدای امر الهی، ۲۱۷
 شهدای قلعه طبرسی، ۲۲۲، ۲۲۳
 شهدای سبعه طهران، ۳۴
 شهدای یزد، ۳۷۴، ۳۸۴
 شهریانو، ۲۱۷، ۲۱۸
 شیخ الرئیس، ۱۴۱
 شیراز، ۸۱، ۱۲۵، ۱۶۸، ۲۱۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۰۲، ۳۱۲، ۴۰۳، ۴۰۵

ص

صادق خراسانی، ملا، ۱۲۰، ۴۰۷
 صبح ازل، ۱۲، ۴۵۷

ض

ضیائیه خانم، ۴۰۶

ط

طاهره، حضرت، جناب، ۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹،
 ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۶، ۲۶۸

ظ

ظل السلطان، ۱۱۵، ۴۱۱

ع

عالی پاشا، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۳۳۱، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵
 عاموس نبی، ۱۲
 عباس افندی، ۲۱، ۲۰۸، ۴۴۸
 عبدالبهاء، در اکثر صفحات کتاب آمده است.
 عبدالحسن عراقی، شیخ، ۳۴۸، ۳۶۱

- عبدالخالق یزدی، ملّا، ۱۱۹، ۱۲۰
 عبدالرحیم اصفهانی، آقا سید، ۸۱
 عبدالرسول قمی، آقا، ۳۴۸، ۳۴۹
 عبدالغفار، ۳۴۴، ۴۲۱، ۴۲۹، ۴۳۲
 عبدالکریم قزوینی، ملّا، ۱۵۶
 عبدالمجید نیشابوری، ۱۳۸
 عدم شرکت در امور سیاسی، ۹۷
 عزیزالله مصباح، میرزا، ۴۹، ۵۴، ۹۱، ۲۰۲
 عزیز خان، سردار، ۷۱، ۳۶۰
 عسکر صاحب، ۱۱۲، ۱۱۳، ۳۴۹
 عصمت افندی، ۳۴۲
 علی اکبر حکاک، آقا، ۵۶، ۵۷
 علی اکبر دهجی، حاجی و سید، ۲۹۲
 علی اکبر شهیرزادی، ملّا، ۴۲۳
 علی رضا مستوفی، میرزا، ۴۰۷
 علی سیاح، میرزا، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۳، ۲۴۴، ۴۲۱، ۴۲۹
 علی شوکت پاشا، ۴۰۹
 علی شیرازی، ۵۹
 علی عسکر تبریزی، حاجی، ۴۲۶
 علی محمد ورقا، میرزا، ۲۳۹
 علی میرزا (یحیی)، به ازل مراجعه شود
 علینقی نیشابوری، ملّا، ۷۱
 عمرافندی میرآلای، ۴۲۴، ۴۳۱
 عهد و میثاق، ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۹۱، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۶، ۳۰۷
 ۴۷۳، ۴۱۴، ۴۰۸، ۳۹۹

غ

- غصن اعظم، ۲۱۹، ۳۰۸، ۴۱۴
 غصن الله الاعظم، ۲۱۲، ۲۲۰، ۳۱۹، ۴۲۵
 غصن اکبر، ۱۵۸

ف

- فاطمه بگم والدۀ حضرت اعلیٰ، ۴۰۱
 فاطمه بیگم (خواهر آقا محتدعلی گانزور)، ۱۱۴، ۱۱۵
 فاماگوستا، ۴۲۱
 فتاح، مشهدی، ۴۲۶

فرعون، ۱۳۰، ۳۱۵، ۴۳۴، ۴۸۲
 فرقه بکتاش، ۳۴
 فروغیه خانم، ۴۰۶
 فصل اعظم، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۹۱، ۲۰۷، ۴۰۱
 نضّه، خادمة حرم حضرت اعلیٰ، ۴۰۶
 فزاد پاشا، ۳۳۱، ۴۱۸، ۴۳۵

ق

قاهره، ۴۹۹، ۵۰۰
 قائم موعود، ۳۵۵، ۳۶۹
 قبرس، ۷۱، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲
 قبيلة قرظہ، ۳۶۵
 قرآن، ۲۶، ۳۰، ۶۱، ۸۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۲۶۲، ۲۸۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۴۰۴، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۷۵
 قریانعلی، میرزا، حاجی، ۳۴، ۱۱۱، ۱۱۲
 قرن بدیع، ۲۷۴، ۳۲۴، ۴۹۹
 قصر بهجی، ۲۱، ۴۱۲
 قصیده ساقی از غیب بقا، ۱۵۱
 قلعة شیخ طبرسی، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۹۲، ۲۱۸، ۲۵۸
 قلعة عکا، ۱۳۸، ۳۲۵، ۳۹۳، ۴۲۱
 قلم اعلیٰ، در اکثر صفحات کتاب آمده است.
 قناعت، ۲۹۶، ۲۹۸

ک

کاشان، ۴۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۶۷، ۱۸۰، ۴۳۳
 کاشانه، ۴۲۹
 کاشانیه، قریه، ۴۳۴
 کاظم رشتی، حاجی، سید، ۱۸، ۱۸۳، ۲۱۴
 کاظم سمندر، شیخ، ۸۴، ۱۸۷، ۲۵۹، ۲۷۳، ۴۲۰، ۴۳۲، ۵۰۰، ۵۰۵
 کتاب اصول کافی، ۱۰۹
 کتاب اقدس، ۴۷، ۹۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۹۸، ۲۵۳، ۲۷۸، ۳۲۵، ۳۷۱، ۴۰۸، ۴۱۴
 کتاب ایقان، ۴۳، ۶۱، ۶۲، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۹، ۱۱۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲
 ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۶۳، ۴۷۸
 کتاب بدیع، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱
 کتاب بحارالانوار، پانویس ۳۶۵

- کتاب بهجت الصلور، ۲۱، ۱۲۶، ۲۰۷
 کتاب بیان، ۸۰، ۱۲۹، ۳۹۹
 کتاب تاریخ امر در شهرستان یزد، ۶۰، ۳۸۴
 کتاب تاریخ شهدای یزد، ۳۸۴
 کتاب دلائل السبعه، ۳۲۴
 کتاب عهد، ۱۵۸، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۷۲
 کتاب قیوم الاسماء، ۲۳۲
 کتاب مقتس، ۲۳۱، ۳۰۶، ۳۱۸، ۳۳۶
 کتب عهد جدید، ۱۶، ۱۳۱، ۱۹۵
 کتب عهد قدیم (عتیق)، ۱۳۱
 کریملا، ۴۳، ۸۰، ۱۲۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۴۹، ۳۵۹، ۴۸۲
 کریملائی، تقی، ۴۲۶
 کریملائی، حسن، تاجر قزوینی، ۱۸۹
 کرمانشاه، ۸۱، ۳۴۹
 کریم خان، حاجی، میرزا، ۴۰۸
 کلمات مکتونه، ۴۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۹۶، ۲۹۸
 کمال پاشا، ۱۳، ۶۶
 کنفرانس (اجتماع) بدشت، ۱۵۵، ۱۸۶، ۲۱۶، ۲۵۸
 کورد تحقیق، ۳۶۹
 کورد نبوت، ۳۶۸، ۳۶۹
 کوه سلیمانیه، ۱۲، ۲۰، ۳۵، ۱۸۰، ۴۱۰
 کوه کرمل، ۱۲، ۴۲۲، ۴۷۳
 کیسیا، ۲۸۱

گ

- گالیپولی، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴
 گازور، ۱۱۴
 گوردون پاشا، ۴۷۰، ۴۷۱

ل

- لسان و خطّ عمومی، ۱۳
 لونی بورژوا، ۴۵۲
 لوح ابن ذئب، ۲۱۸، ۲۳۶، ۲۴۳، ۳۸۷، ۴۱۹
 لوح احتراق، ۲۹۲
 لوح احمد عربی، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷
 لوح احمد فارسی، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۰

- لوح اشرف، ۱۳۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵
 لوح اول خطاب بہ ناپلئون سؤم، ۳۵۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۵۱
 لوح بہاء، ۱۸۳، ۱۹۲
 لوح تقی، ۴۱۷
 لوح ثانی ناپلئون سؤم، ۴۵، ۱۰۲
 لوح خلیل، ۲۷۲، ۲۷۴
 لوح رضوان، ۴۱۷
 لوح روح، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۷۳
 لوح رئیس، ۴۳۰، ۴۳۳
 لوح سراج، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۲
 لوح سلطان ایران، ۱۳۸، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۵۱
 لوح سلمان، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۱
 لوح سبحانک یاہو، ۲۸
 لوح سیاح، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶
 لوح فؤاد، ۳۹۵
 لوح قد احرق المخلصون، ۲۹۲
 لوح گل معنوی، ۲۸۴
 لوح لیلۃ القدس، ۱۷۵، ۲۰۰
 لوح مہالہ، ۳۱۳
 لوح ملآح القدس، ۱۶
 لوح ناقوس، ۲۸، ۳۳، ۴۶۵
 لوح نصیر، ۵۰، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷
 لوح نقطہ، ۴۱۷
 لوح ہفت وادی، ۳۵
 لوح ہودج، ۱۶، ۲۵

۲
مادلی، ۴۳۱

مارتاروت، ۴۴۸

ماریون جک، میس، ۴۴۹

مہالہ، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷

مثنوی مبارک، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۵۳، ۵۶، ۶۳

محبوب الشہداء، ۲۱۷، ۲۱۸، ۳۵۰، ۴۱۱

محمّد آبادی، ۱۰۶

محمّد ابراہیم قزوینی، حاجی، ۲۷۲

محمّد اسماعیل، حاجی، ۱۴۷، ۴۳۳

- محمد اسمعیل کاشانی، حاجی، ۴۲۲
 محمد اصفهانی، سید، ۷۲، ۷۷، ۱۲۸، ۱۶۳، ۱۸۱، ۳۱۲، ۳۹۲، ۴۲۱
 محمداقبر اصفهانی، شیخ ملقب به ذنب، ۱۴۰، ۱۴۱
 محمداقبر قزوینی، حاجی، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
 محمداقبر قهوه چی، آقا، ۲۱۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۴۲۱، ۴۲۹
 محمداقبر کاشانی، آقا، ۶۹
 محمداقبر مجلسی، ملا، ۳۶۵
 محمد تبریزی، ملا، ۳۱۳، ۳۱۴
 محمدرقی وکیل التوله، حاجی، ۳۷۵
 محمدرقی بجنوردی، ۱۳۹، ۱۴۰
 محمدرضا سبزه واری، ۳۸۳
 محمدجواد، ۱۶۹
 محمدجواد فرهادی، آقا، ۱۸۴، ۱۸۸
 محمدجواد قزوینی، ۲۹۲
 محمدحسن سبزواری، شیخ، مجتهد یزد، ۱۱۲، ۱۱۴
 محمدحسن قزوینی، ملا، ۳۴۹
 محمدحسن میرزا، ۲۱۷
 محمدحسین، حاجی، ۲۴۰
 محمد حلمی بیگ، ۴۳۳، ۴۵۴
 محمدرضا، آقا سید، ۳۸۰، ۴۰۳
 محمدرضای شیرازی، آقا، ۴۲۴
 محمدرضای، ملا، ۱۰۶، ۲۷۱
 محمدرضای منشادی، ملا، ۲۷۰
 محمدرضا مؤتمن السلطنه، میرزا، ۴۰۷
 محمد شاه، ۳۲۳
 محمداطاهر المیرزی، حاجی، ۳۱، ۲۰، ۶۰، ۱۹۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
 ۳۸۴، ۲۹۲، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۳
 محمدرضا، استاد، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲
 محمدرضا اصفهانی، تیاکوفروش، ۲۸، ۷۹، ۲۱۳، ۴۲۶
 محمدرضا تفتی، ملا، ۳۸۰، ۳۸۱
 محمدرضا حجت، ملا، ۲۳۵
 محمدرضا سلمانی، استاد، ۲۷۹، ۳۴۴، ۳۴۶، ۴۲۹
 محمدرضا صباغ یزدی، ۷۰
 محمدرضا طبیب، آقامیرزا، ۲۴۲
 محمدرضا قاضی، شیخ، ۳۵۹
 محمدرضا قاضی، ملا، ۳۵۹

- محدثعلی کدخدا، میرزا، ۴۲۰
 محدثعلی گانود، ۱۱۴
 محدثعلی میرزا، ناقض اکبر، ۱۸۸، ۲۴۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۸
 محدثعلی نهری، میرزا، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
 محدثقلی، آقا، میرزا، ۷۱، ۲۱۱، ۲۳۵، ۳۲۷، ۴۲۱، ۴۳۱
 محمّد ملا، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
 محمّد ملیک، ۵۹
 محمّد منشادی، ۱۰۸
 محمّدنصیر، حاجی، ۲۵۷
 محمّد نوری، حاجی، ۳۴۲
 محمّدهادی فرمادی، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲
 محمود افغان، حاجی میرزا، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۱
 محمود خان، کلانتر، ۳۶۰
 محمود فروغی، میرزا، ۱۲۴
 محمود کاشانی، میرزا، ۲۲۴
 محیط کرمانی، میرزا، ۶۲، ۶۳
 محیی الدین، شیخ، ۳۶
 مدینه، ۳۱، ۳۲، ۳۱۱، ۳۱۷
 مرایای دور بیان، ۳۹۷
 مرکز میثاق، ۱۵۸، ۲۵۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۴۱۳، ۴۶۲، ۴۷۳
 مستشارالدوله، ۴۰۷
 مسجد ایلخانی، ۸۱
 مسجد خرقة شریف، ۱۲
 مسجد سلطان سلیم، ۱۲، ۷۳، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸
 مسجد سلطان محمّد، ۱۲
 مسجد گوهرشاد، ۱۱۹
 مسجد مرادیه، ۷۳، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶
 مسیح، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۲، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۷۲، ۲۸۲، ۲۸۷، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۳۶، ۳۷۲، ۴۸۳، ۴۸۷
 مشرق الاذکار، ۱۹۳
 مشکین قلم، ۲۲۴، ۳۴۳، ۳۴۴، ۴۲۱، ۴۲۹
 مشیرالدوله حسین خان، میرزا، ۳۳۶
 مصر، ۱۲، ۵۵، ۱۵۶، ۲۱۴، ۲۵۴، ۲۸۴، ۲۹۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۱

- مصطفی، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳
 مصطفی بیگ، ۴۵۵، ۴۵۶
 مصطفی شهید، آقا میرزا، ۴۲۷
 مصطفی میرزا، ۷۰، ۷۱
 مظالم الانوار، به پاتویس ها مراجعه شود.
 معتل السلطنه، حاجی، حاکم یزد، ۱۱۲
 مقام مؤمنین، ۲۶۷، ۳۰۴
 ملا حسین، ۲۴، ۱۳۸، ۱۵۵، ۲۲۳
 ملکوت اسما، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۱۹۴
 منشاء، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۲۷۰
 من طاف حوله الاسما، ۴۱۴
 منیب، میرزا آقای، ۶۹، ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۳
 منیره خانم، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۰، ۴۰۳، ۴۰۵
 من یظهره الله، در اکثر صفحات کتاب آمده است.
 موسی میرزا، ۷۱، ۱۷۱، ۳۴۷، ۴۲۵
 موسی جواهری، حاجی میرزا، ۳۴۴
 موصل، ۷۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲
 مولوی، ۳۰۳، ۳۱۶
 مهدی دهجی، سید، ۲۱۹، ۲۷۵، ۲۸۹، ۳۰۸، ۴۷۳
 مهدی گیلانی، میرزا، ۳۹۱
 میرمحمد مکاری شیرازی، ۳۱۲، ۳۱۵
 میرمحمدعلی عطار، ۷۹، ۸۰
 میرمحمدرضا، ۴۰۳
 میکا، ۱۱

ن

- نایلیون سوم، ۳۵۵، ۳۸۶، ۳۸۸
 ناصرالدین شاه، ۲۹، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۵۸، ۳۲۴، ۳۴۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۴۱۹
 ناقضین، ۱۵۸، ۱۹۱، ۲۵۱، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۶۲، ۴۷۳
 نبأ عظیم، ۳۹۸، ۴۷۵
 نیل، ۶۸، ۱۲۷، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۶
 نیل اعظم، ۶۹، ۱۲۳، ۱۵۰، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۹، ۴۱۰
 نیل اکبر، ۵۳، ۳۵۹
 نجف، ۴۳، ۱۰۸، ۳۵۹
 نجفعلی زنجانی، آقا، ۲۳۵، ۲۳۶

نجیب پاشا، باغ، ۱۲۲
 نجیب پاشا، والی بغداد، ۳۲۴
 نصیر، حاجی، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰
 نظم جهانی حضرت بهاء الله، ۹۸
 نورالدین، ۴۰۳

و
 وحید، ۵۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱
 ورقه علیا، ۲۲۰، ۴۰۲، ۴۲۷
 وکیل، آقا میرزا، ۳۵۱
 ویسی پاشا، ۱۲، ۶۳

ه
 هادی افنان، میرزا، ۴۰۶
 هادی، استاد، ۳۸۱
 هادی شیرازی، آقا سید، ۳۱۷
 هادی قزوینی، میرزا، حرف حی، ۱۵۴، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
 هاشم خان، راننده قافله، ۴۳، ۴۴
 هفت مظهر ملکیت، ۳۲۴
 همراهان حضرت بهاء الله در سفر اسلامبول، ۲۳

ی
 یحیی دارابی، میرزا، ۶۰، ۳۶۳
 یحیی، میرزا، در اکثر صفحات کتاب آمده است.
 یزد، ۳۱، ۵۷، ۶۰، ۸۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۶۹،
 ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۵
 یعقوب، آقا سید، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳
 یوم الله، ۲۸، ۲۹، ۴۰، ۴۲، ۱۲۶، ۱۹۵، ۳۶۸، ۴۷۴، ۴۹۲
 یهوه، ۱۲، ۲۶، ۴۷۵

FAHÁT-I-ZUHÜR HADRAT-I-BAHÁ'U'LLÁH VOLUME TWO Adrianople 1863-68
THE REVELATION OF BAHÁ'U'LLÁH VOLUME TWO Adrianople 1863-68

Adib Taherzadeh

Translated by: Baher Forghani

Publisher: Century Press Publications, P.O. Box 1309 Bundoora Vic 3083 Australia

First print run: 1000 copies, 167 BE, 2010

ISBN 1 875598 37 5

Graphic design by: Behzad Jamshidi

Previous editions published by George Ronald Publisher 1977, 1986, 1988, 1992, 1997, 2006

NAFAHÁT-I-ZUHUR
HADRAT-I-BAHÁ'U'LLÁH

THE
REVELATION OF BAHÁ'U'LLÁH

VOLUME TWO

Adrianople 1863-68

By
Adib Taherzadeh

Translated by
Baher Forghani

